

تصویر ابو عبد الرحمن الکوردی

شرح و تحقیق
فتن ابی شجاع

خورشید تابان

شرح و تحقیق التقریب
(متن فتح القریب)

مذہب امام شافعی

شرح و تحقیق:
عبدالله عبدالعزیز ہر تلی

ترجمہ:
محمد مہدی چوری



منتدی اقرا الثقافی

www.iqra.ahlamontada.com

لتحميل انواع الكتب راجع: (مُنْتَدَى إِقْرَأِ النُّقَافِي)

براي دانلود كتابهاي مختلف مراجعه: (مُنْتَدَى اقرا النُقَافِي)

بۆدابهزاندنی چۆرهها کتیب:سەردانی: (مُنْتَدَى إِقْرَأِ النُّقَافِي)

www.lqra.ahlamontada.com



www.lqra.ahlamontada.com

للکتاب (کوردی , عربي , فارسي)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خورشید تابان
شرح و تحقیق التقرب
(متن فتح القرب)

سرشناسه	:	هرتلی، عبدالله عبدالعزیز
عنوان قراردادی	:	روژی پرشنگدار روونکردنه‌وی (غایه الاختصار) ناسراو به متن فتح القریب... فارسی
		التقریب .کردی .شرح
عنوان و نام پدیدآور	:	خورشید تابان تحقیق و شرح التقریب (متن فتح القریب) در مذهب امام شافعی / تالیف عبدالله عبدالعزیز هرتلی؛ ترجمه مهدی چوری.
مشخصات نشر	:	سنندج: انتشارات کردستان، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	:	۵۲۵ ص.
شابک	:	9789649800608
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
یادداشت	:	این کتاب ترجمه ایست از کتاب "روژی پرشنگدار روونکردنه‌وی (غایه الاختصار) ناسراو به متن فتح القریب... " که خود شرحی بر "التقریب" تالیف احمد بن حسین ابوشجاع اصفهانی است.
موضوع	:	ابوشجاع اصفهانی، احمد بن حسین، ۴۳۴ - ۹۵۰۰ق.. التقریب --- نقد و تفسیر
موضوع	:	فقه شافعی --- رساله عملیه
شناسه افزوده	:	چوری، محمد مهدی، ۱۳۵۶ -، مترجم
شناسه افزوده	:	ابوشجاع اصفهانی، احمد بن حسین، ۴۳۴ - ۹۵۰۰ق.. التقریب. شرح
رده بندی کنگره	:	BP1۷۵/۵/الف ۲ت ۷۰۴۷۲۲/۱۳۸۹
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۳۳۳
شماره کتابشناسی ملی	:	۷۱۳۷۲۰۲

خورشید تابان

شرح و تحقیق التقریب
(متن فتح القریب)

در مذهب امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ

مؤلف:

قاضی احمد بن حسین ابوشجاع اصفہانی

شرح و تحقیق:

عبدالله عبدالعزيز هرتلی

مترجم:

محمد مهدی چوری



انتشارات کردستان

سنندج



انتشارات کردستان

Kurdistan Publication

سندج - پاساژ عزتی - تلفن: ۲۲۶۵۳۸۲

خورشید تابان

✓ نام کتاب:	خورشید تابان
✓ مؤلف:	احمد بن حسین ابوشجاع اصفهانی
✓ شرح و تحقیق:	عبدالله عبدالعزیز هراتلی
✓ مترجم:	محمد مهدی چوری
✓ نوبت چاپ:	اول: ۱۳۹۰
✓ تیراژ:	۲۰۰۰ جلد
✓ تعداد صفحه و قطع:	۵۲۴ صفحه‌ی وزیری
✓ ناشر:	انتشارات کردستان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۰-۰۶۰-۸

ISBN: 978 - 964 - 980 - 060 - 8

قیمت:

۷۵۰۰ تومان

مقدمه‌ی شارح



یا ربنا لك الحمد كما ينبغي لجلال وجهك و لعظيم سلطانك، لا أحصي ثناءً عليك، أنت كما أثنيت على نفسك، و أصلي و أسلم على سيدنا محمد خاتم أنبيائك، و على آله و أصحابه إلى يوم لقائك.

بعد از ستایش خداوند و روانه کردن سلام به روان پاک حضرت محمد مصطفی ﷺ بدانکه خداوند متعال در قرآن مجید فرموده است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶):

«من جن و آدمی را تنها برای پرستش خودم آفریده‌ام.»

که باید تنها من را حاکم و رب بدانند. و مقصود از این آیه این است که امور دینی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تمام احکام در زیر قانونی باشد که از جانب خداوند به پیامبر اسلام ﷺ رسیده است و ایشان به ما ابلاغ کرده‌اند. فرقی نیست لفظ و معنای این قانون از طرف خداوند باشد؛ مانند قرآن مجید یا تنها معنایش از سوی خداوند آمده و پیامبر ﷺ برای آن معنا لفظ نهاده باشد مثل حدیث؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم/۳):

«پیامبر ﷺ از روی هوا و هوس چیزی نمی‌گوید و هر چه را می‌گوید وحی است که به سوی او روانه شده است»؛

بنابراین، قانون اسلام در هر زمینه از دو منبع سرچشمه می‌گیرد که هر شخصی از این دو منبع بهره بگیرد هیچ گاه گمراه نخواهد شد؛ اما گاهی اوقات برای بهره گرفتن از آن دو منبع، به چیزهایی از قبیل ظرف، آب دهنده و راهنما نیاز است؛ یعنی اگر شخصی راه رسیدن به این دو منبع را بلد نباشد باید از راهنما کمک بگیرد و به

همین علت خداوند متعال فرموده است:

«فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل/۴۳):

«اگر بلد نیستید از انسان‌های آگاه پرسید.»

بدیهی است که در این جهان، تمام انسان‌ها باسواد نیستند و هر باسوادی عالم نیست و هر عالمی در درجه‌ای نیست که بتواند زبان عربی را - که زبان قرآن و حدیث است - تجزیه و بررسی کند؛ پس به ناچار باید دستور این آیه را عملی کرده و از گنجینه‌ای که علمای محل اعتماد برای ما به جا گذاشته‌اند بهره‌مند شویم که عبارت از توضیحات قرآن و حدیث بر طبق فرمول مخصوص یعنی اصول فقه است که اصول فقه مبنای علم فقه می باشد؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ» بخاری و مسلم روایت کرده‌اند:

«هر کسی که خداوند به او اراده‌ی خیر داشته باشد او را از دین آگاه می‌کند.»

کسی که برای رسیدن به این مقام علمی سعی و تلاش می‌کند او را مجتهد (تلاش کننده) و فقیه می‌نامند و این سعی و تلاش را اجتهاد، و روش اجتهاد و استنباط احکام از قرآن و حدیث را مذهب نامیده‌اند.

و بدانکه علما در برداشت از قرآن و حدیث و بررسی آن‌ها، با هم اختلاف نظر دارند و به همین علت، در بین مذاهب اسلامی اختلافاتی وجود دارد که این اختلافات رحمت خداوند به مسلمانان است و به دین اسلام ضرری وارد نمی‌کند و دلیل این موضوع این حدیث شریف است:

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ يَوْمَ الْأَحْزَابِ: أَلَا لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدُ الْعَصْرِ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ فَأَذْرَكَ بَعْضُهُمُ الْعَصْرَ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا نُصَلِّي حَتَّى نَأْتِيَهَا، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ بَلْ نُصَلِّي، لَمْ يُرَدْ مِنْ ذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ فَلَمْ يُعْنَفْ وَاحِدًا مِنْهُمْ» بخاری و مسلم روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ در روز [جنگ] احزاب فرمود: نباید هیچ شخصی جز در میان خانه‌های بنی قریظه نماز عصر بخواند و سپس اصحاب به راه افتادند و در میان راه وقت نماز

عصر فرا رسید دسته‌ای گفتند: ما نماز نمی‌خوانیم [زیرا لفظ حدیث این معنا را می‌رساند در نتیجه نمازشان فوت شده و بعد از مغرب آن را قضا کردند] تا به بنی قریظه می‌رسیم و دسته‌ی دیگری گفتند: ما نماز می‌خوانیم؛ زیرا منظور پیامبر ﷺ این نیست که نماز را ترک کنیم بلکه مقصود او عجله کردن است و وقتی که این موضوع در خدمت پیامبر ﷺ بیان شد پیامبر ﷺ هیچ یک از آن‌ها را سرزنش نکرد؛ زیرا اختلافات نظر و برداشت، منشأ این اختلاف بود.

ای مسلمانان ارجمند! در اینجا برای روشن شدن که اختلافات میان امام ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد - رحمهم الله - مانند اختلافات میان این دو دسته از اصحاب پیامبر ﷺ فعل صحیحی است و هیچ انسانی نمی‌تواند اختلافات نظر در میان مردم را بردارد و آنان را در دایره‌ی کوچک قرار داده و زندان کند؛ ولی به خاطر جلوگیری از تفرق و قطع کردن دست حيله‌گر از خدا ترس از نفوذ به قانون اسلام، علمای دین، مهر تأیید را تنها بر این چهار مذهب نهاده‌اند؛ بنابراین، تنها این چهار مذهب، محل اعتماد هستند و ما اگر با برداشت هر یک از آن‌ها پیرو قرآن و حدیث شویم مورد قبول خداوند متعال واقع می‌شود؛ زیرا مطابق آیه‌ی «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» رفتار کرده‌ایم. و با پیروی از این آیه، مسلمانان از زمان این چهار امام تا امروز اینگونه عمل کرده و هر مسلمانی از یکی از آن چهار مذهب پیروی کرده است؛ پس ممکن نیست تمام این مسلمانان، گمراه محسوب شوند؛ زیرا پیغمبر ﷺ فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ، وَ يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَ مَنْ شَذَّ شَذَّ إِلَى النَّارِ» ترمذی روایت کرده است:

«خداوند ائمت را بر هیچ گمراهی و ضلالتی جمع نمی‌کند دست خداوند همراه جماعت است و هر کسی که از جماعت خارج شود رو به آتش می‌کند.»
بدانکه در هر یک از این چهار مذهب کتاب‌های گوناگونی در فقه تألیف شده است تا مردم از آن‌ها بهره‌مند شوند و کوتاه‌ترین کتاب فقهی مذهب امام شافعی

کتاب «غایة الاختصار» است که دانشمند نامی «ابو شجاع» اصفهانی - رحمه الله - آن را تألیف کرده است و در این کتاب ارزشمند تمام مسائل فقهی اسلامی جمع آوری شده است و مؤلف آن، مسائل را به خوبی تقسیم بندی کرده است به شیوه ای که شاگرد و استاد از آن بهره مند خواهند شد. خداوند مؤلفش را مأجور فرماید!

این از یک طرف، و از طرف دیگری هم مشاهده می کنم حس بیداری جوانان کردستان عزیزمان به حرکت افتاده و به مساجد روی می آورند و برای فراگیری مسائل عبادی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... بسیار حریص هستند و این کتاب کوچک، جامع این موضوعات بود و به همین علت با توکل بر خداوند برای ترجمه و شرح آن به زبان کردی اقدام کرده و چیزهای سودمندی را در آن درج کردم و در بیشتر موارد دلیل احکام را از قرآن و حدیث نوشتم. و برای این که نسبت به احادیث مذکور و مسائل فقهی دچار شک و تردید نشوی و مطمئن شوی به این منابع مراجعه کن:

۱. «تحفة المحتاج شرح المنهاج» از ابن حجر هیتمی و حاشیه ی شروانی که همراه آن چاپ شده است.

۲. «الإقناع فی حل ألفاظ أبی شجاع» از خطیب شربینی.

و اگر بخشی از آیه یا حدیث را مشاهده کردی اعتراض وارد مکن؛ زیرا هدفم از این کار کوتاه کردن بوده است؛ بنابراین این مسأله نمی تواند جای نقد و رخنه باشد. اگر بعد از حدیثی نوشته باشم: «شیخان روایت کرده اند» منظور امام بخاری و مسلم است. و اگر نوشته باشم: «اصحاب سنن روایت کرده اند» منظور امام ابوداود، ترمذی و نسائی است. خداوند از ایشان بخشنود باشد!

ای مسلمان عزیز! به تو اطمینان می دهم که من در این کار هیچ خیانتی نکرده به میزان توفیقی که خداوند به من داده است سعی کرده ام و به این امر اعتراف می کنم که من سوار کار این میدان نیستم؛ ولی تا به حال چنین کتابی را ندیده ام که با زبان کردی تألیف شده باشد و جوان کرد مسلمان را با دلیل، مطمئن کند؛ بنابراین برخورد

لازم دانستم که این کتاب را به این شیوه به شما تقدیم کنم که آن را با عنوان «روزی پرشنگدار، روونکرده‌وهی» «غایة الاختصار» نامگزاری کردم. و اگر اشتباهی را مشاهده کردی از تو می‌خواهم آن را تصحیح و اگر نواقصی داشت از من چشم پوشی کن!

و در پایان از خواننده‌ی محترم التماس دعا دارم؛ بنابراین دعا بکن که خداوند متعال آن را از من قبول فرماید و من و شما و پدر و مادرانمان را عفو کرده و همه‌ی ما را از آتش جهنم آزاد کرده و وارد بهشت کند. آمین!

عبدالله عبدالعزيز هرتلی - هولیر - کردستان - رمضان ۱۴۱۳ ه. ق.

بیوگرافی ابو شجاع مؤلف این کتاب

همانگونه که گذشت این کتاب «غایة الاختصار» نام دارد که «متن التقریب» هم نامیده می‌شود؛ ولی در کردستان به «متن فتح القریب» شهرت یافته است. و مؤلفش هم به «ابو شجاع» مشهور است که اسمش احمد پسر حسین پسر احمد است اهل شهرستان اصفهان ایران می‌باشد. این انسان محترم مرد خوب و عابد و نیکوکار بوده است. در میان مسلمانان به عنوان عالم دین پرور و عارف شهرت داشته است البته قاضی بوده و سپس وزیر شده است و بعد از آن از تعلقات دنیوی دست کشیده و به مدینه رفته و خادم مسجد نبوی شده و «۱۶۰» سال عمر کرده است و با وجود این عمر طولانی تا حین وفات هیچ یک از اعضایش از کار نیفتاده است. در سال «۴۸۸» ه. ق. فوت کرده و در مدینه‌ی منوره در نزدیکی اتاق پیامبر ﷺ دفن شده است. رحمت خداوند بر تربتش باد و خداوند ایشان و ما را به بهشت شاد فرماید!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ صَحْبِهِ أَجْمَعِينَ.
أَمَّا بَعْدُ قَالَ الْقَاضِي أَبُو شَجَاعٍ سَأَلَنِي بَعْضُ الْأَصْدِقَاءِ - حَفِظَهُمُ اللَّهُ - أَنْ أَعْمَلَ مُخْتَصَرًا فِي الْفِقْهِ
عَلَى مَذْهَبِ الْإِمَامِ الشَّافِعِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ رِضْوَانُهُ - فِي غَايَةِ الْإِخْتِصَارِ وَ نِهَايَةِ الْإِيجَازِ،
لِيَقْرُبَ عَلَى الْمُتَعَلِّمِ دَرُسُهُ،

مقدمه‌ی ابوشجاع

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان تألیف این کتاب را شروع می‌کنم ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ حمد و ستایش، مخصوص پروردگاری است که جهانیان را آفریده است ﴿وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ صَحْبِهِ أَجْمَعِينَ﴾ رحمت خداوند بر بزرگ ما حضرت محمد و بر تمام آل (بستگان مسلمان پیامبر) و اصحابش باد. اصحاب به کسانی گفته می‌شود که همراه ایمان به پیامبر ﷺ او را دیده‌اند و یا پیامبر ﷺ ایشان را دیده است و بر اسلام فوت کرده‌اند.

﴿أَمَّا بَعْدُ﴾ بعد از این‌ها بدانکه ﴿قَالَ الْقَاضِي أَبُو شَجَاعٍ﴾ ابو شجاع که احمد بن حسین بن احمد اصفهانی نام دارد فرموده است: ﴿سَأَلَنِي بَعْضُ الْأَصْدِقَاءِ - حَفِظَهُمُ اللَّهُ - بَعْضُی از دوستان - خداوند ایشان را حفظ کند- از من خواستند ﴿أَنْ أَعْمَلَ مُخْتَصَرًا فِي الْفِقْهِ عَلَى مَذْهَبِ الْإِمَامِ الشَّافِعِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ رِضْوَانُهُ -﴾ که جزوه‌ی مختصری را در فقه بر مذهب امام شافعی - رحمت و رضوان خدا بر او باد - بنویسیم.

«فقه»، فهم و برداشت مجتهد از آیات و احادیث احکام است که آن را در اختیار حُکام قرار می‌دهد تا بر طبق آن حکم کنند. و هر یک از چهار امام اهل سنت: حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی در بیان و توضیح قرآن و سنت فهم خاصی دارند. و مذهب عبارت از کیفیت و نوع برداشت مجتهد است. ﴿فِي غَايَةِ الْإِخْتِصَارِ وَ نِهَايَةِ الْإِيجَازِ﴾ که در نهایت کوتاهی الفاظ باشد ﴿لِيَقْرُبَ عَلَى الْمُتَعَلِّمِ دَرُسُهُ﴾ تا خواندن

وَّ يَسْهَلُ عَلَى الْمُتَّبِدِي حِفْظُهُ، وَ أَنَّ أَكْثَرَ فِيهِ مِنَ التَّقْسِيمَاتِ وَ حَضَرِ الْخِصَالِ، فَأَجَبْتُهُ إِلَى ذَلِكَ طَالِباً لِلثَّوَابِ رَاغِباً إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي التَّوْفِيقِ لِلصَّوَابِ، إِنَّهُ عَلَى مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ، وَ بَعِيدُهُ لَطِيفٌ حَبِيرٌ

آن برای دانش آموز راحت ﴿وَّ يَسْهَلُ عَلَى الْمُتَّبِدِي حِفْظُهُ﴾ و حفظش برای مبتدی آسان باشد ﴿وَّ أَنَّ أَكْثَرَ فِيهِ مِنَ التَّقْسِيمَاتِ وَ حَضَرِ الْخِصَالِ﴾ و از من خواستند که تقسیمات زیادی را در آن قرار دهم و شامل مسائل لازم باشد ﴿فَأَجَبْتُهُ إِلَى ذَلِكَ﴾ و من در خواستش را قبول کرده ﴿طَالِباً لِلثَّوَابِ﴾ به امید این که مأجور شوم ﴿رَاغِباً إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي التَّوْفِيقِ لِلصَّوَابِ﴾ و از خدا می خواهم که توفیق درست نوشتن را به من عطا کند و مرا از غلط دور نماید ﴿إِنَّهُ عَلَى مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ﴾ زیرا خداوند بر چیزی که اراده کند تواناست ﴿وَّ بَعِيدُهُ لَطِيفٌ حَبِيرٌ﴾ و نسبت به بندگانش آرام و از ایشان آگاه است.

کتاب الطَّهَّارَةُ

﴿کتاب الطَّهَّارَةُ﴾ کتاب طهارت

طهارت به معنای کنار بردن چیزهای کثیف و بی وضوئی و جنابت است.

مقدمه: چند چیز سودمندی وجود دارد که لازم است هر دانش آموز مسلمان از آن‌ها آگاه باشد:

الف) احکام شریعت اسلام که بر گرفته از قرآن و حدیث و اجماع (اتفاق مجتهدین بر حکمی از احکام شریعت) هستند هفت قسم می‌باشند:

۱. واجب یا فرض، آن است که مکلف، با انجام دادن آن مأجور و با ترک آن معذَّب خواهد شد؛ مانند نماز. و بدانکه واجب، دو نوع است: اول «فرض عین» که لازم است هر کسی آن را انجام دهد و ثواب و عقاب آن به خود او می‌رسد؛ یعنی با انجام دادن آن از جانب یک نفر، حکم وجوب آن، از دیگر مکلفین ساقط نمی‌شود؛ مانند نماز و روزه و ... دوم «فرض کفایه» که اگر یک نفر یا یک دسته آن را به صورت صحیح انجام دهند ثواب آن به انجام دهنده می‌رسد و عقاب ترک، از دیگر مسلمان‌ها ساقط می‌شود؛ مانند دفن مرده و ...

۲. سنت یا مندوب و یا مستحب، آن است که انسان با انجام دادن آن، مأجور می‌شود و در برابر ترک آن معذَّب نخواهد شد؛ مانند مسواک کردن و ...

۳. حرام (ممنوع)، آن است که با انجام دادن آن، انسان تعذیب می‌شود و با ترکش مأجور خواهد شد؛ مانند: دزدی، زنا و ...

۴. مکروه (ناپسند)، آن است که با انجام دادنش معذَّب نخواهد شد. و اگر به خاطر رضای خداوند آن را ترک نماید مأجور خواهد بود، مانند خوردن با دست چپ و ...

۵. حلال یا جایز، آن است که انجام دادن و ترکش مساوی است؛ مانند خوابیدن، خوردن و ... ولی اگر انسان به نیت نیرومند شدن برای عبادت، آن را انجام دهد مأجور خواهد بود؛ مانند خوابیدن در روز به قصد انجام دادن نماز شب.

۶. صحیح، فعلی است که دستورات و شروط خدا و پیامبر ﷺ در آن رعایت شود؛ مانند نماز با وضو و ...

۷. باطل یا فاسد، فعلی است که دستورات و شروط شرعی در آن رعایت نشود؛ مانند نماز بدون وضو و ...

ب) احکام شرعی از قرآن، حدیث صحیح و حدیث حسن اخذ می شوند؛ زیرا امام شافعی در مورد حدیث ضعیف فرموده است: «اگر مردم یعنی علمای دین به آن راضی شدند و آن را قبول کردند دلیل خواهد شد و برای احکام شرعی مناسب خواهد بود»؛ یعنی به این علت که اجماع خواهد شد. و امام احمد فرموده است: «شرط عمل کردن به حدیث ضعیف این است که با قرآن و حدیث صحیح مخالفت نداشته باشد.» «المداغی» را مطالعه کن! امام نوای می فرماید: «عمل کردن به حدیث ضعیف در کارهای خیر جایز است؛ یعنی به شرطی که بسیار ضعیف نباشد. «الأذکار» را مطالعه کن!

ج) در علوم الحدیث قاعده‌ای وجود دارد و آن این است که اگر سند حدیثی ضعیف بود اما متن آن موافق متن حدیث صحیح دیگری بود این حدیث صحیح، شاهد آن حدیث ضعیف خواهد شد و آن را به درجه‌ی حدیث «حَسَنٌ لِغیره» ارتقا می دهد و همانند حدیث «حَسَنٌ لِّذاته» به آن رفتار می شود. و بدانکه در کتاب‌های فقهی، این نوع حدیث (نوع دوم و سوم) زیاد وجود دارد و با شروطی که بیان شد به آن‌ها رفتار خواهد شد؛ ولی این کار، در وسعت مجتهد است، همانگونه که قبلاً بیان شد.

الْمِيَاهُ الَّتِي يَجُوزُ بِهَا التَّطَهِيرُ سَبْعُ مِيَاهٍ: مَاءُ السَّمَاءِ، وَ مَاءُ الْبَحْرِ، وَ مَاءُ النَّهْرِ، وَ مَاءُ الْيَنْبُوتِ، وَ مَاءُ الْعَيْنِ، وَ مَاءُ التَّلَجِّ، وَ مَاءُ الْبَرَدِ.

منبع سوم احکام اجماع است؛ یعنی بعد از قرآن و حدیث؛ بنابراین اگر دسته‌ای از مجتهدین اسلام بر حکمی شرعی اتفاق نظر داشتند واجب است به آن رفتار شود. سوره‌ی نساء آیه‌ی «۵۹» را مطالعه کن!

انواع آب

﴿الْمِيَاهُ الَّتِي يَجُوزُ بِهَا التَّطَهِيرُ سَبْعُ مِيَاهٍ﴾ آب‌هایی که با آن‌ها پاک کردن و وضو گرفتن درست باشد هفت آب است: اول، ﴿مَاءُ السَّمَاءِ﴾ آب آسمان است؛ یعنی باران؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَيُنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ» (أنفال/۱۱)

«خداوند از آسمان آب را برای شما فرود می‌آورد تا به وسیله‌ی آن شما را پاک کند.»

دوم، ﴿وَمَاءُ الْبَحْرِ﴾ آب دریاست (هر نوع باشد)؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم فِي الْبَحْرِ: هُوَ الطَّهْرُ مَاؤُهُ، أَلْجَلُّ مِثْقَلُهُ» ترمذی روایت کرده است:

«آب دریا پاک‌کننده و مردارش حلال است.»

سوم، چهارم و پنجم، ﴿وَمَاءُ النَّهْرِ، وَ مَاءُ الْيَنْبُوتِ، وَ مَاءُ الْعَيْنِ﴾ آب جویبار، چاه و چشمه است که این سه به یک شیوه از زمین خارج می‌شوند و دلیل آن‌ها این حدیث است:

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی اللہ عنہ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم فِي بئرٍ بُضَاعَةٌ: إِنَّ الْمَاءَ طَهُورًا لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«آب این چاه، پاک‌کننده است و هیچ چیزی آن را کثیف نمی‌کند.»

ششم و هفتم، «وَمَاءُ التَّلَجِّ، وَ مَاءُ الْبَرَدِ» آب برف و تگرگ است؛

ثُمَّ الْيَمَاءُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ: طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ غَيْرُ مَكْرُوهٍ اسْتِعْمَالُهُ، وَهُوَ الْمَاءُ الْمُسْتَعْمَلُ؛ وَ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ مَكْرُوهٍ اسْتِعْمَالُهُ، وَهُوَ الْمَاءُ الْمُشَمَّسُ؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَ النَّبِيُّ ﷺ اغْسِلْ عَنِّي خَطَايَايَ بِمَاءِ الْفُلْجِ وَ الْبَرْدِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: خدایا گناهانم را با آب برف و تگرگ بشوی.»

و در عبارتی کوتاه می‌توان گفت: این هفت نوع آب، یا آب آسمان هستند یا آب زمین.

«ثُمَّ» و بعد از آن که انواع آب را شناختی بدانکه «الْيَمَاءُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ» این هفت نوع آب، چهار قسم خواهند بود: اول، «طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ» پاک و پاک کننده است «غَيْرُ مَكْرُوهٍ اسْتِعْمَالُهُ» و به کار گرفتنش مکروه نیست «وَ هُوَ الْمَاءُ الْمَطْلُوقُ» که این آب، آب مطلق است؛ یعنی دارای قید نیست و تنها لفظ آب، بر آن اطلاق می‌شود؛ «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ أُعْرِيَنِي فِي الْمَسْجِدِ فَنَآوَلَهُ النَّاسُ، فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ: دَعُوهُ وَ هَرَبُوا عَلَى بَوْلِهِ سَجَلًا مِنْ مَاءٍ» شیخان روایت کرده‌اند:

«مردی در مسجد ادرار کرد و مردم بر او فریاد زدند پیامبر ﷺ فرمود: از او دست بردارید و بر ادرارش سطل آبی بریزید.»

دوم، «وَ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ» آب پاک و پاک کننده است «مَكْرُوهٍ اسْتِعْمَالُهُ» و استعمالش مکروه می‌باشد؛ زیرا ممکن است انسان را دچار پیسگی کند، همانگونه که حضرت عمر رضی الله عنه فرموده است «وَ هُوَ الْمَاءُ الْمُشَمَّسُ» و این قسم، آبی است که در منطقه‌ی گرمسیر با نور آفتاب در ظرف آهنی گرم شده باشد. (۱)

(۱) استعمال این قسم از آب با این شرایط مکروه است: ۱. در منطقه‌ی گرمسیر آب با تابش نور آفتاب گرم شود؛ فرقی نیست نور آفتاب مستقیماً به آب برخورد کند یا نه مثلاً آب در گالن سرپوشیده‌ای باشد؛ بنابراین اگر آب در منطقه‌ی سردسیر یا معتدل گرم شد استعمالش مکروه نیست. ۲.

وَ طَاهِرٍ غَيْرِ مُطَهَّرٍ، وَ هُوَ الْمَاءُ الْمُطْلَقُ، وَ الْمُتَغَيَّرُ بِمَا خَالَطَهُ مِنَ الطَّاهِرَاتِ؛

سوم، ﴿وَ طَاهِرٍ غَيْرِ مُطَهَّرٍ﴾ آب پاکی است که پاک کننده نیست؛ یعنی با آن، هیچ چیز کثیف شده‌ای پاک نخواهد شد و وضو گرفتن با آن صحیح نخواهد بود ﴿وَ هُوَ الْمَاءُ الْمُسْتَعْمَلُ﴾ و این آب، عبارت از آب استعمال شده می‌باشد؛ یعنی آبی که برای [فرض] وضو و [غسل] (۱) و یا شستن چیزی به کار گرفته شده باشد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَا يَغْتَسِلُ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ وَ هُوَ جُنُبٌ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه جنب بودید در آب ایستاده غسل نکنید»؛

زیرا با این استعمال کردن، قدرت پاک کردن را از دست داده و استعمال آن برای بار دوم جایز نخواهد بود ﴿وَ الْمُتَغَيَّرُ بِمَا خَالَطَهُ مِنَ الطَّاهِرَاتِ﴾ و نیز آبی که با چیز پاکی که قاطبی آب شده تغیر یافته است پاک است؛ ولی پاک کننده نیست؛ (۲)

۲. ظرفی که آب در آن گرم شده است فلزی باشد غیر از طلا و نقره؛ پس اگر در ظرف مصلایی و نقره‌ای و یا در ظرف چوبی و گلی و سنگی، گرم شود استعمالش مکروه نخواهد بود.
۳. در حین گرم بودن استعمال شود.

۴. در بدن به کار گرفته شود؛ یعنی برای وضو گرفتن، غسل کردن، پختن غذای غیر جامد و نوشیدن؛ بنابراین اگر برای شستن لباس و ظروف و پختن غذای جامد؛ مانند خمیر کردن آرد استعمال شود مکروه نخواهد بود. همچنین به کار گرفتن آب بسیار گرم و بسیار سرد برای غسل کردن و وضو گرفتن مکروه است. (بر گرفته از نه‌ایه، مغنی و إقناع). (مترجم)

(۱) مقصود از فرض وضو و غسل، شستن بار اول است؛ بنابراین آبی که برای شستن دوم و سوم وضو و غسل استعمال شده است مستعمل محسوب نمی‌شود. (مترجم)

(۲) در شرایطی آب مخلوط شده با چیز پاک، پاک کننده نخواهد بود که چیز پاک به حدی رنگ یا طعم و یا بوی آب را تغیر دهد که اسم آب بر آن اطلاق نشود و آب از چیز پاکی که در آن ریخته شده است بی‌نیاز باشد؛ مانند: شیر و دوغ؛ بنابراین اگر آب به چیزی که در آن ریخته می‌شود نیازمند باشد؛ مانند کلر، آن آب پاک کننده خواهد بود. و اگر آب به سبب برگ‌های درخت که در آن ریخته و در آن پوسیده می‌شوند رنگ یا طعم و یا بویش تغیر یافت ضرری ع

وَمَاءٍ نَجَسٍ وَهُوَ الَّذِي حَلَّتْ فِيهِ نَجَاسَةٌ، وَهُوَ دُونَ الْقُلْتَيْنِ أَوْ كَانَ قُلْتَيْنِ فَتَغَيَّرَ، وَالْقُلْتَانِ حَمْسُمَاءَ رِطْلٍ بَغْدَادِيٍّ تَقْرِيْباً فِي الْأَصَحِّ

مانند شکر، ماست، چای و... و منظور از تغییر یافتن آب این است که طعم یا بو و یا رنگش عوض شود؛ زیرا با این قاطی شدن اسم آب، بر آن اطلاق نخواهد شد و در نتیجه پاک کننده نخواهد بود.

تغییر یافتن آب به سبب ماندن زیاد یا به سبب محل قرار گرفتن یا محل عبور و یا به سبب گل و خزه ضرری نخواهد داشت.

چهارم، ﴿وَمَاءٍ نَجَسٍ﴾ آب نجس است ﴿وَهُوَ الَّذِي حَلَّتْ فِيهِ نَجَاسَةٌ﴾ و آن، آبی است که چیز نجسی در آن افتاده باشد ﴿وَهُوَ دُونَ الْقُلْتَيْنِ﴾ و آن آب، کمتر از قلتین باشد؛ فرقی نیست چیز کثیف آب را تغییر داده باشد یا نه؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِذَا كَانَ الْمَاءُ قُلْتَيْنِ لَمْ يَحْمَلِ الْغَبْتُ» اصحاب سنن روایت کرده اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: هر گاه آب، قلتین باشد کثیف نخواهد شد.»

﴿أَوْ كَانَ قُلْتَيْنِ فَتَغَيَّرَ﴾ یا این که آن آب، قلتین باشد؛ ولی رنگ یا طعم و یا بویش تغییر یافته باشد و دلیل این حکم، اجماع علماست.

بدانکه اگر آب قلتین کثیف شد و خود به خود یا با افزودن آب [هر چند که آب افزوده شده کثیف باشد] تغییرش کنار رفت دوباره پاک می شود. و در فتوای قدیم امام شافعی رحمه الله آب جاری جز با تغییر یافتن، کثیف نخواهد شد. و نزد امام مالک رحمه الله هیچ آبی تا بعد از تغییر یافتن، نجس نخواهد شد.

﴿وَالْقُلْتَانِ حَمْسُمَاءَ رِطْلٍ بَغْدَادِيٍّ تَقْرِيْباً فِي الْأَصَحِّ﴾ و در فتوای اصح، قلتین، تقریباً پانصد رطل بغدادی است؛ زیرا پیامبر ﷺ می فرماید:

«إِذَا بَلَغَ الْمَاءُ قُلْتَيْنِ بِقِلَالٍ هَجَرَ لَمْ يَنْجُسْ» ترمذی و بیهقی روایت کرده اند:

فَمَلَّ، وَ جُلُودُ الْمَيِّتَةِ تَطْهُرُ بِالدَّبَاغِ

«هرگاه آب با قله های «هَجَر» به قلّتين برسد کثیف نخواهد شد.»

امام شافعی فرموده است: این مقدار، عبارت از پنج کنده است که با پیمانه‌ی امروزی «۱۲» حلب یعنی «۱۹۲» لیتر خواهد بود.

(خاتمه) بدانکه دهان هر حیوانی جز سگ و خوک آب را کثیف نمی‌کند؛ یعنی اگر جز آن دو حیوان هر حیوانی دهانش را در آب نهاد آن را کثیف نخواهد کرد و استعمال چنین آبی درست است؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: أَتَتَوَضَّأُ بِمَا أَفْضَلَتِ الْحُمْرُ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ بِمَا أَفْضَلَتِ السَّبَاعُ كُلُّهَا» بیهقی روایت کرده است:

«از پیامبر ﷺ سوال شد: آیا با آب پسمانده‌ی خرها یعنی آبی که خرها از آن نوشیده‌اند وضو بگیریم؟ فرمود: بله و با آب پسمانده‌ی تمام درنده‌ها.»

﴿فَصَلِّ﴾ پاک کردن پوست مردار

تعریف، مردار، حیوان یا پرنده‌ای است که بدون ذبح شرعی نزع روح شده باشد؛ مانند: خر و استر؛ زیرا شرع ذبحی را برای آن‌ها وضع نکرده است؛ پس اگر با ذبح هم نزع روح بشوند مردار محسوب می‌شوند؛ یا گوسفند و بز و مرغ بمیرند یا ذبح غیر شرعی بشوند.

﴿وَ جُلُودُ الْمَيِّتَةِ﴾ پوست مردارها ﴿تَطْهُرُ بِالدَّبَاغِ﴾ با دباغ پاک می‌شوند. و دباغ عبارت است از: کنار بردن چربی و گوشت زائد پوست با چیزی که مزه‌ی تند داشته باشد؛ مانند مازو و پوست انار؛ به شیوه‌ای که اگر پوست در آب انداخته شود بوی بد نداشته باشد؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَيُّهَا إِبَاهُ دُبِغْ فَقَدْ طَهِّرَ» مسلم روایت کرده است:

«هر پوستی که دباغی شود پاک است.»

إِلَّا جِلْدَ الْكَلْبِ وَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا تَوَلَّدَ مِنْهُمَا أَوْ مِنْ أَحَدِهِمَا، وَ عَظْمُ الْمَيْتَةِ وَ شَعْرُهَا نَجِسٌ إِلَّا الْأَدَمِيَّ

﴿إِلَّا جِلْدَ الْكَلْبِ وَ الْخِنْزِيرِ﴾ جز پوست سگ و خوک؛ زیرا در حال زنده بودن هم کثیف هستند و به هیچ وجه پوستشان پاک نخواهد شد ﴿وَ مَا تَوَلَّدَ مِنْهُمَا﴾ و نیز حیوانی که از آن‌ها متولد شده باشد؛ یعنی حیوانی که پدرش سگ و مادرش خوک یا عکس آن باشد ﴿أَوْ مِنْ أَحَدِهِمَا﴾ یا از یکی از آن‌ها متولد شده باشد مثلاً پدرش حیوانی پاک و مادرش سگ باشد که پوست هیچ یک از آن‌ها پاک نخواهد شد.

﴿وَ عَظْمُ الْمَيْتَةِ وَ شَعْرُهَا نَجِسٌ إِلَّا الْأَدَمِيَّ﴾ و استخوان و موی تمام حیوانات مرده جز انسان کثیف است؛ ولی استخوان و مو و بدن انسان چه در حال حیات و چه پس از مرگ پاک است؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (إسراء/۷۰):

«ما آدمی را محترم کرده‌ایم»؛

یعنی اگر کثیف باشد محترم نخواهد بود. و نیز پشم و پر حیوانات مرده کثیف است و به هیچ وجه پاک نخواهد شد؛ خداوند متعال فرموده است:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ» (مائده/۳):

«مردارها بر شما حرام شده‌اند.»

و بدیهی است حرام کردنشان به علت کثیف بودنشان است.

(خاتمه) پشم و موی حیوان حلال گوشت و پر و موی پرندۀ حلال گوشت چه در حال حیات و چه پس از مرگ پاک است؛ اما اگر موی حیوان یا پرندۀ ای که گوشتشان حلال نیست از آن‌ها جدا شد کثیف است و همانند پوست مردار خواهد بود.

﴿فَصَلِّ﴾ ظروف غذا

«عَنْ حُذَيْفَةَ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: لَا تَشْرَبُوا فِي آيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَلَا تَأْكُلُوا فِي صِحَافِهِمَا» شيخان روایت کرده اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: در ظروف طلا و نقره ننوشید و نخورید.»

و همانگونه که به کارگرفتن ظروف طلا و نقره برای نوشیدن و خوردن منع شده است استعمال آن‌ها برای کارهای دیگر هم حرام است. و در میان قاشق، قاشقه، تَشْت و دیگر ظروف طلا و نقره تفاوتی وجود ندارد؛ فرقی نیست ظروف غذا باشند یا غیر آن. همچنین نهادن و نگهداری ظروف طلا و نقره در رف و دیوار و جاهای دیگر خانه حرام است ﴿وَلَا يَجِلُّ اسْتِعْمَالُ غَيْرِهِمَا مِنَ الْأَوَانِي﴾ و استعمال ظروف غیر طلا و نقره؛ مانند شیشه، چینی، استیل، مس، آلومینیوم و ... حلال است؛ هر چند که بسیار قیمتی باشد.

(خاتمه) پیامبر ﷺ امر فرموده است: بر ظروف غذا چیزی نهاده شود. و در حین خوابیدن درب، قفل و چراغ و آتش خاموش شوند و در حین انجام دادن این کارها گفته شود: بسم الله. بخاری و مسلم و ترمذی این مسائل را روایت کرده اند.

فَصَلِّ، وَ السَّوَاكُ مُسْتَحَبٌّ فِي كُلِّ حَالٍ إِلَّا بَعْدَ الزَّوَالِ لِلصَّائِمِ، وَ هُوَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ أَشَدُّ اسْتِحْبَابًا: عِنْدَ تَغْيِيرِ الْقِمَمِ مِنْ أَرَمٍ أَوْ غَيْرِهِ، وَ عِنْدَ الْقِيَامِ مِنَ النَّوْمِ،

﴿فَصَلِّ﴾ مسواک زدن

تعریف، مسواک عبارت از هر چیز خشنی است که جرم دندان را کنار ببرد ﴿وَ السَّوَاكُ مُسْتَحَبٌّ فِي كُلِّ حَالٍ إِلَّا بَعْدَ الزَّوَالِ لِلصَّائِمِ﴾ مسواک کردن در هر موقع جز برای انسان روزه دار بعد از ظهر، سنت است؛ زیرا بیشتر از یکصد حدیث در مورد آن روایت شده است. و با وجود نفع دنیوی و دینی آن متأسفانه بسیاری از مسلمانان آن را استعمال نمی کنند؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ لَخُلُوفٌ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ» شیخان روایت کرده اند:

«نزد خداوند بوی دهان روزه دار، از بوی مسک خوش تر است.»

و با سواک کردن این بو کنار می رود؛ ولی امام نوای این فتوا را اختیار کرده است که سواک کردن در هیچ موقعی مکروه نیست ﴿وَ هُوَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ أَشَدُّ اسْتِحْبَابًا﴾ سواک کردن در سه وقت، بسیار سنت است:

اول، ﴿عِنْدَ تَغْيِيرِ الْقِمَمِ﴾ در وقت تغییر یافتن بوی دهان؛ زیرا پیامبر ﷺ می فرماید:

«السَّوَاكُ مَطَهْرَةٌ لِلْقِمَمِ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ» بخاری روایت کرده است:

«سواک، پاک کردن دهان و سبب رضایت پروردگار است.»

﴿مِنْ أَرَمٍ أَوْ غَيْرِهِ﴾ فرقی نیست تغییر یافتن بوی دهان به سبب سکوت باشد یا نخوردن یا خوردن چیز بدبو؛ مانند سیر و پیاز.

دوم، ﴿وَ عِنْدَ الْقِيَامِ مِنَ النَّوْمِ﴾ و در وقت برخاستن از خواب؛

«عَنْ حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَامَ لَيَتَهَجَّدَ يَشُوصُ فَاهُ بِالسَّوَاكِ» شیخان

روایت کرده اند:

«هرگاه پیامبر ﷺ برای نماز تهجد (نماز شب بعد از مقداری خواب) برمی خیزید

سواک می کرد.»

«وَعِنْدَ الْقِيَامِ إِلَى الصَّلَاةِ» و در حین برخاستن برای نماز؛
 «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَوْ لَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسَّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ» شیخان روایت کرده اند:

«اگر موجب اذیت و آزار نمی شد به امت امر می کردم که در وقت هر نماز سواک بکنند.»

(خاتمه) سواک کردن قبل از وضو گرفتن هم سنت مؤکد است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لَوْ لَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسَّوَاكِ مَعَ كُلِّ وُضُوءٍ» امام مالک روایت کرده است:

«اگر موجب اذیت و آزار نمی شد به امت امر می کردم که در حین هر وضویی سواک بکنند.»

همچنین قبل از قراءت قرآن و حدیث و فقه و ذکر خداوند و در موقع رفتن به خانه سنت است.

سنت است سواک از درخت اراک باشد و از وجبی درازتر نباشد و با آب، خیس و چرک آن برداشته شود.

ابوداود روایت کرده است که حضرت عائشه - رضی الله عنها - فرموده است:
 «پیامبر ﷺ سواک را به من می داد تا آن را بشویم.»

پیامبر ﷺ فرموده است:

«عَشْرٌ مِنَ الْفِطْرَةِ: قَصُّ الشَّارِبِ، وَ إِغْفَاءُ اللَّحْيَةِ، وَ السَّوَاكُ، وَ اسْتِنْشَاقُ الْمَاءِ، وَ قَصُّ الْأَظْفَارِ، وَ غَسْلُ الْبُرَاجِمِ، وَ نَتْفُ الْإِبْطِ، وَ حَلْقُ الْعَانَةِ، وَ انْتِقَاصُ الْمَاءِ»
 شیخان روایت کرده اند:

«ده خصلت هستند که از خصلت های دین اسلام می باشند: کوتاه کردن سیل تا

حدی که قرمزی لب ظاهر شود، فرو گزاردن ریش، سواک کردن، وارد کردن آب به بینی، (تمیز کردن بینی)، کندن ناخن، (هر هفته یک بار، در روز جمعه)، شستن مفاصل دست و انگشتان، تراشیدن موی زیر بغل (هر چهل روز یک بار)، تراشیدن موی زهار (هر چهل روز یک بار)، طهارت کردن با آب و وارد کردن آب به دهان یا ختنه کردن پسر و دختر؛ زیرا راوی در پایان حدیث می‌فرماید: «وَنَسِيتُ الْعَاشِرَةَ إِلَّا أَنْ تَكُونَ الْمَضْمُضَةُ» و دهمین خصلت از یادم رفته است که شاید وارد کردن آب به دهان باشد»

منافع سواک: رضایت خداوند، پاک کردن دهان، سفید کردن دندان، استحکام لثه، زیاد شدن هوش، تأخیر سفید شدن مو.

سنت است انسان با دست راست سواک کرده و از طرف راست دهان رو به طرف چپ سواک کند و آن را بر عرض دندان‌ها و طول زبانش بمالد.

وَالْتَرْتِيبَ عَلَى مَا ذَكَّرْنَا. وَ سُنَّهٗ عَشْرَةُ أَشْيَاءَ: التَّسْمِيَةُ، وَ غَسْلُ الْكَفَّيْنِ قَبْلَ إِدْخَالِهِمَا الْإِنَاءَ.

بشوید و سرتان را مسح کنید و پاهایتان را بادو قوزک بشوید.

(نکته) شستن عبارت از جاری شدن آب بر پوست و مو است و نباید چیزی که مانع

از رسیدن آب به پوست و مو است بر آن‌ها باشد؛ مانند موم، رنگ، خمیر و ...

ششم، ﴿وَالْتَرْتِيبَ عَلَى مَا ذَكَّرْنَا﴾ ترتیب است بر طبق آنچه بیان کردیم و در آیه‌ی مذکور بیان شده است؛ زیرا پیامبر ﷺ اینگونه وضو گرفته است. «بخاری و مسلم را مطالعه کن!» بنابراین اگر شخصی یکی از اعضای وضو را نشست یا یکی از اعضا را قبل از اولی شست یا بر بخشی از عضوی آب جاری نشد و عضو بعد از آن را شست باید به عضو اولی برگشته و آن را بشوید و عضو یا اعضایی که قبل از این عضو شسته شده‌اند دوباره شسته شوند تا ترتیب مذکور رعایت شود؛

«عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا تَوَضَّأَ فَتَرَكَ مَوْضِعَ ظُفْرِ عَلَى قَدَمِهِ فَأَبْصَرَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: اِرْجِعْ فَأَخْسِنْ وَضُوءَكَ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ مردی را که وضو گرفته بود دید و مشاهده کرد به مقدار یک ناخن، پایش را خیس نکرده است فرمود: برگرد و وضویت را خوب بگیر.»

﴿وَسُنَّهٗ عَشْرَةُ أَشْيَاءَ﴾ سنت‌های وضو ده چیز است: اول، ﴿التَّسْمِيَةُ﴾ گفتن بسم الله

الرحمن الرحیم در حین شروع وضو؛ پیامبر فرموده است:

«تَوَضَّؤُوا بِاسْمِ اللَّهِ» نسائی روایت کرده است:

«با نام خدا وضو بگیرد.»

و اگر در ابتدای وضویش فراموش کرد و در اثنای آن به یادش آمد بگوید: «بسم الله اَوَّلُهُ وَ آخِرُهُ».

دوم، ﴿وَعَسَلَ الْكَفَّيْنِ قَبْلَ إِدْخَالِهِمَا الْإِنَاءَ﴾ شستن دو کف دست قبل از فروبردن آن‌ها به داخل ظرف آب. و بعد از آن مسواک بکند همانگونه که

وَالْمُضْمَضَةُ، وَالِاسْتِنْشَاقُ، وَ مَسْحُ جَمِيعِ الرَّأْسِ، وَ مَسْحُ الْأَذْنَيْنِ ظَاهِرِهِمَا وَ بَاطِنِهِمَا بِمَاءٍ جَدِيدٍ، وَ تَخْلِيلُ اللَّحْيَةِ الْكُتْنَةِ، وَ تَخْلِيلُ أَصَابِعِ الْيَدَيْنِ وَ الرِّجْلَيْنِ،

توضیح دادیم.

سوم، ﴿وَ الْمُضْمَضَةُ﴾ وارد کردن آب به دهان.

چهارم، ﴿وَ الْإِسْتِنْشَاقُ﴾ وارد کردن آب در بینی؛ حضرت عثمان این سه کار را

انجام داد و فرمود:

«رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَوَضَّأَ نَحْوَ وَضُوءِي هَذَا» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ را دیدم همانند این وضوی من وضو گرفت.»

پنجم، ﴿وَ مَسْحُ جَمِيعِ الرَّأْسِ﴾ مسح تمام سر.

ششم، ﴿وَ مَسْحُ الْأَذْنَيْنِ ظَاهِرِهِمَا وَ بَاطِنِهِمَا بِمَاءٍ جَدِيدٍ﴾ مسح ظاهر و باطن هر دو

گوش با آب تازه؛ نه با آبی که سر با آن مسح شده است؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَسَحَ بِرَأْسِهِ وَ أَذُنَيْهِ ظَاهِرَهُمَا وَ

بَاطِنَهُمَا» ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ سر و ظاهر و باطن هر دو گوش را مسح کرد.»

هفتم، ﴿وَ تَخْلِيلُ اللَّحْيَةِ الْكُتْنَةِ﴾ وارد کردن انگشتان دست به میان ریش پر. و نیز

سنت است یک جرعه‌ی آب را بر زیر فک پایینی‌اش بریزد؛

«عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا تَوَضَّأَ أَخَذَ كَفًّا مِنْ مَاءٍ فَأَدْخَلَهُ تَحْتَ حَنَكِهِ

فَخَلَّلَ بِهِ لِحْيَتَهُ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر در حین وضو گرفتن آب را در کف دستش کرده و بر زیر فک پایینی‌اش

می‌ریخت و سپس انگشتانش را به میان ریشش وارد می‌کرد.» ﴿وَ تَخْلِيلُ أَصَابِعِ الْيَدَيْنِ

وَ الرِّجْلَيْنِ﴾ و نیز وارد کردن انگشت به میان انگشتان دو دست و دو پا است؛

«عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : إِذَا تَوَضَّأَ فَخَلَّلَ بَيْنَ أَصَابِعِ يَدَيْكَ وَ رِجْلَيْكَ»

ترمذی روایت کرده است:

وَتَقْدِيمُ الْيَمْنِ عَلَى الْيُسْرِ، وَ الطَّهَارَةُ ثَلَاثًا ثَلَاثًا، وَ الْمُوَالَاةُ.

«پیامبر ﷺ می فرمود: هر گاه وضو گرفتی انگشتت را به میان انگشتان دو دست و پایت وارد کن.»

هشتم، ﴿وَتَقْدِيمُ الْيَمْنِ عَلَى الْيُسْرِ﴾ جلوانداختن عضو راست بر عضو چپ در شستن؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - إِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَيُحِبُّ التَّيْمَنَ فِي طُهُورِهِ، وَ فِي تَرَجُّلِهِ، وَ فِي انْتِعَالِهِ» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر ﷺ در وضو گرفتن و شانه کردن سر و پوشیدن کفش، جلوانداختن طرف راست بر طرف چپ را دوست می داشت.»

نهم، ﴿وَ الطَّهَارَةُ ثَلَاثًا ثَلَاثًا﴾ شستن ها و مسح کردن ها سه بار باشند؛

«جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَسْأَلُهُ عَنِ الْوُضُوءِ فَأَرَاهُ ثَلَاثًا ثَلَاثًا، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا الْوُضُوءُ، فَمَنْ زَادَ عَلَى هَذَا فَقَدْ أَسَاءَ وَ تَعَدَّى وَ ظَلَمَ» ابوداود و نسائی روایت کرده اند:

«پیامبر ﷺ به عربی صحرانشین فرمود: اعضای وضویت را سه بار بشوی و هر کسی که بر این سه بار بیفزاید کار بد و تعدی و ظلم کرده است.»

دهم، ﴿وَ الْمُوَالَاةُ﴾ پی در پی شستن اعضای وضو است؛ یعنی قبل از خشک شدن عضو شروع به شستن عضو دیگر بکند.

(خانمه) سنت است انسان کمی بیشتر از محل فرض را بشوید مثلاً بخشی از بازو، کمی بالاتر از دو قوزک پا و کمی بیشتر از ظاهر صورت؛ زیرا پیغمبر ﷺ فرموده است:

«إِنَّ أُمَّتِي يُدْعَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يُعْطِلَ غُرَّتَهُ فَلْيَفْعَلْ» شیخان روایت کرده اند:

«در روز قیامت امتم در حالی که صورت و پاهای شما سفید است

فراخوانده می شوند و این سفیدی، اثر وضو است و هر کسی که می تواند این سفیدی اش را زیاد کند بیشتر از محل فرض را بشوید؛

«و عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَوَضَّؤُ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ وَقَالَ: يُجْزِي أَحَدَنَا الْوُضُوءُ مَا لَمْ يُحْدِثْ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ برای هر نمازی وضو می گرفت اما یک وضو تا حین نقض آن، برای ما کافی بود.» یعنی تجدید وضو واجب نیست بلکه سنت است و تمام نمازها با یک وضو صحیح خواهند بود. و سنت است بعد از وضو رو به قبله کرده و دستانت را بلند کرده و بگویی:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ، وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ، سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ» ترمذی و حاکم روایت کرده اند.

فَصَلُّ، وَالِاسْتِنْجَاءُ وَاجِبٌ مِنَ الْبَوْلِ وَ الْغَائِطِ، وَ الْأَفْضَلُ أَنْ يَسْتَنْجِيَ بِالْأَحْجَارِ ثُمَّ يَتْبَعُهَا بِالْمَاءِ، وَ يَجُوزُ أَنْ يَفْتَصِرَ عَلَى الْمَاءِ أَوْ عَلَى ثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ يُنْقِي بِهِنَّ الْمَحَلَّ، فَإِذَا أَرَادَ الْإِفْتِصَارَ عَلَى أَحَدِهِمَا قَالُمَاءُ أَفْضَلُ

﴿فصل﴾ طهارت کردن

طهارت به معنای پاک کردن آلت تناسلی و مقعد است ﴿وَ الْاسْتِنْجَاءُ وَاجِبٌ مِنَ الْبَوْلِ وَ الْغَائِطِ﴾ پاک کردن خود از ادرار و مدفوع واجب است؛

«عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَدْخُلُ الْخَلَاءَ فَأُخْمِلُ أَنَا وَ غُلَامٌ نَحْوِي إِدَاوَةً مِنْ مَاءٍ وَ عَنَزَةً فَيَسْتَنْجِي بِالْمَاءِ» مسلم روایت کرده است:

«هنگامی که پیامبر به محل دفع حاجت می رفت من و بچه ای همانند من ظرف آبی و چوبی را حمل می کردیم و پیامبر با آب طهارت می کرد.» ﴿وَ الْأَفْضَلُ أَنْ يَسْتَنْجِيَ بِالْأَحْجَارِ ثُمَّ يَتْبَعُهَا بِالْمَاءِ﴾ بهتر آن است که ابتدا با سه سنگ و سپس با آب طهارت کند؛ زیرا سنگ ها نجاست و آب هم بوی بد را کنار می برد. ﴿وَ يَجُوزُ أَنْ يَفْتَصِرَ عَلَى الْمَاءِ أَوْ عَلَى ثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ يُنْقِي بِهِنَّ الْمَحَلَّ﴾ درست است با آب یا سه سنگ که با آنها محل نجاست را پاک کند بسنده کند. و دلیل صحت طهارت با آب، حدیث سابق و دلیل صحت طهارت با سنگ این حدیث است:

«عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ: أَتَى النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم الْغَائِطَ فَأَمَرَنِي أَنْ آتِيَهُ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ» بخاری روایت کرده است:

«ابن مسعود فرمود پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به محل دفع حاجت رفت به من دستور داد که سه سنگ را برای ایشان ببرم.»

بدانکه هر چیز جامدی که نجاست را کنار ببرد و پاک باشد و محترم نباشد همانند سنگ خواهد بود؛ یعنی طهارت کردن با آن صحیح خواهد بود

﴿فَإِذَا أَرَادَ الْإِفْتِصَارَ عَلَى أَحَدِهِمَا قَالُمَاءُ أَفْضَلُ﴾ و اگر به یکی از آنها اکتفا کند بهتر است با آب طهارت بکند؛ زیرا آب بهتر از سنگ نجاست را کنار می برد.

وَيَجْتَنِبُ اسْتِقْبَالَ الْقِبْلَةِ وَاسْتِدْبَارَهَا فِي الصَّخْرَاءِ، وَيجْتَنِبُ الْبَوْلَ وَالْغَائِطَ فِي الْمَاءِ الرَّائِدِ،

کیفیت دفع حاجت

سنت است در حین ورود به محل دفع حاجت بگویی:

«بِسْمِ اللَّهِ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْخُبْثِ وَ الْخَبَائِثِ» شیخان و ابن منصور روایت کرده‌اند.

و بعد از خروج بگویی:

«غُفِرَانَكَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَذْهَبَ عَنِّيْ الْاَذَى وَ عَافَانِيْ» اصحاب سنن و ابن ماجه روایت کرده‌اند.

و نباید قرآن و هر چیزی که اسم خدا و پیامبر ﷺ بر آن نوشته شده باشد به محل دفع حاجت برده شود؛

«عَنْ اَنَسٍ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ اِذَا دَخَلَ الْخَلَاءَ نَزَعَ خَاتَمَهُ» ترمذی روایت کرده است: «هرگاه پیامبر ﷺ وارد محل دفع حاجت می‌شد انگشترش را بیرون می‌آورد؛ زیرا بر روی آن نوشته شده بود «محمد رسول الله» و اگر این اسماء به قصد احترام نوشته نشده باشند مانند اسم کارت شناسایی، نهادن آن در بیرون خلاء لازم نیست.

﴿وَيَجْتَنِبُ اسْتِقْبَالَ الْقِبْلَةِ وَاسْتِدْبَارَهَا فِي الصَّخْرَاءِ﴾ و در بیابان از رو کردن و پشت کردن به قبله اجتناب خواهد کرد؛ ولی اگر سرویس بهداشتی رو به جهت قبله یا پشت به آن بنا شده بود ضرری نخواهد داشت؛

«عَنْ أَبِي اَيُّوبَ الْاَنْصَارِيِّ ؓ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: اِذَا اَتَى أَحَدُكُمْ الْغَائِطَ فَلَا يَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَ لَا يُوَلِّهَا ظَهْرَهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه یکی از شما به محل دفع حاجت رفت نباید رو و پشت به قبله کند؛ پس اگر شخصی در بیابان برای دفع حاجت نشست باید در میان خود و قبله پرده و مانعی را قرار دهد.

﴿وَيَجْتَنِبُ الْبَوْلَ وَ الْغَائِطَ فِي الْمَاءِ الرَّائِدِ﴾ و از ریختن ادرار و مدفوع در آب راکد

و تَحْتَ الشَّجَرَةِ الْمُثْمِرَةِ، وَ فِي الطَّرِيقِ وَ الظِّلِّ، وَ الثَّقَبِ، وَ لَا يَتَكَلَّمُ عَلَى الْبَوْلِ وَ الْغَائِطِ.

(= ایستاده) اجتناب خواهد کرد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: لَا يَتَوَلَّنُ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ الَّذِي لَا يَجْرِي»
شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نباید هیچ یک از شما در آب ایستاده ادرار بریزد.»

﴿وَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ الْمُثْمِرَةِ، وَ فِي الطَّرِيقِ وَ الظِّلِّ﴾ و از ریختن ادرار و مدفوع در زیر درخت ثمردهنده و در راه و سایه دوری می‌گزیند؛ زیرا میوه را کثیف می‌کنند [و باعث اذیت مردم می‌شوند]؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: اتَّقُوا اللَّاعِنَتَيْنِ: الَّذِي يَتَخَلَّى فِي طَرِيقِ النَّاسِ أَوْ ظِلِّهِمْ» مسلم روایت کرده‌است:

«از دو رفتاری که باعث لعن کردن بر شما می‌شوند پرهیزید: ادرار و مدفوع کردن در راه مردم و در سایه‌ای که مردم می‌ایستند.»

و محل آفتابی که مردم در زمستان در آن توقف می‌کنند حکم سایه خواهد داشت.

﴿وَ الثَّقَبِ﴾ و از ریختن ادرار و مدفوع در شکاف و درز زمین اجتناب خواهد کرد؛

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَرْجَسٍ رضی الله عنه: نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْ يُبَالَ فِي الْجُحْرِ» ابوداود روایت کرده‌است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله ریختن ادرار در شکاف زمین را منع کرد؛»

زیرا ممکن است در آن شکاف جاننداری وجود داشته باشد و ادرار باعث اذیت او شود.

﴿وَ لَا يَتَكَلَّمُ عَلَى الْبَوْلِ وَ الْغَائِطِ﴾ و در حین دفع حاجت (ادرار یا مدفوع) حرف نمی‌زند [یعنی این عمل مکروه است]؛

وَلَا يَسْتَقْبِلُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَلَا يَسْتَدِيرُهُمَا

«عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: إِذَا تَعَوَّطَ الرَّجُلَانِ فَلْيَتَوَارَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَنْ صَاحِبِهِ
وَلَا يَتَحَدَّثَا فَإِنَّ اللَّهَ يَمُقْتُ عَلَى ذَلِكَ» احمد روايت کرده است:

«هرگاه دو نفر به محل دفع حاجت بروند هر يك از آنان خودش را از رفيقش
پوشاند و حرف نزنند؛ زيرا خداوند از اين عمل خشمگين خواهد شد.»

﴿وَلَا يَسْتَقْبِلُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَلَا يَسْتَدِيرُهُمَا﴾ و به خورشيد و ماه رو و
پشت نمي كند؛ زيرا بي احترامی و بی ادبی است.

(خانمه) سلمان رضي الله عنه فرموده است:

«نَهَانَا النَّبِيُّ أَنْ نَسْتَنْجِيَ بِالْيَمِينِ» مسلم روايت کرده است:

«پيامبر صلى الله عليه وسلم ما را از طهارت كردن با دست راست منع كرد.»

فصل، و الَّذِي يَنْقُضُ الْوُضُوءَ سِتَّةُ أَشْيَاءَ: مَا خَرَجَ مِنَ السَّيْلَيْنِ، وَ النَّوْمُ عَلَى غَيْرِ هَيَأَةِ الْمُتَمَكِّنِ.

﴿فصل﴾ اسباب نقص وضو

﴿وَ الَّذِي يَنْقُضُ الْوُضُوءَ سِتَّةُ أَشْيَاءَ﴾ چیزهای که وضو را باطل می کنند شش چیز هستند: اول، ﴿مَا خَرَجَ مِنَ السَّيْلَيْنِ﴾ چیزی است که از دو راه خروجی نجاست خارج می شود. فرقی نیست خارج شده کم باشد یا زیاد، مایع باشد یا جامد، ادرار و مدفوع باشد یا چیز دیگر؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

«أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمُ مِنَ الْغَائِطِ...» (مائده/۳):

«و اگر یکی از شما از محل دفع حاجت برگشت وضویش نقض خواهد شد؛»
 «وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَلْعَدْتُ فُسَاءً أَوْ ضُرَاطًا» بخاری روایت کرده است:
 «با خارج شدن باد از مقعد وضو باطل می شود؛»

«وَعَنْ عَلِيٍّ - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - كُنْتُ رَجُلًا مَذَّاءً فَأَمَرْتُ الْعِقْدَادَ أَنْ يَسْأَلَ النَّبِيَّ فَقَالَ: يَغْمِيزُ ذِكْرَهُ وَ يَتَوَضَّؤُ» شیخان روایت کرده اند:

«حضرت علی فرمود: من مذی زیاد داشتم به مقدار دستور دادم که این موضوع را از پیامبر سوال کند پیامبر فرمود: آلت تناسلی اش را بشوید و وضو بگیرد.»
 دوم، ﴿وَ النَّوْمُ﴾ خوابیدن است؛

«عَنْ عَلِيٍّ - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله : أَلْعَيْنَانِ وَ كَاءُ السَّهْوِ فَمَنْ نَامَ فَلْيَتَوَضَّأْ»
 ابوداود روایت کرده و ترمذی آن را حسن دانسته است:

«چشم، بند مقعد است؛ پس کسی که بخوابد باید وضو بگیرد.»

﴿عَلَى غَيْرِ هَيَأَةِ الْمُتَمَكِّنِ﴾ به شرطی وضو با خوابیدن باطل می شود که انسان مقعدش را به شیوه ای محکم نکند که چیزی از آن خارج نشود؛ یعنی اگر در حال نشستن پاشنه ی پایش را بر سوراخ مقعدش نهاد و بر آن خوابید وضویش باطل نخواهد شد؛
 «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَنْتَظِرُونَ الْعِشَاءَ حَتَّى تَخْفِقَ رُؤُوسُهُمْ ثُمَّ يُصَلُّونَ وَ لَا يَتَوَضَّؤُونَ» ابوداود روایت کرده است:

وَ زَوَالَ الْعَقْلِ بِسُكْرٍ أَوْ مَرَضٍ، وَ لَمَسُ الرَّجُلِ الْمَرْأَةَ الْأَجْنَبِيَّةَ مِنْ غَيْرِ حَائِلٍ، وَ مَسُّ فَرْجِ الْأَدَمِيِّ بِبَاطِنِ الْكُفِّ، وَ مَسُّ حَلَقَةِ ذُبْرِهِ.

«اصحاب پیامبر ﷺ منتظر نماز عشا می شدند و خواب آن‌ها را به حدی می گرفت که سرشان پایین می آمد بعد نماز می خواندند و وضو نمی گرفتند»؛

زیرا در حال نشستن می خوابیدند. همچنین وضو با پینکی باطل نخواهد شد. سوم، ﴿وَ زَوَالَ الْعَقْلِ﴾ کنار رفتن عقل است ﴿بِسُكْرٍ أَوْ مَرَضٍ﴾ فرقی نیست به سبب مستی باشد یا بیماری؛ زیرا بی هوشی از خوابیدن قوی تر است.

چهارم، ﴿وَ لَمَسُ الرَّجُلِ الْمَرْأَةَ الْأَجْنَبِيَّةَ مِنْ غَيْرِ حَائِلٍ﴾ این است که پوست مرد بدون مانع و حجابی به پوست زن بیگانه برسد؛ یعنی زنی که نکاحش برای آن مرد جایز باشد؛ فرقی نمی کند هم اکنون نکاحش درست باشد یا در آینده، مانند خواهر زن؛ خداوند متعال فرموده است:

«أَوْ لَا مَسْتَمْتُمُ النِّسَاءَ» (مائده/۳):

«یا این که زنان را لمس کنید»؛

یعنی این امر موجب نقص وضو خواهد شد. و بدانکه لمس پوست بچه‌ای که به سن اشتها [یعنی به حدی که مرد متوسط به او میل جنسی داشته باشد] نرسیده است وضو را نقص نمی کند. و اگر لمس زن و مرد با اراده‌ی خودشان نباشد در این صورت هم وضوی هر دوی آن‌ها باطل می شود اما لمس مو وضو را نقص نخواهد کرد.

پنجم، ﴿وَ مَسُّ فَرْجِ الْأَدَمِيِّ بِبَاطِنِ الْكُفِّ﴾ لمس آلت ادرار با کف دست بدون پوشش است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: إِذَا أَفْضَى أَحَدُكُمْ يَدَهُ إِلَى فَرْجِهِ وَ لَيْسَ بَيْنَهُمَا سِتْرٌ وَ لَا حِجَابٌ فَلْيَتَوَضَّأْ» شافعی و احمد روایت کرده‌اند:

«هرگاه یکی از شما بدون پوشش و حجاب به آلت ادرارش دست زد باید وضو

بگیرد.»

فرقی نیست انسان به آلت خودش دست بزند یا به آلت انسان دیگر و شخصی که آلتش لمس شده است بزرگ باشد یا کوچک.

ششم، ﴿وَمَسُّ حَلَقَةِ دُبرِهِ﴾ دست زدن به دایره‌ی مقعد است که این حکم، بنا

بر

فتوای جدید امام شافعی است و دلیل این فتوا حدیث سابق است.

این، بی‌وضوئی کوچک نامیده می‌شود.

فَصَلِّ، وَ الَّذِي يُوجِبُ الْغُسْلَ سِتَّةُ أَشْيَاءَ: ثَلَاثَةٌ تَشْتَرِكُ فِيهَا الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ وَ هِيَ الْإِتْقَاءُ الْخِتَانَيْنِ، وَ إِنْزَالُ الْمَنِيِّ

﴿فَصَلِّ﴾ اسباب واجب شدن غسل

﴿وَ الَّذِي يُوجِبُ الْغُسْلَ﴾ چیزهایی که غسل را واجب می کنند ﴿سِتَّةُ أَشْيَاءَ﴾ شش چیز است ﴿ثَلَاثَةٌ تَشْتَرِكُ فِيهَا الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ﴾ در سه تای آنها مردان و زنان با هم اشتراک دارند: «و هِيَ» و آنها عبارتند از:

اول، ﴿الْإِتْقَاءُ الْخِتَانَيْنِ﴾ رسیدن محل ختنه کردن زن و مرد به یکدیگر؛ یعنی مرد از آلت تناسلی اش را در شرمگاه زن یا مقعد انسان یا در شرمگاه و یا مقعد حیوان وارد کند؛ فرقی نیست منی آنان خارج شود یا نه؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ: إِذَا جَلَسَ بَيْنَ شُعْبَيْهَا الْأَرْبَعِ ثُمَّ اجْتَهَدَ وَجِبَ الْغُسْلُ وَ إِنْ لَمْ يُنْزَلْ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه مرد در بین پاهای زن نشست و سر آلتش را وارد شرمگاه او کرد غسل بر هر دوی آنان واجب می شود گر چه منی خارج نشود.»

دوم، ﴿وَ إِنْزَالُ الْمَنِيِّ﴾ خارج شدن منی است؛ فرقی نیست در حین خوابیدن خارج شود یا در بیداری، با دست خودش بیرون بیاید یا غیر؛ خداوند متعال می فرماید:

«وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» (مائده/۳):

«و اگر جنب بودید غسل کنید.»

و زنی از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد:

«هَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْ غُسْلٍ إِذَا احْتَلَمَتْ؟ فَقَالَ: نَعَمْ إِذَا رَأَتْ الْمَاءَ» شیخان روایت کرده اند:

«آیا اگر زن احتلام شود غسل بر او واجب می شود؟ فرمود: آری به شرطی که منی را مشاهده کند.»

(نکته) علامت خروج منی مرد و زن این است که راحت شوند و لذت ببرند؛ پس

وَالْمَوْتُ؛ وَ ثَلَاثَةٌ تَخْتَصُّ بِهَا النِّسَاءُ وَ هِيَ الْحَيْضُ، وَ النَّفَاسُ، وَ الْوِلَادَةُ

اگر زن و مرد جماع کردند و هر دوی آن‌ها راحت شدند و بعد از غسل، از شرمگاه زن منی خارج شد واجب است زن دوباره غسل کند؛ زیرا منی‌اش با منی شوهرش قاطی شده و بیرون آمده است؛ ولی اگر زن راحت نشده بود لازم نیست دوباره غسل کند؛ زیرا منی خودش خارج نشده است.

بدانکه در اثر شوخی و انبساطِ آلت مرد آبی لیز و زرد رنگ یا سفید رنگ خارج می‌شود که آن را «مذی» نامیده‌اند و زنان بیشتر از مردان دارای این آب هستند که خروج این آب موجب غسل نیست؛ ولی کثیف است؛

«عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْمَذْيِ فَقَالَ: يَغْسِلُ ذَكَرَهُ وَ يَتَوَضَّؤُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در مورد مذی از پیامبر ﷺ سؤال شد فرمود ذکرش را می‌شوید و وضو می‌گیرد.» و نیز در حین ادرار کردن آب دیگری همانند شیر خارج می‌شود که «ودی» نامیده می‌شود این آب هم کثیف است و موجب غسل نیست.

(نکته) اگر بعد از غسل در حین ادرار کردن منی خارج شد واجب است دوباره غسل شود.

سوم، ﴿وَالْمَوْتُ﴾ مردن است؛ یعنی هر شخصی فوت کند واجب است شسته شود، همانگونه که در جای خود بیان خواهد شد **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى**.

﴿وَلَثَلَاثَةٌ تَخْتَصُّ بِهَا النِّسَاءُ﴾ و سه سبب از اسباب غسل به زنان اختصاص دارد ﴿وَالْمَوْتُ﴾ که عبارتند از:

اول، ﴿الْحَيْضُ﴾ پاک شدن از حیض.

دوم، ﴿وَالنَّفَاسُ﴾ پاک شدن از نفاس (= خون بعد از زایمان) که لازم است زن بعد از پایان آن‌ها در اسرع وقت غسل کند. و **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى** توضیح آن خواهد آمد.

سوم، ﴿وَالْوِلَادَةُ﴾ زایمان است؛ فرقی نیست بچه به صورت طبیعی به دنیا

.....

بیاید یا به صورت سزارین، مرده متولد بشود یا زنده، تصویرش کشیده شده یا قطعه خونی باشد. و دلیل این موضوع این است که بچه از منی مرد و زن پیدا می شود و منی به هر شیوه ای خارج شود موجب غسل خواهد بود.

جنابت، بی وضویی بزرگ نامیده شده است.

و بدانکه گاهی اوقات بدون این که زن شوخی کرده باشد جز مزی آب سفید دیگری از او خارج می شود که این آب پاک است اما وضو را نقض می کند.

فصل، وَ قَرَأْتُ الغُسْلَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ: النِّيَّةُ، وَ إِزَالَةُ النَّجَاسَةِ إِنْ كَانَتْ عَلَى بَدَنِهِ، وَ إِصَالُ الْمَاءِ إِلَى جَمِيعِ الشَّعْرِ وَ الْبَشَرَةِ. وَ سُنَنُهُ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ: التَّسْمِيَةُ.

﴿فصل﴾ کیفیت غسل

﴿وَ قَرَأْتُ الغُسْلَ﴾ فرض های غسل ﴿ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ﴾ سه چیز است: اول، ﴿النِّيَّةُ﴾ نیت است؛ یعنی قصد و نیت برداشتن جنابت یا نیت انجام دادن فرض غسل. این نیت برای مرد و زن یکسان است؛ هر چند که زن غسل حیض و نفاس بکند. و هنگامی که آب بر بدن جاری می شود نیت بکن؛ پیغمبر ﷺ فرمود:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» شیخان روایت کرده اند:

«صحت هر عمل شرعی با نیت است.»

دوم، ﴿وَ إِزَالَةُ النَّجَاسَةِ﴾ کنار بردن نجاست است ﴿إِنْ كَانَتْ عَلَى بَدَنِهِ﴾ اگر بر بدنش موجود باشد. همچنین لازم است چیزهایی که مانع از رسیدن آب به پوست و مو هستند کنار برده شوند، مانند خون، رنگ، آدامس و ...

سوم، ﴿وَ إِصَالُ الْمَاءِ إِلَى جَمِيعِ الشَّعْرِ وَ الْبَشَرَةِ﴾ رسانیدن آب به تمام موها و پوست است؛ یعنی واجب است بر سر و ریش و زیر بغل و سوراخ گوش و بین هر دو باسن، آب جاری شود. همچنین اگر گیسوهای زن سفت بودند و آب به موها نمی رسید باید آن ها را باز کند و اگر شل بودند و آب بر موها جاری می شد نیازی به باز کردنشان نیست؛

«عَنْ عَلِيٍّ ؓ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: مَنْ تَرَكَ مَوْضِعَ شَعْرَةٍ مِنْ جَنَابَتِهِ لَمْ يَغْسِلْهَا فُعِلَ بِهِ كَذَا وَ كَذَا مِنَ النَّارِ» قرطبی و ابن حجر عسقلانی آن را صحیح دانسته اند:

«کسی که در حین غسل کردن محل یک مو را نشوید در جهنم اینگونه و آنگونه عذاب خواهد شد.»

﴿وَ سُنَنُهُ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ﴾ سنت های غسل پنج چیز است: اول، ﴿التَّسْمِيَةُ﴾ گفتن بسم الله الرحمن الرحيم قبل از شروع غسل.

وَالْوُضُوءُ قَبْلَهُ، وَ إِمْرَارُ الْيَدِ عَلَى الْجَسَدِ، وَ التَّقْدِيمُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى

دوم، ﴿وَالْوُضُوءُ قَبْلَهُ﴾ وضو گرفتن قبل از غسل.

سوم، ﴿وَ إِمْرَارُ الْيَدِ عَلَى الْجَسَدِ﴾ کشیدن دست بر بدن تا خوب خیس شود.

چهارم، ﴿وَ التَّقْدِيمُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى﴾ پی در پی بودن است. این سنت‌ها از این حدیث گرفته

شده‌اند:

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ يَتَدَأُ فَيَغْسِلُ يَدَيْهِ ثُمَّ يُفْرِغُ بِيَمِينِهِ عَلَى شِمَالِهِ فَيَغْسِلُ فَرْجَهُ، ثُمَّ يَتَوَضَّأُ وَضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ يَأْخُذُ الْمَاءَ فَيُدْخِلُ أَصَابِعَهُ فِي أَصُولِ الشَّعْرِ، ثُمَّ حَفَنَ عَلَى رَأْسِهِ ثَلَاثَ حَفَنَاتٍ، ثُمَّ أَفَاضَ عَلَى سَائِرِ جَسَدِهِ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ هرگاه غسل جنابت می کرد ابتدا دستانش را می شست و سپس با دست راستش بر عورتش آب می ریخت و آن را می شست و بعد از آن همانند وضوی نماز وضو می گرفت و سپس آب را بر می داشت و انگشتانش را به میان موهایش وارد کرده و موهایش را می فشرد و بر سرش سه بار آب می ریخت و بعد از آن بر بقیه‌ی بدنش آب می ریخت و سپس پاهایش را می شست.»

پنجم، ﴿وَ التَّقْدِيمُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى﴾ جلوانداختن طرف راست بر طرف چپ است؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحِبُّ التَّيْمَنَ فِي طَهْوَرِهِ إِذَا تَطَهَّرَ»

شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر در وضو و غسل دوست می داشت که طرف راستش را بر طرف چپش جلو

بیندازد.»

فصل، وَ الْإِغْتِسَالُ الْمَسْنُونَةُ سَبْعَةَ عَشَرَ غُسْلًا: غُسْلُ الْجُمُعَةِ، وَ الْعِيدَيْنِ، وَ الْإِسْتِسْقَاءُ، وَ الْخُسُوفِ، وَ الْكُسُوفِ، وَ الْغُسْلُ مِنْ غُسْلِ الْمَيِّتِ، وَ الْكَافِرِ إِذَا أَسْلَمَ، وَ الْمَجْنُونِ وَ الْمُغْمَى عَلَيْهِ إِذَا أَفَاقَا.

﴿فصل﴾ غسل های سنت

﴿وَ الْإِغْتِسَالُ الْمَسْنُونَةُ سَبْعَةَ عَشَرَ غُسْلًا﴾ غسل های سنت هفده غسل هستند: اول و دوم و سوم، ﴿غُسْلُ الْجُمُعَةِ، وَ الْعِيدَيْنِ﴾ غسل جمعه، عید رمضان و عید قربان است که در جای خود، آن ها را توضیح خواهیم داد.

چهارم و پنجم و ششم، ﴿وَ الْإِسْتِسْقَاءُ، وَ الْخُسُوفِ، وَ الْكُسُوفِ﴾ غسل طلب باران، ماه گرفتگی و خورشید گرفتگی است. که إن شاء الله تعالی این سه نماز را در جای خود توضیح خواهیم داد.

هفتم، ﴿وَ الْغُسْلُ مِنْ غُسْلِ الْمَيِّتِ﴾ غسل به خاطر غسل مرده است؛
«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: مَنْ غَسَلَ مَيِّتًا فَلْيَغْتَسِلْ» ترمذی آن را حَسَن دانسته است:

«کسی که مرده ای را بشوید خودش را هم بشوید.»

هشتم، ﴿وَ الْكَافِرِ إِذَا أَسْلَمَ﴾ غسل کافر در وقت مسلمان شدن است؛
«أَسْلَمَ قَيْسُ بْنُ عَاصِمٍ فَأَمَرَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْ يَغْتَسِلَ» اصحاب سنن روایت کرده اند:
«قیس بن عاصم مسلمان شد پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد خودش را بشوید.»

و نیز سنت است سرش را هم بتراشد.

نهم و دهم، ﴿وَ الْمَجْنُونِ وَ الْمُغْمَى عَلَيْهِ إِذَا أَفَاقَا﴾ غسل دیوانه و بیهوش بعد از بهبودیشان است؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - كَانَ صلی الله علیه و آله يُغْمَى عَلَيْهِ مِنْ مَرَضٍ مَوْرِهِ ثُمَّ يُفِيقُ فَيَغْتَسِلُ» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری مرگش بیهوش می شد بعد از به هوش آمدن، غسل می کرد.»

وَالْغُسْلُ عِنْدَ الْإِحْرَامِ، وَالدُّخُولُ مَكَّةَ، وَالْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ، وَالْمَيْمَتِ بِمُزْدَلِفَةَ، وَلِرَمِي الْجِمَارِ الثَّلَاثِ، وَ لِلطَّوَافِ، وَ لِلسَّعْيِ، وَ لِدُخُولِ مَدِينَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

یازدهم، ﴿وَالْغُسْلُ عِنْدَ الْإِحْرَامِ﴾ غسل کردن در وقت احرام حج یا عمره است.

دوازدهم، ﴿وَالدُّخُولُ مَكَّةَ﴾ غسل کردن برای وارد شدن به مکه است.

سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم، شانزدهم و هیفدهم، ﴿وَالْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ، وَ الْمَيْمَتِ بِمُزْدَلِفَةَ، وَ لِرَمِي الْجِمَارِ الثَّلَاثِ، وَ لِلطَّوَافِ، وَ لِلسَّعْيِ، وَ لِدُخُولِ مَدِينَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ﴾ غسل کردن برای ایستادن در عرفه، سپری کردن شب در مزدلفه، رمی سه گانه، طواف خانه ی خدا، سعی میان صفا و مروه و وارد شدن به مدینه ی منوره و زیارت کردن پیامبر ﷺ است.

فصل، وَ الْمَسْحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ جَائِزٌ بِثَلَاثَةِ شَرَايِطَ: أَنْ يَبْتَدِيَ لُبْسَهُمَا بَعْدَ كَمَالِ الطَّهَارَةِ، وَأَنْ يَكُونَا سَائِرِينَ لِمَحَلِّ غُسْلِ الْفَرْضِ مِنَ الْقَدَمَيْنِ، وَأَنْ يَكُونَا مِمَّا يُمْكِنُ تَتَابُعُ الْمَشْيِ عَلَيْهِمَا، وَيَمْسَحُ الْمُقِيمُ يَوْمًا وَلَيْلَةً، وَ الْمُسَافِرُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَيَالِيَهُنَّ؛

﴿فصل﴾ مسح خف

(تعریف) خف جورابی است که از پوست یا چیز دیگری ساخته شده و مانع از رسیدن آب به پوست پاست.

﴿وَالْمَسْحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ جَائِزٌ بِثَلَاثَةِ شَرَايِطَ﴾ مسح بر دو خف با سه شرط درست است: اول، ﴿أَنْ يَبْتَدِيَ لُبْسَهُمَا بَعْدَ كَمَالِ الطَّهَارَةِ﴾ بعد از اتمام وضو، دو خف را بپوشد. دوم، ﴿وَأَنْ يَكُونَا سَائِرِينَ لِمَحَلِّ غُسْلِ الْفَرْضِ مِنَ الْقَدَمَيْنِ﴾ دو خف، محل شستن فرض دو پا (پاها و دو قوزک) را بپوشانند.

سوم، ﴿وَأَنْ يَكُونَا مِمَّا يُمْكِنُ تَتَابُعُ الْمَشْيِ عَلَيْهِمَا﴾ از جنسی باشند که ممکن باشد انسان بر روی آنها حرکت کند؛ یعنی مسافر بتواند در حین پایین آمدن از مرکب برای انجام دادن کارهایش بر آنها حرکت کند. و نیز لازم است خفها پاک باشند؛ زیرا اگر ناکامی باشند نماز خواندن با آنها درست نخواهد بود.

حضرت علی علیه السلام فرموده است:

«رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُ عَلَى ظَاهِرِ خُفَّيْهِ» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ را دیدم که ظاهر خفهایش را مسح می کرد؛

یعنی واجب است روی پا مسح شود.

﴿وَالْمَسْحُ الْمُقِيمُ يَوْمًا وَلَيْلَةً﴾ مقیم (= خانه نشین) به جای شستن پا یک شبانه روز ﴿وَالْمُسَافِرُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَيَالِيَهُنَّ﴾ و مسافر سه شبانه روز بر خفهایش مسح می کند و باید مقصد مسافر «۸۰» کیلومتر باشد؛

«عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ رَخَّصَ لِلْمُسَافِرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَيَالِيَهُنَّ، وَ

وَ اِبْتِدَاءُ الْمُدَّةِ مِنْ حِينَ يُحَدِّثُ بَعْدَ لُبْسِ الْخُفَّيْنِ، فَإِنْ مَسَحَ فِي الْحَضَرِ ثُمَّ سَافَرَ أَوْ مَسَحَ فِي السَّفَرِ ثُمَّ أَقَامَ أَتَمَّ مَسَحَ مُقِيمٍ، وَ يَبْطُلُ الْمَسْحُ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ: بِخَلْعِهِمَا، وَ انْقِضَاءِ الْمُدَّةِ، وَ مَا يُوجِبُ الْغُسْلَ.

لِلْمُقِيمِ يَوْمًا وَ لَيْلَةً، إِذَا تَطَهَّرَ فَلَيْسَ خُفَّيْهِ أَنْ يَمَسَحَ عَلَيْهِمَا» دارقطنی اخراج کرده و ابن خزیمه صحیح دانسته است:

«پیامبر ﷺ به مسافر سه شبانه روز و به مقیم یک شبانه روز اجازه داد که به جای شستن یا بر خف مسح کنند؛ به شرطی که بعد از وضو گرفتن خف را بپوشند.»
 ﴿وَ اِبْتِدَاءُ الْمُدَّةِ مِنْ حِينَ يُحَدِّثُ بَعْدَ لُبْسِ الْخُفَّيْنِ﴾ ابتدای شروع شدن زمان مسح از وقت باطل شدن وضو، بعد از پوشیدن خف هاست؛ یعنی اگر شخصی در ساعت چهار بعد از ظهر وضو گرفت و خف ها را پوشید و سپس در ساعت یازده وضویش نقض شد زمان خف (یک شبانه روز یا سه شبانه روز) از ساعت یازده شروع می شود.

﴿فَإِنْ مَسَحَ فِي الْحَضَرِ ثُمَّ سَافَرَ أَوْ مَسَحَ فِي السَّفَرِ ثُمَّ أَقَامَ أَتَمَّ مَسَحَ مُقِيمٍ﴾ اگر در خانه مسح کرد و سپس به مسافرت رفت یا در مسافرت مسح کرد و سپس مقیم شد، در هر دو مورد مسح مقیم (یک شبانه روز) را به پایان می رساند؛ زیرا در صورت اول، به نیت اقامه در خانه خف پوشیده و در صورت دوم سفرش به پایان رسیده است.

﴿وَ يَبْطُلُ الْمَسْحُ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ﴾ مسح با سه چیز باطل می شود: ﴿بِخَلْعِهِمَا﴾ اول، با درآوردنشان. و اگر وضو داشت تنها پاهایش را می شوید و خف هایش را دوباره می پوشد و اگر وضو نداشت وضوی کاملی می گیرد.

دوم، ﴿وَ انْقِضَاءُ الْمُدَّةِ﴾ با انقضای مدت خف؛ یعنی بعد از پایان مدت (یک یا سه شبانه روز) خف ها را بیرون آورده و وضوی دیگری می گیرد و سپس آن ها را می پوشد.

سوم، ﴿وَ مَا يُوجِبُ الْغُسْلَ﴾ با چیزی که غسل را واجب می کند؛

«عَنْ صَفْوَانَ رضی اللہ عنہ كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يَأْمُرُنَا إِذَا كُنَّا سَفَرًا أَلَّا تَنْزِعَ خِفَافُنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ لَيَالِيَهُنَّ إِلَّا مِنْ جَنَابَةٍ» ترمذی روایت کرده است:

«در وقتی که ما مسافر بودیم پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به ما دستور می داد که جز به سبب جنابت خف هایمان را سه شبانه روز بیرون نیاوریم.»

فَعْلٌ، وَ شَرَايِطُ التَّيْمُمِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ: وَجُودُ الْعُذْرِ بِسَقَرٍ أَوْ مَرَضٍ، وَ دُخُولُ وَقْتِ الصَّلَاةِ، وَ طَلَبُ الْمَاءِ،

﴿فَعْلٌ﴾ تیمم

(تعریف:) تیمم، عبارت از این است که انسان در وضو یا غسل، به جای به کار گرفتن آب غبار پاکی را بر صورت و دستانش بمالد.

﴿وَ شَرَايِطُ التَّيْمُمِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ﴾ شرایط تیمم پنج چیز است: اول، ﴿وَ جُودُ الْعُذْرِ بِسَقَرٍ أَوْ مَرَضٍ﴾ عذر داشتن در به کار نگرفتن آب، به سبب سفر یا بیماری است؛ خداوند متعل فرموده است:

«وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ» تا آخر آیه (مائده / ۶):

«اگر بیمار یا مسافر بودید تیمم بکنید.»

و اگر کسی می دانست در محل قرار گرفتنش آب وجود ندارد باید تیمم بکند؛ فرقی نیست در خانه باشد یا در مسافرت. و اگر ظن وجود آب داشت یا از محل قرار گرفتنش بی خبر بود باید به دور و برخورد بگردد و برای دیدن آب به جاهای بلند برود و بعد از آن، اگر آب را نیافت تیمم بکند و قضا کردن بر او واجب نیست. و نیز اگر آب نوبتی باشد و بداند در وقت نماز نوبتش فرا نمی رسد واجب است تیمم بکند و قضا کردن بر او واجب نیست.

همچنین اگر شخصی بیمار باشد و با استعمال آب از زیاد شدن بیماری اش بیم داشته باشد یا بهبودی اش به تأخیر بیفتد یا با استعمال آب دچار ضرر دیگری بشود، تیمم می کند و قضا کردن بر او واجب نیست؛ فرقی نیست در خانه باشد یا در مسافرت.

دوم، ﴿وَ دُخُولُ وَقْتِ الصَّلَاةِ﴾ فرا رسیدن وقت نماز است؛ یعنی نباید قبل از فرارسیدن وقت نماز، تیمم بکند.

سوم، ﴿وَ طَلَبُ الْمَاءِ﴾ جستجو کردن برای یافتن آب است؛ یعنی باید بعد از

جستجو و نیافتن آب، تیمم بکند؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

«فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا» (مائده/۶):

«اگر آب را نیافتید به دنبال خاک پاکی بروید.»

(نکته) کسی که به خاطر نبودن آب در محلی که غالباً در آن جا آب وجود دارد و گاه گاهی نیست، تیمم بکند و نماز بخواند و واجب است آن را قضا کند. و در این قضیه فرقی نیست آن شخص در آبادی باشد یا در بیابان، مسافر باشد یا مقیم.

چهارم، ﴿وَتَعَدُّ اسْتِعْمَالَهُ﴾ عذرداشتن در استعمال آب؛ یعنی به خاطر ترس از دشمن یا دزد و یا وجود سرما به کارگرفتن آب ممکن نباشد؛

«عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه أَنَّهُ أَجْتَنَبَ فِتْيَمَ مَنْ شِدَّةِ الْبَرَدِ وَ صَلَّى، فَأَقْرَهُ النَّبِيُّ ﷺ» بخاری روایت کرده است:

«عمرو پسر عاص جُنُب شد و به خاطر شدت سرما تیمم کرد و نماز خواند و پیامبر ﷺ او را منع نکرد.»

کسی که از ترس سرما تیمم می کند و نماز می خواند واجب است نمازش را قضا کند؛ فرقی نیست در مسافرت باشد یا در خانه. و در فتوای دیگری از امام شافعی و در فتوای امام احمد قضا کردن بر او واجب نیست. و نیز اگر گرم کردن آب ممکن بود واجب است آن را گرم کند و نباید تیمم بکند؛ هر چند که وقت نمازش سپری شود.

پنجم، ﴿وَإِعْوَاظُهُ بَعْدَ الطَّلَبِ﴾ آن است که بعد از جستجو کردن آب و یافتن آن، نیاز دیگری به این آب پیدا شود؛ فرقی نیست خودش به آن آب نیاز داشته باشد یا جاندار محترم دیگری؛ یعنی نباید آن جاندار، انسان تارک نماز یا دشمن جنگجو با اسلام و یا مرتد باشد؛ بنابراین در این صورت، آب موجود را برای رفع آن نیاز به کار می گیرد و تیمم می کند و نیازی به قضا کردن آن نماز نیست؛ به شرطی که

وَالْتُّرَابُ الطَّاهِرُ لَهُ غُبَارٌ، فَإِنْ خَالَطَهُ جِصٌّ أَوْ رَمَلٌ لَمْ يَجْزُ، وَفَرَائِضُهُ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ: الْتِيَّةُ، وَ مَسْحُ الْوُجْهِ، وَ مَسْحُ الْيَدَيْنِ مَعَ الْمِرْفَقَيْنِ،

مسافر تش گناه نباشد.

﴿وَالْتُّرَابُ الطَّاهِرُ لَهُ غُبَارٌ﴾ خاکی که با آن تیمم می کند باید پاک و دارای غبار باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» (مائده/۶):

«خاک پاکي را به دست آورید.» ﴿فَإِنْ خَالَطَهُ جِصٌّ أَوْ رَمَلٌ لَمْ يَجْزُ﴾ اگر گچ یا شن با خاک مخلوط شدند تیمم کردن با آن خاک درست نخواهد بود؛ زیرا گچ و شن خاک نیستند؛ ولی اگر شن موجود، غبار داشت تیمم با آن درست خواهد بود. ﴿وَفَرَائِضُهُ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ﴾ فرض های تیمم چهار چیز است: اول، ﴿الْتِيَّةُ﴾ نیت است؛ یعنی در دل قصد بکند که نماز خواندن را بر خود حلال می کند؛ زیرا با تیمم کردن، بی وضویی و جنابت کنار نمی روند؛

«عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَلَصَّعِيدُ الطَّيِّبُ وَضُوءُ الْمُسْلِمِ وَإِنْ لَمْ يَجِدْ الْمَاءَ عَشْرَ سَنِينَ، فَإِذَا وَجَدَ الْمَاءَ فَلْيَجْمَعْهُ بَشْرَتِهِ» اصحاب سنن روایت کرده اند: «پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خاک پاک، وضوکننده ی مسلمان است؛ هر چند که ده سال آب را نیابد؛ بعد هر گاه آب را یافت با آب خودش را از بی وضویی و جنابت پاک کند.»

دوم، ﴿وَمَسْحُ الْوُجْهِ﴾ مسح کردن صورت با غبار است.

سوم، ﴿وَمَسْحُ الْيَدَيْنِ مَعَ الْمِرْفَقَيْنِ﴾ مسح کردن دو دست همراه دو آرنج با غبار است؛ خداوند متعال می فرماید: «فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ» (نساء/۴۳):

«صورت ها و دستانتان را با غبار خاک پاک مسح کنید»؛

یعنی به خاطر این که تیمم همانند وضو است و خداوند در بحث وضو فرموده است: دستانتان را همراه، آرنج هایتان بشوید در تیمم نیز لازم است دستان همراه آرنج ها

وَالْتَرْتِيبُ. وَ سُنُّهُ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: التَّسْمِيَةُ، وَ تَقْدِيمُ الْيَمْنِ عَلَى الْيُسْرِ، وَالْمُؤَالَاةُ، وَ الَّذِي يُبْطَلُ التَّيْمُ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ: مَا أَبْطَلَ الْوُضُوءَ، وَ رُؤْيَا الْمَاءِ فِي غَيْرِ وَقْتِ الصَّلَاةِ، وَ الرَّدَّةُ؛ وَ صَاحِبُ الْجَبَائِرِ يَمْسَحُ عَلَيْهَا، وَ يَتَيَّمُ، وَ يُصَلِّي، وَ لَا إِعَادَةَ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ وَضَعَهَا عَلَى طَهْرٍ.

تیمم شوند.

چهارم، ﴿وَالْتَرْتِيبُ﴾ رعایت کردن ترتیبی است که در آیه‌ی مذکور بیان شده است.

﴿وَسُنُّهُ﴾ سنت‌های تیمم ﴿ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ﴾ سه چیز هستند: اول، ﴿التَّسْمِيَةُ﴾ گفتن بسم الله الرحمن الرحیم است.

دوم، ﴿وَتَقْدِيمُ الْيَمْنِ عَلَى الْيُسْرِ﴾ جلوانداختن طرف راست بر طرف چپ است. ﴿وَالْمُؤَالَاةُ﴾ سوم، پی در پی بودن است، همانگونه که در بحث وضو این سنت‌ها بیان شدند.

﴿وَالَّذِي يُبْطَلُ التَّيْمُ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ﴾ باطل کننده‌های تیمم سه چیز هستند:

اول، ﴿مَا أَبْطَلَ الْوُضُوءَ﴾ شش چیزی که وضو را باطل می‌کند.

دوم، ﴿وَرُؤْيَا الْمَاءِ فِي غَيْرِ وَقْتِ الصَّلَاةِ﴾ دیدن آب در غیر وقت نماز؛ یعنی قبل از شروع کردن نماز؛ پس اگر بعد از شروع نماز آب را دید نمازش را به پایان برساند. و اگر به نیت وضو گرفتن، نمازش را قطع کند این عمل، بهتر خواهد بود.

سوم، ﴿وَالرَّدَّةُ﴾ رده است؛ یعنی با انجام دادن گفتار یا رفتاری که کفر باشد تیمم باطل می‌شود.

﴿وَصَاحِبُ الْجَبَائِرِ﴾ کسی که بر روی زخم یا شکستگی اش باندی وجود دارد که کناربردن آن ممکن نیست ﴿يَمْسَحُ عَلَيْهَا﴾ با دست خیس باند را مسح می‌کند؛ ولی باید ابتدا اعضای سالم را بشوید و در حین فرا رسیدن نوبت شستن عضو زخمی یا شکسته آن را مسح نماید ﴿وَيَتَيَّمُ﴾ و وقتی که آن را مسح کرد تیمم می‌کند تا ترتیب مذکور رعایت شود ﴿وَيُصَلِّي وَ لَا إِعَادَةَ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ وَضَعَهَا عَلَى

وَيَتَيَّمُّ لِكُلِّ فَرِيضَةٍ، وَيُصَلِّي بَتَيَّمٍّ وَاحِدٍ مَا شَاءَ مِنَ النَّوَافِلِ.

طَهْرٍ) و اگر در حین بستن باند وضو داشت نمازش را می خواند و قضای آن بر او واجب نخواهد بود؛ زیرا باند همانند خف است که بحث آن گذشت؛ پس اگر در حین بستن باند وضو نداشت باید نمازش را قضا کند. و اگر باند بر اعضای تیمم (دست و صورت) بود، واجب است در هر صورت نمازش را قضا کند؛ زیرا نه آب به اعضای تیمم می رسد و نه غبار خاک؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ» شیخان روایت کرده اند:

«هرگاه شما را به انجام دادن چیزی مأمور کردم به اندازه ی توانایی خود آن را انجام دهید.» و این نوع از تیمم به خاطر پیروی از دستور خدا و پیامبر ﷺ است. و اگر کنار بردن باند ممکن بود و برداشتنش ضرری نداشت واجب است برای وضو و تیمم آن را کنار ببرد.

﴿وَيَتَيَّمُّ لِكُلِّ فَرِيضَةٍ﴾ واجب است برای هر نماز واجبی، تیممی را انجام دهد. و هر فرض دیگری هم که نیازمند وضو باشد همانند نماز واجب است، مثل جمعه، طواف و...؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: يُتَيَّمُّ لِكُلِّ فَرِيضَةٍ وَإِنْ لَمْ يُحْدِثْ» بیهقی روایت کرده است:

«عبدالله بن عمر فرمود: برای هر نماز واجبی تیمم انجام می شود هر چند که بی وضو نشده باشد.»

﴿وَيُصَلِّي بَتَيَّمٍّ وَاحِدٍ مَا شَاءَ مِنَ النَّوَافِلِ﴾ و با یک تیمم هر آنچه را که میل دارد از نمازهای سنت انجام می دهد.

(نکته) تیمم، برای بی وضویی و جنابت مرد و زن (فرقی نیست جنابت زن با حیض باشد یا نفاس) و برای زنده و مرده بی فرق است؛ یعنی در هر صورت، تنها صورت و

دو دست مسح خواهند شد.

اگر مرده‌ای تیمم و بر او نماز خوانده شد و قبل از دفنش آب پیدا شد واجب است شسته و دوباره بر او نماز خوانده شود. و إن شاء الله تعالی این موضوع را در بحث نماز مرده توضیح خواهیم داد.

(خاتمه) اگر آب و خاک یافت نشدند و شخصی بی وضو یا جنب شد واجب است نمازهای واجب را انجام دهد و بعداً آنها را قضا کند و چنین شخصی را «فاقد الطهورین» می‌نامند؛ یعنی کسی که هیچ یک از دو پاک‌کننده (آب و خاک) را نیافته است.

فصل، و كُلُّ مَا نَجَسَ خَرَجَ مِنَ السَّبِيلَيْنِ نَجَسٌ إِلَّا الْمَنِيَّ؛ وَغَسَلَ جَمِيعَ الْأَبْوَالِ وَ الْأَزْوَاجِ وَاجِبٌ.

﴿فصل﴾ نجاست و کنار بردن آن

(تعریف) نجاست چیز کثیفی است که با بودن آن نماز صحیح نخواهد بود.

﴿وَكُلُّ مَا نَجَسَ خَرَجَ مِنَ السَّبِيلَيْنِ نَجَسٌ﴾ هر مایعی که از دو راه خروج (مقعد و عورت) خارج شود نجس است و در این مسأله در بین انسان و پرند و دیگر حیوانات تفاوتی وجود ندارد و نیز فرقی نیست حیوان، حلال گوشت باشد یا نه ﴿إِلَّا الْمَنِيَّ﴾ جز منی؛ یعنی منی نر و ماده پاک است؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - كُنْتُ أَفْرُكُ الْمَنِيَّ مِنْ ثَوْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيُصَلِّي فِيهِ»

مسلم

روایت کرده است:

«حضرت عائشه فرمود: من منی را از لباس پیامبر ﷺ می خاراندیم و سپس با آن لباس نماز می خواند؛

یعنی به علت این که منی پاک است آن را نمی شست.

﴿وَغَسَلَ جَمِيعَ الْأَبْوَالِ وَ الْأَزْوَاجِ وَاجِبٌ﴾ شستن تمام ادرارها و مدفوعها واجب است؛ فرقی نیست از انسان باشند یا حیوان یا پرند و هر چند که یک قطره باشند مورد عفو قرار نگرفته اند؛ مردی در مسجد ادرار کرد پیامبر ﷺ فرمود:

«دَعُوهُ وَ هَرِّقُوا عَلَى بَوْلِهِ سَجْلًا مِنْ مَاءٍ» شیخان روایت کرده اند:

«او را ترک کنید و بر ادرارش یک سطل آب بریزید.»

و عبدالله پسر مسعود ؓ فرمود:

«أَتَى النَّبِيَّ الْغَائِطَ فَأَمَرَنِي أَنْ آتِيَهُ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ فَأَتَيْتُهُ بِرَوْثَةٍ وَ حَجَرَيْنِ فَأَخَذَهُمَا وَ أَلْقَى الرُّوثَةَ وَ قَالَ: إِنَّهَا رِكْسٌ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ به محل دفع حاجت رفت و به من دستور داد که سه سنگ را برای او ببرم بعد یک سرگین و دو سنگ را برای او آوردم سنگها را گرفت و سرگین را

إِلَّا بَوْلَ الصَّبِيِّ الَّذِي لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ فَإِنَّهُ يَطْهَرُ بِرَشِّ الْمَاءِ عَلَيْهِ، وَلَا يُعْفَى عَنْ شَيْءٍ مِنَ النَّجَاسَاتِ إِلَّا الْيَسِيرَ مِنَ الدَّمِ وَالْقَيْحِ؛

پرت کرد و فرمود: این کثیف است.»

استفراغ شده هم کثیف است و شستنش واجب می باشد. ﴿إِلَّا بَوْلَ الصَّبِيِّ الَّذِي لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ﴾ جز ادرار پسر بچه ای که جز شیر مادر خوراک نخورده باشد و سنش بیشتر از دو سال نباشد ﴿فَإِنَّهُ يَطْهَرُ بِرَشِّ الْمَاءِ عَلَيْهِ﴾ که ادرار او با پاشیدن آب بر آن پاک می شود؛ یعنی به مقدار ادرار، با آب خیس شود؛

«عَنْ أُمِّ قَيْسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - : أَنَّهَا جَاءَتْ بِابْنِ لَهَا صَغِيرٍ لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ فَأَجْلَسَهُ النَّبِيُّ ﷺ فِي حِجْرِهِ فَقَالَ عَلَى ثَوْبِهِ فَدَعَا بِمَاءٍ فَتَضَعَهُ وَ لَمْ يَغْسِلْهُ» شیخان روایت کرده اند:

«ام قیس پسر کوچکش را که خوراک نخورده بود نزد پیامبر ﷺ آورد پیغمبر ﷺ او را در دامنش نهاد و بر لباس حضرت ادرار کرد بعد حضرت ﷺ آبی را خواست و بر لباسش پاشید و آن را شست.» و اگر پسر بچه بیشتر از دو سال سن داشت یا خوراک خورده بود یا بچه، پسر نبود بلکه دختر بود باید ادرار شسته شود؛

«عَنْ أَبِي السَّمْحِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ يُغْسَلُ مِنْ بَوْلِ الْجَارِيَةِ، وَ يُرَشُّ مِنْ بَوْلِ الْغُلَامِ» نسائی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: ادرار دختر بچه شسته و بر ادرار پسر بچه آب پاشیده می شود.»

﴿وَلَا يُعْفَى عَنْ شَيْءٍ مِنَ النَّجَاسَاتِ إِلَّا الْيَسِيرَ مِنَ الدَّمِ وَالْقَيْحِ﴾ و جز خون و ریم کم هیچ چیز از نجاست ها مورد عفو قرار نمی گیرند؛ یعنی باید غیر آن دو شسته شوند. فرقی نیست خون موجود، از خود شخص باشد یا جاندار دیگر جز سگ و خوک و فرقی نیست ریم با عرق پخش شده باشد یا نه. و نیز خون کک و شپش و پشه که بر لباس باقی می مانند و در فصل بارندگی پشنک گل و خود گل کوچه و راه و چکه ی بام تا حین زانو مورد عفو قرار گرفته اند.

وَمَا لَا نَفْسَ لَهُ سَائِلَةٌ إِذَا وَقَعَ فِي الْإِنَاءِ وَ مَاتَ فِيهِ فَإِنَّهُ لَا يُنَجِّسُهُ؛ وَ الْحَيَوَانُ كُلُّهُ طَاهِرٌ إِلَّا الْكَلْبَ وَ الْخِنْزِيرَ وَ مَا تَوَلَّدَ مِنْهَا أَوْ مِنْ أَحَدِهِمَا؛ وَ الْمَيْتَةُ كُلُّهَا نَجِسَةٌ إِلَّا السَّمَكَ وَ الْجَرَادَ وَ الْأَدَمِيَّ.

﴿وَمَا لَا نَفْسَ لَهُ سَائِلَةٌ إِذَا وَقَعَ فِي الْإِنَاءِ وَ مَاتَ فِيهِ فَإِنَّهُ لَا يُنَجِّسُهُ﴾ و جاننداری که اگر در حال حیات عضوی از بدنش جدا شود خونس جاری نشود، مانند مگس، زنبور سرخ، سوسک و ... هر گاه در ظرفی که مایعی در آن وجود دارد بیفتد و در آن بمیرد آن مایع را کثیف نخواهد کرد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي شَرَابٍ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ كُلَّهُ، ثُمَّ لِيُطْرَحْهُ فَإِنَّ فِي أَحَدِ جَنَاحَيْهِ شِفَاءٌ وَ فِي الْآخَرِ دَاءٌ» بخاری روایت کرده است: «پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: هر گاه در نوشیدنی یکی از شما مگسی افتاد آن را در نوشیدنی فرو برد و سپس آن را پرت کند؛ زیرا در یکی از بال‌های آن شفاء و در بال دیگرش بیماری است»؛

یعنی مایع کثیف نخواهد شد.

﴿وَالْحَيَوَانُ كُلُّهُ طَاهِرٌ إِلَّا الْكَلْبَ وَ الْخِنْزِيرَ وَ مَا تَوَلَّدَ مِنْهَا أَوْ مِنْ أَحَدِهِمَا﴾ و تمام حیوانات جز سگ و خوک و آنچه از هر دوی آنها یا از یکی از آنها متولد شده است پاک هستند؛

«عَنْ جَابِرٍ رضی اللہ عنہ سَأَلَ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم: أُنْتَوِضُ بِمَا أَفْضَلَتِ الْحُمُرُ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ بِمَا أَفْضَلَتِ السَّبَاعُ كُلُّهَا» بیهقی روایت کرده است:

«از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم سؤال شد: آیا با آبی که از جلوی دهان خرها باقی می‌ماند وضو بگیریم؟ فرمود آری و با پس‌مانده‌ی تمام درنده‌ها هم وضو بگیرید»؛
یعنی درنده پاک است و آب را کثیف نمی‌کند.

بدانکه سگ شکاری و تازی سگ محسوب می‌شوند و نجس می‌باشند.

﴿وَالْمَيْتَةُ كُلُّهَا نَجِسَةٌ إِلَّا السَّمَكَ وَ الْجَرَادَ وَ الْأَدَمِيَّ﴾ تمام مرده‌ها جز ماهی، ملخ و

وَيُغَسَّلُ الْإِنَاءُ مِنْ وُلُوغِ الْكَلْبِ وَ الْخِزِيرِ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِحْدَاهُنَّ بِالتُّرَابِ؛ وَ يُغَسَّلُ مِنْ سَائِرِ النَّجَاسَاتِ مَرَّةً وَاحِدَةً يَأْتِي عَلَيْهِ،

انسان کثیف هستند؛ خداوند متعال فرموده است:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ» (مائده/۳):

«مرده‌ها بر شما حرام شده‌اند»؛

«عَنْ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَجَلْتُ لَنَا مَيْتَتَانِ وَ دَمَانِ فَأَمَّا الْمَيْتَتَانِ فَالْحَوْتُ وَ الْجَرَادُ، وَ أَمَّا الدَّمَانِ فَالْكَيْدُ وَ الطُّحَالُ» حاکم و غیر او روایت کرده‌اند: «دو مرده و دو خون برای ما حلال شده‌اند: دو مرده عبارتند از: ماهی و ملخ و دو خون عبارتند از: کبد و طحال.»

و خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (إسراء/۷۰):

«به درستی ما انسان را محترم کرده‌ایم.»

و به خاطر محترم‌بودنش، با مردن کثیف نخواهد شد.

«وَ يُغَسَّلُ الْإِنَاءُ مِنْ وُلُوغِ الْكَلْبِ وَ الْخِزِيرِ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِحْدَاهُنَّ بِالتُّرَابِ» اگر سگ و خوک ظرفی را لیسیدند و یا بدن خیسشان به چیز خشکی یا بدن خشکشان به چیز خیزی برخورد کرد آن ظرف یا چیز دیگر با نجاست غلیظ کثیف می‌شود و باید هفت بار شسته شود که یک بار آن‌ها با خاک پاک خواهد بود؛ یعنی خاک در آب حل شود که در زبان کردی این نوع شستن را «گلاو کردنه‌وه» می‌نامند؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«إِذَا وَلَغَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءٍ أَحَدِكُمْ فَلْيَرْقُهُ، ثُمَّ لِيُغَسِّلْهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِحْدَاهُنَّ بِالتُّرَابِ»

مسلم روایت کرده است:

«هرگاه سگ ظرف یکی از شما را لیسید محتوای ظرف را بریزد و ظرف را هفت

بار بشوید و یکی از شستن‌ها با خاک و آب باشد.»

«وَ يُغَسَّلُ مِنْ سَائِرِ النَّجَاسَاتِ مَرَّةً وَاحِدَةً يَأْتِي عَلَيْهِ» و بقیه‌ی نجاست‌ها یک بار

وَالثَّلَاثَةُ أَفْضَلُ. وَإِذَا تَخَلَّلَتِ الْخَمْرَةُ بِنَفْسِهَا طَهُرَتْ، وَإِنْ خُلَّتْ بِطَرَحٍ شَيْءٍ فِيهَا لَمْ تَطْهُرْ.

شسته خواهند شد که لازم است آب بر تمام آن چیز جاری شود ﴿وَالثَّلَاثَةُ أَفْضَلُ﴾ و سه بار شستن بهتر است.

(نکته) در حین شستن شیء کثیف شده لازم است خود نجاست کنار برده شود پس اگر کنار نرفت یا رنگ و بوی آن نجاست با هم باقی بود آن چیز، پاک نشده است؛ اما اگر بعد از شستن خوب، رنگ نجاست به تنهایی یا بوی آن به تنهایی باقی بود ضرری نخواهد داشت.

بدانکه لازم است در حین شستن چیز کثیف شده آب بر آن چیز جاری شود نه این که آن چیز در آب فرو برده شود؛ زیرا آب را کثیف خواهد کرد.

﴿وَإِذَا تَخَلَّلَتِ الْخَمْرَةُ بِنَفْسِهَا طَهُرَتْ﴾ هر گاه مشروب خود به خود سرکه شد پاک خواهد شد و نوشیدنش حلال خواهد بود ﴿وَإِنْ خُلَّتْ بِطَرَحٍ شَيْءٍ فِيهَا لَمْ تَطْهُرْ﴾ و اگر با انداختن چیزی در آن، سرکه شد پاک نخواهد شد و نوشیدنش حرام خواهد بود؛ «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْخَمْرِ تَتَّخَذُ خَلًّا فَقَالَ: لَا» مسلم روایت کرده است:

«از پیامبر ﷺ در مورد مشروبی که سرکه شود سؤال شد که آیا پاک است یا نه؟ فرمود: پاک نیست.»

(نکته) هر چیزی که در اصل، کثیف باشد (نجس العین) پاک نخواهد شد. و اگر نجس العین در حال خیس بودن به چیز خشکی یا در حال خشکی به چیز تری برخورد کند آن چیز را کثیف خواهد کرد؛ ولی اگر نجس العین و چیزی که به آن برخورد کرده است هر دو خشک باشند آن چیز کثیف نخواهد شد؛ هر چند که نجس العین، سگ یا خوک باشد.

فصل، وَ يَخْرُجُ مِنَ الْفَرْجِ ثَلَاثَةُ دِمَائٍ: دَمُ الْحَيْضِ وَ النَّفَاسِ وَ الْإِسْتِحَاضَةِ، فَالْحَيْضُ هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ مِنَ فَرْجِ الْمَرْأَةِ عَلَى سَبِيلِ الصَّحَّةِ مِنْ غَيْرِ سَبَبِ الْوِلَادَةِ، وَ لَوْنُهُ أَسْوَدٌ مُخْتَلِمٌ لَذَاعٌ، وَ النَّفَاسُ هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ عَقِبَ الْوِلَادَةِ، وَ الْإِسْتِحَاضَةُ هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ فِي غَيْرِ أَيَّامِ الْحَيْضِ وَ النَّفَاسِ.

﴿فصل﴾ انواع خونی که از شرمگاه زن بیرون می آید

﴿وَ يَخْرُجُ مِنَ الْفَرْجِ ثَلَاثَةُ دِمَائٍ﴾ از شرمگاه زن سه خون خارج می شود: ﴿دَمُ الْحَيْضِ وَ النَّفَاسِ وَ الْإِسْتِحَاضَةِ﴾ خون حیض، نفاس (خون بعد از زایمان) و استحاضه (خون دائم).

﴿فَالْحَيْضُ هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ مِنَ فَرْجِ الْمَرْأَةِ عَلَى سَبِيلِ الصَّحَّةِ مِنْ غَيْرِ سَبَبِ الْوِلَادَةِ﴾ حیض خونی است که در زمان مشخص و در حین صحت و سلامتی زن بدون سبب زایمان، از رحم پایین آمده و خارج می شود؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«هَذَا شَيْءٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ» شیخان روایت کرده اند:

«این چیزی است که خداوند بر دختران آدم قرار داده است.» ﴿وَ لَوْنُهُ أَسْوَدٌ مُخْتَلِمٌ لَذَاعٌ﴾ رنگش سیاه است و خودش گرم و سوزان است. و گاهی اوقات رنگ این خون سرخ، کم رنگ، زرد رنگ و کدر خواهد بود و بدبو هم هست.

﴿وَ النَّفَاسُ هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ عَقِبَ الْوِلَادَةِ﴾ نفاس خونی است که بعد از زایمان از شرمگاه خارج می شود. فرقی نیست حمل وضع شده ی زن بجهی کامل باشد یا قطعه ای خون. و زایمان به طریق معمولی صورت بگیرد یا به شیوه ی سزارین.

(نکته) این خون هم در واقع همان خون حیض است که به سبب حاملگی در رحم جمع شده است. و گاهی اوقات از زن حامله این خون بیرون می آید که حیض محسوب می شود؛ به شرطی که شرایط حیض در آن وجود داشته باشد؛ ولی غالباً بعد از زایمان این خون خارج می شود؛ یعنی بیشتر زنان در حین حاملگی خون ندارند.

﴿وَ الْإِسْتِحَاضَةُ هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ فِي غَيْرِ أَيَّامِ الْحَيْضِ وَ النَّفَاسِ﴾ استحاضه خون

وَ أَقَلُّ الْحَيْضِ يَوْمٌ وَ لَيْلَةٌ وَ أَكْثَرُهُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً بِلَيَالِيهَا، وَ غَالِبُهُ سِتٌّ أَوْ سَبْعٌ، وَ أَقَلُّ النَّفَاسِ لَحْظَةً، وَ أَكْثَرُهُ سِتُّونَ يَوْماً، وَ غَالِبُهُ أَرْبَعُونَ يَوْماً.

دائمی است که در غیر از ایام حیض و نفاس از شرمگاه خارج می شود؛

«عَنْ حَمْنَةَ بِنْتِ جَحْشٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا هَذِهِ رَكْضَةٌ مِنْ رَكْضَاتِ الشَّيْطَانِ» أصحاب سنن روایت کرده اند:

«این استحاضه، لگدی از لگدهای شیطان است که یکی از رگ های رحم را قطع کرده است.»؛ بنابراین این خون، بی وضویی دائم است و مانع نماز و روزه نیست.

﴿وَ أَقَلُّ الْحَيْضِ يَوْمٌ وَ لَيْلَةٌ وَ أَكْثَرُهُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً بِلَيَالِيهَا﴾ کم ترین زمان حیض یک شبانه روز و حداکثر آن پانزده شبانه روز است. لازم نیست خون بدون قطع شدن و فاصله خارج شود؛ زیرا بعضی از زنان در شبانه روز یک بار حیض را مشاهده می کنند؛ پس اگر از یک شبانه روز گذشت تا پانزده روز، حیض محسوب می شود؛ بنابراین در میان این دو وقت، زمان معینی وجود ندارد ﴿وَ غَالِبُهُ سِتٌّ أَوْ سَبْعٌ﴾ زمان حیض غالباً شش یا هفت روز است که در این مدت هم لازم نیست خون بلا فاصله و همیشه جاری باشد؛ پیامبر ﷺ به زنی فرمود:

«فَتَحِيْضِي سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ اغْتَسِلِي» اصحاب سنن روایت کرده اند:

«شش یا هفت روز در حیض بمان بعد غسل بکن.»

﴿وَ أَقَلُّ النَّفَاسِ لَحْظَةً وَ أَكْثَرُهُ سِتُّونَ يَوْماً وَ غَالِبُهُ أَرْبَعُونَ يَوْماً﴾ حداقل زمان نفاس، بعد از وضع حمل یک لحظه، حداکثر آن شصت روز و غالبش چهل روز است. و گاهی اوقات زن وضع حمل می کند و نفاس نخواهد داشت؛ پس در این صورت واجب است بلا فاصله غسل بکند و نماز بخواند؛

«عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: وَقَتَ النَّبِيِّ ﷺ لِلنَّفَسَاءِ أَرْبَعِينَ يَوْماً إِلَّا أَنْ تَرَى الطُّهْرَ قَبْلَ ذَلِكَ» ابن ماجه روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ برای زن دارای نفاس چهل روز را قرار داد مگر این که قبل از آن پاکی

را مشاهده کند.»

بنابراین مدت نفایس معین نیست؛ یعنی ممکن است یک لحظه باشد و ممکن است تا شصت روز ادامه داشته باشد؛ پس اگر بعد از یک هفته مثلاً پاک شد واجب است غسل بکند و نماز بخواند.

﴿وَ أَقَلُّ الطُّهْرِ بَيْنَ الْحَيْضَتَيْنِ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا﴾ حداقل پاکی در بین دو حیض پانزده روز است؛ یعنی باید فاصله‌ی میان دو حیض حداقل پانزده روز باشد ﴿وَ لَا حَدَّ لِأَكْثَرِهِ﴾ و حداکثر پاکی در میان دو حیض مشخص نیست؛ زیرا ممکن است زن یکبار دچار حیض شود.

بدانکه سن و زندگی و شادی و اندوه زن در تقدیم و تأخیر حیض مؤثر خواهد بود.

استحاضه (چکیدن خون به سبب بیماری)

گفتیم: خون حیض از پانزده روز نمی‌گذرد؛ پس اگر زنی بیشتر از پانزده روز خون را مشاهده کرد اینگونه عمل می‌کند: اولاً اگر قبلاً خون و پاکی را مشاهده کرده بود و خون این بار یک گونه بود همانند عادت قبل عمل می‌کند و به مقدار مدت حیض سابق، برای این بار هم حیض محسوب می‌شود و بقیه پاکی به حساب می‌آید؛ پیامبر ﷺ به زنی که دچار این وضع شده بود فرمود:

«أَمْكُثِي قَدْرَ مَا كَانَتْ تَحِيسُكِ حَيْضَتُكَ ثُمَّ اغْتَسِلِي وَ تَوَضَّئِي لِكُلِّ صَلَاةٍ» شیخان روایت کرده‌اند:

«به میزان قبل در حیضت بمان بعد غسل بکن و برای هر نماز وضو بگیر.»

ثانیاً، اگر زن خونس در رنگ متفاوت بود مثلاً سیاه و قرمز یا قرمز و کم رنگ بود خون قوی، حیض و خون ضعیف، پاکی محسوب می‌شود؛ به شرطی که خون ضعیف از پانزده روز کمتر نباشد و خون قوی از پانزده روز بیشتر نباشد؛ پیامبر به

وَأَقَلُّ زَمَنٍ تَحِيضٍ فِيهِ الْمَرْأَةُ تَسْعُ سِنِينَ،

زنی که دچار این وضع بود فرمود:

«إِنَّ دَمَ الْحَيْضِ دَمٌ أَسْوَدُ يُعْرَفُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَمْسِكِي عَنِ الصَّلَاةِ وَإِذَا كَانَ الْآخِرُ فَتَوَضَّئِي وَصَلِّي» نسائی روایت کرده است:

«خون حیض سیاه و بدبو است اگر چنین خونی را مشاهده کردی نماز بخوان و هرگاه خون دیگر را مشاهده کردی وضو بگیر و نماز بخوان.»

و اگر شرط مذکور تحقیق نیافت باید همانند شیوهی قبل عمل بکند.

ثالثاً، اگر این زن، برای بار اول، خون حیض را مشاهده می کرد در این صورت اگر با رنگ، خون ها را از همدیگر جدا می کرد همانند نوع دوم عمل خواهد کرد و گر نه برای او یک شبانه روز، حیض و بیست و نه روز پاکی محسوب می شود.

(نکته) این زن در مدتی که حیض محسوب شده است همانند زن حائض عمل می کند و در مدتی که پاکی به حساب آمده است باید نماز بخواند و روزه بگیرد و واجب است برای هر نمازی طهارت بکند و مقداری پنبه را در بر شرمگاه نهاده و آن را ببندد و سپس وضو گرفته و نماز بخواند و می تواند قرآن را تلاوت کرده و جماع بکند. و بدانکه جز این سه نوع انواع دیگری وجود دارد که در کتاب های طولانی بیان شده اند.

﴿وَأَقَلُّ زَمَنٍ تَحِيضٍ فِيهِ الْمَرْأَةُ تَسْعُ سِنِينَ﴾ حداقل زمانی که ممکن است زن در آن دچار حیض شود نه سال قمری است که هر سال «۳۵۴» روز است؛ یعنی اگر دختری در سن نه سالگی و بالاتر از آن، خون را مشاهده کرد حیض است و دلیل بر بلوغ اوست. و نیز ممکن است پسر در سن نه سالگی بالغ شده و منی از او خارج شود. و اگر از دختر، خون و از پسر، منی خارج نشد با رسیدن به سن پانزده سالگی (با سال قمری) بالغ محسوب می شوند؛ یعنی از سن بچگی به سن بلوغ می رسند؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: عَرَضَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ وَ أَنَا ابْنُ

وَأَقَلُّ الْحَمْلِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، وَ أَكْثَرُهُ أَرْبَعُ سِنِينَ وَ غَالِبُهُ تِسْعَةُ أَشْهُرٍ؛ وَ يَحْرُمُ بِالْحَيْضِ وَ النَّفَاسِ ثَمَانِيَّةُ أَشْيَاءَ: الصَّلَاةُ، وَ الصَّوْمُ،

أَرْبَعِ عَشْرَةَ فَلَمْ يُجْزِنِي وَ عَرَضَنِي يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَ أَنَا ابْنُ خَمْسِ عَشْرَةَ فَأَجَازَنِي» شیخان روایت کرده اند:

«ابن عمر فرمود: در روز اُحد در حالی که چهارده سال سن داشتم پیامبر ﷺ به من اجازه نداد به جنگ بروم؛ ولی در روز خندق که سنم پانزده سال بود به من اجازه داد.»

﴿وَ أَقَلُّ الْحَمْلِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ﴾ حداقل زمان بارداری جنین شش ماه است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

﴿وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ (أحقاف/۱۵):

«زمان حمل و شیر خوراکی سی ماه است.»

و در آیت دیگری فرموده است:

﴿وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ (بقره/۲۳۳):

«مادران دو سال کامل به بچه هایشان شیر می دهند»؛

یعنی دو سال را از سی ماه مذکور کم کن شش ماه باقی می ماند؛ بنابراین اگر زن شش ماه بعد از ازدواج، بچه را به دنیا آورد نباید مورد تهمت قرار گیرد. ﴿وَ أَكْثَرُهُ أَرْبَعُ سِنِينَ وَ غَالِبُهُ تِسْعَةُ أَشْهُرٍ﴾ و حداکثر مدت حمل چهار سال و غالبش نه ماه است.

کارهایی که با بودن حیض و نفاس حرام هستند

﴿وَ يَحْرُمُ بِالْحَيْضِ وَ النَّفَاسِ ثَمَانِيَّةُ أَشْيَاءَ﴾ با بودن حیض و نفاس هشت چیز حرام است؛

یعنی زن تا پایان حیض و غسل کردن نباید هیچ یک از این کارها را انجام دهد: اول

و دوم، ﴿الصَّلَاةُ وَ الصَّوْمُ﴾ نماز و روزه هستند که نماز را قضا نمی کند ولی واجب

است روزه را قضا کند؛

وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ، وَ مَسُّ الْمُصْحَفِ وَ حَمْلُهُ، وَ دُخُولُ الْمَسْجِدِ،

«سُئِلَتْ عَائِشَةُ - رضي الله عنها -: ما بال الحائضِ تَقْضِي الصَّوْمَ وَ لَا تَقْضِي الصَّلَاةَ؟ قَالَتْ: كَانَ يُصِيبُنَا ذَلِكَ فَتُؤْمَرُ بِقَضَاءِ الصَّوْمِ وَ لَا تُؤْمَرُ بِقَضَاءِ الصَّلَاةِ»
شیخان روایت کرده اند:

«حضرت عائشه - خداوند از او راضی باشد - فرمود: ما دچار حیض می شدیم به ما امر می شد (پیامبر دستور می داد) که روزه را قضا کنیم اما قضا کردن نماز به ما امر نمی شد؛ زیرا نماز، زیاد تکرار می شود و قضا کردنش سخت است ولی روزه در هر سال یک بار است.

سوم، ﴿وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ﴾ قراءت قرآن است؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لَا يَقْرَأُ الْجُنُبُ وَ لَا الْحَائِضُ شَيْئاً مِنَ الْقُرْآنِ» ترمذی روایت کرده است:

«نباید جنب و حائض هیچ چیزی از قرآن را قراءت کنند.»

(نکته) نزد امام «کرخی» و «طحاوی» درست است زن حائض قرآن را تدریس کند؛ به شرطی که کلمه کلمه آن را برای دانش آموزان تلاوت کند؛ یعنی کلمه ای بگوید و دانش آموز به دنبال او آن را بگوید.

چهارم، ﴿وَمَسُّ الْمُصْحَفِ وَ حَمْلُهُ﴾ لمس قرآن و حمل آن است؛ خداوند متعال می فرماید:

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه ۷۹)

«جز کسانی که دارای وضو هستند نباید کسی قرآن را لمس کند.»

پنجم، ﴿وَدُخُولُ الْمَسْجِدِ﴾ ورود به مسجد است؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رضي الله عنها - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِنِّي لَا أَجِلُّ الْمَسْجِدَ لِحَائِضٍ وَ لَا جُنُبٍ» ابن خزیمه آن را صحیح دانسته است:

«پیامبر ﷺ فرمود: من ورود به مسجد را برای زن دارای حیض و شخص دارای

وَالطَّوَافُ، وَ الْوُطْءُ، وَ الْإِسْتِمْتَاعُ بِمَا بَيْنَ السَّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ؛

جنابت حلال نمی کنم.»

ششم، ﴿وَالطَّوَافُ﴾ طواف خانه‌ی کعبه است؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رضي الله عنهما - : حِضْتُ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِفْعَلِي مَا يَفْعَلُ الْحَاجُّ غَيْرَ أَنْ لَا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«عائشه فرمود: در موسم حج دچار حیض شدم پیامبر ﷺ فرمود: جز طواف، تمام

کارهایی را که حجاج انجام می‌دهند انجام بده.»

هفتم، ﴿وَالْوُطْءُ﴾ جماع کردن است؛

«عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِصْنَعُوا كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا التَّكَاحَ» مسلم روایت کرده

است:

«در حین حیض جز جماع هر کاری را با زنان انجام دهید.»

هشتم، ﴿وَالْإِسْتِمْتَاعُ بِمَا بَيْنَ السَّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ﴾ لذت گرفتن از ما بین ناف و زانوسوی زن

بدون پوشش است که مبدا این کار منجر به جماع بشود؛ ولی اگر پوششی وجود

داشت این عمل حرام نخواهد بود؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رضي الله عنها - : قَالَتْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَأْمُرُنِي فَأَتَرُّ فَيُبَاشِرُنِي وَ أَنَا

حَائِضٌ» شیخان روایت کرده‌اند:

«عائشه فرمود: پیامبر ﷺ به من دستور می‌داد در وقت حیض حوله‌ای را به ما بین

ناف و زانو می‌بستم و به من نزدیک می‌شد و از من لذت می‌گرفت؛»

بنابراین جز جماع هر نوع شوخی دیگر مانند بوسه‌زدن، در کنار هم خوابیدن، با هم

خوردن و ... درست است.

(نکته) این چند فعلی که در حین حیض و نفاس حرام هستند بعد از پاک‌شدن از

حیض و نفاس هم تا بعد از غسل حرام می‌باشند؛ ولی قبل از غسل کردن روزه گرفتن

صحیح است. و اگر زن در وقت نماز عصر یا عشاء از حیض و نفاس پاک شد باید

وَّيَحْرُمُ عَلَى الْجُنُبِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ: الصَّلَاةُ، وَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ، وَ مَسُّ الْمُصْحَفِ وَ حَمْلُهُ، وَ الطَّوَافُ، وَ اللَّبْتُ بِمَسْجِدٍ؛ وَ يَحْرُمُ عَلَى الْمُخْدِتِ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: الصَّلَاةُ، وَ الطَّوَافُ، وَ مَسُّ الْمُصْحَفِ وَ حَمْلُهُ

نماز ظهر و یا مغرب آن روز را نیز قضا کند.

﴿وَّيَحْرُمُ عَلَى الْجُنُبِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ﴾ بر جنابت دار پنج چیز حرام است: اول، ﴿الصَّلَاةُ﴾ نماز؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَلَاةَ بَغِيرِ طَهْوٍ» مسلم روایت کرده است:

«خداوند، بدون پاکی از جنابت، نماز را قبول نمی کند.»

دوم، ﴿وَّ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ﴾ قراءت قرآن.

سوم، ﴿وَّ مَسُّ الْمُصْحَفِ وَ حَمْلُهُ﴾ لمس و حمل قرآن.

چهارم و پنجم، ﴿وَ الطَّوَافُ، وَ اللَّبْتُ بِمَسْجِدٍ﴾ طواف خانه‌ی کعبه و ماندن در مسجد. و دلیل این‌ها از دلیل حیض گرفته شده‌اند.

﴿وَّيَحْرُمُ عَلَى الْمُخْدِتِ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ﴾ بر بی‌وضو سه چیز حرام است: اول، ﴿الصَّلَاةُ﴾ نماز؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَا تُقْبَلُ اللَّهُ صَلَاةٌ مَنْ أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ»

شیخان روایت کرده‌اند:

«نماز انسان بی‌وضو را قبول نمی شود.»

دوم، ﴿وَ الطَّوَافُ﴾ طواف؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : أَلَطَّوَفُ بِمَنْزِلَةِ الصَّلَاةِ» حاکم روایت کرده

است:

«طواف همانند نماز است.»

سوم، ﴿وَ مَسُّ الْمُصْحَفِ وَ حَمْلُهُ﴾ لمس مصحف قرآن و حمل آن؛ خداوند متعال

فرموده است:

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه/۷۹):

«جز صاحبان وضو نباید هیچ کسی قرآن را لمس کند.»

ولی خواندن قرآن بی وضو درست است. و نباید بجهی بی وضو از لمس قرآن منع شود. و بدانکه اگر بر تخته سیاه قرآن نوشته شده بود لمشش همانند لمس قرآن حرام است.

(خاتمه) خواندن ذکر و دعا برای زن حائض و انسان جنب درست است؛ هر چند که آن ذکر و دعا در قرآن موجود باشند؛ البته نباید به قصد تلاوت قرآن خوانده شوند؛ به عنوان مثال: به نفری خبر داده شود که فلانی فوت کرده است و او بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۶).

یا در حین سوار شدن بر مرکب یا ماشین بگوید:

«سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ» (زخرف/۱۳).

یا در حین خوردن و آشامیدن بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و ...

و نیز درست در حین جنابت و بی وضویی قرآنی را که در ساک لباس هایش است همراه آن‌ها حمل کند. و بر خاستن به احترام قرآن و عالم دینی سنت است؛ «وَ صَحَّ أَنَّهُ قَامَ لِلتَّوَرَةِ» در تحفه نقل کرده است:

«در حدیث صحیح وارد است که پیامبر به احترام تورات برخاسته است.» خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا» (اعراف/۲۰۴):

«هرگاه قرآن تلاوت شد گوش دهید و ساکت شوید!»

و پیامبر ﷺ هم می‌فرماید:

«اقْرَأُوا الْقُرْآنَ مَا اتَّخَلَفَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَقُومُوا عَنْهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«تا زمانی که دل‌هایتان به قرآن الفت دارد آن را تلاوت کنید و هرگاه خسته شدید

بر خیزید و آن را تلاوت نکنید.»

که مبادا دچار اشتباه شوید. و نیز پیغمبر ﷺ فرموده است:

«عُرِضَتْ عَلَيَّ ذُنُوبُ أُمَّتِي فَلَمْ أَرْ ذَنْبًا أَكْبَرُ مِنْ سُورَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ أَوْ آيَةٍ أُوتِيَهَا رَجُلٌ ثُمَّ نَسِيَهَا» ترمذی روایت کرده است:

«گناه امتم به من نشان داده شد و گناهی را بزرگ‌تر از این ندیدم که شخصی

سوره یا آیتی از قرآن را فرا گیرد و سپس آن را از یاد ببرد.»

خداوندا به خاطر قرآن از گناهانمان در گذر، آمین!

کتاب الصَّلَاةِ

الصَّلَاةُ الْمَقْرُوضَةُ خَمْسٌ:

﴿کتاب الصَّلَاةِ﴾ کتاب نماز

﴿الصَّلَاةُ الْمَقْرُوضَةُ خَمْسٌ﴾ نمازهایی را که خداوند متعال بر مسلمانان فرض کرده است در شبانه روز پنج نماز هستند، همانگونه که می فرماید:

«فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» (نساء/۱۰۳):

«نماز را اقامه کنید به درستی که نماز بر مؤمنان در اوقات معین واجب است.»

«عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ رضی اللہ عنہ : قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم : فَرَضَ اللَّهُ عَلَى أُمَّتِي لَيْلَةَ الْإِسْرَاءِ خَمْسِينَ صَلَاةً فَلَمْ أَزَلْ أُرَاجِعُهُ وَأَسْأَلُهُ التَّخْفِيفَ حَتَّى جَعَلَهَا خَمْسًا فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةً» شیخان روایت کرده اند:

«خداوند در شب معراج بر امت پنج نماز، فرض کرد و من همواره به او مراجعه کرده و از او درخواست کم کردن می کردم تا آن ها را در شبانه روز پنج نماز کرد؛ بنابراین نماز، در مکه ی مکرمه بیست و هفتم ماه رجب، یک سال و شش ماه قبل از هجرت واجب شده است و رکن دوم اسلام می باشد.»

زمان و اسامی نمازها

خداوند متعال فرموده است:

«فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ» (روم/۱۷):

«خداوند را مقدس و منزّه بدانید و در حین آمدن شب، نماز مغرب و عشا و در حین صبح، نماز صبح و در وقت عصر، نماز عصر و در وقت ظهر نماز ظهر را برای

الظُّهْرُ، وَ أَوَّلُ وَقْتِهَا زَوَالُ الشَّمْسِ، وَ آخِرُهُ إِذَا صَارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ بَعْدَ ظِلِّ الزَّوَالِ؛ وَ الْعَصْرُ، وَ أَوَّلُ وَقْتِهَا الزِّيَادَةُ عَلَى ظِلِّ الْمِثْلِ، وَ آخِرُهُ فِي الْإِخْتِيَارِ إِلَى ظِلِّ الْمِثْلَيْنِ، وَ فِي الْجَوَازِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ؛ وَ الْمَغْرِبُ، وَ وَقْتُهَا وَاحِدٌ، وَ هُوَ غُرُوبُ الشَّمْسِ، وَ بِمِقْدَارِ مَا يُؤَدُّنَ وَ يَتَوَضَّؤُ وَ يَسْتَرُّ الْعَوْرَةَ وَ يُقِيمُ الصَّلَاةَ وَ يُصَلِّي خَمْسَ رَكَعَاتٍ؛

او اقامه کند.»

﴿الظُّهْرُ﴾ اولین نماز از نمازهای پنجگانه نماز ظهر است؛ زیرا این نماز، اولین نمازی بود که حضرت جبرئیل در روز بعد از معراج، به پیامبر ﷺ آموزش داد؛ یعنی نماز صبح آن روز خوانده نشد ﴿وَ أَوَّلُ وَقْتِهَا زَوَالُ الشَّمْسِ﴾ و ابتدای وقت آن، عدول خورشید از وسط آسمان به طرف مغرب است ﴿وَ آخِرُهُ إِذَا صَارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ﴾ و انتهای وقت آن هنگامی است که سایه‌ی هر چیز به اندازه‌ی آن چیز خواهد شد ﴿بَعْدَ ظِلِّ الزَّوَالِ﴾ البته بعد از سایه‌ی زوال؛ یعنی هنگامی که خورشید به وسط آسمان رسیده و سایه‌ی هر چیز به حداقل می‌رسد.

دوم، ﴿وَ الْعَصْرُ﴾ نماز عصر است ﴿وَ أَوَّلُ وَقْتِهَا الزِّيَادَةُ عَلَى ظِلِّ الْمِثْلِ﴾ و ابتدای وقت آن زیاد شدن سایه از مقدار هر چیز است ﴿وَ آخِرُهُ فِي الْإِخْتِيَارِ إِلَى ظِلِّ الْمِثْلَيْنِ﴾ و انتهای وقت آن با وقت اختیار شده آن است که سایه‌ی هر چیز دو برابر آن چیز بشود ﴿وَ فِي الْجَوَازِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ﴾ و با وقت جایز تا زمان غروب خورشید است؛ یعنی اگر شخصی بخواهد ثواب بیشتر نماز عصر به او برسد باید در وقت اختیار شده آن را بخواند.

سوم، ﴿وَ الْمَغْرِبُ﴾ نماز مغرب است ﴿وَ وَقْتُهَا وَاحِدٌ﴾ و وقت آن یکی است ﴿وَ هُوَ غُرُوبُ الشَّمْسِ﴾ که عبارت از غروب خورشید می‌باشد ﴿وَ بِمِقْدَارِ مَا يُؤَدُّنَ وَ يَتَوَضَّؤُ وَ يَسْتَرُّ الْعَوْرَةَ وَ يُقِيمُ الصَّلَاةَ وَ يُصَلِّي خَمْسَ رَكَعَاتٍ﴾ و وقت آن به مقدار این که شخص معتدلی اذانی داده و وضویی گرفته و عورتی ستر کرده و اقامه‌ای گفته و پنج رکعات را بخواند باقی خواهد بود؛ یعنی سه رکعت نماز مغرب و دو رکعت سنت

وَالْعِشَاءُ، وَ أَوَّلُ وَفْتِهَا إِذَا غَابَ الشَّفَقُ الْأَحْمَرُ، وَ آخِرُهُ فِي الْإِخْتِيَارِ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَ فِي الْجَوَازِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ الثَّانِي؛ وَ الصُّبْحُ، وَ أَوَّلُ وَفْتِهَا طُلُوعُ الْفَجْرِ الثَّانِي، وَ آخِرُهُ فِي الْإِخْتِيَارِ إِلَى الْإِسْفَارِ، وَ فِي الْجَوَازِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ.

بعد از آن این فتوا، قول جدید امام شافعی است؛ ولی در این جا فتوای قدیمش قوی تر است؛ زیرا حدیث آتی تأییدکننده ی آن است که می فرماید: تا حین آمدن وقت عشا نماز مغرب باقی است.

چهارم، ﴿وَالْعِشَاءُ﴾ نماز عشاء است ﴿وَ أَوَّلُ وَفْتِهَا إِذَا غَابَ الشَّفَقُ الْأَحْمَرُ﴾ و ابتدای وقت آن هنگامی است که شفق احمر گم می شود؛ یعنی سرخی ای که بعد از غروب خورشید در طرف مغرب ظاهر می شود ﴿وَ آخِرُهُ فِي الْإِخْتِيَارِ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ﴾ و انتهای آن با زمان اختیارشده تا یک سوم شب است ﴿وَ فِي الْجَوَازِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ الثَّانِي﴾ و با قول درست تا حین طلوع فجر دوم باقی است.

پنجم، ﴿وَ الصُّبْحُ﴾ نماز صبح است ﴿وَ أَوَّلُ وَفْتِهَا طُلُوعُ الْفَجْرِ الثَّانِي﴾ و ابتدای وقت آن طلوع فجر دوم است که فجر صادق نامیده شده است؛ یعنی سپیده ای که از محل طلوع خورشید به صورت افقی ظاهر شده و تا حین طلوع خورشید به تدریج زیاد می شود ﴿وَ آخِرُهُ فِي الْإِخْتِيَارِ إِلَى الْإِسْفَارِ﴾ و انتهای آن با وقت اختیارشده تا حین روشن شدن زمین است ﴿وَ فِي الْجَوَازِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ﴾ و با وقت جایز، تا حین تابش نور آفتاب به جاهای بلند ادامه دارد؛

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَقْتُ الظُّهْرِ إِذَا زَالَتْ الشَّمْسُ وَ كَانَ ظِلُّ الرَّجُلِ كَطُولِهِ مَا لَمْ يَخْضُرِ الْعَصْرُ، وَ وَقْتُ الْعَصْرِ مَا لَمْ تَصْفُرْ الشَّمْسُ، وَ وَقْتُ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ مَا لَمْ يَغِبِ الشَّفَقُ، وَ وَقْتُ صَلَاةِ الْعِشَاءِ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ الْأَوْسَطِ، وَ وَقْتُ صَلَاةِ الصُّبْحِ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ مَا لَمْ تَطْلُعِ الشَّمْسُ» مسلم روایت کرده است؛

«پیامبر ﷺ فرمود: وقت ظهر هنگامی است که خورشید از وسط آسمان به طرف

مغرب مایل می‌شود و تا زمانی که سایه‌ی مرد به اندازه‌ی خودش می‌شود ادامه خواهد داشت و در این وقت زمان نماز عصر فرا می‌رسد و تا حین غروب آفتاب ادامه خواهد داشت و وقت نماز مغرب تا حین گم شدن شفق قرمز است و این زمان، وقت نماز عشاء است که عشا تا نیمه شب اول ادامه خواهد داشت و نماز صبح از حین طلوع فجر صادق شروع می‌شود و تا هنگام طلوع خورشید ادامه خواهد داشت.»

و پیامبر ﷺ فرموده است:

«أَحَبُّ الْأَعْمَالِ الصَّلَاةُ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا» شیخان روایت کرده‌اند:

«محبوب‌ترین اعمال، نماز خواندن در اول وقتش است.»

و نیز می‌فرماید: «مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الصَّلَاةِ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلَاةَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که یک رکعت از نماز را در وقت خود ادا کند نمازش ادا محسوب می‌شود.»

فَمَلٌّ، وَ شَرَائِطُ وَجُوبِ الصَّلَاةِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ: الْإِسْلَامُ، وَ الْبُلُوغُ، وَ الْعَقْلُ، وَ هُوَ حَدُّ التَّكْلِيفِ

﴿فصل﴾ اشخاص مکلف به نماز

﴿وَ شَرَائِطُ وَجُوبِ الصَّلَاةِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ﴾ شرط‌های وجوب نماز سه چیز است: اول،

﴿الْإِسْلَامُ﴾ اسلام؛ بنابراین نماز بر کافر واجب نیست؛ خداوند متعال می‌فرماید:

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ» (أنفال/۳۸):

«به کفار بگو: اگر دست بردارند گذشته‌ی ایشان مورد عفو قرار می‌گیرد.»

ولی کسی که از اسلام برگشته باشد یعنی مرتد شده باشد بعد به اسلام برگردد باید تمام نمازها و روزه‌های زمان رده را قضا کند.

دوم، ﴿وَ الْبُلُوغُ﴾ بلوغ است به شیوه‌ای که در بحث حیض بیان کردیم.

سوم، ﴿وَ الْعَقْلُ﴾ عقل است ﴿وَ هُوَ حَدُّ التَّكْلِيفِ﴾ که عقل حد تکلیف می‌باشد؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَعْقِلَ» احمد و نسائی روایت کرده‌اند:

«نوشتن گناه از سه نفر برداشته شده است: از خوابیده تا هنگامی که بیدار می‌شود، از بچه تا وقتی که بالغ می‌شود و از دیوانه تا زمانی که عاقل می‌گردد.»

بنابراین قضا کردن نماز بر بچه و دیوانه و بی‌هوش و زن دارای حیض و نفاس واجب نیست؛ ولی شخص خوابیده‌ای که به سبب خواب نمازش فوت شده باشد تنها گناه بر او نیست؛ یعنی قضا کردن نماز بر او واجب است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است:

«إِذَا رَقَدَ أَحَدُكُمْ عَنِ الصَّلَاةِ أَوْ غَفَلَ عَنْهَا فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا» مسلم روایت کرده است:

«هرگاه یکی از شما به سبب خوابیدن یا فراموشی، نمازش فوت شد باید بعد از بیدار شدن و به یاد آمدن آن را بخواند.»

و کسی که به کلی تارک نماز بوده یا چند نماز را نخوانده باشد یا نماز خوانده

است اما نمازهایش باطل بوده‌اند واجب است آن‌ها را قضا کند؛

«عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام : أَنَّهُ شُغِلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله عَنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ يَوْمَ الْأَخْرَابِ ثُمَّ صَلَّاهَا بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر صلى الله عليه وآله در جنگ احزاب نماز عصرش فوت شد بعد در بین مغرب و عشا آن را قضا کرد.»

تربیت بچه

پیامبر صلى الله عليه وآله در مورد تربیت بچه‌ها فرموده است:

«مُرُوا الصَّبِيَّ بِالصَّلَاةِ إِذَا بَلَغَ سَبْعَ سِنِينَ، وَ إِذَا بَلَغَ عَشْرَ سِنِينَ فَاضْرِبُوهُ عَلَيْهَا، وَ فَرِّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ» ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند:

«هرگاه بچه‌هایتان به سن هفت سالگی رسیدند به آنان دستور دهید که نماز بخوانند و در سن ده سالگی بر ترک نماز آنان را بزنید و جای خواب ایشان را از همدیگر جدا کنید.»

زیرا ممکن است دچار عمل خلاف بشوند. و نیز لازم است پدر و مادر در سن هفت سالگی به بچه‌هایشان، آداب اسلامی و دو کلمه‌ی شهادت و ارکان ایمان و اسلام را بیاموزند و به ایشان بگویند: یک خدا وجود دارد که اسم او الله است و تمام موجودات را او خلق کرده است و اسم پیامبر صلى الله عليه وآله محمد می‌باشد که در مکه‌ی مکرّمه متولد شده و در مدینه‌ی منوره فوت کرده و در سن چهل سالگی پیامبر شده و در سن شصت و سه سالگی از دنیا رفته است و بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد شد و دین ما اسلام نام دارد؛ خداوند متعال فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» (تحریم ۶):

«ای اهل ایمان خودتان و خانواده‌هایتان را از آتش بپرهیزید.»

و الصَّلَاةُ الْمَسْنُونَاتُ حَمْسٌ: الْعِيدَانِ وَ الْكُسُوفَانِ وَ الْإِسْتِسْقَاءُ. وَ السُّنَنُ التَّابِعَةُ لِلْفَرَائِضِ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً: رَكْعَتَا الْفَجْرِ، وَ أَرْبَعٌ قَبْلَ الظُّهْرِ، وَ رَكْعَتَانِ بَعْدَهَا.

نماز سنت

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَنْظِرُوا هَلْ لِعِبْدِي مِنْ تَطَوُّعٍ؟ فَإِنْ كَانَ لَهُ تَطَوُّعٌ قَالَ: أَتِمُّوا لِعِبْدِي فَرِيضَتَهُ مِنْ تَطَوُّعِهِ» ابوداود روایت کرده است:

«خداوند در روز قیامت در مورد بنده اش به ملائکه می فرماید: ببینید آیا بنده ام نماز سنت دارد بعد اگر داشته باشد می فرماید: از نماز سنتش نماز فرضش را تکمیل کنید»؛

یعنی چیزهایی را که فراموش کرده است.

بدانکه ثواب واجب هفتاد برابر سنت است.

﴿وَ الصَّلَاةُ الْمَسْنُونَاتُ حَمْسٌ﴾ نمازهای سنتی که با جماعت خوانده می شوند پنج نماز هستند: ﴿الْعِيدَانِ وَ الْكُسُوفَانِ وَ الْإِسْتِسْقَاءُ﴾ دو عید و خورشید و ماه گرفتگی و طلب باران.

﴿وَ السُّنَنُ التَّابِعَةُ لِلْفَرَائِضِ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً﴾ نمازهای سنتی که با جماعت خوانده نمی شوند و همراه نمازهای فرض هستند هفده رکعت هستند: ﴿رَكْعَتَا الْفَجْرِ﴾ دو رکعت قبل از نماز صبح با نیت نماز سنت قبل از صبح که سنت است در رکعت اول آن، بعد از فاتحه سوره ی کافرون و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره ی اخلاص خوانده شود؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - : قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: رَكْعَتَا الْفَجْرِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا» مسلم روایت کرده است:

«دو رکعت قبل از نماز صبح از دنیا و هر آنچه که در آن است بهتر است.»

﴿وَ أَرْبَعٌ قَبْلَ الظُّهْرِ، وَ رَكْعَتَانِ بَعْدَهَا﴾ چهار رکعت قبل از ظهر و دو رکعت بعد از

وَأَرْبَعٌ قَبْلَ الْعَصْرِ، وَرَكْعَتَانِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ، وَثَلَاثٌ بَعْدَ الْعِشَاءِ يُوتَرُ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ،

آن؛

«عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ حَافَظَ عَلَى أَرْبَعٍ قَبْلَ الظُّهْرِ وَ أَرْبَعٍ بَعْدَهَا حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى النَّارِ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:
«کسی که بر چهار رکعت قبل از ظهر و چهار رکعت بعد از آن محافظت داشته باشد خداوند او را از آتش جهنم باز می‌دارد».

و این دو نماز با نیت سنت قبل از ظهر و بعد از آن اقامه می‌شوند.

(نکته) قبل از جمعه دو یا چهار رکعت و بعد از آن، چهار رکعت سنت هستند (با نیت سنت قبل و بعد از جمعه)

﴿وَأَرْبَعٌ قَبْلَ الْعَصْرِ﴾ چهار رکعت قبل از عصر، با نیت سنت قبل از عصر؛
«عَنِ ابْنِ عُمرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: رَجِمَ اللَّهُ امْرَأَةً صَلَّى قَبْلَ الْعَصْرِ أَرْبَعًا» ترمذی روایت کرده‌است:

«خدا به انسانی رحم بکند که قبل از عصر چهار رکعت می‌خواند»

و دو رکعت هم سنت است؛

«عَنْ عَلِيٍّ ؓ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ الْعَصْرِ رَكْعَتَيْنِ» ابوداود روایت کرده‌است:

«پیامبر ﷺ قبل از عصر دو رکعت می‌خواند».

﴿وَرَكْعَتَانِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ﴾ دو رکعت بعد از مغرب با نیت سنت بعد از مغرب.

﴿وَوَثَلَاثٌ بَعْدَ الْعِشَاءِ﴾ سه رکعت بعد از عشاء ﴿يُوتَرُ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ﴾ که یک رکعت از آن‌ها جداگانه خوانده می‌شود، همانگونه که آن را توضیح خواهیم داد. و دو رکعت قبل از این رکعت، با نیت سنت بعد از عشاء خوانده می‌شود. و از این هفده رکعت ده رکعت، سنت مؤکد هستند؛ یعنی پیامبر همیشه آن‌ها را ادا کرده‌است؛

«عَنِ ابْنِ عُمرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَشْرَ رَكَعَاتٍ:

رَكَعَتَيْنِ قَبْلَ الظُّهْرِ، وَ رَكَعَتَيْنِ بَعْدَهَا، وَ رَكَعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرَبِ فِي بَيْتِهِ، وَ رَكَعَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشَاءِ فِي بَيْتِهِ، وَ رَكَعَتَيْنِ قَبْلَ صَلَاةِ الصُّبْحِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«ابن عمر فرمود از پیامبر ﷺ ده رکعت سنت را حفظ کرده‌ام که پیامبر همیشه آن‌ها را می‌خواند دو رکعت قبل از ظهر، دو رکعت بعد از آن، دو رکعت بعد از مغرب که آن‌ها را در خانه می‌خواند، دو رکعت بعد از عشاء که آن‌ها را در خانه اقامه می‌کرد و دو رکعت قبل از صبح.»

نماز وتر

وتر نمازی است که به تنهایی خوانده می‌شود حد اقلش یک و حد اکثرش یازده رکعت است و حداقل وتر کامل سه رکعت می‌باشد که با نیت نماز وتر خوانده می‌شود که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره‌ی اعلی و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره‌ی کافرون خوانده می‌شود. و سنت است بعد از تشهد سلام داده و رکعت سوم به تنهایی خوانده شود که بعد از فاتحه‌ی آن، سوره‌ی اخلاص، فلق و ناس تلاوت شوند و بعد از فاتحه سلام داده شود؛

«عَنْ خَارِجَةَ ۞: قَالَ النَّبِيُّ ۞: إِنَّ اللَّهَ أَمَدَكُمْ بِصَلَاةٍ هِيَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ وَ هِيَ الْوُتْرُ فِي مَا بَيْنَ الْعِشَاءِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ» حاکم روایت کرده‌است:

«خداوند نماز دیگری را به شما داده است که برایتان از شتر سرخ ارزشمندتر است که عبارت از نماز وتر است و در بین نماز عشاء و طلوع فجر خوانده می‌شود.»

(خانمه) قبل از نماز مغرب و نماز عشا دو رکعت سنت وجود دارد؛

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغْفَلٍ ۞: قَالَ النَّبِيُّ ۞: بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلَاةٌ» شیخان روایت

کرده‌اند:

«در بین هر اذان و اقامتی نماز سنتی وجود دارد.»

و ثَلَاثُ نَوَافِلَ مُؤَكَّدَاتٍ: صَلَاةُ اللَّيْلِ، وَ صَلَاةُ الضُّحَى،

نماز شب و چاشت

﴿و ثَلَاثُ نَوَافِلَ مُؤَكَّدَاتٍ﴾ سه نماز سنت هستند که سنت مؤکد می‌باشند؛ یعنی پیامبر همیشه آن‌ها را انجام داده است: ﴿صَلَاةُ اللَّيْلِ﴾ نماز شب با نیت سنت شب؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«أَفْضَلُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ صَلَاةُ اللَّيْلِ» مسلم روایت کرده است:

«بزرگترین نماز بعد از نماز فرض، نماز شب است.»

اگر این نماز قبل از خوابیدن انجام شود نماز شب و اگر بعد از خوابیدن خوانده شود نماز تهجد نامیده می‌شود که دومی از اولی مهمتر است. حد اقل نمازی که در شب خوانده می‌شود دو رکعت و حد اکثر آن تعیین نشده است.

برای کسی که در شب نماز سنت می‌خواند سنت است نماز وتر را بعد از تمام نمازها بخواند؛ زیرا پیغمبر ﷺ اینگونه فرموده است و نیز فرموده است:

«مَنْ خَافَ أَلَّا يَقُومَ آخِرَ اللَّيْلِ فَلْيُتِرْ أَوَّلَهُ، وَ مَنْ طَمَعَ أَنْ يَقُومَ آخِرَهُ فَلْيُتِرْ آخِرَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ صَلَاةَ آخِرِ اللَّيْلِ مَشْهُودَةٌ، وَ ذَلِكَ أَفْضَلُ» مسلم روایت کرده است:

«اگر کسی ترسد که در آخر شب بیدار نشود در اول شب (قبل از خوابیدن)، نماز وتر بخواند و اگر کسی امید داشته باشد که در آخر شب بلند می‌شود در آخر شب نماز وتر بخواند؛ زیرا ثواب نماز شب و نماز تهجد به او می‌رسد و اینگونه بهتر است.»

﴿و صَلَاةُ الضُّحَى﴾ دوم، نماز چاشت است که حداقل آن دو رکعت و حداکثرش هشت رکعت و حداقل کمال آن چهار رکعت می‌باشد. و وقت آن از هنگامی که خورشید به اندازه‌ی نیزه‌ای بلند می‌شود شروع خواهد شد و تا حین نماز ظهر ادامه خواهد داشت؛

«عَنْ نَعِيمِ بْنِ هَمَّارٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ لَا تُعْجِزْنِي مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ فِي أَوَّلِ نَهَارِكَ أَكْفِكَ آخِرَهُ» احمد و ترمذی روایت کرده‌اند:

«خداوند متعال فرمود: ای انسان از خواندن چهار رکعت در اول روز ناتوان نباش که اگر خواندی از بلاهای آخرِ روز تو را محفوظ خواهم کرد.»
و این نماز با نیت سنت چاشت خوانده می‌شود.

نماز تراویح

﴿وَصَلَاةُ التَّرَاوِيحِ﴾ سوم، نماز تراویح است که در شب‌های ماه رمضان بعد از عشا خوانده می‌شود و زمانش تا حین طلوع فجر ادامه خواهد داشت؛
«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَ احْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که با ایمان و اعتماد، در شب‌های ماه رمضان عبادت بکند خداوند گناهان انجام‌شده‌ی او را عفو خواهد کرد.»

تراویح، در هر چهار مذهب بیست رکعت است؛

«عَنْ يَزِيدَ بْنِ رُؤْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : كَانَ النَّاسُ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ يَقُومُونَ فِي رَمَضَانَ ثَلَاثَ وَ عَشْرِينَ رَكْعَةً» امام مالک روایت کرده است:

«در زمان حضرت عمر، مسلمانان در شب‌های رمضان بیست و سه رکعت می‌خواندند؛»

یعنی با سه رکعت وتر. و یاران پیامبر ﷺ به این کار عمر رضایت داشتند. و هشت رکعت تراویح هم درست است و حدیث اثبات‌کننده‌ی آن قوی است؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي رَمَضَانَ ثَمَانِ رَكَعَاتٍ ثُمَّ أَوْتَرَ» ابن خزیمه و ابن حبان در صحیح خود روایت کرده‌اند:

«جابر فرمود: پیامبر ﷺ در شب‌های رمضان با امامت برای ما هشت رکعت نماز می‌خواند و سپس نماز وتر را اقامه می‌کرد.»

و روایت بخاری و مسلم از حضرت عائشه به این حدیث نزدیک است.

واجب است در هر دو رکعت سلام داده شود و با نیت تراویح خوانده شوند. و خواندن تراویح با جماعت سنت است.

(نکته) اگر سنت‌های مذکور فوت شدند یعنی در وقت خود خوانده نشدند قضای آن‌ها سنت خواهد بود؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است:

«مَنْ نَامَ عَنِ الْوُتْرِ أَوْ نَسِيَهِ فَلْيُصَلِّ إِذَا ذَكَرَ وَإِذَا اسْتَيْقَظَ» ترمذی روایت کرده است:

«هر کسی قبل از نماز وتر بخوابد یا آن را فراموش کند هرگاه به یادش آمد یا بیدار شد آن را بخواند.»

و تأخیر نمازهای قبل از نماز فرض به بعد از آن جایز است؛

«كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا فَاتَتْهُ الْأَرْبَعُ قَبْلَ الظُّهْرِ صَلَّاهُنَّ بَعْدَ الرُّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ»

ترمذی روایت کرده است:

«هرگاه پیامبر نمی‌توانست چهار رکعت قبل از ظهر را بخواند بعد از دو رکعت بعد

از ظهر آن‌ها را می‌خواند.»

(خاتمه) «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: صَلَاةُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَثْنَى مَثْنَى» ابوداود روایت کرده

است:

«نمازهای سنت شب و روز دو رکعت دو رکعت است؛ یعنی بعد از هر دو رکعت

شاهد خوانده و سلام داده می‌شود.

فصل، و شرائط الصَّلاة قَبْلَ الدُّخُولِ فِيهَا خَمْسَةُ أَشْيَاءَ: طَهَارَةُ الْأَعْضَاءِ مِنَ الْحَدَثِ وَ النَّجَسِ،

﴿فصل﴾ شرائط صحت نماز

﴿و شرائط الصَّلاة قَبْلَ الدُّخُولِ فِيهَا خَمْسَةُ أَشْيَاءَ﴾ شرائط نماز قبل از وارد شدن در آن، پنج چیز است: اول، ﴿طَهَارَةُ الْأَعْضَاءِ مِنَ الْحَدَثِ﴾ پاکی اعضا از بی وضویی و جنابت است؛

«عَنِ ابْنِ عُمرَ - رضي الله عنهما- : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَلَاةَ بِغَيْرِ طَهْوٍ»
اصحاب سنن روایت کرده اند:

«خداوند هیچ نمازی را با بی وضویی و جنابت قبول نمی کند»؛

پس اگر کسی با بی وضویی یا جنابت نماز خواند یا در اثنای نماز بی وضو شد، باید نمازش را دوباره بخواند؛

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ طَلْحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا فَسَأَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَنْصَرِفْ وَ لْيَتَوَضَّأْ وَ لْيُعِدِّ الصَّلَاةَ» اصحاب سنن روایت کرده اند:

«هرگاه در اثنای نماز از یکی از شما باد خارج شد باید برگردد و وضو بگیرد و نمازش را دوباره از سر بگیرد.»

﴿و النَّجَسِ﴾ و نیز باید اعضا و لباسش از هر چیز کثیفی پاک باشد؛ پیامبر ﷺ به زنی فرمود:

«إِذَا أَقْبَلَتِ الْخَيْضَةَ فَدَعِيَ الصَّلَاةَ، وَ إِذَا أَذْبَرَتْ فَأَغْسِلِي عَنْكَ الدَّمَ وَ صَلِّي»
شیخان روایت کرده اند:

«هرگاه خون حیضت آمد نماز را ترک کن و وقتی که به پایان رسید خونی را که به لباس و بدنت رسیده است بشوی و نماز بخوان»؛

بنابراین اگر در اثنای نماز لباس یا بدنش کثیف شد نمازش را قطع کرده و دوباره آن را از ابتدا می خواند. و اگر قبل از نماز، چیز کثیفی بر بدن یا لباسش بود و این موضوع را فراموش کرد و با آن چیز کثیف نماز خواند در این صورت هم باید

وَسَتْرُ الْعَوْرَةِ بِلِبَاسٍ طَاهِرٍ، وَ الْوُقُوفُ عَلَى مَكَانٍ طَاهِرٍ.

نمازش را دوباره بخواند.

دوم، ﴿وَسَتْرُ الْعَوْرَةِ بِلِبَاسٍ طَاهِرٍ﴾ پوشاندن عورت با لباس پاک است. و لازم است این لباس پوشاننده آن قدر ضخیم باشد که رنگ پوست در زیر آن معلوم نباشد.

بدانکه عورت زن عبارت از غیر صورت و دستانش است؛

«عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - أَنَّهَا سَأَلَتِ النَّبِيَّ: أَتُصَلِّي الْمَرْأَةُ فِي دِرْعٍ وَ خِمَارٍ؟ قَالَ: إِذَا كَانَ الدَّرْعُ سَابِغًا يُغْطِي ظَهْرَ قَدَمَيْهَا» ابوداود روایت کرده است و حاکم بر شرط بخاری، آن را صحیح دانسته است:

«آیا درست است زن در سرپوشی که سر و گردن او را بپوشاند و در پیراهنی نماز بخواند؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری، به شرطی که پیراهن به حدی دراز باشد که پشت پاهایش را بپوشاند»؛

بنابراین نباید هیچ عضوی از اعضای زن حتی جلوی پاها و موهای سرش آشکار باشد؛ زیرا اگر چنان باشد نمازش صحیح نخواهد بود. و عورت مرد عبارت از فاصله‌ی میان زانوها و نافش است؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا كَانَ الثَّوْبُ وَاسِعًا فَخَالَفَ بَيْنَ طَرَفَيْهِ وَ إِنْ كَانَ ضَيِّقًا فَاتَّزَرَ بِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیغمبر ﷺ فرمود: اگر لباس پهن بود آن را به دور خودت بپیچ و اگر کوچک بود مانند حوله قسمت پایینی بدنت را با آن بپوشان.»

و بدیهی است که منظور از قسمت پایینی بدن فاصله‌ی میان ناف و زانو است.

سوم، ﴿وَالْوُقُوفُ عَلَى مَكَانٍ طَاهِرٍ﴾ ایستادن بر مکان پاک است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: بِأَلْ أَعْرَابِيٍّ فِي الْمَسْجِدِ... فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: دَعُوهُ وَ هَرِّقُوا عَلَى بَوْلِهِ سَجَلًا مِنْ مَاءٍ» شیخان روایت کرده‌اند:

«مردی بادیه‌نشین در مسجد ادرار کرد ... بعد پیامبر ﷺ فرمود: او را به حال خود

وَ الْعِلْمُ بِدُخُولِ الْوَقْتِ، وَ اسْتِثْبَالُ الْقِبْلَةِ. وَ يَجُوزُ تَرْكُ الْقِبْلَةِ فِي حَالَتَيْنِ: فِي شِدَّةِ الْخَوْفِ،

و اگر ارید و برادرارش سطل آبی بریزید»؛

زیرا مسجد، محل خواندن نماز است که باید پاک باشد.

چهارم، ﴿وَ الْعِلْمُ بِدُخُولِ الْوَقْتِ﴾ علم به دخول وقت نماز است؛ خداوند متعال فرموده است:

«إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» (نساء/۱۰۳):

«به درستی، نماز بر مؤمنان فریضه‌ای دارای وقت معین است»؛

بنابراین درست نیست قبل از ورود وقت، نماز خوانده شود.

پنجم، ﴿وَ اسْتِثْبَالُ الْقِبْلَةِ﴾ رو کردن به قبله است؛ خداوند متعال فرموده است:

«قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» (بقره/۱۴۴):

«در نماز رو به مسجد الحرام کن»

منظور خانه‌ی خدا در مکه‌ی مکرمه است.

رو نکردن به قبله و نماز داخل ماشین

﴿وَ يَجُوزُ تَرْكُ الْقِبْلَةِ فِي حَالَتَيْنِ﴾ در دو حالت، ترک رو کردن به قبله جایز است: اول،

﴿فِي شِدَّةِ الْخَوْفِ﴾ در حین شدت ترس؛ فرقی نیست ترس از دشمن باشد یا چیز

دیگر؛ خداوند متعال می‌فرماید:

«فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا» (بقره/۲۳۹):

«اگر ترسیدید بر پاها یا سواره نماز بگزارید.»

فرقی نیست رو به قبله باشید یا نه؛ بنابراین در این حالت، نماز گزار در راه رفتن و

دویدن نماز فرض را به جای می‌آورد. و اگر قادر به انجام دادن رکوع و سجده نبود

آن‌ها را به صورت اشاره انجام می‌دهد. و اعاده‌ی این نوع نماز، لازم نیست،

همانگونه که در بحث نماز خوف، این موضوع را بیشتر توضیح خواهیم داد. إن شاء

الله تعالی.

و فِي النَّافِلَةِ فِي السَّفَرِ عَلَى الرَّاحِلَةِ

دوم، ﴿و فِي النَّافِلَةِ فِي السَّفَرِ عَلَى الرَّاحِلَةِ﴾ در نماز سنتی که در سفر و بر مرکب خوانده می شود ترک رو کردن به قبله جایز است؛ یعنی در صورتی که مرکب راه می رود؛ هر چند که ترس از چیزی نباشد. اما خواندن نماز فرض در این حالت بدون بودن خوف جایز نیست؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ فَإِذَا أَرَادَ الْفَرِيضَةَ نَزَلَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر ﷺ بر مرکبش رو به جهتی که مرکب حرکت می کرد نماز سنت می خواند و هرگاه اراده ی نماز فرض می کرد از مرکب پیاده می شد و رو به قبله می کرد.»
بدانکه مسافر پیاده و سوار باید در حین شروع نماز (الله اکبر احرام) رو به قبله باشند و مسافر پیاده در رکوع و سجده رو به قبله کند و آن ها را به صورت کامل انجام دهد اما مسافر سوار، آن ها را تنها با اشاره انجام می دهد و لازم نیست در حین اشاره کردن به آن ها رو به قبله باشد.

(خاتمه) از حدیث سابق، معلوم شد که صحیح است نماز فرض در هواپیما، کشتی و ماشین انجام شود؛ به شرطی که نماز گزار رو به قبله کرده و رکوع و سجده را به صورت کامل انجام دهد. و اگر از جهت قبله منصرف شد واجب است در اسرع وقت خود را رو به قبله برگرداند. و اگر رو کردن به قبله و انجام دادن ارکان دیگر ممکن نبود واجب است پیاده شود و نمازش را انجام دهد. و اگر پیاده شدنش هم ممکن نبود واجب است به هر کیفیت ممکن نمازش را بخواند و بعداً آن را قضا کند؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُسَبِّحُ عَلَى الرَّاحِلَةِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا يُصَلِّي عَلَيْهَا الْمَكْتُوبَةَ» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر ﷺ جز نماز فرض، دیگر نمازها را بر مرکب انجام می داد»

و این کار به این علت بود که انجام دادن رکوع و سجده بر مرکب ممکن نیست.

فصل، و أَرْكَانُ الصَّلَاةِ ثَمَانِيَّةٌ عَشَرَ رُكْنًا: النِّيَّةُ، وَ الْقِيَامُ مَعَ الْقُدْرَةِ.

﴿فصل﴾ کیفیت و ارکان نماز

﴿وَأَرْكَانُ الصَّلَاةِ ثَمَانِيَّةٌ عَشَرَ رُكْنًا﴾ ارکان نماز هیجده رکن است (۱): اول، ﴿النِّيَّةُ﴾ نیت است؛

«عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«صحت هر عمل شرعی به نیت است.»

لازم است با نیت، هر نمازی را از دیگر نمازها جدا کنیم؛ یعنی فرض را از سنت متمایز کرده و نماز را تعیین کنیم که آیا نماز صبح است یا ظهر و یا ...؛ به عنوان مثال: نماز گزار در دل می‌گوید: نیت دارم نماز فرض ظهر را به جای می‌آورم، یا سنت قبل از ظهر را انجام می‌دهم. و تعیین رکعت‌ها و نسبت دادن آن به خدا فرض نیست؛ یعنی بگویند چهار رکعت ظهر را برای خداوند می‌خوانم؛ البته این دو امر، سنت هستند. و نیز گفتن نیت با زبان قبل از الله اکبر احرام سنت می‌باشد تا با این عمل به دل کمک بکند.

دوم، ﴿وَالْقِيَامُ مَعَ الْقُدْرَةِ﴾ ایستادن بر پاها در حین خواندن فاتحه است برای نمازگزاری که قادر به ایستادن بر پاهاست و نماز فرض را به جای می‌آورد. و در حین قیام، سنت است پاها به مقدار یک و جب از همدیگر فاصله داشته باشند؛

«عَنْ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : صَلِّ قَائِمًا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا» بخاری روایت کرده است:

«بر پا نماز بخوان و اگر توانایی نداشتی نشسته نماز بگذار.»

(۱) بسیاری از کتاب‌های فقهی ارکان نماز را سیزده رکن دانسته‌اند و دلیل آن این است که در رکوع و اعتدال و سجده و نشستن میان دو سجده، طمأنینه (ساکن شدن و آرام گرفتن) رکن محسوب نشده؛ بلکه شرط رکن است. و نیت خروج از نماز نیز رکن به حساب نیامده است. (مترجم)

و تَكْبِيرَةُ الْإِحْرَامِ، وَ قِرَاءَةُ الْفَاتِحَةِ، وَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آيَةٌ مِنْهَا، وَ الرُّكُوعُ، وَ الطُّمَأْنِينَةُ فِيهِ، وَ الرَّفْعُ وَ الْإِعْتِدَالُ، وَ الطُّمَأْنِينَةُ فِيهِ.

سوم، ﴿وَ تَكْبِيرَةُ الْإِحْرَامِ﴾ گفتن اَللَّهُ أَكْبَرُ احرام است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَكَبِّرْ» شیخان روایت کرده‌اند:

«هرگاه اراده‌ی خواندن نماز کردی اَللَّهُ أَكْبَرُ بگو.»

(نکته) لازم است نیت نماز همراه اَللَّهُ أَكْبَرُ احرام باشد؛ ولی جمع زیادی از علما فرموده‌اند: نیت کردن قبل از اَللَّهُ أَكْبَرُ احرام درست است.

چهارم، ﴿وَ قِرَاءَةُ الْفَاتِحَةِ﴾ قراءت فاتحه در هر رکعت است؛

«عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضی اللہ عنہ قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِأَمِّ الْقُرْآنِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که در نماز فاتحه نخواند نمازش درست نخواهد بود.» ﴿وَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آيَةٌ مِنْهَا﴾ و بسم الله الرحمن الرحيم، آیتی از فاتحه است؛ بنابراین خواندن آن واجب است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِحْدَى آيَاتِهَا» دار قطنی روایت کرده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم آیه‌ای از فاتحه است.»

پنجم و ششم، ﴿وَ الرُّكُوعُ وَ الطُّمَأْنِينَةُ فِيهِ﴾ رکوع و ساکن شدن در آن است. و رکوع آن است که پشت و گردن نمازگزار مسطح شود و با هر دو دستش زانوهایش را بگیرد و انگشتان دستش رو به قبله باشد. (۱)

هفتم و هشتم ﴿وَ الرَّفْعُ وَ الْإِعْتِدَالُ وَ الطُّمَأْنِينَةُ فِيهِ﴾ بلندشدن از رکوع و اعتدال و

(۱) این سه چیز سنت هستند و حد واجب رکوع آن است که نماز گزار به حدی خم شود که کف دستانش به زانوهایش برسد همانگونه که در کتاب‌های دیگر فقهی بیان شده است. (مترجم)

ساکن شدن در آن است. و اعتدال آن است که دنده‌های سینه بر هم قرار گیرند و شخص، راست بایستد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَاكِعاً، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَعْتَدِلَ قَائِماً» شیخان روایت کرده‌اند:

«بعد از خواندن فاتحه رکوع کن و در آن ساکن شو و سپس بلند شو تا جایی که در حالت قیام راست می‌شوی.»

نهم، ﴿وَالسُّجُودُ﴾ دوبار سجده کردن در هر رکعت است؛ به شیوه‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده است:

«أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ: عَلَى الْجَبْهَةِ وَأَشَارَ يَدَيْهِ إِلَى أَنْفِهِ، وَالْيَدَيْنِ، وَ الرُّكْبَتَيْنِ، وَأَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«به من امر شده است که در سجده هفت استخوان را بر زمین بنهم: پیشانی و با دستش به بینی‌اش اشاره کرد، دو دست، دو زانو و انگشتان پاها.» (۱)

لازم است سجده بر چیزی انجام شود که با بلندشدن نمازگزار آن چیز بلند نشود و باید پشت نمازگزار کمی از محل سجده‌اش بلندتر باشد؛ پس اگر پارچه‌ای یا عمامه‌اش بر پیشانی‌اش بود سجده‌اش درست نخواهد بود.

دهم، ﴿وَالطَّمَأْنِينَةُ فِيهِ﴾ ساکن شدن در سجده است؛ یعنی باید وزن سر بر محل سجده نهاده شود [و در بین پایین رفتن و بلندشدن فاصله‌ی زمانی کوتاهی باشد و اعضا از حرکت بیفتند]؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

«ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِداً» شیخان روایت کرده‌اند:

«بعد به سجده برو و در آن ساکن شو.»

(۱) لازم است قسمت زیرین پنجه‌ها بر زمین نهاده شود. (مترجم)

وَ الْجُلُوسُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ، وَ الطُّمَأْنِينَةُ فِيهِ، وَ الْجُلُوسُ الْأَخِيرُ، وَ التَّشَهُدُ فِيهِ، وَ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِيهِ،

یازدهم و دوازدهم، ﴿وَ الْجُلُوسُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ، وَ الطُّمَأْنِينَةُ فِيهِ﴾ نشستن در بین دو سجده و ساکن شدن در آن است؛ یعنی لازم است پشتش به تمامی راست شود. و سنت است دستانش را بر دو رانش نهاده و سر انگشتانش را در نزدیکی دو زانویش قرار دهد؛ پیغمبر ﷺ فرموده است:

«ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمِئِنَّ جَالِسًا» شیخان روایت کرده اند:

«بعد بلند شو تا در حین نشستن اعضایت از حرکت می افتند.»

سیزدهم و چهاردهم ﴿وَ الْجُلُوسُ الْأَخِيرُ، وَ التَّشَهُدُ فِيهِ﴾ نشستن آخر و خواندن تشهد در آن است. و نص تشهدی که ابن عباس - رضی الله عنهما - از پیامبر ﷺ روایت کرده است: این است:

«الَّتَجِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ، أَلَسْلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، أَلَسْلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» مسلم روایت کرده است.

پانزدهم، ﴿وَ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِيهِ﴾ فرستادن صلوات بر پیامبر ﷺ در تشهد آخر است. و حداقل صلوات این است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» ولی بعد از خواندن تشهد سنت است قبل از سلام این صلوات خوانده شود:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَ بَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» مسلم از ابومسعود روایت کرده است.

و خواندن این دعا هم بعد از این صلوات سنت می باشد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ، وَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَ

وَالسَّلَامَةُ الْأُولَى، وَنِيَّةُ الْخُرُوجِ مِنَ الصَّلَاةِ، وَتَرْتِيبُ الْأَرْكَانِ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ.

الْمَمَاتِ، وَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ» شیخان روایت کرده‌اند.

شانزدهم، ﴿وَالسَّلَامَةُ الْأُولَى﴾ سلام دادن اول است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است:

«تَحْرِيمُهَا التَّكْبِيرُ وَ تَحْلِيلُهَا السَّلَامُ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«نماز با الله أكبر شروع می‌شود و با سلام پایان می‌یابد.»

و حد اقل سلام، «السلام علیکم» و حد اکمل آن «السلام علیکم ورحمة الله

می‌باشد.

هفدهم، ﴿وَالنِّيَّةُ الْخُرُوجِ مِنَ الصَّلَاةِ﴾ نیت خارج شدن از نماز است؛ ولی بنا بر فتوای

اصح، این نیت، رکن نیست

هجدهم، ﴿وَتَرْتِيبُ الْأَرْكَانِ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ﴾ ترتیب ارکان به طریق مذکور است. این

ترتیب از پیامبر ﷺ گرفته شده و فرموده است:

«صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» بخاری روایت کرده است:

«همانند من نماز بخوانید»؛

پس اگر شخصی بر خلاف ترتیب مذکور نماز خواند مثلاً قبل از رکوع، عمداً به

سجده رفت نمازش باطل می‌شود و باید دوباره آن را بخواند؛ ولی اگر این کارش از

روی عمد نبود یعنی از روی سهو، قبل از رکوع سجده کرد یا قبل از خواندن فاتحه

تشهد خواند، نمازش باطل نمی‌شود؛ بلکه هر آنچه را که بعد از رکن متروک انجام

داده لغو است و باید به آن رکن برگردد. و اگر از اشتباه صورت گرفته آگاه نشد تا

در رکعت بعدی به همان رکن ترک شده رسید نمازش را ادامه می‌دهد و این رکنی

که در این رکعت انجام داده است به جای رکن متروک محسوب می‌شود و آنچه را

که سهواً انجام داده بود دوباره انجام می‌دهد [پس در این صورت اگر نمازش چهار

رکعتی باشد پنج رکعت را انجام می‌دهد که در یکی از رکعت‌ها یک رکن ترک

شده است] و سنت است قبل از سلام سجده‌ی سهو بکند.

وَسُنَّهَا قَبْلَ الدُّخُولِ فِيهَا شَيْئَانِ: الْأَذَانُ، وَ الْإِقَامَةُ.

اذان و اقامت

﴿وَسُنَّهَا قَبْلَ الدُّخُولِ فِيهَا شَيْئَانِ﴾ سنت‌های نماز قبل از ورود به آن دو چیز است: اول، ﴿الْأَذَانُ﴾ اذان است برای هر پنج نماز فرض. فرقی نیست نماز گزار به تنهایی نماز بخواند یا با جماعت؛ در خلوت باشد یا آبادانی؛ به شرطی که زمان نماز فرا رسیده باشد؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«إِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ» شیخان روایت کرده‌اند:

«هرگاه وقت نماز فرا رسید یکی از شما برایتان اذان بگوید.»

با استناد به این حدیث، چند نفر از علما فرموده‌اند: اذان فرض کفایه است؛ یعنی باید در هر روستا و محله‌ای اذان گفته شود و گر نه تمام ساکنان آنجا گناهکار خواهند شد. و لازم است مؤذن، مذکر، مسلمانان، رو به قبله و ایستاده بر پاها باشد. و این، نص اذان است که از پیامبر ﷺ به ما رسیده است:

«اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و اگر اذان، برای نماز صبح بود بعد از حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ گفته می‌شود:

«الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ، الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» اصحاب سنن این حدیث را از ابی‌محدوره روایت کرده‌اند.

سنت دوم، ﴿وَالْإِقَامَةُ﴾ اقامه گفتن برای هر پنج نماز فرض است. فرقی نیست نماز گزار به تنهایی نماز بخواند یا با جماعت که قبل از نماز بر پاها می‌ایستد و این کلمات را می‌گوید:

«اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اصحاب سنن از

عبدالله بن زید انصاری روایت کرده‌اند.

جواب دادن اذان

برای کسی که صدای اذان و اقامت را می‌شنود سنت است کلمات مؤذن را تکرار کند جز در «حی علی الصلاة» و «حی علی الفلاح» که در آن موقع می‌گوید «لا حول ولا قوة إلا بالله». مسلم این حدیث را روایت کرده است. همچنین برای مؤذن و کسی که صدای اذان و اقامت را می‌شنود سنت است بعد از اذان و اقامت بر پیامبر ﷺ صلوات بفرستند؛ پیغمبر ﷺ فرموده است:

«إِذَا سَمِعْتُمُ النَّدَاءَ فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ، ثُمَّ صَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَاةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ بِهَا عَشْرًا» مسلم و اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«هرگاه صدای اذان و اقامه را شنیدید کلماتی را که مؤذن و اقامه‌گو می‌گویند بگویید؛ بعد بر من صلوات بفرستید؛ زیرا کسی که بر من صلوات بفرستد خداوند در پاداش آن بر او ده صلوات می‌فرستد.»

و سنت است بعد از اقامه این دعا را بخوانند:

«اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ التَّامَّةُ وَ الصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَ الْفَضِيلَةَ، وَ ابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً الَّذِي وَعَدْتَهُ» بخاری روایت کرده است.

«و عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ إِذَا كَانَ سَمِعَ الْمُؤَذِّنَ يُقِيمُ الصَّلَاةَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ التَّامَّةُ وَ الصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آتِ سُؤْلَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» ابن سنی روایت کرده است:

«هنگامی که مؤذن اقامت می‌کرد و ابوهریره آن را می‌شنید با کلمات سابق «اللَّهُمَّ رَبِّ...» بر پیامبر ﷺ صلوات می‌فرستاد.»

سنت است نماز گزار بعد از اتمام اقامه برای نماز برخیزد.

قنوت و سنت‌های داخل نماز

وَبَعْدَ الدُّخُولِ فِيهَا شَيْئَانِ: اَلتَّشَهُدُ الْأَوَّلُ، وَ اَلْقُنُوتُ فِي الصُّبْحِ، وَ فِي الْوُتْرِ فِي النُّصْفِ الثَّانِي مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ،

«وَبَعْدَ الدُّخُولِ فِيهَا شَيْئَانِ» و سنت هایی که بخشی از نماز و در نماز هستند [سنت های مؤکد] دو چیز می باشند: «اَلتَّشَهُدُ الْأَوَّلُ» اول، تشهد اول است که تا «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّد» خوانده می شود؛

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُجَيْنَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَامَ مِنْ اثْنَيْنِ مِنَ الظُّهْرِ لَمْ يَجْلِسْ بَيْنَهُمَا فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رکعت دوم نماز ظهر قبل از خواندن تشهد اول برخاست و هنگامی که به پایان نماز رسید قبل از سلام دو سجده ی سهو را انجام داد.»

دوم، «وَ اَلْقُنُوتُ» خواندن قنوت در سه جاست: اول، «فِي الصُّبْحِ» در نماز صبح بعد از اعتدال رکعت دوم؛

«عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: مَا زَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقْنُتُ فِي صَلَاةِ الصُّبْحِ حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا» حاکم و دارقطنی روایت کرده اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله تا حین فوت همیشه در نماز صبح قنوت می خواند.»

دوم، در حین نزول بلا بر مسلمانان سنت است در هر پنج نماز فرض شبانه روز بعد از اعتدال رکعت آخر قنوت خوانده شود؛

«عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ لَا يَقْنُتُ إِلَّا إِذَا دَعَا لِقَوْمٍ أَوْ دَعَا عَلَى قَوْمٍ» ابن خزیمه آن را صحیح دانسته است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز های فرض قنوت نمی خواند مگر این که برای قومی یا بر قومی دعا کند.»؛

یعنی تنها در این صورت قنوت می خواند.

سوم، «وَ فِي الْوُتْرِ فِي النُّصْفِ الثَّانِي مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ» در نماز وتر در نصف دوم از ماه رمضان.

و هَيَّأْتُهَا خَمْسَ عَشْرَةَ خَصْلَةً: رَفَعُ الْيَدَيْنِ عِنْدَ تَكْبِيرَةِ الْإِحْرَامِ وَ عِنْدَ الرُّكُوعِ وَ الرَّفْعِ مِنْهُ؛

(نکته) بعضی از علما فرموده‌اند: خواندن قنوت در نماز وتر در تمام سال سنت است.

بهترین کلمات قنوت این‌ها هستند:

«عَنِ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: عَلَّمَنِي النَّبِيُّ ﷺ كَلِمَاتٍ أَقُولُهُنَّ فِي قُنُوتِ الْوُتْرِ» حضرت حسن فرمود پیامبر ﷺ کلماتی را به من آموخت که در قنوت وتر بخوانم که این‌هاست:

«اللَّهُمَّ اهْدِنِي فِي مَنْ هَدَيْتَ، وَ عَافِنِي فِي مَنْ عَافَيْتَ، وَ تَوَلَّنِي فِي مَنْ تَوَلَّيْتَ، وَ بَارِكْ لِي فِي مَا أَعْطَيْتَ، وَ قِنِي شَرَّ مَا قَضَيْتَ، فَإِنَّكَ تَقْضِي وَ لَا يُقْضَى عَلَيْكَ، وَ إِنَّهُ لَا يَذِلُّ مَنْ وَالَيْتَ، وَ لَا يَعْزُ مَنْ عَادَيْتَ، تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَ تَعَالَيْتَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ» بیهقی و ترمذی و نسائی روایت کرده‌اند.

و نیز سنت است قبل از صلوات و بعد از تعالیت بگوید: «فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا قَضَيْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ». همچنین سنت است هر دو دست را بلند کرده و اگر امام بود صدایش را بلند کند و ضمیرهای مفرد را جمع کند؛ یعنی بگوید «إِهْدِنَا، عَافِنَا، تَوَلَّنَا، بَارِكْ لَنَا، قِنَا». و اگر مأوم بود بعد از پایان جمله‌های دعا بگوید: آمین. و در بین قنوت صبح و وتر و بلا تفاوتی وجود ندارد. و خواندن هر دعا به جای قنوت و نیز بعد از آن درست است.

﴿وَ هَيَّأْتُهَا خَمْسَ عَشْرَةَ خَصْلَةً﴾ و هیأت‌های نماز [سنت‌های غیر مؤکد] پانزده سنت هستند: اول، ﴿رَفَعُ الْيَدَيْنِ﴾ بلند کردن دو دست به حدی که سر انگشتان به قسمت بالایی گوش برسند و کف دستان در برابر شانه‌ها قرار گیرند ﴿عِنْدَ تَكْبِيرَةِ الْإِحْرَامِ وَ عِنْدَ الرُّكُوعِ وَ الرَّفْعِ مِنْهُ﴾ و این عمل در وقت الله اکبر احرام و رفتن به رکوع و بلند شدن از آن و نیز در بعد از برخاستن از تشهد اول و قبل از شروع کردن فاتحه‌ی رکعت سوم سنت است؛

وَوَضَعَ الْيَمِينِ عَلَى الشِّمَالِ؛ وَ التَّوَجُّهُ؛ وَ الْإِسْتِعَاذَةُ؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ اِفْتَتَحَ التَّكْبِيرَ لِلصَّلَاةِ فَرَفَعَ يَدَيْهِ حِينَ يُكَبِّرُ حَتَّى يَجْعَلَ لَهَا حَذَوْ مَنْكِبَيْهِ، وَ إِذَا كَبَّرَ لِلرُّكُوعِ فَعَلَ مِثْلَهُ، وَ إِذَا قَالَ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَعَلَ مِثْلَهُ، وَ إِذَا قَامَ مِنَ الرُّكْعَتَيْنِ رَفَعَ يَدَيْهِ» شيخان روایت کرده‌اند: «ابن عمر - رضی الله عنهما - فرمود: پیامبر ﷺ را دیدم که در حین اَللَّهُ أَكْبَرُ احرام و رفتن به رکوع و بلندشدن از آن و بعد از بلندشدن از تشهد اول دستانش را تا برابر شانه‌هایش بلند کرد.»

دوم، ﴿وَوَضَعَ الْيَمِينِ عَلَى الشِّمَالِ﴾ نهادن دست راست بر دست چپ در حین قراءت فاتحه [و سوره‌ی بعد از آن] است که دو دستش را بر بالای ناف و در زیر سینه قرار می‌دهد؛

«عَنْ وَاثِلِ بْنِ حُجْرٍ ؓ: وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى ظَهْرِ كَفِّهِ الْيُسْرَى وَ الرَّسْغِ وَ السَّاعِدِ» ابوداود و نسائی روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ دست راستش را بر پشت کف دست راست و بر میچ و ساعد آن نهاد.» سوم، ﴿وَوُتَّجَّهُ﴾ خواندن دعای توجه (افتتاح) با صدای خفیف بعد از اَللَّهُ أَكْبَرُ احرام است؛

«عَنْ عَلِيٍّ ؓ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ كَبَّرَ، ثُمَّ قَالَ: وَجْهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً مُسْلِماً، وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» مسلم روایت کرده است:

«هنگامی که پیامبر ﷺ برای نماز برمی‌خواست اَللَّهُ أَكْبَرُ احرام می‌گفت بعد این دعا را تلاوت می‌کرد: وجهت وجهی للذی...» تا آخر آن.

﴿وَوُتَّجَّهُ﴾ چهارم، گفتن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» با صدای خفیف قبل از شروع بسم الله الرحمن الرحيم در هر رکعت است؛ خداوند متعال فرموده است:

وَالْجَهْرُ فِي مَوْضِعِهِ وَالْإِسْرَارُ فِي مَوْضِعِهِ؛ وَالتَّأْمِينُ؛ وَقِرَاءَةُ السُّورَةِ بَعْدَ الْفَاتِحَةِ؛

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (نحل/۹۸):

«هرگاه اراده‌ی تلاوت قرآن کردی از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر.»
پنجم، ﴿وَالْجَهْرُ فِي مَوْضِعِهِ وَالْإِسْرَارُ فِي مَوْضِعِهِ﴾ بلند کردن صدا در جای خود و کم کردن آن در جای خود است؛ یعنی اگر امام باشد در نماز صبح و جمعه و رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشا و در نماز هر دو عید و ماه گرفتگی و تراویح در حین خواندن فاتحه و سوره‌ی بعد از آن صدا را بلند می‌کند. و در غیر این موارد یعنی در نماز ظهر و عصر و رکعت سوم مغرب و سوم و چهارم عشا صدا را خفیف و کم می‌کند.

ششم، ﴿وَالْتَّأْمِينُ﴾ گفتن آمین بعد از فاتحه است. فرقی نیست نماز گزار به تنهایی نماز بخواند یا با جماعت؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا أَمَّنَ الْإِمَامُ فَأَمُّتُوا، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ تَأْمِينُهُ تَأْمِينَ الْمَلَائِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«هرگاه امام آمین گفت شما هم آمین بگویید؛ زیرا کسی که آمین گفتنش با آمین گفتن ملائکه همزمان شود تمام گناهان سابقش عفو خواهند شد.»

هفتم، ﴿وَقِرَاءَةُ السُّورَةِ بَعْدَ الْفَاتِحَةِ﴾ قراءت یک سوره بعد از فاتحه در رکعت اول و دوم است.

خواندن یک آیه به جای سوره درست است؛ اما یک سوره‌ی کامل از آیه‌ای که به اندازه‌ی آن باشد بهتر است. و اگر نماز گزار هیچ سوره‌ای را تلاوت نکرد، حداقل سه آیه بخواند؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: ثَلَاثُ آيَاتٍ يَقْرَأُ بِهِنَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاتِهِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ ثَلَاثِ خِلَافَاتِ عِظَامِ سِمَانٍ» مسلم روایت کرده است:

«سه آیه‌ای را که یکی از شما در نمازش بعد از فاتحه تلاوت می‌کند برای او از سه

وَالْتَّكْبِيرَاتُ عِنْدَ الْخَفْضِ وَ الرَّفْعِ؛

شتر حامله‌ی بزرگ چاق بهتر است.»

و اگر مأموم سوره‌ی بعد از فاتحه‌ی امام را می‌شنید سنت است گوش بگیرد و سوره‌ی دیگر را تلاوت نکند؛

«عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضی الله عنه : قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله : لَعَلَّكُمْ تَقْرَءُونَ خَلْفَ إِمَامِكُمْ؟ قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: لَا تَفْعَلُوا إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ فَإِنَّهُ لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِهَا» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چنان ظاهر می‌شود که شما در پشت سر امامتان تلاوت می‌کنید گفتیم: آری، فرمود جز سوره‌ی فاتحه چیز دیگری را تلاوت نکنید؛ زیرا کسی که فاتحه را نخواند نمازش درست نخواهد بود.»

و اگر نماز، سری بود یا مأموم قرائت امام را نمی‌شنید بعد از فاتحه سوره‌ی دیگر را تلاوت کند.

(نکته) سنت است خواندن سوره یا آیه‌ی بعد از فاتحه به ترتیب قرآن باشد. و سوره یا آیه‌ای که در رکعت اول خوانده می‌شود از سوره و آیه‌ی رکعت دوم طولانی‌تر باشد. و نیز برای امام سنت است بعد از فاتحه با صدای کم مقداری از قرآن را تلاوت کند تا مأموم‌ها سوره‌ی فاتحه را بخوانند و بعد از آن صدایش را بلند کند.

هشتم، ﴿وَالْتَّكْبِيرَاتُ عِنْدَ الْخَفْضِ وَ الرَّفْعِ﴾ گفتن اَللَّهُ أَكْبَرُ در حین پایین رفتن به رکوع و سجده و بلندشدن از آن‌ها و تشهد است؛

«عن عبد الله رضی الله عنه : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُكَبِّرُ فِي كُلِّ خَفْضٍ وَ رَفَعٍ وَ قِيَامٍ وَ قُعُودٍ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله برای هر پایین رفتن و بلندشدن و برخاستن و نشستنی اَللَّهُ أَكْبَرُ می‌گفت.»

وَ قَوْلُ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ؛ وَ التَّسْبِيحُ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ؛ وَ وَضْعُ الْيَدَيْنِ عَلَى الْفَخْذَيْنِ فِي الْجُلُوسِ، يَبْسُطُ الْيُسْرَى، وَ يَقْبِضُ الْيُمْنَى إِلَّا الْمُسَبِّحَةَ، فَإِنَّهُ يُشِيرُ بِهَا مُتَشَهِّدًا؛

نهم، ﴿وَ قَوْلُ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ﴾ گفتن «سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد» در حین برخاستن از رکوع است. این حکم را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

امام با صدای بلند «سمع الله لمن حمده» و با صدای آهسته «ربنا لك الحمد» را می‌گوید. و نیز خواندن این دعا بعد از «ربنا لك الحمد» سنت است:

«حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ مِلَأَ السَّمَاوَاتِ وَ مِلَأَ الْأَرْضِ وَ مِلَأَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مِلَأَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ» مسلم روایت کرده است.

دهم، ﴿وَ التَّسْبِيحُ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ﴾ گفتن «سبحان ربي العظيم» در رکوع و گفتن «سبحان ربي الأعلى» در سجده است که هر یک از این ذکرها را سه بار می‌خواند. این حکم را ترمذی روایت کرده است.

یازدهم، در نشستن میان دو سجده می‌گوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي وَ عَافِنِي وَ اهْدِنِي وَ ارْزُقْنِي» ابوداود روایت کرده و حاکم آن را صحیح دانسته است.

دوازدهم، ﴿وَ وَضْعُ الْيَدَيْنِ عَلَى الْفَخْذَيْنِ فِي الْجُلُوسِ﴾ نهادن دو دست بر دو ران در حین نشستن میان دو سجده و نشستن تشهد‌هاست ﴿يَبْسُطُ الْيُسْرَى وَ يَقْبِضُ الْيُمْنَى إِلَّا الْمُسَبِّحَةَ﴾ که انگشتان دست چپ را باز و جز انگشت شهادت دست راست انگشت‌های دیگر را می‌بندد ﴿فَإِنَّهُ يُشِيرُ بِهَا مُتَشَهِّدًا﴾ زیرا در حین گفتن «إلا الله» انگشت شهادت دست راست را کمی بلند کرده و آن را تا پایان تشهد بدون حرکت نگه می‌دارد؛

«عَنِ ابْنِ الزُّبَيْرِ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يُشِيرُ بِالسَّبَابَةِ وَ لَا يُحَرِّكُهَا» احمد و ابوداود و نسائی روایت کرده‌اند:

وَ الْاِفْتِرَاشُ فِي جَمِيعِ الْجَلَسَاتِ؛ وَ التَّوَرُّكُ فِي الْجَلْسَةِ الْاٰخِرَةِ؛ وَ التَّسْلِيْمَةُ الثَّانِيَّةُ

«پیامبر ﷺ با انگشت شهادت اشاره می کرد و آن را حرکت نمی داد.»

و انگشت ابهام دست راست رو به قبله به انگشت شهادت چسبانده می شود؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا- : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا جَلَسَ فِي الصَّلَاةِ وَضَعَ كَفَّهُ الْيُمْنَى عَلَى فِخْذِهِ الْيُمْنَى، وَ قَبَضَ أَصَابِعَهُ كُلَّهَا، وَ أَشَارَ بِأَصْبُعِهِ الَّتِي تَلِي الْإِبْهَامَ، وَ وَضَعَ كَفَّهُ الْيُسْرَى عَلَى فِخْذِهِ الْيُسْرَى» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در حین نشستن برای تشهد کف دست راستش را بر ران راستش می نهاد و تمام انگشتانش را می بست و با انگشت شهادتش اشاره می کرد و دست چپش را بر ران چپش می نهاد.»

سیزدهم، ﴿وَ الْاِفْتِرَاشُ فِي جَمِيعِ الْجَلَسَاتِ﴾ نشستن بر پای چپ در تمام نشستن ها جز نشستن آخر است؛ یعنی بر قوزک پای چپ می نشیند و پای راستش را بر زمین نصب می کند.

چهاردهم، ﴿وَ التَّوَرُّكُ فِي الْجَلْسَةِ الْاٰخِرَةِ﴾ نشستن آخر به صورت تورک است؛ یعنی پای راستش را بر زمین نصب کرده و پای چپش را از زیر ساق پای راست بیرون برده و باسن چپ را بر زمین می نهد؛

«عَنِ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي صِفَةِ صَلَاةِ النَّبِيِّ ﷺ: إِذَا جَلَسَ فِي الرُّكْعَتَيْنِ جَلَسَ عَلَى رِجْلِهِ الْيُسْرَى وَ نَصَبَ الْيُمْنَى، وَ إِذَا جَلَسَ فِي الرُّكْعَةِ الْاٰخِرَةِ قَدَّمَ رِجْلَهُ الْيُسْرَى، وَ نَصَبَ الْاٰخِرَى، وَ قَعَدَ عَلَى مَقْعَدَتِهِ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در نشستن تشهد اول بر پای چپش می نشست و پای راستش را بر زمین نصب می کرد و در نشستن تشهد آخر پای چپش را از طرف راستش رد و پای دیگرش را نصب کرده و بر باسن چپش می نشست.»

﴿وَ التَّسْلِيْمَةُ الثَّانِيَّةُ﴾ پانزدهم، سلام دادن دوم است؛

«عَنِ وَاثِلِ بْنِ حُجْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُسَلِّمُ عَنْ يَمِينِهِ: اَلْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ

اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ، وَعَنْ شِمَالِهِ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ وَبَرَكَاتُهُ» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در سلام دادن طرف راست و چپ می فرمود «السلام علیکم ورحمة الله و بركاته».

اذکار قبل و بعد از نماز

اذکار قبل از نماز

«عن أم رافع - رضي الله عنها- : أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذُلِّبِي عَلَى عَمَلٍ يَأْجُرُنِي اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ، قَالَ: يَا أُمُّ رَافِعٍ إِذَا قُمْتِ إِلَى الصَّلَاةِ فَسَبِّحِي اللَّهَ تَعَالَى عَشْرًا، وَهَلِّبِي عَشْرًا، وَاحْمَدِي عَشْرًا، وَكَبِّرِي عَشْرًا، وَاسْتَغْفِرِي عَشْرًا» ابن سنی روایت کرده است:

«ام رافع در خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد عملی را به من بیاموز که خداوند در برابر انجام دادن آن به من پاداش بدهد، حضرت ﷺ فرمود: هرگاه اراده‌ی خواندن نماز کردی ده بار بگو: سبحان الله، ده بار لا اله الا الله، ده بار الحمد لله، ده بار اَللهُ اَكْبَرُ و ده بار استغفر الله.»

ذکر مخصوص بعد از نماز صبح و مغرب

بعد از پایان نماز صبح و مغرب و قبل از نقل مکان و هر سخنی ده بار این ذکر را بخوان:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ترمذی از ابوذر و ابوعماره روایت کرده است.

و سپس سه بار این ذکر را بخوان:

«رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا» اصحاب سنن روایت کرده‌اند.

و بعد از آن هفت بار بگو: «اللَّهُمَّ أَجِرْنِي مِنَ النَّارِ» ابوداود روایت کرده است.

اذکار هر پنج نماز

اول، «عن ثوبان رضی الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه و آله إذا انصرف من صلاته استغفر الله ثلاثاً فقال: اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَ مِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» مسلم روایت کرده است:

«وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله از نماز فارغ می شد بعد از نماز سه بار استغفر الله می گفت بعد می فرمود:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَ مِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ»
دوم، آیه الکرسی «عَنْ أَبِي أُمَامَةَ رضی الله عنه : قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله : مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ ذُبِرَ كُلُّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ لَمْ يَمْنَعْهُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ إِلَّا الْمَوْتُ» ابن حبان آن را صحیح دانسته است:

«هر کسی که بعد از هر نماز فرضی آیه الکرسی بخواند جز مرگ چیز دیگری او را از ورود به بهشت منع نمی کند.»

سوم، پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز می فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَ لَا مُعْطِي لِمَا مَنَعْتَ، وَ لَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ» شیخان روایت کرده اند.

چهارم، «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله : مَنْ سَبَّحَ ذُبِرَ كُلُّ صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ، وَ حَمِدَ اللَّهَ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ، وَ كَبَّرَ اللَّهَ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ، فَبَلَكَ تِسْعُونَ وَ قَالَ تَمَامَ الْحَيَاةِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، غُفِرَتْ خَطَايَاهُ وَ لَوْ كَانَ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ» مسلم روایت کرده است:

«کسی که بعد از هر نماز سی و سه بار بگوید: سبحان الله، سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر که نود و نه ذکر خواهد شد و با خواندن این ذکر عدد صد را کامل کند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٍ» گناهانش عفو می‌شوند هر چند که همانند کف دریا باشند.»

پنجم، ده بار بگوید: «لا إله إلا الله» که این موضوع را ترمذی روایت کرده است. ششم، «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا -: أَنَّ رَفَعَ الصَّوْتِ بِالذِّكْرِ حِينَ يَنْصَرِفُ النَّاسُ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» شیخان روایت کرده‌اند: «در زمان پیامبر ﷺ عادت این بود که مردم بعد از نماز فرض با صدای بلند ذکر می‌خواندند.»

امام شافعی فرموده است: اگر امام با بلند کردن صدا در اذکار، قصد آموزش داشت تا حین فراگیری مأوم‌ها صدا را بلند کند و بعد از آن با صدای خفیف اذکار بخواند.

دعا کردن بعد از نماز

«عَنْ أَبِي أُمَامَةَ ؓ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الدُّعَاءِ أَسْمَعُ؟ قَالَ: جَوْفَ اللَّيْلِ الْآخِرِ وَ دُبُرَ الصَّلَوَاتِ الْمَكْتُوباتِ» ترمذی روایت کرده است:

«از پیامبر ﷺ سؤال شد کدام دعا زودتر اجابت می‌شود؟ فرمود: دعایی که در نصف دوم شب و دعایی که بعد از نمازهای فرض خوانده می‌شود.»
بدانکه حمد و ستایش خداوند و فرستادن صلوات بر پیامبر ﷺ قبل از دعا کردن سنت است؛

«عَنْ فَضَالَةَ ؓ: دَخَلَ رَجُلٌ فَصَلَّى فَقَالَ: اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : عَجِلْتُ أَتَيْهَا الْمُصَلِّي، إِذَا صَلَّيْتَ فَقَعَدْتَ فَأَحْمَدِ اللَّهَ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَ صَلِّ عَلَيَّ ثُمَّ ادْعُهُ» ترمذی روایت کرده است:

«مردی وارد مسجد شد و نماز خواند و سپس گفت: خدایا مرا ببخش و به من رحم کن؛ پیامبر ﷺ فرمود: ای نمازگزار عجله کردی، هرگاه نماز خواندی و نشستی به شیوه‌ای که لایق خداوند است او را ستایش کن و بر من صلوات بفرست و سپس دعا کن.»

فصل، وَ الْمَرْأَةُ تُخَالِفُ الرَّجُلَ فِي خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: فَالرَّجُلُ يُجَافِي مِرْقَفِيهِ عَنْ جَنْبِيهِ وَ يُقِلُّ بَطْنَهُ عَنْ فَخْذِيهِ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ، وَ يَجْهَرُ فِي مَوْضِعِ الْجَهْرِ، وَ إِذَا نَابَهُ شَيْءٌ فِي الصَّلَاةِ سَبَّحَ،

﴿فصل﴾ تفاوت‌های زن و مرد در نماز

﴿وَ الْمَرْأَةُ تُخَالِفُ الرَّجُلَ فِي خَمْسَةِ أَشْيَاءَ﴾ در نماز، زن با مرد در پنج چیز مخالف است: اول و دوم، ﴿فَالرَّجُلُ يُجَافِي مِرْقَفِيهِ عَنْ جَنْبِيهِ وَ يُقِلُّ بَطْنَهُ عَنْ فَخْذِيهِ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ﴾ سنت است مرد در رکوع و سجود دو آرنجش را از کمرش دور و به میزان یک وجب شکمش را از دو رانش بلند کند؛

«عن عبد الله بن بُجَيْنَةَ رضی الله عنه: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا صَلَّى فَرَجَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى يَبْدُوَ بَيَاضُ إِبْطِيهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله در حین سجده دو دستش را به حدی از کمرش دور می‌کرد که سفیدی زیر بغلش ظاهر می‌شد.»

«وَ عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: اِعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ وَ لَا يَنْبَسِطُ أَحَدُكُمْ ذِرَاعِيهِ انْبِسَاطَ الْكَلْبِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در سجده خود را راست کنید و همانند سگ ساعدتان را بر زمین ننهید.»

سوم، ﴿وَ يَجْهَرُ فِي مَوْضِعِ الْجَهْرِ﴾ مرد در جاهای بلند کردن صدا نمازش را با صدای بلند می‌خواند که آن‌ها را در فصل قبل بیان کردیم.

چهارم، ﴿وَ إِذَا نَابَهُ شَيْءٌ فِي الصَّلَاةِ سَبَّحَ﴾ هرگاه در نماز برای مرد چیزی رخ بدهد مانند آگاه کردن امام یا شخص دیگر، سنت است بگوید: سبحان الله؛

«عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: مَنْ نَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلَاتِهِ فَلْيُسَبِّحْ وَ إِنَّمَا التَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که در اثنای نماز واقعه‌ای برایش رخ بدهد بگوید: سبحان الله و کف زدن برای زنان است؛»

یعنی زنان با کف دست راست بر پشت کف دست چپ می‌زنند.

وَعَوْرَةُ الرَّجُلِ مَا بَيْنَ سُرَّتِهِ وَرُكْبَتَيْهِ؛ وَ الْمَرْأَةُ تَضُمُّ بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ، وَ تَخْفِضُ صَوْتَهَا بِحَضْرَةِ الرِّجَالِ الْأَجَانِبِ، وَ إِذَا نَابَهَا شَيْءٌ فِي الصَّلَاةِ صَفَّقَتْ، وَ جَمِيعُ بَدَنِ الْحُرَّةِ عَوْرَةٌ إِلَّا وَجْهَهَا وَ كَفَّيْهَا؛

پنجم، ﴿وَعَوْرَةُ الرَّجُلِ مَا بَيْنَ سُرَّتِهِ وَ رُكْبَتَيْهِ﴾ عورت مرد (بزرگ و کوچک) ما بین ناف و زانویش است؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا كَانَ الثَّوْبُ وَاسِعًا فَالْتَحِفْ بِهِ - يَعْنِي فِي الصَّلَاةِ - وَ إِنْ كَانَ ضَيِّقًا فَأَتَرَّرْ بِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«اگر لباست وسیع بود آن را بپوش و اگر کوچک بود مانند حوله قسمت پایینی بدنت را با آن بپوشان.»

و کلمه‌ی «ازار» به معنای حوله‌ای است که با آن، فاصله‌ی میان ناف و زانو ستر می‌شود.

﴿وَالْمَرْأَةُ تَضُمُّ بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ﴾ ولی زن (بزرگ و کوچک) در رکوع و سجود آرنج‌هایش را به کمر و در سجود آرنج‌هایش را به ران‌هایش متصل می‌کند؛ زیرا با این عمل، بهتر ستر می‌شود. و در حدیث معتبری آمده است:

«مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى امْرَأَتَيْنِ تُصَلِّيَانِ فَقَالَ: إِذَا سَجَدْتُمَا فَضْمَا بَعْضَ اللَّحْمِ إِلَى الْأَرْضِ فَإِنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَتْ فِي ذَلِكَ كَالرَّجُلِ» ابوداود و بیهقی به صورت مرسل روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ از کنار دو زن که نماز می‌خواندند عبور کرد فرمود: هرگاه سجده کردید بعضی از بدن‌تان را بر زمین بنهید؛ زیرا در سجده زن مانند مرد نیست.»

﴿وَتَخْفِضُ صَوْتَهَا بِحَضْرَةِ الرِّجَالِ الْأَجَانِبِ﴾ زن با حضور مردان بیگانه نماز را با صدای آهسته می‌خواند که مبادا کاری خلاف شرع رخ بدهد.

﴿وَ إِذَا نَابَهَا شَيْءٌ فِي الصَّلَاةِ صَفَّقَتْ﴾ و هرگاه در نماز چیزی برای او اتفاق بیفتد با شیوه‌ی مذکور کف می‌زند.

﴿وَ جَمِيعُ بَدَنِ الْحُرَّةِ عَوْرَةٌ إِلَّا وَجْهَهَا وَ كَفَّيْهَا﴾ و در نماز، تمام بدن زن آزاد جز

صورت و دو دستش تا میچ عورت است؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» (نور/۳۱):

«نباید زنان زینت خود را آشکار کنند جز بخشی که در حین کار کردن ظاهر

می شود.»

و منظور از آن صورت و دو دست است

﴿وَالْأَمَةُ كَالرَّجُلِ﴾ زن برده همانند مرد است؛ یعنی در نماز عورتش همانند عورت

مرد است.

(نکته) این عورتی که برای زن برده بیان شده عورت در اثنای نماز است؛ اما در

مورد تماشا کردن مرد بیگانه به زن برده تمام بدن او عورت است و در بین زن آزاد و

برده تفاوتی وجود ندارند، همانگونه که در کتاب نکاح توضیح خواهیم داد. إن شاء

الله تعالی.

فَصَلِّ، وَ الَّذِي يُبْطِلُ الصَّلَاةَ أَحَدَ عَشَرَ شَيْئًا: الْكَلَامُ الْعَمْدُ، وَ الْعَمَلُ الْكَثِيرُ، وَ الْحَدَّثُ،

﴿فَصَلِّ﴾ باطل کننده های نماز

﴿وَ الَّذِي يُبْطِلُ الصَّلَاةَ أَحَدَ عَشَرَ شَيْئًا﴾ چیزهای که نماز را باطل می کنند یازده چیز هستند: اول، ﴿الْكَلَامُ الْعَمْدُ﴾ کلام عمد است؛ هر چند که تنها دو حرف باشد مثلاً بگوید: نا، با و نا؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«إِنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ لَا يَصْلُحُ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ كَلَامِ النَّاسِ إِنَّمَا هُوَ التَّسْبِيحُ وَ التَّكْبِيرُ وَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ» مسلم روایت کرده است:

«در نماز شایسته نیست که سخن مردم در آن گفته شود؛ بلکه نماز عبارت از تسبیح و تکبیر و قراءت قرآن است.»

و اگر کلامش عمدی نبود؛ یعنی از روی سهو یک یا دو کلمه یا به خاطر سرفه، خنده و یا گریه ای اجباری دو یا سه کلمه بر زبانش جاری شد، نمازش باطل نخواهد شد.

دوم، ﴿وَ الْعَمَلُ الْكَثِيرُ﴾ کار زیاد، مثلاً دو قدم یا دو حرکت دیگر با هر عضو، کم محسوب می شود؛ ولی سه حرکت زیاد است و نماز را باطل می کند؛ به شرطی که به دنبال هم باشند؛

«عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي وَ هُوَ حَامِلٌ أُمَامَةً بِنْتُ زَيْنَبَ فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَهَا وَ إِذَا قَامَ حَمَلَهَا» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر ﷺ در حین خواندن نماز اُمَامه ی دختر زینب را حمل کرده بود هر گاه به سجده می رفت او را می نهاد و هر گاه بلند می شد او را بر می داشت.»

منظور این است که این حرکات پیامبر ﷺ کم بوده اند؛ زیرا به دنبال هم نبوده اند.

سوم، ﴿وَ الْحَدَّثُ﴾ بی وضویی است؛

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا فَسَأَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَنْصَرِفْ وَ لِيَتَوَضَّأْ وَ لِيُعِدَّ الصَّلَاةَ» اصحاب سنن روایت کرده اند:

وَ حُدُوثُ النَّجَاسَةِ، وَ انْكِشَافُ الْعَوْرَةِ، وَ تَغْيِيرُ النِّيَّةِ، وَ اسْتِذَاارُ الْقِبْلَةِ.

«هرگاه در اثنای نماز از یکی از شما بادی خارج شد برود وضو بگیرد و نمازش را از اول بخواند.»

چهارم، ﴿وَ حُدُوثُ النَّجَاسَةِ﴾ پیداشدن نجاست بر لباس و اعضاست؛ خداوند متعال فرموده است:

﴿وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾ (مدثر/۴):

«لباست را پاک کن»؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَا مَرَأَةَ: فَأَغْسِلِي عَنْكَ الدَّمَ وَ صَلِّيْ»
شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ به زنی فرمود: خونی را که به لباست برخورد کرده است بشوی و نماز بخوان.»

پنجم، ﴿وَ انْكِشَافُ الْعَوْرَةِ﴾ ظاهرشدن عورت است. و اگر زود آن را پوشانند، نمازش باطل نمی‌شود. و دلیل این حکم در فصل شروط نماز بیان شد.

(نکته) اگر مرد یا زن هیچ چیزی را نیافتند که با آن عورتشان را بپوشانند واجب است نمازشان را انجام دهند و نیازی به قضا کردن آن نیست.

ششم، ﴿وَ تَغْيِيرُ النِّيَّةِ﴾ تغییر نیت نماز شروع شده به نماز دیگر است؛ یعنی نمازی که در آن نیت را تغییر داده و نیز نمازی که برای آن نیت کرده است هر دو باطل هستند؛ زیرا هر دوی آن‌ها ناقص می‌باشند.

هفتم، ﴿وَ اسْتِذَاارُ الْقِبْلَةِ﴾ روگرداندن از جهت قبله است. و اگر زمان انصراف کم بود و زود به جهت قبله برگشت، نمازش باطل نخواهد شد. و اگر زیاد بود باطل خواهد شد.

(نکته) در فصل شروط نماز، مواردی که انصراف از جهت قبله باعث باطل نشدن نماز است بیان گردید.

هشتم و نهم، ﴿وَالْأَكْلُ وَ الشَّرْبُ﴾ خوردن و آشامیدن عمدی است؛ هر چند که کم باشد. و اگر شخصی چیز شیرینی را خورد و در نماز آن چیز را بلعید، نمازش باطل می‌شود؛ زیرا این چیزها با نماز بسیار تضاد دارند.

دهم، ﴿وَالْقَهْقَهَةُ﴾ قهقهه است؛ یعنی خندیدن با صدای بلند؛ زیرا با انجام دادن آن، حرف ظاهر می‌شود و همانند حرف زدن است، همانگونه که به تازگی گذشت. یازدهم، ﴿وَالرَّدَّةُ﴾ مرتدشدن است؛ زیرا رده مخالف عبادت است.

(خانم) اول، عبور کردن از جلو نمازگزاری که محدوده‌ی سجده‌ی خود را مشخص کرده حرام است (یعنی عابر از بین آن علامت و نمازگزار عبور کند) اما نماز را باطل نمی‌کند؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«لَأَنْ يَقِفَ أَحَدُكُمْ مِائَةَ عَامٍ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيِّ أَخِيهِ وَ هُوَ يُصَلِّي» ترمذی روایت کرده است:

«یکی از شما صد سال بایستد از این که از جلو برادر نمازگزارش عبور کند برای او بهتر است.»

دوم، برگرداندن سر در نماز مکروه است و نماز را باطل نمی‌کند؛ پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

«لَا يَزَالُ اللَّهُ مُقْبِلًا عَلَى الْعَبْدِ وَ هُوَ فِي صَلَاتِهِ مَا لَمْ يَلْتَفِتْ فَإِذَا التَّفَتَ انْصَرَفَ عَنْهُ» نسائی روایت کرده است:

«تا هنگامی که بنده در نماز است و سرش را برگردانده است خداوند متوجه اوست و هرگاه سرش را برگرداند خداوند هم از او رو بر می‌گرداند.» سوم، پیامبر ﷺ فرموده است:

«لَا صَلَاةَ بِحَضْرَةِ الطَّعَامِ وَ لَا هُوَ يُدَافِعُهُ الْأَخْبَثَانِ» مسلم روایت کرده است: «خواندن نماز با بودن غذا و آمدن ادرار و مدفوع مکروه است.»

چهارم، سنت است انسان در حین ورود به مسجد بگوید:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ، رَبِّ اغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ وَ افْتَحْ لِيْ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ»
ترمذی روایت کرده است. بعد با گفتن بسم الله پای راستش را وارد مسجد کند؛
پیغمبر ﷺ فرموده است:

«اِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلَا يَجْلِسُ حَتَّى يُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ» شیخان روایت کرده اند:

«هرگاه یکی از شما وارد مسجد شد ننشیند تا دو رکعت نماز می خواند.» و این دو رکعت، تحية المسجد نامیده می شود. و در حین خروج از مسجد پای چپش را جلو می اندازد و می گوید:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ، رَبِّ اغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ وَ افْتَحْ لِيْ اَبْوَابَ فَضْلِكَ»
ترمذی از فاطمه - رضی الله عنها - روایت کرده است.

فصل، وَ رَكَعَاتُ الْفَرَائِضِ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، فِيهَا أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ سَجْدَةً، وَ أَرْبَعٌ وَ تِسْعُونَ تَكْبِيرَةً، وَ تِسْعُ تَشَهُدَاتٍ وَ عَشْرُ تَسْلِيمَاتٍ، وَ مِائَةٌ وَ ثَلَاثٌ وَ خَمْسُونَ تَسْبِيحَةً؛ وَ جُمْلَةُ الْأَرْكَانِ فِي الصَّلَاةِ مِائَةٌ وَ سِتَّةٌ وَ عِشْرُونَ رُكْنًا:

﴿فصل﴾ تعداد رکعات نماز

﴿وَ رَكَعَاتُ الْفَرَائِضِ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً﴾ نمازهای فرض شبانه روز هفده رکعت هستند: ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه، عشا چهار، و صبح دو؛ ولی در روز جمعه پانزده رکعت می‌باشند. و اگر انسان در سفر باشد نمازهای فرض یازده رکعت هستند، همانطوری که بعداً بیان خواهیم کرد؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - : أَوَّلُ مَا فُرِضَتِ الصَّلَاةُ رَكْعَتَانِ إِلَّا الْمَغْرِبَ فَإِنَّهَا وَثَرُ النَّهَارِ» احمد روایت کرده است: «ثُمَّ هَاجَرَ النَّبِيُّ ﷺ فَفَرَضَتْ أَرْبَعًا وَ أُثِرَتْ صَلَاةُ السَّفَرِ عَلَى الْأَوَّلِ» بخاری روایت کرده است:

«حضرت عائشه فرمود: ابتدا نماز به صورت دو رکعتی واجب شد جز نماز مغرب و بعد از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه نمازها جز نماز مغرب و صبح چهار رکعتی شدند و نماز سفر به حال خود ابقا گردید.»

﴿فِيهَا أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ سَجْدَةً﴾ در این هفده رکعت سی و چهار سجده وجود دارد؛ زیرا هر رکعت مشتمل بر دو سجده است ﴿وَ أَرْبَعٌ وَ تِسْعُونَ تَكْبِيرَةً﴾ نود و چهار الله اکبر وجود دارد در نماز ظهر و عصر و عشاء، هر یک بیست و دو الله اکبر در صبح یازده و در مغرب هفده الله اکبر که مجموع آنها نود و چهار الله اکبر است ﴿وَ تِسْعُ تَشَهُدَاتٍ وَ عَشْرُ تَسْلِيمَاتٍ﴾ نه تشهد و ده سلام موجود است؛ زیرا در نماز صبح یک تشهد و در هر یک از چهار نماز دیگر دو تشهد و در هر نماز دو سلام وجود دارد ﴿وَ مِائَةٌ وَ ثَلَاثٌ وَ خَمْسُونَ تَسْبِيحَةً﴾ و مشتمل بر یکصد و پنجاه و سه تسبیح هستند؛ زیرا در هر رکعت نه «سبحان ربی» وجود دارد و نه در هفده ضرب خواهد شد که حاصل آن یکصد و پنجاه و سه خواهد شد.

﴿وَ جُمْلَةُ الْأَرْكَانِ فِي الصَّلَاةِ مِائَةٌ وَ سِتَّةٌ وَ عِشْرُونَ رُكْنًا﴾ مجموع ارکان به صورت مجمل

فِي الصُّبْحِ ثَلَاثُونَ رُكْنًا، وَ فِي الْمَغْرِبِ اثْنَانِ وَ أَرْبَعُونَ رُكْنًا، وَ فِي الرُّبَاعِيَّةِ أَرْبَعَةٌ وَ خَمْسُونَ رُكْنًا. وَ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْقِيَامِ فِي الْفَرِيضَةِ صَلَّى جَالِسًا؛ وَ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْجُلُوسِ صَلَّى مُضْطَجِعًا؛ وَ مَنْ عَجَزَ عَنْهُ، صَلَّى مُسْتَلْقِيًا

در نمازهای فرض شبانه روز یکصد و بیست و شش رکن است: ﴿فِي الصُّبْحِ ثَلَاثُونَ رُكْنًا، وَ فِي الْمَغْرِبِ اثْنَانِ وَ أَرْبَعُونَ رُكْنًا، وَ فِي الرُّبَاعِيَّةِ أَرْبَعَةٌ وَ خَمْسُونَ رُكْنًا﴾ در صبح سی، در مغرب چهل و دو و در نمازهای چهار رکعتی پنجاه و چهار رکن. خواننده‌ی محترم! به جای من رکن‌ها را به تفصیل برای خود بشمار!

نماز در حالت نشستن

﴿وَ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْقِيَامِ فِي الْفَرِيضَةِ صَلَّى جَالِسًا﴾ کسی که از خواندن نماز فرض بر پاها قادر نباشد نشسته نماز می‌خواند؛ فرقی نیست به علت بیماری قادر به ایستادن بر پاها نباشد یا سقف محلی که نماز گزار در آنجاست به حدی کم ارتفاع باشد که در حالت نشستن گنجایش او را نداشته باشد یا به خاطر ترس از دشمن نتواند بلند شود مثلاً در کمین یا نگهبان باشد. و در حالتی که نشسته نماز می‌خواند برای رکوع به حدی خم می‌شود که پیشانی‌اش در برابر محل سجده‌اش قرار گیرد و سجده را به صورت کامل انجام می‌دهد.

(نکته) اگر شخصی به سبب بیماری پشتش خم شده بود ولی می‌توانست بر پا نماز بخواند یا سقف محلی که شخص در آنجاست کم ارتفاع بود؛ یعنی در حالت نیم‌خیز گنجایش او را داشت باید در حالت خم‌شدن نماز را انجام دهد که برای رکوع کمی بیشتر خم می‌شود و سجده را به صورت کامل انجام می‌دهد.

﴿وَ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْجُلُوسِ صَلَّى مُضْطَجِعًا؛ وَ مَنْ عَجَزَ عَنْهُ، صَلَّى مُسْتَلْقِيًا﴾ و کسی که به خاطر مریضی یا بستن دست و پا نتواند بنشیند بر پهلوی راستش رو به قبله نماز می‌خواند. و کسی که از دراز کشیدن بر پهلوی راست ناتوان باشد بر پشت خوابیده و زیر پاهایش رو به قبله کرده می‌شوند و در زیر سرش متکایی نهاده می‌شود و در آن

حالت نماز را انجام می‌دهد. و این دو نفر به هر طریقی که برایشان ممکن شود رکوع و سجده می‌کنند. و اگر برای انسانی هیچ یک از این کارهای مذکور ممکن نبود باید با دل نماز بخواند؛ یعنی تا زمانی که انسان زنده است نباید نماز را ترک کند؛

«عَنْ عُمَرَ بْنِ حُصَيْنٍ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ: صَلِّ قَائِمًا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ» بخاری روایت کرده و نسائی افزوده است: «فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَمُسْتَلْقِيًا»:

«پیامبر ﷺ فرمود: در حال قیام نماز بخوان، اگر قادر به قیام نبودی نشسته و اگر توانایی نشستن را نداشتی بر پهلو و اگر قادر به این هم نبودی در حالت دراز کشیدن بر پشت نماز را انجام بده.»

(نکته) جز نگهبان و شخصی که در کمین است بر اشخاص مذکور قضای نماز واجب نیست.

(خاتمه) آنچه گفته شد برای نماز فرض بود؛ اما خواندن نماز سنت با هر کیفیتی درست است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است:

«مَنْ صَلَّى قَاعِدًا فَلَهُ نِصْفُ أَجْرِ الْقَائِمِ، وَ مَنْ صَلَّى نَائِمًا فَلَهُ نِصْفُ أَجْرِ الْقَاعِدِ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«کسی که در حالت نشسته نماز سنت را انجام دهد پاداش او نصف اجر کسی است که بر پا نماز می‌خواند و کسی که در حالت دراز کشیدن نماز سنت بخواند اجرش نصف اجر کسی است که نشسته نماز می‌خواند.»

و در صورتی که انسان در حالت دراز کشیدن نماز می‌خواند باید برای انجام دادن رکوع و سجود بنشیند. قراءت قرآن و خواندن هر ذکر در حالت نشستن و دراز کشیدن درست است و دارای اجرا می‌باشد.

فَضْلٌ، وَ الْمَتْرُوكُ مِنَ الصَّلَاةِ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: قَرَضٌ وَ سُنَّةٌ وَ هَيَأَةٌ، قَالَ قَرَضٌ لَا يَتُوبُ عَنْهُ سُجُودٌ سَهْوٍ بَلْ إِنْ ذَكَرَهُ وَ الزَّمَانُ قَرِيبٌ أَتَى بِهِ وَ بَنَى عَلَيْهِ، وَ سَجَدَ لِلْسَهْوِ؛

﴿فَضْلٌ﴾ سجده‌ی سهو

﴿وَ الْمَتْرُوكُ مِنَ الصَّلَاةِ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: قَرَضٌ وَ سُنَّةٌ وَ هَيَأَةٌ﴾ آنچه از نماز ترک می‌شود سه چیز است: واجب، مانند ارکان؛ سنت، مانند تشهد و هیأت، مانند تسبیح رکوع. ﴿قَالَ قَرَضٌ لَا يَتُوبُ عَنْهُ سُجُودٌ سَهْوٍ﴾ سجده سهو به جای فرض ترک شده نمی‌نشیند ﴿بَلْ إِنْ ذَكَرَهُ وَ الزَّمَانُ قَرِيبٌ أَتَى بِهِ وَ بَنَى عَلَيْهِ﴾ بلکه اگر بعد از سلام در فاصله‌ی کمی به یادش آمد به نماز بر می‌گردد و فرض ترک‌شده را انجام داده و تا پایان، نمازش را ادامه می‌دهد. و شرط برگشتن به نماز این است که نماز گزار بعد از سلام، حرف زیاد نزده و بی‌وضو نشده باشد ﴿وَ سَجَدَ لِلْسَهْوِ﴾ و سنت است به خاطر این سهو سجده‌ی سهو را انجام دهد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَلَاةَ الْعَصْرِ فَسَلَّمَ فِي رَكْعَتَيْنِ، فَقَالَ ذَوَالْيَدَيْنِ: أَقْصَرَتِ الصَّلَاةُ أَمْ نَسِيتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: كُلُّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ فَقَالَ: قَدْ كَانَ بَعْضُ ذَلِكَ، فَقَالَ: أَصْدَقَ ذَوَالْيَدَيْنِ؟ فَقَالُوا: نَعَمْ، فَأَتَمَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مَا بَقِيَ مِنَ الصَّلَاةِ ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ بَعْدَ التَّسْلِيمِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عصر را با امامت برای ما خواند بعد از دو رکعت سلام داد ذوالیدین عرض کرد: ای پیامبر خدا نماز کوتاه شده است یا اشتباه کردی؟ فرمود: هیچ یک از این‌ها نبوده است! عرض کرد: بی‌تردید یکی از این دو امر رخ داده است؛ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آیا ذوالیدین راست می‌گوید؟ عرض کردند: آری؛ بعد پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز برگشت و دو رکعت باقی‌مانده را به پایان رسانید و سجده‌ی سهو کرد.»

و اگر نماز گزاری قبل از سلام به یادش آمد که واجبی را ترک کرده است نباید قبل از انجام دادن آن سلام بدهد. و کیفیت این را در پایان ارکان نماز توضیح دادیم.

وَالسُّنَّةُ لَا يَعُودُ إِلَيْهَا بَعْدَ التَّلْبِيسِ بِالْفَرَضِ، لِكِنَّهُ يَسْجُدُ لِلْسَّهْوِ عَنْهَا، وَالْهَيَأَةُ لَا يَعُودُ إِلَيْهَا بَعْدَ تَرْكِهَا، وَلَا يَسْجُدُ لِلْسَّهْوِ عَنْهَا. وَإِذَا شَكَّ فِي عَدَدِ مَا أَتَى بِهِ مِنَ الرُّكْعَاتِ بَنَى عَلَى الْيَقِينِ وَهُوَ الْأَقْلُ، وَسَجَدَ لِلْسَّهْوِ؛

﴿وَالسُّنَّةُ لَا يَعُودُ إِلَيْهَا بَعْدَ التَّلْبِيسِ بِالْفَرَضِ﴾ و اگر نماز گزاری سنتی را ترک کرد مانند قنوت نماز صبح و تشهد اول و واجبی را شروع نمود نباید به سنت ترک شده برگردد؛ به عنوان مثال: اگر تشهد اول را ترک نمود و برای خواندن فاتحه به صورت کامل قیام کرد و یا قنوت را نخواند و به سجده رسید نباید برگردد ﴿لِكِنَّهُ يَسْجُدُ لِلْسَّهْوِ عَنْهَا﴾ ولی سنت است برای ارتکاب این سهو سجده‌ی سهو را انجام دهد؛

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُجَيْنَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَامَ مِنْ اثْنَتَيْنِ مِنَ الظُّهْرِ لَمْ يَجْلِسْ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر قبل از انجام دادن تشهد اول نماز ظهر برخاست وقتی که نمازش را به پایان رسانید دو سجده کرد و سپس سلام داد.»

(نکته) اگر نماز گزاری قبل از انجام دادن تشهد اول برخاست اما از حد رکوع بلندتر نشد و یا قبل از خواندن قنوت به پایین رفت ولی به سجده نرسید، سنت است به تشهد و قنوت برگردد و آن‌ها را انجام دهد.

﴿وَالْهَيَأَةُ لَا يَعُودُ إِلَيْهَا بَعْدَ تَرْكِهَا، وَلَا يَسْجُدُ لِلْسَّهْوِ عَنْهَا﴾ و پانزده هیأتی که بیان شدند اگر نماز گزاری آن‌ها را ترک کرد نباید به آن‌ها برگردد و در برابر ترکشان سجده‌ی سهو را انجام دهد.

﴿وَإِذَا شَكَّ فِي عَدَدِ مَا أَتَى بِهِ مِنَ الرُّكْعَاتِ بَنَى عَلَى الْيَقِينِ وَهُوَ الْأَقْلُ﴾ و اگر در تعداد رکعت‌های خوانده شده شک کرد بر یقین بنا می‌کند که عبارت از کمترین است؛ مثلاً در حین خواندن نماز ظهر شک کرد که آیا سه رکعت خوانده است یا چهار، بر حد اقل آن دو، نمازش را بنا می‌کند؛ یعنی چنان حساب می‌کند که سه رکعت خوانده است؛ پس بر می‌خیزد و رکعت دیگری را انجام می‌دهد ﴿وَسَجَدَ لِلْسَّهْوِ﴾

و سُجُودُ السَّهْوِ سُنَّةٌ، وَ مَحَلُّهُ قَبْلَ السَّلَامِ.

و سنت است به خاطر این سهو، سجده بکند؛

«عن عبدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ رضی الله عنه: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا سَهَا أَحَدُكُمْ فِي صَلَاتِهِ فَلَمْ يَذَرْ وَاحِدَةً صَلَّى أَوْ اثْنَتَيْنِ فَلْيَنْبِ عَلَى وَاحِدَةٍ، فَإِنْ لَمْ يَذَرْ اثْنَتَيْنِ صَلَّى أَوْ ثَلَاثًا فَلْيَنْبِ عَلَى ثْنَتَيْنِ، وَإِنْ لَمْ يَذَرْ ثَلَاثًا صَلَّى أَوْ أَرْبَعًا فَلْيَنْبِ عَلَى ثَلَاثٍ، وَ لَيْسَ جُذُ سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يُسَلَّمَ» ترمذی روایت کرده است:

«هرگاه یکی از شما در نمازش اشتباه کرد و ندانست یک رکعت خوانده است یا دو رکعت، بر یک رکعت بنا کند و اگر ندانست دو رکعت خوانده است یا سه رکعت، بر دو رکعت و اگر ندانست سه رکعت خوانده است یا چهار، بر سه رکعت نمازش را بنا کند و قبل از سلام دو سجده‌ی سهو را انجام دهد.»

(نکته) اگر شخصی به صورت یقین دانست که رکعتی که مشغول انجام دادن آن است رکعت پنجم است باید از آن دست بردارد و با عجله به تشهد برود و تشهد بخواند و سلام بدهد. و نیز اگر بعد از تشهد آخر از روی سهو برخاست باید زود برگردد و سلام بدهد و گر نه در هر دو صورت نمازش باطل می‌شود. و سنت است در هر دو مورد، قبل از سلام سجده‌ی سهو بکند.

﴿و سُجُودُ السَّهْوِ سُنَّةٌ، وَ مَحَلُّهُ قَبْلَ السَّلَامِ﴾ دو سجده‌ی سهو سنت هستند و محل آن‌ها قبل از سلام می‌باشد. و سنت است در هر دو سجده این ذکر خوانده شود: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنَامُ وَ لَا يَسْهُو»

سجده‌ی تلاوت

بدانکه در چهارده آیه‌ی قرآن لفظ سجده آمده است که برای قاری و کسی که قراءت را می‌شنود سنت است بعد از اتمام آن آیه‌ها سجده بکنند؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ السُّورَةَ الَّتِي فِيهَا السَّجْدَةُ، فَيَسْجُدُ وَ نَسْجُدُ مَعَهُ حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُنَا مَكَانًا لِمَوْضِعِ جَبْهَتِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر سوره‌ی مشتمل بر سجده را قرائت می‌کرد بعد او سجده می‌کرد و ما نیز به سجده می‌رفتیم تا جایی که بعضی از ما جایی را نمی‌یافت که پیشانی‌اش را بر آن بنهد.»

و این چهارده سجده در این سوره‌ها قرار دارند: حج یک آیه، اعراف دو آیه و در هر یک از این سوره‌ها یک آیه: رعد، نحل، اسراء، مریم، فرقان، نمل، الم سجده، حم سجده، نجم، انشقاق و علق.

کسی که اراده‌ی سجده‌ی تلاوت دارد همراه گفتن الله اکبر نیت سجده‌ی تلاوت می‌کند و همزمان با پایین رفتن به سجده الله اکبر دیگر و با بلند شدن از سجده الله اکبر دیگری هم می‌گوید بعد سلام می‌دهد.

سجده‌ی تلاوت یک سجده است. و سنت است سجده کننده در سجده این ذکر را بخواند:

«سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ شَقَّ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ بِحَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند.

لازم است در سجده‌ی تلاوت شروط نماز تحقق ییابد.

سجده‌ی شکر

هرگاه از انسانی بلایی دفع شود یا به او چیزی برسد که مایه‌ی سرورش باشد، سنت است سجده‌ی شکر بکند؛

«عن أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه: أَتَى النَّبِيَّ أَمْرٌ فَسُرَّ بِهِ فَخَرَّ لِلَّهِ سَاجِدًا» ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند:

«به پیامبر خبری رسید که با آن مسرور شد بعد سجده‌ی شکری به جای آورد.»
سجده‌ی شکر همانند سجده‌ی تلاوت یک سجده است و باید شروط نماز در آن تحقق یابد.

فصل و خَمْسَةُ أَوقَاتٍ لَا يُصَلِّي فِيهَا إِلَّا صَلَاةٌ لَهَا سَبَبٌ: بَعْدَ صَلَاةِ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَ عِنْدَ طُلُوعِهَا حَتَّى تَتَكَامَلَ وَ تَرْتَفِعَ قَدَرُ رُمْحٍ، وَ عِنْدَ الْإِسْتِوَاءِ حَتَّى تَزُولَ وَ بَعْدَ صَلَاةِ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ،

﴿فصل﴾ اوقاتی که خواندن نماز در آن‌ها حرام است

﴿وَ خَمْسَةُ أَوقَاتٍ لَا يُصَلِّي فِيهَا إِلَّا صَلَاةٌ لَهَا سَبَبٌ﴾ پنج وقت موجود است که نباید نماز سنت در آن‌ها خوانده شود؛ مگر نمازی که دارای سبب قبلی باشد، مانند نماز قضا، نماز مرده، تحية المسجد و سنت وضو که خواندن این نمازها در آن پنج وقت هم جایز است؛ اما خواندن نماز سنت مطلق [سنتی که دارای سبب و وقت معین نیست]، استخاره، و سنت احرام در آن اوقات درست نیست: اول، ﴿بَعْدَ صَلَاةِ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ﴾ بعد از نماز صبح تا وقتی که خورشید طلوع می‌کند.

دوم، ﴿وَ عِنْدَ طُلُوعِهَا حَتَّى تَتَكَامَلَ وَ تَرْتَفِعَ قَدَرُ رُمْحٍ﴾ در حین طلوع خورشید تا هنگامی که طلوعش کامل و به اندازه‌ی نیزه‌ای بلند می‌شود.

سوم، ﴿وَ عِنْدَ الْإِسْتِوَاءِ حَتَّى تَزُولَ﴾ در وقتی که خورشید در وسط آسمان است تا هنگامی که به طرف مغرب مایل می‌شود؛ ولی روز جمعه از این حکم استثنا شده است؛ یعنی در روز جمعه خواندن نماز سنت در آن وقت درست است؛

«عن عُقْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْهَانَا أَنْ نُصَلِّيَ فِيهِنَّ وَ أَنْ نُقْبِرَ فِيهِنَّ مَوْتَانَا: حِينَ تَطْلُعُ الشَّمْسُ بَارِغَةً حَتَّى تَرْتَفِعَ، وَ حِينَ يَقُومُ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ، وَ حِينَ تَتَصَيَّفُ الشَّمْسُ لِلْغُرُوبِ» مسلم روایت کرده است:

«عقبه می‌فرماید: پیامبر ﷺ ما را از خواندن نماز و تدفین مرده‌ها در سه وقت منع کرد: در وقتی که خورشید طلوع می‌کند تا هنگامی که به تمامی بلند می‌شود، در هنگامی که خورشید در وسط آسمان قرار می‌گیرد تا وقتی که رو به مغرب مایل می‌شود و در حین غروب تا زمانی که به تمامی غروب می‌کند.»

چهارم، ﴿وَ بَعْدَ صَلَاةِ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ﴾ بعد از نماز عصر تا وقتی که

وَعِنْدَ الْغُرُوبِ حَتَّى يَتَكَامَلَ غُرُوبُهَا.

خورشید غروب می کند؛

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: لَا صَلَاةَ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَلَا صَلَاةَ بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغِيبَ الشَّمْسُ» شیخان روایت کرده اند:

«بعد از نماز صبح تا حین طلوع خورشید و بعد از نماز عصر تا غروب نمازی وجود ندارد.»

پنجم، ﴿وَعِنْدَ الْغُرُوبِ حَتَّى يَتَكَامَلَ غُرُوبُهَا﴾ در وقت غروب آفتاب تا هنگامی که غروبش کامل می شود.

(خاتمه) در پنج وقت مذکور، در مکه می مکرمه طواف و نماز درست هستند؛

«عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ لَا تَمْنَعُوا أَحَدًا طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ وَ صَلَّى أَيْهَ سَاعَةٍ شَاءَ: مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ» اصحاب سنن روایت کرده اند:

«ای پسران عبدمناف هیچ کسی را که تصمیم طواف این خانه یا تصمیم خواندن نماز در هر ساعت از شب و روز دارد را منع نکنید.»

فَمَنْ، وَ صَلَاةُ الْجَمَاعَةِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ؛ وَ عَلَى الْمَأْمُومِ أَنْ يَتَوَيَّ الْإِسْتِمَامَ، دُونَ الْإِمَامِ،

﴿فَمَنْ، نماز جماعت﴾

(تعریف:) جماعت آن است که نماز گزار حرکات نمازش را به حرکات نماز شخص دیگری مرتبط کند که آن شخص دیگر امام نامیده می شود.

﴿وَ صَلَاةُ الْجَمَاعَةِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ﴾ نماز جماعت در هر پنج نماز فرض سنت مؤکد است؛ «عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما - : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: صَلَاةُ الْجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلَاةِ الْفَذِّ بِسَبْعٍ وَ عَشْرِينَ دَرَجَةً» شیخان روایت کرده اند:

«اجر نمازی که با جماعت خوانده می شود بیست و هفت برابر اجر نمازی است که به تنهایی انجام می شود.»

امام نووی فرموده است: نماز جماعت فرض کفایه است؛ بنابراین واجب است در هر روستا و محله ای جماعت آشکاری انجام شود تا مردم از آن مطلع شوند و برای نمازهای پنجگانه به آنجا بروند؛ هر چند که تمام مردم در آن شرکت نکنند؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است:

«مَا مِنْ ثَلَاثَةٍ فِي قَرْيَةٍ وَ لَا بَدْوٍ لَا تُقَامُ فِيهِمُ الصَّلَاةُ إِلَّا اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ» نسائی روایت کرده است:

«هر سه مردی که در روستا یا بادیه باشند و نماز جماعت در میان ایشان اقامه نشود شیطان بر آنان چیره می شود.»

﴿وَ عَلَى الْمَأْمُومِ أَنْ يَتَوَيَّ الْإِسْتِمَامَ﴾ بر مأموم واجب است همراه گفتن الله اکبر احرام نیت اتمام (جماعت) بکند؛ یعنی در دل بگوید: این نماز را با جماعت می خوانم یا در پشت این امام نماز می خوانم؛ پس اگر نیت جماعت نکند جماعتش درست نخواهد بود ﴿دُونَ الْإِمَامِ﴾ ولی نیت جماعت یا امامت بر امام واجب نیست؛ بلکه سنت است نیت امامت بکند تا ثواب جماعت به او برسد؛

«قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» شیخان روایت کرده اند:

وَّيَجُوزُ أَنْ يَأْتَمَّ الْحُرُّ بِالْعَبْدِ وَ الْبَالِغُ بِالْمُرَاهِقِ؛ وَ لَا تَصِحُّ قُدُّوَةُ رَجُلٍ بِامْرَأَةٍ.

«صحت هر عمل شرعی با نیت است.»

(نکته) اگر کسی به تنهایی نماز را شروع کرده بود بعد نفری آمد و به او اقتدا کرد این عمل درست خواهد بود. و بهتر است که امام هم در آن موقع نیت امامت بکند. بر امام جمعه واجب است نیت امامت بکند و گر نه نماز جمعه‌اش درست نخواهد بود.

﴿وَّيَجُوزُ أَنْ يَأْتَمَّ الْحُرُّ بِالْعَبْدِ وَ الْبَالِغُ بِالْمُرَاهِقِ﴾ درست است انسان آزاد به برده، و بالغ به بچه‌ای که به سن تمیز رسیده است اقتدا کند. سن تمیز آن است که بچه خوبی و بدی را از همدیگر تشخیص دهد؛

«كَانَ عَمْرُو بْنُ سَلَمَةَ يُؤْمُ قَوْمَهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ ابْنُ سِتٍّ أَوْ سَبْعٍ» بخاری روایت کرده است:

«عمرو بن سلمه در سن شش یا هفت سالگی در زمان پیامبر ﷺ برای قومش امامت می‌کرد.»

درست است انسان کور امام بشود؛

«عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: اسْتَخْلَفَ النَّبِيُّ ﷺ ابْنَ أُمِّ مَكْتُومٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ النَّاسِ وَ هُوَ أَعْمَى» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ عبدالله پسر ام‌مکتوم را که کور بود به جای خود نشاند تا برای مردم مدینه امامت کند.»

و اقتدا به مرد گناهکار و فاسق هم جایز است؛

«كَانَ ابْنُ عَمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - يُصَلِّي خَلْفَ الْحَجَّاجِ» بخاری روایت کرده است: «ابن عمر در پشت حجاج سقفی نماز می‌خواند» در حالی که بسیار گناهکار بود.

﴿وَّ لَا تَصِحُّ قُدُّوَةُ رَجُلٍ بِامْرَأَةٍ﴾ اقتدای مرد به زن درست نیست؛

«عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ» بخاری روایت

کرده است:

«هیچ قومی رستگار نمی‌شود که کارشان را به زن بسپارند.»

«وَلَا قَارِئٌ بِأُمِّي» و نیز اقتدای باسواد به بی‌سواد صحیح نیست. منظور از باسواد کسی است که فاتحه را به درستی قرائت می‌کند و مقصود از بی‌سواد کسی است که فاتحه را به درستی تلاوت نمی‌کند مثلاً حرفی را جایگزین حرف دیگر می‌کند؛ به عنوان مثال به جای اُنْعَم می‌گوید اُنْحَمَت، به جای صراط‌الذین می‌گوید: سرات‌الزین و به جای و لا الضالین و لا الظالین می‌خواند و یا حرف مشدد را بدون تشدید می‌خواند مثلاً به جای إِيَّاكَ می‌گوید إِيَاكَ؛

«عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَوْمُ الْقَوْمِ أَقْرَبُهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى، فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً فَأَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ، فَإِنْ كَانُوا فِي السُّنَّةِ سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةً، فَإِنْ كَانُوا فِي الْهِجْرَةِ سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ سِتًّا، وَ لَا يَزُومَنَّ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي سُلْطَانِهِ، وَ لَا يَقْعُدَ فِي بَيْتِهِ عَلَى تَكْرِمَتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ» مسلم روایت کرده است:

«کسی که بیشتر از دیگران به کتاب خدا آشناست و بیشتر آن را تلاوت کرده است برای قوم امامت کند؛ پس اگر همه‌ی آنان در این چیز مساوی بودند نفری که بیشتر از دیگران به سنت من آشناست امامت بکند. و اگر در آشنایی با سنت مساوی بودند کسی که زودتر هجرت کرده باشد و اگر در هجرت هم مساوی بودند کسی که سنش بیشتر است برای دیگران امامت کند و نباید مرد در محل سلطه‌ی انسان دیگری بدون اجازه‌ی سلطان برای او امامت بکند و نباید در خانه‌ی نفر دیگر بدون اجازه‌ی صاحب خانه در محل نشستن او بنشیند»؛

بنابراین صاحب خانه و امام مسجد برای امامت اولویت دارند؛ هر چند که کم‌سواد باشند؛ اما اگر ایشان نفر دیگری را اختیار کردند آن شخص اختیارشده برای امامت

وَأَيُّ مَوْضِعٍ صَلَّيَ فِي الْمَسْجِدِ بِصَلَاةِ الْإِمَامِ وَهُوَ عَالِمٌ بِصَلَاتِهِ أَجْزَأُهُ مَا لَمْ يَتَقَدَّمْ عَلَيْهِ،

اولویت دارد.

اقتدا به انسان بی وضو و به انسانی که نجس آشکاری بر لباس یا بدنش است یا چنان تیممی کرده که نیاز به قضای نماز دارد درست نیست؛ ولی اقتدا به شخصی که بر لباس یا بدنش نجاست هست اما آن نجاست ظاهر نیست و به شخصی که در حین اقتدای مأوم بی وضویی اش برای مأوم معلوم نیست بلکه بعد از اتمام نماز بی وضویی اش آشکار می شود، درست است. و تکرار نماز بر مأوم واجب نیست.

﴿وَأَيُّ مَوْضِعٍ صَلَّيَ فِي الْمَسْجِدِ بِصَلَاةِ الْإِمَامِ وَهُوَ عَالِمٌ بِصَلَاتِهِ أَجْزَأُهُ مَا لَمْ يَتَقَدَّمْ عَلَيْهِ﴾

اگر مأوم در مسجد به امامی که او هم در مسجد است اقتدا کند اقتدایش صحیح خواهد بود؛ هر چند که مسجد بسیار بزرگ باشد و امام و مأوم از یکدیگر بسیار دور باشند و یکی از ایشان در بلندی و دیگری در پستی و یا در بین آنان پرده ای باشد؛ به شرطی که مأوم از حرکات امام آگاه باشد و در جلو او قرار نگیرد. و سنت است حداقل با پاشنه ی پا از امام عقب باشد و در طرف راست امام بایستد؛ بعد اگر نفر دیگری حاضر شد در طرف چپ امام بایستد و بعد از اقتدا هر دو مأوم به پشت امام بروند یا امام به جلو حرکت کند تا هر دو مأوم در کنار یکدیگر قرار گیرند وصفی را تشکیل بدهند؛ زیرا سنت است مأوم ها شانه هایشان را به یکدیگر متصل کنند و در میان ایشان فاصله ای نباشد؛

«عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ، وَكَانَ أَحَدُنَا يُلْزِقُ مِنْكِبَهُ بِمَنْكِبِ صَاحِبِهِ وَ قَدَمُهُ بِقَدَمِهِ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در حین نماز به ما می فرمود: صف هایتان را راست کنید و هر یک از ما شانه هایش را به شانه های همکناری اش و پاهایش را به پاهای او می چسباند.»

سنت است در جماعت بچه ها در پشت سر مردان صف را تشکیل بدهند و این در صورتی است که مردان و بچه ها با هم به مسجد آمده باشند؛ ولی اگر ابتدا بچه ها

وَإِنْ صَلَّى فِي الْمَسْجِدِ وَالْمَأْمُومُ خَارِجَ الْمَسْجِدِ قَرِيباً مِنْهُ وَهُوَ عَالِمٌ بِصَلَاتِهِ وَ لَا حَائِلَ هُنَاكَ جَازَ

آمدند و در صف اول ایستادند نباید به عقب برده شوند. و نیز لازم است زنان در پشت سر بچه‌ها بایستند؛

«عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ فَقُمْتُ وَ يَتِيمٌ خَلْفَهُ وَ أُمُّ سُلَيْمٍ خَلْفَنَا» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ برای ما امامت کرد که من و بچه یتیمی در پشت سر او ایستادیم و ام‌سلیم (مادر انس راوی) در پشت سر ما ایستاد.»

﴿وَإِنْ صَلَّى فِي الْمَسْجِدِ وَالْمَأْمُومُ خَارِجَ الْمَسْجِدِ قَرِيباً مِنْهُ وَهُوَ عَالِمٌ بِصَلَاتِهِ وَ لَا حَائِلَ هُنَاكَ جَازَ﴾ و اگر امام در مسجد و مأوم در خارج مسجد بود و به امام نزدیک و از حرکات او آگاه بود و در بین امام و مأوم پرده‌ای نبود اقتدا درست خواهد بود. و منظور از نزدیک بودن این است که امام بیشتر از یکصد و پنجاه متر از مأوم فاصله نداشته باشد.

لازم است در هر نوع از جماعت‌ها مأوم از حرکات امام آگاه باشد و در جلو امام قرار نگیرد و تمام ارکان را بعد از امام انجام دهد؛

«عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي إِمَامُكُمْ فَلَا تَسْبِقُونِي بِالرُّكُوعِ وَ لَا بِالسُّجُودِ وَ لَا بِالْقِيَامِ وَ لَا بِالْإِنْصِرَافِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«ای مردم من امام شما هستم پس با رکوع و سجود و قیام و سلام از من سبقت نگیرید.»

(خاتمه) اگر کسی به تنهایی نماز خواند بعد جماعتی انجام گرفت سنت است با جماعت نمازش را تکرار کند. همچنین اقتدا به نماز گزاری که نوع دیگری از نماز را می‌خواند درست است؛ هر چند که نماز سنت بخواند، مثلاً شخصی که می‌خواهد نماز ظهر بخواند به نغری که نماز صبح یا مغرب یا تراویح می‌خواند اقتدا بکند.

(نکته) اگر شخصی دیر به جماعت رسید به امام اقتدا کند و بر طبق نماز امام نماز بخواند و بعد از سلام امام برخیزد و نمازش را به پایان برساند؛
 «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا أَتَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَعَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا وَ مَا فَاتَكُمْ فَأَتِمُّوا» شیخان روایت کرده‌اند:

«هرگاه به نماز می‌آیید با آرامش بیایید و هر مقدار از نماز جماعت باقی بود همراه امام بخوانید و بعد از سلام او برخیزید و بقیه را به پایان برسانید.»

و اگر مأموم به رکوع امام رسید؛ یعنی قبل از برخاستن امام از رکوع به رکوع رفت آن رکعت برایش محسوب می‌شود؛ یعنی هر چند که فاتحه نخوانده است؛ زیرا امام متحمل فاتحه‌ی او شده است؛ پیغمبر ﷺ فرموده است:

«إِذَا جِئْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ وَ نَحْنُ سُجُودٌ فَاسْجُدُوا وَ لَا تَعْدُوهَا شَيْئاً، وَ مَنْ أَدْرَكَ الرُّكْعَةَ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلَاةَ» دارقطنی روایت کرده است:

«هرگاه به نماز آمدید و ما در سجده بودیم به سجده بروید و آن را چیزی به حساب نیاورید و کسی که به رکوع برسد به نماز رسیده است.»

و اگر امام در رکوع یا تشهد اخیرش دانست که نفری می‌خواهد به او اقتدا کند سنت است مدت کمی منتظر او شود.

(نکته) اگر امام در اثنای نمازش مرتکب اشتباهی شد سنت است مأموم مرد با گفتن سبحان الله و مأموم زن با زدن کف دست راست بر پشت دست چپ او را از اشتباهش آگاه کند. و اگر امام در خواندن سوره‌ی فاتحه یا سوره‌ی بعد از آن گیر کرد و از یادش رفت، سنت است مأموم آن را به او بگوید؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا -: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى صَلَاةً فَلَيْسَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ لِأَبِي بَنِي كَعْبٍ: أَصَلَّيْتُ مَعَنَا؟ قَالَ نَعَمْ، قَالَ: فَمَا مَنَعَكَ أَنْ تَفْتَحَ عَلَيَّ؟»
 بن حبان روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در یکی از نمازهایشان در قراءت گیر کرد و از یادش رفت و بعد از نماز به اُبی بن کعب فرمود: با ما نماز خواندی؟ عرض کرد: آری؛ فرمود: پس چرا مرا آگاه نکردی؟»

و اگر امام در اثنای نماز بی‌وضو شد یا عارضه‌ی دیگری برایش رخ داد باید از نمازش خارج شود و شخص دیگری جانشین او گردد تا جماعت مختل نشود. و در این حکم، در میان نماز جمعه و دیگر جماعت‌ها تفاوتی وجود ندارد. و دلیل آن، عمل حضرت عمر رضی الله عنه است که در حین زخمی شدنش در محراب عبدالرحمن بن عوف را جانشین خود کرد و عبدالرحمن با امامت نماز صبح را تمام کرد.»

فصل، وَ يَجُوزُ لِلْمُسَافِرِ قَصْرُ الصَّلَاةِ الرَّبَاعِيَّةِ بِخَمْسَةِ شَرَايِطَ: أَنْ تَكُونَ سَفَرُهُ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةٍ، وَأَنْ يَكُونَ مَسَافَتُهُ سِتَّةَ عَشَرَ فَرَسَخًا،

﴿فصل﴾ قصر و جمع نماز در سفر

﴿وَجُوزُ لِلْمُسَافِرِ قَصْرُ الصَّلَاةِ الرَّبَاعِيَّةِ بِخَمْسَةِ شَرَايِطَ﴾ با پنج شرط، برای مسافر درست است نماز چهار رکعتی را قصر یعنی دو رکعت کند؛ بنابراین نماز صبح و مغرب قصر نخواهند شد؛

«عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ فَكَانَ يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ رَكَعَتَيْنِ» شیخان روایت کرده‌اند:

انس فرمود همراه پیامبر ﷺ از مدینه به مکه رفتیم که پیامبر نمازهای چهار رکعتی را به صورت دو رکعتی می‌خواند.

اولین شرط این است که ﴿أَنْ يَكُونَ سَفَرُهُ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةٍ﴾ نباید سفرش گناه باشد؛ بنابراین اگر زن بی‌اجازه‌ی شوهرش یا کسی برای انجام دادن زنا یا کشتن شخصی به ناحق و ... به مسافرت برود قصر و جمع برای آنان درست نخواهد بود. و اگر بدهکاری زمان پرداخت بدهی‌اش فرا رسیده و بی‌اجازه‌ی صاحب قرض به مسافرت برود نمی‌تواند قصر و جمع بکند.

دوم، ﴿وَأَنْ تَكُونَ مَسَافَتُهُ سِتَّةَ عَشَرَ فَرَسَخًا﴾ باید مسافت سفرش شانزده فرسخ باشد؛ یعنی هشتاد کیلومتر. و دلیل این حکم اجماع چهار مذهب اهل سنت و این روایت است:

«وَ كَانَ ابْنُ عُمَرَ وَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقْضِرَانِ وَ يُفْطِرَانِ فِي أَرْبَعَةِ بُرْدٍ، وَ هِيَ سِتَّةَ عَشَرَ فَرَسَخًا» بخاری روایت کرده است:

«ابن عمر و ابن عباس در سفری که چهار برید یعنی شانزده فرسخ بود نماز را قصر کرده و روزه نمی‌گرفتند.»

و اگر این مسافت با هواپیما، و یا ماشین در کمتر از یک ساعت یا در یک ساعت

وَأَنْ يَكُونَ مُؤَدِّيًا لِلصَّلَاةِ الرَّبَاعِيَّةِ، وَأَنْ يَتَوَيَّ الْقَصْرَ مَعَ الْإِحْرَامِ، وَأَنْ لَا يَأْتِمَّ بِمُقِيمٍ.

طی شود قصر و جمع درست خواهند بود.

(نکته) اگر مسافر تصمیم داشت در محلی که به آن می‌رود چهار شبانه روز بماند به محض رسیدن به آنجا سفرش به پایان می‌رسد و نباید در آنجا قصر و جمع بکند. و اگر چنین تصمیمی نداشت؛ یعنی منتظر کاری بود که به محض انجام گرفتن آن آن محل را ترک می‌کرد و برمی‌گشت و نمی‌دانست آن کار چند روز طول می‌کشد، می‌تواند تا هیجده شبانه روز در آنجا قصر و جمع بکند؛ البته روز رفتن و برگشتن بر این هیجده روز حساب نمی‌شود؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَكَّةَ تِسْعَةَ عَشَرَ يَوْمًا يَقْصُرُ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در مکه نوزده روز ماند قصر می‌کرد.»

و اگر مسافری نمی‌دانست به کجا می‌رود نمی‌تواند قصر و جمع بکند.

سوم، ﴿وَأَنْ يَكُونَ مُؤَدِّيًا لِلصَّلَاةِ الرَّبَاعِيَّةِ﴾ باید نمازی که قصر می‌شود ادا و چهار رکعتی باشد؛ بنابراین نماز چهار رکعتی قضایی که در خانه بر انسان واجب شده است نباید در مسافرت به صورت دو رکعتی قضا شود؛ زیرا به صورت اتمام (چهار رکعتی) بر او واجب شده است.

چهارم، ﴿وَأَنْ يَتَوَيَّ الْقَصْرَ مَعَ الْإِحْرَامِ﴾ باید در حین گفتن الله أكبر احرام نیت قصر بکند.

پنجم، ﴿وَأَنْ لَا يَأْتِمَّ بِمُقِيمٍ﴾ نباید به مقیم اقتدا کند؛ یعنی شخصی که نمازش را به صورت اتمام می‌خواند. فرقی نیست این شخص مسافر باشد یا نه؛ پس اگر به مقدار گفتن الله أكبری به اتمام کننده‌ای اقتدا کرد باید نمازش را به صورت کامل (چهار رکعتی) بخواند؛

«قِيلَ لِابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : مَا بِالْمُسَافِرِ يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ إِذَا انفَرَدَ وَ

وَّيَجُوزُ لِلْمُسَافِرِ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ فِي وَقْتِ أَحَدِهِمَا شَاءَ، وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فِي وَقْتِ أَحَدِهِمَا شَاءَ،

أَرْبَعًا إِذَا أَنْتُمْ بِمَقِيمٍ؟ قَالَ: تِلْكَ السُّنَّةُ» امام احمد روايت کرده است:

«به ابن عباس گفته شد: چرا وقتی مسافر نماز می خواند دو رکعت می خواند و وقتی که به مقیم اقتدا می نماید چهار رکعت انجام می دهد؟ فرمود: این، سنت پیامبر ﷺ است.

(نکته) اگر برای شخصی معلوم بود که امام، مسافر است ولی در نیتش شک داشت با نیت قصر به او اقتدا کند بعد اگر امام نمازش را با قصر خواند او هم قصر می کند و اگر امام به صورت اتمام خواند او هم اتمام می کند.

جمع دو نماز در یک وقت

﴿وَيَجُوزُ لِلْمُسَافِرِ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ فِي وَقْتِ أَحَدِهِمَا شَاءَ، وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فِي وَقْتِ أَحَدِهِمَا شَاءَ﴾ برای مسافر درست است نماز ظهر و عصر را با هم در وقت هر کدام از آن ها که میل دارد جمع کند. و نیز می تواند نماز مغرب و عشا را در کنار هم در وقت هر کدام از آن ها که اراده دارد بخواند که اگر عصر به وقت ظهر و عشا به وقت مغرب آورده شود جمع تقدیم و اگر خلاف آن باشد جمع تأخیر نامیده می شود. و برای صحت جمع لازم است مسافت سفر هشتاد کیلومتر باشد و سفر گناه نباشد؛

«عن مُعَاذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ إِذَا زَاغَتِ الشَّمْسُ قَبْلَ أَنْ يَزَالَ جَمْعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ، وَإِنْ يَزَالُ قَبْلَ أَنْ تَزِيغَ الشَّمْسُ أَخَّرَ الظُّهْرَ حَتَّى يَنْزِلَ لِلْعَصْرِ، وَفِي الْمَغْرِبِ مِثْلَ ذَلِكَ» ترمذی روايت کرده و بخشی از آن در بخاری نیز آمده است:

«پیامبر ﷺ در غزوه ی تبوک در وقت ظهر قبل از کوچ کردن نماز ظهر و عصر را با هم می خواند. و اگر قبل از آمدن وقت ظهر کوچ می کرد نماز ظهر را در وقت عصر می خواند. و در نماز مغرب هم اینگونه عمل می کرد.»

وَّيَجُوزُ لِلْحَاضِرِ فِي الْمَطَرِ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَهُمَا فِي وَقْتِ الْأُولَى مِنْهُمَا

(نکته) در جمع تقدیم (جلوانداختن) لازم است نماز گزار ابتدا نماز اول را بخواند و در نماز اول نیت کند که نماز دوم را بعد از این نماز می خواند و بعد از سلام نماز اول بلا فاصله نماز دوم را شروع کند. و در جمع تأخیر (عقب انداختن) باید در وقت نماز اول نیت بکند که آن را در وقت نماز دوم می خواند تا گناهکار نشود. و انجام دادن قصر و جمع با هم درست است.

﴿وَيَجُوزُ لِلْحَاضِرِ فِي الْمَطَرِ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَهُمَا فِي وَقْتِ الْأُولَى مِنْهُمَا﴾ برای کسی که در خانه است (مسافر نیست) درست است در وقت بارش باران دو نماز را در وقت اولین آن ها جمع کند؛ به شرطی که نمازها را با جماعت بخواند و مسجد دور باشد و با رفتن به مسجد لباس هایش خیس شوند و در حین [سلام] نماز اول باران بیارد؛
 «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ سُبْعًا وَ ثَمَانِيًا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ هفت هشت روز در مدینه نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا را با جمع خواند.»

«امام مالک و شافعی فرموده اند: این جمع کردن به سبب باران بوده است.

(خاتمه) جمع زیادی از فقها فرموده اند: مریض می تواند دو نماز را جمع کند و اگر در وقت نماز اول بیماری اش بیشتر بود آن را تأخیر کند. و اگر در وقت نماز دوم مریض تر می شد آن را تقدیم کند؛ با شرایطی که در جمع نماز سفر بیان کردیم

فَصَلِّ، وَ شَرَّاطُ وَجُوبِ الْجُمُعَةِ سَبْعَةُ أَشْيَاءَ: الْإِسْلَامُ، وَ الْبُلُوغُ، وَ الْعَقْلُ، وَ الْحُرِّيَّةُ، وَ الذُّكُورِيَّةُ، وَ الصَّحَّةُ.

﴿فصل﴾ نماز جمعه

نماز جمعه دو رکعت است و واجب است در وقت ظهر روز جمعه با جماعت خوانده شود.

﴿وَ شَرَّاطُ وَجُوبِ الْجُمُعَةِ سَبْعَةُ أَشْيَاءَ﴾ شرائط واجب شدن جمعه هفت چیز است: اول، ﴿الْإِسْلَامُ﴾، اسلام است؛ خداوند متعال فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (جمعه/۹):

«ای اهل ایمان هرگاه در روز جمعه اذان ظهر [اذان دوم] داده شد به ذکر خدا بروید و معامله را ترک کنید که اگر بدانید این کار برای شما بهتر است»؛ پس معامله کردن بعد از اذان جمعه حرام است.

دوم، ﴿وَ الْبُلُوغُ﴾ بلوغ است؛ بنابراین جمعه بر بچه واجب نیست.

سوم، ﴿وَ الْعَقْلُ﴾ عقل است؛ پس بر دیوانه واجب نیست.

چهارم، ﴿وَ الْحُرِّيَّةُ﴾ آزاد بودن است؛ پس بر برده واجب نیست.

پنجم، ﴿وَ الذُّكُورِيَّةُ﴾ نر بودن است؛ بنابراین بر مؤنث واجب نیست؛ ولی اگر زن جمعه کرد نمازش صحیح است و نماز ظهر از او ساقط می شود.

ششم، ﴿وَ الصَّحَّةُ﴾ سلامتی است؛ بنابراین بر کسی که به خاطر بیماری قادر به رفتن به جمعه نیست یا قادر به ماندن در مسجد نیست، واجب نخواهد بود؛

«عَنْ طَارِقِ بْنِ شَهَابٍ رضی الله عنه: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ الْجُمُعَةُ حَقٌّ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فِي جَمَاعَةٍ إِلَّا أَرْبَعَةً: مَمْلُوكٌ وَ امْرَأَةٌ وَ صَبِيٌّ وَ مَرِيضٌ» ابوداود و حاکم روایت کرده اند: «بر هر مسلمانی واجب است نماز جمعه را با جماعت بخواند جز چهار نفر: برده،

زن، بچه و بیمار.»

وَالْإِسْطِطَانُ، وَ شَرَائِطُ فِعْلِهَا ثَلَاثَةٌ: أَنْ تَكُونَ الْبُلْدُ مِصْرًا أَوْ قَرْيَةً

شرط هفتم ﴿وَالْإِسْطِطَانُ﴾، این است که نماز گزار، مقیم محل برگزاری جمعه باشد یا مسافری باشد که تصمیم داشته باشد چهارشنبه روز در محل برگزاری جمعه بماند واجب نیست؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمْعًا بِعَرَفَةَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ» مسلم روایت کرده است:

«پیغمبر ﷺ در حجة الوداع نماز ظهر و عصر را در عرفه به صورت جمع خواند.» یعنی آن روز، جمعه بود ولی حضرت ﷺ نماز جمعه نخواند.

اگر دانشجو، سرباز، تاجر و ... تصمیم داشته باشند چهارشنبه روز یا بیشتر از آن، در محل کارشان بمانند باید در نماز جمعه شرکت کنند. و مسافرت کردن در روز جمعه اگر باعث ترک جمعه شود حرام خواهد بود.

﴿وَأَشْرَاطُ فِعْلِهَا ثَلَاثَةٌ﴾ شرایط صحت نماز جمعه سه چیز است: ﴿أَنْ تَكُونَ الْبُلْدُ مِصْرًا أَوْ قَرْيَةً﴾ اول این است که محل برگزاری جمعه شهر یا روستا باشد؛ یعنی محل اقامت همیشگی باشد؛

«لَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يُقِمِ الْجُمُعَةَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِعَرَفَةَ»: همانگونه که مسلم لز جابر روایت کرده است.

«زیرا پیامبر ﷺ در حجة الوداع جمعه نکرد هر چند که مردم مکه در آنجا حاضر بودند.»

بنابراین برگزاری جمعه در میان چادر نشینان و بیلاق نشینان درست نیست. ولی اگر صدای اذان روستا یا شهری را می شنیدند باید برای ادای نماز جمعه به آنجا بروند.

(نکته) اگر شخصی با زور ساکنان محلی را به محل دیگری منتقل کرد و آن مردم تصمیم داشتند به محض امکان برگشتن، به محل اولی برگردند نمی توانند جمعه بخوانند زیرا مقیم همیشگی نیستند هر چند که در آنجا خانه را ساخته باشند. و اگر

وَ أَنْ يَكُونَ الْعَدَدُ أَرْبَعِينَ مِنْ أَهْلِ الْجُمُعَةِ، وَ أَنْ يَكُونَ الْوَقْتُ بَاقِيًا، فَإِنْ خَرَجَ الْوَقْتُ أَوْ عُدِمَتِ الشَّرُوطُ صُلِّيَتْ ظُهْرًا

جمعه کردند باید نماز ظهر را هم بخوانند.

﴿وَ أَنْ يَكُونَ الْعَدَدُ أَرْبَعِينَ مِنْ أَهْلِ الْجُمُعَةِ﴾ شرط دوم این است که عدد نماز گزاران از میان مکلفین به نماز جمعه چهل نفر باشند؛

«عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه: قَالَ: جَمَعَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِالْمَدِينَةِ وَ نَحْنُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا» بیهقی روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه با حضور چهل نفر جمعه خواند»؛

پس اگر در روستایی چهل مرد نبود جمعه بر آنها واجب نخواهد بود ولی اگر صدای اذان روستا یا شهری را می شنیدند باید برای ادای نماز جمعه به آنجا بروند. در مذهب امام حنفی با بودن چهار مرد و در مذهب امام مالک با دوازده مرد نماز جمعه درست است.

﴿وَ أَنْ يَكُونَ الْوَقْتُ بَاقِيًا﴾ شرط سوم این است که وقت جمعه - که همان وقت ظهر است - تا پایان آن باقی باشد؛

«عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي الْجُمُعَةَ حِينَ تَمِيلُ الشَّمْسُ» بخاری روایت کرده است. و از سلمه نقل است:

«كُنَّا نُصَلِّي الْجُمُعَةَ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَتَرَجُّعُ مَا نَجِدُ لِلْحَيَّاطِ فَإِنَّا نَسْتَظِلُّ بِهِ» شیخان روایت کرده اند:

«انس فرمود پیامبر در حین مایل شدن خورشید به طرف مغرب نماز جمعه می خواند.» و سلمه فرمود همراه پیامبر نماز جمعه می خواندیم در وقت برگشتن، دیوارها چنان سایه ای نیفکنده بودند که در آن حرکت کنیم ﴿إِنْ خَرَجَ الْوَقْتُ أَوْ عُدِمَتِ الشَّرُوطُ صُلِّيَتْ ظُهْرًا﴾ پس اگر به مقدار خواندن دو خطبه و نماز جمعه زمان باقی نبود، یا حداقل یکی از شرایط مذکور تحقیق نیافته بود باید با نیت ظهر، چهار

وَفَرَايُضُهَا ثَلَاثَةٌ: خُطْبَتَانِ يَقُومُ فِيهِمَا وَ يَجْلِسُ بَيْنَهُمَا، وَ أَنْ تُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ فِي جَمَاعَةٍ

رکعت خوانده شود؛ زیرا جمعه قضا نخواهد شد و اگر جمعه درست نباشد نباید نماز ظهر از دست داده شود

﴿وَفَرَايُضُهَا ثَلَاثَةٌ﴾ فرائض جمعه سه چیز است: ﴿خُطْبَتَانِ يَقُومُ فِيهِمَا وَ يَجْلِسُ بَيْنَهُمَا﴾ اول، دو خطبه است که امام در حین خواندن آن‌ها قیام می‌کند و در بین آن‌ها به مقدار نشستن بین دو سجده می‌نشیند؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما - : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ قَائِمًا ثُمَّ يَقْعُدُ، ثُمَّ يَقُومُ كَمَا تَفْعَلُونَ الْآنَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ ایستاده خطبه می‌خواند بعد می‌نشست و سپس برمی‌خواست همانگونه که شما الآن انجام می‌دهید»

لازم است خطیب جمعه مرد باشد. و حداقل چهل نفر خطبه‌ی او را بشنوند. و نیز واجب است در دو خطبه پنج رکن آن‌ها با عربی گفته شوند که عبارتند از: اول، گفتن الحمد لله؛ دوم، فرستادن صلوات بر پیامبر «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» سوم، نصیحت کردن مردم با ترساندن آنان از خداوند «أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ»؛ چهارم، تلاوت آیه‌ای از قرآن کریم در یکی از خطبه‌ها؛ پنجم، دعا کردن برای مسلمانان در خطبه‌ی دوم که حداقل آن این است:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ.» و جز این پنج چیز لازم نیست بقیه‌ی خطبه‌ها عربی باشند.

برای خطیب سنت است در حین خطبه رو به حاضرین مسجد کرده و به آن‌ها سلام کند. و بعد از پایان دو خطبه قامت گرفته می‌شود و نماز جمعه شروع خواهد شد.

دوم و سوم، ﴿وَأَنْ تُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ فِي جَمَاعَةٍ﴾ دو رکعت با جماعت خوانده شود که بر امام و مأموم واجب است نیت جماعت بکنند؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

وَهَيَّائِهَا أَرْبَعُ خِصَالٍ: الْغُسْلُ وَتَنْظِيفُ الْجَسَدِ، وَنُبْسُ الثِّيَابِ الْبَيْضِ، وَأَخْذُ الظُّفْرِ، وَ الطَّيِّبِ، وَ يُسْتَحَبُّ الْإِنْصَاتُ فِي الْخُطْبَةِ

«مَنْ أَدْرَكَ مِنْ صَلَاةِ الْجُمُعَةِ رَكْعَةً فَلْيُضِفْ إِلَيْهَا أُخْرَى وَ قَدْ تَمَّتْ صَلَاتُهُ، وَ مَنْ فَاتَتْهُ الرُّكْعَتَانِ فَلْيُصَلِّ أَرْبَعًا» دار قطنی روایت کرده است:

«کسی که به یک رکعت از نماز جمعه برسد «رکوع رکعت دوم» بعد از سلام امام یک رکعت دیگر را به آن اضافه کند و نمازش کامل بوده است و کسی که هر دو رکعت را از دست بدهد یعنی بعد از رکوع دوم به نماز برسد باید چهار رکعت بخواند.»

و این چهار رکعت را با نیت نماز جمعه می خواند.

﴿وَهَيَّائِهَا أَرْبَعُ خِصَالٍ﴾ سنت های جمعه چهار چیز هستند: ﴿الْغُسْلُ وَ تَنْظِيفُ الْجَسَدِ﴾ اول، غسل کردن با نیت غسل جمعه و پاک کردن بدن از چرک و بوی بد.
دوم، ﴿وَ نُبْسُ الثِّيَابِ الْبَيْضِ﴾ پوشیدن لباس زیبای سفید.
سوم، ﴿وَ أَخْذُ الظُّفْرِ﴾ کندن ناخن
چهارم، ﴿وَ الطَّيِّبُ﴾ خوشبو کردن خود
﴿وَ يُسْتَحَبُّ الْإِنْصَاتُ فِي الْخُطْبَةِ﴾ گوش دادن و سکوت در حین خواندن خطبه ها
سنت است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ مَنِ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ لَبَسَ مِنْ أَحْسَنِ ثِيَابِهِ، وَ مَسَّ مِنْ طِيبٍ إِنْ كَانَ عِنْدَهُ ثُمَّ أَتَى الْجُمُعَةَ فَلَمْ يَتَخَطَّ أَعْنَاقَ النَّاسِ، ثُمَّ صَلَّى مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ، ثُمَّ أَنْصَتَ إِذَا خَرَجَ إِمَامُهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ صَلَاتِهِ كَانَتْ كَفَّارَةً لِمَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَ الْجُمُعَةِ الَّتِي قَبْلَهَا» أبو داود روایت کرده است:

«کسی که در روز جمعه غسل کند و از بهترین لباس هایش بپوشد و اگر وسیله ی خوشبو کننده داشت خود را خوشبو کند بعد به جمعه بیاید و بر گردن مردم گام نهد بعد نمازی را که خداوند بر او قرار داده است بخواند و در حین خطبه ی امام ساکت

وَمَنْ دَخَلَ وَ الْإِمَامُ يَخْطُبُ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ثُمَّ يَجْلِسُ

شود این اعمال، کفاره‌ی گناهان میان این جمعه و جمعه‌ی قبل از آن می‌شوند.»
 ﴿وَمَنْ دَخَلَ وَ الْإِمَامُ يَخْطُبُ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ثُمَّ يَجْلِسُ﴾ کسی که در اثنای خطبه‌ی امام وارد مسجد شود دو رکعت کوتاه با نیت تحية المسجد یا سنت قبل از جمعه می‌خواند و سپس می‌نشیند. و اگر قبل از خواندن این دو رکعت نشست حرام است برای خواندن آن برخیزد؛

«عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه : قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله : إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ الْإِمَامُ يَخْطُبُ فَلْيَرْكَعْ رَكَعَتَيْنِ وَ لِيَتَجَوَّزَ فِيهِمَا» شیخان روایت کرده‌اند:
 «هرگاه یکی از شما در روز جمعه در اثنای خطبه‌ی امام وارد مسجد شد دو رکعت کوتاه بخواند و سپس بنشیند.»

(نکته) قبل از خطبه‌ی جمعه دو رکعت نماز سنت جمعه وجود دارد؛
 «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغْفَلٍ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله : بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلَاةٌ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در میان هر اذان و اقامتی نماز [سنتی] وجود دارد.»
 و بعد از جمعه هم دو یا چهار رکعت موجود است؛
 «قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله : إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ الْجُمُعَةَ فَلْيُصَلِّ بَعْدَهَا أَرْبَعًا» مسلم روایت کرده است: «وَ كَانَ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي بَعْدَ الْجُمُعَةِ رَكَعَتَيْنِ فِي بَيْتِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:
 «هرگاه یکی از شما نماز جمعه خواند بعد از آن چهار رکعت بخواند.» و پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز جمعه، در خانه دو رکعت می‌خواند.»

(خاتمه) ثواب فرستادن صلوات در شب و روز جمعه بسیار زیاد است «عَنْ أُوسٍ بْنِ أُوسٍ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله : إِنَّ مِنْ أَفْضَلِ أَيَّامِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَأَكْثِرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ فِيهِ، فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ كَيْفَ تُعْرَضُ عَلَيْكَ صَلَاتُنَا وَ قَدْ أَرْمَتْ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ» نسائی روایت کرده

است:

«یکی از روزهای بزرگ‌تر شما روز جمعه است پس در روز جمعه بر من صلوات زیاد بفرستید؛ زیرا صلوات شما بر من عرضه می‌شود؛ گفتند: ای فرستاده‌ی خدا چگونه صلوات ما به شما عرضه می‌شود در حالی که شما پوسیده‌ای؟! فرمود: خداوند بر زمین حرام کرده است که اجساد پیامبران را بخورد.»

«وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَضَاءَ لَهُ مِنَ النُّورِ مَا يَبِينُ الْجُمُعَتَيْنِ» حاکم روایت کرده است:

«کسی که در روز جمعه سوره‌ی کهف را تلاوت کند میان دو جمعه برایش روشن می‌شود.»

امام نواوی فرموده است: خواندن این سوره در شب جمعه هم خوب است.

فصل، وَ صَلَاةُ الْعِيدَيْنِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ وَ هِيَ رَكْعَتَانِ يُكَبَّرُ فِي الْأُولَى سَبْعاً سِوَى تَكْبِيرَةِ الْإِحْرَامِ، وَ فِي الثَّانِيَةِ خَمْساً سِوَى تَكْبِيرَةِ الْقِيَامِ

﴿فصل﴾ نماز عید

﴿وَ صَلَاةُ الْعِيدَيْنِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ﴾ نماز دو عید رمضان و قربان برای تمام اشخاص سنت مؤکد است؛ زیرا پیامبر ﷺ آن را انجام داده است ﴿وَ هِيَ رَكْعَتَانِ يُكَبَّرُ فِي الْأُولَى سَبْعاً سِوَى تَكْبِيرَةِ الْإِحْرَامِ﴾ که دو رکعت است و با نیت نماز عید رمضان یا قربان خوانده می شود و در رکعت اول بعد از دعای افتتاح جز الله اکبر احرام هفت بار الله اکبر می گوید ﴿وَ فِي الثَّانِيَةِ خَمْساً سِوَى تَكْبِيرَةِ الْقِيَامِ﴾ و در رکعت دوم جز الله اکبر برخاستن پنج بار الله اکبر می گوید؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا -: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُكَبِّرُ فِي الْعِيدَيْنِ فِي الْأُولَى سَبْعاً قَبْلَ الْقِرَاءَةِ، وَ فِي الْآخِرَةِ خَمْساً قَبْلَ الْقِرَاءَةِ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در نماز دو عید در رکعت اول، قبل از قراءت فاتحه هفت بار و در رکعت دوم، قبل از قراءت فاتحه پنج بار الله اکبر می گفت.»

سنت است با گفتن هر الله اکبری دو دستش را بلند کند و در بین الله اکبرها این ذکر را بخواند: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» و بعد از الله اکبر هفتم در رکعت اول و بعد از الله اکبر پنجم در رکعت دوم بلا فاصله أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بگویند و سوره ی فاتحه را تلاوت کند.

(نکته) اول، زمان نماز هر دو عید از حین ارتفاع آفتاب به اندازه ی یک نیزه شروع شده و تا مایل شدن خورشید از طرف آسمان به طرف مغرب ادامه خواهد داشت.

دوم، نماز دو عید به تنهایی هم خوانده می شود اما سنت است با جماعت خوانده شود

سوم، «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُ الْمُؤَدِّنَ فِي الْعِيدِ أَنْ يَقُولَ: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ» شافعی از زهری به صورت مرسل روایت کرده است:

وَيَخْطُبُ بَعْدَهَا خُطْبَتَيْنِ، وَيُكَبِّرُ فِي الْأُولَى تِسْعًا وَ فِي الثَّانِيَةِ سَبْعًا، وَيُكَبِّرُ مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ لَيْلَةِ الْعِيدِ إِلَى أَنْ يَدْخُلَ الْإِمَامُ فِي الصَّلَاةِ، وَ فِي الْأَصْحَى خَلَفَ الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ مِنْ صُبْحِ يَوْمِ عَرَفَةَ إِلَى الْعَصْرِ مِنْ آخِرِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ

«پیامبر در روز عید به مؤذن دستوری داد به جای قامت بگوید: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ»

﴿وَيَخْطُبُ بَعْدَهَا خُطْبَتَيْنِ﴾ سنت است بعد از نماز جمعه امام دو خطبه را همانند خطبه‌های جمعه ایراد کند که در عید رمضان بحث زکات فطر و در عید قربان بحث قربانی کند ﴿وَيُكَبِّرُ فِي الْأُولَى تِسْعًا وَ فِي الثَّانِيَةِ سَبْعًا﴾ قبل از شروع خطبه‌ی اول نه بار پیایی می‌گوید الله اکبر و در خطبه‌ی دوم هفت بار؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - يُصَلُّونَ الْعِيدَيْنِ قَبْلَ الْخُطْبَةِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ و حضرت ابوبکر و عمر در هر دو عید قبل از خطبه نماز می‌خواندند.»

﴿وَيُكَبِّرُ مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ لَيْلَةِ الْعِيدِ إِلَى أَنْ يَدْخُلَ الْإِمَامُ فِي الصَّلَاةِ﴾ سنت است از غروب آفتاب شب عید تا وقت ورود امام به نماز عید هر شخصی الله اکبر بگوید؛ خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ﴾ (بقره/۱۸۵):

«برای این که عدد روزه‌هایتان را به اتمام برسانید و بعد از اتمام آن‌ها الله اکبر بگویید؛ زیرا خداوند شما را هدایت کرده است.»

این تکبیرهای شب در همه‌ی اوقات شب و در تمام اماکن گفته می‌شوند نه تنها بعد از نمازها و کیفیت تکبیر این است که این الفاظ سه بار گفته شوند: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ»

﴿وَفِي الْأَصْحَى خَلَفَ الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ مِنْ صُبْحِ يَوْمِ عَرَفَةَ إِلَى الْعَصْرِ مِنْ آخِرِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ﴾ در عید قربان جز تکبیرهای شب از صبح روز عرفه تا عصر روز آخر از ایام التشریق، بعد از نمازهای فرض و سنت گفتن این الفاظ سنت است. و ایام

التشریق عبارت از سه روز بعد از روز عید قربان است؛ ولی در عید رمضان تنها بعد از نماز مغرب و عشا و صبح روز عید سنت است.

(خاتمه) سنت است انسان برای روز عید قربان و رمضان غسل بکند و لباس زیبا و پاک بپوشد و خود را خوشبو کند و برای نماز عید از راهی به مسجد برود و از راه دیگری برگردد و تبریک عید هم درست است.

فصل، وَ صَلَاةُ الْكُسُوفِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ، فَإِنْ فَاتَتْ لَمْ تُقْضَ، وَ يُصَلِّي لِكُسُوفِ الشَّمْسِ وَ حُسُوفِ الْقَمَرِ رَكَعَتَيْنِ، فِي كُلِّ رَكَعَةٍ قِيَامَانِ، يُطِيلُ الْقِرَاءَةَ فِيهِمَا، وَ رُكُوعَانِ يُطِيلُ التَّسْبِيحَ فِيهِمَا، دُونَ السُّجُودِ

﴿فصل﴾ نماز خورشید و ماه گرفتگی

﴿وَ صَلَاةُ الْكُسُوفِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ﴾ نماز خورشید و ماه گرفتگی سنت مؤکد است؛ زیرا پیامبر ﷺ آن را انجام داده است ﴿إِنْ فَاتَتْ لَمْ تُقْضَ﴾ و اگر فوت شد یعنی زمانش سپری شد قضا نخواهد شد.

با ماه گرفتگی یا خورشید گرفتگی، زمان این نماز فرا می‌رسد و با ظاهر شدن آفتاب یا ماه و یا غروب کردن خورشید در حالت گرفتگی و یا طلوع خورشید در صورت ماه گرفتگی، زمان این نماز سپری می‌شود.

﴿وَ يُصَلِّي لِكُسُوفِ الشَّمْسِ وَ حُسُوفِ الْقَمَرِ رَكَعَتَيْنِ﴾ برای خورشید و ماه گرفتگی برای هر شخص سنت است دو رکعت نماز را با نیت خورشید یا ماه گرفتگی بخواند. حداقل این نماز، دو رکعت همانند نماز سنت صبح است و انجام دادن آن به تنهایی درست و با جماعت سنت است. و شیوهی بهتر آن این است ﴿فِي كُلِّ رَكَعَةٍ قِيَامَانِ يُطِيلُ الْقِرَاءَةَ فِيهِمَا﴾ در هر رکعت از دو رکعت آن دو قیام وجود دارد که نماز گزار در آن‌ها قراءت را طولانی می‌کند؛ یعنی بعد از رکوع به سجده نمی‌رود بلکه دوباره فاتحه می‌خواند ﴿وَ رُكُوعَانِ يُطِيلُ التَّسْبِيحَ فِيهِمَا﴾ و نیز در هر رکعت دو رکوع وجود دارد که در آن‌ها «سبحان ربی العظیم و بحمده» را زیاد می‌گوید در رکوع اول به اندازه‌ی خواندن صد آیه، در رکوع دوم به اندازه‌ی هشتاد، در سوم به اندازه‌ی هفتاد و در چهارم به اندازه‌ی پنجاه آیه ﴿دُونَ السُّجُودِ﴾ ولی سجده را طول نمی‌دهد. امام نووی فرموده است: سنت است سجده‌ها همانند رکوع‌های قبلشان طولانی شوند؛

«عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَامَ فَصَلَّى بِالنَّاسِ، فَأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، ثُمَّ قَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، وَ هُوَ دُونَ الْقِيَامِ الْأَوَّلِ،

وَيَخْطُبُ بَعْدَهَا خُطْبَتَيْنِ، وَيُسِرُّ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ وَيَجْهَرُ فِي كُسُوفِ الْقَمَرِ

ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ فَعَلَ فِي الرُّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ مَا فَعَلَ فِي الرُّكْعَةِ الْأُولَى، ثُمَّ انْصَرَفَ وَقَدْ انْجَلَتْ الشَّمْسُ فَخَطَبَ النَّاسَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در زمان پیامبر ﷺ خورشید گرفت گرفت بعد پیامبر ﷺ نماز خورشید گرفتگی را با امامت خواند و قیام را طولانی کرد بعد به رکوع رفت و رکوع را هم طول داد، بعد برخاست و قیام را کمتر از قیام اول طول داد و سپس به رکوع رفت و رکوع را کمتر از رکوع اول طولانی نمود بعد به سجده رفت و سجده را طول داد و رکعت دوم را هم همانند رکعت اول انجام داد و بعد از سلام در حالی که خورشید آشکار شده بود برای مردم سخنرانی کرد.»

﴿وَيَخْطُبُ بَعْدَهَا خُطْبَتَيْنِ﴾ سنت است امام بعد از پایان نماز دو خطبه را ایراد کند و دلیل این حکم، حدیث مذکور است. و شروط این دو خطبه همان شروط خطبه‌ی نماز جمعه است ﴿وَيُسِرُّ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ وَيَجْهَرُ فِي كُسُوفِ الْقَمَرِ﴾ امام، در خورشید گرفتگی نمازش را با صدای خفیف و در ماه گرفتگی با صدای بلند می‌خواند.

(خاتمه) با تاریک شدن دنیا و حدوث گرد و غبار و گردباد و سیل و زلزله برای هر

انسانی سنت است به تنهایی دو رکعت نماز را همانند سنت قبل از ظهر بخواند؛

«عَنْ أَبِي مُوسَى: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ هَذِهِ الْآيَاتِ الَّتِي يُرْسِلُ اللَّهُ تَعَالَى لَا تَكُونُ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يُرْسِلُهَا يُخَوِّفُ بِهَا عِبَادَهُ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْهَا شَيْئاً فَافْرَعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَدُعَائِهِ وَاسْتَغْفَارِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«این نشانه‌هایی را که خداوند می‌فرستد به خاطر مرگ یا حیات هیچ شخصی نیست بلکه خداوند با فرستادن آن‌ها بندگانش را می‌ترساند پس هرگاه یکی از آن‌ها را دیدید به ذکر و یاد و دعا و استغفار خدا روی آورید.»

فصل، وَ صَلَاةُ الْإِسْتِسْقَاءِ مَسْنُونَةٌ، فَيَأْمُرُهُمُ الْإِمَامُ بِالتَّوْبَةِ وَ الصَّدَقَةِ وَ الْخُرُوجِ مِنَ الْمَظَالِمِ وَ مُصَالَحَةِ الْأَعْدَاءِ وَ صِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ يَخْرُجُ بِهِمْ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ فِي ثِيَابٍ بَذْلَةٍ وَ اسْتِكَانَةٍ وَ تَضَرُّعٍ، وَ يُصَلِّي بِهِمْ رَكَعَتَيْنِ كَصَلَاةِ الْعِيدَيْنِ

﴿فصل﴾ نماز طلب باران

﴿وَ صَلَاةُ الْإِسْتِسْقَاءِ مَسْنُونَةٌ﴾ نماز طلب باران سنت مؤکد است و خواندن آن به تنهایی درست و با جماعت سنت است.

با نباریدن باران یا کم شدن آب و یا خشک شدن آن، خواندن این نماز سنت است ﴿فَيَأْمُرُهُمُ الْإِمَامُ بِالتَّوْبَةِ وَ الصَّدَقَةِ وَ الْخُرُوجِ مِنَ الْمَظَالِمِ وَ مُصَالَحَةِ الْأَعْدَاءِ﴾ که در این هنگام حاکم به مردم دستور می دهد که توبه و صدقه کنند و از ظلم ها دست برداشته و همدیگر را حلال کرده و با دشمنان صلح کرده و یکدیگر را آزاد و با هم سخن بگویند ﴿وَ صِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ﴾ و نیز به مردم امر می کند که سه روز پی در پی روزه بگیرند ﴿ثُمَّ يَخْرُجُ بِهِمْ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ فِي ثِيَابٍ بَذْلَةٍ وَ اسْتِكَانَةٍ وَ تَضَرُّعٍ﴾ بعد در روز چهارم در حالی که حاکم و مردم روزه هستند امام، مردم را در لباس کهنه و با خوف و تضرع به بیابان می برد.

(نکته) در صورتی که حاکم به مردم دستور روزه بدهد این چهار روز روزه بر مردم واجب می شود؛ یعنی کسی که روزه نگیرد گناهکار می شود.

و مردم، سالمندان، بچه ها، حیوانات و بچه ی حیوانات را با خود به بیابان می برند ﴿وَ يُصَلِّي بِهِمْ رَكَعَتَيْنِ كَصَلَاةِ الْعِيدَيْنِ﴾ و با امامت حاکم با نیت طلب باران دو رکعت نماز را همانند نماز دو عید اقامه می کنند؛ یعنی امام با صدای بلند می خواند و در رکعت اول هفت تکبیر و دو رکعت دوم پنج تکبیر می گوید (به شیوه ای که در فصل نماز دو عید بیان گردید)؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُتَبَذِّلًا مُتَوَاضِعًا حَتَّى أَتَى الْمُصَلَّى فَرَفِيَ الْمُنْبَرَّ فَلَمْ يَخْطُبْ خُطْبَكُمْ هَذِهِ، وَلَكِنْ لَمْ يَزَلْ فِي الدُّعَاءِ وَ التَّضَرُّعِ

ثُمَّ يَخْطُبُ بَعْدَهُمَا وَيَحْوُلُ رِدَاءَهُ، وَيُكْثِرُ مِنَ الدُّعَاءِ وَالِاسْتِغْفَارِ

وَالْتَكْبِيرِ حَتَّى صَلَّى رَكَعَتَيْنِ كَمَا يُصَلِّي فِي الْعِيدِ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ با لباس کهنه و با تضرع برای نماز باران از مدینه خارج شد و به محل رسیدن نماز رسید بعد بر منبر رفت و خطبه‌ی همانند این خطبه‌های شما را ایراد نکرد ولی تا حین خواندن نماز از دعا و تضرع و تکبیر دست برداشت بعد همانند نماز عید دو رکعت نماز را با امامت خواند»

﴿ثُمَّ يَخْطُبُ بَعْدَهُمَا وَيَحْوُلُ رِدَاءَهُ﴾ و بعد از نماز، سنت است امام دو خطبه ایراد کند بعد از شروع خطبه‌ی دوم رو به قبله کرده و عبا یا لباس دیگرش را برمی‌گرداند یعنی طرف زیرین را ظاهر کرده و طرف پایین را به بالا می‌آورد ﴿وَيُكْثِرُ مِنَ الدُّعَاءِ وَالِاسْتِغْفَارِ﴾ و در هر دو خطبه به مقدار زیاد از خدا طلب نزول باران و دفع بلا کرده و قبل از شروع خطبه‌ی اول نه بار و قبل از شروع خطبه‌ی دوم هفت بار این ذکر را این ذکر را می‌خواند «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ»
(نکته) سنت است هر دو خطبه بعد از ادای نماز ایراد شوند؛ «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ:

خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْإِسْتِسْقَاءِ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ خَطَبَ» احمد، ابن ماجه و بیهقی روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ برای نماز طلب باران از مدینه بیرون رفت ابتدا نماز خوانده و سپس خطبه را ایراد فرمود.»

و خواندن آن‌ها قبل از نماز هم درست است؛

«عَنْ عَبَادٍ عَنْ عَمِّهِ ؓ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ يَسْتَسْقِي فَحَوَلَ إِلَى النَّاسِ ظَهْرَهُ وَ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ يَدْعُو، ثُمَّ حَوَلَ رِدَاءَهُ ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ جَهَرَ فِيهِمَا بِالْقِرَاءَةِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ برای خواندن نماز باران از مدینه خارج شد در حین خطبه پشت به مردم و رو به قبله کرده و دعا خواند بعد عبایش را برگرداند و سپس با صدای بلند دو

وَيَدْعُو بِدُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا سُقْيَا رَحْمَةٍ وَ لَا تَجْعَلْهَا سُقْيَا عَذَابٍ وَ لَا مَحْقٍ وَ لَا بَلَاءٍ وَ لَا هَدْمٍ وَ لَا غَرَقٍ، اَللّٰهُمَّ عَلَيَّ الطَّرَابِ وَ الْاَكَامِ وَ مَنَابِتِ الشَّجَرِ وَ بُطُونِ الْاَوْدِيَةِ، اَللّٰهُمَّ حَوَالَيْنَا وَ لَا عَلَيْنَا، اَللّٰهُمَّ اَسْقِنَا غَيْثًا مُّغِيثًا هَنِيئًا مَرِيئًا مَرِيْعًا سَحًا عَامًا غَدَقًا طَبَقًا مُّجَلَّلًا دَائِمًا اِلَى يَوْمِ الدِّينِ، اَللّٰهُمَّ اَسْقِنَا الْغَيْثَ وَ لَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ، اَللّٰهُمَّ اِنَّ بِالْعِبَادِ وَ الْبِلَادِ مِنَ الْجُهْدِ وَ الْجُوعِ وَ الضَّنْكِ مَا لَا نَشْكُو اِلَّا اِلَيْكَ، اَللّٰهُمَّ اَنْبِثْ لَنَا الزَّرْعَ، وَ اُدِرِّ لَنَا الصَّرْعَ، وَ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِ السَّمَاءِ، وَ اَنْبِثْ لَنَا مِنْ بَرَكَاتِ الْاَرْضِ، وَ اكْشِفْ عَنَّا مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَا يَكْشِفُهُ غَيْرُكَ، اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ اِنَّكَ كُنْتَ غَفَّارًا فَارْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْنَا مِدْرَارًا، وَ يَغْتَسِلُ فِي الْوَادِي اِذَا سَالَ

رکعت نماز را با امامت ادا کرد.

﴿وَيَدْعُو بِدُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ﴾ سنت است در خطبه‌ی اول این دعای پیامبر ﷺ را بخواند. ﴿اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا سُقْيَا رَحْمَةٍ وَ لَا تَجْعَلْهَا سُقْيَا عَذَابٍ وَ لَا مَحْقٍ وَ لَا بَلَاءٍ وَ لَا هَدْمٍ وَ لَا غَرَقٍ، اَللّٰهُمَّ عَلَيَّ الطَّرَابِ وَ الْاَكَامِ وَ مَنَابِتِ الشَّجَرِ وَ بُطُونِ الْاَوْدِيَةِ، اَللّٰهُمَّ حَوَالَيْنَا وَ لَا عَلَيْنَا، اَللّٰهُمَّ اَسْقِنَا غَيْثًا مُّغِيثًا هَنِيئًا مَرِيئًا مَرِيْعًا سَحًا عَامًا غَدَقًا طَبَقًا مُّجَلَّلًا دَائِمًا اِلَى يَوْمِ الدِّينِ، اَللّٰهُمَّ اَسْقِنَا الْغَيْثَ وَ لَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ، اَللّٰهُمَّ اِنَّ بِالْعِبَادِ وَ الْبِلَادِ مِنَ الْجُهْدِ وَ الْجُوعِ وَ الضَّنْكِ مَا لَا نَشْكُو اِلَّا اِلَيْكَ، اَللّٰهُمَّ اَنْبِثْ لَنَا الزَّرْعَ، وَ اُدِرِّ لَنَا الصَّرْعَ، وَ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِ السَّمَاءِ، وَ اَنْبِثْ لَنَا مِنْ بَرَكَاتِ الْاَرْضِ، وَ اكْشِفْ عَنَّا مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَا يَكْشِفُهُ غَيْرُكَ، اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ اِنَّكَ كُنْتَ غَفَّارًا فَارْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْنَا مِدْرَارًا﴾ امام شافعی در مختصر روایت کرده است.

﴿وَيَغْتَسِلُ فِي الْوَادِي اِذَا سَالَ﴾ هرگاه سیل آمد سنت است در دره‌ها غسل کند یا وضو بگیرد. و همچنین سنت است در حین نزول باران لباس‌هایش را بیرون بیاورد تا باران تازه بدنش را خیس بکند؛

«عَنْ أَنَسٍ قَالَ: حَسَرَ النَّبِيُّ ﷺ ثَوْبَهُ حَتَّى أَصَابَهُ مِنَ الْمَطَرِ، وَ قَالَ: إِنَّهُ حَدِيثُ عَهْدٍ بِرَبِّهِ» مسلم روایت کرده است:

وَّ يُسَبِّحُ لِلرَّعْدِ وَ الْبَرْقِ.

«پیامبر ﷺ در حین نزول باران لباسش را بیرون آورد تا باران به بدنش رسید و فرمود: این باران، به تازگی از طرف پروردگارش آمده است.»

﴿وَّ يُسَبِّحُ لِلرَّعْدِ وَ الْبَرْقِ﴾ سنت است در حین رعد بگوید: «سُبْحَانَ مَنْ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ» امام مالک روایت کرده است. و در حین برق بگوید «سُبْحَانَ مَنْ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا» و به برق ننگرد.

فصل، وَ صَلَاةُ الْخَوْفِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَضْرِبٍ: أَحَدُهَا أَنْ يَكُونَ الْعَدُوُّ فِي غَيْرِ جِهَةِ الْقِبْلَةِ، فَيُفَرِّقُهُمُ الْإِمَامُ فِرْقَتَيْنِ: فِرْقَةً تَقِفُ فِي وَجْهِ الْعَدُوِّ، وَ فِرْقَةً خَلْفَهُ، فَيُصَلِّي بِالْفِرْقَةِ الَّتِي خَلْفَهُ رُكْعَةً، ثُمَّ تُتِمُّ لِنَفْسِهَا وَ تَمْضِي لَوَجْهِ الْعَدُوِّ، وَ تَأْتِي الطَّائِفَةُ الْأُخْرَى فَيُصَلِّي بِهَا رُكْعَةً، وَ تُتِمُّ لِنَفْسِهَا، وَ سَلَّمَ مَعَهُمْ

﴿فصل﴾ ، نماز خوف

﴿وَ صَلَاةُ الْخَوْفِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَضْرِبٍ﴾ نماز ترس سه نوع است: ﴿أَحَدُهَا أَنْ يَكُونَ الْعَدُوُّ فِي غَيْرِ جِهَةِ الْقِبْلَةِ﴾ اول آن است که دشمن در غیر جهت قبله قرار دارد ﴿فَيُفَرِّقُهُمُ الْإِمَامُ فِرْقَتَيْنِ﴾ که امام، لشکر را به دو دسته تقسیم می کند ﴿فِرْقَةً تَقِفُ فِي وَجْهِ الْعَدُوِّ﴾ یکی از دسته ها رو به جهت دشمن می ایستد و نگهبانی می دهد ﴿وَ فِرْقَةً خَلْفَهُ﴾ و دسته ی دیگری در پشت امام در جایی که سلاح دشمن به ایشان نرسد می ایستد ﴿فَيُصَلِّي بِالْفِرْقَةِ الَّتِي خَلْفَهُ رُكْعَةً﴾ بعد در صورتی که نماز فرارسیده یک رکعتی باشد با دسته ای که در پشت او هستند یک رکعت را با امامت می خواند و اگر نماز فرارسیده سه یا چهار رکعتی باشد همراه این دسته دو رکعت می خواند ﴿ثُمَّ تُتِمُّ لِنَفْسِهَا وَ تَمْضِي لَوَجْهِ الْعَدُوِّ﴾ و بعد از این که امام برای رکعت دوم برخاست (در صورتی که نماز، دو رکعتی باشد) این دسته با نیت جدا شدن از امام برمی خیزد دو رکعت نمازش را به پایان می رساند و به جهت دشمن می رود. و امام در رکعت دوم منتظر می شود و قرائت بعد از فاتحه را طول می دهد ﴿وَ تَأْتِي الطَّائِفَةُ الْأُخْرَى فَيُصَلِّي بِهَا رُكْعَةً﴾ و دسته ی دیگر می آید و به امام اقتدا کرده و امام با آنان رکعت باقی مانده را می خواند. این در صورتی است که نماز فرارسیده دو رکعتی باشد. و اگر دو رکعتی نبود با ایشان رکعت سوم و چهارم را می خواند. ﴿وَ تُتِمُّ لِنَفْسِهَا﴾ و هنگامی که امام برای تشهد می نشیند مأموم ها برمی خیزند و نمازشان را به پایان می رسانند ﴿وَ سَلَّمَ مَعَهُمْ﴾ و امام تشهد را ادامه می دهد تا ایشان به او رسیده و با هم سلام بدهند. این نوع را پیامبر ﷺ در جنگ «ذات الرقاع» انجام داده است و بخاری و مسلم آن را روایت کرده اند.

وَالثَّانِي أَنْ يَكُونَ فِي جِهَةِ الْقِبْلَةِ، فَيَصُفُّهُمْ الْإِمَامُ صَفَيْنِ وَيُحْرِمُ بِهِمْ، فَإِذَا سَجَدَ سَجَدَ مَعَهُ أَحَدُ الصَّفَيْنِ، وَوَقَفَ الصَّفُّ الْآخَرُ يَحْرُسُهُمْ، فَإِذَا رَفَعَ سَجَدُوا وَلَحِقُوهُ. وَالثَّالِثُ أَنْ يَكُونَ فِي شِدَّةِ الْخَوْفِ وَالتَّحَامِ الْحَرْبِ، فَيَصَلِّي كَيْفَ أَمَكْنَهُ رَاجِلاً أَوْ رَاكِباً مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَغَيْرَ مُسْتَقْبِلِ لَهَا.

﴿وَالثَّانِي أَنْ يَكُونَ فِي جِهَةِ الْقِبْلَةِ﴾ نوع دوم آن است که دشمن در جهت قبله قرار دارد ﴿فَيَصُفُّهُمْ الْإِمَامُ صَفَيْنِ وَيُحْرِمُ بِهِمْ﴾ که امام لشکر را دو صف کرده و همراه آنان نماز را شروع می کند و باهم به رکوع می روند ﴿فَإِذَا سَجَدَ سَجَدَ مَعَهُ أَحَدُ الصَّفَيْنِ﴾ و هرگاه امام به سجده رفت یکی از دو صف، همراه او به سجده می رود ﴿وَوَقَفَ الصَّفُّ الْآخَرُ يَحْرُسُهُمْ﴾ و صف دیگر می ایستد و نگهبانی می دهد ﴿فَإِذَا رَفَعَ سَجَدُوا وَ لَحِقُوهُ﴾ و وقتی که امام و صف برخاستند این صف نگهبان به سجده می رود و در رکعت دوم به امام می پیوندند. پیامبر ﷺ این نوع را در «عسفان» انجام داده که مسلم آن را روایت کرده است.

﴿وَالثَّالِثُ أَنْ يَكُونَ فِي شِدَّةِ الْخَوْفِ وَ التَّحَامِ الْحَرْبِ﴾ نوع سوم آن است که خوف زیاد است و لشکر با دشمن دستاویز شده است ﴿فَيَصَلِّي كَيْفَ أَمَكْنَهُ رَاجِلاً أَوْ رَاكِباً مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَ غَيْرَ مُسْتَقْبِلِ لَهَا﴾ که در این صورت به هر شیوه ای که برای مجاهد ممکن شود نماز می خواند. فرقی نیست پیاده باشد یا سواره رو به قبله باشد یا نه؛ یعنی درست نیست در این موقع هم نماز ترک شود. و اگر انجام دادن رکوع و سجده ممکن نبود برای رکوع کمی و برای سجده کمی بیشتر از آن خم شود. و فرار کردن و به کار گرفتن سلاح و ضربه زدن و برگشتن، به نماز ضرری نمی رساند و اگر فریاد و حرف نزنند نیازی به قضای آن نیست.

این نوع از نماز در وقت حادث شدن هر ترسی درست است مثلاً از ترس دشمن، سیل، آتش و یا درنده فرار بکند و نیازی به تکرار آن نیست؛ خداوند متعال می فرماید:

«فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا» (بقره/۲۳۹):

«اگر ترس داشتید پیاده یا سواره نماز بخوانید.»

فرقی نیست رو به قبله باشید یا نه.

فصل، وَ يَحْرُمُ عَلَى الرِّجَالِ لُبْسُ الْحَرِيرِ وَ التَّخْتُمِ بِالذَّهَبِ، وَ يَحِلُّ لِلنِّسَاءِ، وَ قَلِيلُ الذَّهَبِ وَ كَثِيرُهُ فِي التَّحْرِيمِ سَوَاءٌ، وَ إِذَا كَانَ بَعْضُ الثَّوبِ إِبْرِسِمًا وَ بَعْضُهُ قُطْنًا أَوْ كَتَانًا جَازَ لُبْسُهُ مَا لَمْ يَكُنِ الْإِبْرِسِمُ غَالِبًا

﴿فصل﴾ لباس

﴿وَ يَحْرُمُ عَلَى الرِّجَالِ لُبْسُ الْحَرِيرِ وَ التَّخْتُمِ بِالذَّهَبِ﴾ بر مردان پوشیدن و فرش کردن لباس ابریشمی و انگشتر طلائی حرام است ﴿وَ يَحِلُّ لِلنِّسَاءِ﴾ و برای زنان حلال هستند؛

«عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ ﷺ أَخَذَ حَرِيرًا فَجَعَلَهُ فِي يَمِينِهِ، وَ أَخَذَ ذَهَبًا فَجَعَلَهُ فِي شِمَالِهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَيْنِ حَرَامٌ عَلَى ذُكُورِ أُمَّتِي، وَ فِي رِوَايَةٍ: وَ حِلٌّ لِنِسَائِهِمْ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ ابریشمی را در دست راست و طلائی را دست چپ گرفت بعد فرمود: این دو چیز بر مردان اتم حرام و بر زنان اتم حلال هستند.»

﴿وَ قَلِيلُ الذَّهَبِ وَ كَثِيرُهُ فِي التَّحْرِيمِ سَوَاءٌ﴾ و کم و زیاد بودن طلا در حرام بودن مساوی هستند. ﴿وَ إِذَا كَانَ بَعْضُ الثَّوبِ إِبْرِسِمًا وَ بَعْضُهُ قُطْنًا أَوْ كَتَانًا جَازَ لُبْسُهُ﴾ هرگاه بخشی از لباس، ابریشم و بخش دیگرش پنبه یا کتان بود پوشیدن آن درست خواهد بود ﴿مَا لَمْ يَكُنِ الْإِبْرِسِمُ غَالِبًا﴾ به شرطی که ابریشم بیشتر نباشد؛

«عَنْ أَسْمَاءَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا -: كَانَتْ جُبَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَكْفُوفَةَ الْجَنَيبِ وَ الْكُمَيْنِ وَ الْفُرَجَيْنِ بِالذِّبْيَاجِ» مسلم و ابوداود روایت کرده‌اند:

«یقه و آستین و کناره‌های جبه‌ی پیامبر ﷺ ابریشم بود.»

(خاتمه) درست کردن دندان طلائی و روپوش کردن آن با طلا برای مرد و زن

درست است؛

«عَنْ مُعَاوِيَةَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ لُبْسِ الذَّهَبِ إِلَّا مُقَطَّعًا» نسائی روایت کرده

است:

.....

«پیامبر ﷺ پوشیدن طلا جز برای قطعه‌ی کوچک و برای نیاز را منع کرده است.»
 برای مرد سنت است یک انگشتر نقره را در انگشت کوچکش بکند. فرقی نیست
 در دست راست باشد یا چپ؛ «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَبَسَ النَّبِيُّ ﷺ خَاتَمَ فَضَّةٍ فِي يَمِينِهِ؛ وَ
 عَنْهُ أَيْضاً كَانَ خَاتَمُ النَّبِيِّ فِي الْخِنْصَرِ مِنَ الْيُسْرَى» مسلم هر دوی آن‌ها را روایت
 کرده است:

«انس فرمود پیامبر ﷺ انگشتری نقره‌ای را در دست راست پوشیده بود و نیز فرمود
 انگشتر حضرت ﷺ در انگشت کوچک دست چپش بود.»

یعنی گاهی اوقات آن را در دست راست و گاهی در دست چپ نهاده است.
 برای زن و مرد سنت است هر هفته حمام بکنند و برای مرد سنت است ریشش را
 شانه کند و زن و مرد لباس پاک و به مقدار توانایی لباس تازه بپوشند. و برای مرد
 سنت است خود را خوشبو کرده و عمامه بر سر بنهد و گوشه‌ای از آن را از میان دو
 شانه‌هایش دراز کند. و در مورد تمام این‌ها حدیث روایت شده است.

فصل، وَ يَلْزَمُ فِي الْمَيِّتِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ: غُسْلُهُ وَ تَكْفِينُهُ وَ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ وَ دَفْنُهُ؛ وَ اِثْنَانِ لَا يُغَسَّلَانِ وَ لَا يُصَلَّى عَلَيْهِمَا: الشَّهِيدُ فِي مَعْرَكَةِ الْمُشْرِكِينَ

﴿فصل﴾ نیازهای مرده

﴿وَ يَلْزَمُ فِي الْمَيِّتِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ﴾ به صورت کفایه واجب است در حق مرده‌ی مسلمان چهار کار را انجام دهند یعنی بر اشخاص مسلمانی که از فوت مرده باخبر باشند؛ پس اگر نفری این اعمال را انجام داد ثواب آن‌ها برای اوست و گناه ترک از دیگر مسلمان‌ها ساقط می‌شود و اگر هیچ‌کسی این اعمال را انجام نداد تمام مسلمانان گناه کار خواهند شد. و این چهار چیز عبارتند از: ﴿غُسْلُهُ وَ تَكْفِينُهُ وَ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ وَ دَفْنُهُ﴾ شستن، تکفین، خواندن نماز بر او و دفن او.

(نکته) اگر زن حامله‌ای فوت کرد و بچه داخل شکم حرکت می‌کرد واجب است شکمش شکافته و بچه بیرون آورده شود؛ به شرطی که حمل شش ماه داشته باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً» (مانده/۳۲):

«کسی که انسانی را از مرگ برهاند همانند آن است که تمام مردم را از مرگ نجات بدهد.»

﴿وَ اِثْنَانِ لَا يُغَسَّلَانِ وَ لَا يُصَلَّى عَلَيْهِمَا﴾ دو نفر شسته نخواهند شد و بر آن‌ها نماز خوانده نمی‌شود: ﴿الشَّهِيدُ فِي مَعْرَكَةِ الْمُشْرِكِينَ﴾ اول، کسی است که در جنگ با مشرکان شهید شود؛ به شرطی که با جنگ و در حین جنگ فوت کند نه به سبب عارضه‌ی دیگر مانند بیماری؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي قَتْلِ أَحَدٍ بِدَفْنِهِمْ فِي دِمَائِهِمْ وَ لَمْ يُغَسَّلُوا وَ لَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِمْ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در جنگ احد دستور داد که شهیدان با خونشان دفن شوند و شسته نشوند و بر آن‌ها نماز خوانده نشد.»

وَالسَّقْطُ الَّذِي لَمْ يَسْتَهْلِ صَارِحًا؛ وَ يُغَسَّلُ الْمَيِّتُ وَتَرًا

این حدیث دلیل بر این است که سنت است شهید در لباس های خونی اش و اگر امکان داشت در محل شهادت دفن شود.

(نکته) در مورد مجاهدی که در جنگ با کفار زخمی می شود و بعد از آن فوت می کند و نیز در مورد مسلمانی که در جنگ با مسلمانانی که با حکم خداوند حکم نمی کند شهید می شود دو فتوا وجود دارد که در فتوای اول، این دو شهید هم همانند مجاهدی که در جنگ با کفار شهید می شود شسته نخواهد شد و بر آنها نماز خوانده نمی شود و در فتوای دوم، باید شسته شوند و بر آنها نماز خوانده شود مانند اشخاصی که شهید قیامت محسوب می شوند و فتوای دوم قوی تر است.

﴿وَالسَّقْطُ الَّذِي لَمْ يَسْتَهْلِ صَارِحًا﴾ دومین شخصی که شسته نمی شود و بر او نماز خوانده نمی شود سقطی است که بدون گریه و حرکت کردن به دنیا بیاید؛ زیرا خلقتش در شکم کامل نشده است که پارچه ای به دورش پیچیده و دفن می شود. و اگر بچه ای کاملاً مرده به دنیا آمد از میان چهار عمل مذکور، تنها نماز خواندن بر او واجب نیست؛ یعنی شستن و تکفین و تدفینش واجب است؛ پیغمبر ﷺ فرموده است: «الطُّفْلُ لَا يُصَلَّى عَلَيْهِ وَلَا يَرْتُ وَلَا يُورَثُ حَتَّى يَسْتَهْلَ» ترمذی روایت کرده است:

«بر حمل سقط شده نماز خوانده نمی شود و ارث نمی گیرد و از او ارث گرفته نخواهد شد مگر این که در حین تولد گریه کند.»

از این حدیث چنان درک می شود: اگر بچه ای در حین تولد گریه یا حرکت کرد و سپس مرد باید همانند بزرگ در حق او عمل کرد.

شستن مرده

﴿وَيُغَسَّلُ الْمَيِّتُ﴾ بعد از نزع روح، واجب است مرده به تمامی شسته شود هر چند که در آب غرق شده باشد ﴿وَتَرًا﴾ و سنت است شستن، فرد باشد و مقدار واجب آن

وَيَكُونُ فِي أَوَّلِ غُسْلِهِ سِدْرًا، وَ فِي آخِرِهِ شَيْءٌ مِنْ كَافُورٍ

است که همانند غسل جنابت یک بار شسته شود ولی سنت است سه بار شسته شود ﴿وَيَكُونُ فِي أَوَّلِ غُسْلِهِ سِدْرًا﴾ و در شستن اول سدر و یا صابون و ... به کار گرفته شود؛ یعنی چیزی که چرک را کنار ببرد.

﴿وَ فِي آخِرِهِ شَيْءٌ مِنْ كَافُورٍ﴾ سنت است در شستن آخر کمی کافور در آب ریخته شود تا بدن مرده خوشبو و سفت شود و بعد از این کارها خوب خشک شده و کفن می شود.

لازم است مرد مرد و زن زن را بشوید ولی درست است زن و مرد بجهی کوچک را بشویند و نیز صحیح است زن شوهرش و شوهر زنش را بشوید؛
«قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا-: لَوْ مِتُّ قَبْلِي لَغَسَلْتُكَ وَ كَفَّنْتُكَ» احمد و ابن ماجه روايت کرده اند:

«پیامبر ﷺ به حضرت عائشه فرمود: اگر قبل از من می مردی تو را می شستم و کفن می کردم.»

سنت است مرده شور با فشار دستش بر سر و شکم مرده بمالد و واجب است برای شستن جلو و عقب مرده کیسه یا لیفه ای را به دست کند و نجاست ها را کنار ببرد و نباید به عورت مرده بنگرد و سپس با پارچه ی دیگری دهان و بینی مرده را پاک می کند و برای مرده وضو می گیرد و سر و ریشش را شانه می کند و بعد از آن، طرف راست و سپس طرف چپ را می شوید و بعد از کنار بردن کف دو بار دیگر او را می شوید؛ پیامبر ﷺ در حین فوت دخترش به مرده شوهرها فرمود:

«إِبْدَأْ بِمَيِّمَتِهَا وَ مَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا» شیخان روايت کرده اند:

«ابتدا طرف راست و اعضای وضویش را بشوید.»

(نکته) اگر مردی فوت کرد و برای شستن او مردی یافت نشد یا زنی فوت کرد و برای شستن او زنی پیدا نشد در این صورت اگر امکان داشته باشد که در لباس خود

و يُكْفَنُ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ بَيْضٍ، لَيْسَ فِيهَا قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ

در آب فرو برده شوند یا بدون بیرون آوردن لباس در لباسشان شسته شوند شستنشان واجب است و گر نه باید تیمم شوند؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا -: غَسَلُوا النَّبِيَّ ﷺ وَ عَلَيْهِ قَمِيصُهُ» رواه احمد:

«در حالی که پیراهن بر تن پیامبر بود مرده شورها او را شستند.»

اگر در آبادی به علت نبودن آب مرده‌ای تیمم شد و سپس قبل از دفن کردنش آب پیدا شد واجب است شسته و دوباره بر او نماز خوانده شود. و اگر در آبادی، با تیمم بر مرده نماز خوانده شد بعد آب پیدا شد واجب است دوباره با داشتن وضو، بر او نماز خوانده شود. و اگر دفن شده بود و سپس آب پیدا شد واجب است نماز گزار وضو گرفته و با وضو بر قبرش نماز جنازه‌ی او را بخواند؛ پس اگر با تیمم دفن شد نباید برای شستن و خواندن نماز بر او از قبر بیرون آورده شود.

کفن کردن

اگر مرده مال نداشت تنها یک برگ کفن واجب است که باید تمام بدنش را بپوشاند. فرقی نیست فامیلش آن را برای او تهیه کند یا بیگانه؛ ولی بهتر است برای او سه برگ تهیه شود.

«و يُكْفَنُ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ» و اگر مرده مال داشت واجب است در سه برگ کفن شود «بِیْضٍ» و سنت است هر سه‌ی آن‌ها سفید باشند «لَيْسَ فِيهَا قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ» و در میان این سه برگ پیراهن و عمامه و یا سرپوش نیست؛ بلکه هر سه‌ی آن‌ها به دور مرده پیچیده می شوند؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا -: كَفَّنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ بَيْضٍ لَيْسَ فِيهَا قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ در سه پارچه‌ی سفید کفن شد که در میان آن‌ها پیراهن و عمامه نبود.»

و اگر مرده وارث یتیم و دیوانه نداشت درست است پنج برگ برای او کفن شود

بعد اگر مرده مرد بود برگ چهارم عمامه و پنجم پیراهنی می شود که از شانه ها تا پاهایش را بپوشاند. و اگر زن بود برگ سوم سرپوش، چهارم دامن میان ناف و زانو و پنجم پیراهن می شود.

(نکته) اگر کسی در احرام حج و عمره فوت کرد اگر مرد بود نباید سرش و اگر زن بود نباید صورتش پوشیده شود. درست است هر لباس با هر رنگی کفن شود و اگر پارچه یافت نشد صحیح پلاستیک و چیزهای همانند پوست کفن شود و اگر این ها هم پیدا نشدند واجب است با پوش و گیاه کفن شود و گر نه باید به بدنش گل زده شود؛

«عَنْ حَبَابٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَسْتُشْهِدُ مُصْعَبَ بْنَ لَمْ يَتْرُكْ إِلَّا ثَوْبًا كَانُوا إِذَا غَطُّوا بِهِ رَأْسَهُ خَرَجَتْ رِجْلَاهُ وَإِذَا غُطِّيَ بِهِ رِجْلَاهُ خَرَجَ رَأْسُهُ، فَقَالَ ﷺ: غُطُّوا رَأْسَهُ وَاجْعَلُوا عَلَى رِجْلَيْهِ الْإِذْخِرَ» ترمذی روایت کرده است:

«مصعب بن عمیر در غزوه ی احد شهید شد تنها یک لباس داشت وقتی که با آن سرش را می پوشاند پاهایش ظاهر می شد و اگر پاهایش را ستر می کردند سرش آشکار می شد بعد پیامبر ﷺ فرمود سرش را بپوشید و بر پاهایش گیاه اذخر بنهید.»

نماز مرده

این نماز در حال قیام و بدون رکوع و سجده انجام می شود و شروط این نماز جز شرط های دیگر نماز این هاست:

۱. باید مرده شسته و یا تیمم شده باشد؛ یعنی اگر شستن یا تیمم کردنش ممکن نباشد نباید بر او نماز خوانده شود.
۲. باید بدن و کفنش پاک باشند ولی اگر خونش متوقف نمی شد به حکم ضرورت بر او نماز خوانده می شود.
۳. باید مرده در جهت قبله در جلو نماز گزار قرار داده شود؛ ولی اگر مرده در

وَّ يُكَبِّرُ عَلَيْهِ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ، يَقْرَأُ الْفَاتِحَةَ بَعْدَ الْأُولَى، وَ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ الثَّانِيَةِ، وَ يَدْعُو لِلْمَيِّتِ بَعْدَ الثَّالِثَةِ، فَيَقُولُ: اَللّٰهُمَّ هَذَا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ، خَرَجَ مِنْ رَوْحِ الدُّنْيَا وَ سَعَتِهَا، وَ مَحْبُوبُهُ وَ أَحِبَّائُهُ فِيهَا إِلَى ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَ مَا هُوَ لِاقِيهِ، كَانَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ حَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ أَنْ مُحَمَّدًا

شهر یا روستای دیگری بود لازم نیست در جلو نماز گزار قرار گیرد؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ عَلَى النَّجَاشِيِّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ در مدینه در روز وفات نجاشی بر او در حبشه نماز جنازه‌ی خواند.»

۴. باید نماز گزار، مذکر باشد هر چند که غیر بالغ باشد. و اگر مذکر یافت نشد واجب است مؤنث بر او نماز بخواند. سنت است نماز جنازه با جماعت خوانده شود؛ بنابراین خواندن آن به تنهایی هم درست است.

﴿وَّ يُكَبِّرُ عَلَيْهِ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ﴾ واجب است نماز گزار، بر مرده چهار الله اکبر بگوید به این شیوه: ابتدا در دل می گوید نیت دارم نماز فرض کفایه‌ی این مرده را به جای آورم و همزمان با این نیت الله اکبر احرام می گوید ﴿يَقْرَأُ الْفَاتِحَةَ بَعْدَ الْأُولَى﴾ و بعد از این الله اکبر اول، سوره‌ی فاتحه را تلاوت می کند و الله اکبر دوم می گوید ﴿وَّ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ الثَّانِيَةِ﴾ و بعد از الله اکبر دوم بر پیامبر ﷺ صلوات می فرستد یعنی می گوید: اللهم صل على محمد و على آله و صحبه و سلم

و بهتر است صلوات تشهد را بخواند و سپس الله اکبر می گوید ﴿وَّ يَدْعُو لِلْمَيِّتِ بَعْدَ الثَّالِثَةِ﴾ و بعد از این الله اکبر سوم برای مرده دعای خیر می کند که حداقل آن برای هر مرده‌ای یعنی زن و مرد، کوچک و بزرگ این است: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَ ارْحَمْهُ» ولی سنت است جز این دعا دعای ذیل را هم بخواند: ﴿فَيَقُولُ: اَللّٰهُمَّ هَذَا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ، خَرَجَ مِنْ رَوْحِ الدُّنْيَا وَ سَعَتِهَا، وَ مَحْبُوبُهُ وَ أَحِبَّائُهُ فِيهَا إِلَى ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَ مَا هُوَ لِاقِيهِ، كَانَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ حَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ أَنْ مُحَمَّدًا

عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا، اللَّهُمَّ إِنَّهُ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، وَأَصْبَحَ فَقِيرًا إِلَى رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِهِ، وَقَدْ جِئْنَاكَ رَاغِبِينَ إِلَيْكَ شُفْعَاءَ لَهُ، اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ، وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ، وَلَقَدْ بِرَحْمَتِكَ رِضَاكَ، وَقِهِ فِتْنَةَ الْقَبْرِ وَعَذَابَهُ، وَأَفْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَجَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنَّتِهِ، وَلَقَدْ بِرَحْمَتِكَ الْأَمْنُ مِنْ عَذَابِكَ حَتَّى تَبْعَثَهُ آمِنًا إِلَى جَنَّتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَيَقُولُ فِي الرَّابِعَةِ: اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَا بَعْدَهُ وَاعْفِرْ لَنَا وَ لَهُ، وَيُسَلِّمُ بَعْدَ الرَّابِعَةِ

عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا، اللَّهُمَّ إِنَّهُ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، وَأَصْبَحَ فَقِيرًا إِلَى رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِهِ، وَقَدْ جِئْنَاكَ رَاغِبِينَ إِلَيْكَ شُفْعَاءَ لَهُ، اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ، وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ، وَلَقَدْ بِرَحْمَتِكَ رِضَاكَ، وَقِهِ فِتْنَةَ الْقَبْرِ وَعَذَابَهُ، وَأَفْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَجَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنَّتِهِ، وَلَقَدْ بِرَحْمَتِكَ الْأَمْنُ مِنْ عَذَابِكَ حَتَّى تَبْعَثَهُ آمِنًا إِلَى جَنَّتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ﴿و بعد از این دعا الله اکبر چهارم می گوید﴾ وَ يَقُولُ فِي الرَّابِعَةِ ﴿و بعد از این الله اکبر چهارم می گوید:﴾ اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَا بَعْدَهُ وَاعْفِرْ لَنَا وَ لَهُ ﴿و گفتن این دعا واجب نیست﴾ وَ يُسَلِّمُ بَعْدَ الرَّابِعَةِ ﴿و بعد از آن سلام می دهد.

(نکته) دعا‌های مذکور، از چند حدیث جمع آوری شده‌اند و دعا‌های دیگری هم وجود دارد که به خاطر به دراز کشیدن، از نوشتن آن‌ها امتناع کردیم.

سنت است این نماز در هر وقت با صدای آهسته خوانده شود و نمازگزار با گفتن هر الله اکبری دو دستش را بلند کند و اگر با جماعت خوانده شد سنت است مأموم‌ها سه صف شوند؛

«عَنْ مَالِكِ بْنِ هُبَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا مِنْ مَيِّتٍ يَمُوتُ فَيُصَلِّي عَلَيْهِ ثَلَاثَةٌ صُفُوفٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أُوجِبَ» ترمذی روایت کرده است:

«هر شخصی بمیرد و سه صف از مسلمانان بر او بخوانند وارد بهشت می شود.»

و نیز فرموده است:

وَ يُدْفَنُ فِي لَحْدٍ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ، وَ يُسَلُّ مِنْ قَبْلِ رَأْسِهِ بِرُفْقٍ، وَ يَقُولُ الَّذِي يُلْحِدُهُ: بِسْمِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ،

«الطُّفْلُ يُصَلِّي عَلَيْهِ وَ يُدْعَى لِوَالِدَيْهِ» ابوداود روایت کرده است:

«بر بچه نماز خوانده و برای پدر و مادرش دعا کرده می شود.»

و سنت است نماز گزار در این دعا بگوید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ قَرِطًا لِابْنَيْهِ وَ سَلَفًا وَ ذُخْرًا وَ اعْتِبَارًا وَ شَفِيعًا، وَ ثَقُلْ بِهِ مَوَازِينَهُمَا، وَ أَفْرِغِ الصَّبْرَ عَلَى قُلُوبِهِمَا»

(نکته) صحیح است بر جمعی از مرده ها یک نماز خوانده شود به شرطی که

بستگان شان راضی باشند. و خواندن نماز جنازه بعد از دفن هم درست است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ امْرَأَةً كَانَتْ تَقُمُ الْمَسْجِدَ فَمَاتَتْ فَسَأَلَ عَنْهَا النَّبِيُّ ﷺ فَذَلُّوهُ عَلَى قَبْرِهَا فَصَلَّى عَلَيْهَا» شیخان روایت کرده اند:

«زنی مسجد را نظافت می کرد بعد فوت کرد پیامبر ﷺ در مورد او سؤال کرد بعد

قبر او را به پیامبر نشان دادند و حضرت بر او نماز جنازه خواند.»

اگر عضوی از اعضای مرده ی مسلمان پیدا شد باید شسته و در پارچه ای نهاده و بر

آن نماز خوانده و دفن شود.

دفن کردن مرده

«وَ يُدْفَنُ» واجب است مرده به گونه ای در زیر خاک دفن شود که بویش بیرون

نیاید و درنده بیرونش نیاورد. «فِي لَحْدٍ» و سنت است مرده در لحد نهاده شود

(شکافی است طولی که در یک طرف قبر برای جسد حفر می شود) و اگر لحد

ممکن نبود از وسط کنده و دو طرف آن دیوار شود «مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ» و واجب است

مرده رو به قبله در قبر نهاده و با چوب، آجر، سنگ و ... سقفی برای آن درست شود

«وَ يُسَلُّ مِنْ قَبْلِ رَأْسِهِ بِرُفْقٍ» سنت است مرده از طرف پایینی قبر، با آرامش سرش به

داخل قبر برده شود «وَ يَقُولُ الَّذِي يُلْحِدُهُ» و سنت است کسی که او را وارد قبر

می کند بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» اصحاب سنن روایت کرده اند.

وَيُضَجُّ فِي الْقَبْرِ بَعْدَ أَنْ يُعَمَّقَ قَامَةً وَبَسْطَةً، وَيُسَطَّحُ الْقَبْرُ، وَلَا يُبْنَى عَلَيْهِ، وَلَا يُجَصَّصُ، وَ

﴿وَيُضَجُّ فِي الْقَبْرِ بَعْدَ أَنْ يُعَمَّقَ قَامَةً وَبَسْطَةً﴾ بعد از این که قبر به اندازه‌ی قد یک مرد معتدل و یک ساعد عمیق می‌شود مرده بر طرف راستش دراز کشیده می‌شود و صورتش بدون مانع بر خاک یا آجری نهاده می‌شود. این مقدار عمیق کردن، سنت است. و بعد از سقف گرفتن قبر، خاک کنده‌شده در قبر ریخته می‌شود ﴿وَيُسَطَّحُ الْقَبْرُ﴾ و سنت است قبر، مسطح شده و به اندازه‌ی وجبی بلند شود. و سنت است در طرف بالایی قبر سنگ مزاری نهاده شود و بستگان در یک جا دفن شوند؛ «عَنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ أَبِي وَدَاعَةَ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا مَاتَ عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ وَضَعَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله حَجَرًا عِنْدَ رَأْسِ الْقَبْرِ، وَقَالَ: أَتَعْلَمُ بِهَا قَبْرُ أَخِي وَأُذِنُ إِلَيْهِ مَنْ مَاتَ مِنْ أَهْلِي» ابوداود روایت کرده است:

«هنگامی که عثمان بن مظعون فوت کرد پیامبر صلی الله علیه و آله در طرف بالایی قبر سنگ مزاری نهاد و فرمود: با این سنگ قبر برادرم را می‌دانم و هر شخصی از خانواده‌ام فوت کند او را در کنار ایشان دفن می‌کنم.»

﴿وَلَا يُبْنَى عَلَيْهِ﴾ حرام است در قبرستان عمومی بر قبر خانه درست شود. و اگر قبرستان، ملک مرده بود این کار مکروه خواهد بود ﴿وَلَا يُجَصَّصُ﴾ مکروه است ظاهر و باطن قبر گچکاری و سیمان کاری شود؛

«عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ يُجَصَّصَ الْقَبْرُ، وَأَنْ يُفَعَّدَ عَلَيْهِ، وَأَنْ يُبْنَى عَلَيْهِ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله گچکاری قبر، نشستن بر آن و ساختن خانه بر آن را منع کرد.»

(نکته) اگر در حین کندن قبر دیگری ظاهر شد اگر به تمامی کنده نشده بود واجب است پر و از آن دست برداشته شود؛ ولی اگر بعد از کنده‌شدن کامل قبر، قبر دیگری آشکار شد استخوان‌ها در گوشه‌ای از قبر و مرده در آن قبر نهاده می‌شود ﴿وَلَا

لَا بَأْسَ بِالْبُكَاءِ عَلَى الْمَيِّتِ، مِنْ غَيْرِ نَوْحٍ وَلَا شِقِّ جَنْبٍ، وَ يُعَزَّى أَهْلُهُ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ دَفْنِهِ

لَا بَأْسَ بِالْبُكَاءِ عَلَى الْمَيِّتِ ﴿ گریه کردن بر مرده اشکالی ندارد؛ پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ وَلَا بِحُزْنِ الْقَلْبِ، وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا أَوْ يَرْحَمُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«خداوند با اشک چشم و حزن قلب عذاب نمی‌دهد؛ بلکه به سبب این زبان عذاب می‌دهد یا رحم می‌کند.»

یعنی اگر در گریه کردن صدا بر آورد کناهکار می‌شود و اگر با زبانش دعای خیر کرد مورد مهربانی قرار می‌گیرد ﴿مِنْ غَيْرِ نَوْحٍ وَلَا شِقِّ جَنْبٍ﴾ گریه کردن بر مرده در صورتی درست است که گریه کننده ناله نکند و یقیه را پاره ننماید و گیسوهایش را ظاهر نکرده و صورتش را زخمی نکند؛ یعنی این اعمال حرام هستند؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَ شَقَّ الْجُيُوبَ وَ دَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که صورتش را می‌کوبد و یقیه‌اش را پاره می‌کند و همانند دوران جاهلیت با صدای بلند گریه می‌کند از ما نیست.»

﴿و يُعَزَّى أَهْلُهُ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ دَفْنِهِ﴾ از وقت دفن مرده تا سه روز به خانواده‌ی او تسلیت و تعزیت گفته می‌شود یعنی خانواده و بستگان مرده دلداری شده و برای مرده دعای خیر کرده می‌شود؛ پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

«مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُعَزِّي أَخَاهُ بِمُصِيبَةٍ إِلَّا كَسَاهُ اللَّهُ مِنْ حُلَلِ الْكَرَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» ابن‌ماجه روایت کرده است:

«کسی که به خاطر وارد شدن مصیبتی به برادرش به او تسلیت بگوید خداوند متعال در روز قیامت او را با پوشش کرامت می‌پوشاند.»

(نکته) ۱. مکروه است بستگان مرده در جایی بنشینند تا مردم برای گفتن تسلیت به

وَلَا يُدْفَنُ اثْنَانِ فِي قَبْرِ إِلَّا لِحَاجَةٍ

ایشان به آنجا بروند؛ بلکه باید اقوام مرده به دنبال کار و کسب خود بروند و مردم در هر جا ایشان را دیدند به آن‌ها تسلیت بگویند.

۲. سنت است همسایه‌ها و اقوام دور مرده، یکشنبه روز برای خانواده‌ی او غذا را آماده کنند؛

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - لَمَّا جَاءَ نَعْيَ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اصْنَعُوا لِأَهْلِ جَعْفَرٍ طَعَامًا فَإِنَّهُ قَدْ جَاءَهُمْ مَا يَشْغُلُهُمْ» ترمذی روایت کرده:

«وقتی که خبر شهادت حضرت جعفر به مدینه رسید پیامبر ﷺ فرمود: برای خانواده‌ی جعفر غذایی را تهیه کنید؛ زیرا این مصیبت ایشان را مشغول کرده است.»
 ﴿وَلَا يُدْفَنُ اثْنَانِ فِي قَبْرِ إِلَّا لِحَاجَةٍ﴾ جز برای مورد نیاز، دو مرده در یک قبر دفن نخواهند شد، مثلاً مرده‌ها زیاد باشند یا محل دفن کردن کم باشد یا کفن کافی وجود نداشته باشد و در این موارد سنت است در میان مرده‌ها با خاک یا چیز دیگری حجابی درست شود؛

«عَنْ هِشَامٍ رضی الله عنه: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ: اجْعَلُوا الرَّجُلَيْنِ وَالثَّلَاثَةَ فِي الْقَبْرِ، قِيلَ: فَأَيُّهُمْ يُقَدَّمُ؟ قَالَ: أَكْثَرُهُمْ قُرْآنًا» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ در روز احد فرمود: دو مرد و سه مرد را در یک قبر بنهید، عرض شد کدام یک از آن‌ها در جلو قرار داده شود؟ فرمود: آن که بیشتر قرآن را تلاوت کرده است.»

(نکته) کرایه‌ی شستن و کفن کردن و خواندن نماز و دفن کردن از مال مرده پرداخت می‌شود؛ ولی بر شوهرش واجب است کرایه‌ی این اعمال را برای زنش پرداخت نماید. و اگر بیت المال هم نبود از مال مسلمانان ثروتمند پرداخت می‌گردد.

(خانمه) ۱. سنت است شخصی که در حال احتضار است رو به قبله گردد و در

کنارش لا إله إلا الله گفته شود؛ ولی نباید به او گفت: بگو لا إله إلا الله؛

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ وَ عَنْ مُعَاذٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا -: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَقُّنُوا مَوْتَاكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ وَ قَالَ: مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ» ترمذی هر دوی آن‌ها را روایت کرده است:

«در کنار اشخاصی که در حین احتضار هستند بگویند لا إله إلا الله؛. کسی که آخرین سخنش لا إله إلا الله باشد وارد بهشت می‌شود.»

۲. وقتی که انسان نزع روح شد واجب است در اسرع وقت چهار فعل مذکور، در حق او انجام شوند و نباید دفنش تأخیر شود؛

«عَنْ عَلِيٍّ ؑ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ لَا تُؤَخَّرُهَا: الصَّلَاةُ إِذَا أَتَيْتَ، وَ الْجَنَازَةُ إِذَا حَضَرْتَ، وَ الْإِيمُ إِذَا وَجَدْتَ لَهَا كُفْنًا» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ به حضرت علی فرمود: یا علی سه چیز را تأخیر نکن: نماز هرگاه و قتش رسید، جنازه وقتی حاضر شد، و هرگاه برای بیوه زن مرد هم‌طراز یافتی او را برای آن مرد نکاح کن.»

۳. سنت است مُرده‌ی مسلمان در قبرستان عمومی دفن شود؛ زیرا پیامبر ﷺ و اصحاب اینگونه کرده‌اند. و درست نیست بر مرده‌ی کافر نماز خوانده و در قبرستان مسلمانان دفن شود. و در بین کافر اصلی و مرتد تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَ لَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ» (توبه/۸۴):

«نبايد هیچوقت بر هیچ یک از مردگان کفار منافق نماز بخوانی و بر قبرش حاضر

شوی»

یعنی نباید در تشییع جنازه‌ی آنان شرکت کنی.

۴. شرکت در چهار عملی که برای مرده واجب است دارای اجر زیاد است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: مَنْ شَهِدَ الْجَنَازَةَ حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَيْهَا فَلَهُ قِيرَاطٌ، وَ مَنْ شَهِدَهَا حَتَّى تُدْفَنَ كَانَ لَهُ قِيرَاطَانِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که تا حین نماز خواندن جنازه در کنار مرده حاضر شود یک قیراط می‌گیرد و کسی که تا حین دفن مرده در کنار او آماده شود دو قیراط خواهد داشت.»

قیراط به اندازه ی کوه احد است.

۵. واجب است در اسرع وقت قرض‌های مرده پرداخت شوند. فرقی نیست مرده بدهکار خدا باشد، مانند زکات یا بدهکار مردم. و لازم است بستگان مرده تلاش کنند که مردم او را آزاد و حلال کنند بالاخص اشخاصی که مرده در قید حیات به ایشان ظلم کرده باشد؛

«قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: نَفْسُ الْمُؤْمِنِ مُعَلَّقَةٌ بِدَيْنِهِ حَتَّى يُقْضَى عَنْهُ» ترمذی روایت کرده است:

«روح مؤمن به سبب قرضش از ورود به بهشت محروم است تا وقتی که قرض‌هایش پرداخت می‌شوند.»

بنابراین باید در سریع‌ترین وقت، بدهی زکات و کفاره‌ی او - که از این به بعد بیان خواهد شد - پرداخت گردند.

۶. صدقه کردن برای مرده سنت است؛ زیرا نفع آن به او می‌رسد؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم إِنْ أُمِّي تُوفِّيتْ أَنْتَنَعَمَّا شَيْءٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَنْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّ حَائِطِي الْمِخْرَافَ صَدَقَةٌ عَنْهَا» بخاری روایت کرده است:

«سعد بن عباد در خدمت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم عرض کرد: مادرم فوت کرده است آیا اگر چیزی را برای او صدقه کنم به او نفعی می‌رسد؟ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: آری، سعد عرض کرد من تو را شاهد می‌کنم که باغم برای او صدقه باشد.»

و دعا کردن هم به مرده سود می‌رساند؛

«عن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه : قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله : إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ : صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ» مسلم روایت کرده است: «هرگاه انسان فوت کند جز از سه طریق عملش قطع می‌شود: صدقه‌ی جاری [مانند ساختن مسجد، کتابخانه‌ی دینی، بیمارستان چاه، و ...]، علمی که از آن بهره‌برداری شود، [تدریس تا تألیف] بچه‌ی صالحی که برای او دعا کند»

یعنی او را درست تربیت کرده باشد یا خود به خود بچه‌ی صالح باشد.

۷. رفتن به زیارت مرده‌ها برای مردان سنت است؛ زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ، أَلَا فَرَّوْهُمَا فَإِنَّهَا تُذَكِّرُكُمُ الْآخِرَةَ» مسلم روایت کرده است:

«من شما را از زیارت قبور منع می‌کردم، ولی از این به بعد به زیارت آن‌ها بروید زیرا آخرت را به یاد شما می‌آورند.»

سنت است زائر در حین ورود به قبرستان بگوید:

«الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاجِفُونَ» مسلم روایت کرده است.

«يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَ لَكُمْ، أَنْتُمْ سَلَفُنَا وَ نَحْنُ بِالْآثِرِ» ترمذی روایت کرده است.

و بعد از آن برای مرده دعای خیر می‌کند. و زیارت قبرستان برای زن مکروه و

حتی نزد بعضی از علما حرام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

«لَعَنَ اللَّهُ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ، وَ الْمُتَخَذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَ الشُّرُجَ» اصحاب سنن

روایت کرده‌اند:

«لعنت خدا بر زنان زائر قبور و کسانی باد که بر قبرها مساجد می‌سازند و چترآغ

روشن می‌کنند.»

زیرا این عمل، اسراف مال است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه وسلم.

کتاب الزکاة

تَجِبُ الزَّكَاةُ فِي خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: وَ هِيَ الْمَوَاشِي وَالْأَنْثَمَانُ وَالزُّرُوعُ وَالشُّمَارُ وَ عُرُوضُ التِّجَارَةِ، فَأَمَّا الْمَوَاشِي فَتَجِبُ الزَّكَاةُ فِي ثَلَاثَةِ أَجْنَاسٍ مِنْهَا:

﴿کتاب الزکاة﴾ کتاب زکات

زکات در دین اسلام این است که مسلمان با شرایط آتی بخشی از مالش را به مسلمان دیگر بدهد. زکات رکن سوم اسلام است که در ماه شوال سال دوم هجری واجب شده و انکار و جوب آن کفر است. و کسی که زکات را پرداخت نمی کند باید حاکم با زور آن را از او بگیرد و اگر در این صورت هم پرداخت نکرد با او جنگ خواهد شد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ» (بقره/۴۳):

«نماز را اقامه کنید و زکات را پرداخت نمایید.»

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمُعَاذٍ لَمَّا بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ: أَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيائِهِمْ فَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر ﷺ در حین فرستادن معاذ به یمن به او فرمود: به مردم یمن بگو: خداوند زکات را بر آنان واجب کرده است که از ثروتمندانشان گرفته و به فقرايشان داده می شود.»

«تَجِبُ الزَّكَاةُ فِي خَمْسَةِ أَشْيَاءَ» زکات در پنج چیز واجب است: ﴿و هِيَ الْمَوَاشِي وَالْأَنْثَمَانُ وَالزُّرُوعُ وَالشُّمَارُ وَ عُرُوضُ التِّجَارَةِ﴾ که عبارتند از: حیوان، پول، کشت، میوه و کالای تجاری. ﴿فَأَمَّا الْمَوَاشِي فَتَجِبُ الزَّكَاةُ فِي ثَلَاثَةِ أَجْنَاسٍ مِنْهَا﴾ اما حیوانات،

و هِيَ الْإِبِلُ وَ الْبَقَرُ وَ الْعَنَمُ، وَ شَرَايُطُ وَجُوبِهَا سِتَّةُ أَشْيَاءَ: الْإِسْلَامُ، وَ الْحُرِّيَّةُ، وَ الْمِلْكُ التَّامُّ، وَ النَّصَابُ، وَ الْحَوْلُ، وَ السَّوْمُ

در سه جنس آن‌ها زکات واجب است ﴿وَهِيَ الْإِبِلُ وَ الْبَقَرُ وَ الْعَنَمُ﴾ که عبارتند از: شتر، گاو، گوسفند و بز. ﴿وَ شَرَايُطُ وَجُوبِهَا سِتَّةُ أَشْيَاءَ﴾ شرایط وجوب زکات شش چیز است:

اول، ﴿الْإِسْلَامُ﴾ باید مالک، مسلمان باشد. فرقی نیست بچه باشد یا بزرگ، دیوانه باشد یا عاقل.

دوم، ﴿وَ الْحُرِّيَّةُ﴾ آزادبودن (غیر برده‌بودن) مالک.

سوم، ﴿وَ الْمِلْكُ التَّامُّ﴾ ملک تام است؛ یعنی حیوان، به تمامی ملک مالک باشد.

چهارم، ﴿وَ النَّصَابُ﴾ نصاب است؛ یعنی حیوان‌ها به حد زکات برسند که این موضوع را توضیح خواهیم داد.

پنجم، ﴿وَ الْحَوْلُ﴾ این است که حیوان‌ها یک سال قمری ملک مالک باشند.

ششم، ﴿وَ السَّوْمُ﴾ این است که حیوان‌ها از گیاه عمومی چرا شوند؛ پس اگر مالک، حیوان‌ها را مدتی از علف ذخیره‌شده تغذیه کرد یا با پول برگ و علف را برای آن‌ها خرید بررسی می‌شود: اگر قیمت برگ و علف از ثمرات حیوان‌ها یا از خود آن‌ها (در صورتی که ثمرات نداشته باشند) بیشتر یا یکسان بود واجب است زکات بدهد و اگر قیمت برگ و علف بیشتر بود زکات بر او واجب نیست. منظور از ثمرات بچه، شیر، پشم و موی آن‌هاست.

(نکته) حیوانی که در زکات پرداخت می‌شود نباید مریض و ناقص و نر باشد؛ مگر این که همه‌ی حیواناتش اینگونه باشند. دریافت کننده‌ی زکات نباید درخواست حیوان دارای بچه و حامله و پرور و بهتر از همه بکند؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِمُعَاذٍ: إِيَّاكَ وَ كَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ»
شیخان روایت کرده‌اند:

وَأَمَّا الْأَنْثَمَانُ فَشَتَانِ: الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ، وَ شَرَائِطُ وَجُوبِ الزَّكَاةِ فِيهَا خَمْسَةُ أَشْيَاءَ: الْإِسْلَامُ، وَ الْحُرِّيَّةُ، وَ الْمِلْكُ النَّامُ، وَ النَّصَابُ، وَ الْحَوْلُ. وَ أَمَّا الزَّرْوَعُ فَتَجِبُ الزَّكَاةُ فِيهَا بِثَلَاثَةِ شَرَائِطَ: أَنْ يَكُونَ مِمَّا يَزْرَعُهُ الْأَدَمِيُّونَ، وَ أَنْ يَكُونَ قُوتًا مُدَّخَرًا، وَ أَنْ يَكُونَ نِصَابًا وَ هُوَ خَمْسَةُ أَوْسُقٍ لَا

«مال بهتر ایشان را درخواست نکن.»

و اگر مالک با رضایت خود چنین حیوانی را پرداخت کند درست است.

«وَأَمَّا الْأَنْثَمَانُ فَشَتَانِ» زکات در دو نوع پول ارزشمند واجب است [یعنی پولی که به نسبت خود ارزشمند باشد نه ارزشش اعتباری باشد مانند پول‌هایی این عصر]:
 «الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ» طلا و نقره که در این دو فلز زکات واجب است، هر چند که پول نشده باشند «وَ شَرَائِطُ وَجُوبِ الزَّكَاةِ فِيهَا خَمْسَةُ أَشْيَاءَ» شرط واجب بودن، زکات در طلا و نقره در هر سال پنج چیز است: «الْإِسْلَامُ، وَ الْحُرِّيَّةُ، وَ الْمِلْكُ النَّامُ، وَ النَّصَابُ، وَ الْحَوْلُ» اسلام، آزاد بودن، ملک تام، رسیدن به حد زکات و سپری شدن یک سال؛
 «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ اسْتَفَادَ مَالًا فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ عِنْدَ رَبِّهِ»
 ترمذی روایت کرده است:

«کسی که مالی را بدست بیاورد زکاتی بر او واجب نیست تا این که در ملک او بر آن مال یک سال سپری می‌شود.»

«وَ أَمَّا الزَّرْوَعُ فَتَجِبُ الزَّكَاةُ فِيهَا بِثَلَاثَةِ شَرَائِطَ» در حین درو کردن دانه‌ها با سه شرط یک دفعه زکات واجب است:

اول، «أَنْ يَكُونَ مِمَّا يَزْرَعُهُ الْأَدَمِيُّونَ» از دانه‌هایی باشد که انسان آن‌ها را برای خوردن کشت می‌کند، هر چند که در زمان ارزانی خورده نشوند مانند جو، و ارزن.
 دوم، «وَ أَنْ يَكُونَ قُوتًا» قوت انسان باشد یعنی همانند آفتاب پرست نباشد «مُدَّخَرًا» و قابل ذخیره کردن باشد، مثل گندم، ماش، عدس، نخود، جو، برنج، ذرات، لوبیا و ... پس در خیار و خربزه و هندوانه زکات واجب نیست.

سوم، «وَ أَنْ يَكُونَ نِصَابًا» باید در حد زکات باشد «وَ هُوَ خَمْسَةُ أَوْسُقٍ لَا

فَشَرَّ عَلَيْهَا؛ وَ أَمَّا الثَّمَارُ فَتَجِبُ الزَّكَاةُ فِي سِتِّينَ مِنْهَا: ثَمَرَةُ النَّخْلِ وَ ثَمَرَةُ الْكُرْمِ. وَ شَرَايِطُ وَجُوبِ الزَّكَاةِ فِيهَا أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ: الْإِسْلَامُ، وَ الْحُرِّيَّةُ، وَ الْمِلْكُ الثَّامُ، وَ النَّصَابُ.
وَ أَمَّا عَرُوضُ التَّجَارَةِ فَتَجِبُ الزَّكَاةُ فِيهَا بِالشَّرَايِطِ الْمَذْكُورَةِ فِي الْأَثْمَانِ

فَشَرَّ عَلَيْهَا که اگر پوسته بر دانه نباشد مانند برنج، حد زکات آن پنج بار است؛ یعنی چهل حلب؛

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَيْسَ فِي مَا دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در کمتر از پنج بار زکات واجب نیست.»

و اگر بر دانه پوسته بود مانند شلتوک، حد زکات، ده بار خواهد بود.

«وَ أَمَّا الثَّمَارُ فَتَجِبُ الزَّكَاةُ فِي سِتِّينَ مِنْهَا» از میان میوه‌ها زکات در دو نوع آن‌ها واجب است: «ثَمَرَةُ النَّخْلِ وَ ثَمَرَةُ الْكُرْمِ» میوه‌ی درخت خرما و انگور؛ زیرا این دو، قوت هستند و ذخیره خواهند شد. «وَ شَرَايِطُ وَجُوبِ الزَّكَاةِ فِيهَا» شرایط وجوب زکات در میوه «أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ» چهار چیز است: «الْإِسْلَامُ، وَ الْحُرِّيَّةُ، وَ الْمِلْكُ الثَّامُ وَ النَّصَابُ» اسلام، آزادبودن، ملک تام و رسیدن به حد زکات که عبارت از پنج بار در حالت خشک بودن است.

(نکته) برای وجوب زکات در میوه و دانه لازم نیست یک سال بر آن‌ها سپری

شود؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

«وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» (انعام/۱۴۱):

«حق آن را در روز برداشت بدهید.»

پس اگر یک بار زکات میوه و دانه پرداخت شد بعد یک سال در ملک مالک ماندند، واجب نیست دوباره زکاتشان پرداخت شود.

«وَ أَمَّا عَرُوضُ التَّجَارَةِ فَتَجِبُ الزَّكَاةُ فِيهَا بِالشَّرَايِطِ الْمَذْكُورَةِ فِي الْأَثْمَانِ» در کالاهای تجاری، زکات واجب است با پنج شرطی که در زکات پول بیان گردید و

در هر سال یک بار زکات آن پرداخت می شود

(توضیح) ۱. علت واجب نبودن زکات بر کافر این است که زکات رکن سوم اسلام است و نیازمند نیت می باشد؛ پس اگر مسلمان شد زکات زمان کفر واجب نیست.

۲. علت واجب نبودن زکات بر برده این است که برده مالک نیست بلکه خود او و مالش ملک سید هستند.

۳. سبب عدم وجوب زکات در موقوفات مسجد و کتابخانه ها و بیت المال این است که مالک مشخص ندارد و ملک تام هیچ کسی نیستند.

۴. زکات به ملک بچه و دیوانه تعلق می گیرد؛ زیرا مسلمان محسوب می شوند و زکات اموال ایشان از جانب سرپرستان پرداخت می شود؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ» شیخان روایت کرده اند:

«خداوند بر ثروتمندان ایشان زکات واجب کرده است.»

این حدیث، در بین بزرگ و کوچک و دیوانه و عاقل تفاوتی قرار نداده است.

۵. مالی که از مالک غصب شده است یا مالک به صورت قرض آن را به شخصی داده و بدھکار، گم شده یا به خاطر فقر یا با زور آن را پس نمی دهد تا حین به دست آوردن این مال، بر مالک زکات واجب نیست؛ ولی بعد از به دست آوردن آن، واجب است زکات سال های قبل را هم پرداخت نماید. و اگر مهریه ی زن به حد زکات رسید، بر زن واجب است همانند مال مذکور زکات آن را پرداخت نماید.

فَعْلٌ، وَ أَوَّلُ نِصَابِ الْإِبِلِ خَمْسٌ، وَ فِيهَا شَاةٌ، وَ فِي عَشْرِ شَاتَانِ، وَ فِي خَمْسَ عَشْرَةَ ثَلَاثُ شِيَاهٍ، وَ فِي عَشْرِينَ أَرْبَعُ شِيَاهٍ، وَ فِي خَمْسٍ وَ عَشْرِينَ بَنْتُ مَخَاضٍ، وَ فِي سِتٍّ وَ ثَلَاثِينَ بَنْتُ لَبُونٍ، وَ فِي سِتٍّ وَ أَرْبَعِينَ حِقَّةً، وَ فِي إِحْدَى وَ سِتِّينَ جَذَعَةً، وَ فِي سِتٍّ وَ سَبْعِينَ بَنْتَا لَبُونٍ، وَ فِي إِحْدَى وَ تِسْعِينَ حِقَّتَانِ،

﴿فصل زکات شتر﴾

﴿وَ أَوَّلُ نِصَابِ الْإِبِلِ خَمْسٌ﴾ اولین حد زکات شتر پنج نفر است و در بین نر و ماده تفاوتی وجود ندارد؛

«عَنْ جَابِرٍ رضی اللہ عنہ : قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم : لَيْسَ فِي مَا دُونَ خَمْسٍ ذَوْدٍ مِنَ الْإِبِلِ صَدَقَةٌ» مسلم روایت کرده است:

«در کمتر از پنج نفر شتر زکات واجب نیست.»

﴿وَ فِيهَا شَاةٌ﴾ در پنج نفر شتر یک گوسفند ماده‌ی یک ساله یا بز دو ساله در زکات پرداخت می‌شود ﴿وَ فِي عَشْرِ شَاتَانِ، وَ فِي خَمْسَ عَشْرَةَ ثَلَاثُ شِيَاهٍ﴾، وَ فِي عَشْرِينَ أَرْبَعُ شِيَاهٍ ﴿در ده شتر دو گوسفند یا یک بز، در پانزده سه گوسفند یا بز و در بیست شتر چهار گوسفند یا بز واجب است؛

«عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رضی اللہ عنہ كَتَبَ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ وَ فِيهِ : فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَلَى الْمُسْلِمِينَ فِي أَرْبَعٍ وَ عَشْرِينَ مِنَ الْإِبِلِ فَمَا دُونَهَا مِنْ كُلِّ خَمْسٍ شَاةٌ» بخاری روایت کرده است:

«حضرت ابوبکر در نامه‌ای به حضرت انس نوشت: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در بیست و چهار نفر شتر و کمتر از آن در هر پنج نفر یک رأس گوسفند یا بز را واجب کرد.»

﴿وَ فِي خَمْسٍ وَ عَشْرِينَ بَنْتُ مَخَاضٍ﴾ در بیست و پنج نفر یک شتر ماده‌ی یک ساله ﴿وَ فِي سِتٍّ وَ ثَلَاثِينَ بَنْتُ لَبُونٍ﴾ و در سی و شش نفر یک شتر ماده‌ی دو ساله ﴿وَ فِي سِتٍّ وَ أَرْبَعِينَ حِقَّةً﴾ و در چهل و شش، یک شتر ماده‌ی سه ساله ﴿وَ فِي إِحْدَى وَ سِتِّينَ جَذَعَةً﴾ در شصت و یک، یک شتر ماده‌ی چهار ساله ﴿وَ فِي سِتٍّ وَ سَبْعِينَ بَنْتَا لَبُونٍ﴾ در هفتاد و شش، دو شتر ماده‌ی دو ساله ﴿وَ فِي إِحْدَى وَ تِسْعِينَ حِقَّتَانِ﴾ در نود

وَفِي مِائَةٍ وَاحِدَةٍ وَعِشْرِينَ ثَلَاثَ بَنَاتٍ لَّبُونٍ، ثُمَّ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لَّبُونٍ، وَفِي كُلِّ خَمْسِينَ حَقَّةٌ

و یک، دو شتر ماده‌ی سه ساله ﴿وَفِي مِائَةٍ وَاحِدَةٍ وَعِشْرِينَ ثَلَاثَ بَنَاتٍ لَّبُونٍ﴾ در یکصد و بیست و یک، سه شتر ماده‌ی دو ساله واجب است؛

«عَنْ أَنَسٍ ؓ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَتَبَ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ لَمَّا وَجَّهَهُ إِلَى الْبَحْرَيْنِ» بخاری روایت کرده است:

«انس فرمود: حضرت ابوبکر در وقتی که او را به بحرین فرستاد این کتاب را برای او نوشت.» تا آخر این حدیث.

﴿ثُمَّ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لَّبُونٍ، وَفِي كُلِّ خَمْسِينَ حَقَّةٌ﴾ و از یکصد و بیست و یک به بعد تا یکصد و سی شتر، چیزی واجب نیست و وقتی که به یکصد و سی نفر رسیدند از هر چهل نفر یک شتر دو ساله‌ی ماده و از هر پنجاه نفر یک شتر ماده‌ی سه ساله پرداخت می‌شود و چون در یکصد و سی، دو چهل تایی و یک پنجاه تایی وجود دارد، دو شتر دو ساله‌ی ماده و یک شتر سه ساله‌ی ماده واجب است؛

«عَنْ أَنَسٍ ؓ: فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَ مِائَةٍ فَفِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لَّبُونٍ، وَفِي كُلِّ خَمْسِينَ حَقَّةٌ» بخاری روایت کرده است:

«و وقتی که از صد و بیست نفر گذشت از هر چهل نفر یک شتر دو ساله و از هر پنجاه نفر یک شتر سه ساله واجب است.»

فَصْلٌ، وَ أَوَّلُ نِصَابِ الْبَقَرِ ثَلَاثُونَ، وَ فِيهَا تَبِيعٌ، وَ فِي أَرْبَعِينَ مُسِنَّةٌ، وَ عَلَى هَذَا أَبَدًا فَقِسْ

﴿فَصْلٌ﴾ زکات گاو

﴿وَ أَوَّلُ نِصَابِ الْبَقَرِ ثَلَاثُونَ﴾ ابتدای زکات گاو سی رأس است. فرقی نیست نر باشند یا ماده ﴿وَ فِيهَا تَبِيعٌ﴾ که در این مقدار، یک گوساله‌ی نر یا ماده پرداخت می‌شود ﴿وَ فِي أَرْبَعِينَ مُسِنَّةٌ﴾ و در چهل رأس، یک گوساله‌ی ماده‌ی دو ساله یا دو گوساله‌ی نر یک ساله داده می‌شود ﴿وَ عَلَى هَذَا أَبَدًا فَقِسْ﴾ و همواره بر این عدد، قیاس کن؛ یعنی در هفتاد رأس یک گوساله‌ی یک ساله و یک گوساله‌ی دو ساله واجب است؛ «عَنْ مُعَاذٍ رضی الله عنه: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَخْذَ مِنْ كُلِّ ثَلَاثِينَ بَقَرَةً تَبِيعًا أَوْ تَبِيعَةً، وَ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ مُسِنَّةً» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«مُعَاذٌ فرمود: پیامبر ﷺ به من دستور داد که از هر سی رأس گاو یک گوساله‌ی یک ساله‌ی نر یا ماده و از هر چهل رأس یک گوساله‌ی ماده‌ی دو ساله بگیرم.»

فصل، وَ أَوَّلُ نِصَابِ الْعَنْمِ أَرْبَعُونَ، وَ فِيهَا شَاةٌ جَدَعَةٌ مِنَ الضَّانِّ أَوْ ثَنِيَّةٌ مِنَ الْمَعَزِ، وَ فِي مِائَةٍ وَ إِحْدَى وَ عَشْرِينَ شَاتَانِ، وَ فِي مِائَتَيْنِ وَ وَاحِدَةٍ ثَلَاثُ شِيَاهٍ، وَ فِي أَرْبَعِمِائَةٍ أَرْبَعُ شِيَاهٍ، ثُمَّ فِي كُلِّ مِائَةٍ شَاةٌ

﴿فصل﴾ زکات گوسفند و بز

﴿وَ أَوَّلُ نِصَابِ الْعَنْمِ أَرْبَعُونَ﴾ ابتدای حد زکات گوسفند و بز چهل رأس است ﴿وَ فِيهَا شَاةٌ جَدَعَةٌ مِنَ الضَّانِّ أَوْ ثَنِيَّةٌ مِنَ الْمَعَزِ﴾ که در این مقدار، یک شاة واجب است که عبارت از یک گوسفند یک ساله یا یک بز ماده‌ی دو ساله است ﴿وَ فِي مِائَةٍ وَ إِحْدَى وَ عَشْرِينَ شَاتَانِ﴾ و در یکصد و بیست و یک رأس دو شاة ﴿وَ فِي مِائَتَيْنِ وَ وَاحِدَةٍ ثَلَاثُ شِيَاهٍ﴾ و در دویست و یک رأس سه شاة ﴿وَ فِي أَرْبَعِمِائَةٍ أَرْبَعُ شِيَاهٍ﴾ و در چهار صد رأس چهار شاة واجب است ﴿ثُمَّ فِي كُلِّ مِائَةٍ شَاةٌ﴾ و از این عدد به بالا از هر یکصد رأس یک شاة واجب می باشد؛

«عَنْ أَبِي بَكْرٍ رضی اللہ عنہ: فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فِي صَدَقَةِ الْعَنْمِ فِي سَائِمَتِهَا إِذَا كَانَتْ أَرْبَعِينَ إِلَى عَشْرِينَ وَ مِائَةٍ شَاةً، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عَشْرِينَ وَ مِائَةٍ إِلَى مِائَتَيْنِ شَاتَانِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى مِائَتَيْنِ إِلَى ثَلَاثِمِائَةٍ فَفِيهَا ثَلَاثُ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى ثَلَاثِ مِائَةٍ فَفِي كُلِّ مِائَةٍ شَاةٌ» بخاری روایت کرده است:

«بِإِمْرٍ زکات گوسفند و بز را که همیشه چرا می کنند این گونه تعیین کرده است: در چهل رأس تا یکصد و بیست یک شاة (یک گوسفند یک ساله یا دو بز ماده‌ی دو ساله) در بیشتر از یکصد و بیست تا دویست رأس دو شاة، در بیشتر از دویست تا سیصد سه شاة و هرگاه بیشتر از سیصد رأس شدند در هر یکصد رأس یک شاة واجب است.»

در وجوب زکات فرقی نیست حیوانات کوچک همه گوسفند باشند یا بز یا مخلوطی از هر دوی آنها یعنی اگر مجموع هر دو به حد زکات رسید واجب است زکاتشان پرداخت شود. و گاو نر و ماده هم همانند بز و گوسفند هستند.

(نکته) صحیح است به جای بز گوسفند و به جای گوسفند بز پرداخت شود؛ به شرطی که قیمت آن‌ها در نظر گرفته شود. در مذهب امام حنفی درست است به جای حیوان پولش در زکات داده شود.

و بدانکه عددی که در بین دو حد زکات واقع می‌شود مانند عدد میان پنج و ده در زکات شتر و اعداد میان چهل و صد و بیست و یک در زکات گوسفند و بز و اعداد میان سی و چهل در زکات گاو تمام این‌ها مورد عفو است و در آن‌ها زکات واجب نیست.

(خاتمه) جز دو مورد، زکات به بچه‌ی حیوانات زکوی تعلق نمی‌گیرد: اول، اگر قبل از اتمام سال، تمام مادران یا بعضی از آن‌ها بمیرند بچه‌ها به جای مادران محسوب می‌شوند؛ به عنوان مثال: اگر سی گاو مردند و سی گوساله از آن‌ها به جا ماند یا از چهل گوسفند پانزده رأس مردند و از آن پانزده رأس پانزده بره به جا ماند بچه‌ها به جای مادران شمرده می‌شوند و باید مالک زکات را پرداخت کند.

دوم، برای کامل کردن حد دوم زکات و بالاتر از حد دوم، بچه‌ها شمرده می‌شوند؛ به عنوان مثال: اگر شخصی صد گوسفند و بیست و یک بره داشت بره‌ها با گوسفند‌ها حساب می‌شوند تا به حد دوم زکات برسند؛

«عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لِسَاعِيهِ: إِعْتَدْ عَلَيْهِمْ بِالسَّخْلَةِ» امام مالک روایت کرده است:

«حضرت عمر به جمع‌کننده‌ی زکات فرمود: بره را هم حساب کن.»

ولی حد اول زکات با بچه‌ها کامل نمی‌شود؛ به عنوان مثال: اگر نفری سی رأس گوسفند و سی رأس بره که کمتر از یک سال سن داشته باشند داشت زکات بر او واجب نخواهد بود

فصل، وَ الْخَلِيطَانِ يُزَكَّيَانِ زَكَاةَ الْوَاحِدِ بِسَبْعَةِ شَرَائِطَ: إِذَا كَانَ الْمَرَاغُ وَاحِدًا، وَ الْمَسْرَحُ وَاحِدًا، وَ الْمَرْعَى وَاحِدًا، وَ الْقَحْلُ وَاحِدًا، وَ الْمَشْرَبُ وَاحِدًا، وَ الْحَالِبُ وَاحِدًا، وَ مَوْضِعُ الْحَلَبِ وَاحِدًا

﴿فصل زکات حیوان و مال قاطی شده﴾

وَ الْخَلِيطَانِ يُزَكَّيَانِ زَكَاةَ الْوَاحِدِ بِسَبْعَةِ شَرَائِطَ دو مالک که حیوان های خود را قاطی کرده اند و با این قاطی کردن به حد زکات رسیده اند با هفت شرط، همانند یک نفر زکات را پرداخت می کنند که عبارتند از: «إِذَا كَانَ الْمَرَاغُ وَاحِدًا» محل استراحتشان در شب «وَ الْمَسْرَحُ وَاحِدًا» محل جمع شدنشان در روز «وَ الْمَرْعَى وَاحِدًا» محل چراشان «وَ الْقَحْلُ وَاحِدًا» حیوان جهنده ی آنها یکی باشد؛ البته این در صورتی است که حیوان ها از یک نوع باشند؛ یعنی تمام آنها گوسفند یا بز باشند «وَ الْمَشْرَبُ وَاحِدًا» وَ الْحَالِبُ وَاحِدًا» محل نوشیدن آنها و شخص دوشنده ی آنها نیز یکی باشد؛ البته این شرط آخر، بنا بر فتوای ضعیف است؛ پس اگر دوشنده ی حیوانات یکی از مالک ها نفری و دوشنده ی حیوانات مالک دیگر دوشنده ی دیگری بود، مشکلی نخواهد داشت «وَ مَوْضِعُ الْحَلَبِ وَاحِدًا» شرط هفتم این است که محل دوشیدن حیوان ها یکی باشد.

لازم است این شروط یک سال ادامه داشته باشند؛ پس اگر دو مالک، حیواناتشان را تنها در زمستان یا تابستان قاطی می کردند لازم است هر مالکی زکات حیواناتش را به صورت خصوصی بپردازد.

(نکته) در بعضی مواقع، این قاطی کردن برای مالک ها نافع است مثلاً هر یک از دو مالک، چهل رأس گوسفند داشته باشد که با قاطی کردن هشتاد رأس خواهند شد و یک زکات در آنها واجب است. و گاهی اوقات به ضرر مالک ها است، مثلاً هر یک از آنان بیست رأس گوسفند داشته باشد که با قاطی کردن چهل رأس خواهند شد و باید یک زکات را بپردازند؛

«عَنْ أَبِي بَكْرٍ ؓ فِي كِتَابِهِ لِأَنْسٍ ؓ: عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَا يُجْمَعُ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ وَلَا

يُفَرِّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعِ خَشْيَةِ الصَّدَقَةِ، وَ مَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ فَأَنْتَهُمَا يَتَرَاكِعَانِ بِالسَّوِيَّةِ»
بخاری روایت کرده است:

«نباید به خاطر ترس از دادن زکات حیوانات قاطی شوند یا از هم جدا شوند و دو مالکی که حیواناتشان را قاطی کرده‌اند زکات می‌دهند و به هر یک از ایشان به مقدار مال قاطی شده زکات تعلق می‌گیرد.»

(خاتمه) این حدیث دلیل وجوب زکات در مال قاطی شده است. فرقی نیست حیوانات باشد یا کالای تجاری یا حیوان و یا هر چیزی که زکات به آن تعلق می‌گیرد. و اگر این چیزها یک سال قاطی شوند هر دو مالک همانند یک مالک زکات آن‌ها را پرداخت می‌کنند البته اگر مال قاطی شده حیوانات باشد لازم است خرمن و درو و بذرافشانی و شخم‌زدنشان یکی باشد. و اگر کالای تجاری بود باید ترازو، نگهبان، فروشنده و مغازه‌ی آن‌ها جدا نباشند. و در زکات مال مخلوط لازم نیست یکی از مالک‌ها به دیگری اجازه‌ی پرداخت زکات بدهد؛ بلکه یکی از آن‌ها با نیت پرداخت زکات خود و شریکش زکات را پرداخت می‌نماید.

فصل، وَ نِصَابُ الذَّهَبِ عِشْرُونَ مِثْقَالًا، وَ فِيهِ رُبْعُ الْعُشْرِ، وَ هُوَ نِصْفُ مِثْقَالٍ، وَ فِي مَا زَادَ بِحِسَابِهِ، وَ نِصَابُ الْوَرِقِ مِائَتَا دِرْهَمٍ، وَ فِيهِ رُبْعُ الْعُشْرِ، وَ هُوَ خَمْسَةُ دَرَاهِمٍ، وَ فِي مَا زَادَ بِحِسَابِهِ

«فصل» زکات طلا و نقره و پول

«وَ نِصَابُ الذَّهَبِ عِشْرُونَ مِثْقَالًا» حد زکات طلا بیست مثقال است و وزن مثقال هفتاد و دو دانه جو است؛ به شرطی که دو طرف باریک دانه‌ها قطع شده باشند «وَ فِيهِ رُبْعُ الْعُشْرِ» وَ هُوَ نِصْفُ مِثْقَالٍ در بیست مثقال یک چهارم یک دهم (یک چهلیم) یعنی نیم مثقال واجب است «وَ فِي مَا زَادَ بِحِسَابِهِ» و در بیشتر از بیست مثقال با این حساب، زکات داده می‌شود «وَ نِصَابُ الْوَرِقِ مِائَتَا دِرْهَمٍ» و حد زکات نقره دویست درهم است که یکصد و چهل مثقال خواهد شد «وَ فِيهِ رُبْعُ الْعُشْرِ» وَ هُوَ خَمْسَةُ دَرَاهِمٍ که در این مقدار، یک چهارم یک دهم؛ یعنی پنج درهم واجب است «وَ فِي مَا زَادَ بِحِسَابِهِ» و در بیشتر از دویست درهم با این حساب، زکات پرداخت می‌شود؛

«عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله : فَإِذَا كَانَتْ لَكَ مِائَتَا دِرْهَمٍ وَ حَالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ فَفِيهَا خَمْسَةُ دَرَاهِمٍ، وَ لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ حَتَّى يَكُونَ لَكَ عِشْرُونَ دِينَارًا فَإِذَا كَانَ لَكَ عِشْرُونَ دِينَارًا وَ حَالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ فَفِيهَا نِصْفُ دِينَارٍ، فَمَا زَادَ فَبِحِسَابِ ذَلِكَ»
ابوداود روایت کرده و بخاری آن را صحیح دانسته است:

«پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: هرگاه دویست درهم داشتی و بر آن، یک سال سپری شد در آن، پنج درهم زکات واجب می‌شود و اگر طلا به بیست مثقال رسید و یک سال بر آن گذشت نیم مثقال واجب می‌شود و اگر بیشتر از آن داشتی با این حساب زکات آن را پرداخت می‌کنی هر چند که کمی بیشتر از حد زکات باشد.»

(نکته) برای پرداخت زکات، پول این عصر با نقره بر آورده می‌شود نه با طلا؛ زیرا زکات برای نفع فقرا قرار داده شده است و بر آورد کردن پول با نقره زودتر به حد زکات می‌رسد و پیامبر صلى الله عليه وآله در چند حدیثی برای قیمت‌گذاری طلا نقره را پول مستقل به حساب آورده است؛ به عنوان مثال:

وَلَا تَجِبُ فِي الْخُلْيُ الْمُبَاحِ زَكَاةٌ

«عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا يُغْنِيهِ؟ قَالَ: خَمْسُونَ دِرْهَمًا أَوْ قِيمَتُهَا مِنَ الذَّهَبِ» اصحاب سنن اخراج کرده اند:

«در خدمت پیامبر ﷺ عرض شد: چه چیز انسان را بی نیاز می کند؟ فرمود: پنجاه درهم یا قیمت آن از طلا»؛

پس اگر شخصی به مقدار قیمت یکصد و چهل مثقال نقره پول داشت زکات بر او واجب می شود و یک چهلیم از آن را در زکات پرداخت می نماید؛ یعنی از یکصد، دو و نیم و از هزار بیست و پنج.

«وَلَا تَجِبُ فِي الْخُلْيُ الْمُبَاحِ زَكَاةٌ» در طلا و نقره ی زینتی حلال، زکات واجب نیست؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يُحْلِي بَنَاتِهِ بِالذَّهَبِ ثُمَّ لَا يُخْرِجُ مِنْهُ الزَّكَاةَ» امام مالک و شافعی روایت کرده اند:

«ابن عمر دخترها و جاریه هایش را با طلا می آراست و زکات آن را پرداخت نمی کرد.»

و اگر حرام بودند مانند طلا و نقره ای که مرد آن را بپوشد یا طلا و نقره ای که زن به تن می کند اما از حد معمولی بیشتر است و به حد اسراف رسیده زکات در آنها واجب خواهد بود؛

«عَنْ عُمَرُو بْنِ شُعَيْبٍ رضی اللہ عنہ: أَتَتْ امْرَأَةً النَّبِيِّ ﷺ وَمَعَهَا بِنْتُ لَهَا فِي يَدِهَا مَسْكَنَانِ غَلِيظَتَانِ مِنَ الذَّهَبِ، فَقَالَ لَهَا: أَتُعْطِينَ زَكَاةَ هَذَا؟ قَالَتْ: لَا، قَالَ: أَيْسُرُكَ أَنْ يُسَوِّرَكَ اللَّهُ بِهِمَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَوَارِينَ مِنْ نَارٍ؟» اصحاب سنن روایت کرده اند:

«زنی همراه دخترش به خدمت پیامبر ﷺ آمد که در دست دختر دو سنگوی بزرگ تر از حد معمول بود، حضرت ﷺ فرمود: زکات این ها را پرداخت می کنی؟ عرض کرد: نه؛ پیامبر ﷺ فرمود: آیا دوست داری به خاطر این دو انگو خداوند متعال

دو انگوی آتشین را در دستت بکنند؟»

یعنی به این علت که زکاتشان پرداخت نشده است.

(نکته) اگر مرد طلا و نقره‌ی زینتی را بخرد و به نیت این که آن را بر تن زنش یا زن دیگری بکند این کار حرام نیست و در طلا و نقره‌ی موجود زکات واجب نخواهد بود.

فصل، وَ نِصَابُ الزُّرُوعِ وَ الثَّمَارِ خَمْسَةُ أَوْسُقٍ، وَ هِيَ أَلْفٌ وَ سِتْمِائَةٌ رَطْلٍ بِالْعِرَاقِيِّ، وَ مَا زَادَ فَبِحِسَابِهِ، وَ فِيهَا إِنْ سَقَيْتَ بِمَاءِ السَّمَاءِ أَوْ السَّيْحِ الْعُشْرُ، وَ إِنْ سَقَيْتَ بِدَوْلَابٍ أَوْ نَضَحَ، نِصْفُ الْعُشْرِ

﴿فصل﴾ زکات دانه‌ها و میوه

﴿وَ نِصَابُ الزُّرُوعِ وَ الثَّمَارِ خَمْسَةُ أَوْسُقٍ﴾ حد زکات دانه‌ها و میوه‌ها پنج بار است و هر بار، عبارت از هشت حلب نفت سر پر می‌باشد که مجموعاً چهل حلب سر پر خواهد شد. و اگر درب حلب‌ها صاف شوند یعنی دانه و میوه از درب حلب بلندتر نشوند چهل و پنج حلب خواهد شد ﴿وَ هِيَ أَلْفٌ وَ سِتْمِائَةٌ رَطْلٍ بِالْعِرَاقِيِّ﴾ و پنج بار یک هزار و ششصد رطل عراقی است ﴿وَ مَا زَادَ فَبِحِسَابِهِ﴾ و در بیشتر از پنج بار، با این حساب زکات داده می‌شود. ﴿وَ فِيهَا إِنْ سَقَيْتَ بِمَاءِ السَّمَاءِ أَوْ السَّيْحِ الْعُشْرُ﴾ اگر دانه‌ها و میوه‌ها با آب آسمان یا جویبار آبیاری شوند میزان زکات در آن‌ها یک دهم است؛ یعنی از چهل حلب یک حلب ﴿وَ إِنْ سَقَيْتَ بِدَوْلَابٍ أَوْ نَضَحَ﴾ و اگر با دلوچه به وسیله‌ی انسان یا حیوان از چاه آب بیرون آورده یا با ماشین از جوی آورده شد یا آب را خرید یا به مالک بخشیده شد و با این آب‌ها حیوانات را آبیاری می‌کرد ﴿نِصْفُ الْعُشْرِ﴾ حد زکات آن نصف یک دهم یعنی یک بیستم است؛ بنابراین از چهل حلب دو حلب واجب است؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فِي مَا سَقَتِ الْأَنْهَارُ وَالْعَيْنُمُ الْعُشْرُ، وَ فِي مَا سَقَى بِالسَّائِيَةِ نِصْفُ الْعُشْرِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«میوه و دانه‌ای که با آب جویبار یا باران آبیاری می‌شود حد زکاتشان یک دهم

است و میوه و دانه‌ای که با حیوان آبیاری می‌شود حد زکاتشان یک بیستم است.»

(خاتمه) ۱. زکات میوه در حال ظهور صلاح و زکات دانه در حین سفت شدن

واجب می‌شود و به همین علت «امام الحرمین» و «امام غزالی» - رحمهما الله تعالی -

فرموده‌اند: هر چه را که مالک قبل از پرداختن زکات می‌خورد یا می‌بخشد محسوب

می‌شود و باید زکات آن‌ها هم پرداخت گردد.

۲. لازم است خرما خشک شده و انگور مويز گردد و دانه از پوسته و کاه جدا شود و سپس زکاتشان پرداخت گردد.

۳. هزینه‌ی چیدن خرما و انگور و هزینه‌ی خشک کردنشان و درو کردن و خرمنکوب کردن و بردن دانه به خانه‌ی فقرا و کرایه‌ی زمین و شخم زدن و زارع و کارگرها همه بر عهده‌ی زکات‌دهنده است. و نباید قبل از پرداخت زکات هیچ بخشی از این هزینه‌ها از دانه و میوه داده شود. و اگر چنین کرد یعنی قبل از پرداخت زکات بخشی از این هزینه‌ها را از دانه و میوه داده زکات این مقدار بر او می‌ماند و باید از مال خودش آن را پرداخت نماید.

(نکته) در مذهب امام حنفی درست است به جای میوه و دانه قیمت آن‌ها پرداخت شود.

فصل، وَ تَقْوَمُ غُرُوضُ التَّجَارَةِ عِنْدَ آخِرِ الْحَوْلِ بِمَا اشْتَرَيْتَ بِهِ، وَ يُخْرَجُ مِنْ ذَلِكَ رُبْعُ الْعُشْرِ

﴿فصل﴾ زکات کالای تجاری

تجارت به معنای خرید و فروش به هدف سود کردن است. ﴿وَ تَقْوَمُ غُرُوضُ التَّجَارَةِ عِنْدَ آخِرِ الْحَوْلِ بِمَا اشْتَرَيْتَ بِهِ﴾ کالاهای تجاری در آخر سال با پولی که کالاها با آن خریداری شده‌اند برآورده می‌شوند؛ یعنی در آخر سال قیمت بازاری آن‌ها برآورده می‌شود و منظور از پایان سال وقتی است که یک سال بر کالاها سپری می‌شود؛ گفتیم با پولی که کالاها با آن خریداری شده‌اند برآورده می‌شود؛ پس اگر با پول ایرانی خریداری شده بودند با پول ایرانی قیمت کالاها و سود آن‌ها را برآورده می‌کند و اگر با پول عراقی خریده بود با پول عراقی کالاها و سودشان را قیمت‌گذاری می‌نماید؛ بعد اگر همراه سودشان به حد زکات رسید یعنی به قیمت یکصد و چهل مثقال نقره، زکات را پرداخت می‌کند.

(توضیح) اگر در ماه رمضان چیزی را با هزار دینار خریداری کرد و در پایان سال قیمتش دو هزار دینار شد باید زکات دو هزار دینار را بپردازد.

﴿وَ يُخْرَجُ مِنْ ذَلِكَ رُبْعُ الْعُشْرِ﴾ در کالای تجاری مقدار زکات یک چهارم یک دهم یعنی یک چهلیم است؛ بنابراین در صد، دو و نیم خواهد شد؛ البته به شرطی که کالای تجاری ارزش یکصد و چهل مثقال نقره داشته باشد؛

«عَنْ سَمُرَةَ رضی الله عنه: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم يَأْمُرُنَا أَنْ نُخْرِجَ الصَّدَقَةَ فِي مَا نُعِدُّهُ لِلْبَيْعِ» ابوداود روایت کرده است:

«سمره فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما دستور می‌داد زکات کالایی را که برای فروش آماده می‌کنیم بپردازیم.»

لازم است در زکات کالای تجاری، پول پرداخت شود؛ یعنی درست نیست کالا داده شود.

(نکته) ۱. چیزی را که انسان با نیت تجارت خریداری کرده است و سپس از

وَمَا اسْتُخْرِجَ مِنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ يُخْرَجُ مِنْهُ رُبُعُ الْعُشْرِ فِي الْحَالِ، وَ مَا يُوجَدُ مِنَ الرِّكَازِ فَفِيهِ الْخُمْسُ

فروختن آن پشیمان می‌شود و آن را برای خود برمی‌گیرد، زکات به آن تعلق نمی‌گیرد.

۲. زکات به وسایل خانه‌ی مسکونی مالک که قصد فروش آن‌ها را دارد تعلق نمی‌گیرد؛ ولی اگر تا یک سال، پول نزد انسان بماند واجب است زکاتش را پرداخت کند.

۳. ابزارهای صنعت و وسایل داخل مغازه که برای فروش تهیه نشده‌اند و خانه‌ی کرایه داده شده و ماشین شخصی و مسافرکشی و باری و وسایل شخم‌زدن و درو کردن، به هیچ یک از آن‌ها زکات تعلق نمی‌گیرد. و اگر سودشان به مقدار یک سال پسنداز شد باید زکات سود پرداخت شود.

۴. اگر کسی تجارت سرپایی داشت مثلاً حیوان و ماشین و خانه را خرید و فروش می‌کرد بعد از سپری شدن یک سال باید زکات آن‌ها را با قیمت فروش بازار پرداخت نماید.

زکات معدن و دَفینه

﴿وَمَا اسْتُخْرِجَ مِنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ يُخْرَجُ مِنْهُ رُبُعُ الْعُشْرِ فِي الْحَالِ﴾ طلا و نقره‌ای که از معدن استخراج می‌شوند اگر بعد از تمیز کردنشان به حد زکات رسیدند باید بدون تأخیر، یک چهل‌مشان در زکات پرداخت شود؛ یعنی لازم نیست یک سال بر آن‌ها سپری شود. فرقی نیست معدن در ملک استخراج‌کننده باشد یا در جایی که مالک ندارد؛

«عَنْ بِلَالِ بْنِ الْحَرْثِ رضی الله عنه: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمَعَادِنِ الْقَبْلِيَّةِ الزَّكَاةَ» امام مالک و ابوداود روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ از معدن قبله زکات گرفت.»

﴿وَمَا يُوجَدُ مِنَ الرِّكَازِ فَفِيهِ الْخُمْسُ﴾ طلا و نقره‌ای که از دفنه‌های قبل از اسلام

یافت می‌شود یک پنجمشان زکات است؛ یعنی در صورتی که به حد زکات برسند و لازم است به محض یافتن، زکاتشان پرداخت شود و لازم نیست یک سال بر آنها سپری شود؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: فِي الزُّكَاةِ الْخُمْسُ» شیخان روایت کرده‌اند: «مقدار زکات دفینه‌ی یافت‌شده یک پنجم است.»

بنابراین چهار سهم باقیمانده ملک یابنده می‌شود؛ به شرطی که دفینه را در محلی پیدا کند که آن محل ملک هیچ کسی نباشد یا یابنده آن محل را آباد کرده باشد. و اگر در محل عمومی، مانند مسجد آن را یافت یا بر روی طلا و نقره‌ی یافت‌شده نشانه‌ای اسلامی بود، همانند مال گم‌شده خواهد بود؛ یعنی یک سال آن را معرفی می‌کند بعد اگر مالکش پیدا نشد آن را ملک خود می‌کند. و اگر دفینه را در ملک شخص دیگری پیدا کرد در صورتی که مالک آن محل آن را طلب کند متعلق به اوست و اگر آن را طلب نکرد متعلق به مالکی است که این مالک آن محل را از او گرفته است. و اگر مالک طلب‌کننده‌ای وجود نداشت دفینه‌ی یافت‌شده ملک بیت المال خواهد شد نه ملک یابنده؛ یعنی تمام آن در مصالح مسلمان صرف می‌شود و صدقه خواهد شد. و اگر یابنده فقیر بود سهم فقیری را از آن برمی‌دارد.

(خانمه) ۱. در پرداخت زکات، نیت لازم است؛

«قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«صحت هر عملی که عبادت باشد با نیت است.»

و نیت این است که مالک در حین پرداختن زکات یا وکیل گرفتن یا در حین تعیین کردن مقدار زکات در دل بگوید: این زکات است.

۲. پرداختن زکات قبل از تمام‌شدن سال درست است؛ به شرطی که مال موجود در حد زکات باشد و دریافت‌کننده‌ی زکات تا حین پایان سال مستحق دریافت

زکات و مسلمان و زنده باشد؛

«عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّ الْعَبَّاسَ عليه السلام سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ فِي تَعْجِيلِ صَدَقَتِهِ قَبْلَ أَنْ تَحِلَّ فَرَخَّصَ لَهُ فِي ذَلِكَ» ترمذی روایت کرده است:

«حضرت عباس در مورد این که آیا می تواند قبل از اتمام سال، زکاتش را پرداخت کند از پیامبر ﷺ سؤال کرد حضرت ﷺ به او اجازه ی این کار داد.»

فصل، وَ تَجِبُ زَكَاةُ الْفِطْرِ بِثَلَاثَةِ شَرَائِطٍ: الْإِسْلَامُ، وَ بَغْرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ آخِرِ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ وُجُودُ الْفَضْلِ عَنْ قُوَّتِهِ وَ قُوَّتِ عِيَالِهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَيْلَتِهِ

﴿فصل﴾ زکات، فطر

﴿وَ تَجِبُ زَكَاةُ الْفِطْرِ بِثَلَاثَةِ شَرَائِطٍ﴾ زکات فطر با سه شرط واجب است: اول، «الْإِسْلَام» زکات دهنده مسلمان باشد؛ بنابراین بر کافر واجب نیست زکات فطر خود را بپردازد؛ «عَنِ ابْنِ عُمرَ - رضي الله عنهما - قَالَ: فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ زَكَاةَ الْفِطْرِ صَاعاً مِنْ تَمْرٍ أَوْ صَاعاً مِنْ شَعِيرٍ عَلَى الْعَبْدِ وَالْحُرِّ وَ الذَّكَرِ وَ الْأُنْثَى وَ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ در زکات فطر بر برده و آزاد و مذکر و مؤنث و کوچک و بزرگ مسلمانان یک صاع خرما یا جو را واجب کرد.»

شرط دوم، ﴿وَ بَغْرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ آخِرِ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ﴾ با غروب خورشید از آخرین روز ماه رمضان؛ یعنی از حین شروع شب عید واجب می‌گردد؛ بنابراین اگر در شب عید شخصی فوت کند واجب است زکات فطرش پرداخت شود و اگر در رمضان یا قبل از غروب روز آخر رمضان بچه‌ای متولد شود واجب است زکات فطرشان پرداخت گردد؛ ولی اگر در شب عید بچه‌ای به دنیا آمد پرداختن زکات فطر برای او واجب نیست.

شرط سوم، ﴿وَ وُجُودُ الْفَضْلِ عَنْ قُوَّتِهِ وَ قُوَّتِ عِيَالِهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَيْلَتِهِ﴾ لازم است پرداخت‌کننده بیشتر از قوت خود و خانواده‌اش در روز و شب عید، داشته باشد، پس اگر نفری بیشتر از لباس و خوراکی شب و روز عید خود و بچه‌هایش و بیشتر از مصرف خانه و قرضش نداشت زکات فطر بر او واجب نخواهد بود.

(نکته) پرداخت زکات فطر در روز اول رمضان درست است؛

«كَانَ النَّاسُ يُعْطُونَهَا قَبْلَ الْعِيدِ بِالْيَوْمِ أَوْ بِالْيَوْمَيْنِ» بخاری روایت کرده است: «در زمان پیغمبر ﷺ مردم یک یا دو روز قبل از عید زکات فطر را پرداخت می‌کردند.»

وَّيَزْكِي عَنْ نَفْسِهِ وَ عَمَّنْ تَلَزَّمَهُ نَفَقَتُهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ صَاعاً مِنْ قُوتِ بَلَدِهِ، وَ قَدْرُهُ خَمْسَةُ أَرْطَالٍ
وَّ ثُلُثٌ بِالْعِرَاقِيِّ

و اگر روز عید به پایان رسید و شخصی هنوز زکات فطرش را پرداخت نکرده بود واجب است آن را به صورت قضا پرداخت کند.

﴿وَّ يَزْكِي عَنْ نَفْسِهِ وَ عَمَّنْ تَلَزَّمَهُ نَفَقَتُهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ صَاعاً مِنْ قُوتِ بَلَدِهِ﴾ واجب است زکات دهنده زکات خود و اشخاص مسلمانی را که نفقه‌ی آنها بر او است بپردازد و برای خود و هر یک از آنها یک صاع از قوت غالب شهرش را می‌پردازد و افراد مذکور عبارتند از: همسر زکات دهنده بچه‌های کوچک و نیز بچه‌های بزرگ و پدر و مادر در صورتی که فقیر باشند.

﴿وَ قَدْرُهُ خَمْسَةُ أَرْطَالٍ وَ ثُلُثٌ بِالْعِرَاقِيِّ﴾ مقدار صاع، پنج رطل و یک سوم رطل عراقی است و با گرم «۲۴۲۰» گرم خواهد شد؛ یعنی نزدیک دو و نیم کیلو.

(نکته) مقدار مذکور در مورد صاع، مذهب امام شافعی است و در مذهب امام حنفی اگر زکات دهنده خرما و جو را در زکات فطر بپردازد یک صاع واجب است؛ ولی اگر مویز یا گندم یا آرد گندم را پرداخت نماید نیم صاع واجب می‌باشد. و بدانکه صاع حنفی با صاع شافعی متفاوت است؛ زیرا صاع حنفی «۳۶۳۰» گرم یعنی سه کیلو و شصت و سی گرم است؛ بنابراین نصف صاع ایشان «۱۸۱۵» گرم؛ یعنی نزدیک دو کیلو گرم خواهد شد. در مذهب امام حنفی درست با قیمت بازار، پول نیم صاع قوت را به فقرا بدهد.

(خانه) ۱. صحیح است فقیری فطریه‌اش را به فقیر دیگری بدهد و این فقیر هم فطریه‌اش را به او پرداخت کند هر چند که افراد خانواده‌ی آنها باهم دیگر متفاوت باشند؛ یعنی افراد خانواده‌ی یکی از آنها بیشتر از دیگری باشند.

۲. اگر زنی از شوهرش قهر کرده بود یا بدون اجازه‌ی شوهرش از خانه بیرون رفت بر شوهر زکات فطر زن واجب نیست.

۳. اگر پدر و مادر و پسر و دختر بالغ نتوانستند نفقه‌ی خود را تهیه کنند صحیح نیست بدون اجازه فطریه‌ی ایشان پرداخت شود؛ زیرا زکات عبادت است و نیازمند نیت می‌باشد و اجازه‌دادن نیت محسوب می‌شود. و نیز درست نیست بدون اجازه فطریه‌ی خواهر، برادر، برادر زن، زن پسر، خواهر زن و یا هر بیگانه‌ی دیگری پرداخت شود هر چند که با هم زندگی بکنند.

۴. بر کسی که روزه نمی‌گیرد واجب است فطریه را بپردازد؛
 «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَكَاةَ الْفِطْرِ طَهْرَةً لِلصَّائِمِ مِنَ الْفَقْرِ وَالرَّفَثِ وَ طُعْمَةً لِلْمَسَاكِينِ» حاکم روایت کرده است:
 «پیامبر ﷺ زکات فطر را واجب کرد تا وسیله‌ی پاک‌شدن روزه‌گیر از سخن لهو و بیهوده و طعام مساکین بشود.»

فصل، وَ تَدْفَعُ الزَّكَاةَ إِلَى الْأَصْنَافِ الثَّمَانِيَةِ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ

﴿فصل﴾ تقسیم زکات

﴿وَ تَدْفَعُ الزَّكَاةَ إِلَى الْأَصْنَافِ الثَّمَانِيَةِ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ﴾ زکات به هشت صنفی که خداوند متعال در قرآن مجید ذکر کرده است پرداخت می‌شود:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (توبه/۹۰):

«زکات برای فقرا، مساکین، جمع‌کنندگان زکات، تازه مسلمان شده‌ها، برده، بدهکار، مجاهدین اسلام و مسافر می‌باشد که این زکات فریضه‌ای از جانب خداوند است و خداوند علیم و حکیم است.»

(تعریف) فقیر، کسی است که به مقدار تهیه‌ی نصف مصرفش مال و کار درآمدا نداشته باشد؛ به عنوان مثال در روز به صد دینار نیاز داشته باشد ولی سی یا چهل دینار را به دست بیاورد.

۲. مسکین، کسی است که مال یا منبع درآمدی داشته باشد که بتواند با آن، بیشتر از نصف مصرفش را به دست بیاورد مثلاً در روز به صد دینار نیاز داشته باشد ولی هفتاد یا هشتاد دینار کسب بکند. اگر شخصی قادر به کار کردن بود ولی به خاطر اشتغال به تحصیل فرصت نداشت یا نفری کار حلال را نمی‌یافت یا نمی‌توانست خود را آشکار کند، این اشخاص، فقیر یا مسکین محسوب می‌شوند. و نیز اگر شخصی به زن نیاز داشت می‌تواند به مقدار هزینه‌ی زن گرفتن، زکات را دریافت کند.

(نکته) کسی که نفقه‌اش بر عهده‌ی پدر و مادرش یا بر عهده‌ی بچه‌هایش باشد و نیازهای زندگی‌اش تأمین گردد فقیر و یا مسکین محسوب نمی‌شود هر چند که چیزی نداشته باشد. و نیز شخصی که با اسم عبادت کردن از کار کردن دست

می کشد و زنی که از شوهرش دوری گرفته است فقیر و مسکین به حساب نمی آیند و نباید زکات را دریافت بکنند.

۳. عامل زکات، کسی است که زکات را جمع آوری و آن را تقسیم می کند و اسم دریافت کننده گان زکات را می نویسد.

۴. تازه مسلمان، شخصی است که تازه مسلمان شده و ایمانش ضعیف است یا ایمانش قوی است ولی صاحب منصب و فامیل و دوست است که اگر با پرداختن زکات، مورد توجه قرار گیرد اشخاص دیگری هم با پیروی از او مسلمان می شوند.

۵. برده ای که برای او کتابت شده است، برده ای است که سیدش به او می گوید: اگر فلان مقدار پول را برایم تهیه بکنی تو را آزاد خواهم کرد که چنین شخصی می تواند به میزان نیازش زکات را دریافت کند.

۶. بدهکار، انسانی است که برای انجام دادن کارهایش بدهکار شده است، مانند ساختن خانه، زن گرفتن. یا دچار مصیبتی شده باشد مانند قتل سهو که به اندازه ی قرضشان به این بدهکاران زکات داده می شود؛ به شرطی که خودشان قادر به پرداخت قرضشان نباشند. و اگر برای اصلاح یا خاموش کردن فتنه ای بدهکار شده بود زکات به او تعلق می گیرد؛ هر چند که بی نیاز باشد.

۷. مجاهد راه خدا، کسانی هستند که بدون دریافت حقوق در راه خدا جنگ می کنند که این افراد هم به اندازه ی مصرف خوردن و لباس خود و بچه هایشان تا حین برگشتن از جهاد، زکات را دریافت می کنند. و نیز برای خرید سلاح می توانند زکات را دریافت کنند؛ هر چند که بی نیاز باشند.

۸. مسافر، شخصی است که می خواهد به جایی برود یا به محل سکونتش برگردد که به این صنف هم به میزان مصرفش زکات تعلق می گیرد؛ به شرطی که هزینه ی سفر نداشته باشد و سفرش گناه نباشد.

وَ إِلَى مَنْ يُوْجَدُ مِنْهُمْ، وَ لَا يُقْتَصَرُ عَلَى أَقَلِّ مِنْ ثَلَاثَةِ إِلَّا الْعَامِلُ، وَ خَمْسَةٌ لَا يَجُوزُ دَفْعُهَا إِلَيْهِمْ:

اگر این هشت صنف بودند زکات به آنان داده می شود ﴿وَ إِلَى مَنْ يُوْجَدُ مِنْهُمْ﴾ و اگر همه ی آنها نبودند به اصناف موجود پرداخت می شود ﴿وَ لَا يُقْتَصَرُ عَلَى أَقَلِّ مِنْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا الْعَامِلُ﴾ و نباید مالک از هر صنف به کمتر از سه نفر بدهد جز به عامل (جمع کننده ی زکات) یعنی می تواند زکاتش را به یک عامل بدهد.

(نکته) آنچه گفته شد فتوای امام شافعی است؛ ولی بعضی دیگر از علما فرموده اند صحیح است زکات به سه نفر داده شود و حتی در مذهب امام حنفی، درست است به یک نفر هم داده شود. فرقی نیست زکات فطر باشد یا زکات دیگر و بسیاری از علما این فتوا را قبول کرده اند.

نقل زکات از محلی که در آن فقرا وجود دارد به محل دیگری درست نیست
«لَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا بَعَثَ مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ قَالَ لَهُ: أَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تَتَّخِذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ فِتْرَةً عَلَى فَقَرَائِهِمْ» شیخان روایت کرده اند:

«زیرا پیامبر ﷺ وقتی که معاذ را به یمن فرستاد به او فرمود به مردم یمن اعلام بکن که خداوند زکات را بر ایشان واجب کرده که از ثروتمندانشان گرفته و به فقرایشان داده می شود.»

ولی در مذهب امام حنفی نقل زکات درست است و اگر فامیل فقیری داشته باشد سنت است زکاتش را برای او ارسال کند.

(نکته) درست نیست قرضی را که به فقیری داده است به عنوان زکات به او بدهد؛ یعنی به فقیر بگوید قرضی را که به تو داده ام پس نده آن را به عنوان زکات به تو می دهم. و نیز درست نیست مالک به بدهکارش بگوید: به شرطی زکاتم را به تو می دهم که تو آن را از بابت قرضم به من پس بدهی.

﴿وَ خَمْسَةٌ لَا يَجُوزُ دَفْعُهَا إِلَيْهِمْ﴾ پنج گروه هستند که درست نیست زکات به آنها داده شود:

الْغَنِيِّ بِمَالٍ أَوْ كَسْبٍ، وَ الْعَبْدُ، وَ بَنُو هَاشِمٍ وَ بَنُو الْمُطَّلِبِ، وَ الْكَافِرِ، وَ مَنْ تَلَزَّمَ الْمُزَكِّي نَفَقَتَهُ لَا يَدْفَعُهَا بِاسْمِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ

اول، ﴿الْغَنِيِّ بِمَالٍ أَوْ كَسْبٍ﴾ کسی است که با داشتن مال یا شغل بی نیاز باشد؛ زیرا اولی به مقدار مصرفش مال و دومی به مقدار مصرفش درآمد دارد و این دو نفر هر چند که خانه و ملک نداشته باشند زکات به آنان تعلق نمی گیرد؛

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا تَجِلُّ الصَّدَقَةُ لِغَنِيِّ وَ لَا لِذِي مِرَّةٍ سَوِيٍّ» اصحاب سنن روایت کرده اند:

«کسی که به میزان مصرفش مال یا توانایی کار کردن داشته باشد زکات برای او حلال نخواهد بود.»

دوم، ﴿وَ الْعَبْدُ﴾ برده ای است که برای او کتابت نشده باشد.

سوم، ﴿وَ بَنُو هَاشِمٍ وَ بَنُو الْمُطَّلِبِ﴾ اولاد هاشم و اولاد مطلب است؛ زیرا آل پیامبر ﷺ هستند؛

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّهَا لَا تَجِلُّ لِمُحَمَّدٍ وَ لَا لِآلِ مُحَمَّدٍ» مسلم روایت کرده است:

«این زکات برای پیامبر ﷺ و آل او حلال نیست.»

(نکته) سادات کردستان که اولاد حضرت فاطمه ی دختر پیامبر ﷺ هستند نباید زکات را دریافت کنند؛ ولی بعضی از علما فرموده اند: به علت این که در این زمان بیت المال دایر نیست تا یک پنجم آن به آل پیامبر ﷺ داده شود سادات می توانند زکات را دریافت کنند.

چهارم، ﴿وَ الْكَافِرِ﴾ کافر است؛ به حدیث سابق معاذ مراجعه کن!

پنجمین صنفی که نمی تواند زکات را دریافت کند ﴿وَ مَنْ تَلَزَّمَ الْمُزَكِّي نَفَقَتَهُ﴾ شخصی است که نفقه ی او بر زکات دهنده واجب است، مانند زن، پدر، پسر، دختر ﴿لَا يَدْفَعُهَا بِاسْمِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ﴾ که نباید مالک تحت عنوان فقرا و مساکین

به ایشان زکات بدهد؛ زیرا با پرداخت زکات به ایشان نفقه را از خود ساقط می‌کند که این کار، حيله خواهد شد اما تحت عنوان بدهکار، مسافر و مجاهد می‌تواند زکاتش را به آنان بدهد.

(نکته) ۱. درست است زن زکاتش را به شوهرش بدهد و نیز پدر می‌تواند زکاتش را به پسر که دارای عیال و بچه‌هاست و نمی‌تواند نفقه‌ی ایشان را تأمین کند بپردازد.

۲. و لازم در حین وجوب زکات، مالک در اسرع وقت زکاتش را پرداخت کند.
۳. مکروه است چیزی را که به عنوان زکات یا صدقه به نفری داده است از او خریداری نماید؛

«عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَوَضَعْتُ أَنْ صَاحِبَهُ بَائِعُهُ بِرُخْصٍ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا تَبْتَغُهُ وَلَا تُعْطَاكَهُ بِدِرْهِمٍ» شیخان روایت کرده‌اند:

«حضرت عمر فرموده در راه خدا اسبی را به نفری دادم بعد چنان تصور کردم که صاحبش می‌خواهد آن را با قیمتی ارزان بفروشد پیامبر ﷺ فرمود: آن را از او خریداری نکن هر چند که با یک درهم به تو بدهد.»

۴. وکیل گرفتن برای پرداخت و دریافت زکات جایز است.

۵. کار کردن با فقرا و مساکین، بحث کردن از زکات در حضور دریافت کننده‌ی زکات و منت کردن بر او پاداش زکات را کم می‌کند.

(خاتمه) ۱. «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ سَأَلَ النَّاسَ تَكْثُرًا فَإِنَّمَا يَسْأَلُ جَمْرًا فَلْيَسْتَقِلْ أَوْ يَسْتَكْثِرْ» مسلم روایت کرده است:

«کسی که با نیت زیاد شدن مال تکتدی کرده و زکات را دریافت کند اخگر

جهنم را می‌خواهد بعد میل خودش است این کار را کم انجام دهد یا زیاد.»

۲. «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ الصَّدَقَةَ لَتُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ وَ تَدْفَعُ مَيْتَةً

السوء» ترمذی روایت کرده است:

«صدقه دادن خشم خداوند را خاموش و مردن بد را دفع می کند.»

۳. «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: زَوْجُكَ وَ وَلَدُكَ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتَ بِهِ عَلَيْهِمْ» بخاری روایت کرده است:

«پیغمبر صلی الله علیه و آله به زینب فرمود: شوهر و بچه‌ات سزاوارترین کسانی هستند که به آنها

صدقه می دهی.»

کتابُ الصَّیَّامِ

وَ شَرَائِطُ وَجُوبِ الصَّیَّامِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ: الْإِسْلَامُ

﴿کتابُ الصَّیَّامِ﴾ کتاب روزه

روزه در اسلام این است که انسان در حین طلوع فجر تا غروب آفتاب خود را از باطل کننده ها منع کند.

روزه‌ی ماه مبارک رمضان، رکن چهارم اسلام است که در ماه شعبان سال دوم هجری واجب شد. و با رؤیت هلال این ماه یا اتمام سی روز شعبان واجب می شود؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : صُومُوا لِرُؤْيَيْهِ وَ أَفْطِرُوا لِرُؤْيَيْهِ فَإِنْ حَالَتِ دُونُهُ غَيَابَةٌ فَأَكْمِلُوا ثَلَاثِينَ يَوْمًا» ترمذی روایت کرده است:

«با دیدن هلال رمضان روزه بگیرید و با رؤیت هلال ماه شوال روزه را باز کنید و اگر هلال دیده نشد سی روز شعبان یا رمضان را به اتمام برسانید.»

رؤیت هلال با شهادت یک مرد عادل که بگوید: «هلال رمضان امسال را مشاهده کردم» ثابت می شود. و اگر حاکم مسلمان اعلام کرد شرعاً رؤیت هلال ثابت شده است بر مسلمانان تحت سلطه‌ی او روزه‌ی رمضان واجب می شود.

(نکته) جز مذهب شافعی، سه مذهب دیگر دیگر فرموده اند: اگر در یکی از مناطق اسلام هلال رمضان مشاهده شد برای دیگر مناطق اسلام هم دلیل خواهد بود هر چند که مناطق دیگر از منطقه‌ی رؤیت دور باشند؛ بنابراین بر تمام مسلمانان روزه واجب می شود.

﴿وَ شَرَائِطُ وَجُوبِ الصَّیَّامِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ﴾ شرایط وجوب روزه چهار چیز است:

اول، ﴿الْإِسْلَامُ﴾ مسلمان بودن؛ خداوند متعال فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّیَّامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»

وَالْبُلُوعُ، وَالْعَقْلُ، وَالْقُدْرَةُ عَلَى الصَّوْمِ، وَفَرَايِضُ الصَّوْمِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ: النَّيَّةُ

(بقره/۱۸۳):

«ای اهل ایمان روزه بر شما واجب شده است همانگونه که بر امت‌های قبل از شما واجب گردید.»

دوم، ﴿وَالْبُلُوعُ﴾ بلوغ است، پس بر بچه واجب نیست.

سوم، ﴿وَالْعَقْلُ﴾ عقل است؛ بنابراین بر دیوانه و بی‌هوش واجب نیست؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَخْتَلِمَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ» احمد و نسائی روایت کرده‌اند:

«گناه از سه نفر برداشته شده است: از خوابیده تا وقتی که بیدار می‌شود، از بچه تا هنگامی که بالغ می‌شود و از دیوانه تا حینی که بهبود می‌یابد.»

(نکته) اگر بچه توانایی روزه گرفتن داشت واجب است در هفت سالگی به او دستور روزه گرفتن داده و در ده سالگی در برابر ترک آن زده شود.

چهارم، ﴿وَالْقُدْرَةُ عَلَى الصَّوْمِ﴾ توانایی روزه گرفتن است، که بعداً بیان خواهد شد.

﴿وَفَرَايِضُ الصَّوْمِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ﴾ فرائض روزه چهار چیز است: اول، ﴿النَّيَّةُ﴾ نیت کردن در هر شب است؛ یعنی بعد از غروب تا قبل از طلوع می‌تواند در دل نیت بکند که فردا روزه‌ی رمضان امسال را می‌گیرد؛ پس اگر در شب نیت را فراموش کرد روزه‌اش صحیح نخواهد بود و باید آن را قضا کند؛

«عَنْ حَفْصَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ لَمْ يُجْمَعْ الصَّيَّامُ قَبْلَ الْفَجْرِ فَلَا صِيَّامَ لَهُ» ابن خزیمه و ابن حبان روایت کرده‌اند:

«کسی که قبل از فجر نیت روزه نکند روزه‌اش صحیح نخواهد بود.»

(نکته) در روزه‌ی سنت روزه‌دار می‌تواند تا قبل از ظهر نیت بکند؛ به شرطی که از طلوع فجر تا حین نیت کردن هیچ عملی را که موجب باطل شدن روزه هستند انجام

وَ الْإِمْسَاكُ عَنِ الْأَكْلِ وَ الشُّرْبِ وَ الْجِمَاعِ وَ تَعَمُّدِ الْقِيءِ. وَ الَّذِي يُفْطِرُ بِهِ الصَّائِمُ عَشْرَةَ أَشْيَاءَ: مَا وَصَلَ عَمْدًا إِلَى الْجَوْفِ أَوْ الرَّأْسِ

نداده باشد؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رضي الله عنها -: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ؟ قُلْنَا: لَا، قَالَ: فَإِنِّي إِذَا صَائِمٌ» مسلم روایت کرده است:

«حضرت عائشه فرمود: روزی پیامبر ﷺ به خانه آمد فرمود: چیزی دارید؟ عرض کریم: خیر، فرمود: پس من روزه خواهم بود.»

امام حنفی با استناد به این حدیث فرموده است: از حین غروب آفتاب تا قبل از ظهر، روزه‌دار می‌تواند نیت روزه بکند. و در مذهب امام مالک، روزه‌دار می‌تواند در شب اول رمضان برای تمام رمضان نیت بکند و لازم نیست هر شب نیت را تکرار نماید. این فتوا بسیار نافع است و برای نجات از قضای روزه لازم است از آن پیروی شود. و انسان می‌تواند در روزه‌های کفارت هم در آن‌هایی که پشت سر هم بودن واجب است از این فتوا پیروی کند.

(نکته) واجب است در نیت، نوع روزه تعیین شود؛ یعنی روزه‌ی رمضان، نذر، قضا و کفارت مشخص گردد.

دوم و سوم و چهارم، ﴿وَ الْإِمْسَاكُ عَنِ الْأَكْلِ وَ الشُّرْبِ وَ الْجِمَاعِ وَ تَعَمُّدِ الْقِيءِ﴾ منع کردن خود در تمام روز، از خوردن، نوشیدن، جماع کردن و استفراغ عمدی است.

باطل کننده‌های روزه

﴿وَ الَّذِي يُفْطِرُ بِهِ الصَّائِمُ عَشْرَةَ أَشْيَاءَ﴾ باطل کننده‌های روزه ده چیز هستند؛ یعنی اگر یک چیز از این‌ها رخ دهد باید روزه قضا شود: اول، ﴿مَا وَصَلَ عَمْدًا إِلَى الْجَوْفِ أَوْ الرَّأْسِ﴾ رسیدن عمدی چیزی به داخل سینه، شکم، مثانه، گلو، بینی، گوش، و به مخ سر است. فرقی نیست این چیز، خوردنی باشد یا نوشیدنی یا دارو و یا ...، مانند

وَ الْحَقْنَةُ، فِي أَحَدِ السَّبِيلَيْنِ، وَ الْفَيْءُ عَمْدًا

سینه کش کردن دود سیگار و بلعیدن بلغم و وارد کردن انگشت دست و تکه چوب و... به مقعد. و اگر این اعمال را از روی سهو انجام داد یا او را مجبور به انجام دادن آن کردند یا از یادش رفته بود که روزه است روزه اش باطل نمی شود و نیازی به قضا کردن آن نیست؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: مَنْ نَسِيَ وَ هُوَ صَائِمٌ فَأَكَلَ أَوْ شَرِبَ فَلَيْتَمَ صَوْمُهُ فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللَّهُ وَ سَقَاهُ» شیخان روایت کرده اند:

«روزه داری که در حین فراموشی چیزی را بخورد یا بنوشد روزه اش را به پایان برساند؛ زیرا خداوند به او خوراکی و نوشیدنی داده است.»

(نکته) چیزی که از طریق رگ یا از راه پوست وارد بدن انسان شود و به جوف نرسد روزه را باطل نمی کند هر چند که تشنگی و گرسنگی را کنار ببرد، مانند تزریق دارو خون و سرم و چرب کردن بدن؛

«قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَصُوبُ عَلَى رَأْسِهِ الْمَاءَ وَ هُوَ صَائِمٌ مِنَ الْحَرِّ أَوْ الْعَطَشِ» ابوداود روایت کرده است:

«یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من پیامبر صلی الله علیه و آله را در حین روزه داری دیدم که از شدت گرما یا تشنگی آب را بر سرش می ریخت.»

و نیز با ورود پشه و دود و غبار خاک و آرد و با بو کردن و بلعیدن بزاق و چکاندن قطره به چشم روزه باطل نمی شود.

دوم، ﴿وَ الْحَقْنَةُ﴾ وارد کردن چیزی با تلمبه ﴿فِي أَحَدِ السَّبِيلَيْنِ﴾ به یکی از دو راه عقبی و جلوپی انسان است. فرقی نیست چیز وارد شده دارو باشد یا نه، مانند وارد کردن انگشت به عقب در حین طهارت کردن.

سوم، ﴿وَ الْفَيْءُ عَمْدًا﴾ استفراغ کردن عمدی است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: مَنْ ذَرَعَهُ الْفَيْءُ وَ هُوَ صَائِمٌ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ وَ

وَ الْوُطْءُ عَمْدًا فِي الْفَرْجِ، وَ الْإِنْزَالُ عَنْ مُبَاشَرَةٍ، وَ الْحَيْضُ، وَ النَّفَاسُ

إِنْ اسْتَقَاءَ فَلْيَقْضِ» اصحاب سنن و حاکم روایت کرده اند:

«روزه داری که بی اختیار استفراغ کند قضای روزه بر او نیست و اگر عمدی استفراغ کرد باید روزه اش را قضا کند.»

چهارم، ﴿وَ الْوُطْءُ عَمْدًا فِي الْفَرْجِ﴾ جماع عمدی است؛ یعنی اگر روزه بودنش را فراموش کرده بود یا از حرام بودن جماع آگاه نبود روزه اش باطل نخواهد شد.

پنجم، ﴿وَ الْإِنْزَالُ عَنْ مُبَاشَرَةٍ﴾ خارج شدن منی به سبب دست بازی استمناس است؛ «عَنْ عَائِشَةَ- رضي الله عنها- : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُقَبِّلُ وَيُبَاشِرُ وَ هُوَ صَائِمٌ وَ كَانَ أَمْلَكَكُمْ لِإِزْبِهِ» شیخان روایت کرده اند:

«حضرت عائشه فرمود: پیامبر ﷺ در حین روزه داری همسرش را می بوسید و با او شوخی می کرد و بیشتر از همه ی شما احتیاط می کرد و جنب نمی شد.»

یعنی اگر ترس خارج شدن منی می داشت این عمل را انجام نمی داد.

(نکته) اگر شخصی در شب جماع کرد و تا بعد از اذان صبح غسل نکرد یا در روز خوابید و احتلام شد روزه ی او باطل نمی شود؛

«عَنْ عَائِشَةَ- رضي الله عنها- : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُدْرِكُهُ الْفَجْرُ مِنْ رَمَضَانَ مِنْ غَيْرِ حُلُمٍ فَيَغْتَسِلُ وَ يَصُومُ» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر ﷺ در ماه رمضان در حین جنابت به طلوع می رسید بعد غسل می کرد و روزه می گرفت.»

ششم، ﴿وَ الْحَيْضُ﴾ حیض است؛ هر چند که یک قطره خون باشد.

هفتم، ﴿وَ النَّفَاسُ﴾ نفاس و هشتم وضع حمل است؛ هر چند که در حین تولد بچه خون از زن بیرون نیاید؛

«سُئِلَتْ عَائِشَةُ- رضي الله عنها- ما بالُ الْحَائِضِ تَقْضِي الصَّوْمَ وَ لَا تَقْضِي الصَّلَاةَ؟ قَالَتْ : كَانَ يُصِيبُنَا ذَلِكَ فَتُؤْمَرُ بِقَضَاءِ الصَّوْمِ وَ لَا تُؤْمَرُ بِقَضَاءِ الصَّلَاةِ» شیخان روایت

وَالْجُنُونُ، وَ الرَّدَّةُ. وَ يُسْتَحَبُّ فِي الصَّوْمِ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: تَعْجِيلُ الْفِطْرِ، وَ تَأْخِيرُ السُّحُورِ

کرده‌اند:

«از حضرت عائشه سؤال شد چرا زن حائض روزه را قضا می‌کند ولی نماز را قضا نمی‌کند؟ فرمود: ما در زمان پیامبر ﷺ دچار حیض می‌شدیم به ما امر می‌شد که روزه را قضا کنیم اما به ما دستور داده نمی‌شد که نماز را قضا کنیم.»

(نکته) اگر زن در شب، از حیض یا نفاس پاک شد واجب است نیت بکند و فردای آن شب روزه بگیرد؛ هر چند که قبل از طلوع فرصت غسل را نداشته باشد.

نهم، ﴿وَالْجُنُونُ﴾ دیوانگی است؛ یعنی اگر انسان به مدت کمی دیوانه بشود روزه‌اش باطل می‌شود اما قضای آن بر او واجب نیست

(نکته) اگر کسی از طلوع فجر تا غروب آفتاب خوابیده یا بیهوش شد ولی مدت کمی به هوش آمد روزه‌ی هر دوی آن‌ها درست خواهد بود

دهم، ﴿وَالرَّدَّةُ﴾ مرتد شدن؛ یعنی اگر روزه‌داری در روز مرتکب یک کفر بشود روزه‌اش باطل می‌شود و قضا کردن آن واجب خواهد بود. ولی کافر اصلی بعد از مسلمان شدن، لازم نیست روزه‌های دوران کفر را قضا کند.

سنت‌های روزه

﴿وَيُسْتَحَبُّ فِي الصَّوْمِ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ﴾ در روزه سه چیز سنت است: اول، ﴿تَعْجِيلُ الْفِطْرِ﴾ عجله کردن در باز کردن روزه؛ یعنی بعد از غروب یقینی آفتاب چیزی بخورد یا بنوشد.

دوم، ﴿وَتَأْخِيرُ السُّحُورِ﴾ تأخیر سحری؛ به شرطی که نسبت به طلوع فجر شک نداشته باشد؛

«عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا يُزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَّلُوا الْفِطْرَ وَ أَخْرَوْا السُّحُورَ» احمد روایت کرده است:

«تا وقتی که مردم در افطار عجله و در سحری تأخیر کنند بر خیر خواهند بود.»

وَتَرَكَ الْهَجْرَ مِنَ الْكَلَامِ. وَيَحْرُمُ صِيَامُ خَمْسَةِ أَيَّامٍ: الْعِيدَانِ

سنت است روزه دار با خرما و اگر خرما نبود با آب افطار کند؛
 «عَنْ سَلْمَانَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِذَا أَفْطَرَ أَحَدُكُمْ فَلْيُفْطِرْ عَلَى تَمْرٍ فَإِنَّهُ بَرَكَةٌ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَلْيُفْطِرْ عَلَى مَاءٍ فَإِنَّهُ طَهُورٌ» اصحاب سنن روایت کرده اند:
 «هرگاه یکی از شما افطار کرد با خرما افطار کند؛ زیرا خرما نیرویتان را زیاد می کند و اگر خرما را نیافت با آب افطار کند؛ زیرا آب پاک کننده است.»
 و نیز سنت است در حین افطار بگوید

«بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ لَكَ صُمتٌ وَ عَلَى رِزْقِكَ أَفْطَرْتُ» طبرانی روایت کرده است.
(نکته) اگر سحری خورد بعد ظاهر شد خوردنش بعد از طلوع بوده است باید تا غروب روزه باشد و آن را قضا کند. و اگر چنان تصور کرد که آفتاب غروب کرده و افطار کرد بعد ظاهر شد که افطارش قبل از غروب آفتاب بوده است باید روزه اش را قضا کند.

سوم، «وَتَرَكَ الْهَجْرَ مِنَ الْكَلَامِ» ترک سخن بد و بیهوده و دشنام و غیبت کردن و دروغ گفتن است؛ زیرا با این اعمال، ثواب روزه کم می شود؛
 «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِذَا أَصْبَحَ أَحَدُكُمْ يَوْمًا صَائِمًا فَلَا يَرْفُثْ وَلَا يَجْهَلْ فَإِنْ امْرُؤٌ شَاتَمَهُ أَوْ قَاتَلَهُ فَلْيَقُلْ: إِنِّي صَائِمٌ» شیخان روایت کرده اند:
 «هرگاه یکی از شما روز را با روزه شروع کرد حرف بد و بیهوده نزنند و کار زشت را انجام ندهد و اگر کسی به او دشنام داد یا با او جنگ کرد بگوید: من روزه هستم.»

روزه‌ی منع شده

«وَيَحْرُمُ صِيَامُ خَمْسَةِ أَيَّامٍ» روزه گرفتن در پنج روز حرام است. فرقی نیست سنت باشد یا نذر یا قضا یا کفارہ: «الْعِيدَانِ» دو عید رمضان و قربان است؛
 «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَنْ صِيَامِ يَوْمِ الْأَضْحَى وَ يَوْمِ الْفِطْرِ» شیخان

وَ أَيَّامُ التَّشْرِيقِ الثَّلَاثَةُ؛ وَ يُكْرَهُ صَوْمُ يَوْمِ الشُّكِّ، إِلَّا أَنْ يُوَافِقَ عَادَةً لَهُ

روایت کرده‌اند:

«پیامبر روزه‌ی عید قربان و عید رمضان را منع کرد.»

﴿وَ أَيَّامُ التَّشْرِيقِ الثَّلَاثَةُ﴾ سه روز ایام التشریق؛ یعنی سه روز بعد از عید قربان؛

«عَنْ نُبَيْشَةَ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: أَيَّامُ التَّشْرِيقِ أَيَّامُ أَكْلٍ وَ شُرْبٍ وَ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى»

مسلم روایت کرده است:

«ایام التشریق روزهای خوردن، نوشیدن و یاد خدا هستند.»

﴿وَ يُكْرَهُ صَوْمُ يَوْمِ الشُّكِّ﴾ روزه‌ی روز شک مکروه و بنا بر فتوای اصح، حرام است.

روز شک روزی است که در در رمضان بودن و شعبان بودن آن شک است؛ یعنی

در روز سی‌ام ماه شعبان شایع می‌شود که ماه رؤیت شده است ولی بر طبق شرع

کسی شهادت نداده است؛

«عَنْ عَمَّارٍ رضی الله عنه: مَنْ صَامَ يَوْمَ الشُّكِّ فَقَدْ عَصَى أَبَا الْقَاسِمِ» اصحاب سنن روایت

کرده‌اند:

«کسی که در روز شک روزه بگیرد به درستی از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله سرپیچی کرده

است»

﴿إِلَّا أَنْ يُوَافِقَ عَادَةً لَهُ﴾ مگر این که موافق عادت روزه‌اش باشد؛ مثلاً شخصی عادتاً

دوشنبه یا پنجشنبه‌ها روزه باشد و روز شک یکی از این دو روز باشد یا روزه‌ی

واجب را قضا کند که روزه‌ی روز شک برای اینگونه افراد حرام نخواهد بود.

(نکته) حرام است در نیمه‌ی دوم ماه شعبان روزه‌ی سنت بگیرد؛ ولی اگر در

نیمه‌ی اول هم روزه گرفت یا در نیمه‌ی دوم روزه‌ی واجب را قضا می‌کرد یا عادتاً

دوشنبه‌ها و پنجشنبه‌ها روزه می‌بود برای چنین اشخاصی درست خواهد بود؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِذَا انْتَصَفَ شَعْبَانُ فَلَا تَصُومُوا» اصحاب سنن

روایت کرده‌اند:

وَمَنْ وَطِئَ فِي نَهَارِ رَمَضَانَ عَامِدًا فِي الْفَرْجِ فَعَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ الْكَفَّارَةُ، وَ هِيَ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ،

«هرگاه شعبان به نیمه‌ی دوم رسید روزه نگیرد.»

مکروه است انسان، تنها در روزهای جمعه یا شنبه روزه بگیرد؛

«قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا يَصُومُ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَّا أَنْ يَصُومَ قَبْلَهُ أَوْ يَصُومَ بَعْدَهُ»

شیخان روایت کرده‌اند:

«نباید هیچ یک از شما در روز جمعه روزه بگیرد مگر این که روز قبل یا بعد آن

روزه بگیرد.»

فدیه و کفاره‌ی روزه

﴿وَمَنْ وَطِئَ فِي نَهَارِ رَمَضَانَ عَامِدًا فِي الْفَرْجِ فَعَلَيْهِ الْقَضَاءُ﴾ کسی که در روز رمضان در حین روزه، جماع عمد بکند باید روزه را قضا بکند؛ و منظور از جماع این است که سر آلت تناسلی‌اش را در شرمگاه یا مقعد وارد کند ﴿وَ الْكَفَّارَةُ﴾ و کفاره هم بر او واجب است.

(نکته) ۱. این کفاره تنها بر مرد واجب است؛ یعنی بر زن نیست؛ ولی باید زن هم روزه را قضا کند.

۲. کسی که به سبب دوری از علمای دین یا تازه مسلمان شدن از حرام بودن جماع آگاه نباشد یا به خاطر فراموش کردن روزه بودن جماع بکند کفاره بر او نخواهد بود.
۳. این کفاره‌ی جماع جز در ماه رمضان در هیچ ماه دیگری واجب نمی‌شود؛ یعنی جماع در ماه‌های دیگر، تنها روزه را باطل می‌کند.

۴. کسی که در رمضان روزه نیست و در روز جماع می‌کند یا روزه است و قبل از جماع به طریق دیگری روزه را باز می‌کند کفاره بر او واجب نخواهد بود.

﴿وَهِيَ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ﴾ و کفاره‌ی جماع عبارت از آزاد کردن برده‌ی مؤمن است ﴿فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ﴾ و اگر برده را نیابد روزه گرفتن دو ماه به

فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا لِكُلِّ مِسْكِينٍ مُدٌّ؛ وَ مَنْ مَاتَ وَ عَلَيْهِ صِيَامٌ مِنْ رَمَضَانَ أَطْعَمَ عَنْهُ وَلِيُّهُ لِكُلِّ يَوْمٍ مُدَّ طَعَامٍ

صورت متوالی است؛ یعنی نباید در بین روزه‌ها یک روز فاصله بیندازد ﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ﴾ و اگر به سبب پیری یا مریضی دائم توانایی این روزه‌ها را نداشت ﴿فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا لِكُلِّ مِسْكِينٍ مُدٌّ﴾ باید به شصت مسکین یا فقیر طعام بدهد و طعام هر یک از آن‌ها یک مد دانه است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: وَقَعْتُ عَلَى امْرَأَتِي فِي رَمَضَانَ، قَالَ صلی الله علیه و آله: هَلْ تَجِدُ مَا تُعْتِقُ رَقَبَةً؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَهَلْ تَجِدُ مَا تُطْعِمُ سِتِّينَ مِسْكِينًا؟ قَالَ: لَا، ثُمَّ جَلَسَ فَأُوتِيَ النَّبِيُّ بِعَرَقٍ فِيهِ تَمْرٌ، فَقَالَ صلی الله علیه و آله: تَصَدَّقْ بِهَذَا...» شیخان روایت کرده‌اند:

«مردی به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد در روز ماه رمضان با زخم جماع کردم، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: هزینه‌ی آزاد کردن برده‌ای داری؟ عرض کرد: خیر؛ فرمود: می‌توانی دو ماه پشت سر هم روزه بگیری؟ عرض کرد: نه؛ فرمود آیا می‌توانی به شصت مسکین طعام بدهی؟ عرض کرد: خیر؛ بعد این مرد نشست بعضی خرمای خشک به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه شد، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود این خرما را صدقه کن!»

از این حدیث چنان درک می‌شود که این کفاره تا حین فوت بر انسان باقی خواهد ماند و با عدم توانایی پرداخت آن از انسان ساقط نمی‌شود.

(نکته) مقدار کفاره در مذهب امام حنفی برای هر فقری نیم صاع است که «۱۸۱۵» گرم یعنی نزدیک دو کیلو خواهد شد. و نزد ایشان درست است پول این سی صاع به شصت فقیر داده شود؛ یعنی به هر یک از آن‌ها پول نیم صاع.

﴿وَمَنْ مَاتَ وَ عَلَيْهِ صِيَامٌ مِنْ رَمَضَانَ﴾ مسلمانی که فوت بکند و روزه‌ی ماه رمضان یا کفاره یا نذر بر او باشد ﴿أَطْعَمَ عَنْهُ وَلِيُّهُ لِكُلِّ يَوْمٍ مُدَّ طَعَامٍ﴾ فامیلش از مال مرده برای هر روز یک مد طعام را به فقرا می‌دهد.

وَالشَّيْخُ إِنْ عَجَزَ عَنِ الصَّوْمِ يُفْطِرُ وَ يُطْعِمُ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ مُدًّا؛ وَ الْحَامِلُ وَ الْمَرْضِعُ إِنْ خَافَا عَلَى أَنْفُسِهِمَا أَفْطَرَا، وَ عَلَيْهِمَا الْقَضَاءُ،

این فتوای جدید امام شافعی است؛ ولی دلیل آن ضعیف است؛ بنابراین فتوای قدیمش درست تر است که می فرماید: صحیح است فامیل شخص فوت شده یا نفر بیگانه ای با اجازه ی فامیل مرده به جای مرده روزه ها را قضا کنند و نیز می توانند به جای آن ها به فقرا طعام بدهند و دلیل این فتوای اصح، این حدیث است:

«عَنْ عَائِشَةَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ مَاتَ وَ عَلَيْهِ صَوْمٌ صَامَ عَنْهُ وَ لِيَّهِ»

شیخان روایت کرده اند:

«کسی که فوت بکند و روزه بر او باشد فامیلش به جای او روزه بگیرد.»

کسی که در رمضان بیمار باشد و بعد از رمضان به علت بیماری فرصت قضا کردن روزه ها را نداشته باشد یا کمی بعد از رمضان فوت کند بدهکار روزه نخواهد شد؛ یعنی لازم نیست برای او قضا شود. و بنا بر فتوایی از امام شافعی، درست است به جای مرده نماز قضا شود. فرقی نیست فامیل برای او قضا کند یا بیگانه با اجازه ی فامیل

﴿وَ الشَّيْخُ إِنْ عَجَزَ عَنِ الصَّوْمِ يُفْطِرُ﴾ پیری که از روزه گرفتن عاجز است و نیز مرضی که امید بهبود بیماری اش نیست و نمی تواند روزه بگیرد می توانند روزه نگیرند ﴿وَ يُطْعِمُ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ مُدًّا﴾ و برای هر روز یک مد طعام (دانه) را به فقرا یا مساکین می دهند؛ خداوند متعال فرموده است:

﴿وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ (بقره/۱۸۴): «

و بر کسانی که قادر به گرفتن روزه نیستند فدیة واجب است که به جای هر روز به مسکینی یک مد طعام می دهند.»

﴿وَ الْحَامِلُ وَ الْمَرْضِعُ إِنْ خَافَا عَلَى أَنْفُسِهِمَا أَفْطَرَا﴾ زن حامله و شیرده اگر از رسیدن زیان به خود بیم داشتند واجب است روزه را باز کنند ﴿وَ عَلَيْهِمَا الْقَضَاءُ﴾ و

فَإِنْ خَافَتْ عَلَى أَوْلَادِهَا أَفْطَرَتْهَا وَ عَلَيْهِمَا الْقَضَاءُ وَ الْكَفَّارَةُ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ مُدًّا، وَ هُوَ رِطْلٌ وَ ثُلُثٌ بِالْعِرَاقِيِّ، وَ الْمَرِيضُ وَ الْمُسَافِرُ سَفَرًا طَوِيلًا يُفْطِرَانِ وَ يَقْضِيَانِ

قضا کردن بر آن‌ها واجب است؛

«عَنْ أَبِي قَلَابَةَ رضی اللہ عنہ عَنْ رَجُلٍ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ عَنِ الْمُسَافِرِ نِصْفَ الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ، وَ رَخَّصَ لِلْحَبْلِيِّ وَ الْمُرْضِعِ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«خداوند از مسافر نصفی از نماز و روزه را برداشته و به زن حامله و شیرده اجازه‌ی روزه نگرفتن داده است.»

«فَإِنْ خَافَتْ عَلَى أَوْلَادِهَا» و اگر از رسیدن ضرر به بچه‌هایشان بیم داشتند ﴿أَفْطَرَتْهَا وَ عَلَيْهِمَا الْقَضَاءُ وَ الْكَفَّارَةُ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ مُدًّا﴾ روزه را باز می‌کنند و قضا و کفاره بر آن‌ها واجب است که برای هر روز یک مد طعام را می‌پردازند؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا -: الْحَبْلِيُّ وَ الْمُرْضِعُ إِذَا خَافَتْ أَفْطَرَتْهَا وَ أَطْعَمَتْهَا» ابوداود روایت کرده است:

«ابن عباس فرموده است: حامله و شیرده هرگاه ترسیدند افطار می‌کنند و به فقرا طعام می‌دهند.»

(نکته) کسی که برای نجات خود یا مالش روزه را باز کند تنها قضا کردن بر او واجب است؛ ولی اگر برای نجات دادن نفری دیگری یا مال شخص دیگری و یا نجات حیوانی روزه را باز کند قضا کردن و فدیة بر او واجب خواهند بود. فرقی نیست حیوان، مال خودش باشد یا ملک نفر دیگری.

﴿وَ هُوَ رِطْلٌ وَ ثُلُثٌ بِالْعِرَاقِيِّ﴾ مد، یک رطل و یک سوم رطل عراقی است که «۶۰۵» گرم خواهد شد.

(نکته) صحیح است تمام کفاره به یک فقیر یا یک مسکین داده شود.

﴿وَ الْمَرِيضُ وَ الْمُسَافِرُ سَفَرًا طَوِيلًا يُفْطِرَانِ وَ يَقْضِيَانِ﴾ بیماری که امید شفایش هست و مسافر سفر طولانی (۸۰ کیلومتر) می‌تواند روزه را باز کنند؛ ولی قضا کردن آن

بعد از بهبودی و سفر واجب است؛ خداوند متعال می فرماید:

«وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» (بقره / ۱۸۴-۱۸۵):

«کسی که بیمار یا مسافر باشد می تواند روزه نگیرد و به مقدار روزه های ترک شده در ماه های بعد از رمضان آن ها را قضا کند.»

(نکته) کسی که با روزه گرفتن بسیار اذیت بشود مانند کشاورز، باغبان؛ دروکننده، آبیاری کننده و ... - فرقی نیست برای خود کار بکند یا برای نفر دیگر - یا به خاطر شدت گرما و سرما یا شدت تشنگی و گرسنگی روزه او را اذیت کند، هر یک از این ها می تواند روزه را باز کند؛ به شرطی که اذیتش بیشتر از حد توان باشد و از مریض شدن بیم داشته باشد و سپس در ماه های بعد از رمضان، روزه را قضا می کند و پرداخت فدیة بر او واجب نخواهد بود.

کسی که به خاطر بی توجهی تا آمدن رمضان بعد، روزه ی رمضان را قضا نکند جز قضا کردن باید برای هر روز یک مد طعام را پرداخت کند.

روزه ی سنت

روزه گرفتن در این ایام سنت است:

۱. روزهای دوشنبه و پنجشنبه؛

«عَنْ أُسَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسِ فَأُحِبُّ أَنْ يُعْرَضَ عَمَلِي وَ أَنَا صَائِمٌ» اصحاب سنن روایت کرده اند:

«اعمال انسان در روزهای دوشنبه و پنجشنبه به خداوند متعال عرضه می شوند؛

بنابراین دوست دارم در وقتی که عملم عرضه می شود روزه دار باشم.»

۲. روز عرفه یعنی روز نهم ماه ذی الحجه؛ به شرطی که در مراسم حج نباشد؛

«عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: صِيَامُ يَوْمِ عَرَفَةَ إِنِّي أَحْتَسِبُ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكَفِّرَ

السَّنَةَ الَّتِي قَبْلَهُ وَالسَّنَةَ الَّتِي بَعْدَهُ» مسلم روایت کرده است:

«به خداوند امیدوارم که با روزه‌ی روز عرفه گناه سال قبل و سال بعد از آن را کنار ببرد.»

۳. روز نهم و دهم محرم؛

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا -: صَامَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَ أَمَرَ بِصِيَامِهِ، وَقَالَ: إِذَا كَانَ الْعَامُ الْمُقْبِلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ صُمْنَا الْيَوْمَ الْقَاسِعَ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر روز عاشوراء روزه گرفت و دستور داد که در این روز روزه گرفته شود و فرمود: ان شاء الله سال بعد در روز نهم هم روزه می گیریم.»

۴. شش روز از ماه شوال (ماه بعد از رمضان)؛

«عَنْ أَبِي أَيُّوبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ صَامَ رَمَضَانَ وَ اتَّبَعَهُ سِتًّا مِنْ شَوَالٍ فَكَانَ مَا صَامَ الدَّهْرَ» مسلم روایت کرده است:

«کسی که روزه‌ی رمضان را بگیرد و به دنبال آن شش روز از شوال هم روزه باشد همانند آن است که تمام سال روزه گرفته باشد.»

۵. در هر ماه سه روز؛

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا -: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: صُمْ مِنْ الشَّهْرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَإِنَّ الْحَسَنَةَ بِعَشْرِ أَثْنَالِهَا، وَ ذَلِكَ مِثْلُ صِيَامِ الدَّهْرِ» شیخان روایت کرده‌اند

: «از هر ماه سه روز روزه بگیر؛ زیرا پاداش حسنه ده برابر است و این عمل همانند روزه‌ی تمام سال است.»

و اگر در روزهای سیزده و چهارده و پانزده ماه روزه بگیرد دارای دو اجر خواهد بود. ترمذی را مطالعه کن!

(خاتمه) «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا يَجِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَ زَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«برای زن درست نیست با حضور شوهرش بدون اجازه‌ی او روزه‌ی سنت بگیرد.»

فصل، و الإعتكاف سنةٌ مُستَحَبَّةٌ، وَ لَهُ شَرْطَانِ: الْنِّيَّةُ وَ اللَّبْثُ فِي الْمَسْجِدِ

﴿فصل﴾ اعتكاف

اعتكاف به معنای ماندن در مسجد به نیت عبادت است. ﴿وَ الإِعْتِكَافُ سُنَّةٌ مُسْتَحَبَّةٌ﴾ اعتكاف در همه‌ی اوقات سنت مؤکد است؛ ولی پاداش آن در دهه‌ی آخر رمضان بیشتر از دیگر اوقات است؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا -: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعْتَكِفُ الْعَشْرَ الْأَوَاخِرَ مِنْ رَمَضَانَ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ تَعَالَى» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ تا حین فوت، هر سال دهه‌ی آخر رمضان در مسجد اعتکاف می کرد.»

دلیل برتری این ده شب بر دیگر اوقات وقوع شب قدر در این ده شب است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيْمَانًا وَ احْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: کسی که از روی ایمان و درخواست اجرا از خداوند، در شب قدر عبادت بکند گناهان سابق او عفو خواهند شد.»

میل امام شافعی به این است که لیلۃ القدر شب بیست و یکم یا بیست و سوم ماه رمضان است؛ و بعضی دیگر از علما فرموده‌اند شب بیست و هفتم است. و بنابر قول جمع دیگری در شب‌های فرد دهه‌ی آخر رمضان است.

اجر لیلۃ القدر با اعتکاف در مسجد، قراءت قرآن، خواندن نماز و ذکر در هر محل حاصل می‌شود. و سنت است در شب قدر این ذکر خوانده شود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ عَفُوٌّ تُحِبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنِّي» ترمذی روایت کرده است.

﴿وَ لَهُ شَرْطَانِ﴾ اعتکاف دارای دو شرط است: ﴿الْنِّيَّةُ وَ اللَّبْثُ فِي الْمَسْجِدِ﴾ نیت

اعتکاف و ماندن در مسجد؛ گر چه زمان ماندن کوتاه باشد؛ یعنی اعتکاف تنها در مسجد درست است؛ زیرا پیامبر ﷺ و اصحاب، تنها در مسجد اعتکاف کرده‌اند. و آیه‌ی آنی هم دلیل این موضوع خواهد بود.

و لَا يَخْرُجُ مِنَ الْإِعْتِكَافِ الْمُنْدُورِ إِلَّا لِحَاجَةِ الْإِنْسَانِ أَوْ عُذْرٍ مِنْ حَيْضٍ أَوْ مَرَضٍ لَا يُمْكِنُ الْمُقَامُ مَعَهُ، وَ يَبْتَطِلُ بِالْوُطْءِ

اعتکاف، دارای ذکر مخصوص نیست؛ بنابراین اگر شخصی در مسجد با نیت اعتکاف مدتی بماند و هیچ ذکر را نخواند مأجور خواهد شد.

﴿وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْإِعْتِكَافِ الْمُنْدُورِ إِلَّا لِحَاجَةِ الْإِنْسَانِ أَوْ عُذْرٍ مِنْ حَيْضٍ أَوْ مَرَضٍ لَا يُمْكِنُ الْمُقَامُ مَعَهُ﴾ اگر شخصی برای انجام دادن اعتکاف نذر شده وارد مسجد شد تا بعد از پایان زمان اعتکاف نباید جز برای دفع حاجت یا غسل و یا وجود عذر، مانند آمدن خون حیض یا وضع حمل و یا مریضی ای که با وجود آن نتواند در مسجد بماند از مسجد خارج شود.

﴿وَيَبْتَطِلُ بِالْوُطْءِ﴾ اعتکاف با جماع کردن و شوخی کردنی که باعث خروج منی شود باطل می شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَلَا تَبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ» (بقره / ۱۸۷):

در وقت اعتکاف در مسجد با زنان تن جماع و شوخی دستبازی نکنید.

بنابراین اعتکاف با عارض شدن بی وضویی باطل نمی شود.

(خانمه) صدقه کردن زیاد، در ماه رمضان و کمک کردن به فقرا و طعام دادن به

مردم در حین افطار و قراءت زیاد قرآن در شب و روز ماه رمضان سنت هستند؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ بِالْخَيْرِ، وَ كَانَ أَجْوَدَ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ حِينَ يَلْقَاهُ جَبْرِيلُ، وَ كَانَ جَبْرِيلُ يَلْقَاهُ كُلَّ لَيْلَةٍ فِي رَمَضَانَ حَتَّى يَنْسَلِخَ يِعْرِضَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ الْقُرْآنَ» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر از همه ی مردم سختی تر بود و سخاوتش در ماه رمضان که جبریل به ملاقاتش می آمد از دیگر اوقات بیشتر بود و جبرئیل در تمام شب های رمضان نزد او می آمد و پیامبر تا آخر رمضان نزد او قرآن را تلاوت می کرد.»

کتاب الحج

و شَرَائِطُ وَجُوبِ الْحَجِّ سَبْعَةُ أَشْيَاءَ: الْإِسْلَامُ، وَ الْبُلُوغُ

﴿کتاب الحج﴾ کتاب حج و عمره

حج و عمره این است که مسلمان برای انجام دادن عبادتی که در این کتاب بیان می شود به خانه ی کعبه در مکه ی مکرمه برود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (آل عمران/۹۷):

«بر کسانی که توانایی راه را دارند حج بیت واجب است.»

حج رکن پنجم اسلام است که در سال ششم هجری واجب شده است و حج و عمره در تمام عمر انسان یک بار واجب هستند؛

«قَالَ الْأَقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الْحَجُّ فِي كُلِّ سَنَةٍ أَوْ مَرَّةً وَاحِدَةً؟ قَالَ: بَلَى مَرَّةً وَاحِدَةً فَمَنْ زَادَ فَهُوَ تَطَوُّعٌ» احمد و حاکم و غیر ایشان روایت کرده اند:

«اقرع بن حابس در خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد: آیا حج هر سال واجب است یا در عمر یک بار؟ حضرت فرمود: یک بار و بیشتر از یک بار سنت است.»

﴿و شَرَائِطُ وَجُوبِ الْحَجِّ سَبْعَةُ أَشْيَاءَ﴾ شرایط وجوب حج هفت چیز است:

اول، ﴿الْإِسْلَامُ﴾ مسلمان بودن است؛ زیرا حج کافر درست نیست.

دوم، ﴿وَالْبُلُوغُ﴾ بلوغ است؛ یعنی حج بر بچه واجب نیست؛ ولی درست است سرپرست بچه را با خود به حج ببرد. و اگر بچه به سن تمیز رسیده بود یعنی خوب و بد را از همدیگر جدا می کرد سرپرست به او می گوید: احرام بپند و همراه سرپرست حج می کند. و اگر بچه کوچک بود سرپرست به جای او نیت احرام می کند و او را در زیر احرام قرار می دهد؛ یعنی می گوید: احرام حج این بچه را بستم

و به بچه دستور حج می دهد؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رضي الله عنهما - : رَفَعَتْ امْرَأَةٌ صَبِيًّا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: أَلِهَذَا حَجٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ لَكَ أَجْرٌ» مسلم روایت کرده است:

«زنی در خدمت پیامبر ﷺ بچه‌ای را بلند کرد و عرض کرد: آیا برای این بچه حج هست؟ حضرت ﷺ فرمود: آری و ثوابش برای تو است.»

سوم، ﴿وَالْعَقْلُ﴾ عقل است؛ یعنی حج بر دیوانه واجب نیست؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رضي الله عنها - : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنْ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ» أحمد و نسائی روایت کرده‌اند:

«گناه از سه نفر برداشته شده است: از خوابیده تا وقتی که بیدار می‌شود، از بچه تا هنگامی که بالغ می‌شود و از دیوانه تا زمانی که بهبود می‌یابد.»
بدانکه حج دیوانه همانند حج بچه است.

چهارم، ﴿وَالْحُرِّيَّةُ﴾ آزاد بودن است؛ یعنی حج بر برده واجب نیست.

(نکته) حج بچه و دیوانه و برده مشمول حج رکن اسلام نخواهد بود؛ پس اگر بچه بالغ شد و دیوانه بهبود یافت و برده آزاد گردید و قبلاً حج را انجام داده بودند باید و بعد از بلوغ و بهبودی و آزاد شدن توانایی انجام دادن حج را داشتند باید حج رکن را انجام بدهند؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رضي الله عنهما - : أَيُّمَا غُلَامٍ حَجَّ بِهٖ أَهْلُهُ ثُمَّ بَلَغَ فَلَعَلَّيْهِ حَجَّةُ أُخْرَى» بیهقی و خطیب روایت کرده‌اند:

«هر بچه‌ای که خانواده‌اش به او حج کرده باشد بعد بالغ بشود بر او حج دیگری واجب است.»

اگر مسکین و فقیر حج کردند حجتشان مشمول حج رکن خواهد شد و بعد از

وَّوُجُودِ الزَّادِ وَ الزَّاحِلَةِ، وَ تَخْلِيَةِ الطَّرِيقِ، وَ إِمْكَانِ الْمَسِيرِ

تا حین برگشتن، زن و بچه مصرف داشته باشند. و نیز لازم است توشه‌ی راه حج بر ثروتمند شدن لازم نیست دوباره حج بکنند.

پنجم، ﴿وَّوُجُودِ الزَّادِ وَ الزَّاحِلَةِ﴾ داشتن توشه‌ی راه و داشتن مرکب برای رفتن و برگشتن است. فرقی نیست مرکب، هواپیما باشد یا ماشین و یا حیوان.

(نکته) لازم است توشه‌ی راه حج، از قرض و مصرف زن و بچه بیشتر باشد؛ یعنی خانه‌ی مسکونی و نیازهای خانه افزون باشد.

ششم، ﴿وَّ تَخْلِيَةِ الطَّرِيقِ﴾ خالی بودن راه از راهزن و انسان‌های بد رفتار است. و نیز لازم است مأمورین حکومت او را اذیت نکنند و از رفتن به حج باز ندارند.

(نکته) اگر شوهر به زنش اجازه‌ی رفتن به حج نداد یا زن محرمی یا جمعی از زنان را نیافت که با او یا با زنان به حج برود مکلف به حج نخواهد بود.

هفتم، ﴿وَّ إِمْكَانِ الْمَسِيرِ﴾ امکان مدت رفتن است؛ یعنی فرصت زمانی باشد که بتواند به ایستادن در عرفه برسد؛ یعنی اگر شرایط تحقق یافتند ولی این قدر فرصت زمانی نبود که به حج برسد مکلف به حج نخواهد بود؛ بنابراین لازم است شرایط مذکور در ماه‌های حج تحقق یابند.

حج انسان مرده و فرتوت

۱. کسی که قبل از انجام دادن حج فوت بکند اگر در زندگی اش حج بر او واجب شده باشد واجب است از مال متروکش برای او حج انجام شود؛ یعنی نباید قبل از انجام دادن حج، یا تعیین کرایه‌ی حج، مال متروکش تقسیم شود. و اگر مال متروک نداشت یا داشت ولی در زندگی، حج بر او واجب نشده بود برای وارث یا بیگانه سنت است به جای او حج بکند؛

«عَنْ بُرَيْدَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ جَاءَتْ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: إِنَّ أُمِّي مَاتَتْ وَ لَمْ تَحُجْ أَفَأَحُجُّ عَنْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ حُجِّي عَنْهَا» مسلم روایت کرده است:

«زنی در خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد: مادرم فوت کرده و حج نکرده است آیا می توانم به جای او حج بکنم؟ حضرت ﷺ فرمود: آری به جای او حج بکن.»

۲. انسان فرتوت که به علت پیری یا مریضی دائم نتواند به حج برود اگر شرائط وجوب حج در او تحقق یافتند واجب است انسانی را کرایه کند تا به جای او حج را انجام دهد. همچنین اگر شخصی مجانی برای او حج می کرد واجب است به او اجازه بدهد؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَتِ امْرَأَةٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ فِي الْحَجِّ أَذْرَكَتُ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا لَا يَثْبُتُ عَلَى الرَّاحِلَةِ أَفَأَحُجُّ عَنْهُ؟ قَالَ: نَعَمْ»

شیخان روایت کرده اند:

«زنی در خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد فریضه‌ی خداوند که حج است بر پدر پیرم که نمی تواند بر مرکب بایستد واجب شده است آیا می توانم به جای او حج بکنم؟ فرمود: آری.»

(نکته) کسی که برای خود حج نکرده باشد نمی تواند به جای مرده یا فرتوت حج بکند؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ رَجُلًا يَقُولُ: لَبَّيْكَ عَنْ شُبْرَمَةَ، قَالَ: مَنْ شُبْرَمَةُ؟ قَالَ: أَخٌ لِي أَوْ قَرِيبٌ لِي، قَالَ: حَبَجْتَ عَنْ نَفْسِكَ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: حُجَّ عَنْ نَفْسِكَ ثُمَّ حُجَّ عَنْ شُبْرَمَةَ» بیهقی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ از مردی شنید می گفت: «لبیک به جای شبرمه» حضرت ﷺ فرمود: شبرمه کیست؟ گفت: برادر یا فامیلم است؛ فرمود: برای خود حج کرده ای؟ عرض کرد: خیر؛ فرمود: ابتدا برای خود و سپس به جای شبرمه حج بکن.»

ارکان حج

﴿وَأَرْكَانُ الْحَجِّ أَرْبَعَةٌ﴾ ارکان حج چهارده رکن است؛ ولی بنا بر فتوای قوی تر، پنج

رکن هستند که اگر یکی از آنها انجام نگیرد حج درست نخواهد بود:

اول، ﴿الْأَحْرَامُ مَعَ النَّيَّةِ﴾ احرام با نیت است؛ یعنی در حین بستن احرام در دل می‌گوید: با نیت انجام دادن حج و بستن احرام، برای خداوند احرام می‌بندم. و اگر به جای نفر دیگری حج می‌کرد می‌گوید: با نیت انجام دادن حج و بستن احرام به جای فلان شخص، احرام حج را برای رضای خداوند می‌بندم؛

«عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«صحت هر عملی که عبادت باشد با نیت است.»

(نکته) واجب است بستن حج در ماه‌های حج باشد که عبارتند از ماه شوال و ذوالقعدة و دهی اول ماه ذی الحجه؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : أَشْهُرُ الْحَجِّ شَوَّالٌ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ عَشْرٌ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ» بخاری روایت کرده است:

«ماه‌های حج عبارتند از: شوال ذوالقعدة و دهی اول ذی الحجه.»

یعنی احرام بستن برای حج جز در این ماه‌ها درست نخواهد بود.

غسل کردن قبل از احرام سنت است؛

«عَنْ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ تَجَرَّدَ لِإِهْلَالِهِ وَ اغْتَسَلَ» ترمذی روایت کرده است:

«زید فرمود: پیغمبر ﷺ را دیدم که برای احرام لباس‌هایش را بیرون آورد و غسل

کرد.»

و بعد از غسل سنت است دو رکعت نماز را با نیت بستن احرام بخواند و بعد از

سلام به راه می‌افتد و نیت احرام می‌کند و لیسک می‌گوید.

(نکته) برای مرد جنب و بی‌وضو و زن دارای حیض و نفاس درست نیت احرام

بکنند و احرام ببندند و انجام دادن اعمال دیگر حج جز طواف برای ایشان صحیح

است.

رکن دوم، ﴿وَالْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ﴾ ایستادن در عرفه است و عرفه، محلی است در مشرق مکه‌ی مکرمه. زمان ایستادن در عرفه از بعد از ظهر روز عرفه یعنی نهم ماه ذی‌الحجه شروع شده و تا صبح روز عید قربان ادامه دارد. و اگر مسافر باشد سنت است نماز ظهر و عصر را در آن جا با جمع تقدیم بخواند. و حد واجب این است که انسان در حال بستن احرام یک لحظه در خاک عرفه حاضر شود. و سنت است علی‌الدوام این ذکر را بخواند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ترمذی روایت کرده است. و لازم نیست وضو داشته یا از جنابت پاک باشد یا شب و روز با هم در آن جا بماند؛ ولی سنت است بعد از غروب آفتاب، عرفه را ترک کند؛

«قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَلْحَجُّ يَوْمَ عَرَفَةَ مَنْ جَاءَ قَبْلَ صَلَاةِ الصُّبْحِ مِنْ لَيْلَةٍ جَمَعَ فَتَمَّ حَجَّهُ»
اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«حج کردن عبارت از ایستادن عرفه است هر کس که در شب عید قبل از نماز صبح به عرفه بیاید حجه را کامل کرده است.»

رکن سوم حج، ﴿وَالطَّوَّافُ بِالْبَيْتِ﴾ طواف (چرخیدن به دور) خانه‌ی کعبه است؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (حج/۲۹):

«باید خانه‌ی خدا را که از هر ظالمی آزاد شده است طواف بکنند.»

این طواف را «طواف الإفاضة» نامیده‌اند؛ زیرا بعد از ایستادن عرفه نوبتش فرا می‌رسد و «طواف الرکن» هم نامیده می‌شود، زیرا رکن حج است. جز این طواف، دو طواف دیگر به نام‌های «طواف القدوم» و «طواف الوداع» وجود دارد که ان شاء الله از این به بعد آن‌ها را توضیح خواهیم داد.

برای هر طواف این هشت شرط لازم هستند: اول، ستر عورت با پوشش پاک به شیوه‌ای که در بحث نماز بیان کردیم.

دوم، داشتن وضو و پاک‌بودن از جنایت و حیض و نفاس و هر نوع نجاست؛ «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا- قَالَ: أَلَطَّوَأُ مِثْلُ الصَّلَاةِ» ترمذی روایت کرده است:

«طواف همانند نماز است.»

سوم، در حین گردش به دور بیت، بیت در طرف چپ قرار گیرد و باید طواف کننده رو به جلو حرکت کند.

چهارم، ابتدای گردش از کنار حجرالاسود شروع شود. و بدانکه دست‌زدن به حجرالاسود و بوسیدن آن واجب نیست؛ بلکه سنت است. و اگر بوسیدن آن ممکن نشد از دور با دست راست یا چپ به آن اشاره می‌کند.

پنجم، هفت بار به دور بیت بگردد که باید انتهای گردش در برابر حجرالاسود باشد. و اگر بیشتر از هفت بار گردید، ضرری نخواهد داشت؛ ولی اگر کمتر از آن بود طوافش صحیح نخواهد بود.

ششم، گردش در بیرون بیت باشد؛ یعنی اگر وارد حجر اسماعیل شد و از کنار آن بیرون رفت طوافش درست نخواهد بود.

هفتم، هر هفت بار گردش با نیت طواف صورت بگیرد؛ یعنی اگر به دنبال کسی یا از ترس کسی دوید طوافش درست نخواهد بود.

هشتم، طواف در داخل مسجد الحرام باشد.

(نکته) به خاطر اختلاط زن و مرد در حین طواف، چنان خوب است مرد و زن از مذهب امام حنفی تقلید بکنند که بنا بر فتوای ایشان لمس پوست نامحرم وضو را باطل نمی‌کند؛ ولی لازم است بر طبق مذهب ایشان وضو بگیرند؛ یعنی یک چهارم

سر را مسح کنند.

اگر در حین «طواف الإفاضة» زن دچار حیض شد و ترس این داشت که از کاروان عقب بیفتد می تواند به فتوای امام شافعی عمل کند که می فرماید: در مدت حیض روزهایی که خون حیض متوقف می شود پاکی محسوب می شوند؛ یعنی در این روزها می تواند غسل کرده و طواف بکند و طواف رکن محسوب می گردد. این فتوا موافق مذهب امام مالک و امام احمد است که «ابن حجر» در «حاشیة الإيضاح» آن را بیان کرده است. و نیز برای زن درست است برای انجام دادن طواف، با دارو حیضش را تأخیر یا تقدیم کند.

رکن چهارم، ﴿وَالسَّعْيُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ﴾ سعی (آمد و رفت) میان صفا و مروه است؛

«قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْعَوْا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَتَبَ عَلَيْكُمُ السَّعْيَ» دارقطنی و بیهقی روایت کرده اند:

«ای مردم در بین صفا و مروه آمد و رفت بکنند؛ زیرا خداوند این عمل را بر شما واجب کرده است.»

شرایط سعی میان صفا و مروه سه چیز است: اول، از صفا شروع بشود. دوم، هفت بار آمد و رفت بکنند. و رفتن از صفا به مروه یک بار و برگشتن هم یک بار محسوب می شود. سوم، سعی بعد از طواف انجام شود. و اگر بعد از طواف القدوم سعی را انجام داد لازم نیست بعد از برگشتن از عرفه بعد از طواف الإفاضة دوباره سعی را انجام دهد؛ ولی اگر انجام نداده بود واجب است بعد از برگشتن از عرفه و انجام دادن طواف الإفاضة سعی را انجام دهد. داشتن وضو و پاک بودن از جنابت شرط سعی نیستند.

رکن پنجم از ارکان حج، تراشیدن یا بریدن بعضی از موی سر است. فرقی نیست

وَأَرْكَانُ الْعُمْرَةِ أَرْبَعَةٌ: الْإِحْرَامُ، وَ الطَّوَافُ، وَ السَّعْيُ، وَ الْحَلْقُ أَوْ التَّقْصِيرُ فِي أَحَدِ الْقَوْلَيْنِ.

این عمل با تیغ صورت بگیرد یا قیچی. و حداقل مقدار واجب تراشیدن یا بریدن سه تار است؛ ولی تراشیدن برای مرد و قیچی کردن برای زن است. این عمل در فتوای قوی امام شافعی رکن به شمار آمده است؛

«عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: لَمَّا رَمَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْجَمْرَةَ وَ نَحَرَ نُسْكُهُ نَاولَ الْخَلَّاقَ رَأْسَهُ فَحَلَقَهُ فَأَعْطَاهُ أَبَا طَلْحَةَ فَوَزَعَهُ بَيْنَ النَّاسِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیغمبر ﷺ بعد از رمی شیطان و قربانی کردن، سلمانی موی سرش را برید بعد به ابوطلحه داد و ایشان موها را در میان مردم تقسیم کرد.»

ارکان عمره

﴿وَأَرْكَانُ الْعُمْرَةِ أَرْبَعَةٌ﴾ ارکان عمره چهار چیز رکن است:

اول، ﴿الْإِحْرَامُ﴾ بستن احرام با نیت است؛ یعنی در دل بگوید: نیت بستن احرام عمره برای خدا کردم. و اگر به جای نفر دیگری عمره می‌کرد بگوید: نیت بستن احرام عمره به جای فلان شخص کردم برای رضای خدا.

دوم، ﴿وَ الطَّوَافُ﴾ طواف کردن، به شیوی مذکور است.

سوم، ﴿وَ السَّعْيُ﴾ سعی میان صفا و مروه به طریق مذکور می‌باشد.

چهارم، ﴿وَ الْحَلْقُ أَوْ التَّقْصِيرُ فِي أَحَدِ الْقَوْلَيْنِ﴾ تراشیدن موی سر یا بریدن آن در یکی از دو فتوای امام شافعی است که بنا بر فتوای ضعیف، این عمل رکن نیست؛ بلکه واجب است.

(نکته) احرام عمره دارای وقت معین نیست؛ یعنی انسان می‌تواند در هر ماهی از ماه‌های سال نیت احرام عمره را ببندد و عمره را انجام دهد. و ایستادن عرفه، رکن عمره نیست و حتی واجب و سنت هم نیست؛ بنابراین عمره با چهار رکن مذکور کامل شده و نیازمند چیز دیگری نیست.

وَ واجِبَاتُ الْحَجِّ غَيْرُ الْأَرْكَانِ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: الْإِحْرَامُ مِنَ الْمِيقَاتِ،

واجبات حج

﴿وَ واجِبَاتُ الْحَجِّ غَيْرُ الْأَرْكَانِ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ﴾ واجبات حج جز ارکان مذکور سه چیز است: که اگر یکی از آن‌ها را ترک کند حجش درست است؛ ولی واجب است حیوانی را ذبح کند و بنا بر فتوای قوی تر پنج چیز است:

اول، ﴿الْإِحْرَامُ مِنَ الْمِيقَاتِ﴾ بستن احرام از میقات است؛ یعنی محل تعیین شده برای بستن احرام؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَقَّتْ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ، وَ لِأَهْلِ الشَّامِ الْجُحْفَةَ، وَ لِأَهْلِ نَجْدٍ قَرْنَ الْمَنَازِلِ، وَ لِأَهْلِ الْبَيْتِ يَلْمَلَمَ؛ وَقَالَ: هُنَّ لَهُمْ، وَ لِكُلِّ آتٍ أَتَى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِهِنَّ مِمَّنْ أَرَادَ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ، وَ مَنْ كَانَ دُونَ ذَلِكَ فَمِنْ حَيْثُ أُنْشِأَ حَتَّى أَهْلُ مَكَّةَ مِنْ مَكَّةَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ میقات را اینگونه تعیین کرد: برای اهل مدینه ذوالحلیفه (چاه علی)، برای اهل شام جحفه، برای اهل نجد قرن المنازل برای اهل یمن یلملم. و فرمود و اگر افراد دیگری غیر از اهل این مناطق برای انجام دادن حج یا عمره از میقات ایشان آمدند همان میقات، محل بستن احرام آن‌ها نیز خواهد بود و کسی که از جاهای نزدیک‌تر از مناطق مذکور بیاید همان محل سکونتش میقات او خواهد بود؛ بنابراین میقات ساکنان مکه خود شهر مکه است.»

و در حدیث دیگری آمده است: «میقات ساکنان شرق ذات عرق می باشد»

میقات عمره همان میقات حج تمتع است؛ ولی اگر کسی در شهر مکه بود و قصد حج عمره کرد واجب است برای بستن احرام از حرم مکه خارج شود. و در این حکم، در بین اهل مکه و مسافر تفاوتی وجود ندارد.

(نکته) کسی که با نیت حج یا عمره از یکی از میقات‌های مذکور عبور کند ولی احرام نبندد برای بستن احرام باید به آن میقات برگردد. و اگر برگردد خونی بر او

واجب می‌شود، همانطوری که بعداً بیان خواهیم کرد. و از این توضیح ظاهر شد که بستن احرام رکن؛ ولی بستن آن در میقات واجب است.

رجم شیطان‌ها

واجب دوم حج، ﴿وَرَمَى الْجِمَارِ الثَّلَاثِ﴾ سنگباران کردن هر سه شیطان در روز عید قربان و دو روز بعد از آن است؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِيْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِيْمَ عَلَيْهِ» (بقره/۲۰۳):

«کسی که در دو روز بعد از عید قربان شیطان‌ها را رجم کند و تصمیم ترک منی داشته باشد عملش درست خواهد بود و گناهکار نخواهد شد و کسی که بخواهد تا روز سوم بعد از عید بماند عمل او هم جایز است و گناهکار نخواهد شد.»

رجم این گونه است که در روز عید قربان، تنها شیطان بزرگ را که در کنار مکه‌ی مکرمه واقع است و پایان مرز «منی» است سنگباران کند.

(نکته) اول، زمان رجم و طواف الإفاضه و تراشیدن موی سر از نیمه‌ی دوم شب شروع می‌شود و وقتی که حاج، دو عمل از سه عمل مذکور را انجام داد از زیر احرام خارج می‌شود و لباس خود را به تن می‌کند. و تقدیم هر یک از این سه عمل بر دیگری جایز است؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا- مَا سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَئِذٍ عَنْ شَيْءٍ قُدِّمَ وَ لَا أُخِّرَ إِلَّا قَالَ: إِفْعَلْ وَ لَا حَرَجَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در روز عید، در مورد تأخیر و تقدیم هر عملی از پیامبر ﷺ سوال شد، فرمود انجام بده گناهی نیست.»

دوم، در روز اول و دوم بعد از عید، واجب است شیطان‌ها به ترتیب رجم شوند. سوم، ابتدا شیطان کوچک (آنکه در طرف عرفه واقع است) و سپس شیطان وسطی و در پایان شیطان بزرگ رجم می‌شود.

چهارم، به هر یک از شیطان‌ها هفت سنگ در هفت نوبت زده شود؛ بنابراین اگر کسی در یک بار پرتاب کردن، هفت سنگش را به شیطان زد یک بار محسوب می‌شود.

پنجم، سنگ‌ها به داخل حوض پرتاب شوند؛ ولی ماندنشان در آن جا لازم نیست؛ یعنی اگر بعد از پرتاب کردن به داخل حوض از حوض بیرون آمد رجم، درست خواهد بود.

(نکته) زمان رجم شیطان‌ها از بعد از ظهر روزهای بعد از عید شروع می‌شود و تا غروب روز سوم بعد از عید ادامه خواهد داشت؛ یعنی تأخیر رجم روز عید و روز بعد از آن به روز دوم و سوم بعد از عید درست است.

با پرتاب نکردن یک سنگ یک مد گندم و با پرتاب نکردن دو سنگ دو مد گندم و با پرتاب نکردن سه سنگ و بیشتر از آن یک فدیة کامل واجب می‌شود.

کسی که در این مدت، به حدی مریض باشد که نتواند ایستاده نماز بخواند و تا پایان روز سوم بعد از عید امید شفایش نباشد یا به حدی سالخورده بود که نمی‌توانست بر پا بایستد می‌تواند برای رجم شیطان‌ها و کیل بگیرد؛ ولی لازم است وکیل بعد از پایان رجم خود به جای او رجم بکند.

بدانکه امام الحرمین و امام رافعی فرموده‌اند: رجم شیطان‌ها قبل از ظهر هم درست است؛ بنابراین مریض و سالخورده می‌توانند از این فتوا پیروی کنند.

واجب سوم حج، ﴿وَالْحَلُّ﴾ تراشیدن موی سر است. قبلاً گفته شد: بنابر فتوای قوی‌تر، این عمل رکن حج و عمره است.

واجب چهارم حج، توقف شب در مزدلفه بعد از برگشتن از عرفه است؛ یعنی بعد از نیمه شب عید تا فردا مهلت هست وحد واجب با یک لحظه توقف حاصل می‌شود. و برای مسافر سنت است نماز مغرب و عشا را در آن جا به صورت جمع

وَسُنُّ الْحَجِّ سَبْعٌ: الْإِفْرَادُ وَهُوَ تَقْدِيمُ الْحَجِّ عَلَى الْعُمْرَةِ

تأخیر بخواند.

و نیز سنت است در آن جا سنگ‌های رجم را برای هر سه روز بردارد. واجب پنجم حج، توقف شب در منی است. واجب است شب اول و دوم بعد از عید در منی توقف کند، همانگونه که قبلاً گفتیم. و در روز شیطان‌ها را رجم نماید. و بعد از رجم کردن شیطان‌ها در روز دوم بعد از عید می‌تواند منی را ترک کرده و به مکه برگردد. و اگر تا بعد از غروب نرفت واجب است شب سوم هم در منی بماند و روز سوم هم شیطان‌ها را رجم کند.

سنت‌های حج

﴿وَسُنُّ الْحَجِّ سَبْعٌ﴾ سنت‌های حج هفت سنت هستند:

اول، ﴿الْإِفْرَادُ وَهُوَ تَقْدِيمُ الْحَجِّ عَلَى الْعُمْرَةِ﴾ افراد که عبارت از جلو انداختن حج بر عمره است؛ یعنی ابتدا به تنهایی نیت حج بکند و ارکان و اجباتش را به شیوهی مذکور انجام دهد و سپس از حرم خارج شده و در آن جا احرام عمره را ببندد و عمره را هم انجام دهد. این، طریق اول حج کردن است که از طریق دوم و سوم بهتر است.

طریق دوم، قرآن آن است که حاج همزمان، احرام حج و عمره را ببندد و ارکان و واجبات حج را انجام دهد که حج و عمره برایش نوشته می‌شوند.

راه سوم، تمتع؛ یعنی ابتدا عمره را انجام دهد و سپس در حرم مکه احرام حج را ببندد و حج را انجام دهد؛

«عَنْ عَائِشَةَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلَ بِحَجٍّ وَ عُمْرَةٍ فَلْيَفْعَلْ، وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلَ بِحَجٍّ فَلْيُهْلَ، وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلَ بِعُمْرَةٍ فَلْيُهْلَ، وَ أَهْلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحَجِّ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیغمبر ﷺ در حجة الوداع فرمود: کسی که می‌خواهد احرام حج و عمره را با هم

وَالْتَّلِيَّةُ، وَ طَوَافُ الْقُدُومِ، وَالْمَيْيْتُ بِمُزْدَلِفَةَ، وَ رَكْعَتَا الطَّوَافِ، وَالْمَيْيْتُ بِمِنًى،

انجام دهد این عمل را انجام دهد و کسی که می خواهد تنها حج بکند حج بکند و شخصی که می خواهد تنها عمره بکند عمره بکند. و حضرت ﷺ تنها احرام حج را بست.

(نکته) در شیوهی قران و تمتع، خون بر حاج واجب می شود؛ به شرطی که برای احرام حج به میقات بر نگردد و خانه اش از حرم بیشتر از هشتاد کیلومتر دور باشد. سنت دوم، ﴿وَالْتَّلِيَّةُ﴾ گفتن «لیک» در زمان احرام است؛ یعنی تا بعد از پایان احرام همواره این ذکر را می خواند:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكُ، لَا شَرِيكَ لَكَ» شیخان روایت کرده اند.

سنت سوم، ﴿وَ طَوَافُ الْقُدُومِ﴾ طواف القدوم است؛ یعنی به محض رسیدن به مکه وسایلش را منظم کند اگر گرسنه بود غذا بخورد و اگر زمان نماز بود نماز بخواند و سپس بلا فاصله طواف بکند. این، طواف سلام کردن به خانه ی خداست و شرایطش همانند شرایط مذکور طواف الافاضه است.

چهارم، ﴿وَالْمَيْيْتُ بِمُزْدَلِفَةَ﴾ ماندن شب در مزدلفه است. و بنا بر فتوای اصح، این عمل، واجب است که با ترک آن خون واجب می شود، همانطوری که توضیح دادیم.

سنت پنجم، ﴿وَ رَكْعَتَا الطَّوَافِ﴾ و دو رکعت طواف بانیت سنت طواف است که بعد از پایان هر طوافی این نماز، سنت می باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» (بقره/۱۲۵):

«در مقام ابراهیم نماز بخوانید.»

ششم، ﴿وَالْمَيْيْتُ بِمِنًى﴾ ماندن شب در منی است. و بنا بر فتوای اصح، این عمل واجب است که با ترک آن خون واجب می شود، همانگونه که بیان گردید.

وَطَوَافُ الْوُدَاعِ، وَ يَتَجَرَّدُ الرَّجُلُ عِنْدَ الْإِحْرَامِ عَنِ الْمَخِيطِ، وَ يَلْبَسُ إِزَارًا أَوْ رِدَاءً أَبْيَضَيْنِ

هفتم، ﴿وَ طَوَافُ الْوُدَاعِ﴾ هفتم، طواف خداحافظی است. و بنا بر فتوای اصح، این عمل واجب است که در برابر ترک آن خون واجب می شود؛
 «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا:- قَالَ: أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَكُونُوا آخِرَ عَهْدِهِمْ بِالْبَيْتِ إِلَّا أَنَّهُ خُفِّفَ عَنِ الْمَرْأَةِ الْحَائِضِ» شیخان روایت کرده اند:
 «پیامبر ﷺ به مردم امر کرده است که آخرین عمل آنان در حج طواف الوداع باشد اما زن دارای حیض می تواند بدون طواف الوداع از مکه خارج شود.»
 و اگر بعد از این طواف مدت زیادی ماند باید دوباره طواف بکند.

لباس احرام

﴿وَ يَتَجَرَّدُ الرَّجُلُ عِنْدَ الْإِحْرَامِ عَنِ الْمَخِيطِ﴾ واجب است مرد در حین بستن احرام لباس خیاطی شده و بافته شده ای را که به دور بدن بپیچد از تن درآورد ﴿وَ يَلْبَسُ إِزَارًا أَوْ رِدَاءً﴾ و نیم تنه ای پایینی و نیم تنه ای بالایی را می پوشد ﴿أَبْيَضَيْنِ﴾ و سنت است هر دو نیم تنه سفید باشند؛ ولی زن با همان لباس خودش احرام می بندد.

(خانمه) نوشیدن آب زمزم سنت است؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا:- شَرِبَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ زَمْزَمَ مِنْ دَلْوٍ مِنْهَا وَ هُوَ قَائِمٌ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در حال قیام با سطل چرمی از زمزم نوشید.»

و برای حاج و مسافر سنت است همراه خود آب را به منطقه ی خود ببرند؛
 «عَنْ عَائِشَةَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا:- كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَحْمِلُهُ» ترمذی روایت کرده است:
 «پیغمبر ﷺ همراه خود آب زمزم را به مدینه آورد.»

فصل، وَ يَحْرُمُ عَلَى الْمُحْرِمِ عَشْرَةُ أَشْيَاءَ: لُبْسُ الْمَخِيطِ، وَ تَغْطِيَةُ الرَّأْسِ مِنَ الرَّجُلِ

﴿فصل اعمال حرام در وقت احرام﴾

﴿وَ يَحْرُمُ عَلَى الْمُحْرِمِ عَشْرَةُ أَشْيَاءَ﴾ بر احرام‌بند ده چیز حرام است:

اول، ﴿لُبْسُ الْمَخِيطِ﴾ بر مرد حرام است لباس خیاطی شده و بافته شده‌ای را که به دور بدن می‌پیچد بر تن کند. و نیز نباید لباس را گره بزند. پوشیدن چنین لباسی به تمام اعضا حرام است؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي الله عنهما- قَالَ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ مَا يَلْبِسُ الْمُحْرِمُ مِنَ الثِّيَابِ؟ قَالَ: لَا يَلْبِسُ الْقُمُصَّ وَ لَا الْعَمَائِمَ وَ لَا السَّرَاوِيلَ وَ لَا الْبُرَانِسَ وَ لَا الْخِفافَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«از پیامبر ﷺ سؤال شد: احرام‌بند چه لباسی را بر تن کند فرمود: نباید پیراهن و عمامه و شلوار و عبا و جوراب را به تن کند.»

(نکته) بستن کمر بند به دور کمر و حمل ساک با شانه‌ها درست است. و نیز می‌تواند نیم تنه‌ی پایینی را با بندی سفت کند و گوشه‌های نیم تنه بالایی را در کمر بند یا بند قرار دهد. واجب است مرد کفشی را به پا کند که سر انگشتان و پاشنه‌ی پایش ظاهر باشند و گر نه فدیة بر او واجب می‌شود. این اعمال مذکور برای مرد حرام هستند نه برای زن.

دوم، ﴿وَ تَغْطِيَةُ الرَّأْسِ مِنَ الرَّجُلِ﴾ پوشیدن سر برای مرد حرام است؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ- رضي الله عنهما-: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْمُحْرِمِ الَّذِي مَاتَ: كَفَّنُوهُ فِي ثَوْبَيْهِ وَ لَا تُمَسَّوْهُ بِطَبِيبٍ وَ لَا تُخَمَّرُوا رَأْسَهُ فَإِنَّهُ يُنْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبَّيًّا» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ در مورد مرد احرام‌بندی که در حین احرام فوت کرد فرمود: او را در دو لباسش کفن کنید و خوشبوکننده به او نزنید و سرش را مپوشید؛ زیرا در روز قیامت با همین صورت احرام زنده خواهد شد.»

وَالْوَجْهَ وَ الْكَفَّيْنِ مِنَ الْمَرْأَةِ، وَ تَرْجِيلُ الشَّعْرِ بِالدُّهْنِ، وَ حَلْقُهُ، وَ تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ، وَ الطَّيِّبُ

سوم، ﴿وَالْوَجْهَ وَ الْكَفَّيْنِ مِنَ الْمَرْأَةِ﴾ پوشیدن صورت و دو دست برای زن حرام است؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي الله عنهما:- نَهَى النَّبِيُّ ﷺ النِّسَاءَ فِي إِحْرَامِهِنَّ عَنِ الْقَفَّازِينَ وَ النَّقَابِ» اصحاب سنن روایت کرده اند:

«پیامبر ﷺ زنان احرام بند را از پوشیدن دستکش و نقاب منع کرد.»

چهارم، ﴿وَتَرْجِيلُ الشَّعْرِ بِالدُّهْنِ﴾ شانه کردن موی سر با روغن برای زن و مرد حرام است؛

«قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْحَاكُ الشَّعِثُ التُّغْلُ» ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند:

«پیغمبر ﷺ فرمود: حاجی در حین احرام ژولیده و غبار آلود و چرکین است.» یعنی با چرب کردن مو این حالت کنار می رود؛ ولی چرب کردن دیگر اعضای بدن یعنی غیر از سر و صورت و شان کردن غیر از موهای سر و صورت موجب فدیة نخواهد بود؛ به شرطی که موها کنده نشوند.

پنجم، ﴿وَ حَلْقُهُ﴾ تراشیدن، سوزاندن و کندن مو برای زن و مرد حرام است؛ خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَخْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ﴾ (بقره/۱۹۶):

«در حین احرام سرتان را متراشید.»

ششم، ﴿وَ تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ﴾ برای مرد وزن کردن ناخن حرام است؛ زیرا در این عمل نیز (همانند تراشیدن مو) زینت وجود دارد.

با کندن یک تار مو یا یک ناخن یک مُد گندم و با کندن دو تار مو یا دو ناخن دو مد گندم به عنوان فدیة واجب می شوند. و با کندن سه تار مو یا سه ناخن و بیشتر از آن، یک فدیة کامل واجب می گردد. و بحث فدیة خواهد آمد.

هفتم، ﴿وَ الطَّيِّبُ﴾ در مدت احرام خوشبو کردن خود، برای زن و مرد حرام است؛

و قَتَلَ الصَّيْدَ، وَ عَقَدَ النِّكَاحَ، وَ الْوُطْءَ وَ الْمُبَاشَرَةَ بِشَهْوَةٍ

«عَنِ ابْنِ عُمرَ- رضي الله عنهما-: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَ لَا تَلْبَسُوا مِنَ الثِّيَابِ مَا مَسَّهُ زَعْفَرَانٌ أَوْ وَرْسٌ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: لباس‌هایی را که به آن‌ها زعفران یا ورس (گیاه خوشبو) زده شده است نبوشید.»

هشتم، ﴿وَ قَتَلَ الصَّيْدَ﴾ کشتن شکار یعنی پرنده و حیوان کوهی حلال گوشت، در مدت احرام، برای زن و مرد حرام است؛ خداوند متعال فرموده است:

«حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا» (مائده/۹۶):

«تا وقتی که در احرام هستید شکار حیوان کوهی بر شما حرام شده است.»

بنابراین کشتن پرنده و حیوان اهلی مانند مرغ و بز و گوسفند و همچنین کشتن مار، عقرب، موش، زاغچه، جوجه ربا و سگ حمله‌ور در هر مکان و زمانی ثواب دارد.

(نکته‌ی مهم) کسی که به حج می‌رود و در خانه حیوان شکار شده‌ای دارد مانند سنگخواره، کبک، بز کوهی و ... باید آن را بفروشد یا به نفر دیگری بدهد یا آزاد کند؛ هر چند که اهلی شده باشد؛ زیرا اگر بعد از بستن احرام، آن حیوان بمیرد بر او چنان محسوب می‌شود که آن را به قتل رسانیده است و فدیة بر او واجب می‌گردد نهم، ﴿وَ عَقَدَ النِّكَاحَ﴾ در مدت احرام، نکاح کردن زن حرام است؛

«عَنْ أَبَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَنْكِحُ الْمُحْرِمُ وَ لَا يُنْكَحُ وَ لَا يَخْطُبُ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرموده است: نباید احرام‌بند برای خود و برای نفر دیگری نکاح و خواستگاری بکند.»

دهم، ﴿وَ الْوُطْءَ وَ الْمُبَاشَرَةَ بِشَهْوَةٍ﴾ جماع کردن و شوخی کردن با زن و خود، همراه شهوت حرام است؛ خداوند متعال فرموده است:

و فِي جَمِيعِ ذَلِكَ الْفِدْيَةُ إِلَّا عَقْدَ النِّكَاحِ فَإِنَّهُ لَا يَنْعَقِدُ؛ وَلَا يُفْسِدُهُ إِلَّا الْوُطْءُ فِي الْفَرْجِ؛ وَلَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِالْفُسَادِ؛ وَمَنْ فَاتَهُ الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ تَحَلَّلَ بِعَمَلِ عُمْرَةٍ

«فَلَا رَفَتْ وَلَا فَسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» (بقره/۱۹۷):

«نباید در حج جماع و دستبازی انجام و حرف بد زده و جدال کرده شود.»

«و فِي جَمِيعِ ذَلِكَ الْفِدْيَةُ إِلَّا عَقْدَ النِّكَاحِ» در برابر انجام دادن تمام این اعمال حرامی که بیان شدند جز عقد نکاح فدیهِ واجب است «فَإِنَّهُ لَا يَنْعَقِدُ» زیرا نکاح منعقد نمی شود؛ یعنی بسته نمی شود و زن حلال نخواهد شد.

«و لَا يُفْسِدُهُ إِلَّا الْوُطْءُ فِي الْفَرْجِ» و جز جماع در شرمگاه، انجام دادن هیچ یک از اعمال مذکور حج و عمره را باطل نمی کند. و جماع هم در صورتی حج و عمره را باطل می کند که دو طرف از حرام بودن آن آگاه باشند و با اختیار و عمد آن را انجام دهند. با جماع، عمره ی زن و مرد باطل می شود؛ ولی فدیهِ تنها بر مرد واجب می گردد. «و لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِالْفُسَادِ» با باطل شدن حج و عمره نباید احرام بند از احرام خارج شود؛ بلکه باید آن ها را به پایان برساند و سال دیگر قضا کند؛

«سُئِلَ عُمَرُ وَ عَلِيٌّ وَ أَبُوهُرَيْرَةُ رضی الله عنهم عَنْ رَجُلٍ أَصَابَ أَهْلَهُ وَ هُوَ مُحْرِمٌ بِالْحَجِّ، فَقَالُوا يَنْفُذَانِ لَوُجْهِهِمَا حَتَّى يُتِمَّا حَجَّهُمَا ثُمَّ عَلَيْهِمَا حَجٌّ قَابِلٌ وَ الْهَدْيُ» امام مالک روایت کرده است:

«از حضرت عمر و علی و ابوهریره در مورد احرام بندی که باز با زنش جماع کند سؤال شد فرمودند: باید حجشان را به پایان برسانند و سال بعد آن را قضا کرده و فدیهِ را هم پرداخت نمایند.»

از دست دادن عرفات

«وَمَنْ فَاتَهُ الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ تَحَلَّلَ بِعَمَلِ عُمْرَةٍ» کسی که ایستادن در عرفه را از دست بدهد واجب است خود را از زیر احرام حج خارج کرده و اعمال عمره را انجام دهد؛ یعنی طواف و سعی میان صفا و مروه را انجام می دهد و سرش را می تراشد و

وَعَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ الْهَدْيُ، وَ مَنْ تَرَكَ رُكْنًا لَمْ يَحِلَّ مِنْ إِحْرَامِهِ حَتَّى يَأْتِيَ بِهِ، وَ مَنْ تَرَكَ وَاجِبًا لَزِمَهُ الدَّمُ

همراه انجام دادن این سه عمل نیت خارج شدن از احرام می کند و رجم شیطان و ماندن در منی لازم نیست ﴿وَعَلَيْهِ الْقَضَاءُ﴾ ولی قضا کردن این حج بر او واجب است. فرقی نیست حجش واجب باشد یا سنت ﴿وَالْهَدْيُ﴾ و بعد از برگشتن به حج در سال بعد، واجب است فدیة را هم پرداخت نماید؛

«جاء هَبَارُ بْنُ الْأَسْوَدِ إِلَى عُمَرَ رضی الله عنه فَقَالَ: أَخْطَأْنَا الْعِدَّةَ: كُنَّا نَرَى أَنَّ هَذَا الْيَوْمَ يَوْمُ عَرَفَةَ، فَقَالَ عُمَرُ: طُفْ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ وَ انْحَرُوا ثُمَّ اخْلِقُوا وَ ارْجِعُوا فَإِذَا كَانَ قَابِلٌ فَحُجُّوا وَ أَهْدُوا، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعَ» امام مالک روایت کرده است:

«هبار به حضرت عمر گفت: ما اشتباه کردیم چنان تصور کردیم که امروز عرفه است ولی عید است! حضرت عمر فرمود: بروید طواف بکنید و سر را بتراشید و برگردید و سال بعد حجتان را قضا کنید و اگر یافتید حیوانی را در فدیة ذبح نمایید و اگر نیافتید در حج سه روز و در خانه هفت روز روزه بگیرید.»

(نکته) کسی که احرام ببندد و از رفتن به حج و عمره منع یا در راه برگردانده شود می تواند به این شیوه احرامش را بشکند: در جای که از رفتن منع شده است نیت خارج شدن از احرام می کند و با همان نیت گوسفند یا بزى را ذبح می نماید و سپس سرش را می تراشد و اگر گوسفند و بز را نیافت به میزان قیمت آن، گندم یا جو را به فقرای آن جا می دهد و اگر گندم را هم نیافت به تعداد مدهای آن، روزه می گیرد و اگر حج سنت بود قضای آن واجب نخواهد بود.

فرق رکن و واجب

﴿وَمَنْ تَرَكَ رُكْنًا لَمْ يَحِلَّ مِنْ إِحْرَامِهِ حَتَّى يَأْتِيَ بِهِ﴾ کسی که یکی از ارکان حج یا عمره ترک نماید جز ایستادن عرفه، از احرامش خارج نخواهد شد و حج و عمره اش تکمیل نمی شوند تا آن رکن را انجام می دهد ﴿وَمَنْ تَرَكَ وَاجِبًا لَزِمَهُ الدَّمُ﴾ و کسی

که یکی از واجبات حج یا عمره را ترک کند خونی بر او واجب می شود و حج و عمره اش صحیح خواهند بود و در زیر احرام باقی نخواهد ماند ﴿وَمَنْ تَرَكَ سُنَّةَ لَمْ يَلْزَمَهُ بِتَرْكِهَا شَيْءٌ﴾ و نفری که یکی از سنت های حج یا عمره را ترک کند در برابر ترک آن چیزی بر او واجب نمی شود؛ یعنی نه فدیة بر او واجب می گردد و نه گناهکار می شود.

فصل، وَ الدَّمَاءُ الْوَاجِبَةُ فِي الْإِحْرَامِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ: أَحَدُهَا الدَّمُ الْوَاجِبُ بِتَرْكِ نُسُكٍ، وَ هُوَ عَلَى التَّرْتِيبِ شَاةٌ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ عَشْرَةِ أَيَّامٍ ثَلَاثَةٌ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٌ إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ. وَ الثَّانِي الدَّمُ الْوَاجِبُ بِالْحَلْقِ وَ التَّرْقَةِ،

﴿فصل﴾ خون و فدیہی حج

﴿وَ الدَّمَاءُ الْوَاجِبَةُ فِي الْإِحْرَامِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ﴾ خون‌های واجب در احرام پنج نوع هستند: اول، ﴿أَحَدُهَا الدَّمُ الْوَاجِبُ بِتَرْكِ نُسُكٍ﴾ خونی است که در برابر ترک یکی از واجبات واجب می‌شود، مانند رجم شیطان‌ها، ماندن شبانه در منی و مزدلفه، بستن احرام در میقات، طواف الوداع، از دست دادن ایستادن عرفه، جلوانداختن عمره بر حج و جمع کردن حج و عمره ﴿وَ هُوَ عَلَى التَّرْتِيبِ شَاةٌ﴾ و این خون، بنا بر ترتیب، عبارت است از: ذبح یک رأس گوسفند یا بز و تقسیم گوشت آن در میان ساکنان حرم مکه ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ عَشْرَةِ أَيَّامٍ ثَلَاثَةٌ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٌ إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ﴾ بعد اگر آن را نیافت عبارت است از روزه گرفتن ده روز، سه روز در حج و هفت روز بعد از برگشتن به میان خانواده‌اش؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٌ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ» (بقره/۱۹۶):

«کسی که گوسفند را نیابد باید ده روز روزه بگیرد سه روز در حج و هفت روز بعد از برگشتن به میان خانواده که این، ده روز کامل است.»

(نکته) در این خون واجب، فرقی نیست تارک عمده‌ی فعل واجب را ترک کرده باشد یا از روی سهو.

خون دوم، ﴿وَ الثَّانِي الدَّمُ الْوَاجِبُ بِالْحَلْقِ وَ التَّرْقَةِ﴾ خونی است که با تراشیدن سه تار مو و بیشتر و یا کندن سه ناخن و بیشتر و نیز با رفاه‌طلبی مانند پوشیدن لباس و چرب کردن خود، پوشاندن سر، خوشبو کردن خود و جنابت به علت استمنا یا همسر واجب می‌شود.

وَهُوَ عَلَى التَّخْيِيرِ شَاةٌ أَوْ صَوْمٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ التَّصَدُّقُ بِثَلَاثَةِ أَصْعٍ عَلَى سِتَّةِ مَسَاكِينَ.
وَالثَّالِثُ الدَّمُ الْوَاجِبُ بِالْإِحْصَارِ، فَيَتَحَلَّلُ وَيُهْدِي شَاةً.

﴿وَهُوَ عَلَى التَّخْيِيرِ شَاةٌ أَوْ صَوْمٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ التَّصَدُّقُ بِثَلَاثَةِ أَصْعٍ عَلَى سِتَّةِ مَسَاكِينَ﴾ و این خون با اختیار داشتن پرداخت کننده، یکی از این سه چیز است: ذبح یک رأس گوسفند با بز و تقسیم گوشت آن در بین ساکنان حرم، گرفتن سه روز روزه در هر مکان و صدقه کردن سه صاع دانه به شش مسکین از مساکین حرم؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ»
(بقره/۱۹۶):

«هر کسی از شما بیمار باشد و لباس بپوشد یا سرش درد داشته و آن را بتراشد باید اینگونه فدیة بدهد: روزه بگیرد، یا صدقه بکند و یا گوسفندی را ذبح نماید.»

(نکته) در کنار بردن مو و کندن ناخن، در بین عالم و غیر عالم و کسی که از یادش می رود در احرام است یا عمداً این عمل را انجام می دهد تفاوتی وجود ندارد؛ یعنی بر تمام آن ها فدیة واجب می شود؛ ولی در پوشیدن لباس و خوشبو کردن خود و چرب کردن خود و دستبازی فدیة تنها بر کسی واجب می شود که از حرام بودن این افعال آگاه باشد و عمداً آن ها را انجام دهد و فراموش نکرده باشد که در زیر احرام است؛ پس اگر کسی از حرام بودن این اعمال آگاه نباشد یا از روی سهو و آن را انجام دهد یا فراموش کرده باشد که در زیر احرام است فدیة بر او واجب نخواهد شد.

خون سوم، ﴿وَالثَّالِثُ الدَّمُ الْوَاجِبُ بِالْإِحْصَارِ﴾ خونی است که به سبب احصار (منع کردن از اتمام حج یا عمره) واجب می شود ﴿فَيَتَحَلَّلُ وَيُهْدِي شَاةً﴾ که شخص منع شده احرامش را می شکند و گوسفند یا بزی را فدیة می کند و در محلی که در آن منع شده است، با نیت خارج شدن از احرام آن را ذبح کرده و در میان فقرای

وَالرَّابِعُ الدَّمُ الْوَاجِبُ يَقْتُلُ الصَّيْدَ، وَهُوَ عَلَى التَّخْيِيرِ، إِنْ كَانَ الصَّيْدُ مِمَّا لَهُ مِثْلٌ أُخْرِجَ الْمِثْلُ مِنَ النَّعْمِ، أَوْ قَوْمَهُ وَاشْتَرَى بِقِيمَتِهِ طَعَامًا وَتَصَدَّقَ بِهِ، أَوْ صَامَ عَنْ كُلِّ مَدٍّ يَوْمًا؛ وَإِنْ كَانَ الصَّيْدُ مِمَّا لَا مِثْلَ لَهُ أُخْرِجَ بِقِيمَتِهِ طَعَامًا، أَوْ صَامَ عَنْ كُلِّ مَدٍّ يَوْمًا

آنجا تقسیم می نماید و سپس با نیت خروج از احرام سرش را می تراشد. و اگر گوسفند یا بز را نیافت به مقدار قیمت آن، دانه را می خرد و در میان فقرای آنجا تقسیم می نماید. و اگر دانه را نیافت یا پول خریدن آن را نداشت به جای هر مدی از آن، یک روز روزه می گیرد. فرقی نیست در آنجا روزه بگیرد یا در جای دیگر؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» (بقره/۱۹۶):

«اگر از تمام کردن حج و عمره منع شدید هر فدیهای ممکنی را بپردازید.»

خون چهارم، ﴿وَالرَّابِعُ الدَّمُ الْوَاجِبُ يَقْتُلُ الصَّيْدَ﴾ خونی است که به سبب کشتن شکار یا قطع درخت حرم مکه‌ی مکرمه واجب می شود ﴿وَهُوَ عَلَى التَّخْيِيرِ﴾ که مرتکب این فعل در انتخاب کردن یکی از سه فعل های واجب آتی صاحب اختیار خواهد بود: ﴿إِنْ كَانَ الصَّيْدُ مِمَّا لَهُ مِثْلٌ أُخْرِجَ الْمِثْلُ مِنَ النَّعْمِ﴾ اگر شکار مقتول، در بین حیوانات اهلی نمونه داشت نمونه‌ی آن را فدیة می کند؛ یعنی از میان بز و گوسفند و شتر و گاو؛ بنابراین در برابر کشتن شتر، یک نفر شتر؛ در برابر کشتن خر وحشی و گاو وحشی، گاو و در برابر کشتن آهو و کبوتر یک گوسفند را ذبح می کند. ﴿أَوْ قَوْمَهُ وَاشْتَرَى بِقِيمَتِهِ طَعَامًا وَتَصَدَّقَ بِهِ﴾ یا قیمت آن را بر آورده می کند و با قیمت آن، دانه را خریداری کرده و در میان فقرای حرم تقسیم می کند ﴿أَوْ صَامَ عَنْ كُلِّ مَدٍّ يَوْمًا﴾ و یا در برابر هر مدی از آن دانه، یک روز روزه می گیرد.

﴿وَالرَّابِعُ الدَّمُ الْوَاجِبُ يَقْتُلُ الصَّيْدَ﴾ و اگر شکار مقتول، نمونه‌ی اهلی نداشت مانند تمام پرندگان جز کبوتر، با قیمت آن، دانه را خریداری کرده و در میان فقرای حرم تقسیم می کند ﴿أَوْ صَامَ عَنْ كُلِّ مَدٍّ يَوْمًا﴾ یا در برابر هر مدی از آن، یک

وَالْخَامِيسُ الدَّمُ الْوَاجِبُ بِالْوُطْءِ، وَهُوَ عَلَى التَّرْتِيبِ: بَدَنَتُهُ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْهَا فَبَقَرَةً، فَإِنْ لَمْ يَجِدْهَا فَسَبْعَ مِنَ الْغَنَمِ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْهَا قَوْمَ الْبَدَنَةِ وَاشْتَرَى بِقِيمَتِهَا طَعَامًا وَتَصَدَّقَ بِهِ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْهُ صَامَ عَنْ كُلِّ مَدَّةٍ يَوْمًا، وَلَا يُجْزِئُهُ الْهَدْيُ وَلَا الْإِطْعَامُ إِلَّا بِالْحَرَمِ،

روز روزه می گیرد: خداوند متعال فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ، وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدِيًّا بِالِغَنَمَةِ أَوْ كَفَّارَةً طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا» (مانده/۹۵):

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در وقتی که در احرام هستید هیچ شکاری را نکشید و کسی که از روی عمد شکاری را بکشد باید در برابر آن، نمونه‌ای اهلی آن را خریداری کرده و در میان فقرای حرم تقسیم نماید و یا به مقدار مدهای آن دانه، روزه بگیرد.»

خون پنجم، ﴿وَالْخَامِيسُ الدَّمُ الْوَاجِبُ بِالْوُطْءِ﴾ خونی است که به سبب انجام دادن جماع واجب می‌شود ﴿وَهُوَ عَلَى التَّرْتِيبِ﴾ که مرتکب این عمل، باید به ترتیب یکی از سه فعل آنی را انجام دهد: ﴿بَدَنَتُهُ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْهَا فَبَقَرَةً، فَإِنْ لَمْ يَجِدْهَا فَسَبْعَ مِنَ الْغَنَمِ﴾ شتر پنج ساله‌ای را ذبح می‌کند بعد اگر آن را نیافت یک گاو دو ساله و اگر آن را هم نیافت هفت رأس گوسفند یا بز ذبح می‌نماید ﴿فَإِنْ لَمْ يَجِدْهَا قَوْمَ الْبَدَنَةِ وَاشْتَرَى بِقِيمَتِهَا طَعَامًا وَتَصَدَّقَ بِهِ﴾ و اگر آن را هم نیافت قیمت شتر را برآورده می‌کند و با قیمتش دانه را خریداری کرده و در میان فقرای حرم تقسیم می‌نماید ﴿فَإِنْ لَمْ يَجِدْهُ صَامَ عَنْ كُلِّ مَدَّةٍ يَوْمًا﴾ بعد اگر آن را هم نیافت یا پول خریدن آن را نداشت در برابر هر مدی از آن دانه، یک روز روزه می‌گیرد. و دلیل این امر، فتوای مذکور حضرت عمر و علی است.

﴿وَلَا يُجْزِئُهُ الْهَدْيُ وَلَا الْإِطْعَامُ إِلَّا بِالْحَرَمِ﴾ ذبح حیوان فدیهِ و حیوانی که به عنوان هدیه به مکه آورده می‌شود و نیز تقسیم گوشت و دانه‌ی فدیهِ جز در حرم مکه

وَّ يُجْزِيهِ أَنْ يَصُومَ حَيْثُ شَاءَ، وَ لَا يَجُوزُ قَتْلُ صَيْدِ الْحَرَمِ وَ لَا قَطْعُ شَجَرِهِ، وَ الْمُحِلُّ وَ الْمُحْرِمُ سَوَاءٌ فِي ذَلِكَ

درست نیست؛ یعنی باید گوشت و دانه به فقرای حرم داده شود؛ هر چند که اهل مکه نباشد؛ پس صحیح نیست پرداخت کننده هیچ بخشی از آن را بخورد و یا به ثروتمندان بدهد.

(نکته) در مذهب امام حنفی تنها ذبح فدیة در مکه واجب است؛ یعنی تقسیم گوشت و دانه در هر جا درست است.

﴿وَّ يُجْزِيهِ أَنْ يَصُومَ حَيْثُ شَاءَ﴾ به جای فدیة ی حج می تواند در هر جایی روزه بگیرد.

﴿وَ لَا يَجُوزُ قَتْلُ صَيْدِ الْحَرَمِ وَ لَا قَطْعُ شَجَرِهِ﴾ کشتن شکار حرم مکه و قطع و کندن درخت و گیاه آن درست نیست

﴿وَ الْمُحِلُّ وَ الْمُحْرِمُ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ﴾ و در این حکم، کسی که در احرام نیست همانند کسی است که در احرام است. فرقی نیست مرتکب این عمل از حرام بودن آن آگاه نباشد یا این عمل را از روی سهوا انجام دهد و یا فراموش کرده باشد در حرام است؛ یعنی فدیة بر همه ی آن ها واجب می شود.

(نکته) خوردن گوشت شکار مکه و شکاری که حاج در زمان احرام کشته یا ذبح کرده است همانند گوشت مردار حرام است؛ هر چند که شکار، متعلق به مکه نباشد؛ ولی شکار دریا در هر صورت حلال است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: أَلَا وَ إِنَّهَا مِنْ سَاعَتِي هَذِهِ حَرَامٌ لَا يُخْبَطُ شَوْكُهَا، وَ لَا يُعْضَدُ شَجَرُهَا، وَ لَا يُنْفَرُ صَيْدُهَا» شیخان روایت کرده اند:

«آگاه باشید که از این به بعد، قطع کردن درخت و گیاه و اذیت کردن و پرواز دادن پرندگان حرم مکه حرام است.»

بدانکه اگر شخصی یک گیاه را بکند باید قیمتش را بپردازد؛ به شرطی که انسان

آن را کشت نکرده باشد؛ یعنی خود به خود روییده باشد؛ ولی در مورد درخت، فرقی نیست انسان آن را کاشته یا خود به خود روییده باشد؛ یعنی در هر صورت باید تاوان را پردازد که در تاوان یک درخت بزرگ، یک گاو و در تاوان درخت کوچک، یک گوسفند را ذبح می کند و در برابر قطع درخت بسیار کوچک قیمت آن را پرداخت می کند.

(خانمه) کسی که تصمیم حج داشته باشد باید توبه صادقانه کرده و حق مردم را ادا کند و از مردم حلالی را طلب نماید و بچه هایش را نصیحت کرده و با همسرانش خوش رفتار و خوشرو باشد و با ایشان نزاع و جدال نکند و در مدت بودن در مکه ی مکرمه جز عمره ی واجب بسیار عمره بکند؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا» شیخان روایت کرده اند:

«عمره تا عمره دیگر کفاره ی گناهان ما بین آنهاست.»

و جز طواف حج و عمره صواف زیاد بکند.

برای کسی که در مکه و مدینه است (فرقی نیست حاج باشد یا مسافر) سنت است وقتش را بیهوده صرف نکند؛ بلکه خود را به اعتکاف و قراءت قرآن و خواندن نماز در مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ مشغول کند؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ صَلَاةٍ فِي مَا سِوَاهُ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» شیخان روایت کرده اند:

«یک نماز در این مسجد من بر هزار نماز در غیر این مسجد جز مسجد الحرام برتری دارد.» و ابن ماجه افزوده است:

«وَصَلَاةٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَفْضَلُ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ صَلَاةٍ فِي مَا سِوَاهُ»

«و یک نماز در مسجد الحرام بر یک صد هزار نماز در غیر آن برتری دارد.»

و بیهقی اضافه کرده است:

«و صَلَاةٌ فِي الْبَيْتِ الْمُقَدَّسِ خَمْسُمِائَةٍ صَلَاةٍ»:

«یک نماز در بیت المقدس پانصد نماز است.»

زیارت مرقد پیامبر ﷺ

برای حاج و غیر حاج سنت است به زیارت قبر پیامبر ﷺ بروند و شیوهی زیارت این است: ابتدا در مسجد زمان پیامبر ﷺ دو رکعت نماز بخواند بعد به نزدیکی مرقد حضرت ﷺ برود پشت به قبله و رو به قبر ایشان کرده و بگوید: السَّلَامُ عَلَیْکَ یا رسولَ الله؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ» ابوداود و بیهقی روایت کرده‌اند:

«هر کسی که به من سلام بکند خداوند روحم را به من بر می گرداند تا سلام او را جواب بدهم.»

بعد کمی به طرف راست می‌رود و به حضرت ابوبکر سلام می‌کند و سپس کمی دیگر به طرف راست حرکت می‌کند و به حضرت عمر سلام می‌کند؛ زیرا ایشان اینگونه در حجره ی پیامبر ﷺ دفن شده‌اند؛ بعد به جای خود برمی‌گردد و رو به قبله کرده و دعا را شروع می‌کند. بدانکه دست زدن به رف و دیوار و بوسه زدن به آن‌ها درست نیست.

حضرت ﷺ فرموده است:

«مَنْ حَجَّ لِلَّهِ فَلَمْ يَرْفُثْ وَ لَمْ يَفْسُقْ رَجَعَ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که برای خداوند حج بکند و سخن خلاف شرع نگوید و عمل خلاف شرع نکند همانند روزی که مادرش او را به دنیا آورده است برمی‌گردد.»

پس ای مسلمان! بعد از برگشتن از حج توبهات را نگهدار و از خدا شرم بکن و به گناه و بی‌دینی بر نگردد. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم.

کتابُ الْبُيُوعِ، وَ غَيْرُهَا مِنَ الْمُعَامَلَاتِ؛

الْبُيُوعُ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: بَيْعٌ عَيْنٍ مُشَاهِدَةٍ فَجَائِزٌ، وَ بَيْعٌ شَيْءٍ مَوْصُوفٍ فِي الذِّمَّةِ فَجَائِزٌ إِذَا وُجِدَتِ الصِّفَةُ عَلَى مَا وُصِفَ بِهِ

کتابُ الْبُيُوعِ، وَ غَيْرُهَا مِنَ الْمُعَامَلَاتِ؛ کتاب خرید و فروش

این کتاب از خرید و فروش و دیگر معاملات بحث می کند؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» (بقره/۲۷۵):

«خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است.»

برای حلال بودن خرید و فروش، لازم است در میان خریدار و فروشنده گفتگویی که دلیل بر رضایت آنان باشد صورت بگیرد؛

«قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا الْبَيْعُ عَنْ تَرَاضٍ» ابن ماجه و ابن حبان روایت کرده اند:

«خرید و فروش با رضایت خواهد بود.»

ولی بعضی از علمای دین این فتوا را اختیار کرده اند که در صورتی که دلیل دیگری بر رضایت وجود داشته باشد گفتگو لازم نیست بالاخص در اشیاء ارزان قیمت.

﴿الْبُيُوعُ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ﴾ خرید و فروش سه نوع است:

اول، ﴿بَيْعٌ عَيْنٍ مُشَاهِدَةٍ فَجَائِزٌ﴾ فروختن چیزی است که در بر چشمان خریدار و فروشنده است یا قبلاً آن را دیده اند که این نوع فروش، درست است، مثلاً فروشنده بگوید: این کتاب را بایک دینار به تو فروختم و خریدار بگوید: آن را با یک دینار از تو خریدم یا بگوید: راضی هستم.

دوم، ﴿وَبَيْعٌ شَيْءٍ مَوْصُوفٍ فِي الذِّمَّةِ فَجَائِزٌ إِذَا وُجِدَتِ الصِّفَةُ عَلَى مَا وُصِفَ بِهِ﴾ فروختن

وَبَيْعُ عَيْنٍ غَائِبَةٍ لَمْ تُشَاهَدْ فَلَا يَجُوزُ؛ وَ يَصِحُّ بَيْعُ كُلِّ طَاهِرٍ مُتَّفَعٍ بِهِ مَمْلُوكٍ وَ لَا يَصِحُّ بَيْعُ عَيْنٍ نَجِسَةٍ

چیزی است که در بر چشمان نیست ولی فروشنده کیفیت و مقدار آن را بیان می کند که این نوع فروش هم جایز است؛ به شرطی که آن چیز همانند وصف بیان شده باشد. این از فروش را «سَلَم» نامیده اند که بعداً بیان خواهد شد؛ مثلاً فروشنده بگوید: پنج کیلو گندم قندهاری را با یک دینار به تو فروختم و خریدار بگوید: راضی هستم یا از تو خریدم؛ این پولت است برو آن را برایم بیا.

سوم، ﴿وَبَيْعُ عَيْنٍ غَائِبَةٍ لَمْ تُشَاهَدْ فَلَا يَجُوزُ﴾ فروختن چیزی است که در بر چشمان نیست و خریدار و فروشنده قبلاً هم آن را ندیده اند که این فروش درست نیست؛ زیرا در آن، فریب دادن هست؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه : نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فروش فریبکارانه را منع کرده است.»

بنابراین لازم است پول و کالای فروشی در حین معامله یا قبلاً به شیوهی مناسب دیده شوند و کیفیت و کمیت آن ها معلوم باشد.

شروط پول و کالای فروشی

اول، باید پاک باشد ﴿وَوَصَحُّ بَيْعُ كُلِّ طَاهِرٍ﴾ فروختن هر چیزی که در اصل پاک باشد درست است.

دوم، ﴿مُتَّفَعٍ بِهِ﴾ از آن بهره برداری شود هر چند که سود گرفتن از آن در آینده باشد، مانند فروختن بچه استری که تازه به دنیا آمده باشد.

سوم، ﴿مَمْلُوكٍ﴾ کالای فروشی ملک فروشنده باشد.

چهارم، فروشنده توانایی پرداخت به خریدار را داشته باشد.

پنجم، از جنس کالای فروشی باخبر باشد؛ پس اگر یکی از این شروط در پول و

کالا تحقق نیافت معامله درست نخواهد بود؛ پس ﴿وَوَصَحُّ بَيْعُ عَيْنٍ نَجِسَةٍ﴾

فروختن چیزی که در اصل نجس باشد درست نیست؛ زیرا شرط اول در آن تحقق نیافته است، مانند سگ، خوک، مردار، پشک، پهن، فضولات پرندگان و هر چیزی که پاک نشود؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْخَمْرِ وَالْمَيْتَةِ وَالْخَنزِيرِ وَالْأَصْنَامِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«خدا و رسولش ﷺ فروش شراب و مردار و خوک و بت را منع کرده‌اند.»

﴿وَلَا مَا لَا مَنَفْعَةَ فِيهِ﴾ و فروش چیزی که در آن منفعتی وجود ندارد درست نیست؛ مانند مار و عقرب و سوسک و مگس و زنبور زرد؛

«عَنِ الْمُغِيرَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ كَرِهَ لَكُمْ فَيْلَ وَقَالَ وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ وَإِضَاعَةَ الْمَالِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«خداوند متعال، گفته شد و گفت و زیادی سؤال و ضایع کردن مال را برای شما ناپسند کرده است.»

همچنین فروش مال غیر و خریداراری چیزی برای غیر بدون اجازه‌ی او درست نیست؛

«عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَلَا يَبْعُ إِلَّا فِي مَا تَمْلِكُ» ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: تنها فروختن چیزی درست است که ملک خودت است.»

ولی در فتوای قدیم امام شافعی فروختن مال غیر و خرید برای غیر درست است؛ به شرطی که بعداً به آن راضی باشد؛

«عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ دِينَاراً يَشْتَرِي بِهِ شَاةً، فَأَشْتَرَى بِهِ شَاتَيْنِ، فَبَاعَ أَحَدَهُمَا بِدِينَارٍ فَأَتَاهُ بِشَاةٍ وَدِينَارٍ، فَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ فِي بَيْعِهِ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ به عروه دیناری داد تا با آن گوسفندی را بخرد بعد عروه با آن دو گوسفند را خرید و سپس یکی از آن‌ها را با یک دینار فروخت و یک گوسفند و یک دینار را برای پیامبر ﷺ آورد و پیامبر برای او دعای برکت در بیعش خواند.»

و نیز فروختن چیزی که فروشنده توانایی تسلیم کردن آن به خریدار را ندارد درست نیست مانند چیزی که فروشنده آن را گم کرده یا نفری آن را از او غصب کرده باشد؛ ولی اگر خریدار توانایی دریافت آن را داشته باشد فروش آن درست خواهد بود.

شروط خریدار و فروشنده

نباید خریدار و فروشنده دیوانه و بچه باشند و نباید خرید و فروش با اجبار صورت بگیرد؛ بنابراین خرید و فروش بچه و دیوانه درست نیست؛ ولی در مذهب امام حنفی خرید و فروش بچه درست است؛ به شرطی که سرپرستش به او اجازه دهد و سود و نفع را بداند.

فصل، وَ الرُّبَا فِي الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْمَطْعُومَاتِ؛ وَ لَا يَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ كَذَلِكَ إِلَّا مُتَمَاثِلًا نَقْدًا

﴿فصل﴾ ربا

ربا این است که پول یا طعام بر خلاف قانون اسلام رد و بدل شود. ربا از گناهان کبیره است؛

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: الرُّبَا ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ بَابًا أَيْسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ» ابن ماجه و حاکم روایت کرده اند:

«پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: ربا هفتاد و سه باب است ساده ترین آن ها مانند این است که مرد مادرش را برای خود نکاح کند.»

﴿وَ الرُّبَا فِي الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْمَطْعُومَاتِ﴾ ربا در طلا و نقره و خوراکی ها وجود دارد و در پول این عصر هم موجود است؛ زیرا جایگزین طلا یا نقره است. و منظور از خوراکی ها این است که برای ادامه ی حیات انسان باشد، مانند دانه و آب یا برای چاشنی غذا، مانند نمک، رب، فلفل، سیاه دانه، کاخلی، چای و سرکه و یا میوه باشد مانند سیب، انار، ریواس، کنگر. و نیز گناه ربا شامل این افراد خواهد بود:

«عَنْ جَابِرٍ رضی اللہ عنہ قَالَ لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَكِلَ الرُّبَا وَ مُوَكَّلَهُ وَ كَاتِبَهُ وَ شَاهِدِيهِ، وَ قَالَ: هُمْ سَوَاءٌ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بر خورنده، وکیل گیرنده، کاتب و دو شاهد ربا لعنت فرستاد و فرمود:

همه مساوی هستند.»

﴿وَ لَا يَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ كَذَلِكَ إِلَّا مُتَمَاثِلًا نَقْدًا﴾ فروش طلا به طلا و نقره به نقره و عوض کردن پول کشوری به پول همان کشور درست نیست؛ مگر این که به اندازه ی یکدیگر باشند؛ هر چند که یکی از آن ها بهتر از دیگری باشد و نیز باید فی المجلس تقدیم شوند؛ یعنی قبل از این که دو طرف معامله از یکدیگر جدا شوند هر یک مال خود را به دیگری بدهد؛

وَلَا يَبِيعُ مَا ابْتَاعَهُ حَتَّى يَقْبِضَهُ، وَلَا يَبِيعُ اللَّحْمَ بِالْحَيَوَانِ، وَيَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبِ بِالْفِضَّةِ مُتَفَاضِلًا نَقْدًا

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم : الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ وَ زَنًا بِزَنٍ مِثْلًا بِمِثْلٍ، فَمَنْ زَادَ أَوْ اسْتَرَادَ فَهُوَ رِبَاً» مسلم روایت کرده است:

«پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: طلا به طلا و نقره به نقره باید وزن و مقدارشان یکی باشد پس کسی که بیشتر بگیرد کارش ربا خواهد بود.»

فرقی نیست زیاده فی المجلس پرداخت و دریافت شود یا بعد از آن.

شیء فروخته شده قبل از دریافت

﴿وَلَا يَبِيعُ مَا ابْتَاعَهُ حَتَّى يَقْبِضَهُ﴾ فروش چیزی که خریدار خریده است قبل از دریافت آن یا نقلش به جای دیگر از جانب فروشنده، صحیح نیست؛

«عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم : إِذَا اشْتَرَيْتَ شَيْئًا فَلَا تَبِعْهُ حَتَّى تَقْبِضَهُ» احمد روایت کرده است:

«پیامبر فرمود: هرگاه چیزی را خریدی قبل از دریافت، آن را بفروش.»

(نکته) کالای فروخته شده تا زمانی که خریدار آن را تحویل می گیرد بر ضمانت فروشنده است؛ یعنی اگر تلف شد بیع صورت گرفته فسخ خواهد شد و باید فروشنده پول را به خریدار پس بدهد. و منظور از دریافت این است که کالای فروخته شده اگر خانه یا زمین یا مال غیر منقول باشد در زیر تصرف خریدار قرار گیرد و اگر منقول باشد از جایی به جای دیگری نقل شود.

﴿وَلَا يَبِيعُ اللَّحْمَ بِالْحَيَوَانِ﴾ فروش گوشت به حیوان زنده درست نیست. فرقی نیست حیوان زنده حلال گوشت باشد یا نه؛

«نَهَى النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم عَنْ بَيْعِ اللَّحْمِ بِالشَّأْوِ» حاکم روایت کرده است:

«پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فروش گوشت به گوسفند را منع کرد.»

﴿وَيَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبِ بِالْفِضَّةِ مُتَفَاضِلًا نَقْدًا﴾ فروش طلا به نقره درست است هر چند

وَ كَذَلِكَ الْمَطْعُومَاتُ لَا يَجُوزُ بَيْعُ الْجِنْسِ مِنْهَا بِمِثْلِهِ إِلَّا مُتَمَاثِلًا نَقْدًا، وَ يَجُوزُ بَيْعُ الْجِنْسِ مِنْهَا بِغَيْرِهِ مُتَفَاضِلًا نَقْدًا

که یکی از آن‌ها از دیگری بیشتر باشد؛ به شرطی که فی المجلس تقدیم کردند. و نیز فروش پول کشوری به پول کشور دیگر درست است؛ هر چند که یکی از آن‌ها از دیگری بیشتر باشد؛ به شرطی که فی المجلس باشد؛ یعنی خریدار و فروشنده قبل از جداسدن از همدیگر پول را به یکدیگر بدهند؛ زیرا هر یک از آن‌ها نوع مستقل است؛

«عَنْ عُبَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَإِذَا اخْتَلَفَتْ هَذِهِ الْأَصْنَافُ فَيَبْعُوا كَيْفَ شِئْتُمْ إِذَا كَانَ يَدًا يَدًا» مسلم روایت کرده است:

«هرگاه این اصناف با هم اختلاف داشتند به هر شیوه‌ای که میل دارید معامله کنید؛ به شرطی که فی المجلس آن‌ها را تقدیم یکدیگر کنید.»

﴿وَ كَذَلِكَ الْمَطْعُومَاتُ لَا يَجُوزُ بَيْعُ الْجِنْسِ مِنْهَا بِمِثْلِهِ إِلَّا مُتَمَاثِلًا نَقْدًا﴾ و خوراکی‌ها هم اگر از یک جنس باشند معامله‌ی آن‌ها جز این که به اندازه‌ی یکدیگر باشند و فی المجلس تقدیم شوند درست نخواهد بود مانند فروش گندم به گندم و جو به جو؛ هر چند که یکی از آن‌ها از دیگری بهتر باشد ﴿وَ يَجُوزُ بَيْعُ الْجِنْسِ مِنْهَا بِغَيْرِهِ مُتَفَاضِلًا نَقْدًا﴾ و فروش یک جنس از خوراکی‌ها به غیر آن جنس درست است؛ هر چند که یکی از آن‌ها بیشتر از دیگری باشد؛ به شرطی که فی المجلس تقدیم شوند، مانند فروش یک کیلو گندم به دو کیلو جو؛

«عَنْ عُبَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَلَذَّهَبُ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ وَ الزُّبُرُ بِالزُّبُرِ وَ الشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ وَ التَّمْرُ بِالتَّمْرِ وَ الْمِلْحُ بِالْمِلْحِ مِثْلًا بِمِثْلٍ سَوَاءً بِسَوَاءٍ يَدًا يَدًا، فَإِذَا اخْتَلَفَتْ هَذِهِ الْأَصْنَافُ فَيَبْعُوا كَيْفَ شِئْتُمْ إِذَا كَانَ يَدًا يَدًا» مسلم روایت کرده است:

«طلا به طلا، نقره به نقره، گندم به گندم، جو به جو، خرما به خرما و نمک به نمک باید به اندازه‌ی یکدیگر باشند و فی المجلس تقدیم شوند و هرگاه این اجناس

با هم اختلاف داشتند به هر شیوه‌ای که میل دارید معامله بکنید؛ به شرطی که فی المجلس تقدیم شوند.»

(نکته) هر چیزی که انسان آن را با این شرط به عنوان قرض به نفری بدهد که بدهکار بیشتر از آن یا بهتر از آن را پس بدهد مشمول ربا خواهد بود و حدیث مذکور «... فَمَنْ زَادَ أَوْ اسْتَرَادَ فَهُوَ رِبًا» دلیل آن خواهد بود. و در صورتی که وام‌دهنده بیشتر از مال قرض را دریافت می‌کند فرقی نیست مال قرض داده شده طلا و نقره و پول باشد یا خوراکی و حیوان و چوب و آهن و ...

﴿وَلَا يَجُوزُ بَيْعُ الْغَرَرِ﴾ فروختن فریبکارانه درست نیست، مثلاً خریدار کالای فروشی را ندیده یا از کمیت و کیفیت آن بی‌خبر باشد، همانطوری که قبلاً بیان گردید.

فصل، وَ الْمُتَبَايعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، وَ لَهُمَا أَنْ يَشْتَرِطَا الْخِيَارَ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، وَ إِذَا وُجِدَ بِالْمَبِيعِ عَيْبٌ فَلِلْمُشْتَرِي رَدُّهُ

﴿فصل﴾ پشیمان شدن در خرید و فروش

پشیمان شدن سه نوع است: اول، «خیار المجلس» نامیده شده است؛ یعنی پشیمان شدن در مجلس بیع که حکم آن این است ﴿وَ الْمُتَبَايعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا﴾ خریدار و فروشنده تا وقت جدا شدن از همدیگر حق پشیمان شدن خواهند داشت؛ به شرطی که دو طرف نگویند: حق پشیمان شدن نخواهیم داشت؛ پس اگر یکی از آن‌ها گفت: حق پشیمان شدن نداشته باشیم تنها او این حق را نخواهد داشت؛

«عَنِ ابْنِ عُمرَ - رضي الله عنهما - قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا أَوْ يُخَيَّرَ أَحَدُهُمَا الْآخَرُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیغمبر ﷺ فرمود خریدار و فروشنده حق پشیمان شدن خواهند داشت تا زمانی که از یکدیگر جدا می‌شوند یا یکی از آن‌ها به دیگری می‌گوید پشیمان شدن نباشد.»

دوم، «خیار الشرط» نامیده شده است؛ یعنی پشیمان شدن شرط که حکم آن این است: ﴿وَ لَهُمَا أَنْ يَشْتَرِطَا الْخِيَارَ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ﴾ خریدار و فروشنده می‌توانند تا سه روز پشیمان شدن را شرط قرار دهند؛ ولی بیشتر از سه روز درست نیست؛

«عَنِ ابْنِ عُمرَ - رضي الله عنهما - قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لِرَجُلٍ: إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ: لَا خِلَابَةَ، ثُمَّ أَنْتَ بِالْخِيَارِ فِي كُلِّ سَلْعَةٍ ابْتَعْتَهَا ثَلَاثَ لَيَالٍ» بیهقی و غیر او روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ به مردی فرمود: هر گاه چیزی را خریدی بگو: حيله وجود ندارد و تا سه

شب حق پشیمان شدن خواهی داشت.»

اگر حق پشیمانی برای هر دو طرف بود سود و ضرر کالای فروخته شده در مدت این سه روز اینگونه است: اگر کالا ملک خریدار شد برای او است و اگر ملک فروشنده شد برای فروشنده خواهد بود.

سوم، «خیار العيب» است یعنی پشیمان شدن به سبب عیب که حکم آن این است: ﴿وَ إِذَا وُجِدَ بِالْمَبِيعِ عَيْبٌ فَلِلْمُشْتَرِي رَدُّهُ﴾ هر گاه از کالای فروشی یا پول عیبی پیدا

شد خریدار می‌تواند آن را برگرداند؛ به شرطی که این عیب، متعلق به قبل از دریافت باشد و قیمت آن را کم کند. و نیز اگر در کالای فروشی یکی از شروط بیان شده تحقق نیافت مثلاً فروشنده گاوی را به شرط حامله بودن به نفری فروخته باشد و حامله نباشد خریدار می‌تواند آن را برگرداند.

لازم است برگرداندن کالای فروخته شده یا پول فی الفور باشد؛ یعنی اگر خریدار، برگرداندن را تأخیر کرد یا کالا را به کار گرفت حق برگرداندنش ساقط می‌شود؛ پس باید بدون تأخیر آن را به مالک یا وکیلش برگرداند. و اگر هیچ یک از آنان را نیافت آن را به قاضی بدهد و اگر قاضی هم نبود یا امکان نداشت به او داده شود باید نزد دو شاهد بگوید: این خریدن را فسخ کردم و نباید آن را به کار گیرد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: مَنْ اشْتَرَى شَاءَ مُصْرَاةً فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ بَعْدَ أَنْ يَحْلُبَهَا: إِنْ شَاءَ أَمْسَكَهَا، وَإِنْ شَاءَ رَدَّهَا وَصَاعاً مِنْ تَمْرٍ» شیخان روایت کرده‌اند: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود کسی که گوسفندی را بخرد که شیر را در پستانش نگهداری شده بود می‌تواند یکی از این دو عمل را انجام دهد: اگر خواست آن را نزد خود نگه می‌دارد و قبولش می‌کند و اگر خواست آن را همراه یک صاع خرما به مالکش برمی‌گرداند.»

(نکته) قبل از فسخ معامله نفع و ضرر شیء فروخته شده به خریدار و نفع و ضرر پول به فروشنده برمی‌گردد؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: الْخَرَجُ بِالْضَّمَانِ» ترمذی صحیح دانسته است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود ثمر شیء فروخته شده برای خریدار است؛ زیرا در ضمانت او است.»

هزینه‌ی برگرداندن شیء فروخته شده تا جایی که آن را دریافت کرده بر خریدار

وَلَا يَجُوزُ بَيْعُ الثَّمَرَةِ مُطْلَقًا إِلَّا بَعْدَ بُدْوِ صَلَاحِهَا، وَلَا يَبْعُ مَا فِيهِ الرَّبَا بِجِنْسِهِ رَطْبًا

و هزینه‌ی برگرداندن پول بر فروشنده است.

بدانکه هر طرفی به هر علت پشیمان شود بدون این که شرعاً حق پشیمان شدن داشته باشد برای طرف دیگر سنت است به او کمک کند و کالا یا پول را از او پس بگیرد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: مَنْ أَقَالَ مُسْلِمًا أَقَالَهُ اللَّهُ عَفْوَتهُ» ابوداود روایت کرده است:

«پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: کسی که پشیمان شدن مسلمانی را بپذیرد خداوند از گناهانش چشم‌پوشی می‌کند.»

فروختن میوه

﴿وَلَا يَجُوزُ بَيْعُ الثَّمَرَةِ مُطْلَقًا إِلَّا بَعْدَ بُدْوِ صَلَاحِهَا﴾ فروختن هیچ میوه‌ای بر درخت جز بعد از ظاهر شدن رسیدن آن درست نیست. فرقی نیست این معامله مشروط به چیدن میوه باشد یا ابقای آن بر درخت؛

«عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ: نَهَى النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم عَنْ بَيْعِ الثَّمَرَةِ حَتَّى يَبْدُوَ صَلَاحُهَا» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فروش میوه بر درخت را تا حین آشکار شدن رسیدن آن منع کرده است.» پس اگر مالک آن را از درخت چید و فروخت یا به خریدار گفت باید آن را بجینی این معامله درست خواهد بود.

﴿وَلَا يَبْعُ مَا فِيهِ الرَّبَا بِجِنْسِهِ رَطْبًا﴾ فروش چیزی که در آن ربا هست با جنس خود، در حالت تری درست نیست، مانند فروختن انگور به انگور یا خرما به خرما یا انگور به انگور یا مویز به خرما یا تر به خرما یا خشک؛ زیرا با خشک کردن کم می‌شوند؛

«عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رضی اللہ عنہ: سَأَلَ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم عَنْ بَيْعِ الرُّطْبِ بِالثَّمَرِ، فَقَالَ: أَيْنُقْصُ الرُّطْبُ إِذَا يَسَّ؟ قَالُوا: نَعَمْ، فَتَهَى عَنْ ذَلِكَ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«در مورد فروختن خرماى تر به خرماى خشك از پيامبر ﷺ سؤال شد؛ فرمود: آيا خرماى تر وقتى خشك شود كم مى شود: عرض كردند: آرى؛ بعد آن را نهى كرد.»
 بنا بر اين بايد مويز به مويز، خرماى خشك به خرماى خشك داده شود؛ زيرا بيشتر از آن كم نمى شوند ﴿إِلَّا اللَّبَنَ﴾ جز شير؛ يعنى فروش شير به شير و ماست به ماست درست است.

(خاتمه) فروختن چيزى كه باعث گناه شود حرام است، مانند فروختن اسلحه به راهزن يا فروش انگور به كسى كه آن را شراب مى كند يا فروختن داروى بى هوشى به انسان بدكار؛ زيرا خداوند متعال فرموده است:

«وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده/۲):

«يكديگر را بر گناه و دشمنى يارى نكنيد»

فَصْلٌ، وَ يَصِحُّ السَّلَمُ حَالًا وَ مُؤَجَّلًا فِي مَا تَكَامَلَ فِيهِ خَمْسَةُ شَرَايِطَ: أَنْ يَكُونَ مَضْبُوطًا بِالْصَّفَقَةِ، وَ أَنْ يَكُونَ جِنْسًا لَمْ يَخْتَلِطْ بِهِ غَيْرُهُ، وَ لَمْ تَدْخُلْهُ النَّارُ لِإِحَالَتِهِ

﴿فَصْلٌ﴾ سلم

«سَلَم» یعنی فروختن چیزی که در بر چشمان نیست ولی اوصافش بیان شده است و پول آن فی المجلس تقدیم فروشنده می شود، مثلاً خریدار می گوید: این پانزده دینار را به تو دادم در سلم یک حلب گندم قندهاری که در فلان روز و فلان جا به من تحویل بدهی و فروشنده آن را دریافت کند و راضی شود.

﴿وَ يَصِحُّ السَّلَمُ حَالًا وَ مُؤَجَّلًا فِي مَا تَكَامَلَ فِيهِ خَمْسَةُ شَرَايِطَ﴾ سلم در چیزی که در آن پنج شرط تحقق یافته باشد برای زمان حال درست است؛ یعنی اگر چیزی که در آن سلم می شود فی الحال موجود باشد؛ یعنی فروشنده بتواند بعد از دریافت پول بدون تأخیر برود و آن را بیاورد. و برای زمان آینده هم صحیح است؛ یعنی در زمان آتی تعیین شده چیز فروخته شده به خریدار تحول گردد؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ وَ هُمْ يُسَلِّفُونَ فِي الثَّمَارِ السَّنَةَ وَ السَّنَتَيْنِ، فَقَالَ ﷺ: مَنْ أَسْلَفَ فِي شَيْءٍ فَلْيُسَلِّفْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ وَ وَزْنٍ مَعْلُومٍ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر ﷺ وارد مدینه شد اهل مدینه سلم می کردند یعنی پول می دادند و میوه ی یک سال و دو سال بعد را می گرفتند بعد پیامبر ﷺ فرمود: کسی که در چیزی سلم می کند در پیمانه ی معلوم، و وزن معلوم و زمان معلوم سلف کند.»

و پنج شرطی که به آن ها اشاره شد عبارتند از:

اول، ﴿أَنْ يَكُونَ مَضْبُوطًا بِالْصَّفَقَةِ﴾ باید نشانه ی آن به صورت کامل بیان شود.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ جِنْسًا لَمْ يَخْتَلِطْ بِهِ غَيْرُهُ﴾ باید جنسی باشد که غیر آن با آن قاطی نشده باشد؛ بنابراین در گندم و جو مخلوط سلم درست نیست.

سوم، ﴿وَ لَمْ تَدْخُلْهُ النَّارُ لِإِحَالَتِهِ﴾ نباید برای تغییر دادن آن، آتش در آن تأثیر کرده

وَ أَنْ لَا يَكُونَ مُعَيَّنًا، وَ لَا مِنْ مُعَيَّنٍ، وَ أَنْ يَكُونَ مِمَّا يَصِحُّ بَيْعُهُ؛ ثُمَّ لِيَصَحَّ الْمُسْلِمُ فِيهِ ثَمَانِيَةُ شَرَايِطَ: وَ هُوَ أَنْ يَصِفَهُ بَعْدَ ذِكْرِ جِنْسِهِ وَ نَوْعِهِ بِالصِّفَاتِ الَّتِي يَخْتَلِفُ بِهَا الثَّمَنُ، وَ أَنْ يَذْكُرَ قَدْرَهُ بِمَا يَنْفِي الْجَهَالَةَ عَنْهُ

باشد؛ بنابراین در غذای پخته و بریان شده و سرخ شده درست نیست. و اگر میزان تأثیر آتش معلوم بود مانند آجر و گچ و بلغور، سلم در آن درست خواهد بود. چهارم، ﴿وَ أَنْ لَا يَكُونَ مُعَيَّنًا﴾ چیزی که در آن سلم می شود نباید در بر چشمان و معین باشد؛ بلکه باید غائب و قرض باشد؛ بنابراین صحیح نیست خریدار به فروشنده بگوید: این پول را به سلم این گندم به تو دادم.

پنجم، ﴿وَ لَا مِنْ مُعَيَّنٍ﴾ نباید چیزی که در آن سلم می شود متعلق به جای معینی باشد که خوف پیدانکردن آن باشد؛ مثلاً بگوید: این پول را به سلم گندم فلان زمین به تو دادم؛ ولی اگر بگوید: به سلم گندم فلان شهر، این سلم درست خواهد بود. ﴿وَ أَنْ يَكُونَ مِمَّا يَصِحُّ بَيْعُهُ﴾ و نیز لازم است چیزی که در آن سلم می شود از چیزهایی باشد که فروش آن ها درست است؛ بنابراین در سگ و آشغال سلم درست نیست.

﴿ثُمَّ لِيَصَحَّ الْمُسْلِمُ فِيهِ ثَمَانِيَةُ شَرَايِطَ﴾ برای صحت چیزی که در آن سلم می شود هشت چیز لازم است:

اول، ﴿وَ هُوَ أَنْ يَصِفَهُ بَعْدَ ذِكْرِ جِنْسِهِ وَ نَوْعِهِ بِالصِّفَاتِ الَّتِي يَخْتَلِفُ بِهَا الثَّمَنُ﴾ این است که فروشنده بعد از ذکر جنس و نوع چیزی که در آن سلم می شود آن را با صفاتی که با آن ها قیمت تفاوت پیدا می کند بیان کند، مثلاً بگوید: گندم گندم بهاری و مهابادی است.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَذْكُرَ قَدْرَهُ بِمَا يَنْفِي الْجَهَالَةَ عَنْهُ﴾ مقدارش را به گونه ای ذکر کند که نسبت به آن، ناآگاهی و فریب را بردارد، مثلاً بگوید: پنج کیلو یا ده حلب به حلب سوریه است.

وَ إِنْ كَانَ مُؤَجَّلًا ذَكَرَ وَقْتَ مَحَلِّهِ، وَ أَنْ يَكُونَ مَوْجُودًا عِنْدَ الْإِسْتِحْقَاقِ فِي الْغَالِبِ، وَ أَنْ يَذْكُرَ مَوْضِعَ قَبْضِهِ، وَ أَنْ يَكُونَ الثَّمَنُ مَعْلُومًا، وَ أَنْ يَتَقَابِضَا قَبْلَ التَّفَرُّقِ، وَ أَنْ يَكُونَ عَقْدُ السَّلَمِ نَاجِزًا لَا يَدْخُلُهُ خِيَارُ الشَّرْطِ

سوم، ﴿وَ إِنْ كَانَ مُؤَجَّلًا ذَكَرَ وَقْتَ مَحَلِّهِ﴾ اگر سلم برای آینده بود باید زمان تحویل سلم بیان شود مثلاً بگوید: در ماه رمضان به من تحویل بده.

چهارم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ مَوْجُودًا عِنْدَ الْإِسْتِحْقَاقِ فِي الْغَالِبِ﴾ باید در زمان تعیین شده، غالباً آن چیز موجود باشد، مانند سلم گردو در پاییز.

پنجم، ﴿وَ أَنْ يَذْكُرَ مَوْضِعَ قَبْضِهِ﴾ خریدار مکان تحویل را بیان کند، مثلاً بگوید: آن را به خانه‌ی ما در محله‌ی آزادی بیاور.

ششم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ الثَّمَنُ مَعْلُومًا﴾ برای هر دو طرف، پول ظاهر باشد؛ یعنی مقدار و واحد آن.

هفتم، ﴿وَ أَنْ يَتَقَابِضَا قَبْلَ التَّفَرُّقِ﴾ قبل از جداشدن از یکدیگر، خریدار پول را به فروشنده بدهد و فروشنده آن را دریافت و قبول کند؛ یعنی اگر خریدار گفت: در بابت سلم یک حلب گندم فردا ده دینار را به تو می‌دهم و سپس خریدار رفت این معامله درست نخواهد بود.

هشتم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ عَقْدُ السَّلَمِ نَاجِزًا﴾ باید عقد سلم، به تمامی انجام شود؛ یعنی ﴿لَا يَدْخُلُهُ خِيَارُ الشَّرْطِ﴾ اختیار پشیمان شدن در آن نباشد؛ ولی تا حین جداشدن از یکدیگر، هر دو حق پشیمان شدن خواهند داشت.

(خاتمه) اول، اگر بهره‌برداری از محل تعیین شده ساقط شد یعنی ممکن نبود که شیء سلم شده در آنجا تحویل داده شود باید فروشنده آن را به محل نزدیک آنجا بیاورد.

دوم، اگر قبل از فرارسیدن زمان تعیین شده مال را آورد بررسی می‌شود: اگر خریدار با دریافت این چیز متحمل ضرر می‌شد دریافت آن واجب نیست و گر نه

دریافت آن واجب می باشد.

سوم، اگر در زمان تعیین شده، آن چیز قطع شد و یافت نشد خریدار می تواند معامله ی صورت گرفته را فسخ کند و پولش را دریافت نماید یا تا حین یافتن منتظر می شود.

فصل، وَ كُلُّ مَا جازَ بَيْعُهُ جازَ رَهْنُهُ فِي الدُّيُونِ إِذَا اسْتَقَرَّ ثُبُوتُهَا فِي الدِّمَّةِ، وَ لِلرَّاهِنِ الرُّجُوعُ فِيهِ مَا لَمْ يَقْبِضْهُ الْمُرْتَهِنُ

﴿فصل﴾ رهن

«رهن» این است که بدهکاری در قبال بدهی اش چیزی را به فروشنده بدهد تا اگر بدهی اش را ندهد قرض او از آن چیز پرداخت شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ» (بقره / ۲۸۳):

«اگر در مسافرت بودید و از یکدیگر قرض گرفتید و کسی نبود آن را بنویسد چیزی را رهن قرضتان بکنید و آن را بپذیرد.»

﴿وَ كُلُّ مَا جازَ بَيْعُهُ جازَ رَهْنُهُ فِي الدُّيُونِ﴾ هر چیزی که فروش آن درست باشد درست است در رهن قرض ها قرار داده شود ﴿إِذَا اسْتَقَرَّ ثُبُوتُهَا فِي الدِّمَّةِ﴾ به شرطی که ثبوت قرض بر عهدهی بدهکار قرار گرفته باشد؛ یعنی قرض را قبول کرده و سپس رهنش را بنهد.

﴿وَ لِلرَّاهِنِ الرُّجُوعُ فِيهِ﴾ برای نهانندهی رهن یعنی بدهکار درست است از رهنش پشیمان شود ﴿مَا لَمْ يَقْبِضْهُ الْمُرْتَهِنُ﴾ به شرطی که رهن گیرنده آن را دریافت نکرده باشد؛ یعنی اگر رهن گیرنده قبول و دریافت کرد بدهکار نمی تواند پشیمان شود و مال رهن شده محبوس می گردد و نباید رهن دهنده بدون اجازهی رهنگیر یعنی قرض دهنده آن را بفروشد یا ببخشد.

(نکته) به کار گرفتن و تمام منافع مال رهن شده برای مالک رهن است و پرورده کردن آن هم بر عهدهی او است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَلْظَهَرُ يُرْكَبُ بِنَفَقَتِهِ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَ لَبِنُ الدَّرِّ يُشْرَبُ بِنَفَقَتِهِ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا» بخاری روایت کرده است:

«پامبر ﷺ فرمود: به خاطر نفقهی حیوان رهن شده پشت آن برای سواری استعمال

می شود و شیر حیوان رهن شده هم به خاطر نفقهی آن نوشیده می شود.»

وَلَا يَظْمَنُهُ الْمُزْتَهِنُ إِلَّا بِالتَّعَدِّي، وَإِذَا قَضَى بَعْضُ الْحَقِّ لَمْ يَخْرُجْ شَيْءٌ مِنَ الرِّهْنِ حَتَّى يَقْضِيَ جَمِيعَهُ

بنابراین اگر صاحب قرض یعنی رهن گیر از شیء رهن شده بهره برداری کرد این عملش حرام و مشمول ربا است؛ زیرا بیشتر از مالش به او نفع می رسد.

﴿وَلَا يَظْمَنُهُ الْمُزْتَهِنُ إِلَّا بِالتَّعَدِّي﴾ رهن گیر جز با تجاوز کردن به مال رهن شده و تقصیر، ضامن آن نخواهد بود

(نکته) مال رهن شده باید در زیر دستان رهن گیر باشد و مالک برای بهره برداری، آن را از او پس می گیرد. و اگر رهن دهنده و رهن گیر بر این موضوع اتفاق داشتند که مال رهن شده نزد رهن دهنده باشد این عمل صحیح خواهد بود.

﴿وَإِذَا قَضَى بَعْضُ الْحَقِّ لَمْ يَخْرُجْ شَيْءٌ مِنَ الرِّهْنِ حَتَّى يَقْضِيَ جَمِيعَهُ﴾ هر گاه بدهکار بعضی از حقش را پرداخت کرد مال رهن شده از رهن خارج نمی شود تا هنگامی که بدهکار تمام حقش را پرداخت می نماید.

بدانکه اگر زمان پرداخت بدهی رسید بر بدهکار واجب است یا قرضش را پس بدهد یا با اجازه ی صاحب قرض، مال رهن شده را بفروشد و از پول آن، قرضش را پرداخت کند.

(خانمه) قرض دادن سنت مؤکد است؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«مَنْ نَفَسَ عَنْ أَخِيهِ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» مسلم روایت کرده است:

«کسی که یکی از رنج های دنیوی برادرش را بردارد خداوند یکی از رنج های قیامت او را بر می دارد.»

اگر بدهکار توانایی پرداخت بدهی اش داشت تأخیر آن حرام است. و اگر فقیر بود و توانایی پرداخت آن را نداشت بر صاحب قرض واجب است منتظر بشود تا بدهکار آن را پیدا می کند و اگر بخشی از بدهی یا تمام آن را به بدهکار بخشید

موجب رضایت خدا خواهد بود؛ پیغمبر ﷺ فرموده است:

«مَنْ يَسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» مسلم روایت کرده است:

«کسی که بدهی بدهکاری را پرداخت نماید یا او را حلال کند یا زمان پرداخت را

تأخیر نماید خداوند در دنیا و قیامت بر او سهل می گیرد.»

هرگاه بدهکار یا ورثه‌ی او قرض را به صاحب قرض برگردانند بر صاحب قرض

واجب است آن را پس بگیرد یا بدهکار را حلال کند؛ به شرطی که با دریافتش

متحمل ضرر نشود. و هرگاه بدهکار بدهی را در جلو دستان صاحب قرض نهاد به

شیوه‌ای که می‌توانست آن را بردارد این نهادن، دریافت محسوب می‌شود هر چند

که صاحب قرض قبول نکند.

فَصْلٌ، وَ الْحَجَرُ عَلَى سِتَّةٍ: الصَّبِيِّ، وَ الْمَجْنُونُ، وَ السَّفِيهُ الْمُبْدَرُ لِمَالِهِ، وَ الْمُفْلِسُ الَّذِي ارْتَكَبَتْهُ الدُّيُونُ

﴿فصل﴾ حجر

«حجر» به معنای منع کردن از تصرف در اموال و املاک است.

﴿وَ الْحَجَرُ عَلَى سِتَّةٍ﴾ حجر بر شش نفر نهاده می شود که در بین مذکر و مؤنث

تفاوتی وجود ندارد:

اول، ﴿الصَّبِيُّ﴾ بچه؛ یعنی نباید بچه قبل از بلوغ در ملک و مال خود تصرف کند نه با فروختن نه با بخشیدن و نه با تصرفات دیگر. و باید بعد از بلوغ، دارای عقل باشد و صلاح دین و دنیای خود را بداند؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ»

(نساء/۶):

بچه های یتیم را امتحان کنید تا وقتی که به سن بلوغ می رسند بعد اگر در آنان صلاح دین و دنیا را یافتید امواشان را به ایشان برگردانید.

دوم، ﴿وَ الْمَجْنُونُ﴾ دیوانه؛ یعنی دیوانه هم (مانند بچه) نباید تا بعد از بهبودی در مال خود تصرف کند؛ زیرا فکر و هوشش ناقص است.

سوم، ﴿وَ السَّفِيهُ الْمُبْدَرُ لِمَالِهِ﴾ سفیهی که مالش را بیهوده صرف می کند، مثلاً مالش را با ضرر زیاد بفروشد یا با ضرر زیادی چیزی را بخرد و یا مالش را پرت کند؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ»

(بقره/۲۸۲):

«اگر کسی که حقی بر او است سفیه یا ناتوان بود مانند بچه یا نمی توانست حرف

بزند (مانند لال) سرپرستش به جای او حرف بزند و نویسنده آن را بنویسد.»

چهارم، ﴿وَ الْمُفْلِسُ الَّذِي ارْتَكَبَتْهُ الدُّيُونُ﴾ بدهکاری که قرض ها تمام اموالش را

وَالْمَرِيضُ فِي مَا زَادَ عَلَى الثُّلُثِ، وَالْعَبْدُ الَّذِي لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ فِي التَّجَارَةِ؛ وَتَصَرُّفُ الصَّبِيِّ وَالْمَجْنُونِ وَالسَّفِيهِ غَيْرُ صَحِيحٍ،

فرا گرفته باشند که قاضی شرع بر تمام مال و ملکش منع می نهد بعد خانه‌ی مسکونی، زمین، حیوان و اثانی‌ی خانه‌اش را می فروشد و از آن‌ها قرض‌هایش را پرداخت می کند؛

«عَنِ ابْنِ كَعْبٍ عَنْ أَبِيهِ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله حَجَرَ عَلَى مُعَاذٍ مَالَهُ وَبَاعَهُ فِي دَيْنٍ كَانَ عَلَيْهِ» دار قطنی روایت کرده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله بر مال معاذ منع نهاد و به خاطر قرضی که بر او مالش را فروخت.»

پنجم، ﴿وَالْمَرِيضُ فِي مَا زَادَ عَلَى الثُّلُثِ﴾ بیماری که بیشتر از یک سوم مالش را صدقه می کند؛ البته منظور بیماری است که ترس فوتش موجود است؛

«عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثِي مَالِي؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: بِشَطْرِهِ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: بِثُلُثِيهِ؟ قَالَ: أَلْثُلُثُ وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ، إِنَّكَ إِنْ تَذَرُ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ» شیخان روایت کرده اند:

«سعد در حین بیماری به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای پیامبر خدا دو سوم مالم را صدقه کنم؟ فرمود: نه؛ عرض کرد: یک دوم آن؟ فرمود: نه؛ عرض کرد یک سوم آن؟ فرمود: آری و یک سوم زیاد است؛ به درستی اگر ورثه‌ات را بی نیاز به جا بگذاری بهتر از آن است که ایشان را فقیر به جا بگذاری که از مردم تکدی بکنند.»

ششم، ﴿وَالْعَبْدُ الَّذِي لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ فِي التَّجَارَةِ﴾ برده‌ای که سیدش به او اجازه‌ی خرید و فروش نداده باشد.

﴿وَتَصَرُّفُ الصَّبِيِّ وَالْمَجْنُونِ وَالسَّفِيهِ غَيْرُ صَحِيحٍ﴾ تصرف بچه و دیوانه و سفیه در مال خود صحیح نیست. فرقی نیست تصرف صورت گرفته خرید و فروش باشد یا صدقه کردن یا نکاح کردن زن و یا طلاق دادن. و اگر سرپرست اجازه بدهد سفیه می تواند خرید و فروش بکند.

وَ تَصَرَّفُ الْمُفْلِسُ يَصِحُّ فِي ذِمَّتِهِ دُونَ أَعْيَانِ مَالِهِ، وَ تَصَرَّفُ الْمَرِيضِ فِي مَا زَادَ عَلَى الثَّلَاثِ مَوْفُوفٌ عَلَى إِجَارَةِ الْوَرَثَةِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ تَصَرَّفُ الْعَبْدِ يَكُونُ فِي ذِمَّتِهِ يُتَّبَعُ بِهِ إِذَا عُتِقَ

(نکته) درست نیست سرپرست دیوانه و بچه مال آنان را بفروشد؛ مگر این که در فروش آن سود ظاهر باشد که در این صورت، به میزان نیاز، مالش را می فروشد. و نیز سرپرست زکات، مالشان را پرداخت می کند.

﴿وَ تَصَرَّفُ الْمُفْلِسُ يَصِحُّ فِي ذِمَّتِهِ دُونَ أَعْيَانِ مَالِهِ﴾ تصرف بدهکار در مال خود در صورت قرض درست است؛ نه در خود مالی که بر آن منع نهاده شده است؛ زیرا متعلق به صاحبان قرض است.

﴿وَ تَصَرَّفُ الْمَرِيضِ فِي مَا زَادَ عَلَى الثَّلَاثِ مَوْفُوفٌ عَلَى إِجَارَةِ الْوَرَثَةِ مِنْ بَعْدِهِ﴾ تصرف بیمار در بیشتر از یک سوم مالش بر اجازه‌ی تمام ورثه‌ی بعد از او متوقف است؛ یعنی اگر اجازه دادند هر مقداری را که شخص مرده قرار داده است صدقه خواهد شد و اگر اجازه ندادند تنها یک سوم مال متروک صدقه می شود و بیشتر از آن به ورثه داده می شود. و ان شاء الله این موضوع را در بحث ارث بیان خواهیم کرد.

(نکته) هر مالی را که انسان در بیماری فوتش صدقه می کند مانند نذر، وقف، حلال کردن، تمام آن‌ها از یک سوم مال پرداخت می شوند.

﴿وَ تَصَرَّفُ الْعَبْدِ يَكُونُ فِي ذِمَّتِهِ يُتَّبَعُ بِهِ إِذَا عُتِقَ﴾ تصرف برده (خرید و فروشی که او انجام می دهد) در گردش به صورت قرض باقی خواهد ماند هرگاه آزاد شد آن چیزی را که خریده و از دست داده است از او طلب می شود؛ بنابراین فروشنده نمی تواند قبل از آزاد شدن، از او درخواست چیزی بکند.

(خاتمه) در مورد سرپرستی یتیم و اصلاح مال او ولی امر یعنی سرپرست بچه و دیوانه ابتدا پدر است بعد پدر بزرگ و بالاتر و سپس مردی که ایشان تعیین کرده اند بعد قاضی و اگر قاضی نبود یا بی دین و ظالم بود واجب است مردان محترم آن‌جا سرپرست بشوند؛ یعنی نفری را به عنوان سرپرست بچه و دیوانه انتخاب کنند؛ هر

چند که در برابر پول سرپرست بشود.

بدانکه در فتوایی از امام شافعی، بعد از پدر و پدر بزرگ مادر بر افراد دیگر اولویت دارد؛ بنابراین بهتر است مردان محترم، مادر را سرپرست بکنند و مادر بر طبق مصلحت بچه‌ها در اموال ایشان تصرف می‌کند. و اگر درخواست کرایه کرد مردان محترم از مال موجود کرایه‌ی او را پرداخت می‌نمایند.

برای سرپرست دیوانه و بچه‌ها درست است مال خود را با مال ایشان قاطی کند؛ به شرطی که این کار برای بچه‌ها نافع باشد. و می‌تواند با مال قاطی شده از مهمان پذیرایی کند؛ به شرطی که به دیوانه و بچه‌ها ضرری وارد نشود. این قاطی کردن مال در زبان کردی «مال چاک کردنه‌وه» نامیده می‌شود که به معنای اصلاح مال است.

فَصْلٌ، وَ يَصِحُّ الصُّلْحُ مَعَ الْإِفْرَارِ فِي الْأَمْوَالِ وَ مَا أَفْضَى إِلَيْهَا، وَ هُوَ نَوْعَانِ: إِبْرَاءٌ، وَ مُعَاوَضَةٌ، فَالْإِبْرَاءُ اقْتِصَارُهُ مِنْ حَقِّهِ عَلَى بَعْضِهِ

﴿فصل﴾ صلح

صلح به معنای توافق برای رفع نزاع بین دو نفر و بیشتر است.

﴿وَ يَصِحُّ الصُّلْحُ مَعَ الْإِفْرَارِ فِي الْأَمْوَالِ وَ مَا أَفْضَى إِلَيْهَا﴾ صلح در میان مدعی و مدعی علیه همراه اقرار در اموال و چیزی که منجر به اموال می شود درست است. و اقرار این است که مدعی علیه بگوید: ادعای مدعی در حق من درست است یا شاهد یا قسم موجود باشد. و مثال چیزی که به مال منجر می شود این است که مدعی علیه به مدعی می گوید: در قصاص پدرت مرا نکش این قدر مال به تو می دهم که این صلح هم جایز است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: الصُّلْحُ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا ضِلْحًا حَرَمًا خَلَاءً أَوْ أَحَلًّا حَرَامًا» ابن حبان روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همه ی صلح ها در بین دو مسلمان جایز است جز صلحی که حلالی را احرام یا حرامی را حلال بکند.»

بنابراین اگر صلح صورت گرفته، متعلق به اموال نبود، مثلاً زناکاری بگوید: در حد زنا مرا سنگسار نکنید این قدر مال به شما می دهم این صلح درست نیست؛ زیرا مخالف قانون اسلام است.

﴿وَ هُوَ نَوْعَانِ﴾ صلح دو نوع است: اول، ﴿إِبْرَاءٌ﴾ صلح ابراء است؛ یعنی بخشیدن و یا حلال کردن. دوم، ﴿وَ مُعَاوَضَةٌ﴾ صلح معاوضه است؛ یعنی دریافت چیزی به جای چیز دیگر.

﴿فَالْإِبْرَاءُ اقْتِصَارُهُ مِنْ حَقِّهِ عَلَى بَعْضِهِ﴾ ابراء این است که مدعی از بخشی از حقش بگذرد و به بعضی راضی شود؛ یعنی مدعی علیه بگوید: درست می گویی که این چهار گوسفند متعلق به تو است و مدعی بگوید: دو رأس از آنها را به من

وَلَا يَجُوزُ تَغْلِيْفُهُ عَلَى شَرْطٍ، وَ الْمُعَاوَضَةُ عُدُولُهُ عَنْ حَقِّهِ إِلَى غَيْرِهِ، وَ يَجْرِي عَلَيْهِ حُكْمُ الْبَيْعِ. وَ يَجُوزُ لِلْإِنْسَانِ أَنْ يُشْرِعَ رَوْشَنَاءَ فِي طَرِيقِ نَافِذٍ بِحَيْثُ لَا يَتَضَرَّرُ بِهِ الْمَاءُ، وَ لَا يَجُوزُ فِي الدَّرَبِ الْمُشْتَرَكِ إِلَّا بِإِذْنِ الشَّرَكَاءِ

برگردان و دو رأس دیگر برای تو. که این، بخشیدن است. یا مدعی علیه بگوید: راست می گویی به تو صد دینار بدهکار هستم و مدعی بگوید: پنجاه دینار را به من برگردان و از پنجاه دینار دیگر صرف نظر می کنم که این هم حلال کردن است و می تواند او را از تمام پول موجود حلال کند؛ ولی ﴿وَلَا يَجُوزُ تَغْلِيْفُهُ عَلَى شَرْطٍ﴾ تعلیق آزاد کردن به شرط درست نیست، مثلاً صاحب حق بگوید: اول ماه تو را آزاد می کنم.

﴿وَالْمُعَاوَضَةُ عُدُولُهُ عَنْ حَقِّهِ إِلَى غَيْرِهِ﴾ صلح معاوضه این است که مدعی از حقش به چیز دیگری عدول کند، مثلاً بگوید: این باغ متعلق به من است یا بگوید: بدهکار هزار دینار من هستی و مدعی علیه بگوید: راست می گویی ولی به جای آن باغ و یا آن هزار دینار این خانه را از من بگیر و مدعی هم بگوید: می پذیرم ﴿وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ حُكْمُ الْبَيْعِ﴾ حکم بیع بر صلح معاوضه جاری می شود؛ یعنی باید آن چیزها پاک باشند، ملک خود آن ها باشد، می توانند تا سه روز حق پشیمان شدن را شرط بکنند و اگر آن چیز دارای عیب بود حق برگشتن وجود دارد.

﴿وَلَا يَجُوزُ لِلْإِنْسَانِ أَنْ يُشْرِعَ رَوْشَنَاءَ فِي طَرِيقِ نَافِذٍ بِحَيْثُ لَا يَتَضَرَّرُ بِهِ الْمَاءُ﴾ برای انسان صاحب خانه درست است که در کوچه ی غیر بن بست بالکنی را بسازد به شیوه ای که به عابر ضرری وارد نشود؛ یعنی به حدی ارتفاع داشته باشد که وسیله ی نقلیه از زیر آن عبور کند. فرقی نیست وسیله ی نقلیه ماشین باشد یا حیوان و یا انسان ﴿وَلَا يَجُوزُ فِي الدَّرَبِ الْمُشْتَرَكِ إِلَّا بِإِذْنِ الشَّرَكَاءِ﴾ درست کردن بالکن در کوچه ی بن بست جز با اجازه ی مالکانی که در کوچه، بالاتر از او قرار گرفته اند درست نیست. فرقی نیست در طرف راست کوچه باشند یا در طرف چپ.

وَّيَجُوزُ تَقْدِيمُ الْبَابِ فِي الدَّرَبِ الْمُشْتَرَكِ، وَ لَا يَجُوزُ تَأْخِيرُهُ إِلَّا بِإِذْنِ الشُّرَكَاءِ

﴿وَّيَجُوزُ تَقْدِيمُ الْبَابِ فِي الدَّرَبِ الْمُشْتَرَكِ﴾ درست است انسان در کوچه‌ی مشترک بن بست درب ورودی خانه‌اش را در قسمت پایینی کوچه (رو به ابتدای کوچه) قرار دهد ﴿وَّ لَا يَجُوزُ تَأْخِيرُهُ إِلَّا بِإِذْنِ الشُّرَكَاءِ﴾ ولی قرارداد آن در طرف بالایی کوچه (رو به انتهای کوچه) جز با اجازه‌ی مالکانی که خانه‌ی آن‌ها در بالای خانه‌ی او (رو به طرف انتهای کوچه) قرار گرفته‌اند درست نیست. فرقی نیست در طرف راست کوچه باشند یا در طرف چپ.

(خاتمه) اگر شاخه‌های درخت انسانی وارد فضای ملک نفر دیگری شد یا به فضای راهی رفت که به عابر ضرر می‌رساند، واجب است شاخه‌ها را قطع کند یا کنار ببرد. و اگر دیوار یا درختی به سر راهی یا به ملک شخص دیگری خم شد واجب است آن را کنار ببرد. همچنین صحیح نیست انسان مرز ملکش یا دیوارش را وارد راه کند؛ هر چند که آن راه تنگ نباشد؛

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنه : قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله : مَنْ اقْتَطَعَ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ ظُلْمًا طَوَّقَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِيَّاهُ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از روی ظلم یک وجب از زمین را غصب کند خداوند متعال در روز قیامت، آن را طوق می‌کند و هفت زمین به گردن او می‌اندازد.»

فصل، وَ شَرَايُطُ الْحَوَالَةِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ: رِضَا الْمُحِيلِ، وَ قَبُولُ الْمُخْتَالِ، لَا الْمُحَالِ عَلَيْهِ، وَ كَوْنُ الْحَقِّ مُسْتَقَرًّا فِي الذِّمَّةِ

﴿فصل﴾ حواله

حواله یعنی نقل کردن قرضی از بدهکاری به بدهکار دیگر، مثلاً شخصی بگوید: آقا محمود من به تو ده دینار بدهکارم و احمد به من ده دینار بدهکار است برو به جای قرضی که بر من داری قرض من را از احمد بگیر.

﴿وَ شَرَايُطُ الْحَوَالَةِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ﴾ شرایط حواله چهار چیز است:

اول، ﴿رِضَا الْمُحِيلِ﴾ رضایت حواله کننده است؛ یعنی بدهکاری که صاحب قرض را روانه می کند.

دوم، ﴿وَ قَبُولُ الْمُخْتَالِ﴾ قبول کردن شخص حواله شده؛ یعنی صاحب قرض فرستاده شده قبول بکند ﴿لَا الْمُحَالِ عَلَيْهِ﴾ ولی رضایت بدهکاری که صاحب قرض نزد او فرستاده می شود لازم نیست؛ زیرا باید قرضش را پس بدهد؛ یعنی فرقی نمی کند به این فرستاده شده بدهد یا به صاحب قرض؛ بنابراین حواله کردن انسانی به پیش مرده هم درست است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ، وَ إِذَا اتُّبِعَ أَحَدُكُمْ عَلَى مَلِيٍّ فَلْيُتْبِعْ» شیخان روایت کرده اند:

«تأخیر پرداخت بدهی از جانب بدهکار دارا ظلم است و کسی که به پیش بدهکار دارا حواله شود برود.»

یعنی تا به جای قرض خودش قرضش را از او بگیرد.

سوم، ﴿وَ كَوْنُ الْحَقِّ مُسْتَقَرًّا فِي الذِّمَّةِ﴾ هر دو قرض برگردن هر دو بدهکار قرار گرفته باشند؛ یعنی اگر بدهی ها ثابت نباشند مثلاً شخصی بگوید: پنج دینار را به صورت قرض به من بده بعد نزد فلان شخصی که به من بدهکار است برو آن را از او بگیر این حواله درست نخواهد بود.

وَ اتَّفَاقُ مَا فِي ذِمَّةِ الْمُحِيلِ وَ الْمُحَالِ عَلَيْهِ فِي الْجِنْسِ وَ النَّوْعِ وَ الْحُلُولِ وَ التَّأْجِيلِ، وَ تَبَرُّأُ بِهَا ذِمَّةُ الْمُحِيلِ

چهارم، ﴿وَ اتَّفَاقُ مَا فِي ذِمَّةِ الْمُحِيلِ وَ الْمُحَالِ عَلَيْهِ فِي الْجِنْسِ وَ النَّوْعِ وَ الْحُلُولِ وَ التَّأْجِيلِ﴾ بدهی حواله کننده و بدهی شخصی که نزد او حواله شده است در جنس و نوع متفق باشند؛ یعنی اگر بدهی یکی از آن‌ها گندم باشد باید بدهی نفر دوم هم گندم باشد؛ بنابراین اگر قرض اولی گندم و قرض دومی جو بود حواله کردن درست نخواهد بود و نیز باید هر دو قرض موجود در فرارسیدن و فرانسیدن زمان پرداخت متفق باشند.

﴿وَ تَبَرُّأُ بِهَا ذِمَّةُ الْمُحِيلِ﴾ با حواله کردن، گردن حواله کننده بری می‌شود و محال علیه هم (نفری که نزد او حواله شده است) از قرض حواله کننده آزاد و بری می‌گردد؛ زیرا واجب است قرض را به حواله شده بدهد.

فصل، وَ يَصِحُّ ضَمَانُ الدَّيُونِ الْمُسْتَقَرَّةِ فِي الذِّمَّةِ إِذَا عَلِمَ قَدْرُهَا، وَ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مُطَالَبَتُهُ مَنْ شَاءَ مِنَ الضَّامِنِ وَ الْمَضْمُونِ عَنْهُ إِذَا كَانَ الضَّمَانُ عَلَى مَا بَيَّنَّا، وَ إِذَا غَرِمَ الضَّامِنُ رَجَعَ عَلَى الْمَضْمُونِ عَنْهُ

﴿فصل﴾ ضمانت کردن

ضمانت کردن این است که نفری قرض نفر دیگری را به عهده بگیرد که اگر بدهکار آن را پس ندهد این شخص آن را پرداخت نماید.

﴿وَ يَصِحُّ ضَمَانُ الدَّيُونِ الْمُسْتَقَرَّةِ فِي الذِّمَّةِ﴾ ضمانت کردن قرض‌هایی که در گردن شخصی ثابت شده‌اند درست است ﴿إِذَا عَلِمَ قَدْرُهَا﴾ به شرطی که مقدار و نوع قرض‌ها معلوم باشند؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا- قَالَ لَزِمَ رَجُلٌ غَرِيماً لَهُ بِعَشْرَةِ دَنَانِيرَ، فَتَحَمَّلَ بِهَا النَّبِيُّ ﷺ قَفْضَاهَا عَنْهُ» أبوداود و ابن‌ماجه روایت کرده‌اند:

«مردی مرد دیگری را که بدهکار ده دینار او بود گرفته بود بعد پیامبر ﷺ ضامن بدهی او شد و بدهکار نتوانست در مدت معین آن را پرداخت کند پیامبر ﷺ به جای او آن را پرداخت نمود.

﴿وَ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مُطَالَبَتُهُ مَنْ شَاءَ مِنَ الضَّامِنِ وَ الْمَضْمُونِ عَنْهُ﴾ صاحب حق می‌تواند قرضش را هم از ضامن و هم از شخص ضمانت‌شده طلب کند ﴿إِذَا كَانَ الضَّمَانُ عَلَى مَا بَيَّنَّا﴾ به شرطی که ضمانت به شیوه‌ای باشد که بیان کردیم؛ یعنی ضامن از مقدار و نوع قرض آگاه و قرض در گردن بدهکار ثابت باشد. و نیز لازم است ضامن، صاحب قرض را هم بشناسد؛

«عَنْ أَبِي أُمَامَةَ ؓ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الرَّعِيمُ غَارِمٌ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: ضامن باید غرامت را پرداخت نماید.»

یعنی در صورتی که بدهکار آن را پرداخت نکند.

﴿وَ إِذَا غَرِمَ الضَّامِنُ﴾ هرگاه ضامن غرامت را پرداخت کرد ﴿رَجَعَ عَلَى الْمَضْمُونِ عَنْهُ﴾ نزد مضمون‌عنه (بدهکار) می‌رود (شخصی که برای او ضمانت کرده

إِذَا كَانَ الضَّامُّ وَالْقَضَاءُ بِإِذْنِهِ، وَ لَا يَصِحُّ ضَمَانُ الْمَجْهُولِ، وَ لَا مَا لَمْ يَجِبْ إِلَّا دَرَكُ الْمَبِيعِ إِذَا كَانَ الضَّامُّ وَالْقَضَاءُ بِإِذْنِهِ، وَ لَا يَصِحُّ ضَمَانُ الْمَجْهُولِ، وَ لَا مَا لَمْ يَجِبْ إِلَّا دَرَكُ الْمَبِيعِ

است) تا مقداری را که به جای او پرداخت کرده است از او بگیرد ﴿إِذَا كَانَ الضَّامُّ وَالْقَضَاءُ بِإِذْنِهِ﴾ به شرطی که ضمانت کردن و پرداخت قرض با اجازه‌ی مضمون‌عنه (بدهکار) بوده باشد. و اگر شخصی بی اجازه‌ی بدهکار ضامن شد و قرض را پرداخت نمود از جیب خودش پرداخت می‌کند و نمی‌تواند آن را از بدهکار بگیرد. و اگر شخصی ضامن نبود و خودسرانه قرض بدهکار زنده یا مرده‌ای را پرداخت کرد از جیب خود پرداخت می‌نماید و نمی‌تواند آن را از بدهکار پس بگیرد.

فتوای اصح این است که اگر شخصی با اجازه‌ی بدهکار ضامن شد و بی اجازه‌ی بدهکار بدهی را پرداخت نمود می‌تواند آن را از بدهکار پس بگیرد.

﴿وَ لَا يَصِحُّ ضَمَانُ الْمَجْهُولِ وَ لَا مَا لَمْ يَجِبْ﴾ ضمانت کردن قرضی که مقدار و نوع آن معلوم نیست و نیز ضمانت کردن چیزی که هنوز بر بدهکار واجب نشده است درست نیست؛ ولی در فتوای قدیم امام شافعی، ضمانت کردن مورد دوم درست است ﴿إِلَّا دَرَكُ الْمَبِيعِ﴾ جز ضمانت ادعای مال فروخته‌شده بعد از دریافت پول آن؛ یعنی ضامن بگوید: اگر این چیز، مال دزدی بود یا در آن فریبی انجام گرفته بود من ضامن پرداخت پولت خواهم شد که این ضمانت درست است.

فَصْلٌ، وَ الْكَفَالَةُ بِالْبَدَنِ جَائِزَةٌ إِذَا كَانَ عَلَى الْمَكْفُولِ بِهِ حَقٌّ لِأَدَمِيٍّ

﴿فَصْلٌ﴾ کفاله

کفاله این است که شخصی احضار انسانی به مکان معینی را به عهده بگیرد. ﴿وَ الْكَفَالَةُ بِالْبَدَنِ جَائِزَةٌ﴾ کفالت با احضار بدن انسانی درست است؛ زیرا این هم نوعی از ضمانت است ﴿إِذَا كَانَ عَلَى الْمَكْفُولِ بِهِ حَقٌّ لِأَدَمِيٍّ﴾ در صورتی که بر مکفول به (کسی که شخص دیگری کفیل او شده است) حق انسانی باشد، مانند قرض، مال دیگر، قصاص قتل، قصاص قطع عضو و یا قصاص زخمی کردن؛ ولی در حدودی که حق خداوند متعال هستند کفالت درست نیست، مانند زنا، دزدی و مرتد شدن.

واجب است کفیل، مکفول به را در زمان و مکان تعیین شده احضار کند و با این احضار از کفالت رستگار می شود. و اگر مکفول به در زمان و مکان معین حاضر نشد و کفیل او را احضار نکرد و حق را پرداخت نمود باید کفیل زندانی شود تا مکفول به در مکان معین آماده می شود یا تا وقتی که مرگش معلوم می شود و یا تا زمانی که معلوم می شود که به محل غیر قابل دسترسی فرار کرده است؛ یعنی اگر یکی از این سه وضعیت پیش آمد کفیل آزاد خواهد شد.

(نکته) صحیح نیست حقی که بر مکفول به است از کفیل درخواست شود؛ ولی اگر کفیل با اراده ی خود یا از ترس زندان حق را به صاحبش پرداخت نمود نباید زندانی شود و مال پرداخت شده همانند قرض، ملک صاحب حق می شود؛ یعنی هرگاه مکفول به برگشت یا مرد واجب است آن مال به کفیل داده شود.

فصل، وَ لِلشَّرَكَةِ حَمْسَةُ شَرَايِطَ: أَنْ تَكُونَ عَلَى نَاصٍ مِنَ الدَّرَاهِمِ وَ الدَّنَانِيرِ، وَ أَنْ يَتَّفَقَا فِي الْجِنْسِ وَ النَّوعِ، وَ أَنْ يَخْلِطَا الْمَالَيْنِ، وَ أَنْ يَأْذَنَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ فِي التَّصَرُّفِ، وَ أَنْ يَكُونَ الرُّبْعُ وَ الْخُسْرَانُ عَلَى قَدْرِ الْمَالَيْنِ؛

﴿فصل﴾ شرکت (مشارکت)

شرکت به معنای مشارکت دو نفر یا بیشتر از دو نفر در یک کار است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَا ثَالِثُ الشَّرِيكَيْنِ مَا لَمْ يَخُنْ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ فَإِذَا خَانَ خَرَجْتُ مِنْ بَيْنَهُمَا» ابوداود روایت کرده است:

«خداوند متعال در حدیث قدسی فرموده است: من رفیق دو شریکی هستم که به یکدیگر خیانت نمی کنند؛ پس هرگاه یکی از آن‌ها به دیگری خیانت کرد من از میان ایشان خارج می شوم.»

﴿وَ لِلشَّرَكَةِ حَمْسَةُ شَرَايِطَ﴾ شرکت، دارای پنج شرط است:

اول، ﴿أَنْ تَكُونَ عَلَى نَاصٍ مِنَ الدَّرَاهِمِ وَ الدَّنَانِيرِ﴾ شرکت بر پول مسکوک از قبیل درهم و دینار باشد؛ ولی این فتوا ضعیف است و فتوای اصح این است که شرکت در تمام چیزهایی که با تراز و یا حلب توزین و پیمانه می شوند درست است.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَتَّفَقَا فِي الْجِنْسِ وَ النَّوعِ﴾ دو مال شریک‌ها، در جنس و نوع متفق باشند و لازم نیست به اندازه‌ی یکدیگر باشند.

سوم، ﴿وَ أَنْ يَخْلِطَا الْمَالَيْنِ﴾ شریک‌ها مالشان را به شیوه‌ای مخلوط کنند که از یکدیگر جدا نشوند.

چهارم، ﴿وَ أَنْ يَأْذَنَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ فِي التَّصَرُّفِ﴾ هر یک از دو شریک به شریک دیگر اجازه‌ی تصرف بدهد؛ یعنی قبل از قاطعی کردن مال، هر دو به یکدیگر بگویند: شریک تو شدم و در خرید و فروش این مال به تو اجازه دادم.

(نکته) اگر دو شریک با هم به مالی دسترسی پیدا کردند مانند ارث، سود و خرید و بخشیدن، تنها شرط چهارم و پنجم لازم هستند.

پنجم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ الرُّبْعُ وَ الْخُسْرَانُ عَلَى قَدْرِ الْمَالَيْنِ﴾ سود و ضرر بر مقدار دو مال

وَلِكُلٍّ وَاِجِدْ مِنْهُمَا فَسْخُهَا مَتْنٌ شَاءَ؛ وَ مَتْنٌ مَاتَ أَحَدُهُمَا بَطَلَتْ

قاطی شده باشد؛ هر چند که یکی از آن‌ها از دیگری بیشتر کار کرده باشد؛ بنابراین اگر بر این شرط توافق کردند که شریکی که بیشتر کار کند سهم او بیشتر باشد این شرکت درست نیست و باید سود و ضرر به میزان مال قاطی شده باشد؛ به عنوان مثال اگر سهم یکی از آن‌ها یکصد دینار و سهم شریک دیگر پنجاه دینار بود در سود و ضرر به مالک صد دینار دو سهم تعلق می‌گیرد و به مالک پنجاه دینار یک سهم.

در مذهب امام حنفی درست است سهم اموال به میزان هم و سهم سود و ضرر متفاوت باشد؛ زیرا یکی از آن‌ها از دیگری خبره‌تر یا قوی‌تر یا فعال‌تر است.

(نکته) هیچ یک از شریک‌ها نمی‌تواند بدون اجازه‌ی شریک دیگر چیزی را به صورت قرض یا با پول کشور دیگر یا با ضرر بفروشد یا مال قاطی شده را به شهر دیگر ببرد؛ زیرا غرامت بر او لازم می‌آید.

﴿وَلِكُلٍّ وَاِجِدْ مِنْهُمَا فَسْخُهَا مَتْنٌ شَاءَ﴾ هر یک از دو شریک هر وقت اراده کرد می‌تواند عقد شرکت را فسخ کند.

﴿وَمَتْنٌ مَاتَ أَحَدُهُمَا بَطَلَتْ﴾ و هرگاه یکی از ایشان فوت کرد عقد شرکت باطل می‌شود؛ زیرا شرط دو شریک این است که باید بتوانند با خرید و فروش، در مالشان تصرف بکنند.

(نکته) آنچه بیان گردید شرکت مالی است؛ یعنی شرکت جسمی درست نیست، مثلاً نفری به نفر دیگری بگوید: بیا با هم این کار را انجام دهیم هر چه را یافتیم به صورت مساوی تقسیم می‌کنیم؛ ولی امام ابوحنیفه و مالک و احمد این نوع شرکت را هم درست دانسته‌اند؛ به شرطی که آن کار، یک نوع باشد و دلیلشان این حدیث است؛

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: إِشْتَرَكْتُ أَنَا وَ عَمَّارٌ وَ سَعْدٌ فِي مَا نَصِيبُ يَوْمَ بَدْرٍ، فَجَاءَ سَعْدٌ بِأَسِيرَيْنِ وَ لَمْ أَجِءْ أَنَا وَ عَمَّارٌ بِشَيْءٍ» نسائی روایت کرده است:

«عبدالله بن مسعود فرمود: من و عمار و سعد در آنچه که در روز بدر به دست آوریم شریک شدیم بعد سعد دو اسیر آورد ولی من و عمار چیزی نیاوردیم.»

(خاتمه) اگر شخصی فوت کرد و مقداری مال و بچه‌های بزرگ و کوچک را به جای گذاشت و مال را تقسیم نکردند اینگونه عمل می‌کنند: پسری که با آن مال زن می‌گیرد یا حج می‌کند یا در کار دیگری صرف می‌نماید باید سهم یتیم‌ها را پرداخت کند و نیز اگر بزرگ‌ها به او اجازه نداده بودند یا در صورتی به او اجازه دادند که ایشان هم به مقدار مصرف او مصرف بکنند باید سهم آنان را هم برگرداند. و اگر بدون هیچ شرطی به او اجازه‌ی آن مصرف دادند واجب نیست سهم بزرگ‌ترها را برگرداند. و اگر یکی از آنان چیزی را خرید بررسی می‌شود: اگر تنها برای خود خریداری کرد تنها برای خود او است و اگر بایت خرید برای تمام بچه‌ها خریداری کرد یا با مال متروک خرید تمام بچه‌ها در آن چیز شریک می‌شوند. و اگر به او باور نداشتند که برای خودش خریده است یا برای تمام بچه‌ها خریدار برای آنان قسم می‌خورد. و نزاع شریک‌های دیگر اینگونه حل و فصل می‌شود.

در مورد ضرر و از دست رفتن مال شراکتی و دزدیدن آن و ... شریک مدعی علیه تصدیق می‌شود؛ به شرطی که قسم بخورد.

فصل، وَ كُلُّ مَا جَازَ لِلْإِنْسَانِ التَّصَرُّفُ فِيهِ بِنَفْسِهِ جَازٌ لَهُ أَنْ يُوَكَّلَ فِيهِ أَوْ يَتَوَكَّلَ عَنْ غَيْرِهِ، وَ الْوَكَالَةُ عَقْدٌ جَائِزٌ،

﴿فصل﴾ وکالت

و کالت این است که نفری کار و بارش را به نفری دیگری بسپرد تا آن نفر به جای او آن‌ها را انجام دهند.

﴿وَ كُلُّ مَا جَازَ لِلْإِنْسَانِ التَّصَرُّفُ فِيهِ بِنَفْسِهِ جَازٌ لَهُ أَنْ يُوَكَّلَ فِيهِ أَوْ يَتَوَكَّلَ عَنْ غَيْرِهِ﴾ هر چیزی که خود انسان بتواند در آن تصرف کند می‌تواند برای انجام دادن آن وکیل بگیرد یا وکیل نفر دیگری بشود، مانند خرید و فروش و نکاح و طلاق و ...؛

«عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ مَعَهُ بِدِينَارٍ لِيَشْتَرِيَ لَهُ أُصْحِيَّةً ...» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ یک دینار به عروه‌ی بارقی داد و او را فرستاد تا برای پیامبر ﷺ یک گوسفند قربانی را بخرد.»

یعنی عروه وکیل حضرت ﷺ شد؛ بنابراین صحیح نیست بچه و دیوانه وکیل شخص دیگری بشوند یا نفر دیگری را وکیل خود بکنند؛ ولی سرپرستان می‌تواند برای انجام دادن کار ایشان وکیل بگیرد یا وکیل بشود.

(نکته) در عبادتی که تنها با زبان و اعضا انجام می‌شود (عبادت بدنی) وکیل گرفتن درست نیست، مانند نماز و روزه؛ ولی در عبادت مالی و عبادت مالی و بدنی وکیل گرفتن درست است، مانند زکات و حج و قربانی و ...؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَحَرَ ثَلَاثًا وَ سَتَيْنَ بَدَنَةً وَ أَمَرَ عَلِيًّا أَنْ يَذْبَحَ الْبَاقِي» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ با دست خود شصت و سه نفر شتر را ذبح کرد و به حضرت علی دستور داد سی و هفت شتر باقی مانده را ذبح کند.»

یعنی از مجموع صد شتری که حضرت ﷺ قربانی کرد.

﴿وَ الْوَكَالَةُ عَقْدٌ جَائِزٌ﴾ و کالت عقد جایز است؛ یعنی تمام نکردنش درست است؛

وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فَسْخُهَا مَتَى شَاءَ، وَتَنْفَسُحُ بِمَوْتِ أَحَدِهِمَا
وَالْوَكِيلُ أَمِينٌ فِي مَا يَقْبِضُهُ وَفِي مَا يَصْرِفُهُ، وَ لَا يَضْمَنُ إِلَّا بِالتَّقْرِيطِ، وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ وَ
يَشْتَرِيَ إِلَّا بِثَلَاثَةِ شَرَايِطَ: أَنْ يَبِيعَ بِثَمَنِ الْمِثْلِ، وَ أَنْ يَكُونَ نَقْدًا يَتَقَدُّ الْبَلَدُ، وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ مِنْ
نَفْسِهِ

بنابراین ﴿وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فَسْخُهَا مَتَى شَاءَ﴾ هر یک از وکیل و موکل هر وقت اراده داشت می تواند آن را فسخ کند. فرقی نیست وکیل در برابر وجهی وکالت را پذیرفته باشد یا مجانی ﴿وَ تَنْفَسُحُ بِمَوْتِ أَحَدِهِمَا﴾ با مردن یکی از آنان، وکالت فسخ می شود ﴿وَ الْوَكِيلُ أَمِينٌ فِي مَا يَقْبِضُهُ وَ فِي مَا يَصْرِفُهُ﴾ وکیل، در آنچه که برای موکل دریافت و از مال او مصرف می کند امین است؛ پس ﴿وَ لَا يَضْمَنُ إِلَّا بِالتَّقْرِيطِ﴾ جز با کم کاری ضامن مال از دست رفته و ضرر حاصله نمی شود. و تقصیر این است که مال را به بچه یا دیوانه بسپرد یا آن را از دزد و درنده محفوظ نکند و ...

﴿وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ وَ يَشْتَرِيَ إِلَّا بِثَلَاثَةِ شَرَايِطَ﴾ جز با سه شرط، درست نیست وکیل خرید و فروش بکند:

اول، ﴿أَنْ يَبِيعَ بِثَمَنِ الْمِثْلِ﴾ با قیمت مثل، خرید و فروش بکند؛ یعنی آن چیز معمولاً با چقدر پول خریداری می شود نباید با بیشتر از آن آن چیز را بخرد و نباید با کمتر از آن مقدار، آن چیز را بفروشد.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ نَقْدًا﴾ کالای خریداری شده یا پول را فی الفور دریافت کند و نباید قرض باشند.

سوم، ﴿بِثَقَدِ الْبَلَدِ﴾ با پول آن محل فروش بکند نه با پول کشور دیگر. ﴿وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ مِنْ نَفْسِهِ﴾ درست نیست وکیل، مال موکل را به خود بفروشد یا آن را برای خود خریداری کند. و نیز نمی تواند از دیوانه و بچه ی کوچک خود خریداری کند یا به آن ها چیزی بفروشد؛ هر چند که موکل به او اجازه داده باشد؛ ولی می تواند از فرزند بزرگش یا پدرش خریداری کند یا به آن ها بفروشد.

﴿وَلَا يَقْرُ عَلَى مُوَكَّلِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ وکیل جز با اجازه‌ی موکلش علیه او اقرار نمی‌کند، مثلاً موکل به وکیل بگوید: به این که فلانی بر من ده دینار دارد اقرار کن. و در فتوای اصح، این اقرار حتی با اجازه‌ی موکل هم درست نیست.

(خاتمه) صحیح است وکیل در برابر وکالت پول دریافت کند؛ ولی نمی‌تواند بدون اجازه‌ی موکل وکیل بگیرد؛ مگر این که کاری که به وکیل واگذار شده است زیاد باشد یا وکیل به تنهایی نتواند آن را انجام دهد یا نمی‌توانست آن را انجام دهد؛ یعنی در این موارد صحیح است بدون اجازه‌ی موکل وکیل بگیرد.

اگر در وکیل بودن شخصی شک داشتیم باید با شهادت دو شاهد او را تصدیق کنیم. و اگر وکیل گفت: مال، دزدیده شد یا از بین رفت یا آن را به مالکش برگرداندم و شاهد نبود با قسم خوردن تصدیق می‌شود. و اگر گفت: آن را به نفر دیگری دادم باید شاهد بیاورد.

فصل، وَ الْمَقْرُ بِهِ ضَرْبَانِ: حَقُّ اللَّهِ تَعَالَى، وَ حَقُّ الْآدَمِيِّ، فَحَقُّ اللَّهِ تَعَالَى يَصِحُّ الرُّجُوعُ فِيهِ عَنِ الْإِقْرَارِ بِهِ، وَ حَقُّ الْآدَمِيِّ لَا يَصِحُّ الرُّجُوعُ فِيهِ عَنِ الْإِقْرَارِ بِهِ، وَ تَفْتَقِرُ صِحَّةُ الْإِقْرَارِ إِلَى ثَلَاثَةِ شَرَايِطَ:

﴿فصل﴾ اقرار

اقرار این است که شخصی به حق نفر دیگری اقرار کند، مثلاً بگوید فلان کس بر من فلان مقدار پول دارد.

﴿وَ الْمَقْرُ بِهِ ضَرْبَانِ﴾ چیزی که به آن اقرار می شود دو نوع است:

اول، ﴿حَقُّ اللَّهِ تَعَالَى﴾ حق خداوند متعال است مانند زنا، زکات و ...

دوم، ﴿وَ حَقُّ الْآدَمِيِّ﴾ حق انسان است، مانند قرض، مال مغضوب و ...

انسان به هر یک از آن دو اقرار بکند مسئول خواهد شد؛ یعنی در شریعت اسلام چه حکمی وضع شده است بر او اجرا خواهد شد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَعْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَى امْرَأَةٍ هَذَا فَإِنْ اعْتَرَفَتْ فَأَرْجُمُهَا» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر ﷺ به صحابه ای که انیس نام داشت فرمود: نزد همسر این مرد برو اگر به زنا اعتراف کرد او را رجم کن.»

﴿فَحَقُّ اللَّهِ يَصِحُّ الرُّجُوعُ فِيهِ عَنِ الْإِقْرَارِ بِهِ﴾ در اقرار کردن به حق خداوند، اقرار کننده حق پشیمان شدن خواهد داشت؛ به عنوان مثال شخصی می گوید: مرتکب زنا شده ام بعد پشیمان شود یا بگوید: دروغ گفتم، این پشیمان شدن صحیح است و حد زنا بر او اجرا نخواهد شد ﴿وَ حَقُّ الْآدَمِيِّ لَا يَصِحُّ الرُّجُوعُ فِيهِ عَنِ الْإِقْرَارِ بِهِ﴾ و در اقرار کردن به حق انسان، اقرار کننده حق پشیمان شدن نخواهد داشت؛ به عنوان مثال نفری می گوید: به فلان شخص ده دینار بدهکارم بعد بگوید: دروغ گفتم یا بگوید: پشیمان شدم این پشیمان شدن صحیح نیست و از او دست برداشته نمی شود.

﴿وَ تَفْتَقِرُ صِحَّةُ الْإِقْرَارِ إِلَى ثَلَاثَةِ شَرَايِطَ﴾ صحت اقرار به سه چیز نیاز دارد:

الْبُلُوغَ، وَ الْعَقْلَ، وَ الْإِخْتِيَارَ؛ وَ إِنْ كَانَ بِمَالٍ أُعْتَبِرَ فِيهِ شَرْطُ رَابِعٍ وَ هُوَ الرُّشْدُ؛ وَ إِذَا أَقَرَّ بِمَجْهُولٍ رُجِعَ إِلَيْهِ فِي بَيَانِهِ؛ وَ يَصَحُّ الِاسْتِثْنَاءُ فِي الْإِقْرَارِ إِذَا وَصَلَهُ بِهِ،

اول و دوم، ﴿الْبُلُوغَ وَ الْعَقْلَ﴾ بلوغ و عقل است؛ یعنی اقرار بچه و دیوانه درست نیست؛

«عَنْ عَائِشَةَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنْ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَ عَنْ الصَّبِيِّ حَتَّى يَكْبُرَ، وَ عَنْ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيْقَ» احمد و غير او روايت کرده اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: گناه از سه نفر برداشته شده است: از خوابیده تا زمانی که بیدار می شود، از بچه تا وقتی که بزرگ می شود و از دیوانه تا هنگامی که بهبود می یابد.»
سوم، ﴿وَ الْإِخْتِيَارَ﴾ اختیار است؛ پس اگر شخصی از روی ترس یا شکنجه به چیزی اقرار کرد اقرارش درست نیست و مسئول نخواهد شد؛ خداوند متعال فرموده است:
﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ (نحل/۱۰۶)

«کفر، تنها بر کسی ثابت نمی شود که با زور وارد به کفر کردن می شود و قلب او با ایمان اطمینان یافته است.»

﴿وَ إِنْ كَانَ بِمَالٍ أُعْتَبِرَ فِيهِ شَرْطُ رَابِعٍ وَ هُوَ الرُّشْدُ﴾ و اگر اقرار صورت گرفته به مال بود شرط چهارم هم در آن اعتبار می شود و آن عبارت از رشد است؛ یعنی اقرار کننده صلاح دین و دنیای خود را بداند؛ پس اگر سفيهی گفت: فلان نفر بر من ده دینار دارد اقرادش لغو است.

﴿وَ إِذَا أَقَرَّ بِمَجْهُولٍ﴾ هر گاه نفری به چیز نامعلومی اقرار بکند مثلاً بگوید: فلان شخص چیزی بر من دارد ﴿رُجِعَ إِلَيْهِ فِي بَيَانِهِ﴾ برای بیان آن به او مراجعه می شود.

﴿وَ يَصَحُّ الِاسْتِثْنَاءُ فِي الْإِقْرَارِ إِذَا وَصَلَهُ بِهِ﴾ در اقرار استثنا درست است؛ به شرطی که اقرار کننده استثنا را به کلام اولی وصل کند؛ مثلاً بگوید: فلانی صد دینار بر من دارد جز بیست دینار.

وَهُوَ فِي حَالِ الصَّحَّةِ وَالْمَرَضِ سَوَاءٌ

﴿وَهُوَ فِي حَالِ الصَّحَّةِ وَالْمَرَضِ سَوَاءٌ﴾ اقرار در حال صحت و بیماری مساوی است
هر چند که از بیماری خوف مرگ باشد.

فصل، وَ كُلُّ مَا يُمْكِنُ الْإِئْتِفَاعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ جَازَتْ إِعَارَتُهُ إِذَا كَانَتْ مَنَافِعُهُ آثَارًا، وَ تَجَوُّزُ الْعَارِيَةِ مُطْلَقَةً وَ مُقَيَّدَةً بِمُدَّةٍ

﴿فصل﴾ عاریه

عاریه این است که نفری چیزی را از نفر دیگری طلب کند تا از آن چیز بهره‌برداری نماید و سپس آن را به او برگرداند؛

«عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ: كَانَ فَرْعٌ بِالْمَدِينَةِ فَاسْتَعَارَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم فَرَسًا مِنْ أَبِي طَلْحَةَ فَرَكَبَهُ» بخاری روایت کرده است:

«در مدینه ترسی پیدا شد پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از ابوطلحه اسبی را طلب کرد و با سوارشدن بر آن به محل ترس رفت.»

﴿وَ كُلُّ مَا يُمْكِنُ الْإِئْتِفَاعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ جَازَتْ إِعَارَتُهُ﴾ هر چیزی که بهره‌برداری از آن ممکن و عین آن باقی باشد به عاریت‌دادن آن درست است ﴿إِذَا كَانَتْ مَنَافِعُهُ آثَارًا﴾ به شرطی که منافع آن چیز تا حین بقای عین آن باقی باشد؛ نه اینکه منافعش به پایان برسد؛ بنابراین به عاریت گرفتن موم برای روشن کردن درست نیست؛ زیرا با استعمال تمام می‌شود.

(نکته) هر چیزی که بهره‌برداری از آن درست باشد به عاریت‌دادنش موجب ثواب است. و هر چیزی که بهره‌برداری از آن حرام باشد به عاریت‌دادنش گناه است؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» (مائده/۲):

«بر نیکی و تقوا یکدیگر را یاری کنید و بر گناه و دشمنی به یکدیگر کمک نکنید.»

﴿وَ تَجَوُّزُ الْعَارِيَةِ مُطْلَقَةً وَ مُقَيَّدَةً بِمُدَّةٍ﴾ عاریه به صورت مطلق یعنی بدون تعیین مدت و با تعیین مدت درست است، مثلاً مالک بگوید: به مدت یک ماه پیش تو باشد. و در عاریه‌ی مطلق و مقید به وقت، عاریه‌دهنده و عاریه‌خواه حق پشیمان شدن

و هِيَ مَضْمُونَةٌ عَلَى الْمُسْتَعِيرِ بِقِيمَتِهَا يَوْمَ تَلْفِهَا

خواهند داشت.

﴿و هِيَ مَضْمُونَةٌ عَلَى الْمُسْتَعِيرِ بِقِيمَتِهَا يَوْمَ تَلْفِهَا﴾ عاریت خواه ضامن قیمت مال عاریت شده در روز تلف شدن آن است؛ به شرطی که عاریت خواه بچه و دیوانه نباشد. فرقی نیست مال، به صورت طبیعی از بین برود یا دزدیده شود و یا معیوب گردد و غرامت آن بر عاریت خواه لازم می آید هر چند که در نگهداری آن تقصیر نکرده باشد؛

«عَنْ صَفْوَانَ بْنِ أُمَيَّةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله اسْتَعَارَ مِنْهُ أَدْرُعًا يَوْمَ حُنَيْنٍ فَقَالَ: أَغْصَبَ يَا مُحَمَّدُ صلی الله علیه و آله؟ قَالَ: بَلْ عَارِيَةٌ مَضْمُونَةٌ» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غزوه ی حنین چند زره ای را از صفوان بن امیه خواست صفوان گفت: آیا این غصب است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه؛ بلکه عاریه ی ضمانت شده است.»

(نکته) اگر شیء عاریه شده به سبب به کارگرفتنی که عاریت خواه به انجام دادن آن مجاز بود از بین رفت یا معیوب گردید غرامت بر او لازم نمی آید؛ به شرطی که به کارگرفتن، از حد معمولی نگذرد و عاریت شده را از بچه و دیوانه نگرفته باشد؛ یعنی اگر در حین درو کردن داس شکسته شد یا حیوان در حین حمل بار یا شخم زدن تلف شد یا پایش شکست، غرامت بر عاریت خواه واجب نمی شود؛ ولی اگر دزدیده شد یا گرگ آن را خورد یا سوخته شد یا بیشتر از حد معمولی از آن بهره برداری کرد و نیز اگر عاریت شده را از بچه یا دیوانه گرفت غرامت بر او لازم می آید.

(خاتمه) اگر مالک و عاریت خواه بر این امر نزاع داشتند مالک می گفت: مالم را با کرایه به تو دادم و عاریت خواه می گفت نه با عاریه به من دادی یا مالک می گفت: مالم را به من برنگردانده ای و عاریت خواه می گفت: برگرداندم و شاهی وجود نداشت مالک تصدیق می شود؛ به شرطی که قسم بخورد.

و بدانکه هزینہی برگرداندن مال عاریت شده به مالک بر عہدہی عاریت خواہ است.

(نکته) اگر سنگ و خاک و درخت مزرعہی بالایی بہ مزرعہی پایینی نفر دیگری سرازیر شد ہمہی آنہا متعلق بہ مالک است؛ ولی بر او واجب است کہ آنہا را کنار برد یا با مالک مزرعہی پایینی صلح بکند.

فَصْلٌ، وَ مَنْ غَضَبَ مَالاً لِأَحَدٍ لَزِمَهُ رَدُّهُ وَ أَزْشُ نَقْصِهِ وَ أَجْرُهُ مِثْلِهِ، فَإِنْ تَلَفَ ضَمِنَهُ بِمِثْلِهِ إِنْ كَانَ لَهُ مِثْلٌ

﴿فصل﴾ غصب

غصب به معنای دست کشیدن بر حق غیر است. غصب از گناهان کبیره است. فرقی نیست آن چیز متعلق به عامه باشد یا به یک نفر؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا:- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : إِنْ دِمَاءُكُمْ وَ أَمْوَالُكُمْ وَ أَعْرَاضُكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: خون و مال و ناموسان بر یکدیگر حرام است.»

بنابراین اگر نفری از نفر دیگری چیزی خواست و مالک از ترس یا شرم آن را به او داد یا نفری بدون اجازه بر حیوان یا ماشینی سوار شد یا وارد خانه‌ای شد و صاحب خانه را اخراج کرد یا اجازه نداد مالک از خانه‌اش بهره‌برداری کند، تمام این اعمال غصب به شمار می آیند.

﴿وَ مَنْ غَضَبَ مَالاً لِأَحَدٍ لَزِمَهُ رَدُّهُ﴾ کسی که مال نفری را غصب کند بر او واجب است آن را به مالک برگرداند؛

«عَنْ سَمُرَةَ ؓ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ» اصحاب سنن روایت کرده اند:

«پیامبر فرمود: دستی که چیزی را اخذ کند باید تا زمان برگرداندن آن چیز به مالکش از آن نگهداری کند.»

هزینه‌ی برگرداندن شیء مغضوب به مالک بر غاصب است هر چند که زیاد باشد ﴿وَ أَزْشُ نَقْصِهِ وَ أَجْرُهُ مِثْلُهُ﴾ و همچنین و غرامت نقص آن و کرایه‌ی نمونه‌ی آن بر غاصب است؛ یعنی باید کرایه‌ی مدت غصب را به مالک بدهد؛ هر چند که از مال مغضوب بهره‌برداری نکرده باشد و نیز باید غرامت ازدست رفتن ثمرات دیگر را بپردازد، مانند میوه‌ی درخت و شیر بز و گوسفند.

﴿فَإِنْ تَلَفَ ضَمِنَهُ بِمِثْلِهِ إِنْ كَانَ لَهُ مِثْلٌ﴾ اگر شیء مغضوب تلف شد باید غاصب

أَوْ بِقِيَمَتِهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلٌ أَكْثَرَ مَا كَانَتْ مِنْ يَوْمِ الْغَضَبِ إِلَى يَوْمِ التَّلْفِ

نمونه‌ی آن را با وزن یا با پیمانه کردن به مالک بدهد در صورتی که نمونه داشته باشد ﴿أَوْ بِقِيَمَتِهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلٌ﴾ و اگر نمونه نداشت یا نمونه‌اش یافت نمی‌شد باید قیمت آن را به مالک بدهد ﴿أَكْثَرَ مَا كَانَتْ مِنْ يَوْمِ الْغَضَبِ إِلَى يَوْمِ التَّلْفِ﴾؛ یعنی بیشترین قیمت آن از روز غصب کردن تا روز تلف شدن؛ پس اگر در حین غصب کردن پنج دینار و در روز تلف شدن شش دینار ارزش داشت باید شش دینار را پرداخت نماید.

(خانه) اول، کسی که مال مغضوب را از غاصب بگیرد و تصمیم نداشته باشد آن را به مالک برگرداند او هم غاصب محسوب می‌شود. و اگر شخصی با زور وادار به غصب چیزی شد غاصب به حساب می‌آید؛ ولی بعد از پرداخت غرامت به مالک می‌تواند نزد وادارکننده برود و مقدار غرامت را از او بگیرد.

دوم، اگر غاصب در زمین مغضوب خانه‌ای ساخت یا درختی کاشت یا چاهی را حفر کرد واجب است خانه و درخت را کنار ببرد و محل تخریب‌شده را مسطح نماید و چاه را پر کند؛ هر چند که متحمل ضرر زیاد بشود و نیز باید غرامت ناقص شدن را بپردازد؛

«عَنْ عُرْوَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَيْسَ لِعِرْقٍ ظَالِمٍ حَقٌّ» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: ریشه‌ی ظالم حق ماندن نخواهد داشت.»

سوم، کسی که از راه خلاف به شرع مال شخص دیگری دسترسی پیدا کند مانند مال ربا، شیربها، دزدیده‌شده و مغضوب باید آن‌ها را به مالک برگرداند. و اگر تلف شدند باید غرامتشان را پرداخت کند. و اگر مالک آن‌ها فوت کرده بود باید به ورثه برگرداند و اگر هیچ ورثه‌ای نداشت باید آن را به قاضی واگذار نماید. و اگر قاضی هم نبود یا فاسق بود باید آن را به مرد مقتدر عادل بدهد و اگر چنین مردی هم یافت نشد باید خودش آن را در مصالح مسلمانان صرف کند یا بر فقرا تقسیم نماید. و اگر

خودش هم فقیر بود صحیح است از آن مال، به میزان سهم فقیری برای خودش بر دارد. و اگر بعد از آن مالکش پیدا شد باید غرامت تمام آن را به او بدهد.

چهارم، اگر با مال ربا یا شیربها یا دزدیده شده و یا مغصوب، چیزی را خرید خریدش منعقد نمی شود و صحیح نخواهد بود؛ یعنی شیء خریداری شده ملک خریدار و ملک مالک هم نمی شود؛ بنابراین شیء خریداری شده همراه نفعش متعلق به فروشنده است.

فَصْلٌ، وَ الشُّفْعَةُ وَاجِبَةٌ بِالْخُلْطَةِ دُونَ الْجَوَارِ فِي مَا يَنْقَسِمُ دُونَ مَا لَا يَنْقَسِمُ

﴿فَصْلٌ﴾ شفعه

شفعه این است که یکی از شریک‌ها سهم خود را بفروشد بعد شریک دیگر برود با پول خرید، سهم فروخته شده را از خریدار پس بگیرد؛ هر چند که خریدار به این کار رضایت نداشته باشد؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الشُّفْعَةُ فِي كُلِّ شِرْكٍ لَمْ يُقَسِّمْ: فِي أَرْضٍ أَوْ رَنْجٍ، أَوْ حَائِطٍ، لَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَبِيعَ حَتَّى يَعْْرِضَ عَلَى شَرِيكِهِ فَيَأْخُذَ أَوْ يَدَعَ، فَإِذَا بَاعَ وَلَمْ يُؤْذَنْهُ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: شفعه در تمام چیزهای مشترکی که تقسیم نشده‌اند جاری است: در زمین، در باغ، در خانه، درست نیست یکی از شریک‌ها قبل از عرضه کردن سهم خود به شریک دیگر آن را به شخص دیگری بفروشد. فرقی نیست شریک سهم او را بخواهد یا نه؛ پس اگر شریکی بی اجازه‌ی شریک دیگر سهم خود را فروخت این شریک می‌تواند با حق شفعه آن را از خریدار پس بگیرد.»

﴿وَ الشُّفْعَةُ وَاجِبَةٌ بِالْخُلْطَةِ دُونَ الْجَوَارِ﴾ در شریعت اسلام شفعه با مخلوط کردن مال، ثابت است نه با همسایگی؛ یعنی اگر همسایه‌ای خانه یا زمینش را فروخت همسایه‌ی دیگر نمی‌تواند با شفعه آن را از خریدار پس بگیرد؛ ولی در مذهب امام حنفی این حق را خواهد داشت؛

«عَنْ أَبِي رَافِعٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْجَارُ أَحَقُّ بِصَفِيهِ» بخاری روایت کرده است:

«حضرت ﷺ فرمود: همسایه به سبب نزدیکی می‌تواند مال فروخته شده‌ی همسایه را از خریدار پس بگیرد.»

﴿فِي مَا يَنْقَسِمُ دُونَ مَا لَا يَنْقَسِمُ﴾ شفعه در چیزی جاری است که قابلیت تقسیم کردن را داشته باشد نه چیزی که قسمت را نمی‌پذیرد، مانند اتاق کوچک یا قطعه‌ی کوچک زمین؛ یعنی مالی که بعد از تقسیم، قابلیت بهره‌برداری را نداشته

وَ فِي كُلِّ مَا لَا يُنْقَلُ مِنَ الْأَرْضِ كَالْعَقَارِ وَ غَيْرِهِ بِالْثَمَنِ الَّذِي وَقَعَ عَلَيْهِ الْبَيْعُ، وَ هِيَ عَلَى الْفَوْرِ، فَإِنْ أَخْرَجَهَا مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا بَطَلَتْ؛ وَ إِذَا تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى شَقِصٍ أَخَذَهُ الشَّفِيعُ بِمَهْرِ الْمِثْلِ؛ وَ إِنْ كَانَ الشَّفَعَاءُ جَمَاعَةً اسْتَحَقُّوْهَا عَلَى قَدْرِ الْأَمْلاكِ

باشد ﴿وَ فِي كُلِّ مَا لَا يُنْقَلُ مِنَ الْأَرْضِ كَالْعَقَارِ وَ غَيْرِهِ بِالْثَمَنِ الَّذِي وَقَعَ عَلَيْهِ الْبَيْعُ﴾ شفعه در اموال غیر منقول زمین، مانند مزرعه و خانه و درخت سبز زمین فروخته شده با قیمتی است که بر آن بیع شده است؛ یعنی شفیع با همان مقدار پول، سهم فروخته شده را از خریدار پس می گیرد؛ بنابراین اگر سهم، فروخته نشده بود بلکه بخشیده یا نذر و یا وقف یا مال موروث شده بود شریک در هیچ یک از این ها حق شفعه نخواهد داشت.

﴿وَ هِيَ عَلَى الْفَوْرِ﴾ شفعه فوری است ﴿فَإِنْ أَخْرَجَهَا مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا بَطَلَتْ﴾ اگر شفیع با وجود قدرت بر شفعه آن را تأخیر کرد شفعه اش باطل و ضایع می شود؛ ولی اگر به خاطر یکی از این اسباب بر شفعه قدرت نداشت: در مکان دور یا زندان بود، از فروختن سهم یا حق شفعه بی خبر بود یا از ترس آن را طلب نکرد، حق شفعه اش باطل و ضایع نمی شود؛ بنابراین در این صورت شخصی را وکیل می کند تا از حقش دفاع کند یا نزد دو شاهد بگوید: من شفعه را درخواست می کنم.

(نکته) اگر شفیع بچه یا دیوانه یا مسجد بود باید سرپرست و متولی، شفعه را طلب کنند. و اگر ایشان طلب نکردند حقشان ضایع نمی شود؛ بنابراین بعد از این که بچه بزرگ شد و دیوانه بهبود یافت سهم شریک را با شفعه دریافت می کنند. و اگر سرپرست به خاطر مصلحت ایشان شفعه را طلب نکرده بود حقشان باطل و ضایع می شود.

﴿وَ إِذَا تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى شَقِصٍ أَخَذَهُ الشَّفِيعُ بِمَهْرِ الْمِثْلِ﴾ هرگاه نفری زنی را بر سهم خود از مال مشترک نکاح کرد شفیع، آن سهم را با مهر المثل از زن نکاح شده می گیرد.

وَإِنْ كَانَ الشُّفْعَاءُ جَمَاعَةً اسْتَحَقُّوهَا عَلَى قَدْرِ الْأَمْلاكِ

﴿وَإِنْ كَانَ الشُّفْعَاءُ جَمَاعَةً اسْتَحَقُّوهَا عَلَى قَدْرِ الْأَمْلاكِ﴾ اگر شفیع‌ها چند نفر بودند و یکی از آنان سهم خودش را فروخت شفعی دیگر به مقدار ملکشان، آن را از خریدار پس می‌گیرند مثلاً یکی از شفعا یک چهارم داشت یک چهارم سهم فروخته‌شده را پس می‌گیرد و یکی دیگر از آنان یک سوم داشت یک سوم از سهم فروخته‌شده را دریافت می‌کند و شفعی که یک ششم دارد یک ششم را می‌گیرد. و اگر یکی از آنان گفت: من سهم خود را پس نمی‌گیرم باید شفیع دیگر تمام سهم فروخته‌شده را پس بگیرد یا از تمام آن دست بکشد.

فصل، وَ لِلْقِرَاضِ أَرْبَعَةُ شَرَائِطَ: أَنْ يَكُونَ عَلَى نَاضٍ مِنَ الدَّرَاهِمِ وَ الدَّنَانِيرِ، وَ أَنْ يَأْذَنَ رَبُّ الْمَالِ لِلْعَامِلِ فِي التَّصَرُّفِ مُطْلَقاً أَوْ فِي مَا لَا يَنْقُطِعُ وَجُودُهُ غَالِباً، وَ أَنْ يَشْتَرِطَ لَهُ جُزْءاً مَعْلُوماً مِنَ الرِّبْحِ

﴿فصل﴾ قراض (عقد سود شراکتی)

قراض این است که نفری پول را به نفر دیگری بدهد تا با آن تجارت بکند و سود حاصله برای هر دوی آن‌ها باشد که سرمایه، تنها متعلق به مالک است. و اگر بخشی از سرمایه یا تمام آن تلف شد نباید از تاجر غرامت بگیرد؛

«عن نُفَيْسَةَ بِنْتِ مُثَنَّى - رضي الله عنها- : ضَارَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِخَدِيجَةَ - رضي الله عنها- بِمَالِهَا إِلَى الشَّامِ» ابونعیم و غیر او روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ برای تجارت، مال حضرت خدیجه را از مکه به شام برد.»

و اصحاب پیامبر ﷺ بر صحت قراض اتفاق نظر دارند.

﴿وَ لِلْقِرَاضِ أَرْبَعَةُ شَرَائِطَ﴾ قراض دارای چهار شرط است:

اول، ﴿أَنْ يَكُونَ عَلَى نَاضٍ مِنَ الدَّرَاهِمِ وَ الدَّنَانِيرِ﴾ عقد قراض بر پول مسکوک از قبیل درهم و دینار باشد؛ بنابراین صحیح نیست مالک، جز پول چیز دیگری را به عامل بدهد، مثلاً بگوید: این گندم را برایم بفروش که سود آن به صورت مساوی برای من و تو باشد.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَأْذَنَ رَبُّ الْمَالِ لِلْعَامِلِ فِي التَّصَرُّفِ مُطْلَقاً أَوْ فِي مَا لَا يَنْقُطِعُ وَجُودُهُ غَالِباً﴾ صاحب مال به عامل اجازه‌ی تصرف مطلق بدهد؛ یعنی بتواند هر خرید و فروشی را انجام دهد نه اینکه برای او خرید و فروش را تعیین نماید. و اگر برای عامل تعیین کرد باید آن چیز معین در طول سال غالباً قطع نشود، مانند گندم و جو؛ یعنی اگر مالک گفت: پول را به تو می‌دهم که تنها گندم و جو را خرید و فروش بکنی این عقد صحیح خواهد بود.

سوم، ﴿وَ أَنْ يَشْتَرِطَ لَهُ جُزْءاً مَعْلُوماً مِنَ الرِّبْحِ﴾ مالک سهم معلومی از سود را

وَأَنْ لَا يُقَدَّرَ بِمُدَّةٍ؛ وَ لَا ضَمَانَ عَلَى الْعَامِلِ إِلَّا بِعُدْوَانٍ؛ وَ إِذَا حَصَلَ رِبْحٌ وَ خُسْرَانٌ جَبَرَ الْخُسْرَانُ بِالرَّبْحِ

برای عامل در نظر بگیرد، مثلاً بگوید: یک دوم یا یک سوم به تو تعلق داشته باشد. چهارم، ﴿وَأَنْ لَا يُقَدَّرَ بِمُدَّةٍ﴾ نباید این عقد، برای زمان معینی باشد؛ بلکه باید بدون تعیین زمان به توافق برسند. و هرگاه یکی از آن‌ها اراده‌ی فسخ داشت می‌تواند عقد را فسخ نماید.

(نکته) صحیح است دو مالک، پول را به یک عامل بدهند و هر یکی از آنان سهمی از سود را برای او تعیین کند. و نیز درست است دو عامل برای یک مالک تجارت بکنند؛ به شرطی که سهم سود هر یک از آنان تعیین شود؛ هر چند که سهمشان متفاوت باشد.

درست نیست عامل، پول را به عامل دیگری بدهد و سهمی از سود را برای او تعیین کند؛ هر چند که مالک راضی باشد. و نیز صحیح نیست مالک بگوید: باید پول نزد خودم باشد یا بگوید: باید فلان شخص همراه تو باشد

﴿وَأَنْ لَا ضَمَانَ عَلَى الْعَامِلِ إِلَّا بِعُدْوَانٍ﴾ در صورت تلف شدن مال، غرامت بر عامل لازم نمی‌آید جز در صورتی که دشمنی و تقصیر بکند، مانند خرید و فروش ممنوع، بی‌اجازه‌ی مالک، یا عبور کردن از راه مخوف و یا بردن از شهری به شهر دیگر بی‌اجازه‌ی مالک. و نیز نباید عامل، بی‌اجازه‌ی مالک با ضرر یا قرض، خرید و فروش بکند.

﴿وَ إِذَا حَصَلَ رِبْحٌ وَ خُسْرَانٌ جَبَرَ الْخُسْرَانُ بِالرَّبْحِ﴾ هرگاه سود و ضرر حاصل شود ضرر با سود جبران خواهد شد، مثلاً اگر در معامله‌ای صد دینار سود و در معامله‌ی دیگری صد دینار ضرر کرد باید صد دینار سود به جای صد دینار ضرر قرار داده شود؛ یعنی نباید آن را تقسیم کنند؛ بنابراین پولی که گمرک از عامل اخذ می‌کند و پولی را که برای بار کردن و نقل کردن و ارزان شدن قیمت و چیزی که از او دزدیده

می شود یا تلف می شود تمام این ها ضرر محسوب می شوند و باید با سود حاصله جبران شوند.

(نکته) فرقی نیست ابتدا سود بکند یا بعد از ضرر؛ یعنی در هر صورت، ضرر با سود جبران می شود. صحیح نیست عامل، از پول قراض هزینه ی خود و بچه هایش را پرداخت کند. و نباید از آن صدقه بدهد؛ ولی بنا بر فتوایی از امام شافعی، کرایه ی مسافر خانه و ماشین هم ضرر به حساب می آیند؛ بنابراین از سود حاصله جبران خواهند شد.

بدانکه کارهایی را که تجار با دست خود انجام می دهند باید خود عامل آن ها را انجام دهد؛ یعنی نباید برای انجام دادن آن ها کارگر بگیرد.

(خاتمه) اگر عامل گفت: هیچ سودی را به دست نیاورده ام یا این چیز را برای خودم و یا برای تجارت خریده ام یا گفت: فلان مقدار پول به من دادی یا مال قراض دزدیده شد یا از من غصب شد در تمام این ادعاها با قسم خوردن تصدیق خواهد شد.

فصل، وَ الْمُسَاقَاةُ جَائِزَةٌ عَلَى النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ؛ وَ لَهَا شَرْطَانِ: أَحَدُهُمَا أَنْ يُقَدَّرَ بِمُدَّةٍ مَعْلُومَةٍ؛ وَ الثَّانِي أَنْ يُعَيَّنَ لِلْعَامِلِ جُزْءاً مَعْلُوماً مِنَ الثَّمَرَةِ؛ ثُمَّ الْعَمَلُ فِيهَا عَلَى صَرَّتَيْنِ

﴿فصل﴾ مساقات (باغبانی)

مساقات این است که صاحب باغ، نقری را برای آبیاری و خدمت کردن به درخت‌ها در برابر سهمی از میوه‌ی آن‌ها اجاره کند.

﴿وَ الْمُسَاقَاةُ جَائِزَةٌ عَلَى النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ﴾ مساقات بر درخت خرما و انگور درست است؛

«عَنِ ابْنِ عُثْمَرَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا-: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ عَامَلَ أَهْلَ خَيْبَرَ بِشَطْرِ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ تَمَرٍ أَوْ زَرْعٍ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ با اهل خیبر عقد کرد که درخت‌هایش را آبیاری کرده و دیگر امور آن‌ها را انجام دهند و در برابر آن نصفی از میوه‌ی درخت‌ها یا کشت را دریافت کنند.»

(نکته) در فتوای قدیم امام شافعی، باغبانی در تمام درخت‌های ثمردهنده جایز است.

﴿وَ لَهَا شَرْطَانِ﴾ باغبانی دارای دو شرط است:

اول، ﴿أَحَدُهُمَا أَنْ يُقَدَّرَ بِمُدَّةٍ مَعْلُومَةٍ﴾ باید مالک، عقد باغبانی را به مدت معلومی که در آن مدت میوه می‌رسد ببندد، مثلاً یک سال یا نه ماه؛ یعنی نباید بگوید: تا هنگامی که میوه می‌رسد.

دوم، ﴿وَ الثَّانِي أَنْ يُعَيَّنَ لِلْعَامِلِ جُزْءاً مَعْلُوماً مِنَ الثَّمَرَةِ﴾ مالک برای کارگر جزء معلومی از میوه را تعیین کند، مثلاً بگوید: یک دوم یا یک سوم از میوه‌ی درخت‌ها را به تو می‌دهم. بعد اگر درخت‌ها میوه نداشتند یا میوه تلف شد باید مدت باغبانی‌اش را به پایان برساند و چیزی را طلب نکند.

﴿ثُمَّ الْعَمَلُ فِيهَا عَلَى صَرَّتَيْنِ﴾ کار کردن در باغبانی دو نوع است:

عَمَلٌ يَعُودُ نَفْعُهُ إِلَى الثَّمَرَةِ، فَهُوَ عَلَى الْعَامِلِ؛ وَ عَمَلٌ يَعُودُ نَفْعُهُ إِلَى الْأَرْضِ، فَهُوَ عَلَى رَبِّ الْمَالِ

اول، ﴿عَمَلٌ يَعُودُ نَفْعُهُ إِلَى الثَّمَرَةِ﴾ عملی است که نفع آن به میوه برمی گردد ﴿فَهُوَ عَلَى الْعَامِلِ﴾ که این کار بر کارگر است، مانند آبیاری و تمیز کردن جوی، ساختن کرد، کنار بردن خس و خاشاک، چیدن و خشک کردن میوه، نگهداری و ...
دوم، ﴿وَ عَمَلٌ يَعُودُ نَفْعُهُ إِلَى الْأَرْضِ﴾ کاری است که نفع آن به زمین برمی گردد ﴿فَهُوَ عَلَى رَبِّ الْمَالِ﴾ که این کار بر مالک است، مانند ساختن دیوار، کندن جوی، تهیه کردن ابزار وسیله‌ی شخم زدن و وسیله‌ی آوردن آب و ...

(نکته) نصف باغداری درست نیست، مثلاً مالک به کارگر بگوید: در زمینم درخت بکار که نصفی از آن متعلق به من و نصف دیگرش متعلق به تو باشد یا بگوید: این نهال‌های من را در زمین خود بکار که نصفی از آن برای تو و نصف دیگرش برای من باشد و یا بگوید: این نهال‌های من را در زمینم کاشت کن که نصفی از آن برای تو و نصف دیگرش برای من باشد؛ بنابراین لازم است مالک درخت‌ها اجاره‌ی زمین را پردازد و تمام درخت متعلق به خود او باشد. و اگر درخت و زمین ملک او بودند باید کرایه‌ی خسته شدن کارگر را پردازد.

(خاتمه) اگر کارگر گفت: از این به بعد کار نمی‌کنم یا فرار کرد یا مریض و یا زندانی شد مالک باغ نزد قاضی می‌رود تا قاضی بر حساب کارگر، نفر دیگری را کارگر بکند. و اگر قاضی نبود خود مالک نفر دیگری را کارگر می‌کند و یا خودش کارهای کارگر را انجام می‌دهد؛ ولی باید دو شاهد بگیرد تا بتواند کرایه را از کارگر پس بگیرد. اگر کارگر تعیین شده فوت کرد عقد باغبانی فسخ خواهد شد.

فَصْلٌ، وَ كُلُّ مَا أَمَكَّنَ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ صَحَّتْ إِجَارَتُهُ إِذَا قُدِّرَتْ مَنَفَعَتُهُ بِأَحَدِ أَمْرَيْنِ: بِمُدَّةٍ، أَوْ عَمَلٍ؛ وَ إِطْلَاقُهَا يَقْتَضِي تَعْجِيلَ الْأَجْرَةِ

﴿فَصْلُ﴾ اجاره (کرایه دادن و کرایه کردن)

﴿وَ كُلُّ مَا أَمَكَّنَ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ صَحَّتْ إِجَارَتُهُ﴾ هر چیزی که از آن بهره‌برداری شود و خود آن تا پایان مدت اجاره باقی باشد اجاره دادن آن درست است؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَبِأَنِ ارْضَعْنَ لَكُمْ فَاَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ» (طلاق/۶):

«اگر زنان به بچه‌های شما شیر دادند کرایه‌ی آن‌ها را بپردازید.»

«وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَأْجَرَ ذَلِيلًا فِي الْهِجْرَةِ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در حین هجرت به مدینه راهنمایی را اجاره کرد.»

و اگر بهره‌برداری از آن چیز ممکن نبود مانند اجاره دادن شیء گم شده یا غصب شده یا اجاره کردن کور برای نگهبانی این عقد درست نخواهد بود. و اگر با بهره‌برداری از آن چیز، خود آن چیز باقی نمی ماند مانند اجاره دادن برف برای سرد کردن آب یا کرایه دادن گلاب برای خوشبو کردن این اجاره هم صحیح نخواهد بود.

﴿إِذَا قُدِّرَتْ مَنَفَعَتُهُ بِأَحَدِ أَمْرَيْنِ﴾ اجاره دادن در صورتی جایز است که مقدار بهره‌برداری با یکی از این دو طریق تعیین شود:

اول، ﴿بِمُدَّةٍ﴾ با مدت، مثلاً اجاره دهنده بگوید: این خانه را به مدت یک سال در برابر صد دینار به تو اجاره دادم.

دوم، ﴿أَوْ عَمَلٍ﴾ با عمل، مثلاً شخصی بگوید: با ده دینار این لباس را بدوز؛ بنابراین اگر اجاره دهنده گفت: این خانه را هر ماه با ده دینار به تو اجاره دادم این اجاره درست نخواهد بود؛ زیرا برای آن، مدتی تعیین نشده است.

﴿وَ إِطْلَاقُهَا يَقْتَضِي تَعْجِيلَ الْأَجْرَةِ﴾ تعیین نکردن زمان پرداخت پول، مقتضی تعجیل

إِلَّا أَنْ يُشْتَرَطَ التَّأْجِيلُ؛ وَلَا تَبْطُلُ الْإِجَارَةُ بِمَوْتِ أَحَدِ الْمُتَعَاقِدَيْنِ؛ وَتَبْطُلُ بِتَلَفِ الْعَيْنِ الْمُسْتَأْجَرَةِ؛ وَلَا ضَمَانَ عَلَى الْأَجِيرِ إِلَّا بِعُدْوَانٍ

آن است؛ یعنی اگر موجر و مستأجر در مورد پرداخت فوری یا قرضی اجرت چیزی نگفتند، باید بعد از عقد اجاره بدون تأخیر اجرت پرداخت شود ﴿إِلَّا أَنْ يُشْتَرَطَ التَّأْجِيلُ﴾ مگر این که تأخیر پرداخت اجرت، شرط عقد اجاره باشد؛ یعنی در این صورت پرداخت اجرت تأخیر می شود.

(نکته) لازم است کمیت و کیفیت اجرت معلوم باشد؛ پس اگر موجر گفت: فعلاً این چیز را به تو اجاره دادم بعداً به توافق می رسیم یا گفت: این دو گوسفند را با قرارداد یک دوم پرورده کن یا یک رأس از آنها برای تو یا گفت: این کار را با قیمت بازار برایم انجام بده، هیچ یک از این عقدها درست نخواهد بود.

﴿وَلَا تَبْطُلُ الْإِجَارَةُ بِمَوْتِ أَحَدِ الْمُتَعَاقِدَيْنِ﴾ با مردن موجر و مستأجر و یا یکی از ایشان، اجاره باطل نمی شود؛ بنابراین اگر یکی از آنها فوت بکند وارثش جانشین او خواهد شد ﴿وَلَا تَبْطُلُ بِتَلَفِ الْعَيْنِ الْمُسْتَأْجَرَةِ﴾ ولی با تلف شدن شیء اجاره شده اجاره باطل می شود؛ یعنی اگر خانه ای اجاره شده تخریب شد یا مرکب اجاره شد و انسان اجاره شده مرد اجاره باطل خواهد شد.

(نکته) شروط موجر و مستأجر همانند شروط فروشنده و خریدار است؛ بنابراین نباید هیچ یک از آنان بچه یا دیوانه باشد ﴿وَلَا ضَمَانَ عَلَى الْأَجِيرِ إِلَّا بِعُدْوَانٍ﴾ اگر شیء اجاره شده از بین رفت یا ناقص شد غرامت آن بر اجاره کننده واجب نیست؛ مگر این که در حفظ آن دشمنی یا تقصیر کرده باشد، مثلاً بیشتر از حد معمول از آن بهره برداری کند یا در جایی که نگهبان ندارد آن را بنهد و دزدیده شود؛ یعنی در این صورت باید غرامت را پرداخت نماید.

اگر برای انجام دادن کاری یا نگهداری از چیزی شخصی اجاره شود مانند چوپان و خیاط و نگهبان، آن شخص ضامن نخواهد بود؛ مگر این که خیانت بکند؛ بعد اگر

قسم بخورند مرتکب خیانت نشده‌اند تصدیق خواهند شد.

(خانمه) اگر اجاره‌دهنده و اجاره‌کننده در مدت اجاره یا کمیت و کیفیت اجرت و یا مقدار شیء اجاره‌شده نزاع داشتند اگر شاهد نباشد باید هر دوی آنها قسم بخورند و بعد از آن، عقد اجاره فسخ خواهد شد. و اگر کرایه‌کننده از کرایه‌شده بهره‌برداری کرده بود باید کرایه‌ی مثل آن را پرداخت کند.

اگر کرایه‌کننده گفت: اجاره‌شده را برگرداندم بدون وجود شاهد تصدیق نخواهد شد. و کرایه‌ی برگرداندن شیء اجاره‌شده بر عهده‌ی مالک است نه بر عهده‌ی اجاره‌کننده.

فَقُلْ، وَ هِيَ أَنْ يَشْتَرِطَ فِي رَدِّ ضَالَّتِهِ عَوْضاً مَعْلُوماً، فَإِذَا رَدَّهَا اسْتَحَقَّ ذَلِكَ الْعَوْضَ الْمَشْرُوطَ

﴿فصل﴾ جعاله

جعاله این است که نفری بگوید: هر کسی این کار را برایم انجام دهد فلان چیز را به او خواهم داد.

﴿وَالْجَعَالَةُ جَائِزَةٌ﴾ جعاله درست است؛

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه : أَنَّ سَيِّدَ حَتَّى لُدَغَ، فَشَرَطَ عَلَيْهِمْ بَعْضُ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثَلَاثِينَ شَاةً عَلَى أَنْ يَرْقِيَهُ، فَرَقَاهُ وَ أَخَذَ الْجُعْلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله : أَصَبْتُمْ إِقْسِمُوا وَ اضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ بِسَنِهِمْ» شیخان روایت کرده‌اند:

«عقرب، یکی از بزرگان عرب را نیش زد از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست دعا کردند؛ یکی از اصحاب گفت: به شرطی که سی گوسفند به ما بدهند؛ بعد برای او دعا کرد و گوسفندها را گرفت؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کار خوبی کردید: آنها را در میان خود تقسیم کنید برای من هم سهمی بگذارید.»

﴿وَ هِيَ أَنْ يَشْتَرِطَ فِي رَدِّ ضَالَّتِهِ عَوْضاً مَعْلُوماً﴾ جعاله این است که انسان در برابر برگرداندن گم شده‌اش یا در برابر انجام دادن کار دیگری چیز معلومی را برای برگرداننده و انجام دهنده در نظر بگیرد ﴿فَإِذَا رَدَّهَا اسْتَحَقَّ ذَلِكَ الْعَوْضَ الْمَشْرُوطَ﴾ و هرگاه گم شده را برگرداند یا کار را به تمامی انجام داد مستحق آن چیز معلوم در نظر گرفته شده خواهد شد؛ ولی نباید قبل از اتمام کار درخواست آن چیز بکند؛ بنابراین اگر نصفی از کار را انجام داد کرایه‌ی مثل آن کار به او داده می‌شود. و اگر کاری را که انجام داده است هیچ سودی نداشت، مثلاً چیز گم شده را پیدا کرد ولی قبل از تسلیم کردن آن به مالک مرد یا آن را گم کرد حق دریافت هیچ نوع کرایه‌ای نخواهد داشت.

(نکته) لازم نیست طلب کننده یا انجام دهنده و نیز مدت برگرداندن و انجام دادن تعیین شود؛ بنابراین اگر شخصی گفت: هر کسی که مرا از زندان آزاد کند صد دینار به او می دهم یا گفت: هر کسی قرآن را به پسرم بیاموزد به او صد دینار می دهم این عقد صحیح است و بعد از انجام دادن آن کار، باید کرایه را به انجام دهنده بدهد.

(خاتمه) اگر دو طرف عقد جعاله در کمیت و کیفیت کرایه نزاع داشتند هر دوی آنها قسم می خورند و عقد صورت گرفته باطل می گردد و به انجام دهنده ی کار، کرایه ی مثل داده می شود.

فصل، وَ إِذَا دَفَعَ إِلَى رَجُلٍ أَزْضًا لِيَزْرَعَهَا وَ شَرَطَ لَهُ جُزْءًا مَعْلُومًا مِنْ رَيْعِهَا لَمْ يَجْزْ، وَ إِنْ أَكْرَاهُ إِيَّاهَا بِذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ أَوْ شَرَطَ لَهُ طَعَامًا مَعْلُومًا فِي ذِمَّتِهِ جَازٌ

﴿فصل﴾ مزارعه و مؤاجره

﴿وَ إِذَا دَفَعَ إِلَى رَجُلٍ أَزْضًا لِيَزْرَعَهَا وَ شَرَطَ لَهُ جُزْءًا مَعْلُومًا مِنْ رَيْعِهَا لَمْ يَجْزْ﴾ هرگاه مالکی مزرعه‌ای را به مردی واگذار کند تا در آن کشت کند و برای او جزء معلومی از محصول را در نظر گرفت مانند یک دوم، یک سوم و یا یک چهارم، این عقد صحیح نخواهد بود. فرقی نیست بذر از مالک باشد یا کشاورز؛ این عقد را مزارعه نامیده‌اند؛

«عَنْ ثَابِتٍ رضی اللہ عنہ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آله و سلم عَنِ الْمُزَارَعَةِ وَ أَمَرَ بِالْمُؤَاجَرَةِ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم مزارعه را منع کرد و به مؤاجره (کرایه دادن) دستور فرمود.»

(نکته) آنچه گذشت، موافق فتوای بیشتر علمای دین است؛ ولی امام نووی و چند نفر دیگر از علما- خداوند از همه‌ی ایشان راضی باشد- مزارعه را جایز دانسته‌اند. فرقی نیست بذر از مالک باشد یا از کشاورز و سهم کشاورز از محصول، یک دوم باشد یا یک سوم و یا یک چهارم.

﴿وَ إِنْ أَكْرَاهُ إِيَّاهَا بِذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ أَوْ شَرَطَ لَهُ طَعَامًا مَعْلُومًا فِي ذِمَّتِهِ جَازٌ﴾ و اگر مالک مزرعه را با طلا، نقره، پول، و یا چیز دیگری به کشاورز داد یا دانه‌ی معلومی را برای او در نظر گرفت که بر عهده‌ی او باشد، مثلاً گفت: این مزرعه را برایم کشت کن یکصد حلب گندم را به تو می‌دهم این عقدها درست خواهند بود.

(نکته) اگر کشاورز مزرعه را با بذر خود یا بذر مالک کشت کرد نباید قبل از پرداخت زکات هیچ یک از آنان سهم خود را بردارد؛ زیرا دریافت کننده‌گان زکات به میزان سهم زکات، در محصول شریک هستند؛ بنابراین مقدار زکات، ملک کشاورز و مالک نخواهد شد.

فصل، وَ إحياءِ الْمَوَاتِ جَائِزٌ بِشَرْطَيْنِ: أَنْ يَكُونَ الْمُخْيِي مُسْلِمًا، وَ أَنْ تَكُونَ الْأَرْضُ حُرَّةً لَمْ يَجْرِ عَلَيْهَا مِلْكٌ لِمُسْلِمٍ؛ وَ صِفَةُ الْإِحْيَاءِ مَا كَانَ فِي الْعَادَةِ عِمَارَةً لِلْمُخْيَا

﴿فصل﴾ **إحياء الموات** (زنده کردن زمین مرده)

إحياء الموات در واقع به معنای آباد کردن زمین است

﴿وَ إحياءِ الْمَوَاتِ جَائِزٌ بِشَرْطَيْنِ﴾ آباد کردن زمین مرده با دو شرط درست است و منظور از زمین مرده، زمینی است که قبلاً آباد نشده و حق هیچ کسی بر آن نباشد؛ «عَنْ عَائِشَةَ- رضي الله عنها- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ عَمَّرَ أَرْضًا لَيْسَتْ لِأَحَدٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: کسی که زمینی را که ملک هیچ شخصی نیست آباد کند ملک او خواهد شد.»

شرط اول، ﴿أَنْ يَكُونَ الْمُخْيِي مُسْلِمًا﴾ این است که باید احیاکننده مسلمان باشد؛ البته این در صورتی است که آن زمین در دارالاسلام باشد.

دوم، ﴿وَ أَنْ تَكُونَ الْأَرْضُ حُرَّةً لَمْ يَجْرِ عَلَيْهَا مِلْكٌ لِمُسْلِمٍ﴾ زمین احیاشده آزاد باشد یعنی قبلاً ملک هیچ مسلمانی نبوده باشد؛ زیرا اگر قبلاً ملک نفر دیگری بوده باشد متعلق به او است هر چند که مخروب شده باشد. و اگر معلوم بود که قبلاً آباد بوده است ولی مالکش معلوم نبود همانند مال ضایع، ملک بیت المال خواهد شد.

(نکته) هر مکانی که به عامه‌ی مردم تعلق داشته باشد آباد کردن آن درست نیست، مانند کنار جوی و رودخانه و چاه، اطراف روستا و شهر، زمین مسطح داخل آبادی و شهر، محل بازی کردن بچه‌ها، محل تهیه کردن چوب، مرتع و معدن سنگ و خاک خانه.

﴿وَ صِفَةُ الْإِحْيَاءِ مَا كَانَ فِي الْعَادَةِ عِمَارَةً لِلْمُخْيَا﴾ صفت آباد کردن کار و عمارتی است که بر طبق عادت آن محل برای احیا کردن انجام می‌شود؛ یعنی اگر احیاکننده تصمیم ساختن خانه داشته باشد باید مقداری دیوار بسازد. اگر تصمیم درست کردن

وَيَجِبُ بَذْلُ الْمَاءِ بِثَلَاثَةِ شَرَائِطٍ: أَنْ يُفْضَلَ عَنْ حَاجَتِهِ، وَأَنْ يَخْتِاجَ إِلَيْهِ غَيْرُهُ لِنَفْسِهِ أَوْ لِبَهِيمَتِهِ، وَأَنْ يَكُونَ مِمَّا يُسْتَخْلَفُ فِي بَيْتٍ أَوْ عَيْنٍ

باغ داشته باشد باید آن محل را مسطح کرده و به دور آن پرچین بکند و چند نهالی را در آن جا بکارد.

﴿وَيَجِبُ بَذْلُ الْمَاءِ بِثَلَاثَةِ شَرَائِطٍ﴾ بخشیدن آب به سه شرط واجب است:

اول، ﴿أَنْ يُفْضَلَ عَنْ حَاجَتِهِ﴾ بیشتر از نیاز مالک آب باشد؛ یعنی از نوشیدن خود و حیواناتش و آبیاری مزرعه و درختانش.

دوم، ﴿وَأَنْ يَخْتِاجَ إِلَيْهِ غَيْرُهُ لِنَفْسِهِ أَوْ لِبَهِيمَتِهِ﴾ غیر او به آن نیاز داشته باشد؛ یعنی برای خود یا برای حیواناتش؛ پس اگر آن آب را برای آبیاری می‌خواست بر مالک واجب نیست آن را به او بدهد.

سوم، ﴿وَأَنْ يَكُونَ مِمَّا يُسْتَخْلَفُ فِي بَيْتٍ أَوْ عَيْنٍ﴾ به جای آب مصرفی آب دیگر بیاید؛ یعنی از آب چاه یا چشمه و یا رودخانه؛ یعنی اگر چنین نبود مانند آب مشک و تانکر، بخشیدن آن واجب نیست؛ مگر این که نیازمند در شرف مرگ باشد؛ یعنی در این صورت واجب است با بخشیدن آب او را از مرگ نجات دهد.

(نکته) آنچه بیان شد آبی است که متعلق به مالک باشد؛ یعنی آب عمومی متعلق به تمام مردم است، مانند آب رودخانه و چشمه و دره؛ حضرت ﷺ فرموده است:

«الْأَنْسُ شُرَكَاءُ فِي الْكَلَاءِ وَالْمَاءِ وَ النَّارِ» احمد و ابوداود در روایت کرده‌اند: «مردم در گیاه و آب و آتش شریک هستند.»

صحیح نیست انسان سهم آب زمینی را به زمین دیگری که از آن آب سهم نیست برد. فرقی نیست زمین دوم دیمی باشد یا آبی؛ زیرا ممکن است در آینده ادعا بکند که این زمین بی سهم هم از آن آب، سهم است.

(خاتمه) این عادت مالک‌ها و بگ زاده‌ها و ظالمان کردستان که هر رعیتی که حیواناتش را در یک محل مخصوص بچرانند یا در یک مزرعه‌ی مخصوص کشت

کند پول یا یک رأس گوسفند می گیرند و این اخذ را «پوشانه» نامیده اند حرام است و پول و گوسفند ملک ایشان نخواهند شد؛ هر چند که آن را با اسم زکات دریافت کنند؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا حِمَى إِلَّا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: قرغ کردن مرتع عمومی و انحصار آن، تنها حق خدا و فرستاده ی او است.»

فصل، وَ الْوَقْفُ جَائِزٌ بِثَلَاثَةِ شَرَائِطَ: أَنْ يَكُونَ مِمَّا يَنْتَفَعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ، وَ أَنْ يَكُونَ عَلَى أَصْلِ مَوْجُودٍ وَ قَرَعٍ لَا يَنْقَطِعُ، وَ أَنْ لَا يَكُونَ فِي مَحْظُورٍ

﴿فصل﴾ وقف

وقف به معنای متوقف کردن بهره‌برداری از چیزی بر شیوهی حلال است تا فروخته و بخشیده نشود، مثلاً شخصی بگوید: این خانه‌ام را بر این مسجد وقف کردم ﴿وَ الْوَقْفُ جَائِزٌ﴾ وقف درست است؛ به شرطی که موقوف، ملک مالک باشد و مالک بچه و دیوانه نباشد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ» مسلم روایت کرده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هر گاه انسان می‌میرد عملش جز از سه راه قطع می‌شود: صدقه‌ی جاریه [مانند وقف]، علمی که از آن بهره‌ی دینی یا دنیوی گرفته شود و بچه‌ی صالحی که برای او دعا کند.»

﴿بِثَلَاثَةِ شَرَائِطَ﴾ وقف با سه شرط درست است:

اول، ﴿أَنْ يَكُونَ مِمَّا يَنْتَفَعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ﴾ چیزی که وقف می‌شود از چیزهایی باشد که بهره‌برداری از آن ممکن و خودش باقی است، مانند مزرعه، خانه، حیوان و ماشین؛ بنابراین وقف غذا درست نیست.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ عَلَى أَصْلِ مَوْجُودٍ﴾ وقف بر اصل موجود باشد؛ یعنی در حین وقف کردن، چیز یا کسی که بری او وقف می‌شود موجود باشد و ممکن باشد که مالک بشود، مثلاً بگوید: بر این فقیر یا این مسجد وقف باشد؛ بنابراین وقف کردن بر حمل شکم یا مسجدی که در آینده ساخته می‌شود درست نیست ﴿وَ قَرَعٍ لَا يَنْقَطِعُ﴾ و یا بر فرعی باشد که قطع نمی‌شود، مثلاً واقف بگوید: بر مساجد این شهر وقف کردم؛ پس اگر گفت: به مدت یک سال وقف کردم وقفش درست نخواهد بود.

سوم، ﴿وَ أَنْ لَا يَكُونَ فِي مَحْظُورٍ﴾ نباید وقف بر گناه باشد، مانند وقف کردن بر

فصل، وَ هُوَ عَلَى مَا شَرَطَ الْوَاقِفُ مِنْ تَقْدِيمٍ أَوْ تَأْخِيرٍ أَوْ تَسْوِيَةٍ أَوْ تَفْضِيلٍ

دیر و مشروب خانه و ...

(نکته) لازم نیست در وقف، جهت عبادت ظاهر باشد؛ بنابراین وقف بر ثروتمند و اولاد ذکور درست است.

﴿وَهُوَ عَلَى مَا شَرَطَ الْوَاقِفُ مِنْ تَقْدِيمٍ أَوْ تَأْخِيرٍ أَوْ تَسْوِيَةٍ أَوْ تَفْضِيلٍ﴾ وقف بر شرط واقف است؛ یعنی در تقدیم و تأخیر و مساوی کردن و برتری دادن، مثلاً بگوید: این چیز را بر اساتید علوم دینی وقف کردم ولی ابتدا به مدرسان حدیث و سپس به مدرسان تفسیر داده شود. یا بگوید: دو سهم آن برای این کار و یک سهم برای آن کار باشد.

(خاتمه) اول، اگر مسجدی تخریب شد یا محله‌ای ویران گردید و مردم از مسجد آن محل دست کشیدند باید وسایل و موقوفاتش نگهداری شوند و منتظر ساختن دوباره‌ی آن شوند؛ بعد اگر معلوم شد که ساخته نمی‌شود باید در مسجد دیگری صرف شوند و اگر مسجد نبود یا بود و نیاز نداشت درست است در مصالح مسلمانان صرف شود.

دوم، درخت قبرستان اگر سبز باشد نباید قطع شود. و اگر خشک باشد قطع کردن و فروختن آن و مصرف کردنش در مصالح قبرستان جایز است.

سوم، متولی مال موقوف، باید عادل باشد و قدرت نگهداری داشته و در مصرف کردن بهره‌ی آن آگاه باشد. و وظایف او اجاره دادن مال موقوف و جمع کردن بهره‌ی آن و اصلاح مخروب است؛ بنابراین صحیح است در برابر این زحمت به او کرایه داده شود تا موقوف دوام داشته باشد؛ زیرا فروختن موقوف به هیچ طریقی درست نیست.

فَصْلٌ، وَ كُلُّ مَا جَازَ بَيْعُهُ جَازٌ هِبَتُهُ، وَ لَا تَلْزَمُ الْهِبَةُ إِلَّا بِالْقَبْضِ

﴿فصل هبه﴾

هبه، این است که نفری مجانی چیزی را به نفر دیگری بدهد و اگر این عمل در راه خدا باشد صدقه هم نامیده می شود. و اگر چیز بخشیده شده را از جایی به جای دیگر بفرستد هدیه می شود.

هبه با هراسم و عنوانی، سنت است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: تَهَادُّوا تَحَابُّوا» أبو یعلی روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هدیه بدهید محبوب می شوید.»

(نکته) اگر شخصی چیزی را به کسی که در رأس کار است بدهد تا در کار خلاقی به او کمک بکند یا حق نفر دیگری را به او بدهد این عمل رشوه نامیده می شود؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَّ وَ الْمُرْتَشِيَّ وَ الرَّائِشَ» احمد روایت کرده است:

«لعنت خدا بر رشوه دهنده و رشوه گیر و عامل اتفاق ایشان باد.»

و اگر کار این بخشنده جایز بود و حق انسان دیگری را ضایع نمی کرد ولی آن شخص که در رأس کار است بدون دریافت وجه کار او را انجام نمی داد این کار، تنها برای دریافت کننده حرام است.

﴿وَ كُلُّ مَا جَازَ بَيْعُهُ جَازٌ هِبَتُهُ﴾ هر چیزی که فروش آن درست باشد بخشیدنش جایز است ﴿وَ لَا تَلْزَمُ الْهِبَةُ إِلَّا بِالْقَبْضِ﴾ بخشیده شده و صدقه و هدیه جز با دریافت از موهوب له (کسی که مال به او داده شده است) ملک او نخواهد شد؛ بنابراین مالک می تواند قبل از دریافت او، از بخشیدنش رجوع کند؛

«عَنْ أُمِّ كَلْثُومٍ - رضي الله عنها - بَعَثَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله هَدِيَّةً إِلَى النَّجَاشِيِّ، فَمَاتَ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَيْهِ، فَاسْتَرَدَّهَا» حاکم و بیهقی روایت کرده اند:

وَ إِذَا قَبَضَهَا الْمُوهُوبُ لَهُ لَمْ يَكُنْ لِلْوَائِبِ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا، إِلَّا أَنْ يَكُونَ وَالِدًا؛ وَ إِذَا أَعْمَرَهُ شَيْئًا أَوْ أَرْقَبَهُ كَانَ لِلْمُعَمِّرِ أَوْ لِلْمَرْقَبِ وَ لَوَرَّثَتْهُ مِنْ بَعْدِهِ

«پیامبر ﷺ هدیه‌ای را به نجاشی فرستاد قبل از رسیدن آن به دست او، فوت کرد بعد حضرت ﷺ آن را برگرداند.»

﴿وَ إِذَا قَبَضَهَا الْمُوهُوبُ لَهُ﴾ هرگاه موهوب‌له (شخصی که به او بخشیده شده است) هدیه یا صدقه یا بخشیده شده را دریافت نمود ﴿لَمْ يَكُنْ لِلْوَائِبِ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا﴾ بخشنده نمی‌تواند از بخشیده شده‌اش پشیمان شود ﴿إِلَّا أَنْ يَكُونَ وَالِدًا﴾ مگر این که بخشنده پدر، مادر، پدربزرگ و یا مادربزرگ باشد؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لَا يَجِلُّ لِرَجُلٍ مُسْلِمٍ أَنْ يُعْطِيَ الْعَطِيَّةَ ثُمَّ يَرْجِعَ فِيهَا إِلَّا الْوَالِدَ فِي مَا يُعْطِي وَلَدَهُ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند: «پیامبر ﷺ فرمود: نباید مرد چیزی را ببخشد و سپس از آن برگردد جز پدر در چیزی که به فرزندش می‌دهد.»

(نکته) سنت است پدر و مادر به صورت مساوی به بچه‌ها ببخشند و نزد بعضی از علما این عمل واجب است؛

«عَنِ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: از خدا ترسید و در بین بچه‌هایتان عدالت را رعایت کنید.»

﴿وَ إِذَا أَعْمَرَهُ شَيْئًا﴾ هرگاه نفری به درازی عمر انسانی چیزی را به او بخشید؛ یعنی گفت: این چیز را به درازی عمر تو به تو بخشیدم و بعد از مرگت به خودم برگردد ﴿أَوْ أَرْقَبَهُ﴾ یا به صورت انتظار به او بخشید؛ یعنی گفت: این چیز را به تو بخشیدم اگر من قبل از تو مردم برای خودت باشد و اگر تو قبل از من مردی به خودم برگردد ﴿كَانَ لِلْمُعَمِّرِ أَوْ لِلْمَرْقَبِ وَ لَوَرَّثَتْهُ مِنْ بَعْدِهِ﴾ در هر صورت مال برای ایشان و بعد از آنان برای وارثانشان خواهد بود؛ یعنی به هیچ وجه به مالک بر نمی‌گردد.

(خاتمه) اگر مردی زیورآلات را خرید و آن به زنش داد تا با آن خود را بیاراید ملک زن نخواهد شد تا هنگامی که شوهر به زن می گوید: آن را به تو بخشیدم و زن هم قبول می کند. بعد اگر زن و شوهر یا ورثه‌ی ایشان در این امر نزاع داشتند شوهر می گفت آن را به تو بخشیدم بلکه تنها به تو دادم تا با آن خود را بیارایی و زن می گفت به من بخشیدی و شاهی وجود نداشت شوهر و ورثه‌ی او تصدیق خواهند شد؛ به شرطی که قسم بخورند

فصل، و إِذَا وَجَدَ لُقْطَةً فِي مَوَاتٍ أَوْ طَرِيقٍ فَلَهُ أَخْذُهَا وَ تَرْكُهَا، وَ أَخْذُهَا أَوَّلُ مَنْ تَرَكَهَا إِنْ كَانَ عَلَى ثِقَةٍ مِنَ الْقِيَامِ بِهَا، وَ إِذَا أَخْذَهَا وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يَعْرِفَ سِتَّةَ أَشْيَاءَ: وَعَاءَهَا وَ عِفَاصَهَا وَ وِكَاءَهَا وَ جِنْسَهَا وَ عَدَدَهَا وَ وَزْنَهَا، وَ يَحْفَظُهَا فِي حِرْزٍ مِثْلِهَا

﴿فصل﴾ لُقْطه (برداشتن شیء گم شده)

﴿وَ إِذَا وَجَدَ لُقْطَةً فِي مَوَاتٍ أَوْ طَرِيقٍ فَلَهُ أَخْذُهَا وَ تَرْكُهَا﴾ هرگاه شخصی در زمین بی مالکی یا در راهی گم شده یا فراموش شده‌ای را یافت می‌تواند آن را بردارد و یا به حال خود واگذار نماید ﴿وَ أَخْذُهَا أَوَّلُ مَنْ تَرَكَهَا إِنْ كَانَ عَلَى ثِقَةٍ مِنَ الْقِيَامِ بِهَا﴾ و اگر یابنده به خود اعتماد داشته باشد که آن را نگهداری می‌کند برداشتنش از ترکش بهتر است؛

«عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ آوَى ضَالَّةً فَهُوَ ضَالٌّ مَا لَمْ يُعْرِفْهَا» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: کسی که گم شده‌ای را پیدا کند اگر آن را نشناساند آن شخص گمراه است.»

﴿وَ إِذَا أَخْذَهَا وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يَعْرِفَ سِتَّةَ أَشْيَاءَ﴾ هرگاه آن را بردارد بر او واجب است شش چیز آن گمشده را بداند: ﴿وِعَاءَهَا وَ عِفَاصَهَا وَ وِكَاءَهَا وَ جِنْسَهَا وَ عَدَدَهَا وَ وَزْنَهَا﴾ ظرف، سرپوش، بندی که درب ظرف به آن بسته شده است، جنس، عدد و وزن آن ﴿وَ يَحْفَظُهَا فِي حِرْزٍ مِثْلِهَا﴾ واجب است آن را در محل نگهداری نمونه‌ی آن نگهداری کند؛ پس اگر در حفظ آن تقصیر کرد و از بین رفت باید غرامت آن را پردازد.

(نکته) اگر بچه یا دیوانه چیزی را یافتند بر سرپرستان واجب است آن را از ایشان بگیرد و معرفی کند؛ پس اگر آن را از ایشان نگرفت و از بین رفت باید خود سرپرست غرامت آن را پردازد. و اگر مالکش پیدا نشد، صحیح است آن را ملک بچه یا دیوانه بکند؛ به شرطی که این تملیک به نفع ایشان باشد.

ثُمَّ إِذَا أَرَادَ تَمَلُّكَهَا عَرَفَهَا سَنَةً عَلَى أَبْوَابِ الْمَسَاجِدِ وَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي وَجَدَهَا فِيهِ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ صَاحِبَهَا كَانَ لَهُ أَنْ يَتَمَلَّكَهَا بِشَرْطِ الضَّمَانِ

﴿ثُمَّ إِذَا أَرَادَ تَمَلُّكَهَا عَرَفَهَا سَنَةً عَلَى أَبْوَابِ الْمَسَاجِدِ وَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي وَجَدَهَا فِيهِ﴾ بعد از این که یابنده آن را برداشت اگر اراده داشت آن را ملک خود کند یک سال بر در مساجد در حین خروج مردم از مسجد و در جایی که گمشده را یافته است و نیز در محل تجمع مردم آن را معرفی کرده و بعضی از نشانه‌های آن را بیان می‌کند.

(نکته) هزینه معرفی گمشده از بیت المال پرداخت می‌شود. و اگر بیت المال و قاضی نبودند خود یابنده دو شاهد می‌گیرد و بر حساب خودش آن را معرفی می‌کند و بعد از پیدا شدن مالکش هزینه معرفی کردن را از او می‌گیرد یا بعضی از گمشده را می‌فروشد و با پول آن بخش هزینه معرفی کردن را می‌پردازد. و اگر با این نیت گمشده را برداشت که بعد از یک سال آن را ملک خود کند هزینه معرفی کردن آن بر خود یابنده است؛ یعنی هر چند که مالکش پیدا شود نمی‌تواند هزینه معرفی کردن را از او بگیرد.

﴿فَإِنْ لَمْ يَجِدْ صَاحِبَهَا كَانَ لَهُ أَنْ يَتَمَلَّكَهَا بِشَرْطِ الضَّمَانِ﴾ اگر بعد از معرفی کردن به مدت یکسال، مالکش را نیافت می‌تواند آن را با شرط ضمانت ملک خود بکند؛ یعنی بگوید: این چیز را ملک خود کردم هرگاه مالکش پیدا شد غرامت آن را به او می‌دهم و بعد از آن می‌تواند آن را به کار بگیرد و بخورد. و اگر آن را برای مالکش بردارد نیازی به معرفی کردن نیست؛

«عَنْ زَيْدِ الْجُهَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْقُطَيْبَةِ قَالَتْ: إِعْرِفْ عِفَاصَهَا وَ وِكَاءَهَا، ثُمَّ عَرَفَهَا سَنَةً، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا، وَ إِلَّا فَشَأْنُكَ بِهَا» شیخان روایت کرده‌اند:

«در مورد برداشتن گمشده از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد فرمود: ظرف و بند آن را بشناس بعد یک سال آن را معرفی کن اگر صاحبش آمد متعلق به او است و اگر پیدا نشد هر چه را که می‌خواهی انجام بده.»

وَ اللَّفْظَةُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْرٍ: أَحَدُهَا مَا يَبْقَى عَلَى الدَّوَامِ فَهَذَا حُكْمُهَا؛ وَ الثَّانِي مَا لَا يَبْقَى عَلَى الدَّوَامِ كَالطَّعَامِ الرَّطْبِ، فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَكْلِهِ وَ غُرْمِهِ أَوْ بَيْعِهِ وَ حِفْظِ ثَمَنِهِ؛ وَ الثَّالِثُ مَا يَبْقَى بِعِلَاجِ كَالرَّطْبِ، فَيَفْعَلُ مَا فِيهِ الْمَصْلَحَةُ مِنْ بَيْعِهِ وَ حِفْظِ ثَمَنِهِ.

(نکته) در هفته‌ی اول هر روز دوبار و در هفته‌ی دوم هر روز یک بار و بعد از آن هر هفته یک بار تا هفت هفته و سپس تا پایان سال هر ماه یک بار گمشده را معرفی می‌کند ولی گمشده‌ی کم‌ارزش نیازی به اینگونه تعریف ندارد؛ بلکه یک یا دو و یا سه روز معرفی می‌شود.

اگر در حین پیداشدن مالک، گمشده تلف شده بود بررسی می‌شود: اگر قبل از این که یابنده آن را ملک خود بکند تلف شد و در حفظ آن هیچ تقصیری نکرده بود غرامت بر او لازم نمی‌آید؛ ولی اگر بعد از تملک از بین رفت یا در نگهداری از آن تقصیر کرده بود یا آن را فروخته بود در این موارد غرامت بر او واجب می‌شود. و اگر نزد یابنده بود باید آن را به مالکش برگرداند. اگر در حین پیداشدن مالک، یابنده گمشده را تملک نکرده بود هزینه‌ی برگرداندن بر عهده‌ی یابنده می‌باشد.

﴿وَ اللَّفْظَةُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْرٍ﴾ گمشده چهار نوع است: ﴿أَحَدُهَا مَا يَبْقَى عَلَى الدَّوَامِ﴾ یکی از آن‌ها همیشه باقی خواهد ماند، مانند لباس و پول و طلا و نقره ﴿فَهَذَا حُكْمُهَا﴾ که آن چه بیان شد حکم آن است.

﴿وَ الثَّانِي مَا لَا يَبْقَى عَلَى الدَّوَامِ كَالطَّعَامِ الرَّطْبِ﴾ دوم، چیزی است که علی الدوام باقی نمی‌ماند مانند غذای مایع ﴿فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَكْلِهِ وَ غُرْمِهِ أَوْ بَيْعِهِ وَ حِفْظِ ثَمَنِهِ﴾ که یابنده در این دو کار صاحب اختیار است آن را می‌خورد و غرامتش را می‌پردازد یا می‌فروشد و پولش را نگه می‌دارد. و اگر خواست پولش را تملک کند یک سال طعام را معرفی کند و سپس پول را تملک نماید و غرامتش را به مالک بدهد.

﴿وَ الثَّالِثُ مَا يَبْقَى بِعِلَاجٍ كَالرَّطْبِ﴾ سوم، چیزی است که با علاج باقی می‌ماند، مانند خرما و انگور ﴿فَيَفْعَلُ مَا فِيهِ الْمَصْلَحَةُ مِنْ بَيْعِهِ وَ حِفْظِ ثَمَنِهِ﴾ که یابنده در بین این دو

أَوْ تَجْفِيهِ وَ حِفْظِهِ؛ وَ الرَّابِعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَى تَفَقُّعٍ كَالْحَيَوَانِ، وَ هُوَ ضَرْبَانِ: حَيَوَانٌ لَا يَمْتَنِعُ بِنَفْسِهِ، فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَكْلِهِ وَ غَرْمِ ثَمَنِهِ أَوْ تَرْكِهِ وَ التَّطَوُّعِ بِالْإِنْفَاقِ عَلَيْهِ أَوْ بَيْعِهِ وَ حِفْظِ ثَمَنِهِ

کار آنچه را که برای گمشده خوب است انجام می دهد: آن را می فروشد و پولش را نگه می دارد ﴿أَوْ تَجْفِيهِ وَ حِفْظِهِ﴾ یا خشک می کند و نگه می دارد؛ بعد اگر اراده ی تملک آن کرد آن را معرفی کند و سپس پول یا طعام خشک شده را ملک خود کرده و مصرف کند و غرامت را به مالک بدهد.

﴿وَ الرَّابِعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَى تَفَقُّعٍ كَالْحَيَوَانِ﴾ چهارم، گمشده ای است که به نفقه نیاز دارد، مانند حیوان حلال گوشت یا حرام گوشت ﴿وَ هُوَ ضَرْبَانِ﴾ که این نوع دو قسم است: اول، ﴿حَيَوَانٌ لَا يَمْتَنِعُ بِنَفْسِهِ﴾ حیوانی است که نمی تواند با قدرتش خود را از درنده بازدارد، مانند گوسفند، بز، گوساله، مرغ و مرغابی ﴿فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَكْلِهِ وَ غَرْمِ ثَمَنِهِ أَوْ تَرْكِهِ وَ التَّطَوُّعِ بِالْإِنْفَاقِ عَلَيْهِ أَوْ بَيْعِهِ وَ حِفْظِ ثَمَنِهِ﴾ یا بنده در بین این چهار امر صاحب اختیار است: اول به محض یافتن، آن را ملک خود کرده و اگر حلال گوشت است آن را بخورد و غرامت پولش راپردازد.

دوم، آن را نگهداری کند و از مال خود نفقه اش را پردازد. و اگر از مال خود نفقه اش را پرداخت نمی کرد با اجازه ی قاضی، با قرض بر مالک نفقه اش را پردازد و اگر قاضی نبود دو شاهد بگیرد و سپس نفقه اش را از مالک دریافت کند.

سوم، آن را بفروشد و پولش را برای مالک نگهداری کند بعد اگر یک سال آن را معرفی کرد و مالکش پیدا نشد صحیح است پول را تملک کرده و آن را مصرف کند.

چهارم، به محض یافتن، آن را تملک کند و برای شیر و پشم و بچه آن را نگهدارد؛ بعد اگر مالک پیدا شد تنها حیوان را به او می دهد و شیر و پشم و بچه هایش برای او خواهند بود؛

«عَنْ زَيْدِ الْجُهَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ ضَالَّةِ الْغَنَمِ، قَالَ: هِيَ لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ

وَحَيَوَانٌ يَمْتَنِعُ بِنَفْسِهِ، فَإِنْ وَجَدَهُ فِي الصَّحْرَاءِ تَرَكَهُ

أَوِ لِلذَّنَبِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در مورد گوسفند و بز پیدا شده از پیامبر ﷺ سؤال شد، فرمود: برای تو یا برادرت و یا گرگ است.»

یعنی اگر ترکش کنی گرگ آن را می‌خورد و اگر آن را برداشتی و مالک نداشت ملک تو می‌شود.

(نکته) این چهار طریق مذکور، در مورد حیوانی است که در صحرا و بیابان یافت می‌شود؛ زیرا اگر در آبادی پیدا شود باید با طریق دوم و سوم در مورد آن رفتار کرد. و در فتوای ضعیفی، رفتار کردن به طریق اول هم جایز است.

نوع دوم، ﴿وَحَيَوَانٌ يَمْتَنِعُ بِنَفْسِهِ﴾ حیوانی است که می‌تواند خود را از درنده‌ی کوچک حفظ کند، مانند شتر، اسب، خر و قاطر ﴿فَإِنْ وَجَدَهُ فِي الصَّحْرَاءِ تَرَكَهُ﴾ که اگر یابنده آن را در صحرا پیدا کند واجب است ترکش کند و به خانه نیاورد. و با نیت نگهداری می‌تواند آن را به خانه بیاورد بعد یا آن را می‌فروشد و پولش را برای مالک نگه می‌دارد یا نفقه‌اش را پرداخت می‌کند؛ یعنی نمی‌تواند آن را ملک خود کند؛

«عَنْ زَيْدِ الْجَهَنِّيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ضَالَّةِ الْإِبِلِ، قَالَ: مَا لَكَ وَلَهَا؟ مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَجِذَاؤُهَا، تَرْدُ الْمَاءِ وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا» شیخان روایت کرده‌اند:

«در مورد شتر گمشده از پیامبر ﷺ سؤال شد، فرمود: چه کارش داری؟ خودش آب می‌نوشد درخت می‌خورد تا وقتی که صاحبش به او می‌رسد.»

(نکته) اگر زمان تاراج و دزدی بود درست است در بیابان و آبادی این نوع حیوان هم، به خانه برده شود و یابنده به شیوه‌ی مذکور، آن را تملک کند.

وَ إِنْ وَجَدَهُ فِي الْحَضَرِ فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ الثَّلَاثَةِ فِيهِ

﴿وَ إِنْ وَجَدَهُ فِي الْحَضَرِ فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ الثَّلَاثَةِ فِيهِ﴾ و اگر یابنده این نوع حیوان را در آبادی پیدا کرد در بین سه امری که در مورد نوع اول بیان شد صاحب اختیار خواهد بود: یعنی آن را بفروشد یا نفقه‌اش را پرداخت کند و یا آن را تملک کرده و مصرف کند؛ ولی فتوایی که اجازه مصرف آن را داده است ضعیف است.

(خاتمه) هرگاه مالک پیدا شد و ملکش را طلب کرد اگر نشانه‌های آن را بیان کرد و یابنده او را تصدیق کرد یا دو شاهد احضار کرد یا یک شاهد آورد و قسم خورد آن را به او برمی گرداند.

فصل، إِذَا وَجِدَ لَقِيطٌ بِقَارِعَةِ الطَّرِيقِ فَأَخَذَهُ وَ تَرَبَّيْتُهُ وَ كَفَّالَتُهُ وَاجِبَةٌ عَلَى الْكِفَايَةِ، وَ لَا يُقَرُّ إِلَّا فِي يَدِ أَمِينٍ، فَإِنْ وَجِدَ مَعَهُ مَالٌ أَنْفَقَ عَلَيْهِ الْحَاكِمُ مِنْهُ، وَ إِنْ لَمْ يَوْجَدْ مَعَهُ مَالٌ فَتَفَقَّطَهُ فِي بَيْتِ الْمَالِ

﴿فصل﴾ لَقِيط (بچه‌ی سرراهی)

﴿إِذَا وَجِدَ لَقِيطٌ بِقَارِعَةِ الطَّرِيقِ﴾ هر گاه در سر راه یا مکان دیگری بچه‌ی پرت شده‌ای یافت شود؛ فرقی نیست از ترس نفقه پرت شده باشد یا به خاطر این که بچه‌ی زناست ﴿فَأَخَذَهُ وَ تَرَبَّيْتُهُ وَ كَفَّالَتُهُ وَاجِبَةٌ عَلَى الْكِفَايَةِ﴾ برداشتن، تربیت کردن و کفالتش به صورت فرض کفایه واجب است؛ یعنی اگر یک نفر این سه کار را انجام داد ثواب آن‌ها به او می‌رسد و گناه از افراد دیگر ساقط می‌شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده/۳۲):

«کسی که یک انسان را از مرگ نجات دهد همانند آن است که تمام مردم را از مرگ نجات دهد.»

زیرا سبب ساقط شدن گناه از افراد دیگر شده است.

﴿وَلَا يُقَرُّ إِلَّا فِي يَدِ أَمِينٍ﴾ این بچه تنها، به مسلمان امین متدین واگذار می‌شود.

(نکته) واجب است یابنده به دو نفر بگوید: این بچه بچه‌ی من نیست؛ بلکه پیدا شده است. و با پرورده کردن، بچه بچه‌ی یابنده نمی‌شود و از یکدیگر ارث نمی‌گیرند و نسبت به زن و خواهر و دختر یابنده بیگانه محسوب می‌شود.

﴿فَإِنْ وَجِدَ مَعَهُ مَالٌ أَنْفَقَ عَلَيْهِ الْحَاكِمُ مِنْهُ﴾ اگر همراه بچه مال هم یافت شد قاضی یا نفر دیگری با اجازه‌ی او از آن مال، نفقه‌ی بچه را می‌پردازد ﴿وَلَا يَنْفَقُ عَلَيْهِ مَالٌ فَتَفَقَّطَهُ فِي بَيْتِ الْمَالِ﴾ و اگر همراه او مالی پیدا نشد نفقه‌ی او از بیت المال تهیه می‌شود. و اگر بیت المال نبود نفقه‌اش بر مسلمانان ثروتمند خواهد بود. این بچه مسلمان به حساب می‌آید و با تعالیم اسلامی تربیت می‌شود. و ان شاء الله تعالی این موضوع را در کتاب جهاد توضیح خواهیم داد.

فصل، وَ الْوَدِيعَةُ أَمَانَةٌ، وَ يُسْتَحَبُّ قَبُولُهَا لِمَنْ قَامَ بِالْأَمَانَةِ فِيهَا، وَ لَا يَضْمَنُ إِلَّا بِالتَّعَدِّي، وَ قَوْلُ الْمُودِعِ مَقْبُولٌ فِي رَدِّهَا عَلَى الْمُودِعِ،

﴿فصل﴾ و ديعه (امانتی)

وديعه اين است که نفري نزد نفر ديگري چيزی را بنهد تا از آن نگهداری کند.

﴿وَ الْوَدِيعَةُ أَمَانَةٌ﴾ چيزی که به صورت وديعه نهاده شده است امانت است ﴿وَ يُسْتَحَبُّ قَبُولُهَا لِمَنْ قَامَ بِالْأَمَانَةِ فِيهَا﴾ برای کسی که می تواند از آن نگهداری کند و نسبت به آن خیانت نکند قبول کردنش سنت است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَ اللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ»
مسلم روایت کرده است:

«تا زمانی که بنده به برادرش کمک می کند خداوند او را یاری می نماید.»

﴿وَ لَا يَضْمَنُ إِلَّا بِالتَّعَدِّي﴾ در صورت تلف شدن شیء امانتی، یا ناقص شدن آن غرامت بر شخص امین لازم نمی آید؛ مگر این که در حفظ آن دشمنی و تقصیر کرده باشد، مثلاً بدون عذر و بی اجازه ی مالک، آن را نزد نفر ديگري بنهد، همراه خود، آن را به مسافرت ببرد، آن را به جای ديگري که محل نگهداری چنین چيزی نیست منتقل کند، از آن حراست نکند، نزد دزد و خائن آن را آشکار کند و یا از آن استفاده کند؛ یعنی با هر یک از این کارها غرامت بر او لازم می شود.

﴿وَ قَوْلُ الْمُودِعِ مَقْبُولٌ فِي رَدِّهَا عَلَى الْمُودِعِ﴾ اگر شخصی که امانت نزد او نهاده شده است گفت: آن را به امانت گزارنده (مالک) برگردانم با قسم خوردن تصدیق می شود. و نیز اگر گفت: مال امانتی دزدیده شد یا از بین رفت یا از من اخذ شد با قسم خوردن تصدیق خواهد شد؛ پس اگر گفت: مال امانتی را به مالکش برگرداندم و شاهد نداشت با قسم خوردن، او را تصدیق می کنیم؛ ولی اگر گفت: آن را به ورثه ی مالک برگرداندم یا ورثه ی امانت گیر گفتند: آن را به مالکش برگرداندیم یا امانت گیر گفت: آن را به نفر ديگري دادم با قسم خوردن تصدیق

وَعَلَيْهِ أَنْ يَحْفَظَهَا فِي حِزْرِ مِثْلِهَا، وَإِذَا طُولِبَ بِهَا فَلَمْ يُخْرِجْهَا مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا حَتَّى تَلْقَ شَظِيمَ

نمی شوند؛ بلکه باید شاهد بیاورند ﴿وَعَلَيْهِ أَنْ يَحْفَظَهَا فِي حِزْرِ مِثْلِهَا﴾ بر امانت گیر واجب است مال امانتی را در محل نگهداری نمونه‌ی آن نگهداری کند؛ بنابراین اگر امانتی را در جای نامناسبی نهاد و سپس دزدیده یا تلف و یا ناقص شد غرامت بر او لازم می‌آید؛ ولی اگر در جای مناسب نهاد و دزدیده شد یا ظالمی آن را برد غرامت بر او واجب نمی‌شود.

﴿وَ إِذَا طُولِبَ بِهَا فَلَمْ يُخْرِجْهَا مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا حَتَّى تَلْقَ شَظِيمَ﴾ هر گاه از امانت گیر درخواست برگرداندن شیء امانتی شود یعنی مالک یا ورثه‌ی او درخواست کنند و با وجود توانایی رد آن آن را برنگرداند و سپس تلف شود باید غرامت را بپردازد؛ زیرا بر خلاف این آیه عمل کرده است:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (نساء/۵۸):

«خداوند به شما دستور می‌دهد که امانات را به صاحبشان برگردانید.»

(نکته) هزینه‌ی برگرداندن امانت بر مالک است.

(خاتمه) اگر شیء امانتی مرد یا نفری به نفر دیگری بدهکار بود و صاحب قرض فوت شد یا مالی را از ظالمی پس گرفت یا شخصی در دریا یا سیل چیزی را برداشت اگر مالک این اموال یا ورثه‌ی او پیدا شدند به آنان برگرداند می‌شوند. و اگر یافت نشدند اموال را به قاضی می‌دهد تا به بیت المال واگذار نماید. و اگر قاضی نبود یا فاسق بود آن را به مرد عادل آگاه می‌دهد یا خودش آن را در مصالح مسلمانان صرف می‌کند. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم.

کتابُ الفرائض و الوصایا

﴿کتابُ الفرائض و الوصایا﴾ (تقسیم ارث و وصیت کردن)

علم تقسیم ارث بسیار مهم و فراگیری آن نیازمند تلاش زیاد است؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«أَلْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ فَهُوَ فَضْلٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ، أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ» حاکم روایت کرده است:

«علمی که انسان، خیلی به آن‌ها نیازمند است سه علم هستند و علوم دیگر دانش بیشتر است: تفسیر قرآن مجید، توضیح احادیث پیامبر ﷺ و تقسیم ارث.»
در این کتاب بحث تقسیم ارث به صورت مجمل آمده است و ما هم آن را طول نمی‌دهیم.

(نکته) باید ابتدا امور متعلق به مرده انجام و سپس دفن شود و بعد از آن قرض‌هایش پرداخت شوند. فرقی نیست قرض‌ها متعلق به انسان باشند یا خداوند، مانند زکات و حج و کفاره؛ یعنی نباید قبل از پرداخت قرض‌ها مال متروک تقسیم و یا به طریق دیگری در آن تصرف شود. و بعد از پرداخت قرض‌ها وصیت مرده تنفیذ خواهد شد و بعد از آن، بقیه‌ی اموال در بین ورثه تقسیم خواهد شد.

فَصْلٌ، وَ الْوَارِثُونَ مِنَ الرِّجَالِ عَشْرَةٌ: الْإِبْنُ وَ ابْنُ الْإِبْنِ وَ ابْنُ سَفَلٍ، وَ الْأَبُ وَ الْجَدُّ وَ ابْنُ عَلَا، وَ الْأَخُ وَ ابْنُ الْأَخِ وَ ابْنُ تَرَاخِي، وَ الْعَمُّ وَ ابْنُهُ وَ ابْنُ تَبَاعَدَا، وَ الزَّوْجُ، وَ الْمَوْلَى الْمُعْتَقُ؛ وَ الْوَارِثَاتُ مِنَ النِّسَاءِ سَبْعٌ، أَلْبِنْتُ وَ بِنْتُ الْإِبْنِ وَ ابْنُ سَفَلٍ، أُمُّ وَ الْجَدَّةُ وَ ابْنُ عَلَتْ، وَ الْأَخْتُ، وَ الزَّوْجَةُ، وَ الْمَوْلَاةُ الْمُعْتَقَةُ؛

﴿فَصْلٌ﴾ ورثه

﴿وَ الْوَارِثُونَ مِنَ الرِّجَالِ عَشْرَةٌ﴾ از میان مردان ده نفر وارث هستند:

اول و دوم، ﴿الْإِبْنُ وَ ابْنُ الْإِبْنِ وَ ابْنُ سَفَلٍ﴾ پسر و پسر پسر هستند؛ هر چند که پایین تر باشد.

سوم و چهارم، ﴿وَ الْأَبُ وَ الْجَدُّ وَ ابْنُ عَلَا﴾ پدر و پدر پدر؛ هر چند که بالاتر باشد. پنجم و ششم، ﴿وَ الْأَخُ وَ ابْنُ الْأَخِ وَ ابْنُ تَرَاخِي﴾ برادر و پسر برادر. فرقی نیست برادر تنی باشد یا ناتنی و هر چند که پسر برادر پایین تر باشد.

هفتم و هشتم، ﴿وَ الْعَمُّ وَ ابْنُهُ وَ ابْنُ تَبَاعَدَا﴾ عمو و پسر عمو است. فرقی نیست عمو و مرده تنی باشند یا پدری و هر چند که دور باشند.

نهم، ﴿وَ الزَّوْجُ﴾ شوهر.

دهم، ﴿وَ الْمَوْلَى الْمُعْتَقُ﴾ سید آزادکننده.

﴿وَ الْوَارِثَاتُ مِنَ النِّسَاءِ سَبْعٌ﴾ و از میان زنان، هفت زن وارث می باشند:

اول و دوم، ﴿أَلْبِنْتُ وَ بِنْتُ الْإِبْنِ وَ ابْنُ سَفَلٍ﴾ دختر و دختر پسر هستند؛ هر چند که پسر پایین تر باشد.

سوم و چهارم، ﴿أُمُّ وَ الْجَدَّةُ وَ ابْنُ عَلَتْ﴾ مادر و مادر مادر هستند؛ هر چند که بالاتر باشد.

پنجم، ﴿وَ الْأَخْتُ﴾ خواهر. فرقی نیست تنی باشد یا ناتنی.

ششم، ﴿وَ الزَّوْجَةُ﴾ زن.

هفتم، ﴿وَ الْمَوْلَاةُ الْمُعْتَقَةُ﴾ سید آزادکننده.

وَمَنْ لَا يَسْقُطُ بِحَالٍ خَمْسَةٌ: الزَّوْجَانِ وَالْأَبَوَانِ وَلَدُ الصُّلْبِ؛ وَمَنْ لَا يَرِثُ بِحَالٍ سَبْعَةٌ: الْعَبْدُ، وَالْمُدَبَّرُ، وَأُمُّ الْوَلَدِ، وَالْمُكَاتَبُ، وَالْقَاتِلُ، وَالْمُرْتَدُّ، وَأَهْلُ مِلَّتَيْنِ

﴿وَمَنْ لَا يَسْقُطُ بِحَالٍ خَمْسَةٌ﴾ ورثه‌ای که با هیچ وارث دیگری ساقط نمی‌شوند پنج نفر هستند: ﴿الزَّوْجَانِ وَالْأَبَوَانِ وَلَدُ الصُّلْبِ﴾ زن و شوهر، پدر و مادر و فرزند (پسر یا دختر) یعنی این افراد با هیچ وارث دیگری از ارث محروم نمی‌شوند؛ ولی در مواردی سهم آن‌ها کم می‌شود.

(نکته) زن و شوهر به مجرد نکاح از یکدیگر ارث می‌برند؛ بنابراین لازم نیست بالغ باشند یا شوهر با زنش جماع بکند؛ ولی اگر شوهر زنش را به کلی طلاق داده بود از یکدیگر ارث نمی‌گیرند.

حمل شکم هم وارث است به شرطی که در حین فوت ارث‌گزارنده در شکم باشد و زنده به دنیا بیاید.

﴿وَمَنْ لَا يَرِثُ بِحَالٍ سَبْعَةٌ﴾ افرادی که در هیچ صورتی ارث نمی‌گیرند هفت نفر هستند:

اول، ﴿الْعَبْدُ﴾ برده.

دوم، ﴿وَالْمُدَبَّرُ﴾ برده‌ای که بعد از فوت سیدش آزاد می‌شود.

سوم، ﴿وَأُمُّ الْوَلَدِ﴾ برده‌ای که از سیدش زاد و ولد کرده است.

چهارم، ﴿وَالْمُكَاتَبُ﴾ برده‌ای که برای او کتابت شده است.

پنجم، ﴿وَالْقَاتِلُ﴾ قاتل؛ یعنی کسی که نفر دیگری را به قتل برساند از مقتول ارث نمی‌گیرد. فرقی نیست قتل، سهو باشد یا عمد، حق باشد یا ناحق.

ششم، ﴿وَالْمُرْتَدُّ﴾ مرتد.

هفتم، ﴿وَأَهْلُ مِلَّتَيْنِ﴾ دو نفری که دینشان جداست، مانند مسلمان و کافر.

(نکته) برای گرفتن ارث لازم است ارث‌گزارنده قبل از وارث فوت بکند؛ یعنی اگر باهم فوت شدند یا معلوم نبود کدام یک از آن‌ها زودتر فوت کرده است مثلاً

وَ أَقْرَبُ الْعَصَبَاتِ الْإِبْنُ، ثُمَّ ابْنُهُ، ثُمَّ الْأَبُ، ثُمَّ أَبُوهُ، ثُمَّ الْأَخُ لِأَبٍ وَ الْأُمِّ، ثُمَّ الْأَخُ لِأَبٍ، ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِأَبٍ وَ الْأُمِّ، ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِأَبٍ، ثُمَّ الْعَمُّ عَلَى هَذَا التَّرْتِيبِ، ثُمَّ ابْنُهُ، فَإِنْ عُدِمَتِ الْعَصَبَاتُ فَالْمَوْلَى الْمُعْتَقُ، ثُمَّ عَصَبَتُهُ.

در حادثه‌ی سیل، آتش سوزی و تصادف ماشین بمیرند هیچ یک از آن‌ها از دیگری ارث نمی‌گیرد؛ همچنین کسی که زودتر فوت می‌کند از کسی که به دنبالش او می‌میرد ارث نمی‌گیرد.

﴿وَ أَقْرَبُ الْعَصَبَاتِ الْإِبْنُ، ثُمَّ ابْنُهُ، ثُمَّ الْأَبُ، ثُمَّ أَبُوهُ﴾ نزدیک‌ترین عصاب (ورثه‌ای که دارای سهم معین نیستند) پسر بعد پسر پسر است؛ هر چند که پایین‌تر باشد، سپس پدر، بعد پدر پدر ﴿ثُمَّ الْأَخُ لِأَبٍ وَ الْأُمِّ﴾ سپس برادر پدری و مادری ﴿ثُمَّ الْأَخُ لِأَبٍ﴾ بعد برادر پدری ﴿ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِأَبٍ وَ الْأُمِّ﴾ سپس پسر برادر پدری و مادر ﴿ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِأَبٍ﴾ بعد پسر برادر پدری ﴿ثُمَّ الْعَمُّ عَلَى هَذَا التَّرْتِيبِ﴾ سپس عمو بر این ترتیب؛ یعنی عموی پدری و مادری و بعد از او عموی پدری ﴿ثُمَّ ابْنُهُ﴾ و سپس پسر عمو به ترتیب پسر برادر. تمام این افراد عصبه نامیده می‌شوند؛ یعنی یا تمام مال موروث را می‌برند یا آنچه که از ورثه باقی می‌ماند (کم یا زیاد)؛

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَلْحَقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا بَقِيَ فَلِأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: سهم‌ها را به ورثه‌ی صاحب سهم بدهید بعد آنچه می‌ماند برای

نزدیک‌ترین مرد است.»

﴿فَإِنْ عُدِمَتِ الْعَصَبَاتُ فَالْمَوْلَى الْمُعْتَقُ، ثُمَّ عَصَبَتُهُ﴾ اگر عصبه نبودند سید آزادکننده عصبه است و بعد از ورثه‌ی مذکور سید، عصبه خواهند بود. و اگر هیچ یک از این افراد وجود نداشت مال متروک به بیت المال داده می‌شود. و اگر بیت‌المال هم نبود یا کارکنان آن خائن و ظالم بودند مقدار باقی‌مانده از مال متروک دوباره بر ورثه‌ی صاحب سهم تقسیم می‌شود؛ جز زن و شوهر. و اگر هیچ وارثی نبود مال

وَالْفَرُوضُ الْمَذْكُورَةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى سِتَّةٌ: النِّصْفُ وَالرُّبْعُ وَالثُّمْنُ وَالثُّلُثَانِ وَالثُّلُثُ وَالسُّدُسُ؛ فَالنِّصْفُ قَرَضُ خَمْسَةِ: الْبِنْتِ، وَبِنْتِ الْإِنِّ، وَالأُخْتِ مِنَ الْآبِ وَالْأُمِّ، وَالأُخْتِ مِنَ الْآبِ، وَ الزَّوْجِ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ وَلَدٌ وَلَا وَلَدُ ابْنٍ؛ وَالرُّبْعُ قَرَضُ اثْنَيْنِ:

متروک به «ذوی الأرحام» یعنی بستگان رَحِم داده می شود، مانند پدر و مادر، مادر بزرگ محروم از ارث، دختر و پسر دختر و دختران برادر، دختر و پسر خواهر، پسران برادر مادری، دخترِ عمو، خاله، عمه و دایی. و اگر «ذوی الأرحام» هم نبودند مال متروک در مصالح مسلمانان صرف خواهد شد؛ پس دو مرد محترم و عادل آن محل، این کار را به عهده می گیرند و آن را انجام می دهند.

﴿وَالْفَرُوضُ الْمَذْكُورَةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى سِتَّةٌ﴾ سهم های مذکور در سوره ی نساء شش سهم است: ﴿النِّصْفُ وَالرُّبْعُ وَالثُّمْنُ وَالثُّلُثَانِ وَالثُّلُثُ وَالسُّدُسُ﴾ یک دوم، یک چهارم، یک هشتم، دو سوم، یک سوم، و یک ششم.

* ﴿فَالنِّصْفُ قَرَضُ خَمْسَةِ﴾ یک دوم، سهم پنج وارث است:

اول، ﴿الْبِنْتِ﴾ دختر؛ به شرطی که تنها باشد؛ یعنی خواهر و برادر نداشته باشد.

دوم، ﴿وَبِنْتِ الْإِنِّ﴾ دختر پسر؛ به شرطی که تنها باشد؛ یعنی مرده دختر، دختر پسر، برادر و خواهر نداشته باشد.

سوم، ﴿وَالأُخْتِ مِنَ الْآبِ وَالْأُمِّ﴾ خواهر پدری و مادری؛ به شرطی که مرده دختر و پسر نداشته و خواهر مذکور خواهر و برادر نداشته باشد.

چهارم، ﴿وَالأُخْتِ مِنَ الْآبِ﴾ خواهر پدری با شروطی که در خواهر پدری و مادری بیان گردید. و نیز به شرط این که مرده خواهر تنی نداشته باشد.

پنجم، ﴿وَالزَّوْجِ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ وَلَدٌ وَلَا وَلَدُ ابْنٍ﴾ شوهر؛ به شرطی که زن فوت شده فرزند و پسرزاده نداشته باشد. فرقی نیست فرزندها و پسرزاده ها مذکر باشند یا مؤنث. و نیز فرقی نیست این بچه ها بچه های این شوهر باشند یا شوهر دیگر.

* ﴿وَالرُّبْعُ قَرَضُ اثْنَيْنِ﴾ یک چهارم سهم دو وارث است:

الرَّوْجِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْإِنِّ، وَ هُوَ قَرُصُ الزَّوْجَةِ وَ الزَّوْجَاتِ مَعَ عَدَمِ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْإِنِّ؛ وَ الثُّمُنُ قَرُصُ الزَّوْجَةِ وَ الزَّوْجَاتِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْإِنِّ؛ وَ الثُّلَثَانِ قَرُصُ أَرْبَعَةٍ: أَلْبَنَتَيْنِ، وَ بَنَتِي الْإِنِّ، وَ الْأَخْتَيْنِ مِنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ، وَ الْأَخْتَيْنِ مِنَ الْأَبِ؛ وَ الثُّلُثُ قَرُصُ اثْنَيْنِ:

اول، ﴿الرَّوْجُ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْإِنِّ﴾ شوهر، در صورتی که زن فوت شده فرزند یا پسرزاده داشته باشد. فرقی نیست فرزندها یا فرزندهای پسر، مذکر باشند یا مؤنث و این افراد از این شوهر باشند یا از شوهر دیگر.

دوم، ﴿وَ هُوَ قَرُصُ الزَّوْجَةِ وَ الزَّوْجَاتِ مَعَ عَدَمِ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْإِنِّ﴾ سهم یک زن یا چند زن است در صورتی که مرده فرزند یا پسرزاده داشته باشد. فرقی نیست فرزندها یا فرزندهای پسر، مذکر باشند یا مؤنث. و از این زن یا زنان وارث باشند یا از زن یا زنهای دیگر.

* ﴿وَ الثُّمُنُ﴾ یک هشتم ﴿قَرُصُ الزَّوْجَةِ وَ الزَّوْجَاتِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْإِنِّ﴾ سهم یک زن یا چند زن است در صورتی که شوهر فرزند یا پسرزاده داشته باشد. با توضیح قبل.

* ﴿وَ الثُّلَثَانِ قَرُصُ أَرْبَعَةٍ﴾ دوسوم سهم چهار وارث است:

اول، ﴿أَلْبَنَتَيْنِ﴾ دو دختر یا بیشتر؛ به شرطی که برادر نداشته باشند.

دوم، ﴿وَ بَنَتِي الْإِنِّ﴾ دو دختر پسر یا بیشتر از دو دختر؛ به شرطی که مرده دختر نداشته باشد و خودشان هم برادر نداشته باشند.

سوم، ﴿وَ الْأَخْتَيْنِ مِنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ﴾ دو خواهر پدری و مادری یا بیشتر از دو خواهر؛ به شرطی که مرده دختر و دختر پسر نداشته و خودشان هم برادر نداشته باشند.

چهارم، ﴿وَ الْأَخْتَيْنِ مِنَ الْأَبِ﴾ دو خواهر پدری یا بیشتر از دو خواهر؛ با شرایط مذکور و نیز به شرطی که همراه آنها خواهر پدری و مادری نباشد.

* ﴿وَ الثُّلُثُ قَرُصُ اثْنَيْنِ﴾ یک سوم سهم دو وارث است:

الْأُمُّ إِذَا لَمْ تُحْجَبْ، وَ هُوَ لِلْإِثْنَيْنِ فَصَاعِدًا مِنَ الْإِخْوَةِ وَ الْأَخَوَاتِ مِنْ وَلَدِ الْأُمِّ؛ وَ السُّدُسُ قَرَضُ سَبْعَةٍ: الْأُمُّ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْإِبْنِ أَوْ اثْنَيْنِ فَصَاعِدًا مِنَ الْإِخْوَةِ وَ الْأَخَوَاتِ، وَ هُوَ لِلْجَدَّةِ عِنْدَ عَدَمِ الْأُمِّ، وَ لِبْنَتِ الْإِبْنِ مَعَ بِنْتِ الصُّلْبِ

اول، ﴿الْأُمُّ إِذَا لَمْ تُحْجَبْ﴾ مادر؛ به شرطی که حجب نشود؛ یعنی سهمش کم نگردد؛ یعنی همراه او دختر و پسر شخص فوت شده و پسرزاده‌ی او (مذکر باشند یا مؤنث) و دو خواهر و دو برادر شخص مرده و یا بیشتر از دو، موجود نباشد.

دوم، ﴿وَ هُوَ لِلْإِثْنَيْنِ فَصَاعِدًا مِنَ الْإِخْوَةِ وَ الْأَخَوَاتِ مِنْ وَلَدِ الْأُمِّ﴾ سهم دو برادر و بیشتر و سهم دو خواهر و بیشتر است؛ در صورتی که برادرها و خواهرها مادری باشند؛ یعنی در بین مذکرها و مؤنث‌ها تفاوتی وجود ندارد.

* ﴿وَ السُّدُسُ قَرَضُ سَبْعَةٍ﴾ یک ششم سهم هفت وارث است:

اول، ﴿الْأُمُّ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْإِبْنِ أَوْ اثْنَيْنِ فَصَاعِدًا مِنَ الْإِخْوَةِ وَ الْأَخَوَاتِ﴾ مادر؛ در صورتی که همراه او مرده، فرزند یا پسرزاده یا دو خواهر و دو برادر و یا بیشتر از دو خواهر و برادر داشته باشد. فرقی نیست برادرها و خواهرها تنی باشند یا پدری و یا مادری.

دوم، ﴿وَ هُوَ لِلْجَدَّةِ عِنْدَ عَدَمِ الْأُمِّ﴾ سهم مادر بزرگ است در صورت نبودن مادر. فرقی نیست مادر بزرگ، مادر مادر باشد یا مادر پدر. و اگر هر دو مادر بزرگ مرده در قید حیات بودند تنها یک ششم به آن‌ها تعلق می‌گیرد که آن را در میان خود تقسیم می‌کنند.

سوم، ﴿وَ لِبْنَتِ الْإِبْنِ مَعَ بِنْتِ الصُّلْبِ﴾ یک دختر پسر یا بیشتر؛ در صورتی که همراه دختر باشد.

وَهُوَ لِلْأُخْتِ مِنَ الْآبِ مَعَ الْأُخْتِ مِنَ الْآبِ وَالْأُمِّ، وَهُوَ قَرَضُ الْآبِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْإِنِّ، وَ قَرَضُ الْجَدِّ عِنْدَ عَدَمِ الْآبِ، وَهُوَ قَرَضُ الْوَاحِدِ مِنْ وَلَدِ الْأُمِّ. وَتَسْقُطُ الْجَدَّاتُ بِالْأُمِّ، وَالْأَجْدَادُ بِالْآبِ؛ وَتَسْقُطُ الْأُمُّ مَعَ أَرْبَعَةٍ: الْوَلَدِ وَوَلَدِ الْإِنِّ وَالْآبِ وَالْجَدِّ؛ وَتَسْقُطُ الْأُخْتُ لِلْآبِ وَالْأُمُّ مَعَ ثَلَاثَةٍ: الْإِنِّ وَابْنِ الْإِنِّ وَالْآبِ، وَتَسْقُطُ الْوَلَدُ الْآبِ بِهَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ أَوْ بِالْأُخْتِ لِلْآبِ وَالْأُمِّ

چهارم، ﴿وَهُوَ لِلْأُخْتِ مِنَ الْآبِ مَعَ الْأُخْتِ مِنَ الْآبِ وَالْأُمِّ﴾ یک خواهر پدری یا بیشتر؛ در صورتی که همراه او خواهر پدری و مادری باشد.

پنجم، ﴿وَهُوَ قَرَضُ الْآبِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْإِنِّ﴾ پدر؛ در صورتی که همراه او فرزند یا پسرزاده باشد.

ششم، ﴿وَقَرَضُ الْجَدِّ عِنْدَ عَدَمِ الْآبِ﴾ پدربزرگ؛ در صورتی که پدر نباشد و دختر یا پسر باشد.

(نکته) منظور از پدربزرگ، پدر پدر و بالاتر از او است.

هفتم، ﴿وَهُوَ قَرَضُ الْوَاحِدِ مِنْ وَلَدِ الْأُمِّ﴾ یک برادر یا یک خواهر مادری.

﴿وَتَسْقُطُ الْجَدَّاتُ بِالْأُمِّ﴾ مادر بزرگ‌ها با مادر ساقط می‌شوند. فرقی نیست مادر بزرگ، مادر مادر باشد یا مادر پدر. و مادر پدر با پدر هم محروم می‌شود.

﴿وَالْأَجْدَادُ بِالْآبِ﴾ پدربزرگ‌ها با پدر ساقط می‌شوند؛ زیرا پدر نزدیک‌تر است.

﴿وَتَسْقُطُ الْأُمُّ مَعَ أَرْبَعَةٍ: الْوَلَدِ وَوَلَدِ الْإِنِّ وَالْآبِ وَالْجَدِّ﴾ خواهر و برادر مادری با چهار نفر ساقط می‌شوند؛ فرزند، پسرزاده، پدر و پدربزرگ.

﴿وَتَسْقُطُ الْأُخْتُ لِلْآبِ وَالْأُمُّ مَعَ ثَلَاثَةٍ﴾ با بودن سه نفر، برادر پدری و مادری ساقط

می‌گردد: ﴿الْإِنِّ وَابْنِ الْإِنِّ وَالْآبِ﴾ پسر، پسر پسر و پدر.

﴿وَتَسْقُطُ الْوَلَدُ الْآبِ بِهَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ أَوْ بِالْأُخْتِ لِلْآبِ وَالْأُمِّ﴾ برادر پدری با سه نفر مذکور و

با برادر پدری و مادری ساقط می‌شود؛ زیرا تنی نزدیک‌تر است.

(نکته) خواهر همانند برادرش است؛ یعنی در محروم شدن مذکور.

وَ أَرْبَعَةٌ يَعْصُونَ أَخَوَاتِهِمُ: الْإِثْنُ، وَ ابْنُ الْإِثْنِ، وَ الْأَخُ مِنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ، وَ الْأَخُ مِنَ الْأَبِ، وَ أَرْبَعَةٌ يَرْتُونَ دُونَ أَخَوَاتِهِمْ، وَ هُمُ الْأَعْمَامُ، وَ بَنُو الْأَعْمَامِ،

پسر برادرِ تنی، با پدر و پدربزرگ و پسر و پسر پسر و با برادر تنی و برادر پدری محروم می‌شود. و پسر برادر پدری با این شش نفر و با پسر برادر تنی ساقط می‌شود. و عموی تنی با این هفت نفر و با پسر برادر پدری ساقط می‌گردد. و عموی پدری با هشت نفر مذکور و با عموی تنی محروم خواهد شد. و پسر عموی تنی با نه نفر مذکور و با عموی پدری محروم می‌شود. و پسر عموی پدری با ده نفر مذکور و پسر عموی تنی ساقط خواهد شد.

﴿وَ أَرْبَعَةٌ يَعْصُونَ أَخَوَاتِهِمْ﴾ چهار وارث مذکر خواهرانشان را عصبه خواهند کرد؛ یعنی با وجود ایشان به خواهرها سهم معلوم داده نمی‌شود؛ بلکه همراه برادرانشان ارث می‌گیرند؛ یعنی هر برادری به اندازه‌ی دو خواهر می‌گیرد. و در مواردی خواهرها همراه برادرانشان بی‌بهره خواهند شد و در مواردی هم سهمشان کم می‌شود:

اول، ﴿الْإِثْنُ﴾ پسر؛ یعنی پسر، خواهرانش را عصبه می‌کند و به اندازه‌ی دو خواهر می‌گیرد.

دوم، ﴿وَ ابْنُ الْإِثْنِ﴾ پسر پسر، یعنی او هم دختران پسر را عصبه خواهد کرد. سوم، ﴿وَ الْأَخُ مِنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ﴾ برادر تنی.

چهارم، ﴿وَ الْأَخُ مِنَ الْأَبِ﴾ برادر پدری؛ یعنی این دو هم، خواهرانشان را عصبه می‌کنند و هر یک از ایشان به اندازه‌ی دو خواهر ارث می‌برد.

﴿وَ أَرْبَعَةٌ يَرْتُونَ دُونَ أَخَوَاتِهِمْ﴾ چهار وارث هستند که خواهرانشان ارث نمی‌برند ﴿وَ هُمُ الْأَعْمَامُ﴾ و عبارتند از: اول، عموها یعنی خواهرانشان که عمه‌های شخص فوت‌شده هستند ارث نمی‌برند.

دوم، ﴿وَ بَنُو الْأَعْمَامِ﴾ پسران عموها؛ یعنی دختران عموها ارث نمی‌گیرند.

سوم، ﴿وَبَنُو الْإِخْوَةِ﴾ پسران برادرها؛ یعنی دختران برادرها وارث نیستند.
 چهارم، ﴿وَعَصَابُ الْمَوْلَى الْمُعْتَقِ﴾ عصبه‌ی سید آزادکننده؛ یعنی به خواهران
 ایشان ارث تعلق نمی‌گیرد.

فَقُلْ، وَ تَجُوزُ الْوَصِيَّةُ بِالْمَعْلُومِ وَ الْمَجْهُولِ وَ الْمَوْجُودِ وَ الْمَعْدُومِ، وَ هِيَ مِنَ الثَّلَاثِ، فَإِنْ زَادَ وَقَفَ عَلَى إِجَارَةِ الْوَرَثَةِ

﴿فَقُلْ﴾ وصیت

وصیت به معنای صدقه‌ای است که بعد از مرگ تنفیذ می‌شود. اجر صدقه‌ای که در حال حیات داده می‌شود از پاداش صدقه‌ای که به بعد از مرگ موکول می‌شود بیشتر است. و اگر شخصی در زندگی اش صدقه نکرد وصیت بکند بعد از مرگش برای او داده می‌شود؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا-: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُرِيدُ أَنْ يُوصِيَ فِيهِ يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَ وصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«برای انسان مسلمانی که چیزی دارد و می‌خواهد در مورد آن وصیت بکند خوب نیست بدون وصیت نوشته شده دو شب را سپری کند.»

﴿وَ تَجُوزُ الْوَصِيَّةُ بِالْمَعْلُومِ وَ الْمَجْهُولِ﴾ وصیت کردن به چیز معلوم و مجهول درست است، مثلاً بگوید: بعد از فوتم این گوسفند را برایم صدقه کنید و بگوید: بعد از مرگم گوسفندی را برایم صدقه کنید ﴿وَ الْمَوْجُودِ وَ الْمَعْدُومِ﴾ و وصیت کردن به چیز موجود و معدوم هم درست است، مثلاً بگوید: بعد از مرگم این خانه‌ی فعلی و خانه‌ای را که بعداً می‌سازم برایم صدقه کنید.

﴿وَ هِيَ مِنَ الثَّلَاثِ﴾ وصیت از یک سوم مال موروث پرداخت می‌شود ﴿فَإِنْ زَادَ وَقَفَ عَلَى إِجَارَةِ الْوَرَثَةِ﴾ پس اگر وصیت، بیشتر از یک سوم مال موروث بود بر اجازه‌ی ورثه متوقف می‌گردد؛ یعنی اگر راضی بودند تمام وصیت تنفیذ می‌شود و اگر رضایت نداشتند تا یک سوم مال تنفیذ خواهد شد و بیشتر از آن به ورثه داده می‌شود. و اگر بعضی از ورثه راضی بودند و بعض دیگر رضایت نداشتند تنها سهم راضی‌ها وصیت است و سهم ورثه‌ی ناراضی ارث است و متعلق به ایشان می‌باشد؛

«عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ التَّصَدُّقِ بِثُلَاثِي مَالِهِ، فَلَمْ يُجِزْهُ»

وَلَا تَجُوزُ الْوَصِيَّةُ لِوَارِثٍ إِلَّا أَنْ يُجِيزَهَا بَاقِيَ الْوَرَثَةِ، وَ تَصِحُّ الْوَصِيَّةُ مِنْ كُلِّ بَالِغٍ عَاقِلٍ لِكُلِّ مُتَمَلِّكٍ، وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى

و بِشَطْرِهِ فَلَمْ يُجِزْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ عَنِ الثَّلَاثِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الثَّلَاثُ وَ الثَّلَاثُ كَثِيرٌ، إِنَّكَ إِنْ تَذَرْتَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«سعد در حین بیماری در خدمت پیامبر عرض کرد: دو سوم مالم را صدقه کنم؟ فرمود: خیر؛ عرض کرد: نصفی از آن؟ فرمود: نه؛ عرض کرد: یک سوم؟ فرمود: یک سوم، یک سوم هم زیاد است. به درستی اگر تو ورثه‌ات را بی‌نیاز به جای بگزاری بهتر از این است که آن‌ها را فقیر به جای بگزاری که در بین مردم گدایی کنند.»

﴿وَلَا تَجُوزُ الْوَصِيَّةُ لِوَارِثٍ إِلَّا أَنْ يُجِيزَهَا بَاقِيَ الْوَرَثَةِ﴾ نباید انسان بدون اجازه‌ی تمام ورثه برای هیچ وارثی وصیت بکند؛

«عَنْ أَبِي أُمَامَةَ ؓ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا وَصِيَّةَ لِوَارِثٍ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ الْوَرَثَةُ» دارقطنی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: جز با اجازه‌ی ورثه نباید برای هیچ وارثی وصیت بشود.»

﴿وَتَصِحُّ الْوَصِيَّةُ مِنْ كُلِّ بَالِغٍ عَاقِلٍ﴾ وصیت از هر بالغ عاقلی درست است. و لازم نیست وصیت کننده مسلمان باشد ﴿لِكُلِّ مُتَمَلِّكٍ﴾ برای هر چیزی و هر کسی که درست باشد مالک بشود وصیت خواهد شد؛ پس وصیت کردن برای حیوان و مرده و معدوم درست نیست. و لازم است چیزی یا شخصی که برای او وصیت شده است معلوم باشد؛ بنابراین صحیح نیست بگوید: برای یکی از این دو نفر ﴿وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى﴾ و وصیت در راه خدا درست است، مانند ساختن مسجد و تعمیر راه و مصالح فقرا. و وصیت کردن برای جهتی که در آن گناه باشد درست نیست.

و تَصِحُّ الْوَصِيَّةُ إِلَى مَنْ اجْتَمَعَتْ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ، الْإِسْلَامُ وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الْأَمَانَةُ

وصی

وصی کسی است که وصیت کننده نزد او وصیت می کند تا وصی بعد از مرگ وصیت کننده کارهای او را انجام دهد، مانند پرداخت قرض، تنفیذ وصیت، سرپرستی بچه‌ها. و اگر مادر بچه‌ها دارای شرایط لازم باشد بهتر است او وصی پدر بچه‌ها بشود.

﴿و تَصِحُّ الْوَصِيَّةُ إِلَى مَنْ اجْتَمَعَتْ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ﴾ وصیت کردن نزد کسی که دارای پنج خصلت باشد درست است: ﴿الْإِسْلَامُ وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الْأَمَانَةُ﴾ اسلام، بلوغ، عقل، آزاد بودن و امانت. و نیز لازم است نسبت به امور زندگی آگاه باشد و عاقل بوده و دشمن بچه‌ها نباشد.

(خاتمه) پشیمان شدن از وصیت و تعیین وصی درست است.

کتاب النکاح و ما يتعلّق به من الأحکام و القضايا

النکاح مُسْتَحَبٌّ لِمَنْ يَخْتِاجُ إِلَيْهِ، وَ يَجُوزُ لِلْحُرِّ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ أَرْبَعِ حَرَائِرَ

﴿کتاب النکاح و ما يتعلّق به من الأحکام و القضايا﴾ کتاب نکاح و احکام و قضایایی که به نکاح تعلق دارند.

﴿النکاح مُسْتَحَبٌّ لِمَنْ يَخْتِاجُ إِلَيْهِ﴾ ازدواج کردن برای کسی که به آن نیاز دارد سنت است؛ یعنی دختر یا پسری که به جماع میل درونی دارند و پسری که توانایی زن گرفتن دارد و دختری که نیازمند نفقه است یا از مردان ناپاک بیم دارد؛

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ و آله و سلم قَالَ: يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ مَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمُ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، فَإِنَّهُ أَغْصَرُ لِلْبَصْرِ وَ أَحْصَنُ لِلْفَرْجِ» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: ای جوانان هر یک از شما توانایی زن گرفتن دارد زن بگیرد؛ زیرا ازدواج باعث بستن چشم و حفظ شرمگاه می شود.»

سنت است پسر یا مرد، دختر یا زن متدین بگیرد و زن به مرد متدین شوهر بکند. و سنت است مؤنث تعیین شده برای نکاح، دختر و از خانواده ای نجیب باشد و مهریه اش کم بوده و از فامیل های بسیار نزدیک نباشد و از دخترانی باشد که بچه ی زیاد به دنیا می آورند.

﴿وَ يَجُوزُ لِلْحُرِّ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ أَرْبَعِ حَرَائِرَ﴾ برای مرد آزاد درست است چهار زن آزاد

را جمع کند؛ یعنی همزمان چهار زن داشته باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَانْجَحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنً وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً» (نساء/۳):

«از زنان حلال دو و سه و چهار زن بگیرید و اگر از برقرار نکردن عدالت در میان

ایشان بیم داشتید یک زن بگیرید.»

وَلِلْعَبْدِ بَيْنَ الْإِثْنَيْنِ، وَلَا يَنْكِحُ الْحُرُّ أَمَةً إِلَّا بِشَرْطَيْنِ: عَدَمُ صَدَاقِ الْحُرَّةِ، وَخَوْفِ الْعَتَةِ. وَنَظَرُ الرَّجُلِ إِلَى الْمَرْأَةِ عَلَى سَبْعَةِ أَضْرُبٍ: أَحَدُهَا نَظَرُهُ إِلَى أَجْنَبِيَّةٍ لِيُغَيِّرَ حَاجَةً فَغَيْرُ جَائِزٍ

﴿وَلِلْعَبْدِ بَيْنَ الْإِثْنَيْنِ﴾ برای مرد برده درست است همزمان دو زن داشته باشد؛ زیرا برده نصف آزاد محسوب شده است و اصحاب رضی الله عنهم بر این موضوع اتفاق نظر دارند.

﴿وَلَا يَنْكِحُ الْحُرُّ أَمَةً إِلَّا بِشَرْطَيْنِ﴾ نباید مرد آزاد جز با این دو شرط زن برده بگیرد: اول، ﴿عَدَمُ صَدَاقِ الْحُرَّةِ﴾ عدم توانایی در پرداخت مهریه‌ی زن آزاد. دوم، ﴿وَخَوْفِ الْعَتَةِ﴾ ترس از ارتکاب زنا. و لازم است جاریه مسلمان باشد و نباید آن مرد زن آزاد داشته باشد.

(نکته) شروط مذکور برای مردی است که می‌خواهد با جاریه‌ی نفر دیگری ازدواج کند؛ ولی اگر مرد خودش جاریه داشت نیازی به شروط مذکور نیست و می‌تواند بدون نکاح کردن او با او جماع بکند.

نماشاگردن مرد و زن

﴿وَنَظَرُ الرَّجُلِ إِلَى الْمَرْأَةِ عَلَى سَبْعَةِ أَضْرُبٍ﴾ نگاه کردن مرد بالغ به زن، هفت نوع است:

﴿أَحَدُهَا نَظَرُهُ إِلَى أَجْنَبِيَّةٍ لِيُغَيِّرَ حَاجَةً فَغَيْرُ جَائِزٍ﴾ اول، نگریستن مرد به زن بیگانه بدون نیاز است که این نظر درست نیست؛ هر چند که به او میل باطنی نداشته باشد و یا زن، پیر و زشت باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» (نور/۳۰):

«ای پیامبر به مردان مؤمن بگو چشمانشان را ببندید و شرمگاهشان را نگهداری کنند.»

(نکته) نگریستن زن به مرد بیگانه حرام است. و اگر زن بداند مرد نامحرم به او می‌نگرد واجب است تمام اعضایش را ستر بکند؛ پس منظور آن دسته از علما که

وَ الثَّانِي نَظَرُهُ إِلَى زَوْجَتِهِ أَوْ أَمَّتِهِ، فَيَجُوزُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا عَدَا الْفَرْجَ؛ وَ الثَّالِثُ نَظَرُهُ إِلَى ذَوَاتِ مَحَارِمِهِ أَوْ أَمَّتِهِ الْمَرْجُوعَةِ، فَيَجُوزُ فِي مَا عَدَا بَيْنَ السَّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ؛

فرموده‌اند: واجب نیست زن صورتش را ببوشاند؛ بلکه سنت این است که برای زن معلوم باشد که مرد بیگانه او را تماشا نمی‌کند؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَفْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» (نور/۳۱):

«ای پیامبر ﷺ به زنان مؤمن بگو: چشمانشان را ببندند و شرمگاهشان را محفوظ کنند.»

و به دنبال آن فرموده است:

«وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ...» (نور/۳۱):

«و زینت خود را جز برای شوهران و پدرانشان و... ظاهر نکنند.»

و بدیهی است که صورت، زیباترین عضو زن است؛ بنابراین باید این زیبایی را از بیگانه ستر کند؛

«عَنْ أَسْمَاءَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا -: كُنَّا نُعْطِي وُجُوهَنَا مِنَ الرِّجَالِ» حاکم بر شرط بخاری و مسلم روایت کرده است:

«اسماء فرمود: ما در زمان پیامبر ﷺ صورتمان را از بیگانه ستر می‌کردیم.»

﴿وَ الثَّانِي﴾ دوم، ﴿نَظَرُهُ إِلَى زَوْجَتِهِ أَوْ أَمَّتِهِ﴾ نگاه کردن مرد به همسر خود یا جاریه‌ی خودش است ﴿فَيَجُوزُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا عَدَا الْفَرْجَ﴾ که می‌تواند غیر از شرمگاه تمام بدن او را تماشا کند؛ البته تماشا کردن شرمگاه زن همسر مکروه است نه حرام.

﴿وَ الثَّالِثُ﴾ سوم، ﴿نَظَرُهُ إِلَى ذَوَاتِ مَحَارِمِهِ أَوْ أَمَّتِهِ الْمَرْجُوعَةِ﴾ نگریستن مرد به زنان محرم خود مانند مادر، خواهر، دختر، عمه و خاله یا تماشا کردن جاریه‌ی شوهر کرده‌اش است ﴿فَيَجُوزُ فِي مَا عَدَا بَيْنَ السَّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ﴾ که می‌تواند به غیر ما بین ناف و زانوی آنها بنگرد. و اگر با تماشا کردن ایشان میل جنسی‌اش تحریک می‌شد حرام است حتی به دست و صورت آنان بنگرد.

وَالرَّابِعُ النَّظَرُ لِأَجْلِ النِّكَاحِ، فَيَجُوزُ إِلَى الْوَجْهِ وَ الْكَفَّيْنِ؛ وَ الْخَامِسُ النَّظَرُ لِلْمُدَاوَاةِ، فَيَجُوزُ إِلَى الْمَوَاضِعِ الَّتِي يَخْتَاجُ إِلَيْهَا؛ وَ السَّادِسُ النَّظَرُ لِلشَّهَادَةِ أَوْ لِلْمُعَامَلَةِ، فَيَجُوزُ النَّظَرُ إِلَى الْوَجْهِ خَاصَّةً؛ وَ السَّابِعُ النَّظَرُ إِلَى الْأَمَةِ عِنْدَ ابْتِيعِهَا، فَيَجُوزُ إِلَى الْمَوَاضِعِ الَّتِي يَخْتَاجُ إِلَى تَقْلِيلِهَا

﴿وَالرَّابِعُ﴾ چهارم، ﴿النَّظَرُ لِأَجْلِ النِّكَاحِ﴾ تماشا کردن به قصد ازدواج است ﴿فَيَجُوزُ﴾ إِلَى الْوَجْهِ وَ الْكَفَّيْنِ که می تواند و حتی سنت است به صورت و دو دست او بنگرد؛ زیرا از صورتش زیبایی و از دستانش چاقی و لاغری ظاهر می شوند؛ «عَنِ الْمُغِيرَةِ رضی الله عنه: أَنَّهُ خَطَبَ امْرَأَةً فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: أَنْظِرْ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ أُخْرَى أَنْ يُؤَدَّمَ بَيْنَكُمَا» ترمذی روایت کرده است:

«مغیره زنی را خواستگاری کرد پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: به او بنگر؛ زیرا این تماشا کردن باعث دوام محبتان می شود.»

صحیح است مرد با نیت ازدواج، دو و سه بار به زن بنگرد. و اگر ممکن نبود خود او زن را بنگرد مادر مرد یا خواهرش و یا یکی دیگر از محارمش را بفرستد تا زن را ببیند و به او خبر دهد.

﴿وَ الْخَامِسُ﴾ پنجم، ﴿النَّظَرُ لِلْمُدَاوَاةِ﴾ تماشا کردن برای معالجه و معاینه کردن است ﴿فَيَجُوزُ إِلَى الْمَوَاضِعِ الَّتِي يَخْتَاجُ إِلَيْهَا﴾ که معالجه کننده (زن یا مرد) می تواند به جاهایی که برای معالجه و معاینه نیاز است بنگرد؛ به شرطی که برای این نوع معالجه و معاینه زن یافت نشود و در حین مداوا محرمی یا زن دیگری در محل درمان باشد و تا حین یافتن مسلمان، نباید انسان برای مداوا به کافر مراجعه کند.

﴿وَ السَّادِسُ﴾ ششم، ﴿النَّظَرُ لِلشَّهَادَةِ أَوْ لِلْمُعَامَلَةِ﴾ تماشا کردن برای شهادت دادن یا معامله کردن است ﴿فَيَجُوزُ النَّظَرُ إِلَى الْوَجْهِ خَاصَّةً﴾ که برای زن و مرد درست است تنها به صورت یکدیگر بنگرند؛ زیرا انسان با صورت قابل شناسایی است.

﴿وَ السَّابِعُ﴾ هفتم، ﴿النَّظَرُ إِلَى الْأَمَةِ عِنْدَ ابْتِيعِهَا﴾ تماشا کردن جاریه در حین خریدن آن است ﴿فَيَجُوزُ إِلَى الْمَوَاضِعِ الَّتِي يَخْتَاجُ إِلَى تَقْلِيلِهَا﴾ که برای خریدار درست است

جز به میان ناف و زانو به جاهایی که برای پشت و رو و بازرسی کردن به آن نیاز دارد بنگرد.

(خانمه) تماشا کردن صورت در حین آموزش قرائت یا آموزش حرفه درست است به شرطی که آن نوع از آموزش، لازم باشد و در پشت پرده ممکن نباشد و زن دانش آموز محرمی را نیابد که او را تعلیم کند.

حرام است زن مسلمان به زن کافر اجازه بدهد به او بنگرد. و حرام است زن و مرد نامحرم به هر عضوی از اعضای یکدیگر دست بزنند و دست در دست هم بکنند. و نیز حرام است دو زن یا دو مرد در کنار هم لخت بخوابند یا با پوشش در صورت تحریک میل جنسی. و نیز حرام است مرد به عورت مرد و زن به عورت زن بنگرد. و در بحث نماز، عورت بیان گردید.

هرگاه بچه به سن ده سالگی رسید واجب است جای خواب دختر از پسر جدا شود. فرقی نیست پدر و دختر باشند یا مادر و پسر و یا خواهر و برادر، همانگونه که در بحث تربیت بچه همراه دلیل بیان شد.

فَصْلٌ، وَ لَا يَصِحُّ عَقْدُ النِّكَاحِ إِلَّا بِوَلِيِّ وَ شَاهِدَيْنِ عَدْلٍ؛ وَ يَفْتَقِرُ الْوَلِيُّ وَ الشَّاهِدَانِ إِلَى سِتَّةِ شَرَائِطَ: الْإِسْلَامَ وَ الْبُلُوغَ وَ الْعَقْلَ وَ الْحُرِّيَّةَ وَ الذُّكُورَةَ وَ الْعَدَالَهَ.

﴿فَصْلٌ﴾ ارکان نکاح

نکاح، دارای پنج رکن است: مرد، زن، ولی زن، دو شاهد و صیغه‌ی نکاح. و برای صحت نکاح لازم است معلوم باشد که نکاح آن زن برای آن مرد درست است و زنی که نکاح می‌شود و مردی که برای او نکاح می‌شود تعیین شوند. و نباید هیچ یک از ایشان در زیر احرام و نکاح، اجباری باشد و نباید زن در زیر نکاح و عده‌ی مرد دیگری باشد

ولی و شاهد

﴿وَ لَا يَصِحُّ عَقْدُ النِّكَاحِ إِلَّا بِوَلِيِّ وَ شَاهِدَيْنِ عَدْلٍ﴾ نکاح جز با ولی و دو شاهد عادل درست نیست؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لَا نِكَاحَ إِلَّا بِوَلِيِّ وَ شَاهِدَيْنِ عَدْلٍ» احمد و ابن حبان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: نکاح، تنها با ولی و دو شاهد عادل درست است.»

(نکته) در مذهب امام حنفی: اگر دختر، بالغ و عاقل باشد مستقل است و می‌تواند در حضور دو شاهد، خودش را برای مردی نکاح کند. و نیز می‌تواند نفری را وکیل خود کند تا او را به نکاح مردی درآورد. و در این مسأله در بین دختر باکره و بیوه زن تفاوتی وجود ندارد.

﴿وَ يَفْتَقِرُ الْوَلِيُّ وَ الشَّاهِدَانِ إِلَى سِتَّةِ شَرَائِطَ﴾ ولی و دو شاهد به شش شرط نیاز دارند: اول و دوم و سوم، ﴿الْإِسْلَامَ وَ الْبُلُوغَ وَ الْعَقْلَ﴾ اسلام، بلوغ و عقل است؛ بنابراین کافر و بیجه و دیوانه ولی و شاهد نخواهند شد. و بیجه و دیوانه نمی‌توانند برای خودشان هم نکاح بکنند. و کسی که به علت پیری هوشش را از دست داده باشد نباید ولی بشود. چهارم و پنجم و ششم، ﴿وَ الْحُرِّيَّةَ وَ الذُّكُورَةَ وَ الْعَدَالَهَ﴾ آزاد بودن، مذکر بودن و

إِلَّا أَنَّهُ لَا يَفْتَقِرُ نِكَاحُ الدُّمِّيَّةِ إِلَى إِسْلَامِ الْوَلِيِّ وَلَا نِكَاحُ الْأُمَّةِ إِلَى عَدَالَةِ السَّيِّدِ

عادل بودن است؛ بنابراین برده و زن و فاسق، ولی و شاهد نخواهند شد. و عادل کسی است که مرتکب گناه کبیره نشده و بر گناه صغیره دوام نداشته و از اخلاق ناپسند دور باشد ﴿إِلَّا أَنَّهُ لَا يَفْتَقِرُ نِكَاحُ الدُّمِّيَّةِ إِلَى إِسْلَامِ الْوَلِيِّ وَلَا نِكَاحُ الْأُمَّةِ إِلَى عَدَالَةِ السَّيِّدِ﴾ جز این که نکاح کردن زن کافر ذمی به مسلمان بودن ولی و نکاح جاریه به عدالت سیدش نیازمند نیست.

(نکته) در مذهب امام حنفی درست است با دو شاهد فاسق، زن نکاح شود و بسیاری از علمای مذهب امام شافعی این فتوا داده‌اند؛ بنابراین در این عصر لازم است به این فتوا عمل شود؛ زیرا انسان عادل، کم است؛ پس باید زن و شوهر و ولی و دو شاهد از این فتوا باخبر شوند و بگویند: ما به این فتوا راضی هستیم تا نکاح، صحیح باشد.

لازم است شاهدها صیغهی نکاح را بشنوند و نباید کور باشند. و باید زن و شوهر را بشناسند. و بدانکه درست است پسر زن، پسر شوهر، پدر بزرگ زن و شوهر، عمو و برادر و دشمن زن و شوهر و پدر شوهر بالغ شاهد نکاح بشوند.

صیغهی نکاح

لازم است در مجلس نکاح چهار نفر حاضر شوند: دو شاهد، برای شنیدن صیغهی نکاح، ولی یا وکیل او برای گفتن صیغه و شوهر یا وکیل او برای قبول کردن و جواب دادن صیغهی نکاح. سنت است یکی از این چهار نفر یا نفر دیگری قبل از نکاح این خطبه را ایراد کند:

«إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا، مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا، وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً، وَاتَّقُوا اللَّهَ

الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا" ، "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ" ، "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ، وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا" اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

برای صحت نکاح، لازم است یکی از دو کلمه‌ی تزویج و انکاح که در قرآن مجید آمده‌اند گفته شود؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانِ اللَّهِ وَ اسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ» مسلم روایت کرده است:

«در مورد زنان از خداوند بترسید؛ زیرا با امانت خدا ایشان را گرفته و با کلمه‌ی خداوند شرمگاه ایشان را حلال کرده‌اید.»

ترجمه‌ی این دو کلمه (تزویج و انکاح) به هر زبان دیگری درست است؛ به عنوان مثال احمد (ولی دختر) بگوید: آقا محمود با مهریه‌ی ده مثقال طلا مریم دخترم را زن تو کرده و با تو همجفت کردم بعد محمد در جواب بگوید: مریم دختری را به عنوان همسر و همجفت خود با مهریه‌ی مذکور قبول کردم. و اگر وکیل دختر را نکاح می‌کرد می‌گوید: با وکالت احمد و ده مثقال طلای مهریه مریم دختر احمد را زن و همجفت تو کردم و شوهر در جواب بگوید: مریم دختر احمد را به عنوان زن و همجفت خودم با مهریه‌ی مذکور قبول کردم. و یا ولی به وکیل شوهر بگوید: مریم دخترم را به زن و همجفت محمد کردم و وکیل محمد در جواب بگوید: با وکالت محمد، مریم دختری را به عنوان زن و همجفت او در برابر مهریه‌ی تعیین شده قبول کردم.

(خاتمه) برای هر انسانی سنت است بعد از نکاح کردن به زن و شوهر تبریک بگوید و برای ایشان این دعا بخواند:

«بَارَكَ اللَّهُ لَكَ وَ بَارَكَ عَلَيْكَ وَ جَمَعَ بَيْنَكُمَا فِي خَيْرٍ» ترمذی روایت کرده است: «خداوند برای تو و بر تو مبارک کند و با خیر و خوشی شما را با هم جمع کند.» بعد از مراسم عروسی و رفتن داماد به پیش عروس سنت است داماد موهای جلوسر دختر را بگیرد و بگوید: خداوند در میان ما برکت قرار دهد و ما را با خیر و خوشی با هم جمع کند و سپس این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَهَا وَ خَيْرَ مَا جَبَلْتَهَا عَلَيْهِ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَ شَرِّ مَا جَبَلْتَهَا عَلَيْهِ» ابوداود روایت کرده است.

و قبل از هر جماع کم شوخی کرده و بگویند: «بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ جَنَّبْنَا الشَّيْطَانَ وَ جَنَّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا» شیخان روایت کرده اند:

و اگر ابتدا مرد راحت شد عجله نکند و برنخیزد تا هنگامی که زن هم راحت می شود.

(نکته) خود ارضائی زن و شوهر با دست یکدیگر یا هر عضو دیگری از اعضای یکدیگر درست است؛ اما خود ارضایی با دست یا عضو دیگر خود یا شخص دیگر درست نیست؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَفْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ» (مؤمنون/۵ و ۶ - معارج/۲۹ و ۳۰)

مؤمنان کسانی هستند که شرمگاه خود را جز بر زنانشان حفظ می کنند... ایشان در بهشت، محترم خواهند بود.

و پیامبر ﷺ هم می فرماید:

«...فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصُّنُومِ» شیخان روایت کرده اند:

«...کسی که توانایی زن گرفتن ندارد روزه بگیرد»

یعنی اگر خود ارضایی جایز می بود پیامبر اجازه می داد و به گرفتن روزه امر نمی کرد.

فصل، وَ أَوْلَى الْوَلَاةِ الْأَبُ، ثُمَّ الْجَدُّ أَبُو الْأَبِ، ثُمَّ الْأَخُ لِلْأَبِ وَالْأُمُّ، ثُمَّ الْأَخُ لِلْأَبِ، ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِلْأَبِ وَالْأُمُّ، ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِلْأَبِ، ثُمَّ ابْنَةُ عَلَى هَذَا التَّرْتِيبِ؛ فَإِذَا عُدِمَتِ الْعَصَبَاتُ فَالْمَوْلَى الْمُعْتَقُ ثُمَّ عَصَبَاتُهُ ثُمَّ الْحَاكِمُ

﴿فصل، بهترین و نزدیک ترین ولی نکاح﴾

﴿وَ أَوْلَى الْوَلَاةِ الْأَبُ ثُمَّ الْجَدُّ أَبُو الْأَبِ﴾ بهترین و نزدیک ترین ولی برای نکاح، پدر بعد پدر پدر ﴿ثُمَّ الْأَخُ لِلْأَبِ وَالْأُمُّ، ثُمَّ الْأَخُ لِلْأَبِ ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِلْأَبِ وَالْأُمُّ ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِلْأَبِ﴾ سپس برادر تنی، بعد برادر پدری، سپس پسر برادر تنی، بعد پسر برادر پدری ﴿ثُمَّ الْأَعْمُ ثُمَّ ابْنُهُ عَلَى هَذَا التَّرْتِيبِ﴾ سپس عمو بعد پسر عمو بر این ترتیب؛ یعنی عموی تنی بر پدری اولویت دارد.

﴿فَإِذَا عُدِمَتِ الْعَصَبَاتُ فَالْمَوْلَى الْمُعْتَقُ ثُمَّ عَصَبَاتُهُ ثُمَّ الْحَاكِمُ﴾ هرگاه این فامیل ها نباشند سید آزاد کننده و سپس اقوام او بعد قاضی، ولی نکاح خواهند بود.

(نکته) گرفتن شیربها حرام است و آن این است که ولی به شوهر بگوید: تا فلان مقدار پول به من ندهی دختر یا خواهرم را برایت نکاح نمی کنم هر چند که با این نیت آن را بگیرد که با آن برای خود یا نفر دیگری زن بگیرد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ثَلَاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أَعْطَى بِي ثُمَّ غَدَرَ، وَ رَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ، وَ رَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَاسْتَوْفَى مِنْهُ وَ لَمْ يُعْطِهِ أَجْرَهُ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال در حدیث قدسی فرموده است: سه نفر هستند که در روز قیامت من دشمن ایشان خواهم بود: مردی که با من پیمانی ببندد بعد خیانت بکند، مردی که انسان آزادی را بفروشد و پولش را بخورد و مردی که کارگری بگیرد و با او کارش را انجام دهد ولی کرایه اش را به او ندهد.»

اگر دو ولی یا بیشتر با هم بودند مانند دو برادر یا عمو، سنت است آن یکی که عالم تر و مسن تر است نکاح را انجام دهد. و اگر زن یا دختر به یکی از آن ها اجازه

وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُصْرَحَ بِخِطْبَةِ مُعْتَدَّةٍ، وَ يَجُوزُ أَنْ يُعْرَضَ لَهَا وَ يَنْكِحَهَا بَعْدَ انْقِضَاءِ عِدَّتِهَا

داد و آن یکی او را به نکاح مرد همطرازی درآورد این نکاح صحیح است و نباید دیگر ولی ها اظهار نارضایتی بکنند.

خواستگاری

﴿وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُصْرَحَ بِخِطْبَةِ مُعْتَدَّةٍ﴾ درست نیست مرد با صراحت از زنی که در عده است خواستگاری کند. فرقی نیست در عده‌ی وفات باشد یا طلاق ﴿وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُعْرَضَ لَهَا وَ يَنْكِحَهَا بَعْدَ انْقِضَاءِ عِدَّتِهَا﴾ و صحیح است به صورت اشاره از او خواستگاری کرده و بعد از سپری شدن عده اش او را نکاح کند، مثلاً بگوید: تو زن زیبایی هستی، بی شوهر نمی مانی.

(نکته) خواستگاری کردن از زن نکاح شده حرام است. فرقی نیست به خانه‌ی شوهر رفته باشد یا نه؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله : لَيْسَ مِنَّا مَنْ خَبَبَ امْرَأَةً عَلَى زَوْجِهَا» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از ما نیست کسی که زنی را نسبت به شوهرش دلسرد بکند.»

و خواستگاری بر خواستگاری نفر دیگر حرام است؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله : لَا يَخْطُبُ الرَّجُلُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ حَتَّى يَتْرُكَ الْخَاطِبُ قَبْلَهُ أَوْ يَأْذَنَ» شیخان روایت کرده اند:

«نباید مرد بر خواستگاری برادرش خواستگاری کند تا وقتی که خواستگار اول از خواستگاری اش دست برمی دارد یا به او اجازه می دهد.»

اگر از نفری سؤال شد که آیا فلان زن یا فلان مرد همسر خوبی خواهد بود یا نه واجب است نواقص و بدی های آن زن یا آن مرد را صادقانه بیان کند؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

«الْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ» اصحاب سنن روایت کرده اند:

وَالنِّسَاءُ عَلَى صَرَیْنِ: نِّبَاتٍ وَ اُبْكَارٍ، فَالْبِكْرُ یَجُوزُ لِلْأَبِ وَ الْجَدِّ إِجْبَارُهَا عَلَى النِّكَاحِ، وَ النَّیْبُ لَا یَجُوزُ تَرْوِیْجُهَا إِلَّا بَعْدَ بُلُوْغِهَا وَ إِذْنِهَا

«کسی که به او مشورت می شود امین به حساب آمده است.»

پس نباید خیانت بکند.

نکاح کردن دختر و بیوه زن

﴿وَالنِّسَاءُ عَلَى صَرَیْنِ: نِّبَاتٍ وَ اُبْكَارٍ﴾ زنان در مورد نکاح دو قسم هستند: بیوه ها و دختران باکره. بیوه عبارت از زنی است که حداقل یک بار با او جماع شده باشد. فرقی نیست جماع صورت گرفته حلال بوده باشد یا حرام. و دختر، مؤنثی است که با او جماع نشده است.

﴿فَالْبِكْرُ یَجُوزُ لِلْأَبِ وَ الْجَدِّ إِجْبَارُهَا عَلَى النِّكَاحِ﴾ دختر باکره، پدر و جدش می توانند او را به نکاح وادار کنند؛ یعنی بدون اجازه ی او. فرقی نیست بالغ باشد یا نه؛
«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا -: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَزَوَّجَهَا وَ هِيَ بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ وَ دَخَلَ بِهَا وَ هِيَ بِنْتُ تِسْعٍ» شیخان روایت کرده اند:

«عائشه فرمود: هنگامی که پیامبر ﷺ با من ازدواج کرد شش سال و هنگامی که با من نزدیکی کرد نه سال داشتم.»

پدر و پدربزرگ در صورت تحقق این چهار شرط می توانند دختر را وادار به نکاح کنند: اول، مردی که دختر به او داده می شود همطراز دختر باشد. دوم، در حین نکاح، باید آن مرد به اندازه ی مهریه ی مثل آن دختر، مال داشته باشد. سوم، نباید در بین دختر و آن مرد دشمنی باشد. چهارم نباید در بین دختر و پدر یا پدربزرگ دشمنی آشکار باشد؛ ولی اگر دختر اجازه بدهد درست است بدون تحقق این شرایط نکاح بشود.

(نکته) جز پدر و پدربزرگ هیچ ولی دیگری نمی تواند دختر را وادار به نکاح بکند.

﴿وَالنِّیْبُ لَا یَجُوزُ تَرْوِیْجُهَا إِلَّا بَعْدَ بُلُوْغِهَا وَ إِذْنِهَا﴾ بیوه زن جز بعد از بالغ شدن و

اجازه دادن او، وادار به نکاح نخواهد شد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: لَا تُنْكَحُ الْأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ وَ لَا الْيَكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ وَ إِذْنُهَا سُكُوتُهَا» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: بیوه نکاح نخواهد شد تا وقتی که اجازه می دهد و دختر باکره هم نکاح نمی شود تا از او اجازه گرفته می شود و اجازه اش سکوتش است.»
یعنی اگر از او سؤال شد و سکوت کرد دلیل بر رضایت است.

(نکته) برای پدر و پدر بزرگ درست است یک زن یا بیشتر را به نکاح پسر غیر بالغ در آورند؛ ولی در مذهب امام حنفی برای تمام اولیا درست است برای بچه زن بگیرند و بچه را شوهر دهند؛ به شرطی که همسرش هم طراز باشد و مهریه تعیین شده کمتر از مهری مثل خود نباشد؛ یعنی در غیر این صورت نکاح صورت گرفته صحیح نخواهد بود.

كُفُو (همطرازی)

منظور از کفو این است که شوهر در پنج صفت همانند زنش باشد:

اول: در نواقصی که باعث پشیمان شدن می شوند. دوم، آزاد بودن. سوم، اصالت خانوادگی. چهارم، دین. پنجم، شغل. این کفو حق زن و ولی او است؛ پس اگر پدر یا پدر بزرگ دختر را برای مردی نکاح کردند که آن مرد در یکی از پنج صفت مذکور همسان زن نبود، مثلاً دختر کوچکی را به نکاح مرد بزرگ فاسقی در آورند این نکاح درست نخواهد بود. و اگر زن و ولی از این حق دست برداشتند و هر دو با این نکاح رضایت داشتند نکاح صورت گرفته درست خواهد بود.

فصل، وَ الْمَحْرَمَاتُ بِالنِّصِّ أَرْبَعٌ عَشْرَةٌ سَبْعٌ بِالنِّسْبِ وَ هُنَّ الْأُمُّ وَ ابْنُ عَلْتٍ، وَ الْبِنْتُ وَ ابْنُ سَفَلْتٍ، وَ الْأُخْتُ، وَ الْخَالَةُ، وَ الْعَمَّةُ، وَ ابْنُ الْأَخِّ، وَ ابْنَةُ الْأَخِي، وَ ابْنَتَانِ بِالرِّضَاعِ، وَ هُمَا الْأُمُّ الْمُرْضِعَةُ وَ الْأُخْتُ مِنَ الرِّضَاعِ

فَصْلُ، زَنَانِي كِه نَكَاحْشَان حَرَامِ اسْت

﴿وَالْمُحَرَّمَاتُ بِالنَّصِّ أَرْبَعٌ عَشْرَةٌ﴾ زنانی که با نص قرآن نکاحشان حرام است چهارده زن هستند ﴿سَبْعٌ بِالنَّسَبِ وَهْنٌ﴾ هفت نفر از آنها با نسبت حرام شده‌اند که عبارتند از:

اول، ﴿الْأُمُّ وَ إِنْ عَلَتْ﴾ مادر هر چند که بالاتر باشد؛ یعنی مادر مادر و مادر پدر.
دوم، ﴿وَوَالْبُنْتُ وَ إِنْ سَفَلَتْ﴾ دختر هر چند که پایین تر باشد مانند دختر پسر و دختر دختر.

سوم، «وَالْأُخْتُ» خواهر. فرقی نیست تنی باشد یا پدری و یا مادری.
چهارم، «وَالْخَالَه» خاله. فرقی نیست خواهرِ مادر باشد یا خواهرِ مادرِ بزرگ. تنی
باشد یا مادری و یا پدری.

پنجم، ﴿وَالْأَعْمَةُ﴾ عمه. فرقی نیست خواهر پدر باشد یا خواهر پدر بزرگ. تنی باشد یا مادری و یا پدری.

ششم، ﴿وَبِنْتُ الْأَخِ﴾ دختر برادر؛ با توضیح سابق.

هفتم، ﴿وَبِنْتُ الْأُخْتِ﴾ دختر خواهر؛ با تفصیل مذکور؛ خداوند متعال فرموده

است:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ» (نساء ۲۳) معنایش واضح است.

﴿وَ اِئْتَانِ بِالرَّضَاعِ وَ هُمَا الْاُمُّ الْمُرْضِعَةُ وَ الْاُخْتُ مِنَ الرِّضَاعِ﴾ دو زن با شیرخوارگی حرام هستند: اول، مادر شیر؛ یعنی زنی که به تو شیر داده است. دوم، خواهر شیر؛ یعنی زنی که شیر مادرش را خورده‌ای یا او شیر مادرت را خورده

وَ أَزْنَعُ بِالْمُصَاهَرَةِ وَ هُنَّ أُمُّ الزَّوْجَةِ، وَ الرَّبِيبَةُ، إِذَا دَخَلَ بِالْأُمِّ، وَ زَوْجَةُ الْأَبِ،

است یا هر دوی شما شیر زن دیگری را خورده‌اید؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَأُمُّهَا تَكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوَاتُكُم مِّنَ الرِّضَاعَةِ» (نساء/۲۳):

«زنانی که به شما شیر داده‌اند و خواهران شیری‌اتان بر شما حرام شده‌اند.»

«وَ أَزْنَعُ بِالْمُصَاهَرَةِ وَ هُنَّ» و چهار زن با خویشاوندی ازدواج حرام می‌باشند که

عبارتند از:

اول، «أُمُّ الزَّوْجَةِ» مادرزن؛ هر چند که بالاتر باشد مانند مادر مادرزن یا مادر پدرزن. به مجرد نکاح کردن، مادرزن و مادر بزرگ زن حرام می‌شوند؛ یعنی هر چند که با زنش جماع نکند.

دوم، «وَ الرَّبِيبَةُ» دختر زن؛ هر چند که پایین‌تر باشد مانند دختر دختر زن یا دختر پسر زن. فرقی نیست این دختر و پسرهای زن از شوهر قبل از این شوهر باشند و یا از شوهر بعد از او «إِذَا دَخَلَ بِالْأُمِّ» البته این در صورتی است که با مادر ایشان جماع کند؛ یعنی به مجرد نکاح مادر، دختر حرام نمی‌شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رَبَائِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ» (نساء/۲۳):

«مادران زنان و دختران زنانی که با آن‌ها جماع کرده‌اید بر شما حرام شده‌اند.»

سوم، «وَ زَوْجَةُ الْأَبِ» زن پدر؛ هر چند که بالاتر باشد، مانند زن پدر پدر و زن پدر مادر؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ» (نساء/۲۲):

«با زنانی که پدرتان آن‌ها را نکاح کرده‌اند ازدواج نکنید.»

فرقی نیست پدر و پدر بزرگ با زنانشان جماع کرده باشند یا نه؛ یعنی در هر صورت حرام می‌شوند.

وَزَوْجَةُ الْإِبْنِ، وَ وَاحِدَةٌ مِنْ جِهَةِ الْجَمْعِ وَ هِيَ أُخْتُ الزَّوْجَةِ؛ وَ لَا يُجْمَعُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ عَمَّتِهَا وَ لَا بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ خَالَتِهَا

چهارم، ﴿وَزَوْجَةُ الْإِبْنِ﴾ زنِ پسر؛ هر چند که پایین تر باشد، مانند زنِ پسرِ پسر یا زنِ پسرِ دختر. فرقی نیست پسر با زنش جماع کرده باشد یا نه؛ یعنی در هر صورت حرام می باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ» (نساء/۲۳):

«زنِ پسرانتان بر شما حرام شده اند.»

(نکته) آن هایی که بیان شده اند تا ابد حرام هستند و تماشا کردنشان درست است و وضو را نقض نمی کنند.

بدانکه کسی که با اشتباه با زنی جماع کند؛ یعنی چنان تصور کند زن خودش است آن زن تا ابد بر پدر و پسر این مرد جماع کننده حرام می شود و مادر و دختر این زن تا ابد بر مرد جماع کننده حرام خواهند شد؛ ولی محرم نخواهند شد؛ یعنی تماشا کردنشان حرام است و وضو را نقض می کنند.

﴿وَ وَاحِدَةٌ مِنْ جِهَةِ الْجَمْعِ وَ هِيَ أُخْتُ الزَّوْجَةِ﴾ و یک زن از جهت جمع کردن حرام است که عبارت از خواهر زن است؛ یعنی تا زمانی که زنت در زیر نکاح تو است حرام است با خواهرش ازدواج بکنی؛ خداوند متعال فرموده است

«وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» (نساء/۲۳):

«حرام است همزمان دو خواهر را به نکاح خود در آورید جز آنچه گذشته است.»

﴿وَ لَا يُجْمَعُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ عَمَّتِهَا وَ لَا بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ خَالَتِهَا﴾ نباید زن و عمه اش و زن و

خاله اش با هم در نکاحی جمع شوند؛ یعنی همزمان زن یک نفر باشند؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: لَا يُجْمَعُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ عَمَّتِهَا وَ لَا بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ

خَالَتِهَا» شیخان روایت کرده اند:

«زن و عمه اش و زن و خاله اش همزمان زن یک مرد نخواهند شد.»

وَ يَحْرُمُ مِنَ الرُّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ. وَ تَرُدُّ الْمَرْأَةُ بِخَمْسَةِ عُيُوبٍ: بِالْجُنُونِ وَ الْجُدَامِ وَ الْبَرَصِ وَ الرُّتْقِ وَ الْقَرْنِ؛ وَ يُرَدُّ الرَّجُلُ بِخَمْسَةِ عُيُوبٍ: بِالْجُنُونِ وَ الْجُدَامِ وَ الْبَرَصِ وَ الْجَبِّ وَ الْعُنَّةِ

(نکته) هرگاه زن مردی فوت کرد یا شوهرش او را طلاق داد صحیح است خواهر یا عمه و یا خاله‌ی زنش را نکاح کند؛ بنابراین تماشا کردن خواهر و عمه و خاله‌ی زن حرام است و لمس پوستشان وضو را نقض می‌کند.

﴿وَ يَحْرُمُ مِنَ الرُّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ﴾ هر زنی که با نسب حرام باشد با شیرخوارگی هم حرام است؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعَةِ مَا يَحْرُمُ مِنَ الْوِلَادَةِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«هر زنی که با نسب حرام باشد با شیرخوارگی هم حرام است.»

انشاء الله تعالی در بحث شیردادن این موضوع را بیشتر توضیح خواهیم داد.

﴿وَ تَرُدُّ الْمَرْأَةُ بِخَمْسَةِ عُيُوبٍ﴾ زن نکاح شده با داشتن یکی از این پنج عیب برگردانده می‌شود؛ یعنی شوهر نکاح را فسخ می‌کند: ﴿بِالْجُنُونِ وَ الْجُدَامِ وَ الْبَرَصِ وَ الرُّتْقِ وَ الْقَرْنِ﴾ با دیوانگی، بیماری خوره، پسی، مسدود شدن شرمگاه با گوشت زائد و استخوان ﴿وَ يُرَدُّ الرَّجُلُ بِخَمْسَةِ عُيُوبٍ﴾ مرد با داشتن یکی از این پنج عیب رد می‌شود؛ یعنی زن نکاح را فسخ می‌کند: ﴿بِالْجُنُونِ وَ الْجُدَامِ وَ الْبَرَصِ وَ الْجَبِّ وَ الْعُنَّةِ﴾ با دیوانگی، بیماری خوره، پسی، قطع ذکر و ناتوانی در جماع کردن به مدت یک سال.

فصل، وَ يُسْتَحَبُّ تَسْمِيَةُ الْمَهْرِ فِي النِّكَاحِ، فَإِنْ لَمْ يُسَمَّ صَحَّ الْعَقْدُ؛ وَ وَجَبَ الْمَهْرُ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ: أَنْ يَفْرِضَهُ الزَّوْجُ عَلَى نَفْسِهِ

﴿فصل﴾ مهریه زن

﴿وَ يُسْتَحَبُّ تَسْمِيَةُ الْمَهْرِ فِي النِّكَاحِ﴾ سنت است در وقت نکاح مقدار و نوع مهریه بیان شود، مثلاً ولی بگوید: فاطمه ی دخترم را بر هزار دینار مهریه زن تو کردم بعد شوهر آن را قبول کند ﴿فَإِنْ لَمْ يُسَمَّ صَحَّ الْعَقْدُ﴾ پس اگر بیان نشود عقد نکاح درست خواهد بود و به مجرد نکاح کردن مهریه ی مثل بر شوهر واجب می شود؛ یعنی هر چند که با زن جماع نکند؛

«عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَلَمْ يَفْرِضْ لَهَا صَدَاقًا، وَلَمْ يَدْخُلْ بِهَا حَتَّى مَاتَ، فَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: لَهَا مِثْلُ صَدَاقِ نِسَائِهَا لَا وَكَسَ وَلَا شَطَطَ، وَ عَلَيْهَا الْعِدَّةُ، وَلَهَا الْمِيرَاثُ، فَقَالَ مَعْقِلُ الْأَشْجَعِيُّ: قَضَى رَسُولُ اللَّهِ مِثْلَ مَا قَضَيْتَ» اصحاب سنن روایت کرده اند:

«در مورد مردی که زنی را نکاح کرد و برای او مهریه ننهاده بود و تا حین فوت با او جماع نکرده بود از ابن مسعود سؤال شد فرمود: مثل زنان فامیلش مهریه می گیرد و عده را سپری می کند و ارث به او تعلق می گیرد معقل اشجعی فرمود همانند پیامبر صلی الله علیه و آله حکم کردی.»

(نکته) مهر المثل مهریه ای است برای زنی که نسبش با زنان دیگر یکی است تعیین شده است، مانند خواهر، دختر برادر، دختر عمو و عمه.

آنچه بیان شد در مورد زنی است که به ولی اش نگفته باشد بی مهریه مرا برای فلان مرد نکاح بکن؛ پس اگر گفت: بی مهریه مرا شوهر بده با مجرد نکاح مهریه ای واجب نمی شود. ﴿وَ وَجَبَ الْمَهْرُ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ﴾ بلکه با یکی از سه چیز مهریه واجب می گردد:

اول، ﴿أَنْ يَفْرِضَهُ الزَّوْجُ عَلَى نَفْسِهِ﴾ شوهر مهریه را بر خودش واجب بکند؛ یعنی

أَوْ يَفْرِضَهُ الْحَاكِمُ، أَوْ يَدْخُلَ بِهَا، فَيَجِبُ مَهْرُ الْمُثَلِّ. وَ لَيْسَ لِأَقَلِّ الصَّدَاقِ وَلَا لِأَكْثَرِهِ حَدٌّ

قبل از جماع بگوید: فلان مقدار طلا یا نقره مهریه‌ات باشد و زن به آن راضی شود.

دوم، ﴿أَوْ يَفْرِضَهُ الْحَاكِمُ﴾ قاضی مهریه را واجب کند؛ یعنی در صورتی که زن شکایت بکند.

سوم، ﴿أَوْ يَدْخُلَ بِهَا، فَيَجِبُ مَهْرُ الْمُثَلِّ﴾ شوهر با زنش جماع بکند که در این صورت مهر المثل بر شوهر واجب می‌گردد.

(نکته) اگر قبل از این سه چیز، زن یا شوهر فوت کرد مهر المثل بر شوهر واجب می‌شود. و دلیل این حکم حدیث سابق است.

اگر اشتباهاً با زنی جماع شد؛ یعنی زن چنان تصور کرد مردی که با او جماع می‌کند شوهرش است یا زن خوابیده بود باید مرد جماع کننده مهر المثل را به آن زن بدهد؛ ولی اگر زن می‌دانست آن مرد شوهرش نیست عمل جماع برای او زنا محسوب می‌شود؛ بنابراین مهریه به او تعلق نمی‌گیرد.

﴿وَلَيْسَ لِأَقَلِّ الصَّدَاقِ وَلَا لِأَكْثَرِهِ حَدٌّ﴾ برای مهریه حد اقل و حد اکثری تعیین نشده است؛ پس هر چیزی که خرید و فروشش جایز باشد کم یا زیاد صحیح است مهریه شود؛

«عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ لِرَجُلٍ أَرَادَ النِّكَاحَ: انْظُرْ وَلَوْ خَاتِماً مِنْ حَدِيدٍ...» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله به مردی که اراده‌ی زن گرفتن فرمود: برای مهریه‌ی زنت چیزی را تهیه کن هر چند که یک انگشتر آهنی باشد.»

«وَعَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - كَانَ صَدَاقُ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله خَمْسَ مِائَةٍ دِرْهَمٍ «مسلم روایت کرده است:

«مهریه‌ی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله پانصد درهم بود.»

وَ يَجُوزُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا عَلَى مَنَفَعَةٍ مَعْلُومَةٍ؛ وَ يَسْقُطُ بِالطَّلَاقِ قَبْلَ الدُّخُولِ نِصْفُ الْمَهْرِ

یعنی سیصد و پنجاه مثقال نقره؛ ولی در هر صورت مهریه‌ی کم خوب است.

﴿وَ يَجُوزُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا عَلَى مَنَفَعَةٍ مَعْلُومَةٍ﴾ صحیح است مرد زن را بر سود معلومی نکاح بکند، مثلاً بگوید: مهریه‌ات تعلیم قرآن مجید یا سوره‌ای باشد؛

«عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ لِرَجُلٍ: مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: سُورَةُ كَذَا وَ سُورَةُ كَذَا، فَقَالَ: زَوِّجْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چقدر قرآن بلدی؟ عرض کرد: سوره‌ی بقره و آل عمران؛

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: بر آموزش آن دو سوره این زن را به نکاح تو درآوردم.»

﴿وَ يَسْقُطُ بِالطَّلَاقِ قَبْلَ الدُّخُولِ نِصْفُ الْمَهْرِ﴾ اگر شوهر قبل از جماع کردن با زنش او

را طلاق دهد نصفی از مهریه ساقط می‌شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ» (بقره/۲۳۷):

«اگر قبل از جماع زنانان را طلاق دادید و قبلاً مهریه را برای ایشان تعیین کرده

بودید نصفی از مهریه‌ی بیان‌شده به آنان تعلق می‌گیرد.»

بنابراین با جماع کردن و یا فوت یکی از آنان (زن و شوهر) تمام مهریه، واجب می‌شود.

(نکته) با اتفاق نظر زن و شوهر درست است به جای مهریه‌ی بیان‌شده چیزی دیگری به زن داده شود. و زن می‌تواند شوهرش را از پرداخت تمام مهریه یا بخشی از آن حلال کند؛ به شرطی که در مهریه زکات واجب نشده باشد؛ زیرا از مقدار زکات که حق فقراست آزاد و حلال نخواهد شد.

اگر شوهر قبل از پرداخت مهریه به زنش فوت کرد باید قبل از تنفیذ وصیت و تقسیم مال موروث مهریه‌ی زن پرداخت شود

مَتَعَهی طَلاَق

متعّه عبارت از مالی است که شوهر بعد از طلاق زنش برای تسلیت و دلدادگی به او می دهد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره/۲۴۱):

«واجب است به زنان طلاق داده شده به میزان توانایی شوهر و مناسب شأن ایشان مالی داده شود.»

سنت است متعهی طلاق از سی درهم؛ یعنی بیست و یک مثقال نقره کمتر نباشد. و به زنی که قبل از جماع طلاق داده شده و برای او مهریه تعیین شده است متعه تعلق نمی گیرد.

(خانمه) اگر زن و شوهر در مقدار و نوع مهریه اختلاف پیدا کردند و شاهد نبود باید هر دوی آنان سوگند بخورند و سپس مهرالمثل به زن داده می شود.

اگر شوهر زیورآلات طلا و نقره را خرید و با آنها زنش را آرایش کرد این نوع زیورآلات ملک زن نخواهد شد. و اگر زن مدعی بود که شوهرش آنها را به او داده و ملک او کرده است باید دو شاهد احضار بکند یا یک شاهد بیاورد و سوگند بخورد. به بحث هبه (بخشیدن) مراجعه شود.

فَصَلِّ، وَ الْوَلِيْمَةُ عَلَى الْعُرْسِ مُسْتَحَبَّةٌ، وَ الْإِجَابَةُ إِلَيْهَا وَاجِبَةٌ، إِلَّا مِنْ عُدْرٍ

﴿فَصَلِّ﴾ وليمه (جشن عروسی)

﴿وَ الْوَلِيْمَةُ عَلَى الْعُرْسِ مُسْتَحَبَّةٌ﴾ تهیه کردن غذا برای عروسی سنت بزرگ است. زمان وليمه از حین نکاح کردن شروع می شود و چنان بهتر است بعد از بردن عروس به خانه‌ی شوهر تهیه شود و مردم به جشن دعوت شوند؛

«عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَوْلِمَ وَلَوْ بِشَاةٍ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ به عبدالرحمن بن عوف فرمود: وليمه بده هر چند که یک گوسفند باشد.»

اصل سنت با هر طعامی که به مردم داده شود حاصل می شود؛

«عَنْ صَفِيَّةَ - رضي الله عنها-: أَوْلِمَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ بِمُدَّيْنِ مِنْ شَعِيرٍ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ برای یکی از زنانش با دو مد جو جشن عروسی بر پا کرد.»

﴿وَ الْإِجَابَةُ إِلَيْهَا وَاجِبَةٌ﴾ اگر کسی به جشن عروسی دعوت شود واجب است اجابت بکند؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ لَمْ يُجِبِ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که دعوت جشن عروسی را اجابت نکند از دستور خدا و پیامبر ﷺ سرپیچی کرده است.»

﴿إِلَّا مِنْ عُدْرٍ﴾ مگر این که عذری داشته باشد، مثلاً بیمار باشد یا بترسد یا در جشن امر خلاف شرعی صورت بگیرد که در این صورت اجابت دعوت واجب نیست.

هر وليمه‌ای که مخصوص ثروتمندان باشد یا زن و مرد قاطی بشوند یا آلات موسیقی حرام نواخته بشود یا در آن شراب نوشیده شود یا تارک نماز در آن جا باشد

اجابت آن واجب نیست. و اگر کسی دعوت نشود حرام است به جشن عروسی برود.
(خانمه) تقسیم و توزیع شیرینی و پول در هر جشنی مانند عروسی درست است.
و برای ختم قرآن و برگشتن از مسافرت و ساختن خانه و ختنه کردن پسر بچه و تولد،
برپا کردن جشن سنت است. و ان شاء الله تعالی این موضوع را در بحث عقیقه
توضیح خواهیم داد.

فصل، و التَّسْوِيَةُ فِي الْقَسَمِ بَيْنَ الزَّوْجَاتِ وَاجِبَةٌ، وَ لَا يَدْخُلُ عَلَى غَيْرِ الْمُقْسُومِ لَهَا لِيُغَيِّرَ حَاجَةً

﴿فصل﴾ قَسَمِ (نوبت رفتن به خانه‌ی زن‌ها)

﴿وَ التَّسْوِيَةُ فِي الْقَسَمِ بَيْنَ الزَّوْجَاتِ وَاجِبَةٌ﴾ تسویه در نوبت میان زن‌ها واجب است.

فرقی نیست دو زن باشند یا سه و یا چهار؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: مَنْ كَانَتْ لَهُ امْرَأَتَانِ فَمَالَ إِلَى إِحْدَاهُمَا دُونَ الْأُخْرَى جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ شِقُّهُ مَائِلٌ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که دو زن داشته باشد و نزد یکی از آن‌ها برود و نزد

دیگری نرود در روز قیامت به صورت خمیده به محکمه‌ی الهی خواهد آمد.»

حدأقل نوبت، یک شب و حداکثر آن سه شب است؛ بنابراین نباید بیشتر از سه شب نزد هیچ یک از زنان ماندگار شود؛ ولی اگر زنان راضی باشند این عمل درست خواهد بود.

﴿وَ لَا يَدْخُلُ عَلَى غَيْرِ الْمُقْسُومِ لَهَا لِيُغَيِّرَ حَاجَةً﴾ در نوبت زنی نباید بدون نیاز نزد زن دیگر برود. و اگر به خاطر نیاز رفت نباید زیاد ماندگار شود، مانند عیادت مریض، نهادن چیزی در خانه و یا خوش آمدن گفتن به مهمان. و اگر بدون نیاز رفت و زیاد ماند باید وقت را برای زنی که نوبت داشته است قضا بکند.

(نکته) زن حق نوبت خواهد داشت هر چند که بیمار، پیر و یا حائض باشد یا

توانایی جماع نداشته باشد. ولی تسویه در جماع و محبت واجب نیست.

حرام است دو هوو در یک خانه اسکان داده شوند. این حکم در صورت عدم رضایت ایشان است؛ یعنی اگر راضی باشند درست است. و درست است هوویی نوبتش را به هووی دیگر بدهد؛ به شرطی که شوهر راضی باشد؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا -: أَنَّ سَوْدَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا لِعَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا -»

شیخان روایت کرده‌اند:

«سوده نوبتش را به عائشه داد.»

وَ إِذَا أَرَادَ السَّفَرُ أَقْرَعَ بَيْنَهُنَّ وَ خَرَجَ بِالنِّسَاءِ تَخْرُجُ لَهَا الْقُرْعَةُ. وَ إِذَا تَزَوَّجَ جَدِيدَةً خَصَّهَا بِسَبْعِ لَيَالٍ
إِنْ كَانَتْ بِكَرًّا، وَ بِثَلَاثٍ إِنْ كَانَتْ ثَيِّبًا، وَ إِذَا خَافَ نُشُوزَ الْمَرْأَةِ وَعَظَهَا،

﴿وَ إِذَا أَرَادَ السَّفَرُ أَقْرَعَ بَيْنَهُنَّ وَ خَرَجَ بِالنِّسَاءِ تَخْرُجُ لَهَا الْقُرْعَةُ﴾ هرگاه شوهر اراده‌ی سفر کرد و تصمیم داشت یکی از زن‌ها را با خود ببرد در بین آن‌ها قرعه کشی می‌کند و قرعه به اسم هر زنی آمد او را می‌برد؛ یعنی اسم آن‌ها را می‌نویسد و در ظرفی می‌اندازد بعد آن‌ها را قاطی می‌کند و سپس یکی از آن‌ها را بیرون می‌آورد و صاحب آن اسم را با خود می‌برد؛

«عَنْ عَائِشَةَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا- كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ فَأَيُّهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ هرگاه اراده‌ی سفر داشت در بین زنانش قرعه کشی می‌کرد و قرعه به اسم هر زنی می‌آمد او را با خود به سفر می‌برد.»

(نکته) مردی که نقل مکان بکند باید زنانش را با خود ببرد یا آن‌ها را طلاق دهد؛ مگر این که زنان به این کار او راضی باشند. و در این حکم در بین مردی که یک زن دارد و مردی که بیشتر از یک زن دارد تفاوتی وجود ندارد.

﴿وَ إِذَا تَزَوَّجَ جَدِيدَةً خَصَّهَا بِسَبْعِ لَيَالٍ إِنْ كَانَتْ بِكَرًّا﴾ هرگاه مردی بر زنش زن تازه‌ای بگیرد اگر دختر باشد هفت شب نزد او می‌ماند که این هفت شب نوبت محسوب نمی‌شود ﴿وَ بِثَلَاثٍ إِنْ كَانَتْ ثَيِّبًا﴾ و اگر بیوه باشد سه شب را به او اختصاص می‌دهد؛ «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لِلْبِكْرِ سَبْعٌ وَ لِلثَّيِّبِ ثَلَاثٌ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: حق دختر هفت شب و حق بیوه سه شب است.»

نُشُوز (سرپیچی زن)

﴿وَ إِذَا خَافَ نُشُوزَ الْمَرْأَةِ وَعَظَهَا﴾ هرگاه شوهر از سرپیچی زنش بیم داشته باشد، مثلاً عبوس باشد و به شوهر پشت کند او را نصیحت می‌کند؛ یعنی به او می‌گوید: از خدا

فَإِنْ أَبَتْ إِلَّا النَّشُوزَ هَجَرَهَا، فَإِنْ أَقَامَتْ عَلَيْهِ هَجَرَهَا وَصَرَبَهَا، وَ يَسْقُطُ بِالنَّشُوزِ قَسْمُهَا وَ نَفَقَتُهَا.

بترس مرد بر زن حق زیاد دارد ﴿فَإِنْ أَبَتْ إِلَّا النَّشُوزَ هَجَرَهَا﴾ و اگر نصیحت را نپذیرفت و سرپیچی اش را ادامه داد شوهر جای خواب را از او جدا می کند ﴿فَإِنْ أَقَامَتْ عَلَيْهِ هَجَرَهَا وَ صَرَبَهَا﴾ و اگر بعد از این کار هم سرپیچی اش را ادامه داد جای خواب را از او جدا کرده و او را می زند؛ ولی نباید به شیوه ای او را بزند عضو شکسته شود یا خونس بیاید؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فِعْظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا» (نساء/۳۴):

«زنانی که از سرپیچی اشان می ترسید ایشان را نصیحت کنید و در جای خواب از ایشان دور شوید و آنان را بزنید بعد اگر از شما پیروی کردند در حق آنان بی عدالتی نکنید.»

و اگر بعد از این ها هم سرپیچی اش را ادامه داد و در بین زن و شوهر نزاع و جدال رخ داد باید محکمه ای اصلاح نهاده شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْغُثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» (نساء/۳۵):

«اگر از شکاف میان زن و شوهر بیم داشتید از خانواده ی شوهر داوری و از خانواده ی زن داوری بفرستید که اگر داورها اراده ی اصلاح داشته باشند خداوند در میان زن و شوهر توفیق برقرار می کند.»

و اگر به توافق نرسیدند داورها آنان را با رضایت دو طرف از همدیگر جدا می کنند به شیوه ای که در بحث خلع بیان خواهیم کرد إِنْ شَاءَ اللَّهُ تعالی.

﴿وَ يَسْقُطُ بِالنَّشُوزِ قَسْمُهَا وَ نَفَقَتُهَا﴾ با سرپیچی زن حق نوبت و نفقه ی او ساقط می شود؛ یعنی شوهر می تواند لباس و غذا و مسکن زن را تهیه نکند و این حکم تا دست کشیدن زن از سرپیچی ادامه خواهد داشت.

زنی که بی اجازه‌ی شوهرش از خانه بیرون برود یا نگذارد شوهرش با او جماع کند یا او را بوسه بزند یا با او بخوابد و یا به او پشت بکند تمام این کارها سرپیچی محسوب می‌شوند؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَأَبَتْ لَعْنَتْهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه شوهر زنش را به محل معاشرت فراخواند و زن نرود تا وقت صبح ملائکه به آن زن لعنت می‌کنند.»

حق زن بر شوهر

خداوند متعال فرموده است:

«وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ» (بقره/۲۲۸):

«زنان بر شوهرانشان حق شرعی دارند، همانگونه که شوهران بر زنان حق شرعی دارند و مردان بر ایشان درجه‌ای دارند.»

و اگر شوهر به زنش ظلم می‌کرد و نفقه‌ی او را پرداخت نمی‌کرد یا از او دست کشیده بود یا به او دشنام می‌داد و یا به ناحق او را می‌زد باید قاضی شوهر را تنبیه کند. و اگر هر دوی آنها مقصر بودند باید محکمه‌ی اصلاح نهاده شود همانگونه که بیان گردید.

فصل، وَ الْخُلْعُ جَائِزٌ عَلَى عَوِضٍ مَعْلُومٍ، وَ تَمْلِكُ بِهِ الْمَرْأَةُ نَفْسَهَا، وَ لَا رَجْعَةَ لَهُ عَلَيْهَا إِلَّا بِنِكَاحٍ جَدِيدٍ

﴿فصل﴾ خلع

خلع به معنای کندن طلاق از شوهر است، مثلاً زن به شوهرش بگوید: فلان چیز را به تو می‌دهم طلاقم بده و شوهر او را طلاق بدهد و آن چیز را از او دریافت کند.
﴿وَ الْخُلْعُ جَائِزٌ عَلَى عَوِضٍ مَعْلُومٍ﴾ خلع بر عوض معلوم درست است؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يَفْقِهَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِي مَا افْتَدَتْ بِهِ» (بقره/۲۲۹):
«اگر از این بیم داشتند که زن و شوهر حدود خداوند را رعایت نکنند بر ایشان گناه نیست که زن مالی را به شوهر داده و شوهر او را طلاق بدهد.»
﴿وَ تَمْلِكُ بِهِ الْمَرْأَةُ نَفْسَهَا﴾ با این خلع زن مالک خودش می‌شود؛ یعنی بعد از پایان عده می‌تواند به مرد دیگری شوهر بکند ﴿وَ لَا رَجْعَةَ لَهُ عَلَيْهَا إِلَّا بِنِكَاحٍ جَدِيدٍ﴾ و جز با نکاح تازه شوهر نمی‌تواند زنش را به زیر نکاحش برگرداند؛ یعنی باید همانند نکاح اول، ولی و دو شاهد حاضر شوند و با تعیین مهریه‌ی تازه دوباره زن برای شوهر نکاح شود و رضایت زن هم شرط است.

(نکته) صحیح است زن در برابر مهریه‌اش خلع بکند و برای این که طلاق واقع و شوهر حلال شود لازم است هر دو طرف کامل باشند و از مقدار و نوع مهریه آگاه باشند و زکات به مهریه تعلق نگرفته باشد و در آن مجلس شوهر را حلال کند؛ یعنی شوهر بگوید: در برابر این که از مهریه‌ات مرا حلال می‌کنی تو را طلاق دادم و زن بگوید: تو را از فلان مقدار مهریه‌ام حلال کردم؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِامْرَأَةٍ ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ: أُرَدِّينَ عَلَيْهِ حَدِيثَهُ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، فَقَالَ ﷺ لِثَابِتٍ: اقْبِلِ الْحَدِيثَ وَ طَلِّقْهَا طَلِّيقَةً» بخاری روایت کرده است:

وَّ يَجُوزُ الْخُلْعُ فِي الطَّهْرِ وَ فِي الْحَيْضِ، وَ لَا يَلْحَقُ الْمُخْتَلَعَةُ الطَّلَاقُ

«پیامبر ﷺ به زن ثابت فرمود: اگر ثابت تو را طلاق بدهد باغچه‌اش را به او برمی گردانی؟ عرض کرد: آری: بعد پیامبر ﷺ به ثابت فرمود: باغچه را قبول کن و او را یک طلاق بده.»

﴿وَّ يَجُوزُ الْخُلْعُ فِي الطَّهْرِ وَ فِي الْحَيْضِ﴾ در وقت پاک بودن و حیض، خلع جایز است. ﴿وَ لَا يَلْحَقُ الْمُخْتَلَعَةُ الطَّلَاقُ﴾ و به زنی که خلع کرده است طلاق لاحق نمی شود؛ زیرا با این طلاق خلعی بیگانه شده است؛ هر چند که عده‌اش به پایان نرسیده باشد.

(خانمه) درست است با اجازه‌ی زن نفر دیگری به جای او خلع را بپذیرد و زن مستقل می شود و آن نفر هیچ سلطه‌ای بر او نخواهد داشت و نمی تواند پول را از او پس بگیرد؛ ولی اگر زن آن شخص را وکیل کرده بود با این وکالت حق دریافت پول را از زن خواهد داشت.

فصل، و الطَّلَاقُ ضَرْبَانِ: صَرِيحٌ وَ كِنَايَةٌ، قَالَصَرِيحٌ ثَلَاثَةُ أَفْظَاظٍ: الطَّلَاقُ وَ الْفِرَاقُ وَ السَّرَاحُ

﴿فصل﴾، طلاق

طلاق به معنای قطع شدن ارتباط زن و شوهری است و با طلاق، زن برای شوهر حرام می شود و بیگانه خواهد شد.

طلاق مکروه است؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَبْغَضُ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاقُ»
حاکم روایت کرده است:

«مبغوض ترین حلال نزد خداوند طلاق است.»

و در مواردی، طلاق موجب اجر است، مانند شخصی که نمی تواند حقوق زن را رعایت کند یا طلاق زن بی ناموس و بد رفتار؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رضي الله عنهما -: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: إِنَّ امْرَأَتِي لَا تَرُدُّ يَدَ لَامِسٍ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ غَرَبَهَا، قَالَ: أَخَافُ أَنْ تَتَّبِعَهَا نَفْسِي، قَالَ: فَاسْتَمْتِعْ بِهَا»
نسائی روایت کرده است:

«مردی نزد پیامبر ﷺ آمد عرض کرد: زنم دست هیچ کسی را رد نمی کند؛ حضرت ﷺ فرمود: طلاقش بده؛ عرض کرد: می ترسم به او میل داشته باشم؛ فرمود: بنابراین از او بهره بگیر.»

که مبادا بعد از طلاق به خاطر میلی که به او دارد با او زنا بکند.

﴿وَ الطَّلَاقُ ضَرْبَانِ: صَرِيحٌ وَ كِنَايَةٌ﴾ طلاق دو نوع است صریح و کنایه ﴿قَالَصَرِيحٌ ثَلَاثَةُ أَفْظَاظٍ: الطَّلَاقُ وَ الْفِرَاقُ وَ السَّرَاحُ﴾ طلاق صریح سه لفظ است: طلاق، فراق و سراح، مثلاً شوهر بگوید: تو را طلاق دادم یا زنم را طلاق دادم، یا طلاقم واقع باشد. و بگوید تو را جدا کردم. و سراح به معنای آزاد کردن است، مثلاً شوهر بگوید: تو را آزاد کردم. این سه لفظ در قرآن مجید برای طلاق دادن به کار گرفته شده اند و تنها برای عرب ها صریح هستند و برای مردان دیگر مانند کردها تنها لفظ طلاق صریح است و

وَلَا يَفْتَقِرُ صَرِيحُ الطَّلَاقِ إِلَى النِّيَّةِ، وَالْكِنَايَةُ كُلُّ لَفْظٍ اخْتَمَلَ الطَّلَاقَ وَغَيْرَهُ، وَ يَفْتَقِرُ إِلَى النِّيَّةِ

دو لفظ دیگر کنایه می باشند.

﴿وَلَا يَفْتَقِرُ صَرِيحُ الطَّلَاقِ إِلَى النِّيَّةِ﴾ طلاق صریح نیازمند نیت نیست؛ یعنی در صورتی که مرد با زبان بگوید: تو را طلاق دادم طلاق زن واقع می شود. همچنین اگر با شوخی زنش را طلاق بدهد طلاقش واقع می شود؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: ثَلَاثُ جِدْهَنْ جِدٌّ وَ هَزْلُهُنَّ جِدٌّ: الطَّلَاقُ وَ النِّكَاحُ وَ الرَّجْعَةُ» ترمذی و حاکم روایت کرده اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز جدی بودن و شوخی بودنشان جدی است: طلاق، نکاح و برگرداندن زن.»

(نکته) اگر کسی بگوید: به طلاقم قسم این کار را انجام نمی دهم عملش گناه است و قسم نخواهد شد؛ یعنی اگر آن کار را انجام دهد طلاقش واقع نمی شود.

﴿وَالْكِنَايَةُ كُلُّ لَفْظٍ اخْتَمَلَ الطَّلَاقَ وَغَيْرَهُ﴾ کنایه هر لفظی است که محتمل طلاق و غیر طلاق باشد.

﴿وَلَا يَفْتَقِرُ إِلَى النِّيَّةِ﴾ و نیازمند نیت است؛ پس اگر کسی بگوید: حلال خود بر من حرام باشد یا به زنش بگوید: تو همانند مادرم بر من حرام باشی، یا تو را بر خود حرام کردم، یا بگوید تو را آزاد کردم، یا بگوید: از من جدا شو، از من دست بردار، خدا حافظت باشد، برو شوهر بکن، تو بی شوهری، تو همانند مادر و خواهرم هستی، همانند سگ و خوک بر من حرام هستی، اگر در حین گفتن این الفاظ نیت طلاق داشته باشد طلاق زن واقع می شود و اگر نه طلاقش واقع نخواهد شد.

و اگر مردی به زنش بگوید: تو بر من حرام باشی، یا بگوید: تو را بر خود حرام کردم و نیت طلاق نداشت واجب است کفاره‌ی سوگند بدهد.

و اگر مردی به زنش بگوید: تو بر من حرام باشی، یا بگوید: تو را بر خود حرام کردم و نیت طلاق نداشت واجب است کفاره‌ی سوگند بدهد.

وَالنِّسَاءُ فِيهِ ضَرْبَانِ: ضَرْبٌ فِي طَّلَاقِهِنَّ سُنَّةٌ وَبِدْعَةٌ، وَهُنَّ ذَوَاتُ الْحَيْضِ، قَالَ سُنَّةٌ أَنْ يُوقَعَ الطَّلَاقُ فِي طَهْرٍ غَيْرِ مُجَامِعٍ فِيهِ، وَابِدْعَةُ أَنْ يُوقَعَ الطَّلَاقُ فِي الْحَيْضِ أَوْ فِي طَهْرٍ جَامَعَهَا فِيهِ

و إن شاء الله تعالی در بحث «ظهار» این مسأله را بیشتر توضیح می دهیم.

طلاق سنی و بدعی

﴿وَالنِّسَاءُ فِيهِ ضَرْبَانِ﴾ زنان در مورد طلاق دو نوع هستند: ﴿ضَرْبٌ فِي طَّلَاقِهِنَّ سُنَّةٌ وَبِدْعَةٌ﴾ نوعی، در طلاق دادنشان سنت (نبودن گناه) و بدعت (گناه) وجود دارد ﴿وَهُنَّ ذَوَاتُ الْحَيْضِ﴾ و آنان زنان حائضی هستند که با ایشان جماع شده است ﴿قَالَ سُنَّةٌ أَنْ يُوقَعَ الطَّلَاقُ فِي طَهْرٍ غَيْرِ مُجَامِعٍ فِيهِ﴾ طلاق سنی (طلاق جایز) این است که شوهر در وقت پاک بودن زن از حیض او را طلاق داده و در آن پاکی با او جماع نکرده باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» (طلاق/۱):

«هرگاه زنان را طلاق دادید در وقتی که عده را شروع می کنند آنان را طلاق

بدهید»

یعنی در حین پاک شدنشان از حیض.

﴿وَالْبِدْعَةُ أَنْ يُوقَعَ الطَّلَاقُ فِي الْحَيْضِ﴾ طلاق بدعی آن است که شوهر زنش را در وقت حیض طلاق بدهد؛ زیرا عده اش طولانی می شود ﴿أَوْ فِي طَهْرٍ جَامَعَهَا فِيهِ﴾ یا در وقت پاک بودن که در آن پاکی با او جماع کرده باشد او را طلاق بدهد؛ زیرا ممکن است با آن جماع حامله شده باشد و شوهر از طلاق دادنش پشیمان شود؛ این دو نوع طلاق گناه هستند اما واقع می شوند؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعُمَرَ: مَرَّةٌ فَلْيُرَاجِعْهَا ثُمَّ لِيَمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهَرَ ثُمَّ تَحِيضَ ثُمَّ تَطْهَرَ، ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَ إِنْ شَاءَ طَلَّقَ قَبْلَ أَنْ يَمْسَ، فَبَلَغَ الْعِدَّةَ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطَلَّقَ لَهَا النِّسَاءُ» شیخان روایت کرده اند:

وَصَرَبٌ لَيْسَ فِي طَلَقِهَا سُنَّةٌ وَلَا بَدْعَةٌ، وَهَنْ أَرْبَعٌ: الصَّغِيرَةُ، وَالْأَيَّسَةُ، وَالْحَامِلُ، وَ الْمُخْتَلَعَةُ الَّتِي لَمْ يَدْخُلْ بِهَا

«عبدالله بن عمر زنش را در وقت حیض طلاق داد بعد پیامبر ﷺ به حضرت عمر فرمود: به او بگو: زنش را برگرداند بعد او را نگهدارد تا پاک می شود بعد دچار حیض می شود و سپس پاک می گردد و بعد از آن اگر میل داشت او را نگه می دارد و اگر اراده کرد قبل از این که با او جماع بکند او را طلاق می دهد، این، شیوه ای است که خداوند امر کرده با آن شیوه زنان طلاق داده شوند.»

﴿وَصَرَبٌ لَيْسَ فِي طَلَقِهَا سُنَّةٌ وَلَا بَدْعَةٌ﴾ و نوعی از زنان هستند که در طلاق ایشان سنت و بدعتی وجود ندارد ﴿وَهَنْ أَرْبَعٌ﴾ که این ها چهار زن هستند: ﴿الصَّغِيرَةُ وَ الْأَيَّسَةُ﴾ اول و دوم، زن نابالغ و ناامید از حیض است؛ یعنی زنی که حیضش به کلی تمام شده است؛ زیرا عده ای هر دوی آن ها با سپری شدن سه ماه به پایان می رسد.

﴿وَالْحَامِلُ﴾ سوم، حامله است؛ زیرا عده اش با وضع حمل به پایان می رسد. ﴿وَالْمُخْتَلَعَةُ الَّتِي لَمْ يَدْخُلْ بِهَا﴾ چهارم، زنی است که خلع را پذیرفته و با او جماع نشده است؛ زیرا عده بر او نیست؛ بنابراین طلاق دادن زنی که شوهر با او جماع نکرده است آن هم نه سنی است و نه بدعی؛ زیرا عده بر او نیست.

فصل، وَ يَمْلِكُ الْحُرُّ ثَلَاثَ تَطْلِيقَاتٍ، وَ الْعَبْدُ تَطْلِيقَتَيْنِ

﴿فصل﴾ عدد طلاق و کسانی که طلاقشان واقع نمی‌شود

﴿وَ يَمْلِكُ الْحُرُّ ثَلَاثَ تَطْلِيقَاتٍ﴾ مرد آزاد از هر زن، دارای سه طلاق است؛

«عَنْ أَبِي رَزِينٍ رضی الله عنه: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى "الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ" فَأَيُّنَ الثَّالِثَةُ؟ قَالَ: أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ» احمد و ابوداود روایت کرده‌اند:

«در مورد آیهی "الطلاق مرتان" (طلاق دو بار است) از پیامبر ﷺ سؤال شد: سومی کدام است؟ فرمود این که خداوند می‌فرماید: و یا به شیوهی خوب زنان را رها کنید.»

﴿وَ الْعَبْدُ تَطْلِيقَتَيْنِ﴾ برده دارای دو طلاق است.

بدانکه سه طلاق، یکی یکی و همچنین با هم واقع می‌شوند؛ یعنی اگر مردی بگوید: هر سه طلاقم واقع باشند یا بگوید: با هر سه طلاقم تو را طلاق دادم هر سه‌ی آنها واقع می‌شوند؛ و چهار مذهب اهل سنت بر این حکم اتفاق نظر دارند؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رضي الله عنهما -: كَانَ الطَّلَاقُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَبِي بَكْرٍ وَ سَتَيْنِ مِنْ خِلَافَةِ عُمَرَ طَلَاقُ الثَّلَاثِ وَاحِدَةً، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّاسَ قَدْ اسْتَفْجَلُوا فِي أَمْرٍ كَانَ لَهُمْ فِيهِ أُنَاءٌ، فَلَوْ أَمْضَيْنَاهُ عَلَيْهِمْ، فَأَمْضَاهُ عَلَيْهِمْ» مسلم روایت کرده است:

«ابن عباس فرمود: این سه طلاق که اکنون با یک لفظ جاری می‌شوند در زمان پیامبر ﷺ و خلافت حضرت ابوبکر و دو سال از خلافت حضرت عمر یکی یکی واقع می‌شدند؛ بعد حضرت عمر فرمود: مردم در چیزی که در آن فرصت دارند عجله می‌کنند و فرمود: اگر هر سه طلاق با یک لفظ جاری شوند هر سه‌ی آنها واقع می‌شوند.»

اگر شوهر بگوید: تو را طلاق دادم یا طلاقم واقع باشد و نیت دو یا سه طلاق نداشته باشد تنها یک طلاقش واقع می‌شود و می‌تواند زنش را برگرداند (رجعت کند)، همانگونه که آن را توضیح خواهیم داد.

وَيَصِحُّ الْأَسْتِثْنَاءُ فِي الطَّلَاقِ إِذَا وَصَلَهُ بِهِ، وَ يَصِحُّ تَعْلِيْقُهُ بِالصَّفَةِ وَ الشَّرْطِ؛ وَ لَا يَقَعُ الطَّلَاقُ قَبْلَ النِّكَاحِ

﴿وَيَصِحُّ الْأَسْتِثْنَاءُ فِي الطَّلَاقِ إِذَا وَصَلَهُ بِهِ﴾ استثنا در طلاق درست است؛ به شرطی که کلام استثنا را به لفظ طلاق وصل کند، مثلاً بگوید: سه طلاقم واقع باشند جز دو طلاق یا بگوید: هر چهار زنم را طلاق دادم جز آمنه و فاطمه.

﴿وَيَصِحُّ تَعْلِيْقُهُ بِالصَّفَةِ وَ الشَّرْطِ﴾ تعلیق طلاق به صفت و شرط درست است، مثال صفت این است که شوهر بگوید: در ماه رمضان طلاقم واقع باشد و مثال شرط این است که بگوید: اگر خارج شوی طلاقم واقع باشد یا بگوید: هرگاه به خانه‌ی پدرت رفتی طلاقم واقع باشد.

و نیز صحیح است برای انجام دادن کاری یا ترک آن، طلاق قسم بشود، مثلاً بگوید: طلاقم واقع باشد خارج می‌شوم یا بگوید: طلاقم واقع باشد چای نمی‌نوشم بعد هرگاه شرط یا قسم تحقق یابند طلاق واقع می‌شود.

(نکته) هرگاه مردی به هر سه طلاقش قسم خورد یا هر سه طلاقش را به شرطی تعلیق کرد، مثلاً گفت: هر سه طلاقم واقع باشد به خانه‌ی برادرم نمی‌روم یا بگوید: اگر این چیز را به تو بفروشم هر سه طلاقم واقع باشد بعد پشیمان شد راه نجاتش این است که با زنش خلع بکند؛ یعنی زنش در برابر وجهی که به شوهر پرداخت می‌کند از او طلاق بگیرد [البته با لفظ خلع نه طلاق] بعد دوباره او را همانند بار اول نکاح کند و بعد از این خلع اگر به خانه‌ی برادرش برود یا آن چیز را به مخاطب بفروشد سه طلاقش واقع نمی‌شوند؛ زیرا زنش را تجدید نکاح کرده است. و قبل از خلع چند طلاق داشته باشد بعد از خلع، با همان آن عدد زنش به او برمی‌گردد؛ یعنی همانند بار اول دارای سه طلاق نخواهد شد.

﴿وَ لَا يَقَعُ الطَّلَاقُ قَبْلَ النِّكَاحِ﴾ قبل از نکاح طلاق واقع نمی‌شود؛ یعنی اگر نفری بگوید: هرگاه زن گرفتم طلاقم واقع باشد یا بگوید: اگر فلان زن را نکاح

وَأَرْبَعَةٌ لَا يَقَعُ طَلَاقُهُمْ: الصَّبِيُّ، وَ الْمَجْنُونُ، وَ النَّائِمُ، وَ الْمُكْرَهُ

کردم طلاقم از او واقع باشد؛ زیرا آن زن، بیگانه است و طلاقش واقع نخواهد شد؛
«عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: لَا طَلَاقَ إِلَّا فِي مَا تَمْلِكُ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: تنها طلاقى که ملک تو است واقع مى شود.»

این حدیث دلیل است بر این که پدر و پدرزرگ و هیچ نفر دیگری
نمی تواند بدون اجازه، زن پسر یا زن نفر دیگری را طلاق بدهند؛ زیرا ملک ایشان
نیست؛ ولی با وکالت می توانند زن نفر دیگر یا پسرشان را طلاق دهند.

﴿وَأَرْبَعَةٌ لَا يَقَعُ طَلَاقُهُمْ﴾ طلاق چهار نفر واقع نمی شود: ﴿الصَّبِيُّ وَ الْمَجْنُونُ وَ النَّائِمُ﴾
بچه، دیوانه و خوابیده؛ یعنی اگر این سه نفر زنشان را طلاق بدهند طلاقشان واقع
نخواهد شد؛

«عائشة - رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى
يَسْتَيْقِظَ، وَ عَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبُرَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَغْفَلَ» أحمد روایت کرده
است:

«گناه از سه نفر برداشته شده است: خوابیده تا وقتی که بیدار می شود، بچه تا
هنگامی که بزرگ می شود و دیوانه تا زمانی که عاقل می گردد.»

﴿وَأَلْمُكْرَهُ﴾ چهارمین کسی که طلاقش واقع نمی شود وادار شده است، مثال
وادار کردن این است که نفری به مردی بگوید: اگر زنت را طلاق ندهی تو را به قتل
می رسانم؛

«عَنْ عَائِشَةَ- رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: لَا طَلَاقَ فِي إِغْلَاقٍ» ابوداود روایت
کرده است:

«پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: طلاق اجباری واقع نمی شود.»

طلاق اجباری با این دو شرط واقع نمی شود: وادار کننده چنین قدرتی داشته باشد که

فعلی را که به آن تهدید می کند در دم عملی کند و وادار شده توانایی دفاع و نجات خود را نداشته باشد.

تهدید کردن به کتک زدن و زندانی کردن و کشتن نفر دیگر و زنا کردن با او اجبار و اکراه به حساب می آیند.

فصل، وَ إِذَا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَاحِدَةً أَوْ اثْنَتَيْنِ فَلَهُ مَرَاஜَعْتُهَا مَا لَمْ تَنْقُضِ عِدَّتُهَا، فَإِنْ نَقَضَتْ عِدَّتَهَا حَلَّ لَهُ نِكَاحُهَا بِعَقْدٍ جَدِيدٍ، وَ تَكُونُ مَعَهُ عَلَى مَا بَقِيَ مِنَ الطَّلَاقِ

﴿فصل﴾ رجعت (برگرداندن زن)

رجعت به معنای برگرداندن زن طلاق داده شده به زیر نکاح خود است.

﴿وَ إِذَا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَاحِدَةً أَوْ اثْنَتَيْنِ فَلَهُ مَرَاஜَعْتُهَا﴾ هرگاه شوهر، زنش را یک یا دو طلاق بدهد که چنین زنی را رجعی می گویند با چهار شرط آتی می تواند او را به زیر نکاح خود برگرداند؛ هر چند که زن راضی نباشد:

اول، ﴿مَا لَمْ تَنْقُضِ عِدَّتُهَا﴾ عده اش سپری نشده باشد.

دوم، سه طلاقه داده نشده باشد.

سوم، در برابر عوض طلاق داده نشده باشد.

چهارم با او جماع کرده باشد؛

«عَنِ ابْنِ عُمرَ - رضي الله عنهما: - أَمَا أَنْتَ طَلَّقْتَهَا وَاحِدَةً أَوْ اثْنَتَيْنِ؟ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَنِي أَنْ أُرَاجِعَهَا» مسلم روایت کرده است:

«مردی در مورد طلاق از ابن عمر سؤال کرد، ابن عمر فرمود: اگر یک طلاق یا دو

طلاق داده ای او را برگردان؛ زیرا پیامبر ﷺ اینگونه به من دستور داد.»

لفظ رجعت این است که شوهر بگوید: زنم را به زیر نکاح خود برگردانم یا

بگوید: او را دوباره زن خود کردم. سنت است نزد دو شاهد این لفظ را بگوید.

﴿فَإِنْ نَقَضَتْ عِدَّتُهَا حَلَّ لَهُ نِكَاحُهَا بِعَقْدٍ جَدِيدٍ﴾ اگر بعد از طلاق عده اش سپری شد

برای شوهر حلال است با عقد تازه او را نکاح کند؛ یعنی با اجازه ی زن و حضور

ولی و دو شاهد و قرارداد مهریه ی دیگر. و چنین زنی را «البائن الصغری» نامیده اند

﴿وَ تَكُونُ مَعَهُ عَلَى مَا بَقِيَ مِنَ الطَّلَاقِ﴾ و این زنی که برگردانده یا دوباره نکاح می شود

بر عدد طلاقی که بعد از طلاق باقی بود نزد شوهرش برمی گردد؛ یعنی اگر یک

طلاقش باقی بود با همان یک طلاق و اگر دو طلاقش باقی بود با دو طلاق

فَإِنْ طَلَّقَهَا ثَلَاثًا لَمْ تَحِلَّ لَهُ إِلَّا بَعْدَ وُجُودِ خَمْسَةِ شَرَائِطَ: انْقِضَاءُ عِدَّتِهَا مِنْهُ، وَ تَزْوِيجُهَا بِغَيْرِهِ، وَ دُخُولُهُ بِهَا وَ إِصَابَتُهَا، وَ بَيِّنُوتُهَا مِنْهُ، وَ انْقِضَاءُ عِدَّتِهَا مِنْهُ

نزد شوهرش خواهد ماند؛ زیرا حضرت عمر این گونه فتوا داده است و صحابه بر او اعتراضی نکرده‌اند، همانگونه که «بیهقی» روایت کرده است.

تعلیل

﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا ثَلَاثًا﴾ اگر مردی زنش را سه طلاقه داد (فرقی نیست در برابر عوض طلاقش داده باشد یا مجانی) با یک لفظ طلاقش داده باشد یا سه لفظ که چنین زنی را «البائن الکبری» (جداشده‌ی بزرگ) نامیده‌اند ﴿لَمْ تَحِلَّ لَهُ إِلَّا بَعْدَ وُجُودِ خَمْسَةِ شَرَائِطَ﴾ چون هر سه طلاقش واقع شده‌اند جز بعد از تحقق پنج شرط، برای او حلال نخواهد شد:

اول، ﴿انْقِضَاءُ عِدَّتِهَا مِنْهُ﴾ سپری شدن عده‌ی زن از شوهرش.

دوم، ﴿وَ تَزْوِيجُهَا بِغَيْرِهِ﴾ شوهر کردن به غیر از این مرد.

سوم، ﴿وَ دُخُولُهُ بِهَاوَ إِصَابَتُهَا﴾ نزدیک شدن شوهر دوم به او و تصرف کردنش.

چهارم، ﴿وَ بَيِّنُوتُهَا مِنْهُ﴾ طلاق گرفتن از این شوهر دوم.

پنجم، ﴿وَ انْقِضَاءُ عِدَّتِهَا مِنْهُ﴾ سپری شدن عده‌اش از این شوهر؛ بنابراین شوهر اول می‌تواند بعد از این پنج امر او را دوباره نکاح کند.

اصلاح این دو نوع طلاق، در کردستان «ماره به جاش» نامیده می‌شود؛ خداوند متعال فرموده است:

﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾ (بقره/۲۳۰):

«هرگاه شوهر زنش را سه طلاقه داد برای او حلال نمی‌شود تا وقتی که به مرد دیگری شوهر می‌کند.»

﴿وَ عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - : طَلَّقَ رَجُلٌ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا فَتَزَوَّجَهَا رَجُلٌ، ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا، فَأَرَادَ زَوْجُهَا الْأَوَّلُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا، فَسَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ:

لا حَتَّى يَذُوقَ الْآخِرَ مِنْ عُسَيْلَتِهَا» شیخان روایت کرده‌اند:

«مردی زنش را سه طلاقه داد بعد مردی او را نکاح کرد و قبل از این که او را تصرف کند طلاق داد، و شوهر اول خواست او را نکاح کند و در این مورد از پیامبر ﷺ سؤال کرد، پیامبر ﷺ فرمود: برای‌ت حلال نمی‌شود تا وقتی که شوهر دیگرش عسل او را می‌چشد.»

یعنی با او جماع کامل می‌کند.

(توضیح) زن طلاق داده شده سه نوع است:

اول، «رجعیه» یعنی برگردانده‌شده که عبارت از زنی است که با او جماع شده بعد بدون عوض، یک یا دو طلاق داده شده وعده‌اش به پایان نرسیده است. به این نوع زن طلاق داده شده طلاق دیگر هم تعلق می‌گیرد و از شوهرش ارث می‌گیرد و شوهرش هم از او ارث خواهد برد.

دوم، «البائن الصغری»؛ یعنی جداشده‌ی کوچک؛ زنی است که با او جماع نشده و در برابر عوض یا بدون عوض با یک طلاق داده شده است یا رجعیه است و وعده‌اش به پایان رسیده که به این نوع طلاق داده شده طلاق دیگر تعلق نمی‌گیرد و از شوهرش ارث می‌گیرد و شوهرش نیز از او ارث می‌برد و با نکاح جدید حلال خواهد شد.

سوم، «البائن الکبری»؛ یعنی جداشده‌ی بزرگ؛ زنی است که در برابر عوض یا بدون عوض سه طلاقه داده شده است که این نوع طلاق داده شده تنها با تحلیل حلال می‌شود. و از شوهرش ارث نمی‌گیرد و شوهرش هم از او ارث نمی‌برد.

فَصَلِّ، وَ إِذَا حَلَفَ أَنْ لَا يَطَّأَ زَوْجَتَهُ مُطْلَقاً أَوْ مُدَّةً تَزِيدُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ مُوَلٍّ، وَ يُوجَلُّ لَهُ إِنْ سَأَلَتْ ذَلِكَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، ثُمَّ يُخَيَّرُ بَيْنَ الْفَيْأَةِ وَ التَّكْفِيرِ وَ الطَّلَاقِ، فَإِنْ امْتَنَعَ طَلَّقَ عَلَيْهِ الْحَاكِمُ

﴿فصل﴾ ایلاء

ایلاء به معنای قسم خوردن شوهر بر ترک جماع با زنش است.

﴿وَ إِذَا حَلَفَ أَنْ لَا يَطَّأَ زَوْجَتَهُ مُطْلَقاً أَوْ مُدَّةً تَزِيدُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ﴾ هرگاه شوهر بدون تعیین مدت یا با تعیین کردن مدت بیشتر از چهار ماه، قسم خورد که با زنش جماع نکند؛ یعنی گفت با تو جماع نمی کنم، یا تا پنج ماه با تو جماع نخواهم کرد ﴿فَهُوَ مُوَلٍّ﴾ این شوهر، ایلاکنده است یعنی قسمش منعقد می شود.

﴿وَ يُوجَلُّ لَهُ إِنْ سَأَلَتْ ذَلِكَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ﴾ و اگر زن آن را درخواست بکند چهار ماه به شوهر فرصت داده می شود. و اگر زن درخواست نکند تا پایان چهار ماه با شوهر هیچ رفتاری نخواهد شد. و اگر در این مدت با زنش جماع کرد کفاره را می پردازد و قسمش شکسته می شود.

﴿ثُمَّ يُخَيَّرُ بَيْنَ الْفَيْأَةِ وَ التَّكْفِيرِ وَ الطَّلَاقِ﴾ و بعد از پایان یافتن چهار ماه اگر جماع نکرد در بین جماع کردن با همسر و پرداخت کردن کفاره و طلاق دادن او مختار خواهد شد تا این ظلم از زن رفع شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاعُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ، وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (بقره/۲۲۶ و ۲۲۷):

«کسانی که قسم می خورند با زنانشان جماع نکنند تا چهار ماه فرصت دارند و اگر به دوام همسراری برگشتند [جماع کردند و کفاره دادند] خداوند از ایشان می گذرد و به آنان رحم می کند و اگر اراده ی داشتند زنانشان را طلاق بدهند؛ خداوند شنوا و آگاه است.»

﴿فَإِنْ امْتَنَعَ طَلَّقَ عَلَيْهِ الْحَاكِمُ﴾ و اگر شوهر از جماع کردن و طلاق دادن امتناع ورزید قاضی، زنش را با یک طلاق طلاق می دهد؛ یعنی می گوید: به جای شوهر این

زن او را یک طلاقه دادم.

(خاتمه) اگر مردی به زنش گفت: هر سه طلاقم واقع باشند با تو جماع نخواهم کرد یا گفت: اگر با تو جماع بکنم هر سه طلاقم واقع باشند قسمش منعقد می شود و بعد از چهار ماه زن از او درخواست می کند او را طلاق بدهد یا با او جماع بکند و بلا فاصله بعد از دخول، آلتش را بیرون بیاورد؛ زیرا با این جماع طلاقش واقع می شود؛ ولی بهتر است خلع و تجدید نکاح بکند؛ به شیوه ای که در بحث خلع بیان کردیم.

(نکته) زنانی که در دادگاه با قانون وضعی خود را طلاق می دهند، طلاقشان واقع نمی شود و زن شوهرانشان هستند؛ هر چند که قاضی به ایشان طلاقنامه بدهد؛ زیرا این کار بر خلاف دستور اسلام است.

فصل، وَ الظَّهَارُ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِزَوْجَتِهِ أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي، فَإِذَا قَالَ لَهَا ذَلِكَ وَ لَمْ يُنْبِئْهُ بِالطَّلَاقِ صَارَ عَائِدًا وَ لَزِمَتْهُ الْكُفَّارَةُ

«فصل» ظهار

«وَ الظَّهَارُ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِزَوْجَتِهِ أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» «ظهار» این است که مرد به زنش بگوید: تو بر من همانند پشت مادرم هستی؛ یا بگوید: تو با من همانند پشت خواهرم هستی؛ یا بگوید: تو نزد من همانند دامن مادر یا خواهرم هستی. اینها الفاظ صریح ظهار هستند و نیازمند نیت نیستند.

اگر شوهر به زنش بگوید: تو همانند مادرم یا همانند دخترم هستی در این صورت اگر نیت ظهار نداشته باشد ظهار نخواهد شد. فرقی نیست با نیت احترام گذاشتن به او آن جمله را بگوید یا با نیت دیگری. و اگر قصد ظهار داشته باشد ظهار می شود. و اگر نیت یک طلاق داشته باشد یک طلاقش واقع می شود و ...

و اگر به زنش بگوید: تو همانند مادر و خواهرم بر من حرام باشی؛ یا بگوید: تو را بر خود حرام کردم؛ یا بگوید: شرمگاهت بر من حرام باشد با گفتن این جمله ها اگر قصد ظهار داشته باشد ظهار می شوند. و اگر نیت یک طلاق داشته باشد یک طلاقش واقع می شود و ... و اگر اراده ای حرام کردن زنش را داشته باشد حرام نخواهد شد؛ ولی باید کفاره ای قسم بدهد به شیوه ای که در کتاب قسم ها توضیح خواهیم داد؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: إِذَا حَرَّمَ الرَّجُلُ عَلَيْهِ امْرَأَتَهُ فَهِيَ يَمِينٌ يُكْفَرُهَا، وَ قَالَ: "لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ"» شیخان روایت کرده اند: «ابن عباس فرمود: هرگاه مرد زنش را بر خود حرام کند این قسم است که باید کفاره اش را پردازد و فرمود: به درستی پیامبر الگوی حسنه ی شماست.» (سوره ی تحریم را مطالعه کن)

«فَإِذَا قَالَ لَهَا ذَلِكَ وَ لَمْ يُنْبِئْهُ بِالطَّلَاقِ صَارَ عَائِدًا وَ لَزِمَتْهُ الْكُفَّارَةُ» هرگاه شوهر لفظ ظهار را به زنش گفت و بلافاصله او را طلاق نداد با این طلاق ندادن به همسری

وَ الْكُفَّارَةُ عَنَّا رَقَبَةٌ مُّؤَمَّنَةٌ سَلِيمَةٌ مِنَ الْغُيُوبِ الْمُضَرَّةِ بِالْعَمَلِ وَ الْكَسْبِ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فإِطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا كُلِّ مِسْكِينٍ مُّدٌّ؛ وَ لَا يَحِلُّ لِلْمُظَاهِرِ وَطُؤُهَا حَتَّى يُكْفَرَ

او برمی گردد؛ یعنی ظاهر می شود که زنش را می خواهد و کفاره بر شوهر واجب می شود. خلاصه هر گاه شوهر یکی از سه لفظظهار را به زنش بگوید و به دنبال تمام شدن جمله یظهار بلا فاصله زنش را طلاق ندهد چنان ظاهر می شود که به همسری زنش رضایت دارد و حرف بدی زده است؛ بنابراین کفاره یظهار بر شوهر واجب می شود. و اگر بعد از جمله یظهار بلا فاصله او را طلاق بدهد کفاره بر او لازم نمی آید.

﴿وَ الْكُفَّارَةُ عَنَّا رَقَبَةٌ مُّؤَمَّنَةٌ سَلِيمَةٌ مِنَ الْغُيُوبِ الْمُضَرَّةِ بِالْعَمَلِ وَ الْكَسْبِ﴾ کفاره یظهار عبارت است از آزاد کردن یک برده ی مومنی که از عیب های مضر به عمل و کسب سالم باشد ﴿فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ﴾ و اگر چنین برده ای را نیافت عبارت است از روزه ی دو ماه متوالی؛ یعنی نباید در میان آن شصت روز یک روز فاصله بیندازد؛ یعنی اگر یک روز روزه نگرفت روزه های گرفته شده لغو می شوند و باید به اول برگردد.

﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فإِطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا كُلِّ مِسْكِينٍ مُّدٌّ﴾ و اگر به علت پیری یا بیماری دائم، توانایی این روزه را نداشت باید به شصت مسکین غذا بدهد به هر یک از آنها «۶۰۵» گرم دانه.

﴿وَ لَا يَحِلُّ لِلْمُظَاهِرِ وَطُؤُهَا حَتَّى يُكْفَرَ﴾ برایظهارکننده درست نیست قبل از پرداخت کفاره با زنش جماع بکند؛ هر چند که توانایی پرداخت کفاره را نداشته باشد؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

﴿وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا، ذَلِكَمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْلَمُونَ خَبِيرٌ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ

قَبْلَ أَنْ يَتِمَّاسَا، فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا» (مجادله/۳ و ۴):

«کسانی که از زنانشانظهار می کنند و سپس از گفته ی خود پشیمان می شوند باید قبل از جماع، برده ای را آزاد بکنند با این عمل تنبیه خواهید شد و خداوند از اعمال شما آگاه است و اگر برده را نیافتند باید قبل از جماع، دو ماه پی در پی روزه بگیرند و اگر توانایی آن را نداشتند باید به شصت مسکین طعام بدهند.»

(خانمه)ظهار برای مدت معین درست است، مثلاً مردی به زنش بگوید: به مدت یک ماه همانند پشت مادرم هستی بعد اگر در این مدت با زنش جماع کرد کفاره بر او واجب می شود و اگر تا پایان یک ماه جماع نکرد چیزی بر او واجب نمی شود و بعد از یک ماه زنش برای او حلال خواهد شد.

(نکته)اگر زن به شوهرش بگوید: تو همانند پدر و برادر من هستی گناهکار می شود؛ ولی شوهرش بر او حرام نمی شود و کفاره هم بر او لازم نمی آید.

فَصَلِّ، وَ إِذَا رَمَى الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ بِالزَّنَا فَعَلَيْهِ حَدُّ الْقَذْفِ، إِلَّا أَنْ يُقِيمَ الْبَيِّنَةَ أَوْ يُلَاعِنَ، فَيَقُولُ عِنْدَ الْحَاكِمِ فِي الْجَامِعِ عَلَى الْمُنْبَرِ فِي جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّنِي لِمِنَ الصَّادِقِينَ فِي مَا رَمَيْتُ بِهِ زَوْجَتِي وَ إِنَّ هَذَا الْوَلَدَ مِنَ الزَّنَا وَ لَيْسَ مِنِّي أَرْبَعَ مَرَّاتٍ، وَ يَقُولُ فِي الْمَرَّةِ الْخَامِسَةِ بَعْدَ أَنْ يَعْظُمَ الْحَاكِمُ: وَ عَلَيَّ لَعْنَةُ اللَّهِ إِنْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ

﴿فَصَلِّ﴾، لعان

لعان عبارت است از لعنت کردن شوهر به زنش به شیوهی آتی، به خاطر متهم کردن زن به زنا.

﴿وَ إِذَا رَمَى الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ بِالزَّنَا فَعَلَيْهِ حَدُّ الْقَذْفِ﴾ هرگاه شوهر زنش را به زنا متهم کرد حد قذف (تهمت زنا) که هشتاد چوب است بر او واجب می شود؛ به شرطی که آن زن در طول زندگی اش مرتکب زنا نشده باشد ﴿إِلَّا أَنْ يُقِيمَ الْبَيِّنَةَ أَوْ يُلَاعِنَ﴾ مگر این که چهار شاهد بیاورد یا زن به زنایش اعتراف بکند و یا شوهر لعان بکند؛ یعنی در این سه صورت، حد قذف بر شوهر واجب نمی شود ﴿فَيَقُولُ عِنْدَ الْحَاكِمِ فِي الْجَامِعِ عَلَى الْمُنْبَرِ فِي جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ﴾ و مرد در لعانش نزد قاضی در مسجد جامع بر منبر با حضور جمعی از مردم می گوید: ﴿أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّنِي لِمِنَ الصَّادِقِينَ فِي مَا رَمَيْتُ بِهِ زَوْجَتِي وَ إِنَّ هَذَا الْوَلَدَ مِنَ الزَّنَا وَ لَيْسَ مِنِّي﴾ به خدا شهادت می دهم من در این تهمت زنا که به زنی فلانی می زنم صادق هستم و اگر بچه یا حمل داشت شوهر می گوید: این بچه از زناست نه از من. حضور قاضی واجب و رفتن به مسجد جامع سنت است؛ بنابراین باید قاضی کلمات لعان را به شوهر و زن بگوید؛ یعنی نباید خودسرانه بگویند و ابتدا جملات را به شوهر می گوید ﴿أَرْبَعَ مَرَّاتٍ﴾ شوهر این جملات را چهار بار تکرار می کند ﴿وَ يَقُولُ فِي الْمَرَّةِ الْخَامِسَةِ بَعْدَ أَنْ يَعْظُمَ الْحَاكِمُ﴾ و بعد از این که قاضی شوهر را با ترس از عذاب قیامت و رعایت تقوای پروردگار و دوری گرفتن از دروغ و شدید تربودن عذاب جهنم از عذاب دنیا نصیحت کرد شوهر در بار پنجم می گوید: ﴿وَ عَلَيَّ لَعْنَةُ اللَّهِ إِنْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ اگر در این تهمت، دروغگو باشم لعنت خداوند بر من باد؛ خداوند متعال فرموده است:

وَ يَتَعَلَّقُ بِلِعَانِهِ خَمْسَةُ أَحْكَامٍ: سُقُوطُ الْحَدِّ عَنْهُ، وَ وَجُوبُ الْحَدِّ عَلَيْهَا، وَ زَوَالُ الْفِرَاشِ، وَ نَفْيُ الْوَلَدِ، وَ التَّحْرِيمُ عَلَى الْأَبَدِ

«وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ وَ الْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (نور/۷ و ۸)

«مردانی که زنانشان را به زنا متهم می کنند و جز خودشان شاهدی ندارند باید شوهر چهار بار شهادت بدهد که در این اتهام راست می گوید و در بار پنجم بگوید: اگر دروغ می گویم لعنت خدا بر من باد.»

«وَ يَتَعَلَّقُ بِلِعَانِهِ خَمْسَةُ أَحْكَامٍ» پنج حکم به لعان شوهر تعلق می گیرد؛ یعنی بعد از شهادت شوهر پنج حکم صادر می شود:

اول؛ «سُقُوطُ الْحَدِّ عَنْهُ» حد تهمت زنا از او ساقط می شود.

دوم، «وَ وَجُوبُ الْحَدِّ عَلَيْهَا» حد زنا (رجم یا صد ضربه) بر زن واجب می شود.

سوم، «وَ زَوَالُ الْفِرَاشِ» همبستری کنار می رود.

چهارم، «وَ نَفْيُ الْوَلَدِ» بچه از شوهر نفی می شود؛ یعنی در صورتی که گفته باشد: متعلق به من نیست.

پنجم، «وَ التَّحْرِيمُ عَلَى الْأَبَدِ» تا ابد زن بر شوهرش حرام می شود؛ یعنی اگر شوهر دیگر هم بکند برای شوهر اول حلال نخواهد شد؛

«عَنْ عُمَرَ وَ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ- رضي الله عنهما-: مَضَتْ السُّنَّةُ أَنْ يُفَرَّقَ بَيْنَ الْمُتَلَاعِنَيْنِ وَ لَا يَجْتَمِعَانِ أَبَدًا» ابوداود و بیهقی روایت کرده اند:

«سنت پیامبر ﷺ بر این امر قرار گرفته است که در بین زن و شوهر لعان کننده جدایی انداخته شود و هیچ گاه همسر یکدیگر نخواهند شد.»

«وَ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ؓ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ فَرَّقَ بَيْنَ الْمُتَلَاعِنَيْنِ وَ الْحَقَّ الْوَلَدَ بِالْمَرْأَةِ» شیخان روایت کرده اند:

وَّيَسْقُطُ الْحَدُّ عَنْهَا بِأَنْ تَلْتَعِنَ، فَتَقُولُ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّ فُلَانًا هَذَا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فِي مَا رَمَانِي بِهِ مِنْ الزَّانَا أَرْبَعَ مَرَّاتٍ، وَتَقُولُ فِي الْمَرَّةِ الْخَامِسَةِ بَعْدَ أَنْ يَعِظَهَا الْحَاكِمُ: وَ عَلَيَّ غَضَبُ اللَّهِ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ

«پیامبر ﷺ در بین زن و شوهر لعان کننده جدایی انداخت و بچه را به زن داد.»

﴿وَيَسْقُطُ الْحَدُّ عَنْهَا بِأَنْ تَلْتَعِنَ﴾ با لعان زن، حد از او ساقط می شود؛ یعنی بعد از پایان لعان شوهر، قاضی به زن می گوید: تو هم لعان بکن ﴿فَتَقُولُ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّ فُلَانًا هَذَا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فِي مَا رَمَانِي بِهِ مِنَ الزَّانَا﴾ بعد می گوید: به خدا شهادت می دهم که این شوهر من که فلان است در این تهمت زنایی که به من زد دروغ می گوید ﴿أَرْبَعَ مَرَّاتٍ﴾ و این جمله را چهار بار می گوید ﴿وَتَقُولُ فِي الْمَرَّةِ الْخَامِسَةِ بَعْدَ أَنْ يَعِظَهَا الْحَاكِمُ﴾ و در بار پنجم بعد از این که قاضی او را با ترساندن از عذاب دوزخ- همانگونه که بیان شد- نصیحت کرد می گوید: ﴿وَ عَلَيَّ غَضَبُ اللَّهِ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ غضب خدا بر من باد اگر شوهرم راست می گوید؛ خداوند متعال فرموده است:

وَيَذَرُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ وَ الْخَامِسَةَ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (نور/۸ و ۹):

«اگر زن متهم، چهار بار شهادت بدهد که شوهر در این اتهام دروغ می گوید و در بار پنجم بگوید: غضب خداوند بر من باد اگر شوهرم راست می گوید این شهادت ها حد را از زن ساقط می کنند.»

(نکته) اگر شوهر اسم مردی را که با زنش زنا کرده است بیان کرد باید در هر چهار بار شهادت اسم او را بیاورد به خاطر این که حد تهمت زنا به آن مرد از شوهر ساقط بشود. بدانکه جاری کردن الفاظ لعان با هر زبانی درست است. و إن شاء الله تعالی در کتاب جنایات حد تهمت زنا را بیان خواهیم کرد.

(خاتمه) پیامبر ﷺ فرموده است:

«أَيُّمَا امْرَأَةٍ أَدْخَلْتُ عَلَى قَوْمٍ مِنْ لَيْسَ مِنْهُمْ فَلَيْسَتْ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ، وَلَنْ يُدْخَلَ

اللَّهُ جَنَّتُهُ، وَ أَيُّمَا رَجُلٍ جَحَدَ وَلَدَهُ وَ هُوَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ احْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ وَ فَضَحَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ» ابن حبان و غیر او روایت کرده‌اند:

«هر زنی که بچه‌ای را به مردی نسبت بدهد و بچه متعلق به آن مرد نباشد این زن به خاطر گناه کبیره‌اش نزد خداوند هیچ احترامی نخواهد داشت و خداوند او را وارد بهشتش نمی‌کند و هر مردی که بچه‌ای را نفی بکند در حالی که بچه به او بنگرد [بداند که بچه متعلق به او است] خداوند در روز قیامت خودش را از او ستر می‌کند و در حضور تمام مردم او را رسوا می‌نماید.»

فَصْلٌ، وَ الْمُعْتَدَّةُ عَلَى صَرْبَيْنِ: مُتَوَفَّى عَنْهَا، وَ غَيْرِ مُتَوَفَّى عَنْهَا، فَالْمُتَوَفَّى عَنْهَا إِنْ كَانَتْ حَامِلًا فَعِدَّتُهَا يَوْضِعُ الْحَمْلِ، وَ إِنْ كَانَتْ حَائِلًا فَعِدَّتُهَا أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَ عَشْرٌ

﴿فَصْلٌ عِدَّة﴾

عده این است که زن شوهر مرده یا طلاق داده شده مدتی منتظر شود؛ یعنی تا پایان این مدت نباید شوهر بکند؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَلَا تَعْرِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ» (بقره/۲۳۵):

«زنان را تا بعد از پایان عده نکاح نکنید.»

﴿وَالْمُعْتَدَّةُ عَلَى صَرْبَيْنِ﴾ زن دارای عده دو نوع است:

اول، ﴿مُتَوَفَّى عَنْهَا﴾ شوهر مرده.

دوم، ﴿وَاغَيْرِ مُتَوَفَّى عَنْهَا﴾ غیر شوهر مرده.

﴿فَالْمُتَوَفَّى عَنْهَا إِنْ كَانَتْ حَامِلًا فَعِدَّتُهَا يَوْضِعُ الْحَمْلِ﴾ زن شوهر مرده اگر حامله باشد

عده اش با وضع حمل است. فرقی نیست بچه اش زنده باشد یا مرده، تصویرش کامل شده باشد یا یک قطعه گوشت باشد و تصویرش مخفی. به صورت طبیعی به دنیا بیاید

یا به صورت سزارین؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» (طلاق/۴):

«عده‌ی زنان حامله این است که حملشان را وضع کنند.»

﴿وَ إِنْ كَانَتْ حَائِلًا فَعِدَّتُهَا أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَ عَشْرٌ﴾ و اگر حامله نبود عده اش چهار ماه و ده

روز است. فرقی نیست شوهرش با او جماع کرده باشد یا نه؛ بزرگ باشد یا کوچک؛

خداوند متعال فرموده است:

«وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا»

(بقره/۲۳۴):

«مردانی که از میان شما فوت می کنند و زنانی را به جا می گزارند آن زنان چهار

ماه و ده روز منتظر می شوند.»

وَعَبَّرَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا إِنْ كَانَتْ حَامِلًا فَعِدَّتُهَا يَوْضَعُ الْحَمْلِ، وَإِنْ كَانَتْ حَائِلًا وَهِيَ مِنْ دَوَاتِ الْحَيْضِ فَعِدَّتُهَا ثَلَاثَةُ قُرُوءٍ، وَهِيَ الْأَطْهَارُ؛ وَإِنْ كَانَتْ صَغِيرَةً أَوْ آيسَةً فَعِدَّتُهَا ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ

﴿وَعَبَّرَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا﴾ و زن غیر شوهر مرده؛ یعنی زنی که طلاق داده شده یا نکاحش فسخ شده است ﴿إِنْ كَانَتْ حَامِلًا فَعِدَّتُهَا يَوْضَعُ الْحَمْلِ﴾ اگر حامله باشد عده اش با وضع حمل است (به شیوه‌ای که بیان گردید).

﴿وَإِنْ كَانَتْ حَائِلًا وَهِيَ مِنْ دَوَاتِ الْحَيْضِ﴾ و اگر حامله نبود و از زنانی بود که حیض داشتند ﴿فَعِدَّتُهَا ثَلَاثَةُ قُرُوءٍ﴾ عده‌اش سه قرء است ﴿وَهِيَ الْأَطْهَارُ﴾ و قرء‌ها عبارت از سه پاکی میان دو حیض هستند؛ یعنی هرگاه سه پاکی را به پایان رسانید عده‌اش سپری می‌شود؛ بنابراین اگر زنی در حین پاکی طلاق داده شد این سه پاکی یکی از سه پاکی عده به حساب می‌آید و وقتی که بعد از پایان پاکی سوم حیض را مشاهده کرد عده‌اش به پایان می‌رسد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» (بقره/۲۲۸):

«زنان طلاق داده شده سه قرء منتظر می‌مانند.»

(نکته) اگر زنی به سبب بیماری یا شیردادن به بچه حیضش قطع شد باید تا حین دیدن حیض یا دوران آیسگی (قطع حیض به کلی) منتظر بماند بعد با سپری کردن سه ماه عده را به پایان می‌رساند. و اگر سبب قطع حیض معلوم نبود در فتوای قدیم امام شافعی و در مذهب امام مالک و امام احمد باید نه ماه منتظر باشد بعد اگر حیض را مشاهده نکرد با سپری کردن سه ماه دیگر عده‌اش به پایان می‌رسد.

﴿وَإِنْ كَانَتْ صَغِيرَةً أَوْ آيسَةً﴾ و اگر زن طلاق داده شده کوچک بود و حیض نداشت یا به سن آیسگی رسیده بود ﴿فَعِدَّتُهَا ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ﴾ عده‌اش سه ماه است؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَاللَّائِي يَتُسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ» (طلاق/۴):

«زنانی که از حیض مایوس شده‌اند و زنانی که به سن حیض نرسیده‌اند عده‌ی هر دوی آن‌ها سه ماه است.»

(نکته) زنی که اشتبهاً با او جماع شده است یعنی مرد جماع‌کننده چنان تصور کرده که آن زن زن خودش است باید همانند زن طلاق داده شده عده را سپری کند و بچه‌ی متولد از این جماع، محترم است و متعلق به مرد جماع‌کننده می‌باشد؛ یعنی متعلق به شوهر آن زن نیست. و حرام است شوهر با او شوخی و جماع بکند تا وقتی که عده‌اش را از آن مرد جماع‌کننده سپری می‌کند.

﴿وَالْمُطَلَّقة قَبْلَ الدُّخُولِ بِهَا لِاعِدَّةٍ عَلَيْهَا﴾ بر زنی که قبل از تصرف طلاق داده شده یا نکاحش فسخ شده است عده وجود ندارد؛ خداوند متعال فرموده است:

«إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا» (احزاب/۴۹):

«هرگاه زنان مؤمن را نکاح کردید و سپس قبل از جماع کردن با ایشان آنان را طلاق دادید برای شما بر آن‌ها عده نیست.»

بنابراین اگر شوهر یک بار با زنش جماع کرد عده بر زن لازم می‌آید؛ هرچند که قبل از طلاق، از هم بسیار دور بوده باشند و چند سالی با او جماع نکرده باشد؛ زیرا در عده جهت عبادت هم وجود دارد.

(نکته) بر زنی که با او زنا شده است عده وجود ندارد؛ زیرا برای زنا احترامی نهاده نشده است؛ بنابراین اگر از زنا صورت گرفته حامله شد درست است در حین حاملگی به مرد زناکننده یا با مرد دیگری شوهر بکند. و بچه‌ی متولد از زنا ولد الزناست؛ یعنی تنها متعلق به زن است و بچه‌ی شوهرش یا مرد زانی نخواهد شد؛ هر چند که مرد زناکننده بعداً او را نکاح کند؛ بنابراین اگر منی مردی با پنبه یا وسیله‌ی دیگری به رحم زنی ریخته شد همانند ولد الزنا محسوب می‌شود و بچه‌ی مرد

وَعِدَّةُ الْأَمَةِ بِالْحَمْلِ كَعِدَّةِ الْحُرَّةِ، وَبِالْأَقْرَاءِ أَنْ تَعْتَدَّ بِقُرَائِنِ، وَبِالشُّهُورِ عَنِ الْوَفَاةِ أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرَيْنِ وَخَمْسِ لَيَالٍ، وَعَنِ الطَّلَاقِ أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرٍ وَنِصْفٍ، فَإِنْ اعْتَدَّتْ بِشَهْرَيْنِ كَانَ أَوَّلِي

صاحب منی و شوهر زن نخواهد شد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: أَلَوْلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: بچه متعلق به مردی است که به صورت حلال با زن همبستری کرده است و برای زنا کننده بی آبرویی است.»

﴿وَعِدَّةُ الْأَمَةِ بِالْحَمْلِ كَعِدَّةِ الْحُرَّةِ﴾ عده‌ی جاریه با حمل همانند عده‌ی زن آزاد است ﴿وَبِالْأَقْرَاءِ أَنْ تَعْتَدَّ بِقُرَائِنِ﴾ و اگر حامله نبود و حیض را مشاهده نکرد یعنی عده‌اش با قرء بود باید دو قرء را مشاهده کند؛ یعنی دو بار پاک شدن را ببیند.

﴿وَبِالشُّهُورِ عَنِ الْوَفَاةِ أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرَيْنِ وَخَمْسِ لَيَالٍ﴾ و اگر به خاطر ندیدن حیض عده‌اش با ماه بود و شوهر فوت کرده بود این است که دو ماه و پنج شب را سپری کند.

﴿وَعَنِ الطَّلَاقِ أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرٍ وَنِصْفٍ﴾ و اگر عده‌ی طلاق بود این است که یک ماه و نیم را سپری نماید ﴿فَإِنْ اعْتَدَّتْ بِشَهْرَيْنِ كَانَ أَوَّلِي﴾ و اگر با دو ماه عده را سپری کند این عمل بهتر خواهد بود.

(خاتمه) اگر شوهر زنی گم شد و هیچ خبری از او نبود درست نیست شوهر بکند تا این که دو مرد بر فوت او شهادت می دهند یا به طریق دیگری از فوت او مطمئن می شود. و در فتوای قدیم امام شافعی و در مذهب امام مالک و امام احمد - خدا از ایشان خوشنود باشد - چنین زنی نزد قاضی می رود و قاضی و به او می گوید: چهار سال منتظر بماند و سپس عده‌ی وفات یعنی چهار ماه و ده روز را سپری می کند و بعد از آن می تواند شوهر بکند؛

«عَنْ عُمَرَ رضی اللہ عنہ فِي امْرَأَةِ الْمَفْقُودِ: تَتَرَبَّصُ أَرْبَعِ سِنِينَ ثُمَّ تَعْتَدُّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا»

مالک و شافعی اخراج کرده‌اند:

«حضرت عمر در مورد زنی که شوهرش گم شده است فرمود: چهار سال منتظر می‌ماند و بعد از آن چهار ماه و ده روز را سپری می‌کند.»

و اگر بعد از شوهر کردن، شوهر قدیمش پیدا شد زن شوهر قدیمش می‌شود؛ زیرا ظاهر می‌شود که برای دوم نکاح نشده است و جماعش جماع اشتباهی محسوب می‌گردد. و اگر از جماعش با این مرد دوم بچه‌ای متولد شد متعلق به شوهر تازه است؛ بنابراین نباید شوهر قدیم با زن جماع بکند تا عده‌ی شوهر تازه‌اش به پایان می‌رسد.

فصل، وَ يَجِبُ لِلْمُعْتَدَةِ الرَّجْعِيَّةِ السُّكْنَى وَ النَّفَقَةُ، وَ يَجِبُ لِلْبَائِنِ السُّكْنَى، دُونَ النَّفَقَةِ، إِلَّا أَنْ تَكُونَ حَامِلًا، وَ يَجِبُ عَلَى الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا الْإِحْدَادُ،

﴿فصل﴾ حقوق زنی که در عده است

﴿وَ يَجِبُ لِلْمُعْتَدَةِ الرَّجْعِيَّةِ السُّكْنَى وَ النَّفَقَةُ﴾ برای زنی که در عده‌ی رجعی است (زنی که بدون عوض، یک یا دو طلاق داده شده است) تا پایان عده تهیه کردن مسکن یا هزینه‌ی آن و نفقه‌ی او بر شوهر واجب است. فرقی نیست حامله باشد یا نه ﴿وَ يَجِبُ لِلْبَائِنِ السُّكْنَى﴾ و برای زنی که در عده‌ی بائن است: (زنی که سه طلاقه داده شده یا در برابر عوض طلاق داده شده است) تا پایان عده تهیه کردن مسکن یا هزینه‌ی آن بر شوهر واجب است. و نباید با هم در یک خانه باشند؛ خداوند متعال فرموده است: «أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ» (طلاق/۶):

«زنان طلاق داده شده را در جایی که قبل از طلاق در آن بودند به اندازه‌ی توانایی خودتان اسکان دهید.»

﴿دُونَ النَّفَقَةِ﴾ ولی نفقه‌ی او بر شوهر واجب نیست ﴿إِلَّا أَنْ تَكُونَ حَامِلًا﴾ مگر این که از شوهرش حامله باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ إِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٌ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» (طلاق/۶):

«اگر زنان طلاق داده شده حامله بودند تا حین وضع حمل نفقه‌ی آنان را بپردازید.»

(نکته) زن شوهر مرده تا پایان عده تنها حق اسکان خواهد داشت؛ یعنی تهیه‌ی نفقه‌ی او واجب نیست؛ هر چند که حامله باشد؛

«عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه مَرْفُوعًا: لَا نَفَقَةَ لِلْحَامِلِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا» بیهقی و دارقطنی
اخراج کرده‌اند:

«زن شوهر مرده‌ی حامله حق نفقه نخواهد داشت.»

﴿وَ يَجِبُ عَلَى الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا الْإِحْدَادُ﴾ تا پایان عده، بر زن شوهر مرده احداث

وَ هُوَ الْإِمْتِنَاعُ مِنَ الزَّيْنَةِ وَ الطَّيِّبِ، وَ عَلَى الْمُتَوَقِّفِ عَنْهَا زَوْجُهَا وَ الْمَبْتُوتَةِ مُلَازِمَةُ الْبَيْتِ، إِلَّا لِحَاجَةٍ

واجب است ﴿وَ هُوَ الْإِمْتِنَاعُ مِنَ الزَّيْنَةِ وَ الطَّيِّبِ﴾ و احداث عبارت از امتناع کردن از زینت و خوشبو کردن خود است؛

«عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ - رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لَا تُحْدُ امْرَأَةٌ عَلَى مِيتٍ فَوْقَ ثَلَاثٍ إِلَّا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا، وَ لَا تَلْبَسُ ثَوْبًا مَضْبُوعًا، وَ لَا تَكْتَحِلُ وَ لَا تَمْسُ طَلِيئًا» شیخان روایت کرده اند:

«نباید زن بر هیچ مرده‌ای بیشتر از سه روز احداث بکند جز بر شوهر که زنش برای او چهار ماه و ده روز احداث خواهد کرد و لباس رنگی نمی‌پوشد و به چشمش سرمه نمی‌کشد و خود را خوشبو نمی‌کند.»

﴿وَ عَلَى الْمُتَوَقِّفِ عَنْهَا زَوْجُهَا وَ الْمَبْتُوتَةِ مُلَازِمَةُ الْبَيْتِ﴾ بر زن شوهر مرده و بر زنی که سه طلاقه داده شده است واجب است در خانه بماند؛ یعنی نباید قبل از سپری شدن عده از خانه خارج بشوند نه برای رفتن به خانه‌ی پدر و بستگان و نه برای حج و نه برای بازار و جاهای دیگر ﴿إِلَّا لِحَاجَةٍ﴾ مگر این که نیازمند باشد، مانند رفتن برای خرید غذا یا ترس از دزد و بی‌ناموس؛ خداوند متعال فرموده است:

«لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ» (طلاق/۱): «تا پایان عده زنان طلاق داده شده را از خانه‌هایشان خارج نکنید و خودشان هم بیرون نروند؛ مگر این که کار فاحشی را انجام بدهند.»

«و عَنْ قُرَيْعَةَ - رضي الله عنها- : أَنْ زَوْجَهَا قُتِلَ، فَأَمَرَهَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تَمْكُثَ فِي بَيْتِهَا حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ» اصحاب سنن روایت کرده اند:

«شوهر فریعه کشته شد پیامبر ﷺ به او دستور داد تا پایان عده در خانه بماند.»
(نکته) زن ناشزه که شوهرش بمیرد یا طلاق داده شود دارای حقوق مذکور نیست.

فصل، وَ مَنِ اسْتَحَدَّتْ مِلْكَ أُمَةٍ حَرَمَ عَلَيْهِ الْإِسْتِمْتَاعُ بِهَا حَتَّى يَسْتَبْرِئَهَا إِنْ كَانَتْ مِنْ ذَوَاتِ الْحَيْضِ بِحَيْضَةٍ، وَ إِنْ كَانَتْ مِنْ ذَوَاتِ الشُّهُورِ بِشَهْرٍ فَقَطْ، وَ إِنْ كَانَتْ مِنْ ذَوَاتِ الْحَمْلِ بِالْوَضْعِ؛ وَ إِذَا مَاتَ سَيِّدُ أُمِّ الْوَلَدِ اسْتَبْرَأَتْ نَفْسَهَا كَالْأُمَةِ

﴿فصل﴾ استبراء (مطمئن شدن)

استبراء به معنای انتظار سپری شدن مدتی بر جاریه برای مطمئن شدن از حامله نبودن او است.

﴿وَ مَنِ اسْتَحَدَّتْ مِلْكَ أُمَةٍ حَرَمَ عَلَيْهِ الْإِسْتِمْتَاعُ بِهَا حَتَّى يَسْتَبْرِئَهَا﴾ کسی که جاریه‌ای را به دست آورد. فرقی نیست آن را خریداری کند یا به او بخشیده شود یا در جنگ با کفار بگیرد یا با ارث و یا به طریق دیگری به او برسد حرام است قبل از استبراء کردن او از او لذت بگیرد؛ یعنی با او شوخی یا جماع و ... بکند. فرقی نیست دختر باشد یا بیوه زن ﴿إِنْ كَانَتْ مِنْ ذَوَاتِ الْحَيْضِ بِحَيْضَةٍ﴾ این جاریه اگر از زنان دارای حیض بود استبرایش با اتمام یک حیض است ﴿وَ إِنْ كَانَتْ مِنْ ذَوَاتِ الشُّهُورِ بِشَهْرٍ فَقَطْ﴾ و اگر به خاطر پیری یا بچه‌بودن حیض را مشاهده نمی‌کرد با سپری کردن یک ماه ﴿وَ إِنْ كَانَتْ مِنْ ذَوَاتِ الْحَمْلِ بِالْوَضْعِ﴾ و اگر حامله بود با وضع حمل، استبرایش حاصل می‌شود؛

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي سَبَايَا أَوْطَاسٍ: لَا تُوطَأُ حَامِلٌ حَتَّى تَضَعَ وَ لَا غَيْرُ ذَاتِ حَمْلٍ حَتَّى تَحِيضَ حَيْضَةً» ابوداود اخراج کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد برده‌های اوطاس که در جنگ حنین از کفار اسیر شده بودند فرمود: با جاریه‌ی حامله جماع نشود تا وقتی که حملش را می‌نهد و با جاریه‌ی غیر حامله هم جماع نشود تا حیضی را به پایان می‌رساند.»

﴿وَ إِذَا مَاتَ سَيِّدُ أُمِّ الْوَلَدِ﴾ هرگاه سید جاریه‌ای که از سید بچه را به دنیا آورده است فوت کرد (فرقی نیست بچه در حال حیات باشد یا مرده باشد) ﴿اسْتَبْرَأَتْ نَفْسَهَا كَالْأُمَةِ﴾ واجب است همانند جاریه‌ی مذکور خود را استبراء کند و بعد از استبراء می‌تواند شوهر بکند؛ یعنی عده‌ی وفات بر او نیست.

فَصَلِّ، وَ إِذَا أَرْضَعْتَ الْمَرْأَةَ بِلَبَنِهَا وَلَدًا صَارَ الرُّضِيعُ وَلَدَهَا بِشَرْطَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ لَهُ دُونَ الْحَوْلَيْنِ، وَ الثَّانِي أَنْ تُرْضِعَهُ خَمْسَ رَضَعَاتٍ مُتَفَرِّقَاتٍ

﴿فصل﴾ رضاع (شیر خوردن بچه)

منظور از شیر خوردن شیر انسان است نه شیر گیاه و حیوان.

﴿وَ إِذَا أَرْضَعْتَ الْمَرْأَةَ بِلَبَنِهَا وَلَدًا﴾ هر گاه زنی شیرش را به بچه‌ای داد ﴿صَارَ الرُّضِيعُ وَلَدَهَا بِشَرْطَيْنِ﴾ بچه‌ی شیرخوار با دو شرط فرزند آن زن خواهد شد: ﴿أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ لَهُ دُونَ الْحَوْلَيْنِ﴾ اول، باید بچه کمتر از دو سال سن داشته باشد؛

«عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ - رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لَا يَحْرُمُ مِنَ الرُّضَاعِ إِلَّا مَا فَتَقَ الْأَمْعَاءَ وَ كَانَ قَبْلَ الْفِطَامِ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ هیچ شیرخوردنی موجب حرام شدن نیست جز شیری که به رودها می‌رسد و آن‌ها را تقویت می‌کند و قبل از پایان دو سالگی بچه است.»

﴿وَ الثَّانِي أَنْ تُرْضِعَهُ خَمْسَ رَضَعَاتٍ﴾ دوم، باید زن شیر ده پنج بار به بچه شیر بدهد؛ ولی لازم نیست او را سیر کند. فرقی نیست بچه شیر را از پستان زن بمکد یا شیر از پستان چکیده و در دهان بچه ریخته شود ﴿مُتَفَرِّقَاتٍ﴾ و باید این پنج بار، متفرق باشند؛ پس اگر بچه از مکیدن دست برمی‌داشت و سپس شروع به مکیدن می‌کرد یا زن بچه را از پستانی به پستان دیگر منتقل کرد یک بار محسوب می‌شود:

«عَنْ عَائِشَةَ - رضي الله عنها-: كَانَ فِي مَا أُنْزِلَ مِنَ الْقُرْآنِ عَشْرُ رَضَعَاتٍ مَعْلُومَاتٍ يُحَرِّمُنَ ثُمَّ نُسِخْنَ بِخَمْسِ مَعْلُومَاتٍ، فَتَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ فِي مَا يُتْلَى مِنَ الْقُرْآنِ» مسلم روایت کرده است:

«حضرت عائشه فرمود: قبلاً در قرآن این آیه وجود داشت ده بار شیر خوردن موجب حرام شدن است بعد به پنج بار نسخ شد و بعد از وفات پیامبر ﷺ به عنوان قرآن تلاوت می‌شد.»

منظور این است که حکم پنج بار باقی است و تلاوت آن نسخ شده است.

وَ يَصِيرُ زَوْجُهَا أَبًا لَهُ؛ وَ يَحْرُمُ عَلَى الْمُرْضِعِ التَّزْوِيجُ إِلَيْهَا وَ إِلَى كُلِّ مَنْ نَاسَبَهَا، وَ يَحْرُمُ عَلَيْهَا التَّزْوِيجُ إِلَى الْمُرْضِعِ وَ وَلَدِهِ، دُونَ مَنْ كَانَ فِي دَرَجَتِهِ، أَوْ أَعْلَى طَبَقَةٍ مِنْهُ

﴿وَ يَصِيرُ زَوْجُهَا أَبًا لَهُ﴾ شوهر زن شیرده پدر بچه‌ی شیرخوار خواهد شد؛ بنابراین پسر و دختر زن شیرده و پسر و بچه‌ی شوهر او، برادر و خواهر بچه‌ی شیرخوار خواهند شد و در میان بزرگ و کوچک آن‌ها تفاوتی وجود ندارد. و خواهر و برادر زن شیرده و شوهر او خاله و عمه و عموی بچه‌ی شیرخوار و پدر و مادر زن شیرده و شوهرش پدر بزرگ و مادر بزرگ بچه‌ی شیرخوار و زنان دیگر شوهر، نامادری بچه خواهند شد.

﴿وَ يَحْرُمُ عَلَى الْمُرْضِعِ التَّزْوِيجُ إِلَيْهَا وَ إِلَى كُلِّ مَنْ نَاسَبَهَا﴾ بر شیرخوار حرام است مادر شیری و تمام زنانی را که با مادر شیری و شوهر او نسبت دارند به نکاح خود در آورد. فرقی نیست نسبت آن زنان با مادر شیری با نسب باشد یا با شیر خوردن ﴿وَ يَحْرُمُ عَلَيْهَا التَّزْوِيجُ إِلَى الْمُرْضِعِ وَ وَلَدِهِ﴾ بر زن شیرده حرام است به شیرخوار شوهر بکند. و نیز حرام است با پسرهای شیرخوار و با شوهر شیرخوار ازدواج کند.

حرام است شوهر زن شیرده بچه‌ی شیرخوار و دختران او و زنش را به نکاح خود در آورد؛ زیرا دختر و نوه و زن پسرش خواهند شد ﴿دُونَ مَنْ كَانَ فِي دَرَجَتِهِ﴾ ولی کسانی که در درجه‌ی بچه‌ی شیرخوار هستند مانند خواهر و برادر او حرام نخواهند شد. فرقی نیست از شیرخوار، بزرگ‌تر باشند یا کوچک‌تر ﴿أَوْ أَعْلَى طَبَقَةٍ مِنْهُ﴾ و نیز کسانی که درجه‌ی آنان از بچه‌ی شیرخوار بالاتر هستند حرام نمی‌شوند، مانند مادر و پدر و عمو و دایی و خاله و عمه‌ی او.

(نکته) اگر زنی به پسر و دختری که با هم ازدواج کرده‌اند شیر حرام کننده داده باشد و سپس این موضوع آشکار شود نکاح آنان فسخ خواهد شد و تا ابد بر همدیگر حرام خواهند شد. و اگر مادرت به یکی از زنان تو شیر داده باشد بعد این موضوع ظاهر شود آن زن خواهرت می‌شود و اگر زن بزرگ‌تر به زن کوچک‌تر

شیرداده باشد و سپس آشکار شود نکاح هر دوی آنها فسخ می شود؛ زیرا زن کوچک دخترت می شود و زن بزرگ مادر زنت.

(خانمه) شیر خوردن بچه با شهادت دو مرد و شهادت یک مرد و دوزن و شهادت یک مرد و دوزن و شهادت چهار زن آشکار می شود. و درست است زن شیرده یکی از شاهد ها باشد؛ به شرطی که کرایه ی شیرش را طلب نکند.

فَصْلٌ، وَ نَفَقَةُ الْعُمُودَيْنِ مِنَ الْأَهْلِ وَاجِبَةٌ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْمُؤَلُودَيْنِ، فَأَمَّا الْوَالِدَانِ فَتَجِبُ نَفَقَتُهُمْ بِشَرْطَيْنِ: الْفَقْرُ وَ الزَّמَانَةُ، أَوِ الْفَقْرُ وَ الْجُنُونُ؛ وَ أَمَّا الْمُؤَلُودُونَ فَتَجِبُ نَفَقَتُهُمْ بِثَلَاثَةِ شَرَائِطَ: الْفَقْرُ وَ الصَّغَرُ

﴿فَصْلٌ﴾ نفقهی فامیل وزن و حیوان

﴿وَ نَفَقَةُ الْعُمُودَيْنِ مِنَ الْأَهْلِ وَاجِبَةٌ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْمُؤَلُودَيْنِ﴾ نفقهی هر دو طرف خانواده یعنی طرف بالا و پایین واجب است یعنی بر پدر و مادر نفقه ی اولاد و بر اولاد نفقه ی پدر و مادر واجب می باشد.

﴿فَأَمَّا الْوَالِدَانِ فَتَجِبُ نَفَقَتُهُمْ بِشَرْطَيْنِ﴾ با یکی از دو شرط آتی بر اولاد و اولاد اولاد نفقه ی پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگ (کافر باشند یا مسلمان) واجب است: اول، ﴿الْفَقْرُ وَ الزَّمَانَةُ﴾ فقر و زمین گیر شدن.

دوم، ﴿أَوِ الْفَقْرُ وَ الْجُنُونُ﴾ فقر و جنون؛ ولی فتوای قوی مذهب امام شافعی این است: اگر پدر و مادر، تنها فقیر باشند نفقه ی آن ها بر پسر و پدر واجب است: زیرا بسیار ناسپاسی و بی انصافی است که از پدر و مادر درخواست کار بشود؛ خداوند متعال فرموده است:

﴿وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ (لقمان/۱۵):

«اگر پدر و مادرت از تو درخواست شرک کردند از ایشان پیروی مکن و در دنیا به طریق نیک با آنان رفتار کن.»
یعنی هر چند که کافر باشند.

﴿وَ أَمَّا الْمُؤَلُودُونَ فَتَجِبُ نَفَقَتُهُمْ بِثَلَاثَةِ شَرَائِطَ﴾ نفقه ی اولاد هر چند که پایین تر باشند در سه صورت بر پدر مادر هر چند که بالاتر باشند واجب است:

اول، ﴿الْفَقْرُ وَ الصَّغَرُ﴾ فقر و صغیر بودن؛ بنابراین نفقه ی پسر تا حین بلوغ و نفقه ی دختر تا حین شوهر کردن واجب است.

أَوْ الْفَقْرِ وَالْجُنُونِ، أَوْ الْفَقْرِ وَالزَّمَانَةِ؛ وَ نَفَقَةُ الرَّقِيقِ وَ الْبَهَائِمِ وَاجِبَةٌ. وَ لَا يُكَلَّفُونَ مِنْ الْعَمَلِ مَا لَا يُطِيقُونَ

دوم، ﴿أَوْ الْفَقْرِ وَالْجُنُونِ﴾ فقر و جنون.

سوم، ﴿أَوْ الْفَقْرِ وَالزَّمَانَةِ﴾ فقر و زمین گیر شدن؛ بنابراین اگر بچه و دیوانه و زمین گیر مال داشتند از مال خودشان نفقه‌ی آنان پرداخت خواهد شد. و اگر بچه بالغ شد و شغل نیافت و فقیر بود نفقه‌اش واجب است؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَاتَوْهَنْ أَجُورَهُنَّ» (طلاق/۶):

«اگر زنان به بچه‌ها شیر دادند کرایه‌ی آنان راپردازید.»

زیرا نفقه‌ی بچه‌ها بر شماست.

(نکته) تا وقتی که پدر و پدر بزرگ توانایی نفقه‌ی بچه را داشته باشند نفقه بر مادر واجب نخواهد بود؛ ولی پسر و دختر باید با هم بر طبق دریافت ارث، نفقه‌ی پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگ را پردازند. و تا وقتی که پسر و دختر و نوه‌ها توانایی نفقه‌ی پدر داشته باشند بر پدر و پدر بزرگش واجب نخواهد بود و تا هنگامی که اولاد توانایی نفقه را داشته باشند بر نوه‌ها واجب نخواهد بود.

منظور از نفقه‌ی اصل و فرع این است که نفقه دهنده غذا و لباس و محل اسکان و هزینه‌ی پزشک و دارو را تهیه کند.

(نکته) جز اصل و فرع، نفقه‌ی هیچ فامیل دیگری واجب نیست؛ ولی در مذهب امام حنفی نفقه‌دادن هر فامیل محرمی واجب است.

﴿وَ نَفَقَةُ الرَّقِيقِ وَ الْبَهَائِمِ وَاجِبَةٌ﴾ نفقه‌ی برده به شیوه‌ی مذکور و حیوانات بر مالک آنها واجب است. و اگر مالک نفقه‌ی آنها را نپردازد قاضی به او دستور می‌دهد که برده و حیوانات را بفروشد یا برده را آزاد و حیوان حلال گوشت را ذبح کند.

﴿وَ لَا يُكَلَّفُونَ مِنْ الْعَمَلِ مَا لَا يُطِيقُونَ﴾ صحیح نیست برده و حیوان به انجام دادن عملی که توانایی آن را ندارند مکلف شوند؛

و نَفَقَةُ الزَّوْجَةِ الْمُمَكَّنَةِ مِنْ نَفْسِهَا وَاجِبَةٌ، وَ هِيَ مُقَدَّرَةٌ: فَإِنْ كَانَ الزَّوْجُ مُوسِرًا قَمْدَانٍ مِنْ غَالِبِ قُوَّتِهَا، وَ يَجِبُ مِنَ الْأَذْمِ وَ الْكِسْوَةِ مَا جَرَتْ بِهِ الْعَادَةُ

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: لِلْمَسْلُوكِ طَعَامُهُ وَ كِسْوَتُهُ، وَ لَا يُكَلَّفُ مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا مَا يُطِيقُ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: باید طعام و لباس به برده داده شود و نباید به عملی که توانایی انجام دادن آن را ندارد وادار شود.»

نقہ‌ی زن

﴿وَ نَفَقَةُ الزَّوْجَةِ الْمُمَكَّنَةِ مِنْ نَفْسِهَا وَاجِبَةٌ﴾ نقہ‌ی زن تمکین کننده بر شوهر واجب است؛ یعنی هر گاه زن به شوهرش گفت: خودم را در اختیار تو می‌گزارم نقہ‌اش بر شوهرش واجب می‌گردد؛ هر چند که شوهر صغیر یا دیوانه باشد یا توانایی انجام دادن جماع را نداشته باشد؛

«عَنْ جَابِرٍ رضی اللہ عنہ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: وَ لَهُنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» مسلم اخراج کرده است:

«به صورت نیکو، رزق و لباس زنانان بر شما واجب است.»

(نکته) زنی که به خاطر صغیر بودن توانایی جماع را نباید به شوهر واگذار شود.

برای وجوب نقہ‌ی زن لازم است سرپرست بچه و دیوانه زن آنان را تحویل بگیرد. و اگر بچه به بلوغ نزدیک شده بود خودش می‌تواند زنش را تحویل بگیرد. ﴿وَ هِيَ مُقَدَّرَةٌ﴾ مقدار نقہ معین است: ﴿فَإِنْ كَانَ الزَّوْجُ مُوسِرًا قَمْدَانٍ مِنْ غَالِبِ قُوَّتِهَا﴾ اگر شوهر، توانگر بود نقہ‌ی زنش هر روز دو مد غذایی است که غالباً در آن جا خورده می‌شود ﴿وَ يَجِبُ مِنَ الْأَذْمِ وَ الْكِسْوَةِ مَا جَرَتْ بِهِ الْعَادَةُ﴾ همچنین واجب است از لوازم پختن غذا مانند روغن، نمک، گوشت، شیر، خرما و ... و لباس بر طبق عادت آن محل و توانایی شوهر، برای زن تهیه شود.

وَ إِنْ كَانَ مُعْسِرًا فَمُدٌّ مِنْ غَالِبِ قُوتِ الْبَلَدِ وَ مَا يَأْتِدُمْ بِهِ الْمُعْسِرُونَ وَ يَكْسُونَهُ؛ وَ إِنْ كَانَ مُتَوَسِّطًا فَمُدٌّ وَ نِصْفٌ، وَ مِنْ الْأُدْمِ وَ الْكِسْوَةِ الْوَسْطَى؛ وَ إِنْ كَانَتْ مِمَّنْ يُخْدَمُ مِثْلَهَا فَعَلَيْهِ إِخْدَامُهَا

﴿وَ إِنْ كَانَ مُعْسِرًا﴾ و اگر شوهر تنگدست بود ﴿فَمُدٌّ مِنْ غَالِبِ قُوتِ الْبَلَدِ وَ مَا يَأْتِدُمْ بِهِ الْمُعْسِرُونَ وَ يَكْسُونَهُ﴾ نفقه‌ی زن در هر روز یک مد از قوت غالب آن محل و تهیه کردن لوازم غذایی و لباسی است که فقرای آن جا استفاده می‌کنند؛ خداوند متعال فرموده است:

«لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ» (طلاق/۷):

«کسی که ثروتمند است به مقدار توانایی‌اش نفقه را بپردازد و کسی که تنگدست است به میزان آن چه که خداوند به او داده است نفقه بدهد.»

﴿وَ إِنْ كَانَ مُتَوَسِّطًا﴾ و اگر شوهر، متوسط بود یعنی نه تنگدست بود و نه توانگر ﴿فَمُدٌّ وَ نِصْفٌ، وَ مِنْ الْأُدْمِ وَ الْكِسْوَةِ الْوَسْطَى﴾ نفقه‌ی زن در هر روز یک مد و نیم از قوت غالب آن محل و تهیه کردن لوازم غذایی و لباس در حد متوسط است.

(نکته) بر شوهر واجب است زنش را در جایی که مناسب آن زن است اسکان دهد. و واجب است وسایل خوابیدن و پختن غذا و نظافت و آب را برایش تهیه کند؛ ولی هزینه‌ی پزشکی و دارو بر شوهر واجب نیست. و اگر زن و شوهر با هم غذا می‌خورند- مانند این عصر- این عمل نفقه محسوب می‌شود و بر طبق قانون مذکور عمل نخواهد شد.

﴿وَ إِنْ كَانَتْ مِمَّنْ يُخْدَمُ مِثْلَهَا فَعَلَيْهِ إِخْدَامُهَا﴾ و اگر زن از زنانی بود که برای آنها خادم گرفته می‌شد یعنی از اشراف بود بر شوهر واجب است برای او زن خادم بگیرد؛ هر چند که شوهر فقیر باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (نساء/۱۹):

«به شیوه‌ی نیکو با زنان رفتار کنید.»

وَإِنْ أَعْسَرَ بِنَفَقَتِهَا فَلَهَا فَسْخُ النِّكَاحِ، وَكَذَلِكَ إِنْ أَعْسَرَ بِالصَّدَاقِ قَبْلَ الدُّخُولِ

عدم توانایی تهیه نفقهی زن

﴿وَإِنْ أَعْسَرَ بِنَفَقَتِهَا فَلَهَا فَسْخُ النِّكَاحِ﴾ اگر شوهر توانایی پرداخت نفقهی زن را نداشت زن می تواند نزد قاضی نکاح را فسخ کند. و اگر زن توانایی تهیه کردن نفقهی خودش را داشت و آن را پرداخت نمود تمام آن بر شوهر قرض می شود؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي الرَّجُلِ الَّذِي لَا يَجِدُ مَا يُنْفِقُ عَلَى زَوْجَتِهِ قَالَ: يُفَرَّقُ بَيْنَهُمَا» دارقطنی و بیهقی اخراج کرده اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد مردی که توانایی نفقهی زنش را نداشت فرمود: از همدیگر جدا کرده می شوند.»

(نکته) اگر شوهر، توانایی نفقهی زن را داشت ولی به خاطر نزاعی که در میان آنها بود آن را پرداخت نمی کرد زن نمی تواند نکاح را فسخ کند؛ بنابراین نفقهی زن بر شوهر قرض می شود و قاضی آن را از او اخذ می کند؛ ولی بسیاری از علمای دین این فتوا را اختیار کرده اند که: اگر شوهر گم شد و ممکن نبود نفقهی زن از او گرفته شود زن می تواند نزد قاضی نکاحش را فسخ کند.

﴿وَكَذَلِكَ إِنْ أَعْسَرَ بِالصَّدَاقِ قَبْلَ الدُّخُولِ﴾ و نیز اگر قبل از جماع کردن با زن، شوهر توانایی پرداخت مهریه را نداشت زن می تواند نکاح را فسخ کند؛ پس اگر زن به شوهر اجازهی جماع با او داده بود نمی تواند نکاح را فسخ نماید.

(نکته) تا زمانی که شوهر مهریه را پراخت نکرده است زن می تواند تمکین نکند؛ به شرطی که قرض نباشد. و اگر بر این موضوع نزاع کردند باید شوهر مهریه را به مرد عادل بدهد بعد زن، تمکین بکند و مرد عادل مهریه را به زن بدهد.

فَصَلِّ، وَ إِذَا فَارَقَ الرَّجُلُ وَ لَهَوَ مِنْهَا وَلَدَ زَوْجَتَهُ فَهِيَ أَحَقُّ بِحَضَانَتِهِ إِلَى سَبْعِ سِنِينَ، ثُمَّ يُخَيَّرُ بَيْنَ أَبَوَيْهِ فَأَيُّهُمَا اخْتَارَ سَلَّمَ إِلَيْهِ

﴿فَصَلِّ﴾ حضانه

«حضانه» به معنای نگهداری و تربیت بچه است و منظور از آن، شستن بچه و لباسهای او و خواباندن و نگهداری او از هر آسیبی است.

﴿وَ إِذَا فَارَقَ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ وَ لَهَوَ مِنْهَا وَلَدٌ﴾ هرگاه مرد با مردن یا طلاق یا فسخ از زنش جدا شود و از آن زن بچه‌ای داشته باشد ﴿فَهِيَ أَحَقُّ بِحَضَانَتِهِ إِلَى سَبْعِ سِنِينَ﴾ مادر تا سن هفت سالگی بچه (سن تمیز) برای حضانت او بر پدر اولویت دارد؛ زیرا مادر برای بچه مهربان‌تر است؛

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا- قَالَتْ امْرَأَةٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ ابْنِي هَذَا طَلَّقَنِي أَبُوهُ فَأَرَادَ أَنْ يَنْزِعَهُ مِنِّي، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْتِ أَحَقُّ بِهِ مَا لَمْ تَنْكِحِي» احمد روایت کرده است:

«زنی در خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد: پدر این پسر مرا طلاق داده و می‌خواهد او را از من بگیرد؛ حضرت ﷺ فرمود: به شرطی که شوهر نکنی تو برای حضانت او بر پدرش اولویت داری.»

(نکته) اگر مادر نبود مادر و بالاتر از او بر پدر اولویت دارند. و بعد از آن حق حضانت برای پدر است بعد برای مادر پدر و بالاتر و سپس پدر پدر و بالاتر و بعد از او مادر پدر پدر، سپس خواهر، بعد خاله، سپس دختر خواهر، بعد دختر برادر و سپس عمه.

﴿ثُمَّ يُخَيَّرُ بَيْنَ أَبَوَيْهِ فَأَيُّهُمَا اخْتَارَ سَلَّمَ إِلَيْهِ﴾ و بعد از هفت سالگی، در بین انتخاب پدر و مادرش به او اختیار داده می‌شود و هر یک از آنان را اختیار کرد به او واگذار می‌گردد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِغُلَامٍ: يَا غُلَامُ هَذَا أَبُوكَ وَ هَذِهِ أُمُّكَ

وَ شَرَائِطُ الْحَضَانَةِ سَبْعَةٌ: الْعَقْلُ وَ الْحَرِيَّةُ وَ الدِّينُ وَ الْعِفَّةُ وَ الْأَمَانَةُ وَ الْإِقَامَةُ وَ الْخُلُوفُ مِنَ الرُّوْجِ،

فَخُذْ بِيَدِ أَيْهِمَا شِئْتَ، فَأَخَذَ بِيَدِ أُمِّهِ فَأَنْطَلَقَتْ بِهِ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ به پسر بچه‌ای فرمود: این پدر و این مادرت است دست هر یک را که میل داری بگیر بعد دست مادرش را گرفت و مادر او را برد.»

(نکته) مادر بچه نفقه‌ی او را از شخصی که نفقه‌ی بچه بر او است می‌گیرد. واجب است مادر آغوز را به بچه‌اش بدهد بعد اگر با اراده‌ی خود خواست به او شیر بدهد این خوب است و بر دیگران اولویت دارد و می‌تواند کرایه‌ی شیردادن را دریافت کند. و اگر مادر شیر داشت و به بچه‌اش نداد حق حضانت او ساقط می‌شود. و اگر شیر نداشت حقش باقی خواهد بود و شیرش از جای دیگری تهیه می‌شود.

پدر و مادر می‌توانند با اتفاق نظر، قبل از رسیدن بچه به سن دو سالگی او را از شیر خوردن قطع بکنند؛ به شرطی که به بچه ضرری نرسد و گر نه باید دو سال کامل به او شیر داده شود.

﴿وَ شَرَائِطُ الْحَضَانَةِ سَبْعَةٌ﴾ شرایط حضانت هفت چیز است؛ یعنی کسی که بچه به او سپرده می‌شود باید دارای این هفت چیز باشد:

اول و دوم و سوم ﴿الْعَقْلُ وَ الْحَرِيَّةُ وَ الدِّينُ﴾ عقل و آزادبودن و دین است؛ بنابراین دیوانه و برده و کافر حق حضانت نخواهند داشت؛ خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ (نساء/۱۴۱):

«خداوند متعال برای کفار بر مؤمنان هیچ راهی قرار نداده است.»

یعنی به هیچ وجه حق سرپرستی مؤمنان را ندارند.

چهارم و پنجم و ششم، ﴿وَ الْعِفَّةُ وَ الْأَمَانَةُ وَ الْإِقَامَةُ﴾ عفت و امانت و اقامت در محل بودن بچه می‌باشد؛ بنابراین غیر عقیف و خائن و بد رفتار و غیر مقیم حق حضانت ندارند.

هفتم، ﴿وَ الْخُلُوفُ مِنَ الرُّوْجِ﴾ مادر نباید شوهر داشته باشد؛ ولی اگر به عموی بچه‌اش

یا عموزاده‌ی او شوهر بکند حق حضانتش باقی خواهد بود.

﴿فَإِنْ اخْتَلَّ شَرْطٌ مِنْهَا سَقَطَتْ﴾ اگر یکی از این هفت شرط مختل شد حضانت ساقط

می‌شود.

(خاتمه) بر طبق ترتیب ارث، اقوام مذکر حق حضانت خواهند داشت. و اگر در

درجه‌ی این مذکر مؤنثی بود مؤنث بر مذکر اولویت دارد.

کتاب الجنایات

الْقَتْلُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَضْرِبٍ: عَمْدٌ مَخْضٍ وَ حَطَأٌ مَخْضٍ وَ عَمْدٌ خَطِئًا، فَالْعَمْدُ الْمَخْضُ هُوَ أَنْ يَعْمِدَ إِلَى ضَرْبِهِ بِمَا يَقْتُلُ غَالِبًا

﴿کتاب الجنایات﴾ کتاب جنایات

جنایات عبارت است از کشتن انسان، قطع عضو او و زخمی کردنش.

بعد از کفر، قتل به ناحق از تمام گناهان بزرگ تر است. و منظور از قتل به ناحق قتلی است که بر خلاف قانون اسلام است؛ بنابراین کشتن کافر معاهد (کافری که با او پیمان بسته شده است) همانند کشتن مسلمانان از گناهان کبیره است؛ ولی گناه قتل مسلمان بزرگ تر است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ، قَالُوا: وَ مَا هُنَّ؟ قَالَ: الشِّرْكُ بِاللَّهِ وَ السَّحَرُ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَ التَّوَلَّى يَوْمَ الزَّحْفِ وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: از هفت گناه هلاک کننده پرهیزید؛ عرض کردند: چه گناهانی هستند؟ فرمود: شرک به خداوند، سحر، قتل به ناحق، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار کردن در حین روبرو شدن با دشمن دین و اتهام زنا به زنان پاک دامن بی خبر مؤمن.»

﴿الْقَتْلُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَضْرِبٍ﴾ قتل سه نوع است: ﴿عَمْدٌ مَخْضٍ وَ حَطَأٌ مَخْضٍ وَ عَمْدٌ خَطِئًا﴾

عمد محض، خطای محض و عمد خطا.

۱. ﴿فَالْعَمْدُ الْمَخْضُ هُوَ أَنْ يَعْمِدَ إِلَى ضَرْبِهِ بِمَا يَقْتُلُ غَالِبًا﴾ عمد محض این است

وَيَقْصِدُ قَتْلَهُ بِذَلِكَ، فَيَجِبُ الْقَوْدُ عَلَيْهِ، فَإِنْ عَفَا عَنْهُ وَجَبَتْ دِيَّةٌ مُعْلَظَةٌ حَالَةً فِي مَالِ الْقَاتِلِ؛ وَ
الْخَطَأُ الْمَحْضُ أَنْ يَرْمِيَ إِلَى شَيْءٍ فَيُصِيبَ رَجُلًا فَيَقْتُلُهُ، فَلَا قَوْدَ عَلَيْهِ، بَلْ تَجِبُ دِيَّةٌ مُحَقَّقَةٌ عَلَى
الْعَاقِلَةِ مُوَجَّلَةٌ

که شخصی با چیزی که غالباً جاندار را می‌کشد به قصد زدن نفر دیگری به او ضربه
بزند، مانند تفنگ، خنجر، سنگ بزرگ، نوشاندن و خواراندن سم، خفه کردن و ...
﴿وَيَقْصِدُ قَتْلَهُ بِذَلِكَ﴾ و با این زدن تصمیم کشتن او را داشته باشد ﴿فَيَجِبُ الْقَوْدُ عَلَيْهِ﴾
که در این صورت، بر قاتل قصاص واجب می‌شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ» (بقره/۱۷۸):

«در کشته شده‌ها بر شما قصاص واجب شده است.»

نباید زن حامله در قصاص کشته شود تا زمانی که وضع حمل می‌کند.

﴿فَإِنْ عَفَا عَنْهُ وَجَبَتْ دِيَّةٌ مُعْلَظَةٌ حَالَةً فِي مَالِ الْقَاتِلِ﴾ اگر اصحاب دم قاتل را
بخشیدند واجب است از مال او بدون تأخیر دیه‌ی تغلیظ شده‌ای پرداخت شود؛
خداوند متعال فرموده است:

«فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» (بقره/۱۷۸):

«قاتلی که از جانب برادرش عفو شود اصحاب دم بر طبق شرع دیه‌اش را
می‌گیرند و پرداخت کننده‌ی دیه بدون تأخیر آن را می‌پردازد.»

۲. ﴿وَ الْخَطَأُ الْمَحْضُ أَنْ يَرْمِيَ إِلَى شَيْءٍ فَيُصِيبَ رَجُلًا فَيَقْتُلُهُ﴾ قتل خطای محض این
است که انسانی چیزی را به شیئی پرتاب کند بعد آن چیز به مردی بخورد و او را
بکشد؛ به عنوان مثال رو به حیوانی شلیک بکند و تیر به انسانی اصابت بکند یا به
قصد کشتن حسن شلیک بکند ولی تیرش به حسین بخورد و او را به قتل برساند یا
در حین رانندگی، راننده به نفری که او را مشاهده نکرده بزند و او را بکشد این‌ها
همه قتل خطای محض هستند ﴿فَلَا قَوْدَ عَلَيْهِ﴾ بنابراین بر قاتل قصاص نیست؛ یعنی
نباید این نوع قاتل در قصاص کشته شود ﴿بَلْ تَجِبُ دِيَّةٌ مُحَقَّقَةٌ عَلَى الْعَاقِلَةِ مُوَجَّلَةٌ﴾

وَعَمْدُ الْخَطَا أَنْ يَقْصِدَ ضَرْبَهُ بِمَا لَا يَقْتُلُ غَالِبًا فَيَمُوتُ فَلَا قَوْدَ عَلَيْهِ، بَلْ تَجِبُ دِيَّةٌ مُغْلَظَةٌ عَلَى الْعَاقِلَةِ مُؤَجَّلَةٌ فِي ثَلَاثِ سِنِينَ

بلکه بر بستگان قاتل دیه‌ی سبک شده‌ی دارای مهلت واجب است ﴿فِي ثَلَاثِ سِنِينَ﴾ که در سه سال پرداخت خواهد شد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ» (نساء/۹۲):

«کسی که از روی خطا مؤمنی را به قتل برساند باید برده‌ی مؤمنی را آزاد کرده و به خانواده‌ی مقتول دیه‌ای داده شود.»

۳. ﴿وَعَمْدُ الْخَطَا أَنْ يَقْصِدَ ضَرْبَهُ بِمَا لَا يَقْتُلُ غَالِبًا﴾ قتل عمد خطا آن است که نفری با چیزی که غالباً انسان را به هلاکت نمی‌رساند عمداً به نفر دیگری ضربه بزند، مانند زدن با عصا و سنگ کوچک و سیلی زدن و ... ﴿فَيَمُوتُ﴾ بعد با این ضربه‌ی زده شده بمیرد ﴿فَلَا قَوْدَ عَلَيْهِ﴾ که در این صورت هم، قاتل قصاص نخواهد شد؛ یعنی نباید در قصاص کشته شود ﴿بَلْ تَجِبُ دِيَّةٌ مُغْلَظَةٌ عَلَى الْعَاقِلَةِ﴾ بلکه دیه‌ی تغلیظ شده‌ای بر اقوام قاتل واجب می‌شود ﴿مُؤَجَّلَةٌ فِي ثَلَاثِ سِنِينَ﴾ و با تأخیر در مدت سه سال پرداخت خواهد شد؛

«عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: عَقْلُ شِبْهِ الْعَمْدِ مُغْلَظٌ مِثْلُ عَقْلِ الْعَمْدِ، وَلَا يَقْتُلُ صَاحِبُهُ» أحمد و ابوداود روایت کرده‌اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دیه‌ی قتل شبه عمد همانند دیه‌ی قتل عمد تغلیظ شده می‌باشد، و قاتل کشته نمی‌شود.»

بنابراین تنها کسی که قتل عمد می‌کند در قصاص کشته می‌شود و دو قاتل دیگر کشته نمی‌شوند؛ بلکه از ایشان دیه گرفته می‌شود.

(خانمه) زخمی کردن انسان و قطع عضو، همانند قتل، دارای سه نوع مذکور هستند؛ یعنی عمد، خطا و شبه عمد. و قصاص تنها در نوع عمد درست است و در دو نوع دیگر دیه پرداخت می‌شود.

بدانکه منظور از اقوام قاتل، بستگان مذکور وارث هستند؛ جز پدر و پدربزرگ و

وَّ شَرَائِطُ وَجُوبِ الْقِصَاصِ أَرْبَعَةٌ: أَنْ يَكُونَ الْقَاتِلُ بِالْغَا وَ عَاقِلًا؛ وَ أَنْ لَا يَكُونَ وَالِدًا لِّلْمَقْتُولِ، وَ أَنْ لَا يَكُونَ الْمَقْتُولُ أَنْقَصَ مِنَ الْقَاتِلِ بِكُفْرٍ أَوْ رِقٍّ

پسر و نوه؛ به شرطی که فقیر و بچه و دیوانه نباشند. و اگر قاتل فامیل نداشت یا نتوانستند تمام دیه را پرداخت نمایند باید بیت المال دیه را بپردازد. و اگر بیت المال نبود باید خود قاتل تمام دیه را بدهد.

شروط قصاص قتل

﴿وَّ شَرَائِطُ وَجُوبِ الْقِصَاصِ أَرْبَعَةٌ﴾ شرایط وجوب قصاص چهار چیز است:

اول و دوم، ﴿أَنْ يَكُونَ الْقَاتِلُ بِالْغَا وَ عَاقِلًا﴾ قاتل، بالغ و عاقل باشد؛ یعنی بچه یا دیوانه اگر عمداً نفری را به قتل برساند قصاص نخواهند شد؛ بلکه از مالشان دیه داده می شود؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَ عَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبُرَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَقِلَّ» احمد روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: گناه از سه نفر برداشته شده است: از خوابیده تا وقتی که بیدار می شود، از بچه تا هنگامی که بزرگ می شود و از دیوانه تا حینی که عاقل می گردد.»

سوم، ﴿وَّ أَنْ لَا يَكُونَ وَالِدًا لِّلْمَقْتُولِ﴾ نباید قاتل پدر یا مادر مقتول باشد؛

«عَنْ عُمَرَ ؓ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لَا يُقَادُ الْوَالِدُ بِالْوَلَدِ» بیهقی روایت کرده است:

«در برابر کشتن بچه، پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگ قصاص نخواهند شد.»

بنابراین اگر پدر یا مادر بچه‌ی خود را به قتل برساند باید دیه را به وارث مقتول بدهند. و اگر پسر یا دختر، مادر و یا پدرش یا فامیلی فامیل دیگری را به قتل برساند قصاص خواهد شد

چهارم، ﴿وَّ أَنْ لَا يَكُونَ الْمَقْتُولُ أَنْقَصَ مِنَ الْقَاتِلِ بِكُفْرٍ أَوْ رِقٍّ﴾ نباید مقتول با کفر یا بردگی، از قاتل کمتر باشد؛ بنابراین اگر مسلمانی کافر معاهدی (کافری که با او

پیمان بسته شده است) یا برده‌ای را به قتل برساند در قصاص کشته نخواهد شد؛ زیرا قاتل و مقتول مساوی نیستند.

و نیز لازم است مقتول، در دین محترم باشد و خونش هدر نباشد؛ بنابراین اگر شخصی راهزنی یا مسلمان مرتدی یا زناکار زن گرفته‌ای یا ظالم مهاجمی را به قتل برساند قصاص و دیه بر او نخواهد بود؛

«عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رضی الله عنه: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: لَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در برابر کشتن کافر، مسلمان کشته نمی‌شود.»

(نکته) زن و مرد در قتل مساوی هستند؛ یعنی در برابر کشتن یکدیگر قصاص خواهند شد؛

«عَنْ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: إِنَّ الرَّجُلَ يُقْتَلُ بِالْمَرْأَةِ» ابوداود و غیر او اخراج کرده‌اند:

«در برابر کشتن زن، مرد کشته می‌شود.»

﴿وَتَقْتُلُ الْجَمَاعَةَ بِالْوَاحِدِ﴾ با کشتن یک نفر، جماعتی کشته می‌شوند؛ یعنی اگر دسته‌ای با هم شخصی را تا حین مردن بزنند یا با هم او را از جای مرتفعی به پایین پرت کنند یا او را در آتش و یا در دریا بیندازند یا با دروغ بر او شهادت بدهند و به خاطر شهادت ایشان او را بکشند همه‌ی آن‌ها قصاص خواهند شد؛

«عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ عَمَرَ رضی الله عنه قَتَلَ خَمْسَةَ أَوْ سَبْعَةَ بِرَجُلٍ قَتَلُوهُ غِيلَةً» امام مالک روایت کرده است:

«حضرت عمر پنج یا هفت نفر را در برابر این که مردی را با حيله به قتل رسانیده بودند کشت.»

اگر نفری نفر دیگری را تهدید بکند و او را بزند و بگوید: اگر فلان شخص را

وَكُلُّ شَخْصَيْنِ جَرَى الْقِصَاصُ بَيْنَهُمَا فِي النَّفْسِ يَجْرَى بَيْنَهُمَا فِي الْأَطْرَافِ؛ وَ شَرَائِطُ وَجُوبِ الْقِصَاصِ فِي الْأَطْرَافِ بَعْدَ الشَّرَائِطِ الْمَذْكُورَةِ اثْنَانِ: الْأَشْتِرَاكُ فِي الْأِسْمِ الْخَاصِّ: الْأَيْمِينُ بِالْيَمِينِ وَ الْبُسْرَى بِالْيُسْرَى، وَ أَنْ لَا يَكُونَ بِأَحَدِ الطَّرَفَيْنِ شَلَلٌ

نکشی هم اکنون تو را خواهم کشت و تهدید شده آن شخص را به قتل رسانید باید هر دوی آنها یعنی وادار کننده و وادار شده کشته شوند.

(نکته) اگر نفری دسته‌ای از مردم را به قتل برساند در قصاص یکی از آنها کشته می‌شود و دیه ی مقتول‌های دیگر از او گرفته می‌شود. بدانکه جانی به هر شیوه‌ای و با هر وسیله‌ای مقتول را کشته باشد با همان شیوه و با همان وسیله کشته خواهد شد. و اگر نوع قتل او در شرع حرام بود مانند زنا باید با شمشیر کشته شود.

قصاص اعضا

﴿وَكُلُّ شَخْصَيْنِ جَرَى الْقِصَاصُ بَيْنَهُمَا فِي النَّفْسِ يَجْرَى بَيْنَهُمَا فِي الْأَطْرَافِ﴾ هر دو نفری که در بین آنان قصاص نفس جاری باشد در بینشان قصاص اعضا جاری خواهد بود؛ یعنی هر کسی که صحیح باشد در برابر کشتن نفری کشته شود اگر عضوی از اعضای او را قطع بکند درست است همان عضوش قطع شود.

﴿وَ شَرَائِطُ وَجُوبِ الْقِصَاصِ فِي الْأَطْرَافِ بَعْدَ الشَّرَائِطِ الْمَذْكُورَةِ اثْنَانِ﴾ شرایط وجوب قصاص اعضا بعد از چهار شرط مذکور در قصاص نفس (بلوغ، عقل، پدربودن و مادرنبودن قاتل، و مساوی بودن قاتل و مقتول) دو چیز است:

اول، ﴿الْإِشْتِرَاكُ فِي الْأِسْمِ الْخَاصِّ﴾ دو عضو جانی و کسی که بر او جنایت شده است در اسم اشتراک داشته باشند؛ یعنی ﴿الْأَيْمِينُ بِالْيَمِينِ وَ الْيُسْرَى بِالْيُسْرَى﴾ راست در برابر راست و چپ در برابر چپ؛ یعنی عضو راست در برابر عضو راست و عضو چپ در برابر عضو چپ قطع خواهد شد، مثلاً دست راست در برابر دست راست، گوش راست است در برابر گوش راست و ...

دوم، ﴿وَ أَنْ لَا يَكُونَ بِأَحَدِ الطَّرَفَيْنِ شَلَلٌ﴾ و نباید یکی از آن دو عضو فلج باشد؛

و كُلُّ عَضْوٍ أُخِذَ مِنْ مِقْصَلٍ فَفِيهِ الْقِصَاصُ، وَ لَا قِصَاصَ فِي الْجُرُوحِ إِلَّا فِي الْمَوْضِعِ

بنابراین درست نیست دست سالمی در قصاص دست فلجی قطع شود؛ ولی بالعکس درست است؛ به شرطی که ترس فوت جانی نباشد.

﴿وَكُلُّ عَضْوٍ أُخِذَ مِنْ مِقْصَلٍ فَفِيهِ الْقِصَاصُ﴾ در هر عضوی که از مفصل قطع شده باشد قصاص جاری است و اگر جانی دست مجنی علیه (کسی که به او جنایت شده است) را از آرنج قطع کرد دستش از آرنج بریده می شود. و اگر پای او را در قوزک یا زانو بریده بود پای جانی در قوزک یا زانو قطع خواهد شد.

اگر شخصی که زخمی شده یا عضوش قطع گردیده است بعد از مدتی به سبب آن زخم مرد صحیح است جانی در قصاص کشته شود.

و اگر در قصاص، عضو جانی قطع شد و به سبب آن مرد دیه اش هدر خواهد بود. ﴿وَلَا قِصَاصَ فِي الْجُرُوحِ إِلَّا فِي الْمَوْضِعِ﴾ در زخمی کردن ها قصاص نیست جز در زخم «موضعه» یعنی زخمی که استخوان را ظاهر می کند؛ و این زخم موضعه در هر جایی از بدن باشد صحیح است آن جای جانی به آن مقدار زخمی شود. و شکستن اعضا قصاص ندارد؛ بلکه قاضی دیه ی آن را تعیین می کند.

(خانمه) حق قصاص نفس متعلق به تمام ورثه است؛ پس در قصاص، فامیل غیر وارث هیچ حقی ندارد؛ پس اگر در میان ورثه بچه یا دیوانه بود یا یکی از آنها حضور نداشت صحیح نیست در آن هنگام قاتل قصاص شود؛ بلکه تا حین بلوغ بچه و بهبود دیوانه و حضور غائب زندان می شود و از آنان نظر خواهی می شود بعد اگر بر کشتن قاتل متفق شدند یکی از ورثه با نمایندگی ایشان یا شخص دیگری به وکالت ایشان، قاتل را به قتل می رساند؛ ولی اگر یکی از ورثه قاتل را عفو کند واجب است دیگر ورثه هم او را ببخشند؛ یعنی نباید کشته شود.

قصاص نفس باید با اجازه ی فرد معتبر محل باشد. و اگر در آن جا چنین شخصی نبود یا قاتل را قصاص نمی کرد صحیح است یکی از ورثه قاتل را مخفیانه به قتل برساند.

فصل، وَ الدِّيَّةُ عَلَى ضَرْبَيْنِ: مُعْلَظَةٌ وَ مُحَقَّقَةٌ، فَالْمُعْلَظَةُ مِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ ثَلَاثُونَ حِقَّةً وَ ثَلَاثُونَ جَذَعَةً وَ أَرْبَعُونَ خَلْفَةً فِي بَطُونِهَا أَوْلَادُهَا، وَ الْمُحَقَّقَةُ مِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ عِشْرُونَ حِقَّةً وَ عِشْرُونَ جَذَعَةً وَ عِشْرُونَ بَنَتْ لَبُونٍ وَ عِشْرُونَ ابْنُ لَبُونٍ وَ عِشْرُونَ بَنَتْ مَخَاضٍ

﴿فصل﴾ دیه‌ی نفس و عضو

مقدمه، قبلاً گفته شد؛ تنها در قتل عمد درست است قاتل کشته شود و در این صورت، سنت است ورثه‌ی مقتول قاتل را عفو کنند و او را نکشند؛ بلکه از او دیه بگیرند و اگر از او دیه را هم دریافت نکنند بیشتر مأجور خواهند شد؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (شوری/۴۰):

«کسی که عفو و اصلاح بکند اجرش بر خداوند خواهد بود.»

بدانکه اگر دیه‌ی مقتول دریافت شد باید در میان ورثه‌ی او به مقدار سهم ارث تقسیم شود؛ یعنی به اقوام غیر وارث هیچ بخشی تعلق نمی‌گیرد.

﴿وَ الدِّيَّةُ عَلَى ضَرْبَيْنِ﴾ دیه‌ی قتل دو نوع است: ﴿مُعْلَظَةٌ وَ مُحَقَّقَةٌ﴾ تغلیظ‌شده و تخفیف‌شده.

۱. ﴿فَالْمُعْلَظَةُ مِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ﴾ دیه‌ی تغلیظ‌شده صد نفر شتر این گونه است: ﴿ثَلَاثُونَ حِقَّةً وَ ثَلَاثُونَ جَذَعَةً وَ أَرْبَعُونَ خَلْفَةً فِي بَطُونِهَا أَوْلَادُهَا﴾ سی شتر ماده‌ی سه ساله سی شتر ماده‌ی چهار ساله و چهل شتر ماده‌ی حامله. این دیه‌ی قتل عمد است و بر قاتل می‌باشد.

دیه‌ی قتل شبه عمد هم این گونه است؛ ولی بر اقوام قاتل است.

۲. ﴿وَ الْمُحَقَّقَةُ مِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ﴾ و دیه‌ی تخفیف‌شده یک صد نفر شتر این گونه است: ﴿عِشْرُونَ حِقَّةً وَ عِشْرُونَ جَذَعَةً وَ عِشْرُونَ بَنَتْ لَبُونٍ وَ عِشْرُونَ ابْنُ لَبُونٍ وَ عِشْرُونَ بَنَتْ مَخَاضٍ﴾ بیست شتر ماده‌ی سه ساله، بیست شتر ماده‌ی چهار ساله، بیست شتر ماده‌ی دو ساله، بیست شتر نر دو ساله و بیست شتر ماده‌ی یک ساله. این دیه‌ی قتل خطا است و بر اقوام قاتل است؛

فَإِنْ عُدِمَتِ الْأَيْلُ انْتَقَلَ إِلَى قِيمَتِهَا، وَ قِيلَ يُنْتَقَلُ إِلَى أَلْفِ دِينَارٍ أَوْ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، وَإِنْ غُلْظَتْ زَيْدٌ عَلَيْهَا الثَّلَاثُ

«عَنِ ابْنِ حَزْمٍ رحمته الله عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: إِنْ فِي النَّفْسِ الدِّيَّةَ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ» نسائی روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خون مرد یک صد شتر است.»

«فَإِنْ عُدِمَتِ الْأَيْلُ انْتَقَلَ إِلَى قِيمَتِهَا» اگر شترها نبودند به قیمت آن‌ها انتقال می‌شود. این فتوای جدید امام شافعی است.

«وَ قِيلَ يُنْتَقَلُ إِلَى أَلْفِ دِينَارٍ» و در فتوای قدیم امام شافعی، به هزار دینار (هزار مثقال طلا) انتقال خواهد شد؛

«عَنِ ابْنِ حَزْمٍ رحمته الله عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: وَ عَلَى أَهْلِ الذَّهَبِ أَلْفُ دِينَارٍ» نسائی روایت کرده است:

«در دیه‌ی یک مرد، بر صاحبان طلا هزار دینار واجب است.»

«أَوْ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ» یا دوازده هزار درهم نقره است؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا -: أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ فَجَعَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله دِيَّتَهُ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مردی کشته شد؛ حضرت صلی الله علیه و آله دیه‌ی او را دوازده هزار درهم قرار داد.»

(نکته) واجب است سه نوع دیه‌ای را که شرع قرار داده است پرداخت شوند و با وجود آن درست است ورثه‌ی مقتول با قاتل بر این امر منفق شوند که قاتل به جای دیه چیز دیگری را بپردازد و او را حلال کنند؛ هر چند که آن چیز از مقدار دیه کمتر باشد.

«وَ إِنْ غُلْظَتْ زَيْدٌ عَلَيْهَا الثَّلَاثُ» اگر دیه تلغیظ شود یک سوم بر آن افزوده می‌شود. این فتوا ضعیف است و فتوای اصح این است که اگر در دیه طلا و نقره

و تَغْلَظُ دِيَّةُ الْخَطَا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ: إِذَا قُتِلَ فِي الْحَرَمِ، أَوْ قُتِلَ فِي الْأَشْهُرِ الْحُرُمِ، أَوْ قُتِلَ ذَا رَحِمٍ مَحْرَمٍ. وَ دِيَّةُ الْمَرْأَةِ عَلَى النِّصْفِ مِنْ دِيَّةِ الرَّجُلِ، وَ دِيَّةُ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ ثَلَاثُ دِيَّةِ الْمُسْلِمِ، وَ دِيَّةُ الْمَجُوسِيِّ ثَلَاثُ عَشْرَ دِيَّةِ الْمُسْلِمِ

پرداخت شوند تغلیظ نخواهد شد؛ یعنی به آن چیزی افزوده نمی شود.

﴿و تَغْلَظُ دِيَّةُ الْخَطَا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ﴾ دیه ی قتل خطا در سه جا تغلیظ خواهد شد؛ یعنی همانند دیه ی قتل عمد سه قسم می شود:

اول، ﴿إِذَا قُتِلَ فِي الْحَرَمِ﴾ قاتل در حرم مکه کسی را به قتل برساند.

دوم، ﴿أَوْ قُتِلَ فِي الْأَشْهُرِ الْحُرُمِ﴾ در ماه های حرام قتل بکند که عبارتند از: ذو القعدة، ذو الحجة، محرم و رجب.

سوم، ﴿أَوْ قُتِلَ ذَا رَحِمٍ مَحْرَمٍ﴾ قاتل فامیل محرمی را به قتل برساند، مانند پدر، مادر، برادر و خواهر.

﴿وَ دِيَّةُ الْمَرْأَةِ عَلَى النِّصْفِ مِنْ دِيَّةِ الرَّجُلِ﴾ دیه ی زن مقتول نصف دیه ی مرد است و دیه ی اعضایش نصف دیه ی اعضای مرد می باشد؛

«عَنْ مُعَاذٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: دِيَّةُ الْمَرْأَةِ عَلَى النِّصْفِ مِنْ دِيَّةِ الرَّجُلِ» بیهقی روایت کرده است.

﴿وَ دِيَّةُ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ ثَلَاثُ دِيَّةِ الْمُسْلِمِ﴾ دیه ی مرد و زن یهودی و مسیحی یک سوم دیه ی مرد و زن مسلمان است.

﴿وَ دِيَّةُ الْمَجُوسِيِّ ثَلَاثُ عَشْرَ دِيَّةِ الْمُسْلِمِ﴾ و دیه ی مجوسی (آتش پرست) و بت پرست دو سوم یک دهم دیه ی مسلمان است؛

«عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَضَى فِي دِيَّةِ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ بِأَرْبَعَةِ آلَافٍ وَ فِي دِيَّةِ الْمَجُوسِيِّ بِثَمَانِ مِائَةٍ» امام شافعی اخراج کرده است:

«حضرت عمر در دیه ی یهودی و مسیحی چهار هزار درهم و در دیه ی آتش

پرست هشتصد درهم قرار داد.»

وَتَكْمُلُ دِيَةَ النَّفْسِ فِي قَطْعِ الْيَدَيْنِ وَ الرُّجْلَيْنِ وَ الْأَنْفِ وَ الْأُذُنَيْنِ وَ الْعَيْنَيْنِ وَ الْجُفُونِ الْأَرْبَعَةِ وَ
اللِّسَانِ وَ الشَّفَتَيْنِ وَ ذَهَابِ الْكَلَامِ وَ ذَهَابِ الْبَصَرِ وَ ذَهَابِ السَّمْعِ وَ ذَهَابِ الشَّمِّ وَ ذَهَابِ الْعَقْلِ

(نکته) کفار مذکور در صورتی قتلشان حرام است و دیه‌ی آنان پرداخت می‌شود که از مسلمانی عهد و پیمان گرفته باشند (معاهد باشند) یا ذمی باشند؛ یعنی پیمان حفاظت با آن‌ها بسته شده باشد.

دیه‌ی اعضا

﴿وَتَكْمُلُ دِيَةُ النَّفْسِ فِي قَطْعِ الْيَدَيْنِ وَ الرُّجْلَيْنِ﴾ در قطع کردن دو دست و در بریدن دو پا دیه‌ی نفس کامل می‌شود؛ بنابراین اگر جانی هر دو دست و هر دو پای انسانی را قطع کرد باید دو دیه‌ی نفس را به مجنی‌علیه (کسی که به او جنایت شده است) بدهد. و اگر دو دست نفری را از کار انداخت باید دیه‌ی کاملی را به او بدهد؛ هر چند که آن‌ها را قطع نکرده باشد و نیز اگر دو پای نفری را از راه رفتن انداخت باید دیه‌ی کاملی را به او پرداخت کند؛

«عَنِ ابْنِ حَزْمٍ رحمته الله عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: فِي الْيَدِ نِصْفُ الْعَقْلِ وَ فِي الرَّجْلِ نِصْفُ الْعَقْلِ»
ابوداود روایت کرده است:

«دیه‌ی یک دست و یک پا نصف دیه‌ی نفس است.»

و دیه‌ی یک انگشت یک دهم دیه‌ی نفس است.

﴿وَالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَيْنِ وَ الْعَيْنَيْنِ وَ الْجُفُونِ الْأَرْبَعَةِ وَ اللِّسَانِ وَ الشَّفَتَيْنِ﴾ و در قطع بینی و دو گوش و دو چشم و چهار پلک و زبان و دو لب دیه‌ی نفس کامل خواهد شد؛ بنابراین در قطع کردن یک گوش و یک چشم نصف دیه‌ی نفس واجب می‌شود؛
«عَنِ ابْنِ حَزْمٍ رحمته الله عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي اللِّسَانِ الدِّيَةُ وَ فِي الشَّفَتَيْنِ الدِّيَةُ» نسائی روایت کرده است:

«در قطع زبان و دو لب دیه‌ی نفس واجب است.»

﴿وَذَهَابِ الْكَلَامِ وَ ذَهَابِ الْبَصَرِ وَ ذَهَابِ السَّمْعِ وَ ذَهَابِ الشَّمِّ وَ ذَهَابِ الْعَقْلِ﴾ و در

وَ الذَّكَرِ وَ الْأُنْثَيَيْنِ، وَ فِي الْمَوْضَحَةِ وَ السَّنِّ حَمْسٌ مِنَ الْإِبِلِ

کنار رفتن کلام و چشم و گوش و بویایی و عقل دیه‌ی نفس کامل می‌شود؛ هر چند که زبان و چشم و گوش و بینی قطع نشوند و در کنار بردن عقل، اگر بعد از دریافت دیه دوباره عقلش برگشت باید دیه به جانی برگردانده شود؛

«عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ: قَالَ مَضَتْ السَّنَةُ أَنَّ فِي الْعَقْلِ إِذَا ذَهَبَ الدِّيَّةُ» بیهقی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در کنار رفتن عقل دیه‌ی نفس قرار داد.»

﴿وَ الذَّكَرِ وَ الْأُنْثَيَيْنِ﴾ و در قطع کردن ذکر و دو بیضه هم دیه‌ی نفس کامل خواهد شد. فرقی نیست کسی که این جنایت بر او انجام شده است بچه باشد یا پیر، توانایی جماع داشته باشد یا نه، و تفاوتی نیست از بیخ قطع شوند یا سر ذکر قطع شود و بیضه‌ها کنده شوند؛

«عَنِ ابْنِ حَزْمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: فِي الذَّكَرِ الدِّيَّةُ وَ فِي الْبَيْضَتَيْنِ الدِّيَّةُ» نسائی و غیر او روایت کرده‌اند:

«در قطع کردن ذکر، یک دیه‌ی کامل و در قطع کردن دو بیضه یک دیه‌ی کامل واجب می‌شود.»

﴿وَ فِي الْمَوْضَحَةِ وَ السَّنِّ حَمْسٌ مِنَ الْإِبِلِ﴾ در زخمی که استخوان را آشکار کند و در شکستن یک دندان پنج شتر واجب می‌شود؛ یعنی یک بیستم دیه‌ی نفس. فرقی نیست دندان از بیخ کنده شود یا از لثه شکسته شود؛

«عَنِ ابْنِ حَزْمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: فِي السَّنِّ حَمْسٌ مِنَ الْإِبِلِ وَ فِي الْمَوْضَحَةِ حَمْسٌ مِنَ الْإِبِلِ» نسائی روایت کرده است.

(نکته) پیامبر ﷺ فرموده است:

«وَ فِي الْجَائِفَةِ ثُلُثُ الدِّيَّةِ» نسائی روایت کرده است:

«در زخم سوراخ کننده‌ای که به جوف می‌رسد یک سوم دیه‌ی انسان واجب

و فِي كُلِّ عَضْوٍ لَا مَنَفَعَةَ فِيهِ حُكُومَةٌ، وَ دِيَّةُ الْعَبْدِ قِيمَتُهُ، وَ دِيَّةُ الْجَنِينِ الْحُرِّ غَرَّةٌ؛ عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ، وَ دِيَّةُ الْجَنِينِ الرَّقِيقِ عَشْرُ قِيمَةِ أُمِّهِ

می شود.»

کسی که بکارت دختری را کنار ببرد باید دیه را به او بدهد. اگر با زناپی که دختر به آن رضایت نداشت بکارتش را کنار برد باید جز دیه‌ی بکارت مهرالمثل را به او بدهد.

﴿وَ فِي كُلِّ عَضْوٍ لَا مَنَفَعَةَ فِيهِ حُكُومَةٌ﴾ و دیه‌ی هر عضوی که در آن منفعت نباشد مانند دست فلج و دندان و انگشت زائد بر طبق تعیین قاضی است ﴿وَ دِيَّةُ الْعَبْدِ قِيمَتُهُ﴾ و دیه‌ی برده‌ی مقتول قیمت او است. فرقی نیست قیمتش زیاد باشد یا کم.

دیه‌ی جنین (حمل شکم)

﴿وَ دِيَّةُ الْجَنِينِ الْحُرِّ غَرَّةٌ﴾ دیه‌ی جنین آزادی که به خاطر جنایت بر مادرش مرده به دنیا می‌آید یک غره است. فرقی نیست جنین مذکر باشد یا مؤنث، تصویرش کامل شده باشد یا یک قطعه گوشت باشد ﴿عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ﴾ و غره عبارت از برده یا جاریه است. و اگر برده و جاریه نبودند پنج شتر است یا قیمت آن‌ها است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَضَى فِي دِيَةِ الْجَنِينِ بِعَبْدٍ أَوْ وَلِيدَةٍ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله در دیه‌ی جنین برده یا جاریه‌ای را قرار داد.»

دیه‌ی جنین بر اقوام جانی است و به ورثه‌ی جنین تعلق دارد.

﴿وَ دِيَّةُ الْجَنِينِ الرَّقِيقِ عَشْرُ قِيمَةِ أُمِّهِ﴾ دیه‌ی جنین برده یک دهم قیمت مادرش است.

(نکته) در این جنایت، در بین پدر جنین و مادر او و نفر دیگر تفاوتی وجود ندارد.

و نیز تفاوتی نیست این سقط به سبب خوردن دارو باشد یا کتک‌زدن، یا ترساندن و یا گرسنه کردن؛ ولی امام زرکشی فرموده است: اگر مادر از فوت خودش بیم داشت می‌تواند داروی سقط را استعمال کند و دیه بر او لازم نمی‌آید.

استعمال دارو برای سقط جنین قبل از تصویر مخفی او هم حرام است؛ ولی موجب دیه نیست. همچنین استعمال دارو برای جلوگیری همیشگی حرام و برای مدت معین جایز است.

فصل، وَ إِذَا اقْتَرَنَ يَدْعَوَى الدَّمُ لَوْثٌ يَقَعُ بِهِ فِي النَّفْسِ صِدْقُ الْمُدْعِي حَلْفُ الْمُدْعِي حَمْسِينَ يَمِينًا، وَ اسْتَحَقَّ الدِّيَّةَ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ لَوْثٌ

فصل، قسامه

قسامه به معنای قسم خوردن ورثه‌ی مقتول و اظهار قتل است.

﴿وَ إِذَا اقْتَرَنَ يَدْعَوَى الدَّمُ لَوْثٌ﴾ هر گاه همراه ادعای قتل دلیلی بر قتل وجود داشت؛ یعنی اگر نفری بگوید: فلان کس پسر مرا به قتل رسانیده است و چنین نشانه‌ای داشت که ﴿يَقَعُ بِهِ فِي النَّفْسِ صِدْقُ الْمُدْعِي﴾ به سبب آن، به ذهن انسان صدق مدعی می‌آمد، مثلاً مقتول در بر دروازه‌ی دشمنانش باشد یا جمعی فرار کنند و مقتولی را به جا بگزارند یا مردم بگویند: فلان کس مقتول را کشته است و شاهد نباشد یا یک شاهد وجود داشته باشد این‌ها همه دلیل صدق هستند؛ بنابراین در این موارد ﴿حَلْفُ الْمُدْعِي حَمْسِينَ يَمِينًا﴾ مدعی پنجاه قسم می‌خورد و در قسم‌ها می‌گوید: فلان کس او را کشته است ﴿وَ اسْتَحَقَّ الدِّيَّةَ﴾ و با این کار مستحق دریافت دیه می‌شود و در صورتی که قتل صورت گرفته عمد باشد دیه بر جانی است و در غیر این صورت بر بستگان او است.

اگر مقتول، بیشتر از یک وارث داشت بر طبق ارث، آن پنجاه قسم بر ایشان تقسیم خواهد شد. و اگر یکی از آن‌ها از سهم قسمش امتناع کرد یا بچه و یا غائب بود وارث دیگر پنجاه سوگند را می‌خورد و تنها سهم دیه‌ی خود را برای خود دریافت می‌کند. و در مذهب امام مالک اگر مقتول قبل از فوتش بگوید: فلان کس مرا کشت این هم دلیل صدق خواهد شد.

(نکته) حق قصاص قتل با شهادت دو مرد عادل یا اعتراف قاتل ثابت می‌شود. و حق دریافت دیه با این دو امر و نیز شهادت یک مرد و دو زن و شهادت یک مرد و پنجاه سوگند ثابت می‌گردد

﴿وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ لَوْثٌ﴾ و اگر نشانه‌ی صدق وجود نداشت ولی ورثه نفری را

فَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ؛ وَ عَلَى قَاتِلِ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ كَفَّارَةٌ، وَ هِيَ عِنَقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ سَلِيمَةٍ مِنَ الْغُيُوبِ الْمُضِرَّةِ بِالْعَمَلِ.

متهم می کردند ﴿فَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ﴾ این پنجاه قسم بر مدعی علیه است؛ یعنی پنجاه سوگند می خورد و در سوگندها می گوید: من مقتول را نکشته‌ام و بعد از آن باید ورثه از او دست بردارند؛

«عَنْ سَهْلِ بْنِ حَثَمَةَ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَهْلٍ قُتِلَ فِي خَيْبَرَ، فَقَالَ الْيَهُودُ: وَاللَّهِ مَا قَتَلْنَاهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَقَارِبِهِ: يَتَقَسِمُ خَمْسُونَ مِنْكُمْ؟ قَالُوا: لَا، قَالَ فَتَبَرُّوْكُمْ يَهُودُ بِأَيِّمَانٍ خَمْسِينَ مِنْهُمْ؟ قَالُوا: قَوْمٌ كُفَّارًا فَوَدَّاهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ قَبْلِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در خیبر یکی از اصحاب به اسم عبدالله بن سهل به قتل رسید، یهودی‌ها گفتند: به خدا قسم ما او را نکشته‌ایم؛ بعد پیامبر ﷺ به اقوام مقتول فرمود: آیا برای دریافت دیه‌ی او پنجاه قسم می‌خورید؟ گفتند: نه؛ فرمود: یهودی‌ها برایتان پنجاه سوگند بخورند؟ عرض کردند: ایشان کافرانند ما به قسمشان باور نمی‌کنیم؛ سپس پیامبر از طرف خود دیه‌ی او را پرداخت نمود [تا نزاع به پایان برسد و خونش هدر نشود].»

کفاره‌ی قتل

﴿وَ عَلَى قَاتِلِ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ كَفَّارَةٌ﴾ بر کسی که به ناحق انسانی را به قتل رسانیده است کفاره واجب است؛ هر چند که قاتل بچه یا دیوانه باشد. و فرقی نیست قتل صورت گرفته خطا باشد یا عمد. قاتل خود را کشته باشد یا نفر دیگری را. و تفاوتی نیست مقتول بزرگ باشد یا بچه، مرد باشد یا زن، دیوانه باشد یا عاقل، مریض باشد یا سالم، آزاد باشد یا برده، مسلمان باشد یا کافر مُعَاهِد (کافری که با او پیمان بسته شده است) و یا حمل شکم باشد.

﴿وَ هِيَ عِنَقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ سَلِيمَةٍ مِنَ الْغُيُوبِ الْمُضِرَّةِ بِالْعَمَلِ﴾ و کفاره‌ی قتل عبارت است از آزاد کردن برده‌ی مؤمنی که از عیب‌های آسیب رسان به کار و کسب سالم

فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ

باشد ﴿فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ﴾ و اگر برده را نیافت باید دو ماه پی در پی با نیت کفاره‌ی قتل روزه بگیرد؛ یعنی نباید در میان آن دو ماه یک روز فاصله بیندازد. و اگر زن قاتل در اثنای این روزه‌ها دچار حیض شد ایام حیضش فاصله محسوب نمی‌شوند و بعد از پاک‌شدن روزه‌ها را ادامه می‌دهد.

در کفاره‌ی قتل نباید طعام به فقرا داده شود. و اگر قاتل قبل از پرداخت کفاره مرد باید از مال متروکش به جای هر روز یک مد طعام به فقرا داده شود یا نفری به جای او روزه‌ها را بگیرد.

اگر گروهی یک نفر را به قتل برسانند یا عامل کشتن او بشوند، مثلاً بر او شهادت دروغ بدهند بر هر یک از آن‌ها یک کفاره‌ی قتل واجب می‌شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَّةٌ مُسْلَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا، فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ، وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ يَبْغُونَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقَ دِيَّةٍ مُسْلَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ، وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (نساء/۹۲):

«کسی که از روی خطا مؤمنی را به قتل برساند باید برده‌ی مؤمنی را آزاد بکند و دیه‌ای به اقوام مقتول داده شود؛ مگر این که با او نیکی کرده و او را عفو بکنند. و اگر اقوام مسلمان مقتول، کافر بودند و با مسلمانان می‌جنگیدند تنها کفاره واجب است. و اگر اقوام مقتول کافر ذمی بودند فرقی نیست مقتول کافر باشد یا مسلمان باید دیه و کفاره را بپردازد و اگر برده را نیافت باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد؛ این توبه‌ای از جانب خداوند است و خداوند علیم و حکیم است.»

بر قاتل سه حق لازم می‌آید: اول، حق خداوند که با توبه کردن ادا می‌شود؛ به شرطی که خود را تسلیم اقوام مقتول بکند تا او را قصاص کرده و یا از او دیه

دریافت کنند یا او را ببخشند.

دوم، حق بستگان مقتول که این حق با قصاص یا عفو و یا دریافت دیه ادا خواهد شد.

سوم، حق مقتول که این حق ادا نخواهد شد. و اگر در دنیا دو حق دیگر را ادا کند خداوند در بین او و مقتول توفیق ایجاد می کند و به جای او مقتول را راضی می نماید و از او هم در می گذرد. و اگر دو حق اول را ادا نکرد هر سه حق بر او خواهند ماند. و اگر خداوند اراده داشته باشد با آتش دوزخ تعذیب خواهد شد.

کِتَابُ الْحُدُودِ

﴿کِتَابُ الْحُدُودِ﴾ کتاب حدود تعذیب گناهان

خداوند متعال برای حفظ دین و جان و نسب و مال و عقل و آبرو در برابر انجام دادن بعضی از گناهان حدی را قرار داده است، مانند قتل، زنا، بهتان، نوشیدن مست کننده، دزدی، راهزنی، ظلم، رده، جنگ کردن با امیر مسلمان و ترک نماز.

اگر زن حامله‌ای یکی از گناهان را انجام داد نباید قبل از وضع حمل تعذیب بشود؛ هر چند که حملش از زنا باشد. و هر کسی که در دنیا حد بر او اجرا شود در روز قیامت در برابر ارتکاب این گناه تعذیب نخواهد شد؛ به شرطی که گناهش کفر نبوده باشد؛

«عَنْ عَبْدِ بْنِ الصَّامِتِ رضی الله عنه: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَصَابَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَعُوقِبَ بِهِ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَ مَنْ أَصَابَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَسَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که مرتکب یکی از این گناهان بشود بعد در دنیا در برابر آن گناه تعذیب شود آن تعذیب کفاره‌ی او خواهد شد. و کسی که یکی از این گناهان را انجام دهد و خداوند آن را ستر کند کارش به خدا موکول است اگر خواست او را عفو می‌کند و اگر خواست او را عذاب می‌دهد.»

یعنی در بین خود و خداوند توبه بکند و آن را اظهار نکند؛ به شرطی که حق الناس نباشد؛ زیرا اگر گناه صورت گرفته حق الناس باشد باید طرف را راضی کند بعد خداوند متعال او را عفو خواهد کرد، همانطوری که در بحث غضب و ودیعه بیان کردیم.

وَ الزَّانِي عَلَى صَرْبَيْنِ: مُحْصَنٍ وَ غَيْرِ مُحْصَنٍ، قَالَ مُحْصَنٌ حَدُّهُ الرَّجْمُ، وَ غَيْرُ الْمُحْصَنِ حَدُّهُ مِائَةٌ جَلْدَةٍ وَ تَغْرِيبٌ عَامٌ إِلَى مَسَافَةِ الْقَصْرِ

حد زنا

زنا این است که مذکری آلت تناسلی اش را در شرمگاه حرامی یا مقعد قرار دهد.
 ﴿وَ الزَّانِي عَلَى صَرْبَيْنِ: مُحْصَنٍ وَ غَيْرِ مُحْصَنٍ﴾ زناکار دو نوع است محصن و غیر محصن؛ محصن شخصی است که در زندگی اش حداقل یک جماع حلال کرده است. و غیر محصن کسی است که در زندگی یک بار جماع حلال نکرده است.
 ﴿قَالَ مُحْصَنٌ حَدُّهُ الرَّجْمُ﴾ حد زناکار محصن رجم است؛ یعنی سنگسار کردن تا مردن. فرقی نیست مرد باشد یا زن؛

«عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه: قَالَ: رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ رَجَمْنَا بَعْدَهُ، فَأَخْشَى أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ: مَا نَجِدُ الرَّجْمَ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَيُضِلُّ بِتَرْكِ فَرِيضَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ، وَ إِنَّ الرَّجْمَ حَقٌّ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى مَنْ زَنَى إِذَا أَحْصَنَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ» شیخان روایت کرده اند:

«حضرت عمر فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله رجم کرد و ما هم بعد از او رجم کردیم از این می ترسم که گوینده ای بگوید: ما رجم را در کتاب خداوند نمی یابیم بعد با ترک فریضه ای که خداوند نازل کرده است گمراه شود و به درستی رجم در کتاب خداوند برای مردان و زنان محصن حق است.»

سنت است سنگ های رجم پر کف دست باشند.
 ﴿وَ غَيْرِ الْمُحْصَنِ حَدُّهُ مِائَةٌ جَلْدَةٍ وَ تَغْرِيبٌ عَامٌ إِلَى مَسَافَةِ الْقَصْرِ﴾ و حد زناکار غیر محصن یکصد ضربه ی چوب دراز و تبعید به مدت یکسال به مسافت قصر است؛ یعنی باید حداقل از محل سکونتش هشتاد کیلومتر دور شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ» (نور/۲):

«به دختر و پسر زناکار صد چوب بزنید.»

وَّ شَرَايِطُ الْإِحْصَانِ أَرْبَعَةٌ: الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ وُجُودُ الْوَطْءِ فِي نِكَاحٍ صَحِيحٍ؛ وَ الْعَبْدُ وَ الْأَمَةُ حَدُّهُمَا نِصْفُ حَدِّ الْحُرِّ؛ وَ حُكْمُ اللَّوَاطِ وَ إِتْيَانُ الْبَهَائِمِ كَحُكْمِ الزَّانَا وَ مَنْ وَطِئَ فِي مَا دُونَ الْفَرْجِ عَزَّرَ

﴿وَّ شَرَايِطُ الْإِحْصَانِ أَرْبَعَةٌ﴾ شرط محصن بودن زن و مرد چهار چیز است: ﴿الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ وُجُودُ الْوَطْءِ فِي نِكَاحٍ صَحِيحٍ﴾ بلوغ، عقل، آزاد بودن و وجود جماع در نکاح صحیح؛ یعنی اگر مرد یا زن زناکار در نکاح غیر صحیح یک بار جماع کرده بودند یا ازدواج کرده بودند اما با هم جماع نکرده بودند یا بچه یا دیوانه و یا برده بودند محصن محسوب نمی شوند؛ یعنی سنگسار نخواهند شد.

(نکته) کسی که با زور وادار به زنا بشود حد زنا بر او نیست؛ ولی اگر در حین مستی زنا بکند حد زنا بر او جاری می شود. فرقی نیست رجم باشد یا ضربه زدن.

﴿وَّ الْعَبْدُ وَ الْأَمَةُ حَدُّهُمَا نِصْفُ حَدِّ الْحُرِّ﴾ حد برده و جاریه ی زناکار نصف حد انسان آزاد است؛ یعنی پنجاه ضربه است؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ» (نساء ۲۵):

«اگر جاریه ها مرتکب زنا شدند نصف عذابی که بر زنان آزاد محصن است بر

ایشان خواهد بود.»

بنابراین برده در هیچ صورتی سنگسار نخواهد شد.

﴿وَ حُكْمُ اللَّوَاطِ وَ إِتْيَانُ الْبَهَائِمِ كَحُكْمِ الزَّانَا﴾ حکم لواط و نزدیکی به حیوانات همانند حکم زناست؛ یعنی اگر فاعل لواط محصن بود رجم خواهد شد. و اگر نه صد ضربه چوب به او زده می شود؛ ولی حد مفعول لواط در هر صورت یک صد ضربه است.

تعزیر

﴿وَ مَنْ وَطِئَ فِي مَا دُونَ الْفَرْجِ عَزَّرَ﴾ کسی که غیر از زنا شوخی های حرام دیگر را انجام دهد مانند بوسه زدن و سینه گرفتن و دست در گردن کردن و ... تعزیر خواهد شد. و نیز اگر مردی در مقعد زنش جماع بکند یا در حین حیض و نفاس با زنش

جماع بکند واجب است تعزیر شود.

(نکته) منظور از تعزیر این است که جانی کتک و اردنگی زده شود، سرش تراشیده، صورتش سیاه کرده و زندانی شود.

هر جنایتی که در شرع حد برای آن نباشد تعزیر، حد آن خواهد شد.

﴿وَلَا يَبْلُغُ بِالْتَّعْزِيرِ أَذْنَى الْحُدُودِ﴾ نباید تعزیر به کمترین درجه‌ی حد برسد؛ یعنی اگر چوب کاری شود نباید به برده بیست ضربه و به آزاد چهل ضربه زده شود.

(خانمه) اول، کسی که با زن محرمی ازدواج و سپس زنا بکند حد آن زنا همانند زنا با نامحرم است؛ ولی در مذهب امام احمد باید کشته شود؛

«عَنِ الْبَرَاءِ: لَقِيتُ عَمِّي فَقُلْتُ: أَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى رَجُلٍ نَكَحَ امْرَأَةً أَبِيهِ فَأَمَرَنِي أَنْ أَضْرِبَ عُنُقَهُ وَ أَخْذُ مَالَهُ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«براء فرمود: به عمویم رسیدم گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: پیامبر ﷺ مرا نزد مردی که با زن پدرش ازدواج کرده است فرستاده تا گردن او را بزنم و مالش را اخذ کنم.»
دوم، اجرای حد و تعزیر، تنها حق حاکم یا نائب او است و نباید کسی که قدرت به او واگذار نشده است حد و تعزیر را انجام دهد؛ زیرا این این کار موجب فتنه می‌شود و حد بی تأثیر خواهد شد.

سوم، زنا با شهادت چهار مرد عادل ثابت می‌شود؛ یعنی اگر کمتر از چهار مرد شهادت زنا دادند باید همه‌ی آنها چوب کاری شوند؛ زیرا شهادتشان بهتان محسوب می‌شود. همچنین با اعتراف زناکار زنا ثابت می‌شود و حق پشیمان‌شدن خواهد داشت.

فصل، وَ إِذَا قَذَفَ غَيْرُهُ بِالزَّنا فَعَلَيْهِ حَدُّ الْقَذْفِ بِثَمَانِيَةِ شَرَايِطَ: ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْقَاضِفِ، وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ بِالْغَا عَاقِلًا وَ أَنْ لَا يَكُونَ وَالِدًا لِلْمَقْدُوفِ، وَ خَمْسَةٌ فِي الْمَقْدُوفِ، وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ مُسْلِمًا بِالْغَا عَاقِلًا حُرًّا عَفِيفًا

﴿فصل﴾ حد قذف (تهمت زنا)

﴿وَ إِذَا قَذَفَ غَيْرُهُ بِالزَّنا﴾ هرگاه نفری غیر خودش را به زنا متهم کند یعنی به او بگوید زنا کرده‌ای یا بگوید: بچه‌باز، کونی، جنده، مردی به تو تعرض کرد، جماع داده‌ای، تو از پدرت نیستی و این جملات را با قصد هتک حرمت بگوید نه شهادت ﴿فَعَلَيْهِ حَدُّ الْقَذْفِ﴾ حد تهمت زنا بر او لازم می‌آید. و در این حکم در بین زن و مرد تفاوتی وجود ندارد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً»
(نور/۴):

«کسانی که زنان محصن را متهم به زنا می‌کنند بعد چهار شاهد نمی‌آورند به آن‌ها هشتاد ضربه چوب بزنید.»

﴿بِثَمَانِيَةِ شَرَايِطَ﴾ حد تهمت زنا با هشت شرط واجب می‌شود ﴿ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْقَاضِفِ﴾ سه شرط آن‌ها در تهمت‌زننده است ﴿وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ بِالْغَا عَاقِلًا وَ أَنْ لَا يَكُونَ وَالِدًا لِلْمَقْدُوفِ﴾ و عبارتند از این که تهمت‌زننده بالغ و عاقل باشد و نباید پدر و پدربزرگ متهم باشد؛ پس بر بچه و دیوانه حد تهمت زنا نیست؛ زیرا سخنشان اعتبار ندارد؛ بنابراین تغریز خواهند شد. و نیز لازم است تهمت‌زننده با زور وادار به آن اتهام نشده باشد.

﴿وَ خَمْسَةٌ فِي الْمَقْدُوفِ﴾ و پنج شرط دیگر متعلق به متهم به زناست ﴿وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ مُسْلِمًا بِالْغَا عَاقِلًا حُرًّا عَفِيفًا﴾ که عبارتند از این که مسلمان، بالغ، عاقل، آزاد و پاکدامن باشد؛ بنابراین اگر متهم کافر، بچه، دیوانه، برده و یا غیر عقیف بود یعنی قبلاً مرتکب زنا شده بود بر تهمت‌زننده ی او حد اجرا نخواهد شد.

وَّيَحْدُ الْحُرُّ ثَمَانِينَ وَ الْعَبْدُ أَرْبَعِينَ؛ وَ يَسْقُطُ حَدُّ الْقَذْفِ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ: إِقَامَةِ الْبَيِّنَةِ، أَوْ عَفْوِ الْمَقْذُوفِ، أَوْ اللَّعَانِ فِي حَقِّ الزَّوْجَةِ

﴿وَّيَحْدُ الْحُرُّ ثَمَانِينَ وَ الْعَبْدُ أَرْبَعِينَ﴾ به تهمت زننده ی آزاد هشتاد چوب دراز و به تهمت زننده ی برده چهل چوب دراز زده می شود. و باید قاضی این عمل را انجام دهد نه متهم.

﴿وَّيَسْقُطُ حَدُّ الْقَذْفِ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ﴾ حد قذف با یکی از این سه چیز ساقط می شود: اول، ﴿إِقَامَةِ الْبَيِّنَةِ﴾ اقامه ی چهار شاهد که بر زنا ی مرد یا زن متهم شهادت بدهند. دوم، ﴿أَوْ عَفْوِ الْمَقْذُوفِ﴾ عفو از جانب متهم یعنی متهم یا وارث او (در صورت مردن متهم) تهمت زننده را ببخشد؛ یعنی بگوید: نمی خواهم حد بر او اجرا شود. سوم، ﴿أَوْ اللَّعَانِ فِي حَقِّ الزَّوْجَةِ﴾ لعان کردن در حق زن، به شیوه ای که بیان گردید. و اگر متهم، به زنایش اعتراف بکند حد قذف از تهمت زننده ساقط می گردد.

(خانمه) اگر دو نفر یکدیگر را متهم کردند این مقابله کردن، قصاص نمی شود و مشمول حد نخواهد شد؛ یعنی باید هر دوی آن ها چوب کاری بشوند. و اگر کسی به نفر دیگری دشنام بدهد این شخص هم می تواند به او دشنام بگوید؛ به شرطی که بیشتر از دشنام او نگوید و به پدر و مادرش دشنام ندهد.

فَقُلْ، وَ مَنْ شَرِبَ خَمْرًا أَوْ شَرَابًا مُسْكِرًا يُحْدُثُ أَرْبَعِينَ، وَ يَجُوزُ أَنْ يَبْلُغَ بِهِ ثَمَانِينَ عَلَى وَجْهِ التَّعْزِيرِ

﴿فصل﴾ حد شرابخوار

مقدمه، منظور از شراب مایع حرامی است که موجب حد است (شراب مست کننده)؛

«عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ وَ هِيَ مِنْ خَمْسَةِ: مِنَ الْعَنْبِ وَ التَّمْرِ وَ الْعَسَلِ وَ الْجَنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ، وَ الْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ» شیخان روایت کرده اند:

«حضرت عمر فرمود: حرام کردن خمر نازل شد و خمر از پنج چیز گرفته می شود: خرما، انگور، عسل، گندم، و جو و خمر چیزی است که عقل را می پوشاند و بر آن چیره می شود.»

در بین کم و زیاد شراب تفاوتی وجود ندارد؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ» اصحاب سنن روایت کرده اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: چیزی که زیادش مست بکند کمش هم حرام است.»

یعنی هر چند که کم آن، مست نکند؛ بنابراین صحیح نیست با اعتماد به حرف هر انسانی هیچ گونه شراب برای مداوا مصرف شود؛

«عَنْ طَارِقِ الْجُعْفِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْخَمْرِ يَصْنَعُهَا لِلدَّوَاءِ، فَقَالَ: إِنَّهَا لَيْسَتْ بِدَوَاءٍ وَ لَكِنَّهَا دَاءٌ» مسلم روایت کرده است:

«طارق جعفی در مورد شرابی که برای درمان به کار می گرفت از پیامبر ﷺ سؤال

کرد؛ پیامبر ﷺ فرمود: درمان نیست بلکه درد است.»

﴿وَ مَنْ شَرِبَ خَمْرًا أَوْ شَرَابًا مُسْكِرًا﴾ هر مسلمانی که شراب گرفته شده از انگور یا هر شراب مسکر دیگری را بنوشد ﴿يُحْدُثُ أَرْبَعِينَ﴾ چهل ضربه چوب دراز به او زده می شود ﴿وَ يَجُوزُ أَنْ يَبْلُغَ بِهِ ثَمَانِينَ عَلَى وَجْهِ التَّعْزِيرِ﴾ و حاکم می تواند بر وجه تعزیر این ضربه ها را به هشتاد ضربه برساند؛ یعنی چهل ضربه ای آن ها حد و چهل ضربه ای دیگر تعزیر است؛

وَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ بِأَحَدِ الْأَمْرَيْنِ: بِالْبَيِّنَةِ، أَوْ بِالْإِقْرَارِ؛ وَ لَا يُحَدُّ بِالْقَيِّءِ أَوْ الْإِسْتِنْكَاهِ

«عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام فِي شَارِبِ الْخَمْرِ: جَلَدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَرْبَعِينَ، وَ جَلَدَ أَبُو بَكْرٍ أَرْبَعِينَ، وَ جَلَدَ عُمَرُ ثَمَانِينَ، وَ كُلُّ سُنَّةٍ، وَ هَذَا أَحَبُّ إِلَيَّ» مسلم روایت کرده است:

«حضرت علی فرمود: پیامبر و حضرت ابوبکر به شرابخوار چهل ضربه زدند و حضرت عمر هشتاد ضربه زد هر دو سنت هستند و نزد من و این هشتاد ضربه محبوب تر است.»

﴿وَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ بِأَحَدِ الْأَمْرَيْنِ﴾ حد شراب خوردن با یکی از این دو امر بر شرابخوار واجب می شود:

اول، ﴿بِالْبَيِّنَةِ﴾ با شهادت دو مرد.

دوم، ﴿أَوْ بِالْإِقْرَارِ﴾ با اقرار شرابخوار ﴿وَ لَا يُحَدُّ بِالْقَيِّءِ أَوْ الْإِسْتِنْكَاهِ﴾ با استفراغ کردن شراب یا آمدن بوی آن، حد اجرا نمی شود.

(نکته) بر بچه و دیوانه و کافر و وادار شده و جاهل به شراب حد اجرا نمی شود.

(خاتمه) کسی که حد زنا یا حد قذف یا حد نوشیدن شراب بر او اجرا می شود نباید

چوب ها به سر و صورت و جاهای کشنده ی او زده شوند؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنْ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: إِذَا ضَرَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَّقِ الْوَجْهَ» شیخان روایت

کرده اند:

«پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: هر گاه یکی از شما ضربه زد از صورت بپرهیزد.»

فصل، وَ تَقْطَعُ يَدُ السَّارِقِ بِسِتَّةِ شَرَايِطَ: أَنْ يَكُونَ بِالْغَا، عَاقِلًا، وَأَنْ يَسْرِقَ نِصَابًا قِيمَتُهُ رُبْعَ دِينَارٍ، مِنْ حِزْرِ مِثْلِهِ، لَا مِلْكَ لَهُ فِيهِ، وَلَا شُبْهَةَ فِي مَالِ الْمَسْرُوقِ مِنْهُ

﴿فصل﴾ حد دزدی

﴿وَ تَقْطَعُ يَدُ السَّارِقِ بِسِتَّةِ شَرَايِطَ﴾ دست دزد با شش شرط قطع می شود. فرقی نیست دزد، مذکر باشد یا مؤنث، مسلمان باشد یا کافر؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (مائده/۳۸):

«دست مرد و زن دزد را ببرید.»

و شرط اول و دوم و سوم این هاست: ﴿أَنْ يَكُونَ بِالْغَا عَاقِلًا وَأَنْ يَسْرِقَ نِصَابًا قِيمَتُهُ رُبْعَ دِينَارٍ﴾ دزد، بالغ و عاقل باشد و به مقدار یک چهارم دینار دزدی کند؛ یعنی یک چهارم یک مثقال طلا و یا بیشتر را به سرقت ببرد؛

«عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لَا تَقْطَعُ يَدُ السَّارِقِ إِلَّا فِي رُبْعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا» شیخان روایت کرده اند:

«جز در دزدیدن یک چهارم یک مثقال طلا و بالاتر دست دزد قطع نخواهد شد.» چهارم، ﴿مِنْ حِزْرِ مِثْلِهِ﴾ از جایی دزدیده شود که آن جا محل نگهداری نمونه‌ی آن چیز باشد؛ مانند دزدیدن حیوان در طویله یا در مرتع، لباس و وسایل سفره و پول در اتاق خانه؛ بنابراین اگر شیء دزدیده شده در محلی نهاده نشده بود که آن محل مناسب آن شیء باشد مانند دزدیدن حیوان بی چوپان در بیابان یا دزدیدن پول در خارج خانه در برابر دزدیدن این چیزها دست دزد قطع نخواهد شد؛ بلکه تعزیر و مال از او پس گرفته می شود.

پنجم، ﴿لَا مِلْكَ لَهُ فِيهِ﴾ دزد در مال دزدیده شده ملکی نداشته باشد؛ بنابراین اگر نفری مال خودش را از نفر دیگر بدزدد یا مالی را که بخشی از آن متعلق به اوست به سرقت ببرد دستش قطع نخواهد شد.

ششم، ﴿وَلَا شُبْهَةَ فِي مَالِ الْمَسْرُوقِ مِنْهُ﴾ در مال شخصی که از او دزدیده شده

و تَقَطَّعَ يَدُهُ الْيُمْنِي مِنْ مِفْصَلِ الْكُوعِ، فَإِنْ سَرَقَ ثَانِيًا قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرَى، فَإِنْ سَرَقَ ثَالِثًا قُطِعَتْ يَدُهُ الْيُسْرَى، فَإِنْ سَرَقَ رَابِعًا قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُمْنَى، فَإِنْ سَرَقَ بَعْدَ ذَلِكَ عَزَّرَ، وَ قِيلَ يُقْتَلُ صَبْرًا

است شبهه‌ی حق دزد موجود نباشد؛ بنابراین اگر پدر و مادر از پسر و دخترشان یا پسر و دختر از پدر و مادرشان دزدی بکنند دستشان قطع نخواهد شد؛ زیرا بر یکدیگر حق نفقه دارند.

و اگر کسی به خاطر گرسنگی و قحطی طعام را به سرقت ببرد دستش قطع نخواهد شد؛ زیرا بر ثروتمندان حق نفقه دارد ﴿وَوَقَطَّعَ يَدَهُ الْيُمْنِي مِنْ مِفْصَلِ الْكُوعِ﴾ اگر دزدی ثابت شد دست راست دزد از میچ قطع می‌شود و تا مدتی دستش در گردش آویزان خواهد شد ﴿فَإِنْ سَرَقَ ثَانِيًا﴾ بعد اگر بار دوم دزدی کرد ﴿قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرَى﴾ پای چپش از قوزک بریده می‌شود ﴿فَإِنْ سَرَقَ ثَالِثًا قُطِعَتْ يَدُهُ الْيُسْرَى﴾ و سپس اگر بار سوم دزدی کرد دست راستش از میچ قطع می‌گردد ﴿فَإِنْ سَرَقَ رَابِعًا قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُمْنَى﴾ و اگر چهارمین بار سرقت کرد پای چپش بریده می‌شود؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي السَّارِقِ: إِنْ سَرَقَ فَأَقْطَعُوا يَدَهُ، ثُمَّ إِنْ سَرَقَ فَأَقْطَعُوا رِجْلَهُ، ثُمَّ إِنْ سَرَقَ فَأَقْطَعُوا يَدَهُ، ثُمَّ إِنْ سَرَقَ فَأَقْطَعُوا رِجْلَهُ» شافعی و دارقطنی روایت کرده‌اند. معنایش عبارت قبل است.

(نکته) باید زخم حاصل از قطع کردن با روغن سرخ‌شده داغ شود تا خون آن متوقف شود و دزد فوت نکند و هزینه‌ی روغن معالجه بر دزد است.

﴿فَإِنْ سَرَقَ بَعْدَ ذَلِكَ عَزَّرَ﴾ اگر بعد از بار چهارم دزدی کرد با زندان کردن تعزیر خواهد شد ﴿وَوَقِيلَ يُقْتَلُ صَبْرًا﴾ و در فتوای ضعیفی کشته می‌شود. و چون این فتوا ضعیف است بر طبق آن رفتار نخواهد شد.

(خاتمه) برای قطع دست دزد سه چیز لازم است:

اول، باید صاحب مال، مال دزدیده‌شده را طلب کند.

دوم، دزدی صورت گرفته، با شهادت دو مرد یا اقرار دزد ثابت شود. و اگر دستش قطع شود یا نه باید در هر صورت، مال دزدیده شده را به مالکش برگرداند. و اگر یک مرد و دو زن بر دزدی شهادت دادند و یا یک شاهد وجود داشت و صاحب مال قسم خورد یا هیچ شاهی نبود و صاحب مال به متهم گفت: باید قسم بخوری و متهم گفت: تو قسم بخور بعد مالک با اجازه‌ی او قسم خورد با این اعمال، تنها برگرداندن شیء دزدیده شده بر متهم واجب می‌شود؛ یعنی نباید دستش قطع شود.

سوم، باید با دستور حاکم دست دزد بریده شود.

فَصْلٌ، وَ قُطَاعُ الطَّرِيقِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ: إِنْ قَتَلُوا وَ لَمْ يَأْخُذُوا الْمَالَ قُتِلُوا، فَإِنْ قَتَلُوا وَ أَخَذُوا الْمَالَ قُتِلُوا وَ صُلِبُوا، وَ إِنْ أَخَذُوا الْمَالَ وَ لَمْ يَقْتُلُوا تُقَطَّعُ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ،

﴿فَصْلٌ﴾ حد راهزن

تعریف، راهزنی این است که یک مسلمان یا بیشتر از یک مسلمان به جان یا ناموس و یا مال مردم حمله بکند و آن را در خطر بیندازند. فرقی نیست در بیابان حمله بکند یا در آبادی، مسلح باشد یا بی اسلحه. و نیز عبارت از این است که راهزن یا راهزن‌ها به دسته‌ای از مردم حمله بکنند که توانایی مقابله با راهزن‌ها را نداشته باشند یا راهزن‌ها وارد خانه‌ای بشوند و اجازه ندهند ساکنان خانه فریاد بزنند و یا در راه از مسافران مال را غصب کنند که تمام این‌ها قاطع الطريق یعنی راهزن محسوب می‌شوند.

﴿وَ قُطَاعُ الطَّرِيقِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ﴾ راهزنان چهار قسم هستند:

اول، ﴿إِنْ قَتَلُوا وَ لَمْ يَأْخُذُوا الْمَالَ قُتِلُوا﴾ اگر می‌کشتند و مال را اخذ نمی‌کردند کشته خواهند شد.

دوم، ﴿إِنْ قَتَلُوا وَ أَخَذُوا الْمَالَ قُتِلُوا وَ صُلِبُوا﴾ و اگر می‌کشتند و مال را اخذ می‌کردند کشته می‌شوند و سپس جسدشان در جایی که مردم آن‌ها را ببینند به مدت سه روز آویزان خواهند شد.

(نکته) اگر راهزنی نفری را گرفت و این نفر راهزن را به قتل رسانید قصاص نخواهد شد و کفاره هم بر او لازم نیست. و بدانکه باید بعد از کشتن، راهزن‌ها شسته و کفن شوند و بر آن‌ها نماز خوانده شود و سپس آویزان گردند.

سوم، ﴿وَ إِنْ أَخَذُوا الْمَالَ وَ لَمْ يَقْتُلُوا تُقَطَّعُ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ﴾ و اگر مال را اخذ می‌کردند و مال گرفته‌شده به یک چهارم یک مثقال طلا می‌رسید و کسی را نمی‌کشتند دست‌ها و پاهایشان از راست و چپ قطع خواهند شد؛ یعنی دست راست و پای چپ‌شان با هم قطع می‌شوند.

فَإِنْ أَخَافُوا السَّبِيلَ وَ لَمْ يَأْخُذُوا مَالًا وَ لَمْ يَقْتُلُوا حَيًّا وَ عَزَّوْا، وَ مَنْ تَابَ مِنْهُمْ قَبْلَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهِ سَقَطَ عَنْهُ الْحُدُودُ وَ أُخِذَ بِالْحَقُوقِ

(نکته) در این جا هم (مانند مال دزدیده شده) لازم است مالک مدعی مالش بشود و سپس راهزنان تعذیب بشوند.

چهارم، ﴿فَإِنْ أَخَافُوا السَّبِيلَ وَ لَمْ يَأْخُذُوا مَالًا وَ لَمْ يَقْتُلُوا حَيًّا وَ عَزَّوْا﴾ و اگر در راه مسافران را می ترسانیدند و مال را نمی گرفتند و کسی را نمی کشتند زندان و با کتک زدن تعزیر خواهند شد؛ خداوند متعال فرموده است:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (مائده/۳۳):

«جزای کسانی که با خدا و فرستاده‌ی او جنگ می کنند و برای فساد در زمین تلاش می کنند این است که کشته یا آویزان شوند یا دست و پایشان از راست و چپ قطع شود یا زندان شوند این، رسوایی ایشان در دنیاست و در آخرت عذاب سخت خواهند شد.»

﴿وَ مَنْ تَابَ مِنْهُمْ قَبْلَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهِ سَقَطَ عَنْهُ الْحُدُودُ وَ أُخِذَ بِالْحَقُوقِ﴾ راهزنی که قبل از دستگیری توبه کند حدود مذکور از او ساقط می شوند؛ زیرا آن حدود حق خداوند هستند و حقوق انسان‌ها از او گرفته می شود، مانند قصاص کشتن در برابر فرد یا افرادی که راهزن ایشان را به قتل رسانیده است و مانند پس دادن مالی که اخذ کرده است؛ خداوند متعال فرموده است:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (مائده/۳۴):

«جز کسانی که قبل از این که بر آن‌ها چیره شوید و دستگیر کنید توبه می کنند که بدانید خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.»

فَصْلٌ، وَ مَنْ قُصِدَ بِأَذَى فِي نَفْسِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ حَرِيمِهِ فَقَاتَلَ عَنْ ذَلِكَ وَ قَتَلَ فَلَا ضَمَانَ عَلَيْهِ

﴿فَصْلٌ﴾ صائِل (ظالم حمله‌ور)

﴿وَ مَنْ قُصِدَ بِأَذَى فِي نَفْسِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ حَرِيمِهِ فَقَاتَلَ عَنْ ذَلِكَ وَ قَتَلَ فَلَا ضَمَانَ عَلَيْهِ﴾ کسی که به قصد کشتن یا فلج و قطع کردن عضو یا اخذ مال و تخریب خانه یا تعرض به ناموس مورد اذیت و هجوم قرار گیرد بعد بر سر این امر با شخص حمله‌ور بجنگد و او را بکشد هیچ ضمانتی بر او نخواهد بود؛ یعنی نه قصاص می‌شود و نه دیه و کفاره‌ای بر او لازم می‌آید. و اگر ظالم او را به قتل رسانید در درجه‌ی شهید خواهد بود.

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنه: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: مَنْ قُتِلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ دَمِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»
ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که در دفاع از دین و جان و مال و اهلش کشته شود شهید

است.»

دفاع از ناموس واجب است. فرقی نیست ناموسی که مورد حمله قرار گرفته است ناموس شخص مدافع باشد یا ناموس نفر دیگر و کافر باشد یا مسلمان یا حیوان؛ زیرا هجوم به ناموس در هیچ صورتی حلال نخواهد شد. و اگر زن بی‌شوهر با اراده‌ی خود به دنبال مردی رفت و خود را به نکاح آن مرد درآورد درست نیست هیچ یک از آن‌ها کشته شوند.

(نکته) اول، باید ظالم حمله‌ور با ساده‌ترین روش دستگیر شود؛ یعنی اگر با التماس دست برمی‌داشت نباید کتک کاری شود و اگر با کتک کاری دست برمی‌داشت نباید کشته شود. و اگر شخصی که به او حمله شده است می‌دانست التماس و زدن سودمند نیستند درست است بلا فاصله حمله‌ور را به قتل برساند.

دوم، در هنگامی که گربه به جوجه و پرنده حمله می‌کند و آن‌ها را می‌خورد

کشتنش درست است.

﴿وَعَلَى رَاكِبِ الدَّابَّةِ ضَمَانُ مَا أَتْلَفْتَهُ دَابَّتُهُ﴾ بر سوار کار مرکب غرامت آن چه را که مرکبش تلف کرده است واجب است. فرقی نیست مرکب ملک او باشد یا ملک نفر دیگر؛ یعنی اگر مرکبی نفری را کشت یا عضوی از اعضای نفری را شکست یا چیزی را تلف کرد باید اقوام شخص سواره دیه‌ی مقتول را پردازند و خود او غرامت چیزهای تلف شده را پرداخت نماید.

(نکته) اگر شخصی حیوانش را محکم بسته بود و حیوان خود را رها کرد یا حیوانات چوپانی از ترس گرگ یا صدای ابر متفرق شدند و چیزی را تلف کردند غرامت بر آن شخص و چوپان نیست. و اگر چوپان خوابیده بود یا تقصیر کرد باید غرامت را پرداخت کند؛ هر چند که حیوانات، ملک خودش نباشند. و اگر نفری در راه باریکی مرکبش را بسته بود و چیزی را تلف کرد باید غرامت آن را پردازد. اگر رانده‌ی ماشین با ماشینش غیر عمد نفری را بگشاید یا چیزی را از بین ببرد دیه‌ی مقتول بر بستگانش و غرامت چیز تلف شده بر خود او است. فرقی نیست ماشین، متعلق به رانده باشد یا ملک نفر دیگری باشد.

اگر شخصی حیوانش را رها کند و حیوان وارد مزرعه‌ی نفر دیگری بشود و مقداری سبزه بخورد غرامت آن بر مالک حیوان است؛ به شرطی که تمام مردم آن محل، حیواناتشان را رها نکنند؛ یعنی اگر چنان می‌کردند غرامت بر مالک آن حیوان واجب نخواهد شد.

فصل، وَ يُقَاتِلُ أَهْلَ الْبَغْيِ بِثَلَاثَةِ شَرَائِطٍ: أَنْ يَكُونُوا فِي مَنَعَةٍ، وَأَنْ يَخْرُجُوا عَنْ قَبْضَةِ الْإِمَامِ، وَأَنْ يَكُونَ لَهُمْ تَأْوِيلٌ سَائِعٌ

﴿فصل﴾ بغاة (نافرمان‌ها)

بغاة (نافرمان‌ها) دسته‌ای از مسلمانان هستند که شریعت اسلام را قبول دارند ولی از فرمان و دستور امیر مسلمانان سرپیچی کرده و بر علیه او جنگ می‌کنند.

﴿وَيُقَاتِلُ أَهْلَ الْبَغْيِ بِثَلَاثَةِ شَرَائِطٍ﴾ با سه شرط با اهل بغی (نافرمان‌ها) جنگ خواهد شد:

اول، ﴿أَنْ يَكُونُوا فِي مَنَعَةٍ﴾ به حدی توانایی داشته باشند که بتوانند با امیر جنگ کنند و امیر نتواند به آسانی آنان را اسیر کند.

دوم، ﴿وَأَنْ يَخْرُجُوا عَنْ قَبْضَةِ الْإِمَامِ﴾ از زیر سلطه‌ی امام خارج شوند و در جایی تجمع کنند.

سوم، ﴿وَأَنْ يَكُونَ لَهُمْ تَأْوِيلٌ سَائِعٌ﴾ برای قیامشان تأویل ممکن داشته باشند؛ یعنی با قرآن و حدیث تأویلشان را تأیید کنند.

لازم است قبل از جنگ با آنان، امیر مسلمانان نفر خبره‌ای را نزد آنان بفرستد تا دلیل مخالفتشان را جویا شود. بعد اگر از ظلم امیر بحث کردند باید از ظلمش دست بردارد و اگر تغییر دین را بیان کردند باید امیر این تغییر را برطرف کند.

و اگر هیچ دلیل معتبری نداشتند و بر نافرمانی اصرار داشتند باید به آنان اعلام جنگ بکند؛ خداوند متعال فرموده است:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾ (حجرات/۹):

«اگر دو طائفه از مؤمنان با هم جنگ کردند در میان ایشان اصلاح بکنید و اگر یکی از آنان به دیگری تعدی کرد و از حد بیرون رفت تا برگشتن به زیر فرمان خداوند با آن دسته جنگ بکنید.»

وَلَا يُقْتَلُ أَسِيرُهُمْ، وَلَا يُغْنَمُ مَالُهُمْ، وَلَا يُدَقَّفُ عَلَى جَرِيحِهِمْ

(نکته) اول، هر گروهی که برای قیام اسلحه به دست بگیرد راهزن محسوب می شود.

دوم، هر دسته‌ای که برای اجرای حکم اسلام اسلحه به دست بگیرد مجاهد هستند نه بغاة همانطوری که در «کتاب جهاد» توضیح خواهیم داد.

سوم، هر گروهی که اسلحه به دست بگیرد و از دین برگردد و بگوید: حکم اسلام را نمی‌خواهیم زیرا مناسب نیست مرتد به حساب می‌آید، همانگونه که از این به بعد بیان خواهیم کرد.

﴿وَلَا يُقْتَلُ أَسِيرُهُمْ، وَلَا يُغْنَمُ مَالُهُمْ، وَلَا يُدَقَّفُ عَلَى جَرِيحِهِمْ﴾ اگر با نافرمايان جنگ شد اسیرشان کشته نمی‌شود، مالشان به غنیمت گرفته نخواهد شد و مجروحان کشته نمی‌شود. و به دنبال فرار کننده‌ها نمی‌رویم؛ بنابراین هرگاه جنگ به پایان رسید و بیمی‌نماند یا نافرمان‌ها به زیر امر امیر برگشتند باید مال و سلاح و اسیرانشان به آن‌ها برگردانده شوند، بیهقی از حضرت علی اینگونه روایت کرده است.

(نکته) باید کشته‌شده‌های هر دو طرف شسته شوند و بر آن‌ها نماز خوانده شود. و اگر نافرمان‌ها از مردم زکات می‌گرفتند و حدود گناهان را و احکام شریعت اسلام را اجرا می‌کردند تمام آن‌ها صحیح و مناسب محسوب می‌شوند و نباید نسخ بشوند.

فَصَلِّ، وَ مَنْ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ اسْتَيْبَ ثَلَاثًا، فَإِنْ تَابَ، وَ إِلَّا قُتِلَ

﴿فصل﴾ رده (برگشتن از دین)

مرتد کسی است که از اسلام به کفر برگردد. هر کسی که به یکی از شش اصل ایمان مؤمن نباشد یا به وجوب یکی از پنج رکن اسلام ایمان نداشته باشد یا به خدا و پیامبرش ﷺ دشنام بدهد یا حرامی را حلال و حلالی را حرام بکند یا با رفتار و یا گفتار مرتکب کفری بشود (فرقی نیست این کفر از روی انکار باشد یا استهزا یا از روی اعتقاد به آن، مانند استهزا کردن به خداوند یا به یکی از پیامبران یا به اسلام) یا برای مخلوقی سجده بکند یا قرآن را پرت کند یا به آن آب دهان پرتاب نماید یا بگوید: کفار از مسلمانان بهتر هستند، یا بگوید: قانون قرآن مناسب نیست یا بگوید: تمام اصحاب پیامبر راهنز بوده‌اند یا با عقیده با گروه‌های مخالف دین باشد یا بگوید: کاش کافر می‌بودم، با این اعمال و اقوال از اسلام خارج و کافر می‌شود.

﴿وَ مَنْ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ اسْتَيْبَ ثَلَاثًا﴾ کسی که از اسلام به کفر برگردد واجب است سه روز از او درخواست توبه بشود؛ یعنی به او گفته شود: به اسلام برگرد و شهادتین بگو. این فتوای ضعیف است و فتوای اصح این است که به محض ثبوت رده از او درخواست توبه می‌شود نه سه روز ﴿فَإِنْ تَابَ﴾ بعد اگر توبه کرد و به اسلام برگشت و شهادتین (أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله) گفت از او دست برداشته می‌شود ﴿وَ إِلَّا قُتِلَ﴾ و اگر بر کفرش اصرار داشت و توبه نکرد واجب است بلا فاصله کشته شود. فرقی نیست مرد باشد یا زن؛ به شرطی که بچه و دیوانه و وادار شده به کفر نباشد؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ امْرَأَةً ارْتَدَّتْ فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهَا الْإِسْلَامُ فَإِنْ تَابَتْ وَ إِلَّا قُتِلَتْ» دارقطنی روایت کرده است:

«زنی از اسلام برگشت و مرتد شد پیامبر ﷺ دستور داد اسلام به او عرضه شود اگر توبه کرد از او دست برداشته و گر نه کشته می‌شود.»

وَلَمْ يُغَسَّلْ، وَ لَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِ وَ لَمْ يُدْفَنْ فِي مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ

اگر مرتد با مسلمانان جنگ کرد لازم نیست از او درخواست توبه بشود.

(نکته) اول، کشتن مرتد از وظایف حکام است؛ بنابراین اگر کسی بدون اجازه‌ی حاکم مرتدی را به قتل رسانید تعزیر خواهد شد؛ یعنی قصاص و کفاره بر او لازم نمی‌آید. و اگر مرتد بر علیه مسلمانان می‌جنگید برای هر مسلمانی درست است به هر شیوه‌ی ممکن او را بکشد.

دوم، چند تن از علما این فتوا را اختیار کرده‌اند که دشنام‌دهنده به پیامبر ﷺ باید کشته شود. فرقی نیست توبه بکند یا نه؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - أَنَّ امْرَأَةً كَانَتْ تَشْتُمُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَتَلَهَا رَجُلٌ أَعْمَى فَأَهْدَرَ النَّبِيُّ دَمَهَا» ابوداود روایت کرده است:

«زنی به پیامبر ﷺ دشنام می‌داد مرد کوری او را به قتل رسانید و پیامبر ﷺ خون آن زن را هدر داد.»

«وَلَمْ يُغَسَّلْ، وَ لَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِ وَ لَمْ يُدْفَنْ فِي مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ» مرتد وقتی بمیرد و یا کشته شود شسته نمی‌شود و بر او نماز خوانده نمی‌شود و در مقابر مسلمانان دفن نمی‌گردد. و مال متروکش ارث نخواهد شد؛ بلکه به بیت المال مسلمانان داده می‌شود.

(نکته) کسی که مرتکب کفری بشود بلا فاصله نکاح زنش فسخ می‌شود به شرطی که با او جماع نکرده باشد. و اگر با او جماع کرده بود تا پایان عده انتظار کرده می‌شود بعد اگر به اسلام برنگشت نکاحش فسخ خواهد شد.

(خاتمه) اگر گروهی مرتد شدند واجب است مسلمان تا وقت قلع و قمع کردن فرماندهی و سنگرهایشان با ایشان جنگ بکنند، همانطوری که حضرت ابوبکر و اصحاب ﷺ این گونه کردند. و اگر خود آن‌ها و اموال و بچه‌ها و زنان‌شان اسیر مسلمانان شدند به شیوه‌ی ذیل با ایشان رفتار می‌شود.

اول، به علت این که پیامبر ﷺ می فرماید:

«مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ» بخاری روایت کرده است:

«کسی که دین خود را عوض کند او را بکشید.»

و به همین خاطر از زن و مرد مرتد درخواست برگشتن به اسلام می شود و اگر برنگشت باید کشته شود. و اگر مرتد، مسلمان را به قتل رسانیده بود درست است در قصاص کشته شود؛ هر چند که به اسلام برگردد.

دوم، اولاد غیر بالغ مرتدین، مسلمان محسوب می شوند؛ یعنی با رده ی پدر و مادرشان مرتد نمی شوند؛ بنابراین باید با تربیت اسلامی تربیت بشوند و برده نخواهند شد و همه آزاد هستند.

سوم، املاک و اموال مرتد متوقف خواهند شد اگر به اسلام برگردد اموال و املاک و سلاح هایش به او برگردانده می شود. و اگر برنگشت و مرد یا کشته شد به بیت المال تحویل داده می شوند.

(نکته) صلح کردن با مرتدین درست نیست؛ ولی با کافر اصلی جایز است، همانگونه که در اواخر بحث جهاد توضیح خواهیم داد.

فَصَلِّ، وَ تَارِكِ الصَّلَاةِ عَلَى صَرْبَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَنْ يَتْرُكَهَا غَيْرَ مُعْتَقِدٍ لَوْجُوبِهَا، فَحُكْمُهُ حُكْمُ الْمُرْتَدِّ؛ وَ الثَّانِي أَنْ يَتْرُكَهَا كَسَلًا مُعْتَقِدًا لَوْجُوبِهَا، فَيَسْتَتَابُ فَإِنْ تَابَ وَ صَلَّى وَ إِلَّا قُتِلَ حَدًّا، وَ كَانَ حُكْمُهُ حُكْمُ الْمُسْلِمِينَ

﴿فَصَلِّ﴾ حد تارک نماز و زکات

﴿وَ تَارِكِ الصَّلَاةِ عَلَى صَرْبَيْنِ﴾ ترک کننده ی نماز دو نوع است:

﴿أَحَدُهُمَا أَنْ يَتْرُكَهَا غَيْرَ مُعْتَقِدٍ لَوْجُوبِهَا﴾ اول، تارکی است که به وجوب نماز اعتقاد ندارد ﴿فَحُكْمُهُ حُكْمُ الْمُرْتَدِّ﴾ و حکم او حکم مرتد است؛ یعنی از او درخواست توبه می شود بعد اگر توبه نکرد باید کشته شود. و نباید شسته و بر او نماز خوانده شود. و نباید در مقبره ی مسلمانان دفن گردد. و مالش به بیت المال تحویل داده می شود.

﴿وَ الثَّانِي أَنْ يَتْرُكَهَا كَسَلًا مُعْتَقِدًا لَوْجُوبِهَا﴾ دوم، تارکی است کسی که از روی تنبلی نماز را ترک می کند و به وجوب آن اعتقاد دارد ﴿فَيَسْتَتَابُ فَإِنْ تَابَ وَ صَلَّى وَ إِلَّا قُتِلَ حَدًّا﴾ که سنت است از او درخواست توبه شود اگر توبه کرد و نماز خواند از او دست برداشته می شود و اگر توبه نکرد به حکم حد کشته می شود نه به حکم رده؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ؛ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَ حِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى» شیخان روایت کرده اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: به من امر شده است با مردم جنگ بکنم تا وقتی که شهادت می دهند هیچ پروردگاری جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده ی اوست و تا وقتی که نماز می خوانند و زکات می دهند؛ پس هرگاه این ها را انجام دهند خون و مالشان را از من محفوظ می کنند جز با حق اسلام و حساب ایشان بر خداوند متعال است.»

﴿وَ كَانَ حُكْمُهُ حُكْمُ الْمُسْلِمِينَ﴾ و حکم این نوع تارک حکم مسلمانان است؛ یعنی واجب است شسته و کفن شود و بر او نماز خوانده و همانند دیگر مسلمانان گناهکار

صحیح است در مقبره‌ی مسلمانان دفن شود.

(خاتمه) این حدیث دلیل است بر این که اگر جمعی بر ترک یکی از واجبات متفق شوند واجب است تا حین توبه با آنان جنگ شود؛ به عنوان مثال: اگر گروهی بر ترک نماز یا ترک جمعه یا ترک زکات و ... متفق شوند باید تا حین توبه با آنان جنگ شود، همانطوری که حضرت ابوبکر با تارکان زکات جنگ کرد. لازم است این حدود با دستور امام مسلمانان یا نائب او اجرا شوند. و اگر کسی بسیار گناهکار و مضر یا بسیار بی‌ناموس باشد و یا مردم را دچار ترس و خوف بکند واجب است تا حین مردن زندانی شود.

هرگاه خبر ارتکاب گناهی به مجری قانون رسید حرام است از او برای مرتکب گناه درخواست عفو بشود؛ یعنی این درخواست گناه کبیره است.

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ حَالَتْ شَفَاعَتُهُ دُونَ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ فِي أَمْرِهِ» ابوداود روایت کرده است:

«کسی که سعی بکند یکی از حدود خداوند را از مجرمی بردارد به درستی با دستور خداوند مخالفت کرده است.»

کتابُ الجهاد،

﴿کتابُ الجهاد﴾ کتاب جهاد

جهاد به معنای سعی کردن با جان و مال و زبان، برای اعتلای اسلام و اجرای احکام خدا و پیامبر و از بین بردن قدرت کفر است؛

«عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: جَاهِدُوا الْمُشْرِكِينَ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَلْسِنَتِكُمْ»
احمد روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: با مال و جان و زبانتان بر علیه مشرکان بجنگید.»

بنابراین جهاد کردن با اسلحه که غزا نامیده می شود بخشی از جهاد است و از دو بخش دیگر آن مهم تر است؛ زیرا چنان مجاهدی جان خود را به پروردگار می فروشد.

جهاد با چهار مرحله حاصل شد:

اول، دعوت مخفیانه بدون جنگ؛ این مرحله با نزول سوره ی «مدثر» شروع شد و به مدت سه سال ادامه داشت.

دوم، دعوت آشکار بدون جنگ؛ این مرحله با آمدن آیه ی «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» (حجر/۹۴) شروع شد و تا هجرت پیامبر ﷺ دوام داشت. این دو مرحله، مکی نامیده شده اند.

سوم، دعوت آشکار همراه جنگ کردن با کسانی که بر علیه مسلمانان جنگ می کنند و به اسلام تعرض می نمایند. این مرحله بعد از هجرت پیغمبر ﷺ با نزول آیه ی «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» (بقره/۱۹۰): «در راه خدا با کسانی که با شما جنگ می کنند جنگ بکنید.» این مرحله تا فتح مکه ادامه داشت.

چهارم، مرحله‌ی آخر که خداوند در این مرحله امر کرد هر کسی که به خدا ایمان ندارد و مانع ترویج اسلام می‌شود با او جنگ شود. این مرحله بعد از فتح مکه با آیه‌ی شمشیر یعنی «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» (توبه/۳۶): «با تمام مشرکین جنگ کنید» شروع شد. و همچنین خداوند فرمود: «انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (توبه/۴۱): «در حالت سبکی و سنگینی بیرون بروید با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید».

در این مرحله جهاد ثابت گردید. و نباید تا روز قیامت هیچ تغییری بر آن جاری شود؛

«عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَلْجِهَادُ ماضٍ مُنْذُ بَعَثَنِي اللَّهُ إِلَى أَنْ يُقَاتِلَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ الدَّجَالَ، لَا يُبْطِلُهُ جَوْرُ جَائِرٍ وَلَا عَدْلُ عَادِلٍ» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: از روزی که خداوند مرا مبعوث کرد جهاد جاری است تا هنگامی که آخر این امت با دجال جنگ می‌کند؛ ظلم هیچ ظالمی و عدل هیچ عادل‌ی آن را باطل نخواهد کرد».

و جوب غذا دو نوع است:

اول، فرض کفایه؛ این در حالی است که کفار در منطقه‌ی خودشان بوده و بر ممالک اسلامی سلطه نداشت باشند. این جهاد هر سال یک بار واجب است و بیشتر از آن سنت می‌باشد؛ یعنی گروهی از مسلمانان در برابر آنان قیام کرده و با ایشان جنگ بکنند. و اگر این گروه کفایت کرد ثواب جهاد برای ایشان است و گناه ترک این فریضه از مسلمانان دیگر ساقط می‌شود. و اگر آن گروه برای مقابله کافی نبود واجب است تقویت شوند.

دوم، فرض عین؛ یعنی جهاد بر تمام افراد واجب است. این در وقتی است که کفار وارد ممالک اسلامی شوند یا مأمورین اجرایی به دستور قرآن حکم نکنند، همانگونه

و شَرَائِطُ وُجُوبِ الْجِهَادِ سَبْعُ خِصَالٍ: الْإِسْلَامُ وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورِيَّةُ وَ الصَّحَّةُ وَ الطَّاقَةُ عَلَى الْقِتَالِ

که امام نواوی فرموده است: «قاضی عیاض می فرماید: علمای اسلام بر این امر اتفاق نظر دارند که نباید کافر، امیر مسلمانان بشود.» و اگر امیر مسلمانان مرتد شد یا نماز نمی خواند و به خواندن نماز دستور نمی داد و یا شریعت اسلام را تغییر داد یا بدعت را ترویج کرد از امیر بودن کنار می رود و واجب است مسلمانان بر علیه او قیام کرده و در صورت امکان شخص عادل را جایگزین او بکنند. و اگر این کار ممکن نبود واجب است هر مسلمانی از آن منطقه به منطقه ی خوب کوچ کند. «شرح مسلم» را مطالعه کن!

«قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : مَا تَرَكَ قَوْمَ الْجِهَادِ إِلَّا عَمَّهُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ» طبرانی در اوسط روایت کرده است:

«هر قومی جهاد را ترک کنند خداوند تمام آنان را مشمول عذاب می کند.»
 ﴿و شَرَائِطُ وُجُوبِ الْجِهَادِ سَبْعُ خِصَالٍ﴾ شرایط وجوب جهاد مسلحانه هفت چیز است:
 اول، ﴿الْإِسْلَامُ﴾ اسلام؛ بنابراین از کافر درخواست جهاد نخواهد شد.
 دوم و سوم، ﴿و الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ﴾ بلوغ و عقل؛ بنابراین از بچه و دیوانه درخواست جهاد نمی شود.

چهارم و پنجم و ششم و هفتم، ﴿و الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورِيَّةُ وَ الصَّحَّةُ وَ الطَّاقَةُ عَلَى الْقِتَالِ﴾ آزاد بودن، مذکری بودن، تندرستی و توانایی جنگیدن با مال و جان است؛ بنابراین غزا بر برده و زن و بیمار و لنگ انسان بی دست و کسی که سلاح و غذا ندارد واجب نیست؛ خداوند متعال فرموده است:

«لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَ لَا عَلَى الْمَرْضَى وَ لَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ» (توبه/۹۱):

«بر ضعیفا [مانند بچه ها و زن ها] و بیماران و کسانی که هزینه ی جنگ [مانند سلاح

و غذا] ندارند جهاد واجب نیست؛ به شرطی که مردم را به سوی خدا و پیامبرش دعوت نکنند.

(نکته) کسی که توانایی جهاد نداشته باشد واجب است در دل میل جهاد کردن داشته باشد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ وَلَمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ بِه مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنْ نِفَاقٍ» مسلم روایت کرده است:

«کسی که بمیرد و در زندگی جهاد نکند و در دل تصمیم جهاد کردن نداشته باشد بر شعبه‌ای از نفاق می‌میرد.»

رفتن به غزا

اول، در وقتی که جهاد فرض کفایه است حرام است بدهکار بی اجازه‌ی صاحب قرض به جهاد برود؛ به شرطی که زمان پس دادن قرض فرا رسیده باشد؛

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو - رضي الله عنهما - عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: يُغْفَرُ لِلشَّهِيدِ كُلِّ ذَنْبٍ إِلَّا الدَّيْنَ» مسلم روایت کرده است:

«خداوند جز قرض، تمام گناهان شهید را عفو می‌کند.»

رفتن به جهاد بی اجازه‌ی پدر و مادر حرام است؛ به شرطی که مسلمان باشند؛

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه: جَاءَ رَجُلٌ لِيُجَاهِدَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِرْجِعْ إِلَى وَالِدِكَ فَإِنْ أَذِنَا لَكَ فَجَاهِدْ وَ إِلَّا فَبِرْهُمَا» احمد و ابوداود روایت کرده‌اند:

«مردی آمد که به جهاد برود پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نزد پدر و مادرت برگرد اگر

به تو اجازه دادند به جهاد برو و گرنه به ایشان خدمت کن.»

دوم، در هنگامی که جهاد فرض عین است اجازه گرفتن از پدر و مادر و صاحب قرض لازم نیست.

سوم، هرگاه جنگ شروع شد فرار کردن و ترک جنگ حرام است؛ به شرطی که

وَمَنْ أَسِرَ مِنَ الْكُفَّارِ فَعَلَىٰ صَرْبَيْنِ: صَرْبٌ يَكُونُ رَقِيقًا بِنَفْسِ السَّبْيِ وَ هُمُ الصَّبِيَّانُ وَ النِّسَاءُ

افراد دشمن بیشتر از دو برابر افراد مسلمانان باشند؛ خداوند متعال فرموده است:
وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ
وَ مَاوَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئْسَ الْمَصِيرُ» (انفال/۱۶):

«کسی که در روز جنگ پشت کرده و جایش را ترک کند و با این عمل قصد اجرای تاکتیک یا کمک کردن به گروه دیگری را نداشته باشد خداوند بر او خشمگین می شود و جایش دوزخ خواهد بود.»

چهارم، درست است زنان و بچه ها با اجازه ی شوهر و پدر و مادر به غذا بروند.
پنجم، رباط؛ یعنی آماده سازی برای غذا و تمرین و نگهبانی و ماندن در سنگرهای
مجاهدان، بخشی از جهاد و دارای پاداش زیاد است؛

«عَنْ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: رِبَاطٌ يَوْمٌ وَ لَيْلَةٌ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ وَ قِيَامِهِ، وَ إِنْ مَاتَ فِيهِ أُجْرِي عَلَيْهِ عَمَلُهُ الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ وَ أُجْرِي عَلَيْهِ رِزْقُهُ وَ أَمِنَ الْفُتَّانَ» مسلم
روایت کرده است:

«پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آماده شدن یک روز در سنگر مجاهدان از یک ماه روزه داری و
قیام شب های آن بهتر است و اگر در آن روز فوت کند ثواب اعمال نیکی را که قبلاً
انجام می داد و رزقش به او می رسد و از سؤال نکیر و منکر قبر امین خواهد بود.»

اسرای کافر

﴿وَمَنْ أَسِرَ مِنَ الْكُفَّارِ فَعَلَىٰ صَرْبَيْنِ﴾ کسی که از کفار اسیر می شود دو نوع است:

اول، ﴿صَرْبٌ يَكُونُ رَقِيقًا بِنَفْسِ السَّبْيِ وَ هُمُ الصَّبِيَّانُ وَ النِّسَاءُ﴾ نوعی به مجرد
اسیر شدن برده خواهد شد که عبارت از بچه ها و زنان هستند. و در این حکم، در بین
یهودی و مسیحی و بت پرست تفاوتی وجود ندارد؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَارَبْتُ قُرَيْظَةَ فَقَتِلَ رِجَالُهُمْ وَ قُسِمَ نِسَاؤُهُمْ
وَ أَوْلَادُهُمْ وَ أَمْوَالُهُمْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ» بخاری روایت کرده است:

وَ ضَرْبٍ لَا يَرِقُّ بِنَفْسِ السَّبْيِ وَ هُمُ الرُّجَالُ الْبَالِغُونَ. وَ الْإِمَامُ مُخَيَّرٌ فِيهِمْ بَيْنَ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: الْقَتْلِ وَ الْإِسْتِرْقَاقِ وَ الْمَنْ وَ الْفِدْيَةِ بِالْمَالِ أَوْ بِالرُّجَالِ، يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مَا فِيهِ الْمَصْلَحَةُ؛ وَ مَنْ أَسْلَمَ قَبْلَ الْأَسْرِ أَحْرَزَ مَالَهُ وَ دَمَهُ وَ صِغَارَ أَوْلَادِهِ،

«بنی قریظه با پیامبر ﷺ جنگ کردند مردانشان کشته و زنان و اولاد و اموالشان در بین مسلمانان تقسیم شد.»

(نکته) این حدیث دلیل بر این است که کشتن زن و بچه‌های کفار حرام است. دوم، ﴿وَ ضَرْبٍ لَا يَرِقُّ بِنَفْسِ السَّبْيِ وَ هُمُ الرُّجَالُ الْبَالِغُونَ﴾ و قسم دیگر با مجرد اسیر شدن برده نخواهند شد و این‌ها عبارت از مردان بالغ و آزاد هستند ﴿وَ الْإِمَامُ مُخَيَّرٌ فِيهِمْ بَيْنَ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ﴾ و امام مسلمانان در مورد آنان در بین چهار امر صاحب اختیار است: ﴿الْقَتْلِ وَ الْإِسْتِرْقَاقِ وَ الْمَنْ وَ الْفِدْيَةِ بِالْمَالِ أَوْ بِالرُّجَالِ﴾ کشتن، برده کردن (همانند زنان و بچه‌ها) آزاد کردن بدون اخذ هیچ وجهی و فروختن آن‌ها به خودشان در برابر مال یا در برابر دریافت اسرای مسلمان. دلیل کشتن آن‌ها حدیث سابق است؛ ولی اگر اسلام را پذیرفتند نباید کشته بشوند ﴿يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مَا فِيهِ الْمَصْلَحَةُ﴾ امام مسلمانان، در بین این چهار امر، امری را که در آن مصلحت وجود دارد انجام می‌دهد؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَشُدُّوا الرِّبَاطَ فَإِذَا مَاتَ بَعْدُ وَ إِذَا فِدَاءٌ» (محمد/۴):

«دستان کفار را ببندید بعد مجانی و یا در برابر مال و اسیر، ایشان را آزاد کنید.»

(نکته) آنچه بیان گردید در مورد اسراری کفار اصلی است؛ زیرا حکم اسراری مرتدین جداست، همانطوری که در بحث رده گذشت. و نیز مسلمان‌هایی که بر ضد اسلام، نوکر کفار می‌شوند یا بر علیه امام مسلمین جنگ می‌کنند حکم اسرای ایشان هم جدا است؛ یعنی بعد از پایان جنگ باید خود و زن و بچه‌هایشان آزاد کردند.

﴿وَ مَنْ أَسْلَمَ قَبْلَ الْأَسْرِ أَحْرَزَ مَالَهُ وَ دَمَهُ وَ صِغَارَ أَوْلَادِهِ﴾ کافری که قبل از

و يُحْكَمُ لِلصَّبِيِّ بِالْإِسْلَامِ عِنْدَ وُجُودِ ثَلَاثَةِ أَشْبَابٍ: أَنْ يُسْلِمَ أَحَدُ أَبَوَيْهِ، أَوْ يَسْبِيَهُ مُسْلِمٌ مُنْقَرِدًا عَنْ أَبَوَيْهِ، أَوْ يُوْجَدَ لَقِيْطًا فِي دَارِ الْإِسْلَامِ

اسیر شدن مسلمان شود مال و خون و اولاد صغیرش را محفوظ خواهد کرد؛ یعنی نه مالش غنیمت می شود و نه خود او کشته و نه بچه هایش اسیر می شوند؛

«عَنْ صَخْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ الْقَوْمَ إِذَا أَسْلَمُوا أُحْزِرُوا دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ»
ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: هر گاه کفار مسلمان شوند خون و مالشان را محفوظ خواهند کرد.»

بنابراین با مسلمان شدن کافر، زن و بچه های بزرگش محفوظ نخواهند شد؛ یعنی اگر قبل از اسیر شدن، مسلمان نشوند برده خواهند شد و نکاح زن فسخ می شود. و در فتوای ضعیفی، زنش هم محفوظ می گردد؛ یعنی به او داده می شود.

اسلام بچه و دارالاسلام

اگر بچه کافر بشود حکم کفر بر او اجرا نمی شود. و اگر بچه های کفار مسلمان بشوند حکم اسلام بر آنان اجرا نخواهد شد؛ ولی امام حنفی می فرماید: اگر اسلام را درک می کردند حکم اسلام بر آنها اجرا می گردد.

﴿وَيُحْكَمُ لِلصَّبِيِّ بِالْإِسْلَامِ عِنْدَ وُجُودِ ثَلَاثَةِ أَشْبَابٍ﴾ با وجود یکی از این سه سبب، به اسلام بچه حکم خواهد شد:

اول، ﴿أَنْ يُسْلِمَ أَحَدُ أَبَوَيْهِ﴾ پدر و مادر یا پدر بزرگ و یا مادر بزرگش مسلمان باشد؛ یعنی در صورتی که تنها یکی از آنان مسلمان باشد بچه هم مسلمان محسوب می شود.

دوم، ﴿أَوْ يَسْبِيَهُ مُسْلِمٌ مُنْقَرِدًا عَنْ أَبَوَيْهِ﴾ مسلمانی بچه را جدا از پدر و مادرش اسیر کند؛ یعنی این بچه همانند مسلمان اسیر کننده ی او مسلمان محسوب می گردد.

سوم، ﴿أَوْ يُوْجَدَ لَقِيْطًا فِي دَارِ الْإِسْلَامِ﴾ در دارالاسلام (منطقه ی اسلام) پرت شده

باشد و مسلمانی او را بردارد. و منظور از دارالاسلام منطقه‌ای است که اسلام آن را فتح کرده باشد. فرقی نیست ساکنانش مسلمان شده یا بر دین خودشان باقی مانده باشند و سرانه پرداخت کنند. بعد اگر کفار آن را به تصرف خودشان درآورند اسم دارالاسلام از آن ساقط نمی‌شود؛ بنابراین اندلس و فلسطین دارالاسلام مغضوب به حساب می‌آیند و آزاد کردنشان واجب است.

دارالحرب (منطقه ی جنگ) یا دار الکفر منطقه‌ای است که اسلام آن را فتح نکرده باشد. و اگر ساکنانش بر علیه مسلمانان جنگ بکنند حربی یعنی کافر جنگجو و اگر در پیمان صلح به سر ببرند کفار مُعَاهِد نامیده می‌شوند؛ یعنی کفاری که با ایشان عهد و پیمان بسته شده است، همچنانکه از این به بعد توضیح خواهیم داد.

(خاتمه) حکم بچه‌های کفاری که قبل از بلوغ می‌میرند در دنیا حکم کفار بالغ است؛ ولی بنا بر فتوای اصح، در قیامت وارد بهشت خواهند شد؛ و الله أعلم.

فصل، وَ مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا أُعْطِيَ سَلْبُهُ؛ وَ تُقَسَّمُ الْغَنِيمَةُ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى خَمْسَةِ أَخْمَاسٍ: فَيُعْطَى أَرْبَعَةُ أَخْمَاسِهَا لِمَنْ شَهِدَ الْوُقْعَةَ، وَ يُعْطَى لِلْفَارِسِ ثَلَاثَةُ أَشْهُمٍ وَ لِلرَّاجِلِ سَهْمٌ

﴿فصل﴾ غنیمت

ابتدا بدانکه منظور از غنیمت، اموال و املاک کفار اصلی است که در حین جنگ کردن از ایشان گرفته می شود؛ زیرا گفتیم اموال و املاک مرتدین به بیت المال داده می شود و اموال و املاک راهزنان و مسلمانان مذکر کفار بعد از پایان جنگ به آنان برگردانده می شود؛ به شرطی که متعلق به ایشان بوده باشد. و اگر متعلق به بیت المال بود در بیت المال ابقا می گردد؛ یعنی بر مجاهدان تقسیم نخواهد شد.

﴿وَ مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا أُعْطِيَ سَلْبُهُ﴾ کسی که در میدان جنگ کافری را به قتل برساند ساز و برگش به او داده می شود؛ یعنی اسلحه و طعام و پول و مرکب و لباس؛
 «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا لَهُ عَلَيْهِ يَنْتَه فَلَهُ سَلْبُهُ» شیخان روایت کرده اند:

«کسی که در میدان جنگ کافری را بکشد و بر این کشتن او دلیلی وجود داشته باشد ساز و برگش متعلق به او است.»

و در غیر میدان جنگ، او را به قتل برساند مثلاً از دور به او شلیک کند ساز و برگش به او داده نمی شود؛ بلکه غنیمت خواهد شد.

﴿وَ تُقَسَّمُ الْغَنِيمَةُ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى خَمْسَةِ أَخْمَاسٍ﴾ بعد از تحویل دادن ساز و برگ به مجاهد قاتل، غنیمت پنج قسم خواهد شد: ﴿فَيُعْطَى أَرْبَعَةُ أَخْمَاسِهَا لِمَنْ شَهِدَ الْوُقْعَةَ﴾ چهار پنجم آن به اشخاصی که در آن واقعه به نیت جنگ حاضر شده اند - هر چند که جنگ نکرده باشند - داده می شود ﴿وَ يُعْطَى لِلْفَارِسِ ثَلَاثَةُ أَشْهُمٍ وَ لِلرَّاجِلِ سَهْمٌ﴾ به اسب سوار سه سهم (یک سهم برای مجاهد و دو سهم برای اسب) و به پیاده یک سهم اعطا می گردد؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَسَمَ يَوْمَ خَيْبَرَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ وَ

وَلَا يُسَهُمْ إِلَّا لِمَنْ اسْتَكْمَلَتْ فِيهِ خَمْسَةُ شَرَائِطَ: الْإِسْلَامُ وَالْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَالْحُرِّيَّةُ وَالذُّكُورِيَّةُ، فَإِنْ اخْتَلَّ شَرْطٌ مِنْ ذَلِكَ رُضِيَ لَهُ وَلَمْ يُسَهُمْ. وَيُقَسَّمُ الْخُمْسُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْهُمٍ: سَهْمٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُصْرَفُ بَعْدَهُ لِلْمَصَالِحِ؛ وَ سَهْمٌ لِذَوِي الْقُرْبَى، وَ هُمْ بَنُو هَاشِمٍ وَ بَنُو الْمُطَّلِبِ؛ وَ سَهْمٌ لِلْيَتَامَى؛ وَ سَهْمٌ لِلْمَسَاكِينِ؛

لِلرَّاجِلِ سَهْمَانِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ در جمگ خیر برای اسب دو سهم و برای پیاده یک سهم قرار داد.»

﴿وَلَا يُسَهُمْ إِلَّا لِمَنْ اسْتَكْمَلَتْ فِيهِ خَمْسَةُ شَرَائِطَ﴾ جز به کسی که دارای این پنج شرط است به هیچ کسی سهم داده نمی‌شود: ﴿الْإِسْلَامُ وَالْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَالْحُرِّيَّةُ وَالذُّكُورِيَّةُ﴾ اسلام، بلوغ، عقل، آزاد بودن و مذکر بودن ﴿فَإِنْ اخْتَلَّ شَرْطٌ مِنْ ذَلِكَ﴾ و اگر یکی از این پنج شرط وجود نداشت؛ یعنی مجاهد، کافر، یا بچه، یا دیوانه یا برده و یا مؤنث بود ﴿رُضِيَ لَهُ وَلَمْ يُسَهُمْ﴾ به او هدیه‌ای داده می‌شود و برای او سهمی قرار داده نمی‌شود؛ بنابراین باید این هدیه از یک سهم کمتر باشد؛

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ- رضي الله عنهما-: كَانَتْ النِّسَاءُ يُحْذَيْنَ مِنَ الْغَنِيمَةِ وَأَمَّا بِسَهْمٍ فَلَا» مسلم روایت کرده است:

«در زمان پیامبر ﷺ از غنیمت، به زنان کمتر از سهم مردان اعطا می‌شد.»

﴿وَيُقَسَّمُ الْخُمْسُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْهُمٍ﴾ و یک پنجم باقی‌مانده پنج سهم می‌شود: ﴿سَهْمٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُصْرَفُ بَعْدَهُ لِلْمَصَالِحِ﴾ سهمی برای پیامبر ﷺ که بعد از او برای مصالح مسلمانان صرف خواهد شد، مانند کتابخانه، حقوق علما، اسلحه، طعام مجاهدین، بیمارستان، راه، مسجد و ...

﴿وَسَهْمٌ لِذَوِي الْقُرْبَى وَ هُمْ بَنُو هَاشِمٍ وَ بَنُو الْمُطَّلِبِ﴾ و سهم دیگری برای بستگان پیامبر ﷺ است که عبارتند از اولاد هاشم و مطلب که هم اکنون سید نامیده می‌شوند.

﴿وَسَهْمٌ لِلْيَتَامَى﴾ سهم دیگری برای ایتام.

﴿وَسَهْمٌ لِلْمَسَاكِينِ﴾ سهمی برای مساکین و فقرا.

﴿وَسَهْمٌ لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ﴾ و سهمی برای مسافران به شیوه‌ای که در بحث زکات بیان گردید؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» (انفال/۴۱):

«بدانید چیزی را که غنیمت می‌کنید یک پنجم آن برای پیامبر ﷺ و بستگان او و ایتام و مساکین و مسافران است»؛ چهار پنجم دیگر آن متعلق به مجاهدین است.

(خاتمه) اول، هر مجاهدی که در اثنای جنگ شهید شود هیچ سهمی از غنیمت نخواهد داشت و اگر بعد از پایان جنگ بمیرد سهمش به ورثه‌ی او داده می‌شود. دوم، مخفی کردن غنیمت حرام است؛ یعنی باید یک سوزن و یک بند هم به فرماندهی لشکر تحویل گردد؛

«عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا تَغْلُوا فَإِنَّ الْغُلُولَ نَارٌ وَ عَارٌ عَلَىٰ أَصْحَابِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» احمد روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: هیچ بخشی از غنیمت را مخفی نکنید و به سرقت نبرید؛ زیرا این عمل آتش و ننگ دنیا و قیامت است.»

سوم، درست است مجاهدین قبل از تقسیم غنیمت انواع طعام‌های غنیمت را بخورند و حیوان غنیمت را ذبح کرده و گوشتش را بخورند؛

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَصَبْنَا طَعَاماً يَوْمَ خَيْبَرَ فَكَانَ الرَّجُلُ يَجِيءُ فَيَأْخُذُ مِنْهُ قَدْرُ مَا يَكْفِيهِ» ابوداود اخراج کرده است:

«عبدالله فرمود در غزای خیبر طعامی را به غنیمت گرفتیم مجاهدی می‌آمد و به اندازه‌ی کفایت خود از آن برمی‌داشت.»

چهارم، صحیح است فرماندهی لشکر به شخصی که در برابر دشمن کار زیرکانه‌ای را انجام دهد جز سهم خودش سهمی بدهد و باید این سهم از یک پنجم

که برای مصالح نهاده شده اشت پرداخت گردد؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا-: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُنْقَلُ بَعْضُ مَنْ يَبْعَثُ مِنَ السَّرَايَا لِأَنْفُسِهِمْ خَاصَّةً سِوَى قِسْمَةِ عَامَّةِ الْجَيْشِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ به بعضی از اشخاصی که به جهاد می‌فرستاد جز سهم خودشان سهم دیگری می‌داد.»

﴿فَعَلَىٰ مَنْ يُضْرَفُ خُمُسُهُ عَلَىٰ مَنْ يَضْرَفُ عَلَيْهِمْ خُمُسُ الْغَنِيمَةِ، وَ يُعْطَىٰ أَرْبَعَةُ أَخْمَاسِهَا لِلْمُقَاتِلَةِ﴾

﴿فصل﴾ تقسیم فیء

«فیء» عبارت از مالی است که بدون جنگ از کفار گرفته می شود و به بیت المال می رسد، مانند سرانه ی یهودی ها و مسیحی ها و اموال و املاک کفاری که وارث ندارند و اموال و املاک کفاری که در حین کوچ کردن به جا می گزارند و اموال و املاک مرتدی که بر رده مرده یا در جنگ کشته شده است و ...

﴿وَ يُقَسَّمُ مَالُ الْفَيْءِ عَلَىٰ خَمْسٍ فِرْقٍ﴾ مال فیء پنج قسم می شود ﴿يُضْرَفُ خُمُسُهُ عَلَىٰ مَنْ يَضْرَفُ عَلَيْهِمْ خُمُسُ الْغَنِيمَةِ﴾ یک پنجم آن برای پنج صنفی که یک پنجم غنیمت برای ایشان مصرف می شود مصرف خواهد شد؛ خداوند متعال فرموده است:

«مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (حشر/۷): «هر اموال و املاکی که از ساکنان آن روستاها به دست پیامبر می رسد برای خدا و پیامبر و بستگان او و یتام و مساکین و مسافران است.»

و سهم پیامبر برای مصالح عمومی مسلمانان صرف خواهد شد.

﴿وَ يُعْطَىٰ أَرْبَعَةُ أَخْمَاسِهَا لِلْمُقَاتِلَةِ﴾ و چهار سهم دیگر برای مجاهدانی است که اسمشان در لیست جهاد نوشته شده است؛ بنابراین به مقدار نیاز و تعداد افراد خانواده به ایشان حقوق داده می شود؛

«قَالَ عَوْفُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم إِذَا أَتَاهُ الْفَيْءُ قَسَمَهُ فِي يَوْمِهِ: فَأَعْطَى الْأَهْلَ حَظَّيْنِ وَأَعْطَى الْعَزَبَ حَظًّا» ابوداود روایت کرده است:

«هرگاه فیء به دست پیامبر می رسید در همان روز آن را تقسیم می کرد: به متأهل دو سهم و به مجرد یک سهم می داد.»

اگر یکی از مجاهدان فوت کرد باید به مقدار نیاز، به بچه هایش حقوق داده شود

تا وقتی که بی نیاز می شوند و به زنش تا هنگامی که شوهر می کند.

﴿وَفِي مَصَالِحِ الْمُسْلِمِينَ﴾ و اگر این چهار قسم بیشتر از نیاز مجاهدان بود در مصالح مسلمانان صرف خواهد شد و قبل از هر چیز با آن، سلاح خریداری می شود. و در زمان پیامبر ﷺ این چهار سهم و یک پنجم سهم دیگر هم متعلق به پیامبر ﷺ بودند؛ ولی بعد از وفات پیامبر ﷺ به شیوه‌ی مذکور تقسیم شده است. این، مذهب امام شافعی است؛ ولی سه امام دیگر فرموده‌اند: بعد از پیامبر ﷺ تمام فیء، در مصالح مسلمانان صرف خواهد شد.

فصل، وَ شَرَائِطُ وَجُوبِ الْجِزْيَةِ خَمْسُ خِصَالٍ: الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورِيَّةُ، وَ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أَوْ مِمَّنْ لَهُ شُبْهَةُ كِتَابٍ

﴿فصل﴾ جزیه

«جزیه» به معنای سرانه‌ای است که از کفار دریافت و به بیت المال تحویل می‌شود. و کفاری که سرانه می‌دهند ذمی نامیده می‌شوند یعنی پیمان‌کننده‌ها و به خاطر این جزیه، حفظشان بر مسلمانان لازم می‌شود؛

«عَنِ الْعِرْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُجَلِّ لَكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتَ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا بِإِذْنٍ وَ لَا ضَرْبَ نِسَائِهِمْ وَ لَا أَكْلَ إِمَارِهِمْ إِذَا أَعْطَوْكُمُ الَّذِي عَلَيْهِمْ» ابوداود روایت کرده است:

«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به شما اجازه نداده است بی اجازه وارد خانه‌های یهودی‌ها و مسیحی‌ها بشوید و اجازه نداده است زنانشان را بزیند و در صورت پرداخت جزیه میوه‌هایشان را بخورید.»

﴿وَ شَرَائِطُ وَجُوبِ الْجِزْيَةِ خَمْسُ خِصَالٍ﴾ شرایط و جوب جزیه پنج خصلت است: اول تا چهارم، ﴿الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورِيَّةُ﴾ بلوغ و عقل و آزادبودن و مذکوربودن است؛ یعنی بر بچه و دیوانه و برده و مؤنث جزیه نیست و نباید از ایشان اخذ شود؛

«عَنْ مُعَاذٍ رضی الله عنه: بَعَثَنِي النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَى الْيَمَنِ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَخْذَ مِنْ كُلِّ حَالِمٍ دِينَاراً أَوْ عِدْلَهُ مَعَاظِرِيّاً» ترمذی و غیر او روایت کرده‌اند:

«معاذ فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد و به من امر کرد که از هر مذکر بالغی یک مثقال طلا یا معادل آن لباس بگیرم.»

پنجم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أَوْ مِمَّنْ لَهُ شُبْهَةُ كِتَابٍ﴾ از اهل کتاب آسمانی باشد، مانند یهودی و مسیحی یا از کسانی که شبهه‌ی کتاب آسمانی دارند، مانند مجوسی؛

وَأَقْلَ الْجَزِيَّةِ دِينَارٌ فِي كُلِّ حَوْلٍ، وَ يُؤْخَذُ مِنَ الْمُتَوَسِّطِ دِينَارَانِ وَ مِنَ الْمُوسِرِ أَرْبَعَةُ دَنَانِيرٍ، وَ يَجُوزُ أَنْ يَشْتَرَطَ عَلَيْهِمُ الضِّيَافَةُ فَضْلاً عَنْ مِقْدَارِ الْجَزِيَّةِ، وَ يَتَّصَمُنُ عَقْدُ الْجَزِيَّةِ أَرْبَعَةَ أَشْيَاءَ: أَنْ يُؤَدُّوا الْجَزِيَّةَ،

«عَنْ مُسْلِمٍ الْحَضْرَمِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: قَالَ: سُنُّوا بِالْمَجُوسِ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ»
طبرانی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: همانند برخورد با اهل کتاب با مجوسی‌ها برخورد کنید.»
ساکنان هر منطقه‌ای جزیه پردازند آن منطقه دارالاسلام خواهد شد. و در مذهب امام مالک درست است از هر نوع کافری جزیه گرفته شود؛ یعنی هر چند که اهل کتاب نباشد؛ به شرطی که مرتد نباشد.

﴿وَ أَقْلَ الْجَزِيَّةِ دِينَارٌ فِي كُلِّ حَوْلٍ﴾ حد اقل جزیه در هر سال یک مثقال طلاست. و دریافت قیمت آن هم درست است، همانطوری که در حدیث معاذ بیان شده است.
﴿وَ يُؤْخَذُ مِنَ الْمُتَوَسِّطِ دِينَارَانِ وَ مِنَ الْمُوسِرِ أَرْبَعَةُ دَنَانِيرٍ﴾ درست است از مرد متوسط، دو مثقال و از ثروتمند چهار مثقال طلا گرفته شود؛ به شرطی که حاکم در ابتدای سال، بر این مقدار با ایشان به توافق رسیده باشد. و گر نه نباید بیشتر از یک مثقال را اخذ کند.

(نکته) لازم است حاکم مسلمانان یا نائب او عهد سرانه را امضا بکند و در پیمان‌نامه می‌گوید: به شما اجازه می‌دهم در دارالاسلام اقامه کنید؛ به شرطی که هر سال یک دفعه این مقدار سرانه را پرداخت کنید و در برابر احکام اسلام تسلیم شوید.
﴿وَ يَجُوزُ أَنْ يَشْتَرَطَ عَلَيْهِمُ الضِّيَافَةُ فَضْلاً عَنْ مِقْدَارِ الْجَزِيَّةِ﴾ حاکم یا نائب او می‌تواند علاوه بر جزیه‌ی مقرر برای ایشان شرط بکند که از مسافران مسلمان پذیرایی بکنند. و در این صورت، این ضیافت، وظیفه‌ی کفار متوسط و ثروتمند خواهد بود نه کفار فقیر.

﴿وَ يَتَّصَمُنُ عَقْدُ الْجَزِيَّةِ أَرْبَعَةَ أَشْيَاءَ﴾ عقد جزیه متضمن چهار چیز خواهد بود:
اول، ﴿أَنْ يُؤَدُّوا الْجَزِيَّةَ﴾ هر سال جزیه را پردازند.

وَ أَنْ تُجْرَى عَلَيْهِمْ أَحْكَامُ الْإِسْلَامِ، وَ أَنْ لَا يَذْكُرُوا دِينَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بَخِيرٍ، وَ أَلَّا يَفْعَلُوا مَا فِيهِ ضَرَرٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ؛ وَ يُعْرِفُونَ بِلُبْسِ الْغِيَارِ وَ شَدِّ الزُّنَارِ، وَ يُمْتَنِعُونَ مِنْ رُكُوبِ الْخَيْلِ، وَ يُلْجَأُونَ إِلَى أَضْيَقِ الطَّرِيقِ

دوم، ﴿وَ أَنْ تُجْرَى عَلَيْهِمْ أَحْكَامُ الْإِسْلَامِ﴾ احکام اسلام (حدود گناهان) بر ایشان اجرا شود؛ اما مکلف به ارکان اسلام و ترک شرابخوری نخواهند شد؛ البته نباید آشکارا شراب بخورند و بفروشند.

سوم، ﴿وَ أَنْ لَا يَذْكُرُوا دِينَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بَخِيرٍ﴾ نباید جز با خیر از اسلام بحث بکنند؛ بنابراین اگر به اسلام یا قرآن یا مسجد دشنام بدهند تعزیر خواهند شد.

چهارم، ﴿وَ أَلَّا يَفْعَلُوا مَا فِيهِ ضَرَرٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ﴾ نباید کاری بکنند که به مسلمانان ضرر برساند؛ یعنی نباید از جاسوس پذیری و استقبال بکنند و اخبار مسلمانان را به کفار برسانند و نباید در اماکنی که ساکنانش مسلمان بوده‌اند یا هستند دیر و کلیسا بسازند؛

«عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : لَا تُبْنِي كَنِيسَةً فِي الْإِسْلَامِ» ابن عدی روایت کرده است:

«نبايد در خاک اسلام کلیسا ساخته شود.»

﴿وَ يُعْرِفُونَ بِلُبْسِ الْغِيَارِ وَ شَدِّ الزُّنَارِ﴾ با لباس مخصوص و بستن کمربند مخصوص بر لباس‌ها شناخته می‌شوند؛ یعنی واجب است آن‌ها را بپوشند ﴿وَ يُمْتَنِعُونَ مِنْ رُكُوبِ الْخَيْلِ﴾ و از سوارشدن بر اسب منع می‌شوند ﴿وَ يُلْجَأُونَ إِلَى أَضْيَقِ الطَّرِيقِ﴾ و به تنگ‌ترین راه سوق داده می‌شوند؛ یعنی در حین برخورد به مسلمانان باید به راه تنگ هول داده شوند؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : لَا تَبْدُؤُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى بِالسَّلَامِ، وَ إِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فِي طَرِيقٍ فَاضْطَرُّوهُ إِلَى أَضْيَقِهِ» مسلم روایت کرده است:

«ابتدا شما به یهودی و نصاری سلام نکنید و هرگاه در راه به ایشان رسیدید ایشان

را مجبور بکنید که به راه تنگ بروند.»

گمرک

با اتفاق نظر علما حرام است از مسلمانان گمرک اخذ شود؛ ولی صحیح است یک دهم درآمد از کفاری که برای تجارت به دارالاسلام می آیند اخذ شود؛ به شرطی که مجاز به ورود باشند. همچنین درست است از کفار مقیم در دارالاسلام گرفته شود؛ یعنی در صورتی که در حین پیمان سرانه این امر هم بر ایشان لازم شده باشد؛

«عَنْ حَرْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا الْعُشُورُ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَلَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ عُشُورٌ» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: یک دهم درآمد از یهود و نصاری گرفته می شود نه از مسلمانان.»

این یک دهمی که از یهود و نصاری گرفته می شود تحویل بیت المال می گردد و همانند فیه صرف خواهد شد.

هدهنه (توقف جنگ)

صحیح است حاکم مسلمانان با کفار اصلی پیمان صلح ببندد؛ بنابراین با مرتدین این پیمان بسته نخواهد شد. بعد اگر مسلمانان قوی شدند و مصلحت مسلمانان در غیر صلح بود این پیمان صلح، تنها به مدت چهار ماه درست است. و دلیل این حکم، صلح حدیبیه است. و بدانکه کفاری که با ایشان پیمان صلح بسته شده است مُعَاهِد نامیده می شوند؛ بنابراین واجب است تا پایان مدت صلح یا نقض آن از جانب ایشان به ایشان آسیبی نرسانیم. و برای هر مسلمانی درست است کافر جنگجو را امان دهد؛ به شرطی که این امان بیشتر از چهار ماه طول نکشد و به مسلمانان ضرر وارد نکند. و این نوع از کفار «مُسْتَأْمَن» (امان داده شده) نامیده می شوند؛ بنابراین برای هیچ مسلمانی درست نیست به او آسیبی برساند.

هجرت

اگر مسلمان نمی‌توانست در دارالکفر دینش را آشکار کند واجب است به دارالاسلام کوچ کند. و اگر در منطقه‌ای از دارالاسلام آشکار گناه انجام می‌شد و نمی‌توانست آن را منع کند واجب است به جای خوبی هجرت بکند. و اگر ماندش در دارالکفر یا دارالاسلام به نفع مسلمانان بود صحیح است در آن جا بماند.

ثواب هجرت کردن از دارالاسلام یا از دارالکفر برای جهاد از ثواب دو قسم سابق بیشتر است؛ زیرا هجرت برای جهاد یا فرض عین است و یا فرض کفایه.

کِتَابُ الصَّيْدِ وَ الدَّبَائِحِ

وَ مَا قُدِرَ عَلَى ذَكَاتِهِ فَذَكَاتُهُ فِي حَلَقِهِ وَ لَبْتِهِ، وَ مَا لَمْ يُقْدَرْ عَلَى ذَكَاتِهِ فَذَكَاتُهُ عَقْرُهُ حَيْثُ قُدِرَ عَلَيْهِ، وَ يُسْتَحَبُّ فِي الذَّكَاءِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ: قَطْعُ الْخُلُقُومِ وَ الْمَرِيءِ وَ الْوَدَجَيْنِ

﴿کِتَابُ الصَّيْدِ وَ الدَّبَائِحِ﴾ کتاب شکار و حیوانات و پرنده‌های ذبح‌شده

﴿وَ مَا قُدِرَ عَلَى ذَكَاتِهِ فَذَكَاتُهُ فِي حَلَقِهِ وَ لَبْتِهِ﴾ حیوان و پرنده‌ای که انسان قادر به ذبح آن باشد ذبحش در حلق (قسمت بالایی گردن) یا در زیر گردن است.

﴿وَ مَا لَمْ يُقْدَرْ عَلَى ذَكَاتِهِ﴾ اگر به خاطر وحشی بودن و عدم دسترسی به حیوان یا پرنده‌ای یا فرار کردن حیوان و پرنده‌ی اهلی یا افتادن در چاه یا گود کوه، انسان قادر به ذبح آن نبود ﴿فَذَكَاتُهُ عَقْرُهُ حَيْثُ قُدِرَ عَلَيْهِ﴾ ذبح آن عبارت است از زخمی کردنی که موجب نزاع روح بشود، در هر جایی از بدنش که انسان بر آن قادر شود؛ یعنی با این کشتن حلال خواهد شد؛

«عَنْ رَافِعِ بْنِ خُدَيْجٍ رضی الله عنه قَالَ: نَدَّ بَعِيرٌ فَرَمَاهُ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا غَلَبَكُمْ شَيْءٌ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا» شیخان روایت کرده‌اند:

«رافع فرمود: شتری فرار کرد و قادر به گرفتن آن نشدیم؛ بعد مردی تیری را به آن زد و کشت؛ سپس پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه یکی از حیوانات شما رمید و قادر به گرفتن آن نبودید این گونه آن را بکشید.»
یعنی با این کار حلال می‌شود.

﴿وَ يُسْتَحَبُّ فِي الذَّكَاءِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ﴾ در ذبح چهار چیز سنت است: ﴿قَطْعُ الْخُلُقُومِ وَ الْمَرِيءِ وَ الْوَدَجَيْنِ﴾ بریدن نای و مری و دو رگ دو طرف گردن.

وَالْمُجْزِئُ مِنْهَا شَيْنَانٍ: قَطْعُ الْحُلُقُومِ وَالْمَرِيءِ. وَ يَجُوزُ الْأَصْطِيَادُ بِكُلِّ جَارِحَةٍ مُعَلَّمَةٍ مِنَ السَّبَاعِ وَ مِنْ جَوَارِحِ الطَّيْرِ

﴿وَالْمُجْزِئُ مِنْهَا شَيْنَانٍ: قَطْعُ الْحُلُقُومِ وَالْمَرِيءِ﴾ آن چه که موجب حلال شدن حیوان سربریده است دو چیز است: قطع نای و مری؛ یعنی با بریدن این دو چیز حیوان ذبح شده حلال می شود. و این شاء الله تعالی در آینده این موضوع را به تفصیل بیان خواهیم کرد.

(نکته) اول، برای حلال شدن ذبح شده واجب است گرهی کوچکی که به نای متصل است تمام آن یا بخشی از آن همراه سر باشد؛ زیرا اگر همه‌ی آن همراه بدن باشد مردار می شود.

دوم، قطع کردن کامل نای و مری لازم است؛ یعنی اگر به تمامی قطع نشدند مردار خواهد شد.

سوم، اگر گرگ بخشی از نای و مری را برید بعد مسلمانی حیوان را از گرگ گرفت و بقیه را به تمامی قطع کرد آن حیوان حلال خواهد شد. و اگر گرگ نای و مری را به کلی بریده بود مردار است و حلال نخواهد شد.

چهارم، اگر پرنده یا حیوانی مریض یا گرسنه بود و معلوم بود بی شک مردار می شود بعد ذبح گردید با این ذبح حلال خواهد شد.

پنجم، اگر پرنده یا حیوانی از جای مرتفعی به پایین افتاد یا دیواری بر او خراب شد یا گرگ و گربه آن را زخمی کرد یا شکمش را پاره کرد و روده اش را بیرون آورد لازم است در حین ذبح حیات مستقر داشته باشد تا حلال شود و نشانه‌ی حیات مستقر این است که یا خون از گردش جاری شود یا با حرکت تند حرکت کند؛ پس اگر هیچ یکی از این دو چیز را نداشت مردار است و حلال نیست.

شکار کردن

﴿وَيَجُوزُ الْأَصْطِيَادُ بِكُلِّ جَارِحَةٍ مُعَلَّمَةٍ مِنَ السَّبَاعِ وَ مِنْ جَوَارِحِ الطَّيْرِ﴾ شکار کردن با هر

و شَرَايُطُ تَعْلِيمِهَا أَرْبَعَةٌ: أَنْ تَكُونَ إِذَا أُرْسِلَتْ إِسْتَرَسَلَتْ، وَ إِذَا زُجِرَتْ إِنْزَجَرَتْ، وَ إِذَا قَتَلَتْ شَيْئًا لَمْ تَأْكُلْ مِنْهُ شَيْئًا، وَ أَنْ يَتَكَرَّرَ ذَلِكَ مِنْهَا، فَإِنْ عُدِمَتْ إِحْدَى الشَّرَايِطِ لَمْ يَحِلَّ مَا أَخَذَتْهُ إِلَّا أَنْ يُدْرَكَ حَيًّا فَيَذَنَّ

درنده و پرنده‌ی زخمی کننده‌ی تعلیم شده درست است، مانند سگ و تازی و ... و باز و شاهین و ...

﴿و شَرَايُطُ تَعْلِيمِهَا أَرْبَعَةٌ﴾ شرائط تعلیم درنده و پرنده چهار چیز است:

اول، ﴿أَنْ تَكُونَ إِذَا أُرْسِلَتْ إِسْتَرَسَلَتْ﴾ هر گاه ارسال شود برود.

دوم، ﴿وَ إِذَا زُجِرَتْ إِنْزَجَرَتْ﴾ هر گاه باز داشته و منع شود بایستد.

سوم، ﴿وَ إِذَا قَتَلَتْ شَيْئًا لَمْ تَأْكُلْ مِنْهُ شَيْئًا﴾ هر گاه شکاری را کشت از آن هیچ بخشی را نخورد؛ بلکه تا حین رسیدن صاحبش شکار را نگهداری کند.

چهارم، ﴿وَ أَنْ يَتَكَرَّرَ ذَلِكَ مِنْهَا﴾ سه شرط سابق از آن تکرار شود تا صاحبش از تعلیم آن مطمئن شود؛ یعنی اگر این چهار شرط، درنده یا پرنده‌ای تحقق یافتند و شکاری را کشتند آن شکار حلال خواهد بود؛ یعنی هر چند که صاحب درنده یا پرنده وقتی به شکار می‌رسد مرده باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُلَكِّينَ» (مائده/۴):

«چیزهای پاک و شکار درنده‌های تعلیم شده، برای شما حلال شده‌اند.»

﴿فَإِنْ عُدِمَتْ إِحْدَى الشَّرَايِطِ لَمْ يَحِلَّ مَا أَخَذَتْهُ إِلَّا أَنْ يُدْرَكَ حَيًّا فَيَذَنَّ﴾ اگر یکی از چهار شرط مذکور تحقق نیافت شکاری را که درنده و پرنده گرفته‌اند حلال نیست؛ مگر این که در حین زنده بودن شکار، نفری به آن برسد و آن را ذبح بکند.

(نکته) شکاری را که درنده‌ی تعلیم شده گرفته است اگر صاحب درنده در حال زنده بودن شکار به آن برسد و آن را ذبح نکند حلال نخواهد بود؛

«عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رضی الله عنه: عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: إِذَا أُرْسِلَتْ كَلْبُكَ فَأَذْكُرْ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ،

فَإِنْ أَمْسَكَ عَلَيْكَ فَأَذْرِكْتَهُ حَيًّا فَأَذْبَحْهُ، وَ إِنْ أَدْرِكْتَهُ قَدْ قَتَلَ وَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْهُ فَكُلْهُ»
شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: هر گاه سگت را به شکاری فرستادی اسم خداوند بگو؛ بعد اگر شکار را برایت گرفت و تو زنده به شکار رسیدی آن را ذبح کن و اگر در حین رسیدن به آن، سگت آن را کشته بود و هیچ بخشی از آن را نخورده بود آن را بخور.»

هر شکاری با چیز برنده‌ای مانند شمشیر، خنجر و نیزه زخمی شود و پرتاب کننده، تا به آن برسد مرده باشد حلال است. و اگر در حین زنده‌بودن به آن شکار رسید بدون ذبح حلال نخواهد بود.

هر شکاری در تله بمیرد یا از جای بلندی به پایین بیفتد یا خفه شود یا با چوب و سنگ و فشنگ اسلحه‌ی گرم زده شود حلال نخواهد بود؛ مگر این که در حین زنده‌بودن به آن برسد و آن را ذبح کند.

علت حلال‌نبودن شکاری که با فشنگ اسلحه‌ی گرم می‌میرد این است که فشنگ با قدرت آتش باروت پرتاب می‌شود و سرخ خواهد شد؛ یعنی قدرت و گرمی آتش شکار را می‌کشد ولی تیر کمان و خنجر با تیزبودنشان و قدرت شکارچی شکار را از پای در می‌آورد؛ بنابراین اسلحه‌ی گرم با اسلحه‌ی سرد بسیار متفاوت است که لازم است انسان از آن آگاه باشد.

ذبح

﴿وَ تَجُوزُ الذَّكَاءُ بِكُلِّ مَا يَجْرَحُ إِلَّا بِالسِّنِّ وَ الظُّفْرِ﴾ ذبح کردن حیوان و پرنده با هر چیز برنده‌ای جز ناخن و دندان درست است، مانند چوب، سنگ، آهن و شیشه؛

«عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَ ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلْ لَيْسَ السِّنُّ وَ الظُّفْرُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«جز ناخن و دندان هر چیزی که خون را بریزد و بسم الله بر آن گفته شود آن را

وَتَحِلُّ ذَكَاةُ كُلِّ مُسْلِمٍ وَكِتَابِيٍّ، وَلَا تَحِلُّ ذَبِيحَةُ مَجُوسِيٍّ وَلَا وَثْنِيٍّ. وَذَكَاةُ الْجَنِينِ بِذَكَاةِ أُمِّهِ

بخور.»

بنابراین اگر نفری با دست سر حیوان یا پرنده‌ای را کشید و از بدنش جدا کرد یا با فشنگ اسلحه و یا چاقوی کند سرش را جدا کرد مردار خواهد شد و حلال نخواهد بود.

(نکته) گفتن بسم الله در حین ذبح سنت است و واجب نیست؛ بنابراین اگر در حین ذبح بسم الله گفته نشود ذبح شده حلال خواهد بود. و سنت است جاننداری که ذبح می شود رو به قبله و بر پهلوی چپ دراز کرده شود و ذبح کننده با دست چپش سر آن را بگیرد و با دست راست ذبح کند. و سنت است چاقویش بسیار تیز و برنده باشد و بعد از بریدن کامل نای و مری از آن دست بردارد و تا بعد از نزع روح سرش را جدا نکند.

﴿وَتَحِلُّ ذَكَاةُ كُلِّ مُسْلِمٍ وَكِتَابِيٍّ﴾ ذبح شده‌ی هر مسلمان و هر یهودی و مسیحی‌ای درست است. فرقی نیست ذبح کننده مرد باشد یا زن کوچک باشد یا بزرگ؛ خداوند متعال فرموده است:

﴿وَوَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ﴾ (مائده/۵):

«ذبح شده‌ی اهل کتاب برای شما حلال است.»

و البته این در صورتی است که معلوم باشد جد بزرگشان قبل از تحریف و نسخ دین یهود و مسیح به آن گرویده باشد.

﴿وَلَا تَحِلُّ ذَبِيحَةُ مَجُوسِيٍّ وَلَا وَثْنِيٍّ﴾ ذبح شده‌ی مجوسی (آتش پرست) و بت پرست و دیگر کفار و مرتد حلال نیست.

﴿وَوَذَكَاةُ الْجَنِينِ بِذَكَاةِ أُمِّهِ﴾ ذبح جنین شکم حیوان با ذبح مادرش است؛ یعنی اگر حیوان ذبح شد و جنینش بلا فاصله مرد جنین حلال خواهد بود؛

إِلَّا أَنْ يُوجَدَ حَيًّا فَيَذَكَّى. وَ مَا قُطِعَ مِنْ حَيٍّ فَهُوَ مَيْتٌ إِلَّا الشَّعَرَ

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: ذَكَاةُ الْجَنَيْنِ ذَكَاةُ أُمِّهِ» احمد روايت کرده است.

﴿إِلَّا أَنْ يُوجَدَ حَيًّا فَيَذَكَّى﴾ مگر این که بعد از ذبح مادرش زنده باشد که در این صورت واجب است ذبح شود؛ پس اگر بعد از ذبح مادرش در شکم آن حرکت می کرد باید در اسرع وقت بیرون آورده و ذبح شود و گر نه حلال نخواهد بود.

﴿وَ مَا قُطِعَ مِنْ حَيٍّ فَهُوَ مَيْتٌ إِلَّا الشَّعَرَ﴾ هر عضوی از حیوان یا پرنده‌ی زنده جدا شود مردار محسوب می شود؛ زیرا حیوان یا پرنده ذبح نشده است؛ جز مو و پشم و پر؛

«عَنْ أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّ رضی الله عنه: لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله الْمَدِينَةَ وَ هُمْ يَجُثُّونَ أَشْنِمَةَ الْإِبِلِ وَ يَقْطَعُونَ أَلْيَاتِ الْغَنَمِ، فَقَالَ: مَا قُطِعَ مِنَ الْبَهِيمَةِ وَ هِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ مَيْتَةٌ» ابوداود روايت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه تشریف برد اهل مدینه کوهان شتر و دنبه‌ی گوسفند را می بریدند و می خوردند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن چه در حال زنده بودن حیوان، از حیوان بریده می شود مردار محسوب می شود.»

(نکته) هر بخشی از ماهی زنده قطع شود حلال است؛ زیرا، ماهی نیازمند ذبح نیست.

فصل، وَ كُلُّ حَيَوَانٍ اسْتَطَابَتْهُ الْعَرَبُ فَهُوَ حَلَالٌ، إِلَّا مَا وَرَدَ الشَّرْعُ بِتَحْرِيمِهِ؛ وَ كُلُّ حَيَوَانٍ اسْتَخْبَتْهُ الْعَرَبُ فَهُوَ حَرَامٌ، إِلَّا مَا وَرَدَ الشَّرْعُ بِإِبَاحَتِهِ. وَ يَحْرُمُ مِنَ السَّبَاعِ مَا لَهُ نَابٌ قَوِيٌّ يَغْدُو بِهِ، وَ يَحْرُمُ مِنَ الطُّيُورِ مَا لَهُ مِخْلَبٌ قَوِيٌّ يَجْرَحُ بِهِ. وَ يَحِلُّ لِلْمُضْطَرِّ فِي الْمَخْمَصَةِ أَنْ يَأْكُلَ مِنَ الْمَيْتَةِ الْمُحَرَّمَةِ مَا يَسُدُّ بِهِ رَمَقَهُ

﴿فصل﴾ خوراک حلال و حرام

﴿وَ كُلُّ حَيَوَانٍ اسْتَطَابَتْهُ الْعَرَبُ فَهُوَ حَلَالٌ﴾ هر حیوان و پرنده‌ای که عرب‌های ثروتمند و شهر و روستانشین و دارای طبع سالم، آن را پاک بدانند و میل خوردن آن را داشته باشند حلال است ﴿إِلَّا مَا وَرَدَ الشَّرْعُ بِتَحْرِيمِهِ﴾ جز حیوان و پرنده‌ای که شرع آن را حرام کرده باشد ﴿وَ كُلُّ حَيَوَانٍ اسْتَخْبَتْهُ الْعَرَبُ فَهُوَ حَرَامٌ﴾ و هر حیوان و پرنده‌ای که عرب آن را کثیف بدانند و میل خوردن آن را نداشته باشند حرام است ﴿إِلَّا مَا وَرَدَ الشَّرْعُ بِإِبَاحَتِهِ﴾ جز حیوان و پرنده‌ای که شرع آن را حلال کرده باشد.

﴿وَ يَحْرُمُ مِنَ السَّبَاعِ مَا لَهُ نَابٌ قَوِيٌّ يَغْدُو بِهِ﴾ در میان حیوانات حیوانی که دارای دندان تیز باشد که با آن بر حیوانات دیگر چیره شود، مانند شیر، پلنگ، خرس، سگ، گربه، فیل، خوک و ... حرام است ﴿وَ يَحْرُمُ مِنَ الطُّيُورِ مَا لَهُ مِخْلَبٌ قَوِيٌّ يَجْرَحُ بِهِ﴾ و در میان پرندگان پرنده‌ای که دارای چنگ نیرومندی باشد که بتواند با آن، زخمی بکند، مانند باز، شاهین، جوجه‌ربا، کرکس و ... حرام می باشد؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبَاعِ وَ كُلِّ ذِي مِخْلَبٍ مِنَ الطُّيْرِ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ خوردن هر درنده‌ای که دارای دندان نیش باشد و هر پرنده‌ای را که دارای چنگ باشد منع فرمود.»

در شرع بسیاری از چیزها حرام و بسیاری حلال شده است که در این جا مجال ذکر آن‌ها نیست.

خوردن مردار

﴿وَ يَحِلُّ لِلْمُضْطَرِّ فِي الْمَخْمَصَةِ أَنْ يَأْكُلَ مِنَ الْمَيْتَةِ الْمُحَرَّمَةِ مَا يَسُدُّ بِهِ رَمَقَهُ﴾ کسی

وَلَنَا مَيْتَتَانِ حَلَالَانِ: أَلْسَمُكَ وَ الْجَرَادُ، وَ دَمَانٍ حَلَالَانِ: أَلْكَيْدُ وَ الطَّحَالُ

که در شدت گرسنگی است حلال و حتی واجب است برای نجات خود از مرگ از مردار حرام شده چند لقمه بخورد؛ یعنی مقداری که خود را از مرگ نجات بدهد نه بیشتر از آن؛ به شرطی که در سفر گناه نباشد و به سبب انجام دادن گناه دچار گرسنگی نشده باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» (بقره/۱۷۳):

«کسی که در حال اضطرار قرار گیرد می تواند از مردار بخورد؛ به شرطی که به سبب گناه دچار گرسنگی نشده باشد و با این کار با اسلام دشمنی نکند.»

در این حلال بودن، فرقی نیست مردار، خر باشد یا استر و یا گوسفند و بز و گرگ. و اگر یکی از این ها را یافت نباید سگ و خوک بخورد. و اگر سگ را یافت نباید انسان مرده را بخورد. و اگر هیچ مرداری را نیافت صحیح است غذای نفر دیگری را بخورد؛ به شرطی که صاحب آن غذا همانند این انسان دچار گرسنگی شدید نشده باشد و غرامت غذا را به او بپردازد.

﴿وَلَنَا مَيْتَتَانِ حَلَالَانِ: أَلْسَمُكَ﴾ ما مسلمانان دو حیوان مرده‌ی حلال داریم: اول ماهی. فرقی نیست خودش بمیرد یا کسی آن را بکشد و کُشنده کافر باشد یا مسلمان. و بدانکه هر حیوان آبی یک زیست همانند ماهی حلال است؛ ولی حیوان دوزیست مانند قورباغه، خرچنگ و مار حرام هستند.

دوم، ﴿وَلِ الْجَرَادُ﴾ ملخ است.

﴿وَلَنَا دَمَانٍ حَلَالَانِ: أَلْكَيْدُ وَ الطَّحَالُ﴾ دو خون حلال هم داریم: کبد و طحال (=اسپرز)؛ «عَنِ ابْنِ عُمرَ- رضي الله عنهما- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَجِلْتُ لَنَا مَيْتَتَانِ وَ دَمَانِ: أَلْسَمُكَ وَ الْجَرَادُ وَ الْكَيْدُ وَ الطَّحَالُ» احمد و ابن ماجه روايت کرده اند:

«دو حیوان مرده و دو خون برای ما حلال شده اند: ماهی و ملخ، کبد و اسپرز.»

فصل، وَ الْأُضْحِيَّةُ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ، وَ يُجْزَى فِيهَا الْجَذَعُ مِنَ الضَّانِّ، وَ الثَّنِي مِنَ الْمَعْزِ، وَ الثَّنِي مِنَ الْإِيلِ، وَ الثَّنِي مِنَ الْبَقَرِ؛ وَ تُجْزَى الْبَدَنَةُ عَنْ سَبْعَةٍ وَ الْبَقَرَةُ عَنْ سَبْعَةٍ

﴿فصل﴾ اضحیه (قربانی)

قربانی این است که انسان در عید قربان حیوانی را با نیت عبادت ذبح و صدقه کند.

﴿وَ الْأُضْحِيَّةُ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ﴾ قربانی کردن برای مرد و زن بالغ سنت است؛

«عَنْ عَائِشَةَ- رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَا عَمِلَ آدَمِيُّ مِنْ عَمَلٍ يَوْمَ النَّحْرِ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ إِهْرَاقِ الدَّمِ إِنَّهَا لَتَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِقُرُونِهَا وَ أَشْعَارِهَا وَ أَظْلَافِهَا، وَ إِنَّ الدَّمَ لَيَقَعُ مِنَ اللَّهِ بِمَكَانٍ قَبْلَ أَنْ يَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ» ترمذی روایت کرده است:

«در روز عید قربان، انسان هیچ عملی را انجام نمی‌دهد که نزد خداوند از ریختن خونی محبوب‌تر باشد بی شک در روز قیامت آن حیوان با شاخ و موها و سم‌هایش بر ترازوی اعمال آن انسان سوار می‌شود و خون آن قبل از ریختن بر زمین نزد خداوند در جای خودش قرار می‌گیرد.»

﴿وَ يُجْزَى فِيهَا﴾ چهار حیوان (نر و ماده) برای قربانی درست است:

اول، ﴿الْجَذَعُ مِنَ الضَّانِّ﴾ گوسفند یک ساله و بزرگ‌تر.

دوم، ﴿وَ الثَّنِي مِنَ الْمَعْزِ﴾ بز دو ساله و بزرگ‌تر.

سوم، ﴿وَ الثَّنِي مِنَ الْإِيلِ﴾ شتر پنج ساله و بالاتر.

چهارم، ﴿وَ الثَّنِي مِنَ الْبَقَرِ﴾ گاو دو ساله و بالاتر.

جز این چهار حیوان هیچ حیوانی دیگری برای قربانی جایز نیست. و نیز اگر حیوانات مذکور سن‌شان کمتر از آن چه معلوم شده است باشد برای قربانی صحیح نخواهد بود.

﴿وَ تُجْزَى الْبَدَنَةُ عَنْ سَبْعَةٍ وَ الْبَقَرَةُ عَنْ سَبْعَةٍ﴾ یک شتر برای قربانی هفت نفر و یک

گاو هم برای هفت نفر درست است و کفایت می‌کند؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: نَحَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْحُدَيْيَةِ الْبَدَنَةَ عَنْ سَبْعَةٍ وَ الْبَقَرَةَ عَنْ سَبْعَةٍ»

وَالشَّاهُ عَنْ وَاحِدٍ؛ وَارْبَعٌ لَا تُجْزَى فِي الصَّحَايَا: الْعَوْرَاءُ الْبَيِّنُ عَوْرُهَا، وَالْعَرْجَاءُ الْبَيِّنُ عَرْجُهَا، وَالْمَرِيضَةُ الْبَيِّنُ مَرَضُهَا، وَالْعَجْفَاءُ الَّتِي ذَهَبَ مُخْهَا مِنَ الْهَزَالِ

مسلم روایت کرده است:

«جابر فرمود: در حدیثیه همراه پیامبر ﷺ یک شتر را برای هفت نفر و یک گاو را برای هفت نفر قربانی کردیم.»

﴿وَالشَّاهُ عَنْ وَاحِدٍ﴾ گو سفند و همچنین بز برای یک نفر کفایت می‌کند؛

«عَنْ عَائِشَةَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا- أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُوتِيَ بِكَبْشٍ أَقْرَنَ ثُمَّ صَحَّى بِهِ» مسلم روایت کرده است:

«حضرت عائشه فرمود: گو سفند نر شاختاری را برای پیامبر ﷺ آوردند و ایشان آن را قربانی کرد.»

﴿وَارْبَعٌ لَا تُجْزَى فِي الصَّحَايَا﴾ چهار حیوان هستند که برای قربانی درست نیستند:

اول، ﴿الْعَوْرَاءُ الْبَيِّنُ عَوْرُهَا﴾ کور آشکار؛ یعنی حیوانی که به صورت واضح، یک چشمش کور باشد.

دوم، ﴿وَالْعَرْجَاءُ الْبَيِّنُ عَرْجُهَا﴾ حیوانی که به صورت آشکار لنگ باشد.

سوم، ﴿وَالْمَرِيضَةُ الْبَيِّنُ مَرَضُهَا﴾ حیوان مریضی که بیماری اش واضح باشد.

چهارم، ﴿وَالْعَجْفَاءُ الَّتِي ذَهَبَ مُخْهَا مِنَ الْهَزَالِ﴾ حیوانی که به خاطر لاغری مخش

رفته و نمانده باشد؛ بنابراین حیوان گنج هم برای قربانی صحیح نیست؛

«عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَرْبَعٌ لَا تَجُوزُ فِي الْأَضَاجِي: الْعَوْرَاءُ الْبَيِّنُ عَوْرُهَا، وَالْمَرِيضَةُ الْبَيِّنُ مَرَضُهَا، وَالْعَرْجَاءُ الْبَيِّنُ عَرْجُهَا، وَالْعَجْفَاءُ الَّتِي لَا تَنْقِي» اصحاب سنن روایت کرده‌اند. معنایش واضح است.

(نکته) حیوانی که قربانی می‌شود نباید چنین نقصی داشته باشد که باعث کم شدن

گوشت شود؛ بنابراین حیوان حامله و حیوان دارای گری برای قربانی درست نیستند؛

ولی نزد چند تن از علما درست است حیوان حامله قربانی شود؛ به شرطی که

و يُجْزَى الْخَصِيُّ وَ الْمَكْسُورُ الْقَرْنِ، وَ لَا تُجْزَى الْمُقْطُوعَةُ الْأُذُنِ وَ الذَّنْبِ. وَ يَدْخُلُ وَقْتُ الذَّبْحِ مِنْ وَقْتِ صَلَاةِ الْعِيدِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ آخِرِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ؛ وَ يُسْتَحَبُّ عِنْدَ الذَّبْحِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ: التَّسْمِيَةُ، وَ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَ اسْتِيقْبَالُ الْقِبْلَةِ، وَ التَّكْبِيرُ، وَ الدُّعَاءُ بِالْقَبُولِ

حامله بودنش باعث لاغری نشده باشد.

﴿وَ يُجْزَى الْخَصِيُّ وَ الْمَكْسُورُ الْقَرْنِ﴾ حیوان اخته و شاخ شکسته برای قربانی درست هستند ﴿وَ لَا تُجْزَى الْمُقْطُوعَةُ الْأُذُنِ﴾ حیوان گوش بریده درست نیست؛ هر چند که بخش کمی از گوشش قطع شده باشد؛ ولی امام ابوحنیفه فرموده است: اگر کمتر از یک سوم گوشش بریده شده بود درست است قربانی شود. و اگر در اصل، گوشش کوچک بود یا شکافته شده بود ولی هیچ بخشی از آن جدا نشده بود برای قربانی صحیح خواهد بود.

﴿وَ الذَّنْبِ﴾ حیوان دم بریده، دنبه بریده و پستان بریده برای قربانی جایز نیست؛ هر چند که بریده شده کم باشد و اگر بخش بیشتر دندان‌هایش افتاده باشند برای قربانی درست است؛ یعنی هر چند که دندان‌های افتاده بیشتر از دندان‌های مانده باشند.

﴿وَ يَدْخُلُ وَقْتُ الذَّبْحِ مِنْ وَقْتِ صَلَاةِ الْعِيدِ﴾ وقت ذبح قربانی از زمان نماز عید فرامی‌رسد؛ یعنی از هنگامی که آفتاب به اندازه‌ی نیزه‌ای بلند می‌شود ﴿إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ آخِرِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ﴾ و تا غروب آفتاب آخرین روز ایام التشریق ادامه خواهد داشت؛ یعنی روز سوم بعد از عید؛ بنابراین مدت قربانی چهار روز است؛

«عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: فِي كُلِّ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ ذَبْحُ ابْنِ حَبَانَ» روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: در هر سه روز بعد از عید، قربانی کردن درست است.»

﴿وَ يُسْتَحَبُّ عِنْدَ الذَّبْحِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ﴾ در وقت ذبح، پنج چیز سنت است: ﴿التَّسْمِيَةُ، وَ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَ اسْتِيقْبَالُ الْقِبْلَةِ، وَ التَّكْبِيرُ، وَ الدُّعَاءُ بِالْقَبُولِ﴾ گفتن بسم الله، فرستادن صلوات بر پیامبر ﷺ، رو کردن حیوان به جهت قبله، گفتن الله اکبر و

وَلَا يَأْكُلُ الْمُضْحِيُّ شَيْئًا مِنَ الْأُضْحِيَّةِ الْمَنْدُورَةِ، وَ يَأْكُلُ مِنَ الْأُضْحِيَّةِ الْمُتَطَوَّعِ بِهَا، وَلَا يَبِيعُ مِنَ الْأُضْحِيَّةِ شَيْئًا، وَ يَطْعُمُ الْفُقَرَاءَ وَ الْمَسَاكِينَ

دعا کردن برای قبول شدن.

﴿وَلَا يَأْكُلُ الْمُضْحِيُّ شَيْئًا مِنَ الْأُضْحِيَّةِ الْمَنْدُورَةِ﴾ نباید قربانی کننده و بچه‌هایش از قربانی نذر شده هیچ چیزی بخورند؛ و نذر شده آن است که گفته باشد: نذر باشد قربانی بکنم، یا گفته باشد: بر من واجب باشد که این حیوان را قربانی کنم؛ بنابراین باید پوست و کله و پاهایش را نیز صدقه کند.

﴿وَلَا يَأْكُلُ مِنَ الْأُضْحِيَّةِ الْمُتَطَوَّعِ بِهَا﴾ درست است قربانی کننده و بچه‌هایش از قربانی سنت بخورند. و بهتر است از جگر آن بخورد و بقیه را به مردم بدهد. و می‌تواند بیشتر هم بخورد؛ ولی سنت است بیشتر از یک سوم آن را نخورد.

﴿وَلَا يَبِيعُ مِنَ الْأُضْحِيَّةِ شَيْئًا﴾ نباید هیچ بخشی از قربانی را بفروشد. و نیز نباید هیچ بخشی از آن را به عنوان کرایه به ذبح کننده بدهد؛ پس باید بچه‌ی حیوان قربانی شده و پوست و پشم و سر و پاهایش را صدقه کند و یا برای خودش بردارد.

﴿وَلَا يَطْعُمُ الْفُقَرَاءَ وَ الْمَسَاكِينَ﴾ لازم است قربانی را به صورت خام به فقرا و مساکین مسلمان بدهد. و صحیح است قربانی سنت به ثروتمندان داده شود؛ یعنی قربانی نذر شده به آنان داده نمی‌شود.

(خاتمه) نیت قربانی واجب است؛ بنابراین صحیح نیست نفری بدون اجازه برای نفر دیگری قربانی بکند. و اگر مرده وصیت نکرده باشد قربانی کردن برای او درست نخواهد بود. و اگر وصیت کرده بود برایش قربانی شود شخصی که برای او قربانی می‌کند باید به جای مرده نیت بکند و نباید از آن بخورد و به ثروتمندان بدهد.

فَعْلٌ، وَ الْعَقِيقَةُ مُسْتَحَبَّةٌ وَ هِيَ الذَّبِيحَةُ عَنِ الْمُؤْلُودِ يَوْمَ سَابِعِهِ، وَ يُذْبَحُ عَنِ الْغُلَامِ شَاتَانٍ وَ عَنِ الْجَارِيَةِ شَاةً، وَ يُطْعَمُ الْفُقَرَاءُ وَ الْمَسَاكِينُ

﴿فَعْلٌ﴾ عقیقه

﴿وَ الْعَقِيقَةُ مُسْتَحَبَّةٌ وَ هِيَ الذَّبِيحَةُ عَنِ الْمُؤْلُودِ يَوْمَ سَابِعِهِ﴾ عقیقه سنت است و عقیقه عبارت است از حیوانی که در روز هفتم ولادت بچه ذبح می شود؛

«عَنْ سَمُرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: كُلُّ غُلَامٍ مُرْتَهَنٌ بِعَقِيقَتِهِ تُذْبَحُ عَنْهُ يَوْمَ سَابِعِهِ، وَ يُحْلَقُ، وَ يُسَمَّى» اصحاب سنن روایت کرده اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر بچه‌ای که به دنیا می آید در گرو عقیقه‌اش است که در روز هفتم ولادتش ذبح می شود و در همان روز سرش تراشیده و اسم گزاری می شود.»
یعنی اگر برای او عقیقه ذبح نشود به او اجازه‌ی شفاعت برای پدر و مادرش داده نمی شود

﴿وَ يُذْبَحُ عَنِ الْغُلَامِ شَاتَانٍ وَ عَنِ الْجَارِيَةِ شَاةٌ﴾ سنت است برای پسر بچه دو گوسفند یا دو بز (همانند گوسفند و بز قربانی) و برای دختر بچه یک گوسفند یا یک بز ذبح شود. و برای پسر بچه یک گوسفند یا یک بز هم درست است. و صحیح است برای هفت بچه یک گاو ذبح شود.

﴿وَ يُطْعَمُ الْفُقَرَاءُ وَ الْمَسَاكِينُ﴾ سنت است عقیقه را به فقرا و مساکین بدهد و نیز سنت به صورت پخته به آنان داده شود؛ و به صورت خام هم درست است. و بهتر است ران راست عقیقه را به ماما بدهد. و در حین ذبح بگوید: بسم الله بعد نیت بکند و بگوید: این حیوان، عقیقه‌ی فلان بچه است.

کسی که نفقه‌ی بچه را پرداخت می کند برای او عقیقه آماده می کند، مانند پدر، پدر بزرگ، مادر و ...؛ بنابراین صحیح نیست بیگانه‌ای برای بچه عقیقه ذبح بکند. و اگر بچه قبل از روز هفتم یا بعد از آن بمیرد عقیقه کردن برایش سنت است. و اگر کسی که می خواهد عقیقه را ذبح بکند توانایی آن را داشت ولی انجام نداد می تواند

تا حین بلوغ بچه ذبح عقیقه را تأخیر نماید؛

تراشیدن موی سر این است که سرپرست بچه بعد از ذبح عقیقه سر بچه را بتراشد و به میزان وزن موی سر، طلا یا نقره را صدقه کند. و در این حکم در بین پسر و دختر تفاوتی وجود ندارد. و اسم‌گزاری این است که در روز هفتم برای بچه اسم مناسبی قرار داده شود؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: تَسْمُوا بِأَسْمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَحَبُّ الْأَسْمَاءِ إِلَى اللَّهِ عَبْدُ اللَّهِ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ» ابوداود روایت کرده است:

«با اسماء پیامبران بچه‌هایتان را اسم‌گزاری کنید و محبوب‌ترین اسم نزد خداوند عبدالله و عبدالرحمن است.»

سنت است انسانی متقی با خرما یا چیز دیگری دهان بچه را شیرین کند و گفتن اذان به گوش او سنت می باشد؛

«عَنْ أَبِي رَافِعٍ رضی الله عنه رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَذَّنَ فِي أُذُنِ الْحَسَنِ حِينَ وَلَدَتْهُ فَاطِمَةُ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله در وقت ولادت حضرت حسن، در گوش او اذان گفت.»

بعضی از علما فرموده‌اند: سنت است در گوش راست اذان و در گوش چپ اقامه گفته شود.

ختنه کردن بچه

بعد از این که بچه مقداری قوی شد سنت است نفقه‌ی دهنده‌ی او او را ختنه کند. و اگر این کار را انجام نداد بعد از بلوغ بر خود بچه واجب است خودش را ختنه کند. ختنه کردن پسر عبارت است از بریدن کامل پوستی که سر ذکر او را پوشانده است و ختنه کردن دختر عبارت است از بریدن کمی از گوشتی که در بالای شرمگاه او واقع شده است. و در فتوای دیگری، ختنه کردن دختر واجب نیست؛ بلکه سنت است.

(خاتمه) ذبح عقیقه برای حیوان هم درست است؛ یعنی در هنگامی که گوسفند و بز و گاو شروع به زاییدن کردند اولین بچه‌ی آن‌ها با نیت عبادت، ذبح و صدقه شود تا این که خداوند متعال در حیوانات برکت قرار دهد.

کِتَابُ السَّبْقِ وَ الرَّمْيِ

وَ تَصِيحُ الْمُسَابَقَةِ عَلَى الدَّوَابِّ، وَ الْمُنَاضَلَةُ بِالسَّهَامِ إِذَا كَانَتِ الْمَسَافَةُ مَعْلُومَةً، وَ صِفَةُ الْمُنَاضَلَةِ مَعْلُومَةً

کِتَابُ السَّبْقِ وَ الرَّمْيِ کتاب مسابقه و تیراندازی

﴿وَ تَصِيحُ الْمُسَابَقَةِ عَلَى الدَّوَابِّ﴾ مسابقه‌ی سوارکاری اسب و استر صحیح و سنت است. تعیین کردن محل دوانیدن و توقف کردن، مشخص کردن حیوان‌ها و مالی که بر آن مسابقه داده می‌شود واجب است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا سَبْقَ إِلَّا فِي خُفٍّ أَوْ نَصْلٍ أَوْ حَافِرٍ»
اصحاب سنن روایت روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: مسابقه تنها در سوارکاری و تیراندازی درست است.»

﴿وَ الْمُنَاضَلَةُ بِالسَّهَامِ﴾ و مسابقه‌ی تیراندازی هم درست است؛ یعنی پرتاب کردن شلیک کردن به هدف مشخص با سلاح جنگی؛

«عَنْ عُقْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى "وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ" : أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيَ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در تفسیر این آیه که می‌فرماید "در مقابل دشمن آنچه که توانایی دارید از نیرو و مرکب، آماده کنید" سه بار فرمود: بدانید نیرو عبارت از تیراندازی است.»
با استناد به این حدیث یادگیری امور جنگ و راندگی بر مسلمانان واجب است.
﴿إِذَا كَانَتِ الْمَسَافَةُ مَعْلُومَةً﴾ و مسابقه‌ی سوارکاری به شرط معلوم بودن مسافت و محل دوانیدن ﴿وَ صِفَةُ الْمُنَاضَلَةِ مَعْلُومَةً﴾ و مسابقه‌ی تیراندازی به شرط معلوم بودن و

وَ يُخْرِجُ الْعِوَضَ أَحَدُ الْمُتَسَابِقَيْنِ حَتَّىٰ إِنَّهُ إِذَا سَبَقَ اسْتَرْكَهَ وَ إِن سَبَقَ أَخَذَهُ صَاحِبُهُ، وَ إِن أَخْرَجَاهُ مَعًا لَمْ يَجْزْ، إِلَّا أَنْ يَدْخِلَا بَيْنَهُمَا مُحَلَّلًا، فَإِنْ سَبَقَ أَخَذَ الْعِوَضَ، وَ إِن سَبَقَ لَمْ يَغْرَمْ

کیفیت زدن هدف درست است، مثلاً تیراندازها بگویند: باید در هر شش تیر سه تیر به هدف بخورد. و نیز لازم است شروع کننده مشخص گردد.

تعیین کردن هر جایزه‌ای برای مسابقه‌ی سوارکاری و تیراندازی درست است. و اگر نفر بیگانه‌ای جایزه را به عهده بگیرد و بگوید: هر یک از شما برنده شد فلان مقدار مال را به او می‌دهم این کار درست است و باید جایزه‌ی بیان شده را بپردازد. و نیز صحیح است یکی از مسابقه‌دهندگان به این شیوه جایزه را به عهده بگیرد:

﴿وَ يُخْرِجُ الْعِوَضَ أَحَدُ الْمُتَسَابِقَيْنِ﴾ یکی از دو مسابقه‌دهنده جایزه را قرار می‌دهد ﴿حَتَّىٰ إِنَّهُ إِذَا سَبَقَ اسْتَرْكَهَ وَ إِن سَبَقَ أَخَذَهُ صَاحِبُهُ﴾ تا این که اگر برنده شد آن را برگرداند و اگر بازنده شد مسابقه‌دهنده‌ی دیگر آن را بردارد و ببرد.

﴿وَ إِن أَخْرَجَاهُ مَعًا﴾ و اگر با هم جایزه نهند؛ یعنی هر یک از آن‌ها بخشی از جایزه را به عهده گرفت و به رفیقش گفت: اگر تو برنده شدی سهم من را بردار ﴿لَمْ يَجْزْ﴾ این کار صحیح نخواهد بود؛ زیرا قمار می‌شود و قمار حرام است ﴿إِلَّا أَنْ يَدْخِلَا بَيْنَهُمَا مُحَلَّلًا﴾ مگر این که به شیوه‌ی ذیل نفر دیگری را در مسابقه شرکت بدهند تا آن را برایشان حلال کند ﴿فَإِنْ سَبَقَ﴾ اگر این نفر سوم بر هر دوی آن‌ها برنده شد ﴿أَخَذَ الْعِوَضَ﴾ جایزه‌ی هر دوی آن‌ها را می‌گیرد و اگر بر یکی برنده شد و با نفر دیگر مساوی کرد جایزه‌ی او را در میان خود تقسیم می‌کنند ﴿وَ إِن سَبَقَ لَمْ يَغْرَمْ﴾ و اگر این نفر سوم بازنده شد یعنی هر دوی آن‌ها بر او غالب شدند غرامتی را پرداخت نخواهد کرد. و اگر دو نفر اول مساوی کردند هر یک مال خود را می‌گیرد. و اگر یکی بر دیگری غالب شد مال خود و رفیقش را دریافت می‌کند.

کِتَابُ الْإِيمَانِ وَ النَّذُورِ

لَا يَنْعَقِدُ الْيَمِينُ إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَى أَوْ بِاسْمِ مَنْ أَسْمَائِهِ أَوْ صِفَةٍ مِنْ صِفَاتِ ذَاتِهِ؛ وَ مَنْ حَلَفَ بِصَدَقَةٍ مَالِهِ فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ الصَّدَقَةِ وَ كَفَّارَةِ الْيَمِينِ

کِتَابُ الْإِيمَانِ وَ النَّذُورِ کتاب قسم‌ها و نذرها

﴿لَا يَنْعَقِدُ الْيَمِينُ إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَى أَوْ بِاسْمِ مَنْ أَسْمَائِهِ أَوْ صِفَةٍ مِنْ صِفَاتِ ذَاتِهِ﴾ قسم، تنها با ذات خداوند و اسمی از اسماء و صفتی از صفات او منعقد می‌شود؛ یعنی در شرع تنها این قسم‌ها قسم محسوب می‌شوند؛ مثلاً قسم خورنده بگوید: به ذات خداوند یا بگوید: به رب العالمین، به کسی که جان من در دست اوست و یا بگوید: به بزرگی خداوند، به قرآن قسم این کار را انجام می‌دهم؛ بنابراین قسم خوردن به پیامبر ﷺ و به مسجد و به سر پدر و به قبر فلان شخص، منعقد نخواهد شد و مکروه است. و نزد امام شافعی حرام می‌باشد؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا-: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَلَا إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمُ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«آگاه باشید خداوند شما را از قسم خوردن به پدران تن منع کرده است؛ پس کسی که قسم می‌خورد به خدا قسم بخورد.»

﴿وَمَنْ حَلَفَ بِصَدَقَةٍ مَالِهِ﴾ کسی که به صدقه‌ی مالش یا به عبارت دیگری قسم بخورد، مثلاً در حین عصبانیت بگوید: اگر این کار را انجام دهم بر من واجب باشد که این گوسفند را در راه خدا صدقه کنم یا بگوید: اگر بار دیگری نزد تو بیایم روزه بر من واجب باشد ﴿فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ الصَّدَقَةِ وَ كَفَّارَةِ الْيَمِينِ﴾ این قسم خورنده در بین صدقه کردن یا عبادت دیگر و پرداخت کفاره‌ی قسم صاحب اختیار خواهد بود؛

وَلَا شَيْءَ فِي لَعْنِ الْيَمِينِ، وَ مَنْ حَلَفَ أَنْ لَا يَفْعَلَ شَيْئًا فَأَمَرَ غَيْرَهُ فَفَعَلَهُ لَمْ يَنْحَثْ

یعنی یا گوسفند را صدقه کند یا کفاره‌ی قسم را پرداخت نماید؛

«عَنْ عُقْبَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: كَفَّارَةُ نَذْرِ كَفَّارَةُ يَمِينٍ» مسلم روایت کرده است:
«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کفاره‌ی نذر کفاره‌ی قسم است.»

﴿وَلَا شَيْءَ فِي لَعْنِ الْيَمِينِ﴾ در قسم لغو چیزی واجب نیست و موجب گناه هم نیست؛ یعنی قسمی که از روی اراده‌ی قلبی نباشد، مثلاً شخصی در حین جر و بحث یا عصبانیت بگوید: آری به خدا، یا نه به خدا؛ خداوند متعال فرموده است:
«لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ»
(مائده/۸۹): «خداوند در برابر قسم‌هایی که بر زبانان جاری می‌شود شما را مؤاخذه نمی‌کند؛ بلکه در برابر قسمی که همراه اراده‌ی قلبی بر زبان جاری می‌کنید شما را مؤاخذه می‌کند.»

(نکته) اگر کسی گفت: اگر فلان کار را انجام دهم یهودی یا مسیحی هستم یا بگوید: بی‌ایمان بمیرم این کار را انجام نمی‌دهم، یا بگوید: با مادرم زنا کرده باشم این کار را انجام نداده‌ام، این الفاظ قسم نیستند و موجب کفاره نخواهد بود. و اگر در گفتن این الفاظ قصدش تبرئه‌ی خود باشد کافر نخواهد شد؛ ولی گناهکار خواهد شد؛ بنابراین اگر این الفاظ را بر زبان جاری کرد بعد از آن استغفار بکند. و اگر منظورش رضایت به این‌ها باشد کافر می‌شود و باید بعد از گفتن آن‌ها بلافاصله به اسلام برگردد.

﴿وَمَنْ حَلَفَ أَنْ لَا يَفْعَلَ شَيْئًا فَأَمَرَ غَيْرَهُ فَفَعَلَهُ لَمْ يَنْحَثْ﴾ کسی سوگند بخورد کاری را انجام نمی‌دهد، مثلاً بگوید: به خدا سوگند این خانه را به تو نمی‌فروشم یا به تو درس نمی‌گویم بعد به نفری دستور بدهد آن را انجام دهد قسمش شکسته نمی‌شود و کفاره‌ای بر او واجب نخواهد شد؛ ولی اگر در قسمش منظورش این باشد که نه خودش و نه نفر دیگری آن را کار را انجام ندهد اگر نفر دیگری آن را انجام دهد

وَمَنْ حَلَفَ عَلَىٰ فِعْلٍ أَمْرَيْنِ فَقَعَلَ أَحَدَهُمَا لَمْ يَحْنَثْ. وَكَفَّارَةُ الْيَمِينِ هُوَ مُخَيَّرٌ فِيهَا بَيْنَ ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ: عِتْقِ رَقَبَةٍ مُؤَمَّنَةٍ، أَوْ إِطْعَامِ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ كُلِّ مَسْكِينٍ مُدًّا، أَوْ كِسْوَتِهِمْ ثَوْبًا نَوْبًا، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ قَصِيَامَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ

قسمتش شکسته می‌شود.

﴿وَمَنْ حَلَفَ عَلَىٰ فِعْلٍ أَمْرَيْنِ فَقَعَلَ أَحَدَهُمَا لَمْ يَحْنَثْ﴾ کسی سوگند بخورد کاری را انجام نمی‌دهد، مثلاً بگوید: خدا سوگند این دو پیراهن را به تو می‌فروشم بعد یکی از آن‌ها را انجام دهد یعنی یک پیراهن را به او بفروشد قسمش شکسته نخواهد شد؛ ولی اگر مقصودش این باشد که هیچ یک از آن دو کار را انجام نمی‌دهد نه به تنهایی و نه با هم، قسمش شکسته می‌شود.

کفاره‌ی قسم

﴿وَكَفَّارَةُ الْيَمِينِ هُوَ مُخَيَّرٌ فِيهَا بَيْنَ ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ﴾ اگر قسم قسم خورنده‌ای شکست کفاره‌ی آن این است که در بین سه فعل ذیل یکی از آن‌ها را انجام دهد؛ یعنی در انتخاب یکی از آن‌ها مختار است:

اول، ﴿عِتْقِ رَقَبَةٍ مُؤَمَّنَةٍ﴾ آزاد کردن برده‌ای مؤمن.

دوم، ﴿أَوْ إِطْعَامِ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ كُلِّ مَسْكِينٍ مُدًّا﴾ طعام دادن به ده مسکین و فقیر، به هر یک از آنان یک مد دانه یعنی «۶۰۵» گرم. لازم است دانه‌ها سالم باشند؛ یعنی نباید پخته به آنان داده شود.

سوم، ﴿أَوْ كِسْوَتِهِمْ ثَوْبًا نَوْبًا﴾ دادن ده لباس به ده مسکین و فقیر. فرقی نیست آن لباس، پیراهن باشد یا شلوار و یا زیر پیراهن؛ ولی دادن جوراب و کفش درست نیست.

﴿فَإِنْ لَمْ يَجِدْ قَصِيَامَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ﴾ بعد اگر هیچ یک از آن سر چیز را نیافت باید با نیت کفاره‌ی قسم سه روز روزه بگیرد، همانگونه که خداوند متعال فرموده است:

«فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ

.....

رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ» (مائده/۸۹):
معنایش واضح است.

(نکته) نزد امام ابوحنیفه درست است قیمت دانه یا قیمت لباس‌ها به ده مسکین داده شود؛ ولی کفاره‌ی قسم نزد ایشان تقریباً برای هر مسکین دو کیلو دانه است.

(خاتمه) قسم بچه و دیوانه و وادار شده منعقد نخواهد شد. و کسی که فراموش کرده باشد بر انجام‌دادن کاری قسم خورده است و آن را انجام دهد یا نمی‌داندست بر آن کار قسم خورده است یا می‌داندست ولی وادار به انجام‌دادن آن شد در این سه مورد، قسمش شکسته نمی‌شود و موجب کفاره نیست؛ پس قسمش باقی است و ساقط نمی‌شود.

فصل، وَ النَّذْرُ يَلْزَمُ فِي الْمُجَازَاةِ عَلَى مُبَاحٍ وَ طَاعَةٍ كَقَوْلِهِ إِنْ شَفَى اللَّهُ مَرِيضِي فَلِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَصْلِيَ أَوْ أَصُومَ أَوْ أَتَصَدَّقَ.

«فصل» نذر

نذر عبارت است از این که انسان، عبادت غیر واجب را بر خود واجب کند. نذر دو نوع است:

اول، «نذر اللجاج» یعنی نذر عصبانیت و لجاجت، مثلاً بگوید: اگر با تو حرف بزنم بر من روزه واجب باشد که در این صورت یا باید روزه بگیرد و کفاره‌ی قسم را پردازد، همانطوری که در کتاب قسم بیان کردیم. این نوع نذر مکروه است؛ زیرا همانند قسم است؛

«عَنِ ابْنِ عُمرَ - رضي الله عنهما - أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ النَّذْرِ، وَ قَالَ: إِنَّهُ لَا يَأْتِي بِخَيْرٍ وَ إِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ نذر را منع کرد و فرمود: خیری به دنبال ندارد و تنها مال را از بخیل می‌گیرد.» (۱)

دوم، «نذر التبرُّر» (احسان کردن) است. این قسم دارای اجر است؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» (حج/۲۹):

«به نذرهایشان وفا بکنند»

«وَ النَّذْرُ يَلْزَمُ فِي الْمُجَازَاةِ عَلَى مُبَاحٍ وَ طَاعَةٍ» نذر در جزای به دست آمدن چیزی خوب یا کنار رفتن چیزی بد، واجب می‌شود؛ به شرطی که بر اصل نذر، مباح باشد و نذر شده عبادت باشد «كَقَوْلِهِ إِنْ شَفَى اللَّهُ مَرِيضِي فَلِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَصْلِيَ أَوْ أَصُومَ أَوْ أَتَصَدَّقَ» مثلاً بگوید: اگر خدا بیمارم را شفا دهد یا به من پسری بدهد بر من واجب

وَلَا يَلْزَمُهُ مِنْ ذَلِكَ مَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْإِسْمُ. وَلَا نَذْرٌ فِي مَعْصِيَةِ كَقَوْلِهِ إِنْ قَتَلْتُ فَلَانًا فَلِلَّهِ عَلَيَّ كَذَا، وَلَا يَلْزَمُ النَّذْرُ عَلَى تَرْكِ مَبَاحٍ كَقَوْلِهِ لَا أَكُلُ لَحْمًا وَلَا أَشْرَبُ لَبَنًا، وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ

باشد نماز بخوانم یا روزه بگیرم یا صدقه دهم ﴿وَلَا يَلْزَمُهُ مِنْ ذَلِكَ مَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْإِسْمُ﴾ بعد اگر مرادش حاصل شد آن چه اسم نذر بر آن واقع شود بر نذرکننده واجب می‌شود؛ یعنی باید حداقل دو رکعت نماز بخواند یا یک روز روزه بگیرد و یا چیز کمی را صدقه کند.

(نکته) اگر در حین نذر کردن، مقداری را تعیین کرد، مثلاً گفت: بر من باشد این گوسفند یا ده دینار را صدقه کنم یا یک ماه روزه بگیرم آن چه را بیان کرده است بر او واجب می‌شود.

﴿وَلَا نَذْرٌ فِي مَعْصِيَةٍ﴾ در گناه، نذر وجود ندارد ﴿كَقَوْلِهِ إِنْ قَتَلْتُ فَلَانًا فَلِلَّهِ عَلَيَّ كَذَا﴾ مثلاً بدون این که حق داشته باشد بگوید: اگر فلان کس را کشتم بر من برای خدا فلان چیز باشد، یا بگوید: بر من نذر باشد فلان شخص را بکشم یا زنا بکنم؛
 «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رضی الله عنه: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: لَا وَفَاءَ لِنَذْرِ فِي مَعْصِيَةٍ وَلَا فِي مَا لَا يَمْلِكُ الْعَبْدُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در گناه و چیزی که ملک انسان نیست وفا به نذر وجود ندارد.»

(نکته) نذر احسان و عبادت منعقد و واجب می‌شود؛ هر چند که به چیزی تعلیق نشود، مثلاً بگوید: بر من نذر باشد روزه بگیرم یا قربانی بکنم.

﴿وَلَا يَلْزَمُ النَّذْرُ عَلَى تَرْكِ مَبَاحٍ﴾ بر ترک و انجام دادن کار مباح و حلالی که به عبادت ربطی ندارد نذر واجب نمی‌شود ﴿كَقَوْلِهِ لَا أَكُلُ لَحْمًا وَلَا أَشْرَبُ لَبَنًا وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ﴾ مثلاً بگوید: بر من نذر باشد: گوشت نخورم، شیر ننوشم و چیزی که شبیه این است، مانند بر من نذر باشد بخوابم یا این انگور را بخورم؛

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا -: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله رَأَى رَجُلًا قَائِمًا فِي الشَّمْسِ فَقَالُوا: إِنَّهُ نَذَرَ أَنْ يَقُومَ وَلَا يَقْعُدَ وَلَا يَسْتَظِلَّ وَلَا يَتَكَلَّمَ وَيَصُومَ، فَقَالَ: مَرَّةً فَلَيْتَ كَلَّمُ وَ

لَيْسَ ظِلٌّ وَ لَيْقَعْدُ وَ لَيْتَمَّ صَوْمُهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ مرد ایستاده‌ای را در آفتاب دید گفتند: نذر کرده است بایستد و ننشیند و به سایه نرود و تکلم نکند و روزه بگیرد؛ پیغمبر ﷺ فرمود: حرف بزند، به سایه برود، بنشیند و روزه‌اش را به پایان برساند.»

(خانمه) نذر کردن مال برای فرد مشخص شده درست است؛ به شرطی که معصیت نباشد، مثلاً نذرکننده بگوید: این خانه‌ام را نذر فلان کس کردم یا بگویند: نذر این مسجد باشد؛ بنابراین خانه ملک آن مرد یا آن مسجد می‌شود و پشیمان‌شدن درست نیست؛ ولی نذر عبادت، تنها برای خداوند درست است.

اگر نذرکننده فوت کرد واجب است قبل از تقسیم مال متروک، نذرش تنفیذ شود و اگر نذرش تنها عبادت بود ورثه‌اش آن را برای او انجام می‌دهند؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : اسْتَفْتَى سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ النَّبِيَّ ﷺ فِي نَذْرِ كَانَ عَلَى أُمِّهِ تَوَفِّيَتْ قَبْلَ أَنْ تَقْضِيَهُ، فَقَالَ: إِقْضِهِ عَنْهَا» شیخان روایت کرده‌اند:

«سعد در مورد نذری که بر مادرش قرار گرفته بود و قبل از این که مادرش آن را انجام دهد فوت کرده بود از پیامبر ﷺ سؤال کرد؛ پیامبر ﷺ فرمود: به جای او آن را انجام بده.»

هر صدقه‌ای را که انسان نذر کرده باشد نباید به ثروتمندان بدهد و در بین نذر زنده‌ها و مرده‌ها تفاوتی وجود ندارد. و صحیح نیست نذرکننده و کسانی که نفقه‌ی آنان بر او است از نذرشده بخورند.

کِتَابُ الْأَقْضِيَّةِ وَ الشَّهَادَاتِ

وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَلِيَ الْقَضَاءَ إِلَّا مَنْ اسْتَكْمَلَتْ فِيهِ خَمْسَ عَشْرَةَ خَصْلَةً: الْإِسْلَامُ

کِتَابُ الْأَقْضِيَّةِ وَ الشَّهَادَاتِ قضاوت‌ها و شهادت‌ها

قاضی کسی است نزاع میان دو نفر یا بیشتر را حل کرده و بر طبق شریعت اسلام حکم می‌کند؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَأَنِ احْكُم بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ» (مائده/۴۹):

«در میان مردم بر طبق قانونی که خداوند نازل کرده است [قرآن و حدیث] حکم بکن.»

بودن قاضی فرض کفایه است. و باید به او چنان قدرتی واگذار شود که بتواند حق را برای صاحب حق بگیرد و مجرم را تعذیب کند؛ بنابراین اگر در جایی قاضی نبود واجب است ساکنان آن جا برای خودشان مرد عالم و عادل را قاضی خود بکنند و احکام او را اجرا نمایند؛

«عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: كَيْفَ تُقَدَّسُ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ مِنْ شَدِيدِهِمْ لِضَعْفِهِمْ» ابن حبان روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه پاک می‌شود امتی که حق ضعفای ایشان از صاحبان قدرت گرفته نمی‌شود.»

«وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَلِيَ الْقَضَاءَ إِلَّا مَنْ اسْتَكْمَلَتْ فِيهِ خَمْسَ عَشْرَةَ خَصْلَةً» درست نیست جز کسی که دارای پانزده خصلت است قضاوت را به عهده بگیرد:

اول، «الْإِسْلَامُ» اسلام؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء/۱۴۱):

وَ الْبُلُوْعُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحَرِيَّةُ وَ الذُّكُورَةُ وَ الْعَدَالَةُ وَ مَعْرِفَةُ أَحْكَامِ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ مَعْرِفَةُ
الْإِجْمَاعِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِخْتِلَافِ وَ مَعْرِفَةُ طُرُقِ الْإِجْتِهَادِ وَ مَعْرِفَةُ طَرَفٍ مِنْ لِسَانِ الْعَرَبِ وَ مَعْرِفَةُ
تَفْسِيرِ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَنْ يَكُونَ سَمِيعاً

«خداوند متعال برای کافران هیچ راهی را بر مؤمنان قرار نداده است.»

امام حنفی فرموده است: صحیح است کافر برای کفار قاضی شود.

دوم، سوم، چهارم و پنجم، ﴿وَ الْبُلُوْعُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحَرِيَّةُ وَ الذُّكُورَةُ﴾ بلوغ، عقل،
آزادبودن و مذکروبودن است؛

«عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ» بخاری روایت
کرده است:

«قومی که کارشان را به زن واگزار می کنند هیچوقت رستگار نخواهد شد.»

ششم، ﴿وَ الْعَدَالَةُ﴾ عدالت؛ بنابراین نباید فاسق قاضی شود؛ زیرا متهم است.

هفتم، ﴿وَ مَعْرِفَةُ أَحْكَامِ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ﴾ آگاهی از احکام قرآن و سنت؛ یعنی از عام
و خاص بودن آیات و احادیث احکام و نسخ شده‌ها و آن‌هایی که حکمشان باقی
است و نیز از احادیث صحیح و حسن و ضعیف مطلع باشد.

هشتم، ﴿وَ مَعْرِفَةُ الْإِجْمَاعِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِخْتِلَافِ﴾ آگاهی از اجماع علمای فقه و اختلاف
ایشان.

نهم، ﴿وَ مَعْرِفَةُ طُرُقِ الْإِجْتِهَادِ﴾ آگاهی از راه‌های اجتهاد؛ و اجتهاد به معنای استنباط
احکام خدا و پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از قرآن و حدیث است. و این راه‌های اجتهاد با اصول فقه
یافت می شوند.

دهم، ﴿وَ مَعْرِفَةُ طَرَفٍ مِنْ لِسَانِ الْعَرَبِ﴾ دانستن زبان عربی به مقدار نیاز، مانند
صرف، نحو و بلاغه. و نیز لازم است زبان عربی را بفهمد.

یازدهم، ﴿وَ مَعْرِفَةُ تَفْسِيرِ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى﴾ دانستن تفسیر قرآن کریم به میزان نیاز.

دوازدهم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ سَمِيعاً﴾ شنوا بودن؛ یعنی نباید کر باشد.

وَأَنْ يَكُونَ بَصِيرًا، وَأَنْ يَكُونَ كَاتِبًا، وَأَنْ يَكُونَ مُسْتَقِظًا؛ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يَجْلِسَ فِي وَسْطِ الْبَلَدِ فِي مَوْضِعٍ بَارِزٍ لِلنَّاسِ وَلَا حَاجِبَ لَهُ

سیزدهم، ﴿وَأَنْ يَكُونَ بَصِيرًا﴾ بینابودن؛ یعنی نباید کور باشد.

چهاردهم، ﴿وَأَنْ يَكُونَ كَاتِبًا﴾ نویسنده بودن؛ یعنی نوشتن بلد باشد.

پانزدهم، ﴿وَأَنْ يَكُونَ مُسْتَقِظًا﴾ بیدار و هوشیار باشد؛ تا به او حيله نشود.

(نکته) اگر این شرایط در قاضی تحقق یافتند باید با اجتهاد خودش احکام شرعی را از قرآن و حدیث استنباط کرده و در میان قضاوت بکند و کسی که به درجه‌ی اجتهاد نرسیده است (قاضی یا غیر قاضی) باید بر طبق یکی از چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی رفتار بکند؛ زیرا علمای این چهار مذهب، احکام شرع را به خوبی از قرآن و حدیث گرفته و آن‌ها را در کتاب‌هایشان ثبت کرده‌اند؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل/۴۳):

«اگر نمی‌دانید از آگاهان پرسید.»

بنابراین نباید هر کسی که قرآن را ختم کرد و از چند حدیثی آگاه بود وارد میدان فتوا بشود و احکام شرع را مستقیم از قرآن و حدیث بگیرد؛ بلکه باید از آن چهار مذهب کمک بگیرد.

بدانکه جز این چهار مذهب، مذاهب دیگری هم هستند؛ ولی علمای اسلام با اتفاق نظر، تنها نسبت به این چهار مذهب اطمینان داشته‌اند؛ زیرا محل اعتماد هستند و برای جلوگیری از تفرق، این کار عمل خوبی محسوب می‌شود؛ عبدالله بن مسعود فرموده است:

«مَا رَأَاهُ الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ» امام مالک روایت کرده است:

«هر چیزی را که مسلمانان، نیکو دانستند نزد خداوند نیکو است.»

﴿وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يَجْلِسَ فِي وَسْطِ الْبَلَدِ فِي مَوْضِعٍ بَارِزٍ لِلنَّاسِ وَلَا حَاجِبَ لَهُ﴾ سنت است

وَلَا يَفْعُدُ لِلْقَضَاءِ فِي الْمَسْجِدِ، وَ يُسَوِّي بَيْنَ الْخَصْمَيْنِ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ: فِي الْمَجْلِسِ وَ اللَّفْظِ وَ اللَّحْظِ؛ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَقْبَلَ الْهَدِيَّةَ مِنْ أَهْلِ عَمَلِهِ

قاضی در وسط شهر در جایی که مردم او را ببینند بنشیند و نباید در بر دروازه نگهبانی را قرار بدهد که مردم را از رفتن به نزد او منع بکند؛

«عَنْ مُعَاذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ وُلِّيَ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئاً فَاحْتَجَبَ عَنْ أُولِي الضُّعْفِ وَ الْحَاجَةِ احْتَجَبَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» امام احمد روایت کرده است: «پیامبر ﷺ فرمود: کسی که چیزی از امور مسلمانان به او واگذار شود بعد خود را از ضعفا و نیازمندان ستر بکند خداوند متعال در روز قیامت خودش را از او ستر می‌نماید.»

ولی نهادن نگهبانی که مردم را راهنمایی کرده و فراخواند سنت است.

﴿وَلَا يَفْعُدُ لِلْقَضَاءِ فِي الْمَسْجِدِ﴾ نباید قاضی برای قضاوت در مسجد بنشیند ﴿وَلَا يُسَوِّي بَيْنَ الْخَصْمَيْنِ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ﴾ و باید در سه چیز در میان دو طرف منازع تسویه بیندازد: اول، ﴿فِي الْمَجْلِسِ﴾ در محل نشیمن؛ یعنی هر دوی آن‌ها را همانند یکدیگر بنشانند نه این که یکی از آنان بنشیند و دیگری بر پا بایستد یا یکی از آن‌ها در کنار قاضی و دیگری بر زمین بنشیند.

دوم، ﴿وَلَا اللَّفْظِ﴾ در حرف زدن؛ یعنی همانند یکدیگر به آن‌ها گوش بدهد. سوم، ﴿وَلَا اللَّحْظِ﴾ در تماشا کردن؛ به هر دوی آنان بنگرید. و نیز با هم وارد محل قضاوت بشوند و سلام هر دوی آنان را پاسخ بدهد و عصبانیت و روخوشی قاضی نسبت به ایشان مساوی باشد.

﴿وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَقْبَلَ الْهَدِيَّةَ مِنْ أَهْلِ عَمَلِهِ﴾ درست نیست (حرام است) از ارباب رجوعش هدیه را قبول کند. فرقی نیست هدیه به این هدف باشد که حکم به ناحق صادر بکند یا از صدور حکم حق امتناع نماید و یا هیچ یک از این دو هدف نباشد؛ بلکه شخص هدیه‌دهنده قبل از این که قاضی قاضی بشود به او هدیه نداده باشد؛

وَ يَجْتَنِبُ الْقَضَاءَ فِي عَشْرَةِ مَوَاضِعَ: عِنْدَ الْعَصَبِ وَ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ وَ شِدَّةِ الشَّهْوَةِ وَ الْحُزَنِ وَ الْفَرَحِ الْمُفْرِطِ وَ عِنْدَ الْمَرَضِ وَ مُدَافَعَةِ الْأَخْبَثَيْنِ وَ عِنْدَ الثُّعَاسِ وَ شِدَّةِ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ؛ وَ لَا يَسْأَلُ الْمُدْعَى عَلَيْهِ إِلَّا بَعْدَ كَمَالِ الدَّعْوَى

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: لَعَنَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم الرَّاشِيَّ وَ الْمُرْتَشِيَّ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بر رشوه دهنده و رشوه گیرنده لعنت فرستاد.»

و دعوت کردن قاضی به مهمانی و کار کردن برای او نیز همانند رشوه حرام هستند.

﴿وَ يَجْتَنِبُ الْقَضَاءَ فِي عَشْرَةِ مَوَاضِعَ﴾ لازم است قاضی در ده موضع از قضاوت اجتناب کند: ﴿عِنْدَ الْعَصَبِ وَ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ وَ شِدَّةِ الشَّهْوَةِ وَ الْحُزَنِ وَ الْفَرَحِ الْمُفْرِطِ وَ عِنْدَ الْمَرَضِ وَ مُدَافَعَةِ الْأَخْبَثَيْنِ وَ عِنْدَ الثُّعَاسِ وَ شِدَّةِ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ﴾ در وقت خشمگینی، گرسنگی، تشنگی، شدت شهوت جنسی، اندوه، شادی زیاد، بیماری، دفع ادرار و مدفوع، چرت زدن و شدت گرما و سرما. و نیز باید در حین خستگی و ترس قضاوت نکند؛ یعنی در هیچ وقتی از این اوقات هیچ حکمی را صادر نکند.

﴿وَ لَا يَسْأَلُ الْمُدْعَى عَلَيْهِ إِلَّا بَعْدَ كَمَالِ الدَّعْوَى﴾ نباید قاضی قبل از کامل شدن دعوی، از مدعی علیه سؤال بکند؛ یعنی درست نیست تا بعد از این که مدعی ادعایش را کامل نکرده است از مدعی علیه چیزی پرسد و بعد از آن، به مدعی علیه می گوید: این ادعا را رد کن. و سپس اگر مدعی علیه به حق مدعی اقرار کرد حق ثابت می شود و باید آن را به مدعی برگرداند و پشیمان شدن نفعی نخواهد داشت؛

«عَنْ عَلِيٍّ -كِرَمَ اللهُ وَجْهَهُ- قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: إِذَا تَقَاضَى إِلَيْكَ رَجُلَانِ فَلَا تَقْضِ لِلأَوَّلِ حَتَّى تَسْمَعَ كَلَامَ الْآخَرِ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به حضرت علی فرمود: هرگاه دو نفر برای قضاوت به تو مراجعه کردند تا بعد از کلام نفر دوم برای اول حکمی صادر نکن.»

و لَا يُحْلَفُ إِلَّا بَعْدَ سَوَالِ الْمُدْعِي، وَ لَا يُلْقَنُ خَصْمًا حُجَّةً وَ لَا يَفْهَمُهُ كَلَامًا، وَ لَا يَتَعَنَّتْ بِالشُّهَدَاءِ، وَ لَا يَقْبَلُ الشَّهَادَةَ إِلَّا مِمَّنْ ثَبَتَتْ عَدَالَتُهُ، وَ لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ عَدُوٍّ عَلَى عَدُوِّهِ

و اگر مدعی علیه به حکم مدعی اقرار نکرد قاضی می‌تواند به مدعی بگوید: شاهد داری؟ اگر مدعی گفت: شاهد دارم ولی می‌خواهم برای من قسم بخورد این عمل درست است؛ بنابراین ﴿وَ لَا يُحْلَفُ إِلَّا بَعْدَ سَوَالِ الْمُدْعِي﴾ نباید قاضی بعد از درخواست مدعی، مدعی علیه را قسم بدهد و بعد از این، قاضی مدعی علیه را قسم می‌دهد. و إن شاء الله از این به بعد حل و فصل نزاع میان مدعی و مدعی علیه را بیان خواهیم کرد.

﴿وَ لَا يُلْقَنُ خَصْمًا حُجَّةً وَ لَا يَفْهَمُهُ كَلَامًا﴾ نباید قاضی به یکی از دو طرف نزاع حجت و دلیلی را القا کرده و به او کلامی را بیاموزد؛ بلکه باید ساکت شود. و اگر سخن ایشان را درک نکرد به آنان می‌گوید: سخنانشان را تکرار کنند.

شهادت

﴿وَ لَا يَتَعَنَّتْ بِالشُّهَدَاءِ﴾ نباید قاضی دل شاهد‌ها را بشکند، مثلاً بگوید: چرا شهادت می‌دهی؟ یا بگوید: از این شهادت نمی‌ترسی؟ ﴿وَ لَا يَقْبَلُ الشَّهَادَةَ إِلَّا مِمَّنْ ثَبَتَتْ عَدَالَتُهُ﴾ و جز از کسی که عدالتش نزد قاضی ثابت شده است شهادت کسی را نمی‌پذیرد، همانگونه که توضیح آن خواهد آمد.

﴿وَ لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ عَدُوٍّ عَلَى عَدُوِّهِ﴾ شهادت دشمن بر دشمنش پذیرفته نخواهد شد. و منظور از دشمن کسی است که از نفری بدش بیاید و دوست داشته باشد همواره دچار مصیبت بشود و دوست نداشته باشد به او سودی برسد؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ ذِي غَمَرٍ عَلَى أَخِيهِ»
«پیامبر ﷺ فرمود: شهادت کینه‌توز بر علیه برادرش قبول نیست.»

ولی شهادت دشمن به نفع دشمنش پذیرفته می‌شود؛ زیرا هیچ اتهامی به او وارد نمی‌شود؛ و اگر دشمنی موجود به سبب دین باشد، مانند شهادت مسلمان بر علیه

وَلَا شَهَادَةُ وَالِدٍ لِّوَلَدِهِ وَلَا وَلَدٍ لِّوَالِدِهِ

ابوداود روایت کرده است:

کافر این شهادت هم مقبول خواهد بود.

﴿وَلَا شَهَادَةُ وَالِدٍ لِّوَلَدِهِ وَلَا وَلَدٍ لِّوَالِدِهِ﴾ شهادت پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ برای بچه (پسر و دختر و نوه) و نیز شهادت بچه و نوه برای پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ پذیرفته نخواهد بود؛ زیرا اتهام سود رساندن وارد است؛ بنابراین شهادت ایشان بر علیه یکدیگر مقبول خواهد بود؛

«عَنْ عَلِيٍّ - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - أَنَّهُ خَاصَمَ يَهُودِيًّا فِي دِرْعٍ لَهُ فَأَتَاهُ بِإِنِّيهِ الْحَسَنِ وَ بِمَوْلَاهُ قَتْبَرٍ إِلَى الْقَاضِي شَرِيحٍ لِيَشْهَدَا لَهُ، فَرَدَّ الْقَاضِي شَهَادَةَ الْحَسَنِ لِأَجْلِ الْبُتُوَّةِ، وَ قَضَى بِالْدِرْعِ لِلْيَهُودِيِّ» ابونعیم روایت کرده است:

«حضرت علی بر زره‌ای با مردی یهودی نزاع داشت بعد پسرش حسن و برده اش قنبر را نزد قاضی شریح آورد تا برای او شهادت بدهند قاضی به سبب پسر بودن، شهادت حسن را رد کرد و زره را به یهودی داد.»

بعد مرد یهودی گفت: به خدا قسم حضرت علی راست می گوید و این زره متعلق به اوست و من آن را دزدیده‌ام و به علت این عدالت شما مسلمان می شوم.

جز پدر و مادر و بالاتر از ایشان و پسر و دختر و پایین تر از آنان، شهادت اقوام دیگر برای یکدیگر پذیرفته می شود.

(نکته) لازم است بعد از درخواست شهادت، شاهد شهادت بدهد؛ ولی اگر حق نفری ضایع می شد و نمی دانست چه کسی شاهدش است واجب است شاهد او را از این موضوع آگاه بکند و بگوید: من شاهد ادعای تو هستم تا مدعی از او درخواست شهادت بکند. و نیز در اموری که حق خداوند هستند، مانند نماز، زکات، و ... یا حق خداوند در آن‌ها وجود دارد، مانند طلاق و حدود شرعی، بر شاهد واجب است در حین نیاز، خود را آشکار کرده و بدون درخواست شهادت از او، شهادت بدهد.

و لَا يُقْبَلُ كِتَابُ قَاضٍ إِلَى قَاضٍ آخَرَ فِي الْأَحْكَامِ إِلَّا بَعْدَ شَهَادَةِ شَاهِدَيْنِ يَشْهَدَانِ بِمَا فِيهِ

صحیح است شاهد از کسی که برای او شهادت می‌دهد هزینه‌ی ایاب و ذهاب را دریافت کند.

﴿وَلَا يُقْبَلُ كِتَابُ قَاضٍ إِلَى قَاضٍ آخَرَ فِي الْأَحْكَامِ﴾ نوشته‌ی قاضی به قاضی دیگر در مورد احکام، قبول نمی‌شود ﴿إِلَّا بَعْدَ شَهَادَةِ شَاهِدَيْنِ يَشْهَدَانِ بِمَا فِيهِ﴾ مگر این که دو شاهد، به محتوای نامه‌ی او شهادت بدهند. و لازم است این دو شاهد از طرف قاضی نویسنده آمده باشند.

فصل، وَ يَفْتَقِرُ الْقَاسِمُ إِلَى سَبْعَةِ شَرَائِطَ: الْإِسْلَامُ وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورَةُ وَ الْعَدَالَةُ وَ الْحِسَابُ؛ فَإِنْ تَرَاَصَى الشَّرِيكَانِ بِمَنْ يَقْسِمُ بَيْنَهُمَا لَمْ يَفْتَقِرْ إِلَى ذَلِكَ، وَ إِنْ كَانَ فِي الْقِسْمَةِ تَقْوِيمٌ لَمْ يَفْتَصِرْ فِيهِ عَلَى أَقَلِّ مِنْ اثْنَيْنِ؛ وَ إِذَا دَعَا أَحَدُ الشَّرِيكَيْنِ شَرِيكَهُ إِلَى قِسْمَةٍ مَا لَا صَرَرَ فِيهِ لَزِمَ الْآخَرَ إِبَاجَتُهُ

﴿فصل﴾، تقسیم مال مشترک

﴿وَ يَفْتَقِرُ الْقَاسِمُ إِلَى سَبْعَةِ شَرَائِطَ﴾ تقسیم کننده، یعنی نفری که از جانب قاضی برای تقسیم کردن معین شده است به هفت شرط نیاز دارد: ﴿الْإِسْلَامُ وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورَةُ وَ الْعَدَالَةُ وَ الْحِسَابُ﴾ اسلام، بلوغ، عقل، آزاد بودن، مذکر بودن، عدالت و حساب.

﴿إِنْ تَرَاَصَى الشَّرِيكَانِ بِمَنْ يَقْسِمُ بَيْنَهُمَا لَمْ يَفْتَقِرْ إِلَى ذَلِكَ﴾ اگر دو شریک، به کسی که مال مشترک را در بین ایشان تقسیم بکند راضی شدند یعنی نمی خواستند نزد قاضی بروند آن شخص، به تمام این شرائط نیاز نخواهد داشت؛ بلکه تنها به عقل و بلوغ نیاز دارد؛ یعنی نباید دیوانه و بجه باشد؛ ولی اگر یکی از دو شریک، یتیم یا دیوانه بود باید تقسیم کننده دارای هفت شرط بیان شده باشد؛ هر چند که به قاضی مراجعه نکنند.

﴿وَ إِنْ كَانَ فِي الْقِسْمَةِ تَقْوِيمٌ﴾ اگر در تقسیم کردن، برآوردن قیمت وجود داشت ﴿لَمْ يَفْتَصِرْ فِيهِ عَلَى أَقَلِّ مِنْ اثْنَيْنِ﴾ نباید به کمتر از دو نفر اقتصار بکند. قیمت گزاری همانند شهادت است. و اگر چنان نبود، یک تقسیم کننده کافی است.

﴿وَ إِذَا دَعَا أَحَدُ الشَّرِيكَيْنِ شَرِيكَهُ إِلَى قِسْمَةٍ مَا لَا صَرَرَ فِيهِ﴾ هرگاه یکی از دو شریک، شریکش را به تقسیم کردن چیزی که در تقسیم آن ضرری نیست فراخواند؛ یعنی با تقسیم کردن، از بهره برداری ساقط نمی شد؛ مثلاً بگوید: بیا این زمین یا این گندم را تقسیم بکنیم ﴿لَزِمَ الْآخَرَ إِبَاجَتُهُ﴾ بر شریک دیگر واجب است دعوت او را بپذیرد.

چیزی که قابلیت تقسیم ندارد مانند یک ماشین یا یک اسلحه یا یک اسب، واجب است هر دو شریک، نوبتی از آن بهره‌برداری بکنند یا آن را به اجاره بدهند و پول اجاره‌اش را تقسیم کنند و یا آن را بفروشند.

لازم است بعد از تقسیم، در میان دو شریک قرعه‌کشی شود؛ یعنی اسم ایشان نوشته و در ظرفی نهاده شود بعد شخص بی‌طرفی یکی از آن‌ها را برای سهم اول و دیگری را برای سهم دیگر بردارد و سپس هر دو شریک بگویند: به این تقسیم راضی هستیم.

اگر یکی از ورثه سهم ارث مشترکی را از نفری پس گرفت، تمام ورثه شریک او خواهند شد؛ یعنی مال پس گرفته‌شده، تنها ملک او نخواهد شد. و اگر این شراکت، به سبب ارث گرفتن نبود هر یک از شریک‌ها می‌تواند سهم خودش را از آن نفر پس بگیرد و شریک‌های دیگر در این مال پس گرفته‌شده، شریکشان نخواهند شد.

نباید قبل از تقسیم مال مشترک یا اجازه‌ی شریک‌ها، هیچ یک از شرکا سهم خود را بردارد. و نیز در صورتی که شریکی تقسیم کردن را قبول نکند شریک دیگر می‌تواند سهم خودش را ببرد. و در این سه مورد لازم است سهم‌ها مساوی باشند.

فصل، وَ إِذَا كَانَ مَعَ الْمُدْعَى بَيِّنَةٌ سَمِعَهَا الْحَاكِمُ وَ حَكَمَ لَهُ بِهَا، وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ بَيِّنَةٌ قَالَ قَوْلُ قَوْلِ الْمُدْعَى عَلَيْهِ يَمِينُهُ

﴿فصل﴾ ادعا کردن و حل نزاع میان مدعی و مدعی علیه

(تعریف) مدعی کسی است که چنان به نظر می‌رسد ادعایش درست نیست و اگر ساکت شود کسی از او مطالبه‌ای نخواهد داشت. و مدعی علیه کسی است چنان به نظر می‌رسد سخنش درست است ولی اگر ساکت شود از او دست برداشته نخواهد شد، مثلاً اگر حسن به علی بگوید: من بر تو ده دینار دارم حسن مدعی است؛ زیرا چنان به نظر می‌رسد که ادعایش درست نیست و اگر چیزی نگوید به حال خود واگذار می‌شود.

﴿وَ إِذَا كَانَ مَعَ الْمُدْعَى بَيِّنَةٌ سَمِعَهَا الْحَاكِمُ وَ حَكَمَ لَهُ بِهَا﴾ هرگاه مدعی شاهد داشته باشد قاضی به شاهد گوش می‌دهد و به خاطر وجود او به نفع مدعی حکم می‌کند. در شهادت مالی، فرقی نیست مدعی دو شاهد داشته باشد یا یک شاهد داشته و قسم بخورد؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى بِيَمِينٍ وَ شَاهِدٍ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ با قسم و یک شاهد حکم کرد که مال ادعاشده به مدعی داده شود.» واجب است بعد از شهادت شاهد، مدعی در قسمش بگوید: شاهد من درست می‌گوید و این چیز حق من است.

﴿وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ بَيِّنَةٌ قَالَ قَوْلُ قَوْلِ الْمُدْعَى عَلَيْهِ يَمِينُهُ﴾ و اگر مدعی شاهد نداشت سخن مدعی علیه با قسم خوردنش پذیرفته می‌شود؛ یعنی مدعی علیه قسم می‌خورد که این چیز حق مدعی نیست؛ یعنی بر طبق کلامش قسم می‌خورد؛

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَلْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى وَ الْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ» بیهقی روایت کرده است:

قَالَ نَكَلَ عَنِ الْيَمِينِ رَدَّتْ عَلَى الْمُدْعِي، فَيَخْلِفُ فَيَسْتَحِقُّ

«پیامبر ﷺ فرمود: شاهد بر مدعی و قسم بر منکر است.»

قسم مدعی علیه، نزاع را تنها در حین قضاوت به پایان می‌رساند؛ یعنی اگر دروغ باشد آن مال برای او حلال نخواهد شد؛ بنابراین اگر بعد از قسم او، مدعی شاهد آورد مال به او داده می‌شود.

﴿قَالَ نَكَلَ عَنِ الْيَمِينِ رَدَّتْ عَلَى الْمُدْعِي﴾ اگر مدعی علیه قسم نخورد این قسم به مدعی برگردانده می‌شود؛ یعنی قاضی به او می‌گوید: تو قسم بخور که این چیز حق تو است؛

«عَنِ ابْنِ عُمرَ - رضي الله عنهما - أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَدَّ الْيَمِينَ عَلَى طَالِبِ الْحَقِّ» دار قطنی روایت کرده و حاکم صحیح دانسته است:

«پیامبر ﷺ قسم را به مدعی برگرداند.»

﴿فَيَخْلِفُ فَيَسْتَحِقُّ﴾ بنابراین مدعی قسم می‌خورد و مستحق مال ادعاشده خواهد شد.

(نکته) اول، قسم برگردانده شده‌ای که مدعی می‌خورد همانند اقرار مدعی علیه است؛ بنابراین اگر مدعی قسم رد شده را خورد مال ادعاشده به او داده می‌شود. و اگر بعد از آن، مدعی علیه شاهد بیاورد نفعی نخواهد داشت و پذیرفته نخواهد شد. و اگر مدعی قسم رد شده را نخورد حقیض ضایع می‌شود و نباید بار دیگری درخواست آن حق بکند؛ مگر این که شاهد پیدا کند که در این صورت می‌تواند ادعای دیگری را ثبت بکند.

دوم، کسی که حق مالی بر نفر دیگری داشته باشد مانند قرض و اجرت کارگری و مال مغضوب و ... و نتوانست از طریق دادگاه مالش را اخذ بکند می‌تواند مخفیانه یا از طریق دیگری که موجب آشوب نگردد از ملک آن نفر به مقدار مالش اخذ بکند. و اگر بیشتر از حق خود را گرفت باید به هر طریق ممکن آن را به مالکش

إِذَا تَدَاعَا شَيْئًا فِي يَدٍ أَحَدِهِمَا فَالْقَوْلُ قَوْلُ صَاحِبِ الْيَدِ يَمِينِهِ

برگرداند؛

«عَنْ عَائِشَةَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا- إِنَّ امْرَأَةً أَبِي سُفْيَانَ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ لَا يُعْطِينِي مَا يَكْفِينِي وَوَلَدِي إِلَّا مَا أَخَذْتُ مِنْ مَالِهِ بِغَيْرِ عِلْمِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: خُذِي مَا يَكْفِيكِ وَوَلَدُكِ بِالْمَعْرُوفِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«زن ابوسفیان به پیامبر ﷺ گفت: ابوسفیان هزینه‌ای را که برای من و بچه‌ام کافی باشد نمی‌دهد مگر این که بی آن که ابوسفیان خبر داشته باشد از مال او بگیرم؛ پیامبر ﷺ فرمود: به شیوه‌ی درست، به میزان نفقه‌ی خود و بچه‌ات از مال او بگیر.»
سوم، مال مورد نزاع اگر ملک مدعی شد باید مدعی علیه هزینه‌ی احضار آن را پرداخت نماید و اگر ملک او نشد باید مدعی هزینه‌ی آوردن و برگرداندن آن راپردازد.

ساقط شدن شاهد

﴿إِذَا تَدَاعَا شَيْئًا فِي يَدٍ أَحَدِهِمَا فَالْقَوْلُ قَوْلُ صَاحِبِ الْيَدِ يَمِينِهِ﴾ هرگاه دو نفر مدعی چیزی شدند که در دست یکی از ایشان بود و هیچ یک از آنان شاهد نداشت قول نفری که آن چیز را در دست دارد پذیرفته می‌شود؛ به شرطی که سوگند بخورد ملک او است؛ زیرا در دست داشتن دلیل قوی برای مالک بودن است. و اگر یکی از ایشان شاهد داشت به او داده می‌شود. و اگر هر دوی آنان شاهد داشتند شاهد نفری که مال را در دست دارد مقبول خواهد بود؛ هر چند که یک نفر باشد و در این صورت مدعی قسم می‌خورد و شاهد یا شاهد‌های مدعی دیگر ساقط می‌شوند؛

«عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: اخْتَصَمَ رَجُلَانِ فِي نَاقَةٍ وَأَقَامَا بَيِّنَةً فَقَضَى بِهَا النَّبِيُّ ﷺ لِلَّذِي هِيَ فِي يَدِهِ» شافعی و بیهقی روایت کرده‌اند:

«دو مرد در شتری نزاع داشتند و هر دوی آن‌ها شاهد را احضار کردند پیامبر ﷺ به نفع مردی که شتر را در دست داشت حکم کرد.»

وَ إِنْ كَانَ فِي يَدَيْهِمَا تَحَالُفًا وَ جُعِلَ بَيْنَهُمَا

«وَ إِنْ كَانَ فِي يَدَيْهِمَا تَحَالُفًا وَ جُعِلَ بَيْنَهُمَا» و اگر مال مورد نزاع در دست هر دوی آنان بود یا در دست هیچ یک از ایشان نبود ولی هر دوی آنان مدعی آن بودند و شاهد وجود نداشت هر دو قسم می‌خورند که متعلق به او است و مال به صورت مساوی در میان آنان تقسیم خواهد شد؛

«عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَجُلَيْنِ اخْتَصَمَا فِي دَابَّةٍ وَ لَيْسَ لِوَاحِدٍ مِنْهُمَا يَتَّةٌ فَقَضَى بَهَا النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُمَا نِصْفَيْنِ» نسائی روایت کرده است:

«دو مرد در مورد حیوانی نزاع داشتند و هیچ یک از آنان شاهد نداشت بعد پیامبر ﷺ آن را در میان ایشان به دو قسم مساوی تقسیم کرد.»
و اگر هر دوی آنان شاهد داشته باشند در این صورت هم به دو قسم مساوی تقسیم خواهد شد.

اگر دو نفر مدعی چیزی شدند که در دست نفر دیگری بود و هر دو مدعی شاهد داشتند شاهد هر دوی آنان ساقط می‌شود؛ بنابراین نفری که مال را در دست دارد برای هر یک از دو مدعی یک قسم می‌خورد که هیچ حقی بر این چیز ندارد. و اگر برای یکی از ایشان اقرار بکند ملک او خواهد شد.

(نکته) در دست داشتن در صورتی دلیل محسوب می‌شود که معلوم نباشد آن شخص به طریقی غیر شرعی آن چیز را به دست گرفته است و گر نه مالک قبلی، در دست دارنده محسوب می‌گردد.

در شهادت، دو مرد یا یک مرد و دو زن بر یک مرد و قسم مقدم هستند و اولویت دارند؛ ولی صورت در دست داشتن بر خلاف این است؛ یعنی یک مرد و در دست داشتن بر دو مرد مقدم هستند. و شاهی که معلومات بیشتری دارد بر شاهد دیگر مقدم است، مثلاً بگوید: من خبر دارم امروز این گوسفند را از تو به قیمت یکصد دینار خرید.

وَمَنْ حَلَفَ عَلَىٰ فِعْلٍ نَفْسِهِ حَلَفَ عَلَى الثَّبَتِ وَالْقَطْعِ، وَ مَنْ حَلَفَ عَلَىٰ فِعْلٍ غَيْرِهِ فَإِنْ كَانَ إِثْبَاتًا حَلَفَ عَلَى الثَّبَتِ وَالْقَطْعِ، وَإِنْ كَانَ نَفْيًا حَلَفَ عَلَى نَفْيِ الْعِلْمِ

قسم خوردن

﴿وَمَنْ حَلَفَ عَلَىٰ فِعْلٍ نَفْسِهِ حَلَفَ عَلَى الثَّبَتِ وَالْقَطْعِ﴾ کسی که بر فعل خودش قسم بخورد بر جزم و قطع قسم خواهد خورد. فرقی نیست اثبات باشد مثلاً بگوید: به خدا سوگند این کار را انجام دادم یا نفی باشد، مثلاً بگوید: به خدا قسم این کار را انجام ندادم.

(نکته) فعل حیوانات انسان همانند فعل خود انسان است؛ بنابراین باید بگوید: به خدا سوگند حیوانم این کار را انجام نداده است.

﴿وَمَنْ حَلَفَ عَلَىٰ فِعْلٍ غَيْرِهِ فَإِنْ كَانَ إِثْبَاتًا حَلَفَ عَلَى الثَّبَتِ وَالْقَطْعِ﴾ کسی که بر فعل غیر خود قسم بخورد اگر آن فعل اثبات باشد بر جزم و قطع قسم می‌خورد؛ یعنی می‌گوید: به خدا قسم فلان شخص فلان کار را انجام داد ﴿وَإِنْ كَانَ نَفْيًا حَلَفَ عَلَى نَفْيِ الْعِلْمِ﴾ و اگر نفی باشد بر نفی علم قسم می‌خورد؛ یعنی می‌گوید: به خدا سوگند از این که فلان شخص فلان کار را انجام داده باشد بی‌خبر هستم.

(خاتمه) قسم کنایه و قسم دروغ در دادگاه به یک میزان گناه هستند؛

«عَنْ أَبِي أُمَامَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ اقْتَطَعَ حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ يَمِينِهِ فَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ النَّارَ وَ حَرَّمَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ إِنْ كَانَ قَضِيًّا مِنْ أَرَاكٍ» مسلم روایت کرده است:

«کسی که با سوگندش حق مسلمانی را قطع بکند خداوند آتش را برای او واجب و بهشت را بر او حرام می‌کند؛ هر چند که آن حق، چوبی از درخت اراک باشد.»

حکم قاضی، تنها نزاع دنیا را به پایان می‌رساند و نسبت به قیامت، حرام را حلال و حلال را حرام نخواهد کرد؛

«عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَ إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ الْحَقُّ مِنْ بَعْضٍ بِحُجَّتِهِ فَأَقْضِي لَهُ عَلَىٰ نَحْوِ مَا أَسْمَعُ، فَمَنْ

قَطَعْتُ لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْئاً فَلَا يَأْخُذْهُ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: من انسانی هستم و شما حل نزاع‌هایتان را به من واگذار می‌کنید ممکن است یکی از شما بهتر دلیلش را بیان بکند و من بر طبق آنچه که می‌شنوم به نفع او قضاوت بکنم؛ پس کسی که حق برادرش را به او بدهم آن را دریافت نکند؛ زیرا یک قطعه از آتش را به او می‌دهم.»

یعنی با این حکم من، برای او حلال نخواهد شد.

اگر مدعی یا مدعی‌علیه بچه یا دیوانه بود صحیح نیست قسم داده شود؛ زیرا قسم آنان منعقد نخواهد شد.

فَعْلٌ، وَ لَا تُقْبَلُ الشَّهَادَةُ إِلَّا مِمَّنِ اجْتَمَعَتْ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ: الْإِسْلَامُ وَ الْبُلُوغُ

﴿فَعْلٌ﴾ شهادت دادن

شهادت به معنای اظهار خبری است که نزد انسان است برای این که صاحب حق به حقش برسد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» (طلاق/۲):

«برای رضایت خداوند شهادت بدهید.»

بنابراین کتمان و ستر کردن شهادت گناه است؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ» (بقره/۲۸۳):

«شهادت را کتمان نکنید.»

شهادت دروغ گناه است؛

«عَنْ حُزَيْنٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: عُذِلْتُ شَهَادَةُ الزُّورِ بِالْإِشْرَاقِ بِاللَّهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: شهادت دروغ همسان و همسنگ شریک قرار دادن برای خداوند قرار داده شده است.»

«وَلَا تُقْبَلُ الشَّهَادَةُ إِلَّا مِمَّنِ اجْتَمَعَتْ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ» شهادت جز از انسانی که دارای پنج خصلت است درست نیست:

اول، ﴿الْإِسْلَامُ﴾ اسلام؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ» (طلاق/۲):

«دو نفر عادل از خودتان را شاهد بکنید.»

بنابراین شهادت کافر پذیرفته نمی‌شود؛ ولی امام حنفی فرموده است: شهادت کافر بر علیه کافر مقبول است.

دوم، ﴿وَالْبُلُوغُ﴾ بلوغ، خداوند متعال می‌فرماید:

«وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ» (بقره/۲۸۲):

وَالْعَقْلُ وَالْحُرِّيَّةُ وَالْعَدَالَةُ؛ وَلِلْعَدَالَةِ خَمْسَةُ شَرَايِطَ: أَنْ يَكُونَ مُجْتَنِباً لِلْكِبَائِرِ، غَيْرَ مُصِرٍّ عَلَى الْقَلِيلِ مِنَ الصَّغَائِرِ، سَلِيمَ السَّرِيرَةِ.

«دو مرد از مردان خود را شاهد بکنید.»

امام مالک فرموده است: شهادت بچه‌ها بر علیه یکدیگر در جنگ و جدالی که در میان ایشان رخ می‌دهد قبل از جدا شدنشان از هم، پذیرفته می‌شود. سوم، چهارم و پنجم، ﴿وَالْعَقْلُ وَالْحُرِّيَّةُ وَالْعَدَالَةُ﴾ عقل و آزاد بودن و عدالت است؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

«ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ» (طلاق/۲):

بنابراین از فاسق شهادت پذیرفته نمی‌شود؛ ولی چند نفر از علما این فتوا را اختیار کرده‌اند: اگر عدالت کنار رفت و فسق شیوع یافت به خاطر ضرورت از فاسقی که کمتر گناه کرده است شهادت پذیرفته می‌شود.

﴿وَالْعَدَالَةُ خَمْسَةُ شَرَايِطَ﴾ عدالت دارای پنج شرط است:

اول، ﴿أَنْ يَكُونَ مُجْتَنِباً لِلْكِبَائِرِ﴾ از گناهان کبیره اجتناب بکند.

دوم، ﴿غَيْرَ مُصِرٍّ عَلَى الْقَلِيلِ مِنَ الصَّغَائِرِ﴾ بر گناه کم صغیره اصرار نداشته باشد.

(تعریف) هر گناهی که موجب توهین به اسلام باشد - فرقی نیست دارای حد دنیوی باشد یا تهدید عذاب قیامت و یا در مورد آن لعنت یا غضب وارد شده باشد - گناه کبیره محسوب می‌شود. ابن عباس فرموده است: گناهان کبیره تقریباً هفتاد گناه هستند؛ بنابراین کسی که مرتکب گناه بزرگی شده باشد شهادتش مقبول نیست تا وقتی که توبه می‌کند و از زمان توبه یک سال سپری می‌شود.

و اگر شخصی گناه صغیره داشت و عبادتش بر گناهش غالب نبود نمی‌تواند شاهد بشود.

سوم، ﴿سَلِيمَ السَّرِيرَةِ﴾ اعتقادش صحیح و سالم باشد و دین اسلام را برنامه‌ی زندگی بداند. و به صحابه‌ی پیامبر ﷺ دشنام ندهد و به حزب مخالف اسلام دعوت

نکند.

چهارم، ﴿مَأْمُونُ الْعَصَبِ﴾ ثابت باشد که در حین خشمگین شدن دروغ نمی‌گوید و شهادت دروغ نمی‌دهد.

پنجم، ﴿مُحَافِظًا عَلَى مَرْوَةِ مِثْلِهِ﴾ نگهدار مروت نمونه‌ی خودش باشد؛ یعنی در حضور مردم زنش را بوسه نزند و همیشه حرف شوخی و بی‌هوده نزند و ترانه نگوید و رقص نکند.

فَصَلِّ، وَ الْحُقُوقُ ضَرْبَانِ: حَقُّ اللَّهِ تَعَالَى وَ حَقُّ الْآدَمِيِّ، فَأَمَّا حُقُوقُ الْآدَمِيِّينَ فَثَلَاثَةٌ أَضْرِبُ: ضَرْبٌ لَا يُقْبَلُ فِيهِ إِلَّا شَاهِدَانِ ذَكَرَانِ، وَ هُوَ مَا لَا يُقْضَدُ مِنْهُ الْمَالُ، وَ مَا يَطْلُعُ عَلَيْهِ الرَّجَالُ؛ وَ ضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ شَاهِدَانِ أَوْ رَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ أَوْ شَاهِدٌ وَ يَمِينُ الْمُدْعِي، وَ هُوَ مَا كَانَ الْقَضْدُ مِنْهُ الْمَالُ؛

﴿فصل﴾ تعداد لازم شهود برای شهادت

﴿وَ الْحُقُوقُ ضَرْبَانِ: حَقُّ اللَّهِ تَعَالَى وَ حَقُّ الْآدَمِيِّ﴾ حقوق دو نوع است: حق خداوند متعال و حق انسان ﴿فَأَمَّا حُقُوقُ الْآدَمِيِّينَ فَثَلَاثَةٌ أَضْرِبُ﴾ حقوق انسان‌ها سه قسم هستند:

اول، ﴿ضَرْبٌ لَا يُقْبَلُ فِيهِ إِلَّا شَاهِدَانِ ذَكَرَانِ﴾ قسمی است که تنها دو شاهد مذکر، در آن قبول می‌شود؛ یعنی در این قسم، شهادت زن و قسم خوردن پذیرفته نخواهد شد ﴿وَ هُوَ مَا لَا يُقْضَدُ مِنْهُ الْمَالُ﴾ و این قسم چیزی است که مقصود از آن، مال دنیا نیست، مانند قتل عمد، بهتان و ... ﴿وَ مَا يَطْلُعُ عَلَيْهِ الرَّجَالُ﴾ و چیزی است که مردان از آن آگاه هستند، مانند مسلمان شدن و نکاح و طلاق و مردن و وکالت و وصی شدن و کفالت و شراکت و ...؛

«قَالَ الزُّهْرِيُّ: مَضَتْ السُّنَّةُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي الْحُدُودِ وَ لَا فِي النِّكَاحِ وَ لَا فِي الطَّلَاقِ» امام مالک روایت کرده است:

«حکم پیامبر ﷺ این گونه صادر شده است که در حدود و نکاح و طلاق شهادت زنان پذیرفته نخواهد شد.»

دوم، ﴿وَ ضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ شَاهِدَانِ أَوْ رَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ أَوْ شَاهِدٌ وَ يَمِينُ الْمُدْعِي﴾ قسمی است در آن، دو مرد یا یک مرد و دو زن و یا یک مرد و قسم مدعی پذیرفته می‌شود ﴿وَ هُوَ مَا كَانَ الْقَضْدُ مِنْهُ الْمَالُ﴾ و آن، چیزی است که مقصود از آن، مال است، مانند قتل خطأ، قرض، خرید و فروش، اجاره، وقف، صلح، وصیت، غصب، حلال کردن و ...؛

خداوند متعال فرموده است:

«وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ»

وَ صَرَبٌ يُقْبَلُ فِيهِ رَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ أَوْ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ، وَ هُوَ مَا لَا يَطَّلَعُ عَلَيْهِ الرَّجَالُ؛ وَ أَمَّا حُقُوقُ اللَّهِ تَعَالَى فَلَا تُقْبَلُ فِيهَا النِّسَاءُ؛ وَ هِيَ ثَلَاثَةُ أَضْرِبٍ: صَرَبٌ لَا يُقْبَلُ فِيهِ أَقَلُّ مِنْ أَرْبَعَةٍ، وَ هُوَ الزَّنا، وَ صَرَبٌ يُقْبَلُ فِيهِ اثْنَانِ وَ هُوَ مَا سِوَى الزَّنا مِنَ الْخُدُودِ؛

(بقره/۲۸۲):

«دو مرد از مردان خود را شاهد کنید و اگر دو مرد نبودند یک مرد و دو زن را شاهد بکنید.»

سوم، ﴿وَ صَرَبٌ يُقْبَلُ فِيهِ رَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ أَوْ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ﴾ قسمی است که در آن یک مرد و دو زن یا چهار زن پذیرفته می‌شود؛ یعنی در این قسم، قسم خوردن اعتبار ندارد ﴿وَ هُوَ مَا لَا يَطَّلَعُ عَلَيْهِ الرَّجَالُ﴾ و این، قسمی است که غالباً مردان از آن آگاه نیستند، مانند حیض، دختر بودن، وضع حمل، شیردادن، حامله بودن، و؛

«قَالَ الزُّهْرِيُّ: مَضَتْ السَّنَةُ بِأَنَّهُ تَجُوزُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي مَا لَا يَطَّلَعُ عَلَيْهِ غَيْرُهُنَّ مِنْ وِلَادَةِ النِّسَاءِ وَ عُيُوبُهُنَّ» ابن ابی شیبہ روایت کرده است:

«حکم پیامبر ﷺ بر این قرار گرفته است: در اموری که جز زنان از آن‌ها آگاه نیستند شهادت زنان پذیرفته می‌شود، مانند وضع حمل و عیوب زنان.»

﴿وَ أَمَّا حُقُوقُ اللَّهِ تَعَالَى فَلَا تُقْبَلُ فِيهَا النِّسَاءُ﴾ و أما در حقوق خداوند متعال، شهادت زنان و قسم خوردن پذیرفته نخواهد شد ﴿وَ هِيَ ثَلَاثَةُ أَضْرِبٍ﴾ و این حقوق، سه قسم هستند:

اول، ﴿صَرَبٌ لَا يُقْبَلُ فِيهِ أَقَلُّ مِنْ أَرْبَعَةٍ﴾ قسمی است که در آن، کمتر از چهار مرد پذیرفته نخواهد شد ﴿وَ هُوَ الزَّنا﴾ و این قسم عبارت از زناست. و چهار مرد شاهد می‌گویند: به خدا سوگند مشاهده کردیم آلتش را در شرمگاه زن وارد کرده بود.

دوم، ﴿وَ صَرَبٌ يُقْبَلُ فِيهِ اثْنَانِ وَ هُوَ مَا سِوَى الزَّنا مِنَ الْخُدُودِ﴾ قسمی است که در آن، دو مرد قبول می‌شوند، و این قسم عبارت از حدود دیگر غیر زناست، مانند نوشیدن شراب، مرتد شدن، راهزنی، دزدی و ...

وَّ ضَرَبَ يُقْبَلُ فِيهِ وَاحِدٌ، وَ هُوَ هِلَالُ رَمَضانَ؛ وَ لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْأَعْمَى إِلَّا فِي خَمْسَةِ مَوَاضِعَ: الْمَوْتِ، وَ النَّسَبِ، وَ الْمِلْكِ الْمُطْلَقِ، وَ التَّرْجَمَةِ، وَ مَا شَهِدَ بِهِ قَبْلَ الْعَمَى، وَ عَلَى الْمُضْبُوطِ، وَ لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ جَارٍ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَ لَا دَافِعٍ عَنْهَا ضَرراً

سوم، ﴿وَ ضَرَبَ يُقْبَلُ فِيهِ وَاحِدٌ﴾ قسمی است که در آن، یک مرد قبول می‌شود ﴿وَ هُوَ هِلَالُ رَمَضانَ﴾ و این، عبارت از دیدن هلال رمضان است.

شهادت یک مرد برای ثبوت ماه، تنها در روزه گرفتن پذیرفته می‌شود؛ نه در مورد چیز دیگر و به همین دلیل، بسیاری از علما این فتوا را تقویت کرده‌اند که شهادت یک مرد برای ماه رجب، شعبان، شوال و ذی‌الحجه در مورد روزه و احرام و عرفه و ایستادن عرفه پذیرفته می‌شود.

﴿وَ لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْأَعْمَى إِلَّا فِي خَمْسَةِ مَوَاضِعَ﴾ شهادت کور تنها در پنج مورد پذیرفته می‌شود:

اول و دوم و سوم، ﴿الْمَوْتِ وَ النَّسَبِ وَ الْمِلْكِ الْمُطْلَقِ﴾ مردن، نسب و ملک مطلق است؛ یعنی بگوید: فلان کس مرد، فلان کس پسر فلان شخص است و آن چیز ملک آن شخص است؛ بی آن که کیفیت آن را بیان کند؛ زیرا این سه چیز با شیوع و شهرت معلوم می‌شوند و به دیدن ارتباطی ندارند.

﴿وَ التَّرْجَمَةِ﴾ و در ترجمه هم به کور اعتبار می‌شود؛ زیرا به چشم ارتباط ندارد.

چهارم، ﴿وَ مَا شَهِدَ بِهِ قَبْلَ الْعَمَى﴾ چیزی که قبل از کوری‌اش مشاهده کرده است؛ یعنی بعد از کوری می‌تواند بر آن شهادت بدهد.

پنجم، ﴿وَ عَلَى الْمُضْبُوطِ﴾ شهادت دادن بر کسی که کور او را با دستش گرفته است؛ یعنی بگوید: این شخص فلان سخن را گفت.

﴿وَ لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ جَارٍ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَ لَا دَافِعٍ عَنْهَا ضَرراً﴾ شهادت کسی که با شهادتش برای خود نفعی را جلب بکند و یا از خود، ضرری را دفع بکند پذیرفته نخواهد شد؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ ذِي الظَّنِّ وَلَا ذِي الْحِجَّةِ» حاکم بر شرط مسلم روایت کرده است:

«شهادت متهم و دشمن درست نیست.»

و نیز شهادت کسی که زیاد اشتباه و فراموش می‌کند پذیرفته نخواهد شد.

شهادت بر شهادت

این شهادت با شرایط ذیل درست است:

اول: شهادت‌دهنده شهادت را به این شیوه دریافت بکند: «شاهد اصلی به او بگوید: تو شاهد باش که من شاهد فلان چیز هستم» یا بگوید: «بر شهادت من شهادت بده» یا بشنود که شاهد نزد قاضی شهادت می‌دهد. یا سبب را بشنود مثلاً بشنود که شاهد می‌گوید: «من شاهد هستم که این چیز متعلق به فلان شخص است که از فلان کس خریداری کرده است.»

دوم، شهادت‌دهنده اسم شاهد اصلی و چگونگی دریافت را بیان بکند.

سوم، شهادت‌دهندگان حداقل دو مرد باشند؛ بعد اگر دو مرد، شاهد شهادت دو مرد یا شاهد شهادت یک زن و دو مرد دیگر بشنوند شهادتشان درست خواهد بود. چهارم، نباید شهادت بر شهادت، در حدودی باشد که حق خداوند متعال است؛ ولی در حدودی که حق مردم هستند درست است.

پنجم، به خاطر مردن یا بیماری و یا دوری احضار شاهد اصلی ممکن نباشد و اگر به علتی شهادت مقبول نباشد شهادت بر شهادت هم قبول نخواهد شد.

کتاب العتق

وَيَصِحُّ الْعِتْقُ مِنْ كُلِّ مَالِكٍ جَائِزِ التَّصَرُّفِ فِي مِلْكِهِ، وَ يَقَعُ بِصَرِيحِ الْعِتْقِ وَ الْكِنَايَةِ مَعَ النَّيَّةِ، وَ إِذَا أَعْتَقَ بَعْضُ عَبْدٍ عَتَقَ عَلَيْهِ جَمِيعُهُ

کتاب العتق کتاب آزاد کردن برده

برده، انسانی است که ملک انسان دیگری است؛ هیچ استقلالی ندارد. و قبلاً بیان گردید زنان و بچه‌هایی که در جهاد با کفار اسیر می‌شوند برده خواهند شد و زنان، جاریه نامیده می‌شوند و کشتن آن‌ها حرام است. فرقی نیست اسلام را بپذیرند یا نه. و آزاد کردن برده دارای پاداش زیاد است، بالأخص اگر مسلمان باشد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَيُّمَا امْرِئٍ مُسْلِمٍ أَعْتَقَ امْرَأً مُسْلِمًا اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ غُضُوٍّ مِنْهُ غُضُوًّا مِنْهُ مِنَ النَّارِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«هر شخصی که برده‌ی مسلمانی را آزاد کند در برابر هر عضوی از اعضای آن برده خداوند متعال عضوی از اعضای آزادکننده را از آتش جهنم رستگار می‌کند.»
 ﴿وَيَصِحُّ الْعِتْقُ مِنْ كُلِّ مَالِكٍ جَائِزِ التَّصَرُّفِ فِي مِلْكِهِ﴾ آزاد کردن برده از جانب هر مالکی که بتواند در ملک خودش تصرف کند درست است؛ یعنی هیچ کسی نمی‌تواند برده‌ی نفر دیگری را بی اجازه آزاد بکند. و نیز بچه و دیوانه و کسی که بر او حجر نهاده شده است و وادار شده‌ی به ناحق نمی‌توانند برده را آزاد بکنند.

﴿وَيَقَعُ بِصَرِيحِ الْعِتْقِ وَ الْكِنَايَةِ مَعَ النَّيَّةِ﴾ آزاد کردن، با الفاظ صریح عتق، مانند او را یا تو را آزاد کردم و الفاظ کنایه همراه نیت مانند: من دیگر سید تو نیستم یا از تو دست برداشتم واقع می‌شود.

﴿وَ إِذَا أَعْتَقَ بَعْضُ عَبْدٍ عَتَقَ عَلَيْهِ جَمِيعُهُ﴾ هر گاه نفری بعضی از برده‌ای را آزاد

وَ إِنْ أَعْتَقَ شِرْكَاءَ لَهُ فِي عَبْدٍ وَ هُوَ مُوسِرٌ سَرَى الْعِتْقُ إِلَى بَاقِيهِ، وَ كَانَ عَلَيْهِ قِيمَةُ نَصِيبِ شَرِيكِهِ، وَ مَنْ مَلَكَ وَاحِداً مِنْ وَالِدَيْهِ أَوْ مَوْلُودِيهِ عَتَقَ عَلَيْهِ

کند، مثلاً بگوید: یک دست یا نصفی از تو را آزاد کردم تمام برده آزاد می شود، نه دست و نصفش؛

«عَنْ سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَجُلًا أَعْتَقَ شِقْصًا فِي مَمْلُوكٍ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هُوَ كُلُّهُ فَلَيْسَ لِلَّهِ شَرِيكَ» احمد روايت کرده است:

«مردی بخشی از برده اش را آزاد کرد پیامبر ﷺ فرمود: همه ی او آزاد است خداوند در این برده شریک ندارد.»

﴿وَ إِنْ أَعْتَقَ شِرْكَاءَ لَهُ فِي عَبْدٍ﴾ اگر شخصی در برده ی مشترکی سهم خودش را آزاد بکند ﴿وَ هُوَ مُوسِرٌ سَرَى الْعِتْقُ إِلَى بَاقِيهِ﴾ و آزاد کننده می تواند قیمت شریکش را پردازد این آزاد کردن به بقیه ی برده سرایت می کند؛ یعنی به تمامی آزاد می شود ﴿وَ كَانَ عَلَيْهِ قِيمَةُ نَصِيبِ شَرِيكِهِ﴾ و بر آزاد کننده لازم می آید که قیمت روز سهم شریکش را به او بدهد؛ ولی اگر آزاد کننده تنگدست بود یعنی نمی توانست قیمت سهم شریکش را پرداخت کند تنها سهم خودش آزاد می شود و سهم دیگر بر برده بودن دوام خواهد داشت. این نوع برده مُبْعَض نامیده می شود؛ یعنی تقسیم شده؛

«عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ أَعْتَقَ شِرْكَاءَ لَهُ فِي عَبْدٍ فَكَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ قَوْمَ عَلَيْهِ قِيمَةُ عَدَلٍ فَأُعْطِيَ شُرَكَاءُؤُهُ حَصَصَهُمْ وَ عَتَقَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَ إِلَّا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ» شیخان روايت کرده اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: کسی که سهم خودش از برده ی مشترکی را آزاد کند و به میزان قیمت برده مال داشته باشد با عدالت، قیمت برده بر او حساب می شود و به هر یک از شریکانش سهم خودشان داده می شود و تمام برده بر حساب آزاد کننده آزاد می شود و اگر این قدر مال نداشته باشد تنها سهم خودش آزاد می شود.»

﴿وَ مَنْ مَلَكَ وَاحِداً مِنْ وَالِدَيْهِ أَوْ مَوْلُودِيهِ﴾ کسی که با خریدن یا از راه ارث، مالک

پدر، مادر، پدربزرگ و یا مادربزرگش بشود و یا با دو طریق مذکور، مالک پسر، دختر و یا نوه‌اش بشود ﴿عَتَقَ عَلَيْهِ﴾ بر حساب او آزاد می‌شود؛ هر چند که او را آزاد نکند؛ بنابراین ممکن نیست پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ و پسر و دختر و نوه برده بشوند؛ ولی خواهر و برادر و عمو و دایی و برادرزاده و عموزاده برده خواهند شد.

فَصْلٌ، وَ الْوَلَاءُ مِنْ حُقُوقِ الْعِتْقِ، وَ حُكْمُهُ حُكْمُ التَّعْصِيبِ عِنْدَ عَدَمِهِ، وَ يَنْتَقِلُ الْوَلَاءُ عَنِ الْمُعْتِقِ إِلَى الذُّكُورِ مِنْ عَصَبَتِهِ، وَ تَرْتِيبُ الْعَصَبَاتِ فِي الْوَلَاءِ كَتَرْتِيبِهِمْ فِي الْإِرْثِ، وَ لَا يَجُوزُ بَيْعُ الْوَلَاءِ وَ لَا هِبَتُهُ

﴿فَصْلٌ﴾ ولاء (خویشاوندی آزاد کردن)

«ولاء» به معنای خویشاوندی‌ای است که به سبب آزاد کردن برده حاصل می‌شود. ﴿وَ الْوَلَاءُ مِنْ حُقُوقِ الْعِتْقِ﴾ ولاء یکی از حقوق آزاد کردن برده است؛ زیرا به سبب آزاد کردن حاصل می‌شود ﴿وَ حُكْمُهُ حُكْمُ التَّعْصِيبِ عِنْدَ عَدَمِهِ﴾ و در صورتی که خویشاوندی نسبی موجود نباشد حکم آن حکم تعصیب (خویشاوندی نسبی) است؛ یعنی با این خویشاوندی، ارث گرفته و زن نکاح و دیه‌ی مقتول گرفته می‌شود، همانطوری که بیان کردیم.

﴿وَ يَنْتَقِلُ الْوَلَاءُ عَنِ الْمُعْتِقِ إِلَى الذُّكُورِ مِنْ عَصَبَتِهِ﴾ ولاء از آزادکننده (مرد باشد یا زن) بعد از فوتش به افراد مذکر از عصبه‌ی او منتقل می‌شود؛ یعنی بعد از فوت آزادکننده حق این خویشاوندی به صورت ارث به اقوام مذکرش منتقل می‌گردد ﴿وَ تَرْتِيبُ الْعَصَبَاتِ فِي الْوَلَاءِ كَتَرْتِيبِهِمْ فِي الْإِرْثِ﴾ ترتیب عصبه در ولاء همانند ترتیب ایشان در ارث است.

﴿وَ لَا يَجُوزُ بَيْعُ الْوَلَاءِ وَ لَا هِبَتُهُ﴾ فروختن ولاء (خویشاوندی آزاد کردن) و بخشیدن آن درست نیست؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْوَلَاءُ لُحْمَةٌ كُلُّحْمَةِ النَّسَبِ لَا يُبَاعُ وَ لَا يُوْهَبُ» شافعی و غیر او روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: ولاء اختلاطی است همانند اختلاط نسب، فروخته و بخشیده

نمی‌شود.»

فصل، وَ مَنْ قَالَ لِعَبْدِهِ إِذَا مِتُّ فَأَنْتَ حُرٌّ فَهُوَ مُدَبَّرٌ، يَعْتَقُ بَعْدَ وَفَاتِهِ مِنْ ثُلْثِ مَالِهِ، وَ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَبِيعَهُ فِي حَالِ حَيَاتِهِ وَ يَنْطَلُ تَذْيِيرُهُ، وَ حُكْمُ الْمُدَبَّرِ فِي حَالِ حَيَاةِ السَّيِّدِ حُكْمُ الْعَبْدِ الْقِنْ

﴿فصل﴾ برده‌ی مدبر

﴿وَ مَنْ قَالَ لِعَبْدِهِ إِذَا مِتُّ فَأَنْتَ حُرٌّ فَهُوَ مُدَبَّرٌ﴾ کسی که به برده‌اش بگوید: هرگاه مردم تو آزاد هستی این، برده‌ی مدبر است؛ یعنی برده‌ای که به آزادشدنش امیدوار است ﴿يَعْتَقُ بَعْدَ وَفَاتِهِ مِنْ ثُلْثِ مَالِهِ﴾ این برده بعد از وفات سیدش از یک سوم مال او آزاد می‌شود. و این در صورتی است که تا حین وفات سید ملک او بوده باشد؛ بنابراین اگر سید جز این برده چیز دیگری نداشت که به صاحبان قرض داده شود قرض‌ها از این برده پرداخت می‌شوند.

﴿وَ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَبِيعَهُ فِي حَالِ حَيَاتِهِ وَ يَنْطَلُ تَذْيِيرُهُ﴾ صحیح است سید در حال حیاتش برده‌ی مدبر را بفروشد و تدبیر او باطل می‌شود و با مردن سید آزاد نخواهد شد؛ «عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا أَعْتَقَ غُلَامًا لَهُ عَنْ ذُبُرٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ فَبَاعَهُ النَّبِيُّ ﷺ» شیخان روایت کرده‌اند:

«مردی برده‌اش را به صورت تدبیر آزاد کرد و جز آن برده مال دیگری نداشت پیامبر ﷺ برده‌اش را فروخت.»

﴿وَ حُكْمُ الْمُدَبَّرِ فِي حَالِ حَيَاةِ السَّيِّدِ حُكْمُ الْعَبْدِ الْقِنْ﴾ حکم برده‌ی مدبر در حال حیات سیدش حکم برده‌ای است که بحث آزاد کردن او به میان نیامده است.

فصل، وَ الْكِتَابَةُ مُسْتَحَبَّةٌ إِذَا سَأَلَهَا الْعَبْدُ وَ كَانَ مَأْمُونًا مُكْتَسِبًا، وَ لَا تَصِحُّ إِلَّا بِمَالٍ مَعْلُومٍ، وَ يَكُونُ مُؤَجَّلًا إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ، أَقَلُّهُ نَجْمَانٍ، وَ هِيَ مِنْ جِهَةِ السَّيِّدِ لَازِمَةٌ وَ مِنْ جِهَةِ الْمُكَاتَبِ جَائِزَةٌ، فَلَهُ تَعَجِيزُ نَفْسِهِ، وَ لَهُ فَسْخُهَا مَتَى شَاءَ

﴿فصل﴾ کتابت

«کتابت» این است که سید به برده بگوید: اگر در مدت دو ماه مثلاً فلان مقدار پول را برای من بیاوری آزاد هستی. این نوع برده مُکَاتَب نامیده می شود؛ یعنی برده ای که برای او کتابت شده است.

﴿وَ الْكِتَابَةُ مُسْتَحَبَّةٌ إِذَا سَأَلَهَا الْعَبْدُ﴾ هر گاه برده درخواست کتابت بکند کتابت سنت خواهد بود ﴿وَ كَانَ مَأْمُونًا مُكْتَسِبًا﴾ به شرطی که مورد اطمینان باشد و مال را ضایع نکند و توانایی کسب را داشته باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا»
(نور/۳۳):

«برده هایی که از شما درخواست کتابت می کنند برای ایشان کتابت بکنید؛ به شرطی که بدانید توانایی کار کردن دارند.»

﴿وَ لَا تَصِحُّ إِلَّا بِمَالٍ مَعْلُومٍ﴾ کتابت، تنها با مال معلوم درست است؛ یعنی باید سید و برده از مقدار و چگونگی و نوع مال آگاه باشند ﴿وَ يَكُونُ مُؤَجَّلًا إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ﴾ و باید زمان آوردن مال تأخیر و معلوم گردد؛ یعنی نباید سید بعد از کتابت بگوید: هم اکنون مال را به من بده ﴿أَقَلُّهُ نَجْمَانٍ﴾ حداقل مدت آوردن مال دو وعده است؛ یعنی نباید تمام مال را در یک زمان دریافت بکند ﴿وَ هِيَ مِنْ جِهَةِ السَّيِّدِ لَازِمَةٌ وَ مِنْ جِهَةِ الْمُكَاتَبِ جَائِزَةٌ﴾ کتابت از جهت سید، لازم و از جهت برده ای مکاتب جایز است؛ یعنی سید حق پشیمان شدن نخواهد داشت؛ پس هر گاه برده مال را آورد آزاد می شود ﴿فَلَهُ تَعَجِيزُ نَفْسِهِ﴾ پس برده می تواند ناتوانایی را به خود نسبت دهد ﴿وَ لَهُ فَسْخُهَا مَتَى شَاءَ﴾ و هر گاه اراده کرد می تواند کتابت را فسخ بکند.

وَلِلْمُكَاتَبِ النَّصْرُفُ فِي مَا فِي يَدِهِ مِنَ الْمَالِ، وَ يَجِبُ عَلَى السَّيِّدِ أَنْ يَضَعَ عَنْهُ مِنْ مَالِ الْكِتَابَةِ مَا يَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى أَدَاءِ نُجُومِ الْكِتَابَةِ، وَلَا يَغْتَقُ إِلَّا بِأَدَاءِ جَمِيعِ الْمَالِ

(نکته) اگر برده‌ی مکاتب نتوانست در مدت تعیین شده مال را تهیه کند سید هم می‌تواند کتابت را فسخ نماید.

﴿وَلِلْمُكَاتَبِ النَّصْرُفُ فِي مَا فِي يَدِهِ مِنَ الْمَالِ﴾ مکاتب می‌تواند در مالی که در دست دارد (مالی که خودش کسب کرده است) تصرف بکند.

﴿وَيَجِبُ عَلَى السَّيِّدِ أَنْ يَضَعَ عَنْهُ مِنْ مَالِ الْكِتَابَةِ مَا يَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى أَدَاءِ نُجُومِ الْكِتَابَةِ﴾ بر سید واجب است از مال کتابت، آن قدر را از مکاتب بردارد که مکاتب بتواند با کمک آن، اقساط دیگر کتابت را پرداخت بکند؛ یعنی از مالی که بر آن توافق کرده‌اند یا بخشی از آن را به او ببخشد یا سید مقدار کمی از مالش را به او بدهد تا این که زود بتواند مال تعیین شده را به اتمام برساند؛ خداوند متعال فرموده است:

﴿وَأَوْثَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾ (نور/۳۳):

«از مالی که خداوند به شما داده است به برده‌های مکاتب بدهید.»

﴿وَلَا يَغْتَقُ إِلَّا بِأَدَاءِ جَمِيعِ الْمَالِ﴾ برده‌ی مکاتب آزاد نمی‌شود تا وقتی که تمام مال مورد توافق را پرداخت می‌کند؛

«عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: الْمُكَاتَبُ عَبْدٌ مَا بَقِيَ عَلَيْهِ مِنْ مُكَاتَبَتِهِ ذَرَاهِمٌ» ابوداود روایت کرده است:

«مکاتب تا وقتی که یک درهم بر او باقی است برده است.»

(نکته) اگر سید در مدت کتابت فوت شد مکاتب، مال را به ورثه‌ی سید می‌دهد و آزاد می‌شود.

فصل، و إِذَا أَصَابَ السَّيِّدُ أَمَّتَهُ فَوَضَعَتْ مَا تَبَيَّنَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِ آدَمِيٍّ حَرَمٌ عَلَيْهِ بَيْعُهَا وَ رَهْنُهَا وَ هِبَتُهَا، وَ جَازَ لَهُ التَّصَرُّفُ فِيهَا بِالْإِسْتِخْدَامِ وَ الْوَطْءِ، وَ إِذَا مَاتَ السَّيِّدُ عَتَقَتْ مِنْ رَأْسِ مَالِهِ قَبْلَ الدُّيُونِ وَ الْوَصَايَا، وَ وَلَدُهَا مِنْ غَيْرِهِ بِمَنْزِلَتِهَا

﴿فصل﴾ ام الولد (مادر بچه)

برده‌ی مؤنثی که «ام‌الولد» نامیده می‌شود این است: ﴿وَ إِذَا أَصَابَ السَّيِّدُ أَمَّتَهُ فَوَضَعَتْ مَا تَبَيَّنَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِ آدَمِيٍّ حَرَمٌ عَلَيْهِ بَيْعُهَا وَ رَهْنُهَا وَ هِبَتُهَا﴾ هرگاه سید با جاریه‌اش جماع بکند و حامله شود سپس قطعه گوشتی را که در آن تصویر انسان مشاهده گردد یا بچه‌ای را وضع کند «ام‌لولد» می‌شود و بر سید فروختن آن جاریه و رهن و بخشیدنش حرام می‌گردد.

﴿وَ جَازَ لَهُ التَّصَرُّفُ فِيهَا بِالْإِسْتِخْدَامِ وَ الْوَطْءِ﴾ و سید می‌تواند با استخدام و جماع از او بهره‌برداری بکند.

﴿وَ إِذَا مَاتَ السَّيِّدُ عَتَقَتْ مِنْ رَأْسِ مَالِهِ قَبْلَ الدُّيُونِ وَ الْوَصَايَا﴾ و هرگاه سید فوت کند قبل از پرداخت قرض‌ها و وصیت‌ها از اصل مالش آزاد می‌شود؛ پیامبر ﷺ فرمود: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ وَلَدَتْ مِنْ سَيِّدٍ فَهِيَ مُعْتَقَةٌ عَنْ دُبُرِ مِنْهُ» احمد روایت کرده است و حاکم صحیح دانسته است:

«هر جاریه‌ای که از سیدش وضع حمل بکند بعد از فوت سید آزاد است.»

بچه‌ی زن جاریه‌ای که از سید جاریه متولد می‌شود آزاد به دنیا می‌آید نه برده؛ زیرا به سبب آزادی این بچه مادرش آزاد می‌شود.

﴿وَ وَلَدُهَا مِنْ غَيْرِهِ بِمَنْزِلَتِهَا﴾ و بچه‌ی دیگر جاریه‌ی ام‌الولد از غیر سیدش همانند مادرشان هستند؛ یعنی آنان هم برده هستند؛ ولی نباید فروخته و بخشیده شوند و هرگاه سید فوت کرد آنان هم همانند مادرشان آزاد خواهند شد؛ به شرطی که این بچه بعد از ام‌الولد شدن مادرش به دنیا آمده باشد. فرقی نیست از طریق شرعی به دنیا آمده باشند یا از راه حرام.

وَمَنْ أَصَابَ أُمَّةً غَيْرَهُ بِنِكَاحٍ، قَالُوا لَدَّ مِنْهَا مَمْلُوكٌ لِسَيِّدِهَا، وَإِنْ أَصَابَهَا بِشُبْهَةٍ قَوْلَهُ مِنْهَا حُرٌّ نَسِيبٌ، وَ عَلَيْهِ قِيمَتُهُ لِلْسَّيِّدِ، وَإِنْ مَلَكَ الْأُمَّةَ الْمُطْلَقَةَ بَعْدَ ذَلِكَ لَمْ تَصِرْ أُمَّ وَلَدٍ لَهُ بِالْوُطْءِ فِي النِّكَاحِ، وَ صَارَتْ أُمَّ وَلَدٍ بِالْوُطْءِ بِالشُّبْهَةِ فِي أَحَدِ الْقَوْلَيْنِ

«وَمَنْ أَصَابَ أُمَّةً غَيْرَهُ بِنِكَاحٍ» کسی که با نکاح، با جاریه‌ی غیر خودش جماع بکند؛ یعنی جاریه‌ی نفر دیگری را برای خود نکاح و او را حامله کند «قَالُوا لَدَّ مِنْهَا مَمْلُوكٌ لِسَيِّدِهَا» بچه‌ی این جاریه، مملوک سید جاریه خواهد شد؛ یعنی آزاد به دنیا نمی‌آید و برده‌ی پدرش هم نخواهد شد.

«وَإِنْ أَصَابَهَا بِشُبْهَةٍ» و اگر با شبهه با او جماع بکند یعنی چنان تصور کند زن خودش است «قَوْلَهُ مِنْهَا حُرٌّ» بچه‌ی این مرد که از جاریه به دنیا آمده است آزاد است؛ زیرا با شبهه مادرش حامله شده است «نَسِيبٌ» پسر پدرش خواهد شد؛ یعنی پسر مردی است که با اشتباه با مادرش جماع کرده است «وَ عَلَيْهِ قِيمَتُهُ لِلْسَّيِّدِ» و بر این مرد واجب است قیمت آن بچه را به سید جاریه بدهد؛ زیرا باعث از دست دادن برده‌ی سید شده است.

«وَإِنْ مَلَكَ الْأُمَّةَ الْمُطْلَقَةَ بَعْدَ ذَلِكَ» اگر جاریه‌ی طلاق داده شده‌ی شخصی بعد از ولادت با نکاح ملک او شد؛ یعنی نفری جاریه‌ی نفر دیگری را به نکاح خود در آورد و با او جماع و او را حامله کرد و بچه‌ی برده‌ای به دنیا آورد بعد او را طلاق داد و سپس او را خرید «لَمْ تَصِرْ أُمَّ وَلَدٍ لَهُ بِالْوُطْءِ فِي النِّكَاحِ» این جاریه با جماعی که موجب تولد بچه شده و در نکاح بوده است ام‌الولد آن مرد نخواهد شد؛ زیرا در حین جماع، سید جاریه نبوده؛ بلکه شوهرش بوده است و بچه برده به دنیا آمده است «وَ صَارَتْ أُمَّ وَلَدٍ بِالْوُطْءِ بِالشُّبْهَةِ فِي أَحَدِ الْقَوْلَيْنِ» و بنا بر یکی از دو قول امام شافعی، این جاریه با جماع شبهه ام‌الولد خواهد شد؛ زیرا اشتباهاً با او جماع کرده و متعلق به او نبوده است.

در شب شنبه «۲۷» ماه رمضان سال «۱۴۱۳» هجری به آرزویم نایل شدم و کتاب غایه الاختصار را به زبان شیرین کردی ترجمه و شرح کردم. خداوندا از تو می‌خواهم که من گناهکار و فقیر «عبدالله عبدالعزيز هرتلی» بنده‌ی اسیر شده با دام گناه را همانند کسانی که در ماه رمضان آزاد می‌کنی آزاد کنی.

وصلی الله وسلم علی سیدنا و مولانا محمد وآله وصحبه أجمعین و الحمد لله رب العالمین و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم.

هولیر-کردستان، «۲۷» رمضان «۱۴۱۳» هجری، مطابق با «۲۹» ره‌شهمه‌ی «۲۶۹۲» کردی و «۲۰» آذر «۱۹۹۳» میلادی.

الحمد لله بنده‌ی ناچیز هم محمد مهدی چوری در تاریخ «۱۳۸۷/۶/۲۹» ه. ش. مطابق با «۱۹» رمضان «۱۴۲۹» ه. ق. در شهرستان مریوان از ترجمه‌ی این کتاب ارزشمند فارغ شدم.

فالحمد لله رب العالمین و صلی الله وسلم علی سید الأولین و الآخرین و علی آله و أصحابه و أتباعه أجمعین آمین.

۵ مقدمه‌ی شارح
۱۰ بیوگرافی ابوشجاع
۱۱ مقدمه‌ی ابوشجاع
۱۳ کتاب طهارت
۱۵ انواع آب
۱۹ پاک کردن پوست حیوان مردار
۲۰ ظروف غذا
۲۲ مسواک زدن
۲۵ وضو گرفتن
۳۰ طهارت کردن
۳۱ کیفیت رفتن به توالت
۳۴ اسباب نقض وضو
۳۷ موجبات غسل
۴۰ کیفیت غسل
۴۲ غسل سنت
۴۴ مسح خف
۴۷ تیمم
۵۳ نجس و پاک کردن نجاست
۵۸ حیض و نفاس
۶۰ استحاضه
۶۲ کارهایی که با وجود حیض و نفاس و جنابت حرام هستند
۶۹ کتاب نماز
۶۹ زمان و اسامی نمازها
۷۳ اشخاص مکلف
۷۴ تربیت اولاد

۷۵ نمازهای سنت
۷۷ نماز وتر
۷۷ نماز شب و چاشت
۷۹ تراویح
۸۱ شروط نماز
۸۳ رونکردن به قبله نماز خواندن در ماشین
۸۶ چگونگی نماز و ارکان آن
۹۱ اذان و اقامه
۹۲ جواب دادن اذان
۹۲ قنوت و سنت‌های داخل در نماز
۱۰۰ ذکر و دعای بعد از نماز
۱۰۳ تفاوت زن و مرد در نماز
۱۰۶ باطل کننده‌های نماز
۱۱۰ تعداد رکعات نمازها
۱۱۱ نماز خواندن در حال نشستن
۱۱۳ سجده‌ی سهو
۱۱۶ سجده‌ی تلاوت و شکر
۱۱۷ نماز در چه موقعی حرام است؟
۱۱۹ نماز جماعت
۱۲۶ نماز قصر و جمع
۱۲۸ جمع کردن دو نماز برای مریض
۱۳۰ نماز جمعه
۱۳۷ نماز دو عید
۱۴۰ نماز خورسید و ماه گرفتگی
۱۴۲ نماز طلب باران
۱۴۶ نماز وقت ترس

۱۴۹	لباس و نظافت
۱۵۱	احکام مرده
۱۶۵	کتاب زکات
۱۷۰	زکات شتر
۱۷۲	زکات گاو
۱۷۳	زکات گوسفند و بز
۱۷۵	زکات بجهی حیوانات
۱۷۷	زکات طلا و نقره و پول
۱۸۰	زکات میوه و دانه
۱۸۲	زکات تجارت
۱۸۳	زکات معدن و دفینه
۱۸۶	فطریه‌ی رمضان
۱۸۹	اصناف دریافت‌کننده‌ی زکات
۱۹۵	کتاب روزه
۱۹۷	باطل‌کننده‌های روزه
۲۰۰	سنت‌های روزه
۲۰۱	روزه‌های حرام
۲۰۳	فدیه و کفاره‌ی روزه
۲۰۷	روزه‌ی سنت
۲۰۹	اعتکاف و لیلة القدر
۲۱۱	کتاب حج و عمره
۲۱۳	حج مرده و فرتوت
۲۱۴	ارکان حج و احرام
۲۱۹	ارکان عمره
۲۲۰	واجبات حج و میقات‌ها
۲۲۱	رجم شیطان

۲۲۳.....	سنت‌های حج
۲۲۵.....	لباس احرام
۲۲۶.....	اعمال حرام در وقت احرام
۲۲۹.....	از دست دادن عرفات
۲۳۰.....	فرق رکن و واجب
۲۳۲.....	خون و فدیة‌ی حج
۲۳۸.....	زیارت مرقد پیامبر ﷺ
۲۳۹.....	کتاب بیع
۲۴۰.....	شروط کالای فروشی
۲۴۳.....	ربا
۲۴۷.....	پشیمان شدن خریدار و فروشنده
۲۴۹.....	فروش میوه
۲۵۱.....	سلم
۲۵۵.....	رهن
۲۵۸.....	حَجَر (= منع کردن شش نفر)
۲۶۲.....	صلح
۲۶۵.....	حواله
۲۶۷.....	ضمانت
۲۶۹.....	کفالت
۲۷۰.....	شراکت
۲۷۳.....	وکالت
۲۷۶.....	اقرار
۲۷۹.....	عاریه
۲۸۲.....	غصب
۲۸۵.....	شفعه
۲۸۸.....	قراض (= تجارت با پول مردم)

۲۹۱	مساقاة (= باغبانی و نصف باغی)
۲۹۳	اجاره
۲۹۶	جَعَاله
۲۹۸	مزارعه و مخابره
۲۹۹	إحياء الموات (= آباد کردن زمین بی مالک)
۳۰۲	وقف
۳۰۴	هبه (= هدیه و بخشیدن و صدقه)
۳۰۷	لقطه (= برداشتن گم شده)
۳۱۳	بجعی سرراهی
۳۱۴	ودیعه
۳۱۷	کتاب ارث
۳۱۸	ورثه
۳۲۷	وصیت
۳۲۹	وصی
۳۳۱	کتاب نکاح
۳۳۲	تماشا کردن زن بیگانه
۳۳۶	ارکان نکاح
۳۳۶	ولی و شاهد
۳۳۷	صیغه نکاح
۳۴۰	ولی زن و شیربها
۳۴۱	خواستگاری
۳۴۳	کفو
۳۴۴	زنانی که نکاحشان حرام است
۳۴۸	مهریه
۳۵۱	متعهی طلاق
۳۵۲	ضیافت عروسی

۳۵۴	ثبوت شبانه‌ی زن
۳۵۵	سرپیچی زن
۳۵۷	حق زن بر شوهر
۳۵۸	خلع (طلاق دادن در برابر عوض)
۳۶۰	طلاق
۳۶۲	طلاق سنت و بدعی
۳۶۴	عدد طلاق
۳۶۸	رجعه (= برگرداندن زن طلاق داده شده)
۳۶۹	تحلیل
۳۷۱	ایلاء
۳۷۳	ظهار
۳۷۶	لعان
۳۸۰	عده‌ی زن شوهرمرده و طلاق داده شده
۳۸۵	حقوق زنی که در عده است
۳۸۷	استبراء
۳۸۸	شیر خوردن بچه
۳۹۱	نقّهی پدر و مادر و بچه
۳۹۳	نقّهی زن و عدم پرداخت مهریه
۳۹۵	عدم توانایی تهیه‌ی نقّهی زن
۳۹۶	حضانت
۳۹۹	کتاب جنایات
۴۰۲	شروط قصاص قتل
۴۰۴	قصاص اعضا
۴۰۶	دیه‌ی نفس
۴۰۹	دیه‌ی اعضا
۴۱۱	دیه‌ی جنین سقط شده

۴۱۳	قسامه
۴۲۴	کفاره‌ی قتل
۴۱۷	کتاب حدود
۴۱۸	حد زنا
۴۱۹	تعزیر گناه
۴۲۱	حد تهمت زنا
۴۲۳	حد شرب خمر
۴۲۵	حد دزدی
۴۲۸	حد راهزن و فتنه‌جو
۴۳۰	حد ظالم حمله‌ور
۴۳۲	باغی‌ها و خوارج
۴۳۴	رده
۴۳۷	حد تارک نماز و زکات
۴۳۹	کتاب جهاد
۴۴۲	رفتن به غزا
۴۴۳	اسرای کفار
۴۴۵	اسلام بچه
۴۴۷	غنیمت کفار و مسلمان‌ها
۴۵۱	فیء و خمس الخمس
۴۵۳	جزیه (= سرانه‌ی کفار)
۴۵۶	گمرک
۴۵۶	هدنه (= توقف جنگ)
۴۵۷	هجرت
۴۵۹	کتاب ذبح و شکار کردن
۴۶۰	شکار کردن
۴۶۲	ذبح

۴۶۵	خوراک حرام و حلال
۴۶۵	خوردن مردار
۴۶۷	قربانی
۴۷۱	عقیقه
۴۷۲	خسته کردن بیچه
۴۷۳	کتاب سبق
۴۷۵	قسم‌ها و نذرها
۴۷۷	کفاره‌ی قسم
۴۷۹	نذر
۴۸۳	کتاب قضاوت
۴۸۸	شهادت
۴۹۱	تقسیم مال مشترک
۴۹۳	ادعا کردن
۴۹۵	ساقط شدن شاهد
۴۹۷	قسم خوردن
۴۹۹	شهادت دادن
۵۰۲	تعداد لازم شهود
۵۰۵	شهادت بر شهادت
۵۰۷	کتاب عتق
۵۱۰	ولاء
۵۱۱	مُدَبِّر
۵۱۲	مُکَاتَب
۵۱۳	أُمُ الْوَلَد

فضیلت فقه

۱. خداوند متعال می فرماید:

«فَلَمَّا لَا تَفِرَّ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (توبه/۱۲۲):

«باید از هر قومی دسته‌ای به جهاد و دسته‌ای برای یادگیری دین قیام بکنند.»

۲. پیامبر محبوب ﷺ فرموده است:

«مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ» بخاری و مسلم روایت کرده‌اند:

«کسی که خداوند به او اراده‌ی خیر داشته باشد به او دین می آموزد.»

۳. حضرت عمر بن خطاب می فرماید:

«تَفَقَّهُوا قَبْلَ أَنْ تَسْوَدُّوا، فَمَنْ سَوَّدَهُ قَوْمُهُ عَلَىٰ فِقْهِ كَانَ حَيَاةً لَهُ وَ لَهُمْ» دارمی روایت

کرده است:

«قبل از این که سید و آقا گردید فقه را بیاموزید؛ زیرا کسی که از فقه آگاه باشد و

قومش او را سید خود بکنند برای او و قومش عامل زندگی خوب خواهد شد.»

۴. امام اعمش فرموده است:

«يَا مَعْشَرَ الْفُقَهَاءِ أَنتُمْ الْأَطْيَاءُ وَ نَحْنُ الصَّيَادِلَةُ» صمیری روایت کرده است:

«ای فقها شما دکتر و ما (محدثین) داروخانه هستیم.»

۵. امام شافعی می فرماید:

«مَنْ حَفِظَ الْفِقْهَ عَظُمَتْ قِيَمَتُهُ، وَ مَنْ تَعَلَّمَ الْحَدِيثَ قَوِيَتْ حُجَّتُهُ» ابن حجر هیتمی

روایت کرده است:

«کسی که فقه را بیاموزد ارزشمند می شود و کسی که حدیث را فراگیرد دلیلش قوی

خواهد شد.»

۶. امام بخاری فرموده است:

«هُوَ- أَيُّ الْفِقْهِ- ثَمَرَةُ الْحَدِيثِ، وَ لَيْسَ ثَوَابُ الْفَقِيهِ دُونَ ثَوَابِ الْمُحَدِّثِ» قسطلانی

روایت کرده است: فقه ثمره‌ی حدیث است و ثواب فقیه کمتر از ثواب محدث نیست.»